۱۳۸۵/۱۱/۲۴



اداره مخطوطات

نام کتاب: ترجمه قطبشاهی = ترجمه اربعین

مؤلف متن: شیخ بهائی   محشی:

شارح: مترجم: ابن خاتون عاملی

تاریخ تحریر: ۱۲۴۷   نوع خط: نستعلیق   تعداد سطر: ۲۷

نام کاتب:

موضوع: اخبار   زبان: فارسی   عدد اوراق: ۴۱۱

طول: ۲۴/۵   عرض: ۱۶   شماره عمومی: ۳۳۰۵۴

وقفی / خریداری: مقام معظم رهبری   تاریخ وقف: ۱۳۸۴

ملاحظات:

فن دارد

الله اکبر

سوال ما بود

در دو حرف ...

دندان ... کن

مرحسد ... مر صادق

تکیه اکبر شاه متصل اکبری

دروازه و دوکان شان

بر در دروازه از ...

در حوک ... تا ... ده

در فن لبتن دندان استاد

کامل ... فقط

از ... مولانای روم

برهمن تسبیح بدل باید خدا

انجمن تسبیح چون نبود روا

رباعی

رباعی

محمد فضل برخوش

گر ورد تو لا اله الا الله است | بی باطن پاک کی محبت راه است
حرف زر قلب کجا بستانند | هر چند برو سکه نام شاه است

سعدی شیرازی

[illegible]

عجائب

[illegible]

کب

رودین پربت پہاڑ بھی بن بن لگا ر بست سرگ تین الگا ر یون بھی

سنگ بدار پری کہل بل سب سینا رمین ط گھٹا چھائی گہن گہور بہو اندہیر

چھون اور رودین داڈر اور مور بالہو ہیں کی کرت سور اب بہداب کچھار

مصطفی کا نو استاتین من کا پیاسا زندگی تین نراسائی بالک الک ورا

کہر اتنہا برار بین تن کہا بل من ندہال رکت بہری ملہہ پر بال سبہ بہو تو

تہہ پر زہرہ جیکالال عبادت کی کجا مین

[illegible]

لا ادری

مجدوب

[illegible] ابجد علم [illegible]

[illegible]

احمد الجلیل مکلای

[illegible]

سطور ... [illegible]

مصحف ناطق ... [illegible]

[illegible]

ای عاشق ... [illegible]

[illegible]

نعمت ... [illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]



۷

بسم الله الرحمن الرحیم

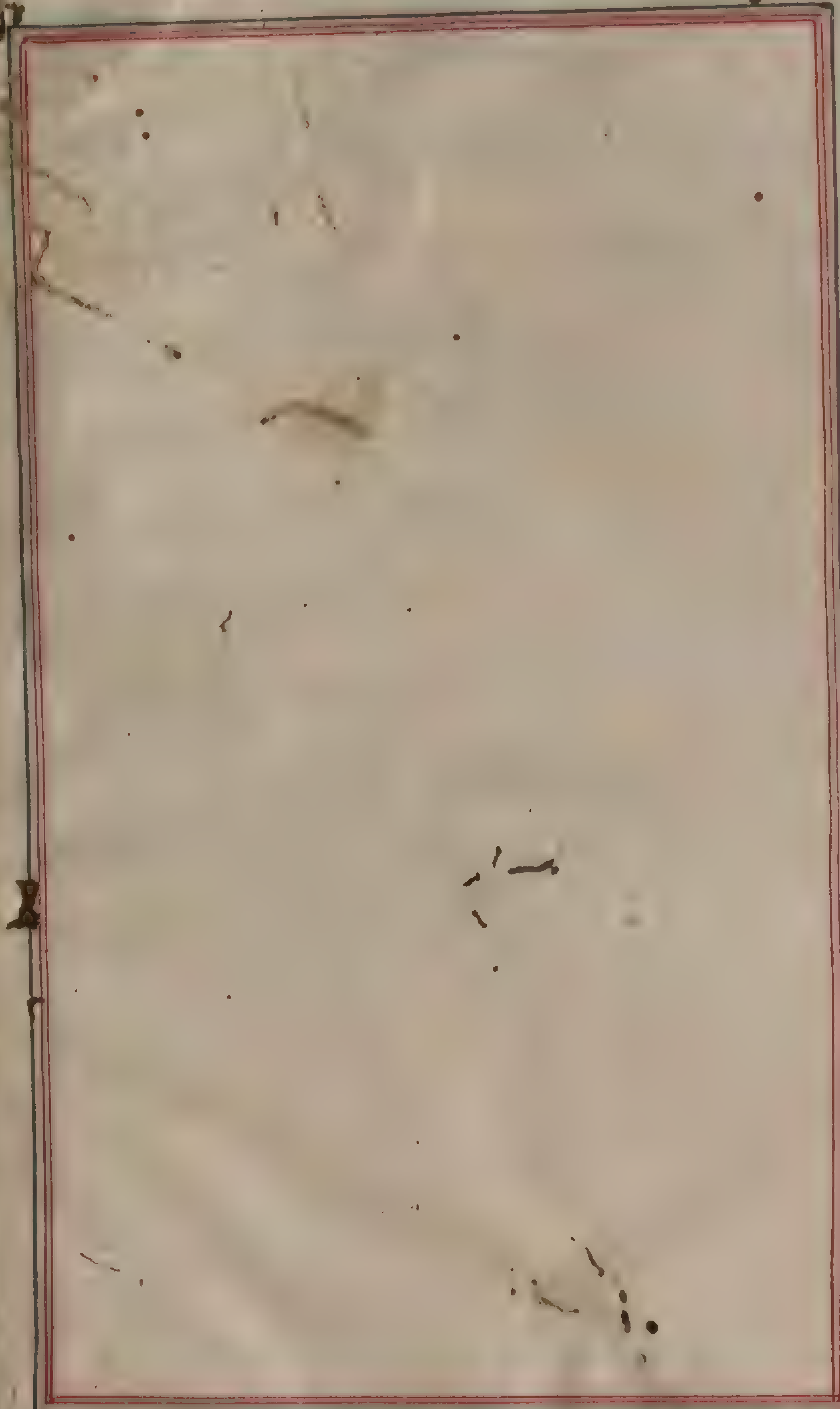
حدیث اول لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه حدیث دوم من اعطی لله ومنع لله وابغض لله فقد استکمل ایمانه حدیث سوم المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده حدیث چهارم خصلتان لا یجتمعان فی مؤمن البخل وسوء الخلق حدیث پنجم یشیب ابن ادم و یشب فیه خصلتان الحرص وطول الامل حدیث ششم من لم یشکر الله لم یشکر الناس حدیث هفتم من لا یرحم الناس لا یرحمه الله حدیث ه[illegible] [illegible]یا ملعونة وملعو[ن] ما فیها الا ذکر الله تعالی حدیث نهم [illegible] الدنیا

وعبد الله درهم حديث دهم دم على الطهارة يوسع
عليك الرزق حديث یازدهم لا يلدغ المؤمن من جحر
واحد مرتين حديث دوازدهم العدة دين حديث سیزدهم
المجالس بالامانة حديث چهاردهم المستشار مؤتمن
حديث پانزدهم السماح رباح حديث شانزدهم
... الدين شين الدين حديث هفدهم القناعة
مال لا ينفد حديث هجدهم الصبحة تمنع الرزق
حديث نوزدهم آفة السماح المن حديث بیستم
السعيد من وعظ بغيره حديث بیست ویکم كفى
بالمرء ان يحدث بكل ما سمع حديث بیست و دوم
كفى بالموت واعظا حديث بیست وسیوم خير
الناس انفعهم للناس حديث بیست وچهارم ان الله
يحب السهل الطلق حديث بیست وپنجم تهادوا
تحابوا حديث بیست وششم اطلبوا الخير عند حسان
الوجوه حديث بیست وهفتم زر غبا تزدد حبا حديث بیست وهشتم
طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس حديث بیست ونهم

من

من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه حديث سی ویکم
ليس الشديد بالصرعة انما الشديد الذي يملك
نفسه عند الغضب حديث سی ودوم ليس الغنى عن كثرة
العرض انما الغنى غنى النفس حديث سی وسیوم والحزم
سوء الظن حديث سی وچهارم العلم لا يحل منعه حديث
سی وپنجم الكلمة الطيبة صدقة حديث سی وششم كثرة ا
لضحك تميت القلب حديث سی وهفتم الجنة تحت
اقدام الامهات حديث سی وهشتم البلاء موكل بالمنطق حديث سی ونهم
النظرة سهم مسموم من سهام ابليس حديث چهلم
لا يشبع المؤمن دون جاره

تمم تمام شد



٦٣

[illegible] شیخ بهاء الدین [illegible] که محمد بن علی [illegible] العاملی [illegible] وقف [illegible] نموده

من جامع الاخبار

قال النبي صلعم عشرون خصلة يورث الفقر اوله القيام من الفراش للبول عريانا والاكل جنبا وترك غسل اليدين عند الاكل واهانة الكسرة من الخبز واحراق الثوم والبصل والقعود على عتبة البيت والكنس بالليل وبالثوب وغسل الاعضاء في موضع الاستنجاء ومسح الاعضاء المغسولة بالمنديل والكم ووضع القصاع والاواني غير مغسولة ووضع اواني الماء غير مغطاة الراس وترك بيوت العنكبوت من المنزل واستخفاف الصلوة وتعجيل الخروج من المسجد والبكور الى السوق وتاخير الرجوع عنه الى العشاء وشراء الخبز من الفقراء واللعن على الاولاد والكذب وخياطة الثوب على البدن واطفاء السراج بالنفس وفي خبر آخر والبول في الحمام والاكل في الحمام والتخلل بالطرفا والنوم بين العشائين والنوم قبل طلوع الشمس ورد السائل الذكر بالليل وكثرة الاستماع الى الغنا واعتبار الكذب وترك التقدير في المعيشة والتماس قيام الكثير واليمين الكاذبة وقطيعة الرحم

بسم الله الرحمن الرحیم

احادیث این کتاب و انچه در ضمن شرح هر حدیث سمت گذارش یافته است و ترجمه
اجمال حدیث اول در ثواب کسیکه چهل حدیث حفظ نماید و شرح ان مشتمل است بر
اغاز و چهار نمایش و انجام اغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول ترجمه متن حدیث
بی زیاده و نقصان بینش دوم ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که مصنف و ام اطلبه
بعربی شرح کرده اند و چند بحث دران مذکورست امراد بحفظ حدیث چیست ب حدیث
چه معنی دارد و چرا انرا حدیث نامیده انج بیان احتیاج امت بحدیث نمایش اول
بیان انکه دانستن معنی حدیث ایا در حصول ثواب مذکور شرطست یا نه و بیان انکه
منع حدیث را حدیث میتوان گفت یا نه و در ضمن ان یک ایه و دو حدیث با ترجمه
ایراد یافته است ایه اِنَّ هٰذا لَفِی الصُّحُفِ الْاُولٰی حدیث اول رَحِمَ
اللّٰهُ امْرَءً اَسْمَعَ مَقالَتِی حدیث دوم مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ نمایش

دوم

دوم بیان انکه مراد بامت که درین حدیث واقع است جمیع امت است یا بعض امت و
احتیاج بی واسطه مراد است یا اعم و در ضمن ان چهار حدیث با ترجمه انش مذکورست
... الا بطهور ... جعلت لی الارض مسجدا ج
... البیعان بالخیار نمایش سیوم بیان انکه حدیثی
که مشتمل بر چند ... حدیث است یا چند حدیث و جدا کردن فقرات ان
در وقت نقل جایزست یا نه و دران حدیث دیگر با ترجمه اش گذارش یافته ا انا سبق
الی وحف ب من نزل علی قوم ج من فرح علی اخیه کربه
نمایش چهارم استدلال بحدیث مذکور بر انکه خبر واحد حجت است و بیان تقریب
اینه قرانی با تفسیرش سمت گذارش یافته ا وماکان للمؤمنین ان ینفروا
ب ان جاءکم فاسق بنبأ ج ولا یقفه مالیس لک به علم
انجام بیان معنی علم و فقه که درین حدیث مذکورست و در ضمن ان یک ایه و چهار
حدیث دیگر با ترجمه مذکورست ایه انما یخشی الله حدیث اول لا یفقه العبد
اللهم فقهه ج یا بنی تفقه العلماء ورثة الانبیاء حدیث دوم
من عرف الله وعظمه درمرتبه کسیکه شناخت خدا حاصل کرده باشد
و شرح این مشتمل است بر اغاز و یک نمایش ... انجام اغاز مشتمل است بر
دو بینش بینش اول ترجمه اصل حدیث بینش دوم ترجمه شرح بعض فقرات حدیث
که احتیاج بشرح دارد و دران چهار بحث و سه حدیث با ترجمه و چهار ایه با تفسیر گذارش

حدیث

گذارش یافته است بحث اول بیان انکه صوفیه را چرا اصحاب عرفان نامند ب بیان انکه
بهشت را در عوض عمل صالح میدهند یا بتفضل ج سبب ذکر اوراد با تاکید انکه تا مقام
محتاج الیه است چهارم انکه خوف و رجا یعنی ترس از خدا و امید رحمت او باید
مساوی باشد حدیث اول خلق الله الارواح قبل خلق الابدان ا
ب لیس من عبد الا فی قلبه سیوم اعجب ما کان فی وصیة لقمان
آیه اول الست بربکم ب ادخلوا الجنة ج واذا لقوا الذین امنوا
واذا جاء اجلهم نمایش بیان انکه مراد بمعرفت و شناسای خدای تعالی
درین حدیث چیست و انکه چنانکه بکنه ذات خدا نمیتوان رسید بکنه صفات او
نیز پی نمیتوان برد و دران یک آیه و چهار حدیث بدستور مذکورست آیه ان بعض
الظن اثم حدیث ا ما عرفناك ب ان الله احتجب عن العقول ج کلما
میزتموه باوهامکم د من عرف نفسه طراز بیان انکه معرفت چند مرتبه
دارد و تشبیه مراتب ان بمراتب معرفت آتش و دران یک ایه مذکورست الله
نور السموات انجام بیان صفات عشره اولیاء الله و رد حرف بعضی جاهلان
صوفیه که خود را مکلف نماز و روزه و سایر عبادات نمیدانند و دران یک حدیث
و دو فقره از قران ترجمه شده حدیث تفکر ساعة ایه اول اقم الصلواة
لذکری ب فاعتبروا یا اولی الالباب حدیث سیوم ما من صلوة
یحضر وقتها در ثواب ادای نمازهای پنجگانه و شرح ان مشتمل است بر اغاز

و نمایش

و نمایش و انجام اغاز مشتمل است بر دو منش منش اول بدستور منش دوم بدستور و
دران یک حدیث شرح یافته است که حضرت با ازواج طاهره فرموده اند
[illegible] من لحوقا [illegible] نمایش بیان انکه نماز پنجگانه رفع گناهان
[illegible] و دران دو ایه و چهار حدیث با ترجمه و تفسیر مذکورست ایه اول
ان الحسنات ب [illegible] طرفی النهار حدیث اول والذی بعثنی
بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم یقوم من وضوءه ب ان الصلوات
کفارات ج ما من امرء مسلم یحضره صلوة مکتوبة د وان
الصلواة الخمس انجام بیان رفع تنافی میان این دو حدیث و مدلول ایه کریمه ان
تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه و دران ترجمه ایه مذکور ایراد یافته است حدیث چهارم
در بیان وضوی بیانی پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و شرح ان بدستور مشتمل است
بر اغاز و هفت نمایش و انجام اغاز بدستور و در منش دوم چهار بحث و دو
ایه با ترجمه ایراد یافته است بحث اول در انکه حدیث را دلالت هست بر انکه آب
اوردن غیر بواسطه وضو مکروه است یا نه ب معنی استعاره تبعیه ج بیان
انکه عطف امور را بحرف چه معنی دارد و انکه ثم درین حدیث بی ملاحظه تخ
نوا [illegible] د بیان انکه اعاده [illegible] ولی نیز استعمال می یابد
ایه فمنهم من یمشی علی بطنه ب وان یطهروا علیکم نمایش اول در شستن
رو در وضو رعایت الاعلی فالاعلی می باید کرد یا نه و دران یک حدیث ترجمه شده

که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة نمایش دوم در تجدید وجه بر وجهی که مصنف
دام ظله دران منفرد است و دران یک حدیث و دو مسئله ایراد یافته حدیث
الوجه الذی امر الله عز و جل بغسله [illegible] اول انکه امرارید و اندرین
دست بر رو در حال شستن رو واجب است یا نه دوم انکه در شستن رو رعایت
الاعلی فالاعلی واجب است یا نه نمایش سیوم بیان انکه ترتیب در وضو واجب است
یا نه و ذکر بحثی چند که مصنف را دام ظله بر شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه است
در استدلال بر وجوب ترتیب و دران یک ایه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته
ایه ان الصفا و المروة حدیث اول لا یقبل الله صلوة امرء حتی یضع
الطهور مواقعه ب ابدوا بما بدء الله به نمایش چهارم استدلال بان
حدیث بر انکه بواسطه مسح اب تازه بر دو پا برداشتن جایز نیست و دران دو حدیث با
ترجمه مذکور است حدیث اول قال برأسه لا و قال برأسه نعم ب تضع یدک فی الماء
ثم تغسل نمایش پنجم وجوب مسح رجلین و مناظره شیعه و سنی بر سر ان و دران نه
حدیث با ترجمه اش مذکور است ا نعم هو الذی نزل جبرئیل ب یأتی علی
الرجل ستون و سبعون سنه ج حدیث کظامه د توضأ و مسح علی
نعلیه ه ان کتاب الله بالمسح و الوضوء غسلتان و
مسحتان و در ضمن ترجمه ان حکایت مباهله حضرت با کفار ایراد یافته
ز ویل للاعقاب من النار ح رایت علیا ع توضأ فغسل

قدمیه

کفیه ط ان النبی لما توضأ مسح رجلیه نمایش ششم در بیان نی
و بحثی که مصنف را دام ظله دران با علما است و دران شش حدیث با ترجمه
ثبت شده ا هنا یعنی المفصل ب مسح علی مقدم رأسه ج و اذا مسحت
بشیء من رأسک د فدعا بطشت او تور و وصف الکعب فی
ظهر القدم ه و وضع یده علی ظهر القدم نمایش هفتم در رفع ایراد شیخ
شهید بر علامه حلی علیه الرحمه حدیث پنجم در تعلیم وضوی امیر المؤمنین محمد
حنفیه و دعاهای که در اثنای وضو خواندن ان سنت است و شرح ان
مشتمل است بر اغاز و چهار نمایش و انجام اغاز بدستور درس دوم سه بحث
مذکور است ا علال چنانکه در اصل چه بود ب اعلال اللهم و اختلاف مذاهب در اصل
ان و دلایل بر مذاهب ج بیان معنی تضمین در اصطلاح اهل عربیت نمایش اول
بیان اختلاف نسخ در دعاهای که در وضو خوانده میشود نمایش دوم بیان انکه
طلب بندگان روز قیامت تفهیم و تلقین حجت خود را از پروردگار بچه نحو است
و دران دو روایت و یک حدیث با ترجمه ایراد یافته است ایه یوم تأتی کل نفس
ب الیوم نختم علی افواههم حدیث تکلمی بما شعرة عینه و اضحکی
لعبدی نمایش [illegible] بیان معنی و الخلد فی [illegible] اری که بچند وجه گفته اند
و دران یک ایه و یک حدیث ترجمه شده ایه و الشمس و القمر بحسبان
حدیث لا تزال المثاة طایرا نمایش چهارم بیان انکه شستن مرتبه دوم

اعضای وضو اسنت است یا بدعت و دران دو حدیث مذکورست ا و الله
ما کان وضو رسول الله ب افضل الاعمال احمزها
انجام بیان انکه اب وضوی باید بوزن یک [illegible] و ذکر انکه اب استنجا
دران داخل هست یا نه حدیث ششم در تیمم بیانی [illegible] شرح ان [illegible]
اغاز و سه نمایش و انجام اغاز بدستور [illegible] نمایش دوم دو حدیث [illegible] شد
قال رسول الله صلی الله علیه ذات یوم لعمار ب
قال عمار کنا فی سریه نمایش اول بیان انکه استهزا [illegible]
بعمار بچه معنی هست و دران دو ایه و چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته ست ایه ا
اتتخذنا هزوا ایه انا انشأناهن انشاء حدیث اعمار
جلده بین عینی ب انی امزح ولا اقول ح انما
عملت ان الجنة د یدخل اهل الجنة نمایش دوم
در انکه ضرب ید بر زمین جزو تیمم ست یا مثل اغتراف در وضو جزو
نیست و بعضی ابحاث که بان متعلق ست طراز بیان انکه در تیمم مسح
جبهه کافیست یا تمام رو را مسح می باید کرد نمایش سیوم بیان انکه در مطلق
تیمم یکمرتبه زدن دست بر زمین کافیست یا در بعض دو مرتبه می باید
و در ضمن ان متیمم اقسام اربعه حدیث [illegible] یافته و یک حدیث
ترجمه شده که هو ضرب واحد للوضو والغسل انجام

بیان

بیان انکه در تیمم علوق تراب در دست شرط هست یا نه و در ضمن ان
یک حدیث با ترجمه مذکورست که ثم قال فلم تجدوا ماء الی قوله
تبسم [illegible] النضیر [illegible] تم در نماز بیانی و تعلیم امام علیه السلام نماز را
[illegible] و شرح ان مشتمل ست بر اغاز و دو نمایش و انجام اغاز
بدستور در نمایش دوم هیچ بحث و سه ایه مذکورست بحث اول بیان نسب حماد
و ذکر حال او ب تجویز فصل میان فعل تعجب و معمول ان ح در معنی
خشوع و بیان انکه مراد بخشوع در نماز چیست د بیان معنی ترتیل که در
قرات قران بکار می باید برد و رتل القران ترتیلا د بیان معنی
سبحان ربی العظیم و بحمده ایت ا و الذین هم فی
الصلوة هم ب ایاک نعبد ح لا یسمعون الی الملأ
الاعلی نمایش اول بیان بعض سنتهای نماز که بمردان اختصاص دارد
و زنان را اتیان بان سنت نیست بلکه مکروه ست نمایش دوم در بیان
فرق میان سجود بر الف و ارغام که در سجود سنت ست و دران چهار حدیث
با ترجمه [illegible] ت ا لا تجزی صلوة لا تصب الانف د بیان قرات
قل هو الله [illegible] تین و دران سه حدیث [illegible] مذکورست ب ان
رسول الله صلی رکعتین ح من مضی علیه یوم واحد
الله د تعجز احدکم ان تقرء ثلث القران حدیث سیم در بیان زکوة

مال و زکوة بدن و شرح ان کذارش یافته ست در ضمن دو منش بدستور
حدیث نهم در فضل و شرف ماه مبارک رمضان و شرح ان مشتمل ست
بر اغاز و دو نمایش و انجام اغاز بدستور در منش دوم نه بحث و ده
ایه و شش حدیث با ترجمه سمت کذارش یافته ست انجامش ... یف
بقا با عدم ظهور تعدیه و تعقیب ب تنبیه تاکید بان با انه مقام عاطفا
ان ندارد ج فرق میان فقیر و مسکین د با ... د بیان انکه کدام بی
چیز ترند د مراد بر رحم حالی ح میکویند صله رحم سنت ست کیا تنده
حکایت مهدی عباسی با امام موسی کاظم علیه السلام د بیان انکه ذکر
سبعین کنایه از عدد بسیار می باشد و سبب اختصاص سبعین
باین امر ز در تقسیم عدد بزوج و فرد و زوج الفرد و مجذور و غیر مجذور
و امثال ان و بیان معنی بر یک ح بمیزان در اوردن عمل دران تناد
بچه وجه ست ط بیان مراتب ورع و درجات ان ایات ولا تعزموا
عقدة النکاح ب کم من قریه اهلکناها ج ونادا
نوح ربه د انه لیس من اهلک ه انما الصدقات
للفقراء و وا ما السفینه فکانت ز فهل عسیتم
ان تولیتم ح ان تستغفر لهم سبعین مرة ط ادخلوا فی
امم قد خلت ی اذا نودی للصلوة احادیث ان الله

تولنا

١٥

تعالی یقول ان الصوم لی ب لا تقولوا هذا رمضان
اللهم احینی مسکینا ا لفقر سواد الوجه ه الفقر الذی
لا یسئل ا... لا یکون الرجل من المتقین
اول بیان ... لویت و بهتری حل خطینا درین حدیث بر تضمین
معنی و عد ... بیان انکه انچه دران نشا بمیزان اعمال در می اید
در حقیقت نفس اعمال ست یا صحایف اعمال انجام توجیه ظرفیت در کلام
حضرت امیر که و ذلک فی سلامة دینی حدیث دهم در فضیلت حج
و مناسک ان و شرح ان مشتمل ست بر دو منش بدستور و در منش دوم
دو حدیث کذارش یافته ست اول الذنوب التی تغیر النعم ب
ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا حدیث یازدهم در بیان جهاد
اکبر و جهاد اصغر و شرح ان در ضمن اغاز و یک نمایش و انجام کذارش
یافته اغاز بدستور و در منش دوم سه بحث و یک ایه مذکور ست نمایش
بیان معنی مرحبا و اعلال ان ب بیان معنی جهاد و نفس و مراتب ج ان استدلال
بان حدیث ... الخ و نفس ناطقه دران ... افلح من زکاها
نمایش ... و فضیلت جهاد و نفس و ... بعض تطویلات دران
باب و دران یک ایه و یک حدیث ترجمه شده ایه الذین جاهدوا فینا
حدیث نیشر للعبد لساعات الیوم واللیلة اربع و عشرون

خزانه انجام در وقوع نفس ناطقه میان قوای متضاده و بعض تطویلات
دران باب و دران شش ایه با ترجمه مذکورست اول وهدیناه
النجدین ب انا هدیناه السبیل ج اما شاکرا و اما کفورا
مبینا د الم اعهد الیکم ه وسخر لکم ما فی السموات و
افتتخذونه وذریته حدیث دوازدهم در امر معروف و نهی منکر و
ان در ضمن اغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته اغاز بدستور و در نمایش اول
دو ایه ترجمه شده ا ولتکن منکم امة ب ومن قوم
موسی امة نمایش اول بیان انکه وجوب امر معروف و نهی منکر عینی است
یا کفائی و دران دو حدیث با ترجمه ایراد شده ا من ترک انکار
المنکر بقلبه ب انه قد حق لی ان اخذ البری منکم نمایش
دوم در شرط اربعه وجوب امر معروف و نهی منکر انجام در بیان شرط
خامس که بعضی اعتبار کرده اند و بعضی نه و دران دو ایه و یک حدیث
مذکورست ایه ا اتامرون الناس بالبر ب کبر مقتا عند الله
مرات لیله اسری بی حدیث سیزدهم در انکه طلب روزی از وجه
حلال می باید نه از حرام و شرح ان در ضمن اغاز و یک نمایش و انجام
گذارش یافته است اغاز بدستور و در نمایش دو ایه تفسیر شده است
ومن یتق الله یجعل له مخرجا نمایش بیان انکه رزق مخصوص است

بجلال

بجلال و در استدلال جمعی که میگویند که حرام نیز رزق است و دران یک ایه
و دو حدیث ترجمه یافته است ایه ومما رزقناهم ینفقون حدیث
کنا عند رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اذ جاء
عمرو بن قره ب لا اعطی ثناء علیک حدیث چهاردهم سندی که
حضرت امیر المومنین علیه السلام بجهة خانه خریدن شریح قاضی انشا فرموده اند
و شرح ان در ضمن اغاز و انجام سر انجام یافته اغاز بدستور کلام حضرت امیر علیه السلام
امیر با معنی دیگر باشد و بیان معنی مذکور حدیث یازدهم در نهی از اعانت ظالم
و حکایت نویسنده سلاطین بنی امیه با امام جعفر صادق علیه السلام و شرح ان
اشتمال یافته بر اغاز و یک نمایش و انجام اغاز بدستور نمایش بیان انکه اعانت
ظلمه حرامست و اگر بفعل مباح باشد و دران ضمن یک ایه و سه حدیث ترجمه شده
ایه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا حدیث ا ما احب ان عقدت لهم عقده
ب ومن علق سوطا بین یدی سلطان جائر ج اذا کان یوم القیمه
فی اعوان الظلمه من بعث الاخر انجام استدلال باین حدیث برانکه در
حالت نزع روح قبل از حصول موت احوال ان نشاه منصه ظهور می اید و در
ان سه حدیث با ترجمه اندراج یافته لن ... احدکم من الدنیا
ب یا عقبه لا یقبل الله من العباد یوم القیمه
الا هذا الامر ج یا حار همدان حدیث شانزدهم دعای امیر

امیر المومنین علی علیه السلام جهة ادای قرض حـ حدیث ها تقدیم در تنزیه
انبیا علیهم السلام از مناهی و سوالهای مامون از امام رضا علیه السلام
دران باب وجوابهای آنحضرت وشرح ان و تضمین اغاز و نکات تمامش
وانجام گذارش یافته است اغاز بدستور و در نمش اول و ده ایه تفسیر شده ا
فلما جاء موسی لمیقاتنا ب لن نومن لك حتی نری الله
جهرة ج رب ارنی انظر الیك د ولقد همت به وهم بها
ه وذا النون اذ ذهب مغاضبا و واذا ما ابتلیه
ربه ز فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت ح فلولا انه
کان من المسبحین ط اجعل الالهة الها واحدا ی
انا فتحنا لك فتحا مبینا د بنش دوم دو بحث و ده ایه اندراج یافته است
بحث اول وجه تسمیه طور موسی ب سینا و سینین معانی مختلف که بسیار
گفته اند ب حکایت در شکم ماهی رفتن یونس پیغمبر و مناجات
که دران حال میکرد ایه الله یبسط الرزق لمن یشاء ب واذا
ما ابتلیه ربه نمایش اول در بحث معتزله با اشاعره در مسئله
رویت و استدلال بر امتناع ان و دران دو ایه و دو حدیث گذارش
یافته است ایه فان استقر مکانه ب فقد سئلوا موسی اکبر من
ذلك حدیث لا یدرکه العیون بمشاهدة العیان ب الحمد لله

الذی

الذی لا یدرکه الشواهد نمایش تصحیح تقدیم خبر است که بعبارات
درین حدیث وقوع [illegible] ایه ح بیان آنکه از برهان پروردگار که درین
حدیث وارد شده چه معنی اراده شده و دیدن یوسف پیغمبر علیه السلام
از آنچه بوده و دران چهارده ایه ترجمه یافته ا وان علیکم
لحافظین ب [illegible] الزنی ج والقوا یوما د ولما بلغ
اشده ه انه من عبادنا و هی راودته ز ولقد
راودته عن نفسه ح الان حصحص الحق ط انه من کید
کن ی امرات العزیز تراود فتیها یا حاش الله ما
علمنا یب وشهد شاهد من اهلها یج وکذلك
لنصرف عنه السوء ید فبعزتك لاغوینهم اجمعین یه
ذکر بعض توجیهات بعض مفسرین نسبت گناه را به پیغمبر در ایه لیغفر لك
الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر کرده اند و دران دو ایه
ترجمه شده اذا جاء نصر الله والفتح ب ان الحسنات
یذهبن السیئات حدیث [illegible] باب کسی که همنشینی و اختلاط
با او باید کرد و در نمش دوم دو حدیث و دو ایت ایه ومن الناس
لیاتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه
حدیث نور دوم حکایت نشاندن یهودی آنحضرت رسالت را صلی الله علیه

بواسطه طلب حق خود و مال حال او حدیث سیم حکایت مرور عیسی علیه السلام
با حواریان بدیهی که مردم ان مرده بودند و زنده گردانیدن یکی از ایشان
را و پرسیدن احوال ان جماعت را از وی و شرح ان مشتمل است بر اغاز و
دو نمایش و انجام اغاز بر سه تو و در نمایش دویم دو بحث و چهار ایه که در این
یافته بحث اول سبب اختصاص عیسی علیه السلام بروح الله و کلمة الله
ب اعلال طاغوت و بیان معانی ان ایات یریدون ان
یتحاکموا الی الطاغوت ب والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت ج ادخلوا فی امم د فذلکن الذی لمتننی
نمایش اول در تشبیه حال ابنای زمان بحال او بحیه درجاه که در
ان ماری دهن باز کرده باشد و در و دیوار ان بعسل الالس یافته
نمایش دوم در انکه اطلاق عبادت بر اطاعت و معت ارباب عصیان
بحسب حقیقت است نه بر سبیل مجاز و در ضمن ان سه ایه و چهار حدیث
ترجمه شده ایه ا افرایت من اتخذ الهه هواه ب الم اعهد
الیکم ج اتخذوا احبارهم حدیث من اصغی الی ناطق فقد
عبده ب من اطاع رجلا ج والله ما دعوهم الی عبادة
انفسهم د والله ما صلوا لهم و ما صاموا لهم انجام در حقیقة
عذاب قبر و کیفیت ان و در ان یک ایه و دو حدیث مذکور است ایه ان الذین

ترفهم

توفیهم الملائکة حدیث ان بین الدنیا والاخرة الف عقبة
ب اما تخاف ان تنزل به نقمه حدیث بیست یکم سوال سلیم بن
قیس از امیر المومنین علیه السلام از ورع بستن مردم بر پیغمبر خدا
و جواب الحضرت و شرح ان در ضمن اغاز و یک نمایش که در ان شرح
یافته اغاز بکر و در نمایش اول دو ایه ترجمه شده ا و اذا رایتهم
تعجبک اجسامهم ب ما اتیکم الرسول فخذوه نمایش دوم در
تحقیق وضع حدیث و ذکر بعض احادیث موضوعه که صنعانی نقل ان کرده
و در ان تعبیر از احادیث موضوعه چهار حدیث سمت که در این یافته
ا الا اسبق الا فی خف ب انظر وجهک فی المراة ج شاو
روهن و خالفوهن د قولوا الحق و لو علی انفسکم انجام
در خبر دادن حضرت امیر المومنین علیه السلام از غیب در چند موضع و در
ان سه حدیث مذکور است اول والله ما یرید ان العمرة ب کیف تعبرون
و قد اخبرنی رسول الله ج اتق الله خمیصا حدیث بیست و دوم
وصیت امیر المومنین علیه السلام با امام حسن علیه السلام و شرح ان ارزد یافته
است در ضمن اغاز و انجام اغاز بدست بر و در نمایش دوم دو ایه ارزد یافته
و در ضمن ان حدیث ترجمه شده ایه و فاکهة مما یتخیرون ب انما یخشی
الله من عباده احادیث ا در باب رعایت جانب ست که اما

نزال جبرئیل یوصی بالجار ب درباب گرامی داشتن مهمان

من کان یومن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه ح

اذا اصبحت فلا تحدث نفسک د ای اخاف علیکم اثنین

الا تعجبون من اسامه د اذا قیل لک هل تخاف الله

فاسکت و الله ما عبدتک خوفا من نارک ح یا علی ان هذا

الدین متین د ثکلتک امک وهل یکب الناس ح من

کان یومن بالله والیوم الاخر نهام در تاویل عصیان انبیا

وائمه هدی علیهم السلام که بخود نسبت داده اند و دران شش حدیث با ترجمه

ایراد یافته ا رب عصیتک بلسانی ب ان رسول الله

کان یتوب ح انی لاستغفر الله د اعبد الله کانک تراه

ه انه لیغان علی قلبی و حسنات الابرار سیئات المقربین

از گناه حدیث ست و چهارم در ذم فحش گویان و بی حیایان و

انکه اراش یافته ست در ضمن اغاز و انجام اغاز بدستور و در بیش اول

یک ایه ترجمه شده ایه وشارکهم فی الاموال و الاولاد و در بیش دوم

بعینه مذکورست انجام بیان انکه مخض بکمک شیطان در اولادیکه معنی ابیت و دران

سه حدیث مذکورست اول انکه خدا گفت که اذا تزوج احدکم کیف یصنع در اکه در

وقت مجامعت بسم الله باید گفت ان الرجل اذا اتی المرة وجلس مجلسه الجنابة

بعض

بعضا حدیث پنجم در کیفیت خریدن عایشه و ازاد کردن و احکامی که ازان بوضوح

پرسید و شرح ان نمود بشد ه ست در ضمن اغاز و دو نمایش و انجام اغاز بدستور

نمایش اول در [illegible] شود اگر شوهر او نیز ازاده باشد او را اختیار فسخ نکاح هست

یا نه و دران چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته ست ایما امة اعتقت فامرها بیدها

ب ان زوج [illegible] کان عبدا لو راجعته فانه لا انما انا شافع طراز در

یک صورت از حکم مذکور در بحث مترجم بر مصنف ام ظله نمایش دوم در این که صدقه

نسبتی بر پیمبر و ائمه علیهم السلام مترجم بر مصنف حرام ست یا نه و دران دو حدیث مذکورست

اول ما شعرت انا لا ناکل الصدقة ب انما حرم علینا الصدقة انجام در تحقیق

ال پیغمبر که صدقه بر ایشان روا نیست کیا باشند حدیث بیست و ششم نقل حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه واله حدیث قدسی را که کلکم ضال الا من هدیت و شرح

ان استمال یافته ست بر دو نمایش بدستور و در نمایش دوم سیزده حدیث و سه

مذکورست ایه اکلهم اتیه یوم القیمه ب والذین قتلوا فی سبیل الله و اما

ثمود فهدیناهم د انک لا تهدی من احببت ه اهدنا الصراط المستقیم

والله یهدی من یشاء ان هذا القران یهدی والذین جاهدوا فینا

لنهدینهم سبلنا ان ربک لذو مغفرة قل یا عبادی الذین اسرفوا یا

الذین لا یدعون مع الله الها اخر ان الله لا یغفر ان یشرک به و لسوف

یعطیک ربک اعنی هدایت و اختلاف مذاهب دران ب هدایت خدا تعالی

برخیز نوعست ح دراکه در عبادت خدای تعالی عجب نباید داشت و حکایت اسلام اوردن
وحشی قاتل حمزه ه وانکه امید داری بکدام ایت از ایات قرانی بیشتر است و تمسک امید
برحمت خدای تعالی بی عمل صالح بحال مزارعی که بی اینها مزارعت امید حاصل داشته
احادیث ا در بالا بردن ملائکه اعمال بندگان را و از اسمانها گذرانیدن که ان الله
خلق سبعة افلاک فجعل فی کل سماء ملکا ب لیغفرن الله یوم القیمة مغفرة ما خطرت
علی قلب احد ح لولا انکم تذنبون وتستغفرون حدیث بیست و هفتم دراکه سوگند خوردن
فرزند و بنده و زن بی اذن پدر و صاحب و شوهر صحیح نیست و شرح ان در ضمن اغاز
و دو نمایش و انجام ایراد یافته است اغاز بدستور و در نمایش اول این ایه ترجمه شده لن
یجعل الله للکافرین نمایش اول دراکه نفی حضرت سوگند ایشان را بی اذن یعنی
صحت محمول است یا بر نفی لزوم و دران یک ایه و یک حدیث ترجمه شده ایه و لا
تنقضوا الایمان حدیث ا ان لی جاریة خلفت منها یمین نمایش دوم در بیان نذر
مطلق و نذر مقید و انکه هر دو قسم در معصیت منعقد نیست و دران سه ایه و پنج حدیث
مذکورست ایات ا انی نذرت للرحمن ب انی نذرت ما فی بطنی ج یوفون
بالنذر حدیث ا من نذر ان یطیع الله ب لیس النذر بشیء حتی یسمی شیا
ح اللهم ان لک علی نذرا د ان الله عز وجل اوحی الی عمران انی واهب لک
ذکرا و بعد از ترجمه این قصه ایثار امیر المومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام قوت روزه
خود را بمسکین و فقیر و یتیم که سوره هل اتی بواسطه ان در شان ایشان نازل شده مذکورست

د اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله وهو محرم [illegible] دراکه متعلق یمین و نذر می باید رجحان
وابسته باشد و بیان [illegible] ها ترجم حدیث بیست و ششم حکم حضرت امیر المومنین میان
دو کس که توشه خود را با [illegible] خورده بودند و قیمت هشت درهم که را کندی در عوض
انچه خورده بودند بایشان داده بود میانه ایشان حدیث بیست و نهم حکم در رجوع کردن غنی [illegible]
خود را از زیر [illegible] و عتاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله باو و شرح ان در ضمن دو
نمایش بدستور مذکور حدیث سی ام در نهی رسول خدا صلی الله علیه و اله از بعض امور بیان معنی گناه
کبیره و صغیره و شرح ان در ضمن اغاز و شش نمایش و انجام سمت گذارش یافته است
اغاز بدستور در نمایش اول این ایه ترجمه شده است و لمن خاف مقام ربه و در نمایش دوم
دو حدیث ا القوا الکلام عند ب یا علی لا تتکلم عند [illegible] در بیان که مراد بدرخت
میوه که درین حدیث نهی از ان شده کدام درخت نمایش [illegible] در بیان که مراد از نهی
زبان از تکلم زیاده بر هیچ کلمه چیست نمایش سیوم انکه مراد بعدم قبول نماز شارب
خمر تا چهل روز که این حدیث متضمن انست چیست و دران پنج ایه و یک حدیث ترجمه شده
ایات ا انما یتقبل الله ب ربنا تقبل منا ج فتقبل من احدهما د ضمن ترجمه الحکایة
قابیل و هابیل و قربان ایشان ایراد یافته است د و الزمهم کلمة التقوی ه ربنا لا
تواخذنا ان نسینا نمایش چهارم در بیان غیبت و حرمت ان و بیان مواضعی که تجویز
شده و دران یک حدیث مذکورست که سمع رسول الله امراة تساب جاریة
لها نمایش پنجم بیان انکه نفس اصرار بر صغیره کبیره است و انکه گناه صغیره کبیره میشود

باصرار نامیس ششم در تحقیق عدد کبایر و اختلاف مذاهب در معنی کبیره و عدد آن و ذکر عقابی
که بر هر کدام مترتب است و در آن بیست و هشت آیه و هجده حدیث با ترجمه هست که اول همه
آیات ان تجتنبوا کبایر ما تنهون عنه ان الله لا یغفر ان یشرک به و من یقتل مومنا الذین
یرمون المحصنات ان الذین یاکلون اموال الیتامی و من یفعل ذلک یلق اثاما
والذین لا یدعون مع الله الها آخر یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا و من یولهم
یومئذ دبره ما سبقکم بها من احد و ما هی من الظالمین ببعید الذین یاکلون الربا لقد علموا لمن اشتراه
ولا یغتب بعضکم بعضا ان الذین یشترون بعهد الله و اقیموا الشهادة لله انما
الخمر و المیسر و من یرد فیه بالحاد السارق و السارقة اولئک لهم اللعنة و
لا تیاسوا من روح الله فلا یامن مکر الله حرمت علیکم المیتة و الدم
تری کثیرا منهم یسارعون ویل للمطففین ان الله لا یحب المسرفین ان المبذرین
کانوا حافظوا علی الصلوات احادیث و من زنی بامراة الزانیة و الزانی ست خصال
الکبایر سبع لما عمل قوم لوط ما عملوا ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم در بیان پیدا
شدن لواطه میان قوم لوط سبیل شیطان کان قوم لوط افضل قوم خلق الله فطلبهم
ابلیس الطلب الشدید احادیث در بیان عقاب لواطه من نکح امراة فی دبرها
او رجلا حشره الله یوم القیمة انتن من الجیفة در گناه سود که لما اسری بی الی
السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت در زوم غیبت اباکم و الغیبة در گناه قسم
دروغ خوردن من حلف یمینا بالله در گواهی ناحق که من شهد شهادة الزور

ب دروغ

٢١

ب در توبه کسی که گواهی دروغ داده باشد توبة شهادة الزور ان تودی
المال در قسم شرب خمر که مدمن الخمر یلق الله من شرب فی الدنیا سقاه
الله من الاشیاء التی ... لا یدخل بیننا الا خرب در تاخیر ادای حق
مردم که من حبس حق المومن اقامه الله انما مومن حبس مومنا عن ماله
من خان امانة ... در دفع منافات میان کبیره بودن همه گناهان و میان
انچه مقرر شده که اجتناب کبیره کفاره گناهان صغیره است در بیان آنکه بر تقدیر
که صغیره و کبیره بودن گناه باضافه باشد عادل چه معنی خواهد داشت در آنکه در
عمل سنت حدیث ضعیف کافیست و شرح آن احتمال دارد بر اعاز و دو ناموس اول در بیان دستور
ناموس در سبب حکم علمای شیعه باستحباب بعض اعمال بحدیث ضعیف با آنکه حکم شرعی
بان ثابت نمیشود و در آن دو حدیث ترجمه شده من بلغه ثواب من الله علی عمل
من بلغه شیء من الثواب علی شیء ناموس دوم در سبب تجویز علمای اهل سنت انزا با آنکه
این حدیث در طریق ایشان نقل نشده است حدیث ... در تعلیم امام علیه السلام شبه
بدنی و عامی بواسطه سالم بودن از امراض در دنیا و دعای بواسطه رستگاری در آخرت در بیان
آن بد دستور در ضمن عموم بیش که ادراس اوه است حدیث ... در ثواب شاد کردن
خاطر مومن در ضمن پنج دوم از شرح آن روایت تقسیم شده است الیوم تجد کل نفس
ما عملت یوم یصدر الناس اشتاتا حدیث ... در ثواب فاش نکردن
قبایح مردم و فرو خوردن خشم خود و تجهیز اموات و امثال آن در پس دوم از شرایع

دوایه و چهار حدیث ترجمه شده اول من جاء بالحسنه ب والکاظمین الغیظ

حدیث اول افضل الاعمال احمزها ب من احب السبیل الی الله عز و جل

جرعتان ج من کظم غیظا و سلوک امام زین العابدین با کنیزی که آب بر دست

ایشان میریخت و افتابه خطا شد و روی ایشان مجروح گردید حدیث سی و نجم در حرمت مؤمنین

نزد حضرت حق و آنکه صلاح حال بنده کان نسبت با ایشان بعمل می اید شرح ان و در ضمن اغاز و

دو نمایش و انجام ایراد یافته و در نمایش دوم از اغاز چهار ایه و یک حدیث و چهار بحث مذکور

ست ایات سبحان الذی اسری بعبده ب ومن الناس من یقول امنا ج من

المومنین رجال صدقوا د یسومونکم سوء العذاب حدیث حدیث قدسی من عادی

لی ولیا فقد اذنته بالحرب انجام در اسم ان آمدن جار و مجرور و خبر بودن موصول

برخلاف متعارف انجام باستشهاد بایه قرانی و کلام میر سید شریف در تفسیر ان به بیان

انکه دو جمله که جهت اتصالی باهم دارند و جهت انقطاعی گاه جهت انقطاع ملاحظه میشود و حرف عطف

درمیان می آورند و گاه جهت اتصال رعایت میشود و بی حرف عطف ذکر میکنند در بیان معنی

دوست و دشمن داشتن حضرت حق بندگان خود را و بیان مقصود صوفیه و ارباب عرفان خود را خدا گفتن و او را

گوش ساختن سمع و بصر خود دانستن نمایش اول با ویل نسبت تردد بحضرت باری تعالی که این حدیث

متضمن انست نمایش دوم رفع منافات و تخالف میان نحو این حدیث و دلالت بر آنکه مؤمن مرگ را کراهت دارد

و میان حدیث من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من

کره لقاء الله کره الله لقاءه و در این سه حدیث ترجمه شده ان ابن ابیطالب

انس بالموت ب فزت و رب الکعبة ج المومن اذا حضره الموت بشر بصلوات

الله انجام بیان بعضی مواضع که سنت افضل از واجب است حدیث سی و سیم صحبت حضرت

امیر المومنین ع با کمیل [illegible] حکایت آنحضرت از ابنای زمان خود با و شرح آن و در ضمن

اغاز و دو نمایش و انجام نموده شده اغاز مشتمل بر نمایش دوم پنج ایه و چهار بحث مذکور است ایات

و کونوا ربانیین [illegible] ان ربک لذو مغفرة ج و لتکبروا الله د و من اوتی الحکمة ه

اولئک علی هدی من ربهم ابحاث بیان معنی ربانی ب دراین علی المعنی مع و معنی سبیل ج

بیان معنی مثل در لغت و نقل ان بمعانی دیگر و تقسیم حضرت طلبه علم زمان خود را بچهار قسم نمایش

اول در بیان معنی امام زمان و اختلاف اقوال علما در ان و در ضمن ان احادیث

ترجمه شده من مات و لم یعرف امام زمانه ب ذلک الذی یفتح الله علی یدیه

ج و الذی بعثنی بالحق نبیا انهم یستضیئون بنوره نمایش دوم بحث ابن طاوس

علیه الرحمه با بعض فضلای بغداد در باب صاحب الزمان علیه السلام انجام ذکر کلام شیخ

محی الدین اعرابی در باب غیبت صاحب الامر علیه السلام و ترجمه ان کلام حدیث سی و چهارم در بیان فضیلت

نیت از عمل و شرح ان و در ضمن اغاز و پنج نمایش و انجام است کلامی یافته است اغاز مشتمل

دو نمایش اول این ایه تفسیر شده الذی خلق الموت و الحیوة و در نمایش دوم یک ایه

و یک حدیث و یک بحث ایه و کنتم امواتا حدیث ما عبدتک خوفا من نارک بحث

عمل خالص و ذکر بعض تعریفات اهل حال عمل خالص را نمایش اول در بیان آنکه اگر در عبادت حصول

ثواب یا خلاص از عذاب الهی قصد شود ان عبادت صحیح است یا نه و در ضمن ان پنج ایه و

ویک حدیث ترجمه شده ایات عمل ادعوا ربکم ب کانوا یسارعون فی الخیرات ج وادعوه
خوفا د یا ایها الذین امنوا ارکعوا ه اولئک هم المفلحون و قد افلح المؤمنون حدیث العباد ثلثه
باب سوم در اینکه اگر با قصد قربت جهتی دیگر قصد شود ایا خلل در عبادت دارد یا نه باب دوم در تعریف نیت
و رفع بعض اعتراضات از ان و در ان یک ایه ترجمه شده واذا حللتم باب چهارم استدلال بر وجوب
نیت در عبادات به بعض ایات قرانی و ذکر سخنی چند که بر استدلال مذکور وارد است و ترجمه ان
ایه هر دو ما امروا الا لیعبدوا الله و بحث مترجم بر وجه تدبیر مصنف دام ظله باب پنجم در رفع
بحث ملا جلال دوانی بر عبارت فقها و بحث مترجم بر تحریر مطلب خاتمه در ذکر بعض توجیهات
علما در باب افضل بودن نیت از عمل و منافات ان بمضمون حدیث افضل الاعمال احمزها
و حدیث ان ابن ادم اذا هم بالمعصیة لم یکتب علیه و ذکر کرده اند و بحث مترجم بر ان
و در ان دو ایه و سه حدیث ترجمه شده ایات انه من یعمل مثقال ذرة ب اقم الصلوة لذکری
احادیث نیة المومن ب ان ابن ادم اذا هم ج افضل الاعمال احمزها حدیث سی و سیم
در توبه و شرح ان اشتمال یافته بر اغاز و چهار نمایش و انجام اغاز بدستور و در پس دوم یک
حدیث و چهار بحث مذکورست حدیث اذا حیل بینه و بین الکلام بحث ا در معنی توبه
لغتا و اصطلاحا و ترتب حصول ان بر سه امر ب در ذکر بعض تعریفات توبه که بر زبان
ارباب قلوب جاری شده ج در معنی قبول توبه د در بیان معنی ه نهایت ضمان
قبول توبه است نمایش اول در فوری بودن وجوب توبه و ذکر بعض خطرها
که در تاخیر انست و در ان سه ایه و دو حدیث با ترجمه مذکورست ایات و حیل

بینهم

بینهم و بین ب ا من قبل ان یاتی احدکم الموت ج کلا بل ران حدیث ا ما من شیء
افسد للقلب من خطیئته ب ما من عبد الا و فی قلبه نکتة نمایش دوم در انکه
توبه کسی که قدرت بر [illegible] بد اسنه باشد صحیح است یا نه و در ان یک ایه و یک حدیث
با ترجمه ایراد یافته ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حدیث ان الله یقبل التوبة
نمایش سوم در معنی [illegible]صوح و اختلاف اقوال در ان و در ان یک ایه و سه حدیث ترجمه شده ایه
یا ایها الذین ا[illegible]بوا حدیث ا یتوب العبد عن الذنب ب ان التوبة یجمعها
سته اشیاء ج ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار نمایش چهارم و استحباب
غسل بعد از توبه و در ان یک ایه و دو حدیث ترجمه شده ایه ان السمع والبصر والفواد
و در ازخبر امام جعفر علیه السلام شخصی را از جهت گوش انداختن او بر آواز خانه همسایه که بسیار و
حدیث غنا فیام داشته اند قم فاغتسل وصل ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ب
لا تنظر الی ما فعلت انجام در رفع حقوق الله و حقوق الناس از خود بعد از توبه
حدیث سی و نهم در ذکر عذاب قبر و احوال موتی و شرح ان مشتمل است بر اغاز و
چهار نمایش و انجام اغاز بدستور و در پس دوم شش ایه و ده حدیث و سه بحث
مذکورست ایات یثبت الله الذین امنوا ب ان اصحاب الجنة ج واما ان کان
المقربین د یوم یرون الملئکة ه لولا انزل علینا الملائکة و فبشرهم بعذاب
الیم احادیث حدیث ا در سوال و جواب قبر که ثم یعاد روحه فی جسده ب ان المسلم
اذا سئل فی القبر ج یفسح له فی قبره سبعون ذراعا د لا یسئل فی القبر الا

یقول یا عبد الله من انت د وانی تارک فیکم الثقلین ز در رم کردن حیوانات
از او از عذاب قبر که انی کنت لا انظر الابل والغنم ح رم کردن اشتر پیغمبر
در گورستانی بنی نجار ط نبار رسول الله صلی الله علیه و اله فی حایط لبنی النجار ط در مار اژدهای
که در قبر میباشند ان الله یسلط علیه تسعة وتسعین تنینا ی ان الله
تعالی تسعة وتسعین اسما یا بیان معنی روح و ریحان جنت ب تلقین پیغمبر
فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین بعد از دفن بکفن ابنک ابنک ح بیان معنی قول
ثابت که در قران واقعست د بیان معنی قرة عین ه بیان معنی ماعم که جوانان را بان صفت
میکنند وشاب ناعم میگویند و بیان انکه منکر و نکیر اسم ملک است یا اسم حال کافر و
مومن در قبر ز تصحیح لغت مزریه و بیان معنی ان ح بیان سبب انحصار ان در قبر
نود و نه تابش اول در انکه نشاید بدن میت در قبر و حیات و عقارب ان در عالم ملکوت
نه در عالم ملک و عیان تابش دوم در استدلال بر ثبوت عذاب قبر بآیات و احادیث
و در ان پنج ایه ترجمه شده اول کیف یکفرون بالله وکنتم امواتا ب النار یعرضون
علیها ج یوم یقوم الساعة د ومن اعرض عن ذکری ه اغرقوا فادخلوا نارا
تابش سوم در استدلال بر وقوع عذاب قبر بایه ربنا امتنا اثنتین و دفع
اعتراض میر سید شریف بر مفسرین در تفسیر ایه مذکوره و بعضی سخنان متعلق بان و در ضمن ان دو ایه
و دو حدیث ترجمه شده ایه مذکوره فاذا نفخ فی الصور حدیث ا دخل علیه فی
قبره ملکا القبر ب نعم حتی لا یبقی لحم ولا عظم تابش چهارم در ذکر بعضی ایات و احادیث

دلالت

که دلالت دارند بر انکه عین عمل در ان نشاه بصورت جسم در می اید و قرین و
جلیس صاحب خود می شود و در ان چهار ایه و شش حدیث ایراد یافته است
ایه اول وان جهنم [illegible] بالکافرین ب الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما ج
یوم تجد کل نفس ما عملت د فالیوم لا تظلم نفس شیئا حدیث ا یا قیس ان مع العز
ذلا وان مع [illegible] موتا ب نقل حضرت ابیات حسان بن ثابت را ج کلام حضرت
امیر در لباس نظم تخیر خلیطا من فعالک انما د ترجمه ان نظم شرح ه الذی
یشرب فی انیة الذهب والفضة و الظلم ظلمات یوم القیمة ز الجنة قیعان
حدیث چهلم در بدن مثالی و شرح ان انتظام یافته است و ضمن ابحاث دو تابش
و انجام اغاز سه ایه و یک حدیث و دو بحث مذکور است ایه ا و یسئلونک عن الروح
ب ودخل المدینة علی حین غفلة ج واتبعوا ما تتلوا الشیاطین حدیث من عرف
نفسه بحث اول در حقیقت روح و اختلاف اقوال علما در ان ب در استعمال علی بمعنی
فی و استشهاد ان ببعض ایات قرانی تابش اول در انکه بهشت و دوزخ الان مخلوقند
یا بعد از این مخلوق خواهند شد و در ان پنج ایه و یک حدیث ترجمه شده است ایه ا
اعدت للمتقین ب اعدت للکافرین ج قلنا اهبطوا منها د اتستبدلون
الذی هو ادنی ه قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو حدیث در باب انکه بهشت ادم
غیر بهشت ازلی ای دنیا که جنة من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر تابش دوم
در اثبات بقای نفس ناطقه و تعلق ان بعد از مفارقت بدن ببدن های مثالی



۲۰۵

شرح بهاء الدین ... احمد ... بملکیت خاکسار ... الملک لله الواحد القهار ... علی کل شیء قدیر

و دران یک ایه و سه حدیث ترجمه شده ایه و لا تحسبن الذین قتلوا حدیث ان الا
رواح فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة ب ان ارواح المومنین فی حجرات
فی الجنة ج سبحان الله المومن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی
حوصلة طایر اخضر نمایش سیوم در رفع توهم بعضی که کمان برده اند که تعلق نفس
بعد از خراب بدن بشبحها مثالی قول تنباسخست الحاصل در انکه بدن مثالی
که دران نشار نفس بان تعلق میکرد از کثافت جسمانیات درگذشته اند و بلطف

مجردات رسیده تمت

تمام شد

فهرست



ای از تو حدیث معرفت راتبین ؛ وی ترجمه وصف تو تنزیل مبین ؛ گر شکر تو ارایش
عنوان نبود ؛ تبلیغ رسالت نکند روح امین ؛ بهتر حدیثی که مجلس ارایان انجمن یقین را
شایع کتاب بیان مزین بجواهر حقایق ان تواند بود و زیباتر کلامی که گلچینان
حدایق دین را خار شبهت و ریب از گلدسته عقاید تواند زدود حمد منعمیست که خلق
کونین پرتوی از اشعه لوای ثنای اوست و شکر منعمیست که ذات خافقین
را دوش امتنان گران بار نعم غیر متناهی او درود نامحدود بر خاتمه کتاب
هدایت و مقدمة الجیش رحمت بی نهایت او نظم محمد کافرینش با وجودش ؛ بود رنگی
دوازده یای جودش ؛ شعاع افتاب بی زوالی ؛ گل خوشبوی باغ ذو الجلالی ؛ چراغ
اصطفا روشن ز نورش ؛ نور حق نیستن از زبورش ؛ باد و بازان ل مشکل
کشائی ؛ از و خندان لب معجز نمائی ؛ سلیمان میهمان سالار خوانش ؛ کلیم الله عصادار

شبانش ؛ خلیل اتش پرست شوق رویش ؛ ذبیح الله هدی طوف کویش ؛
خضر در زره کیش بزم کمالش ؛ مسیحا طوطی هند جلالش ؛ بر آل مقدس فعال و اصحاب
نجیب مال ان سرور علیه ...م الله الملک الاکبر سیما مطلع انوار هدایت عظمی و سرچشمه
جویبار امامت کبری که ابریق داران معابد قدس را مرات ضمیر بصیقل اطاعتش
روشنست و دو...ان معالم انس را حدیث ایمان ترجمه محبتش مبین نظم شبهی گر
صبح تیغش یکیکر خند ؛ ز طاعات دو عالم به پسندند ؛ نبی را محرمی اسرار او بود ؛ خدا در
غار و یار غار او بود ؛ چو هر کس را بدینش راهبر بود ؛ از ان زو شهر علمش را چو در بود ؛
دری لیکن ز بس جا بود در وی ؛ متاع خانه پیدا بود در وی ؛ ز ره او بوی اگر دمیت
نو میست ؛ که راه او صراط المستقیم است ؛ و سلم تسلیما کثیرا ابلغ به مسامع ارباب دانش و
ذکا میرساند داعی دولت قاهره محمد بن علی المشتهر با بن خاتون العاملی عامله الله
بلطفه الازلی که چون خاطر ملکوت ناظر پادشاه جمجاه ملایک سپاه خورشید چتر
فلک بارگاه افتخار سلاطین العصر بالرای الرزین و اعتضاد خواقین الدهر بالدین
المبین افتاب فلک خلافت و شهریاری قطب سپهر سلطنت و عالم مداری
نظم شه انجم سپه جمشید ثانی ؛ با فرینده تاج خسروانی ؛ سپهر افتخار افرینش ؛
چراغ دودمان ترکمانی ؛ جهان را شادی عدلش عروسی ؛ که داده ابر و را کی
زندگانی ؛ ز زلف عارضش گردیده ظاهر ؛ شب خوی ... صبح امانی ؛ ز گل
گشته رخش بر صبح گردون ؛ گل خورشید آز وار معانی ... حفظش دعائی

صبح خیزان ۞ توسل حبته اربسبع المثانی ۞ السلطان العادل الباذل العارف
الغازی فی سبیل الله محب باخلاص اهل بیت رسول الله خاقان الاکرم همایون و
الاعظم ابو النصر سلطان محمد قطب شاه بن قطب شاه ... جهان تا هست اقبالش
جوان باد ۞ بهار عمرش ایمن از خزان باد ۞ نشاط آباد ملک اقتدارش کشیده
قاف تا قاف جهان باد ۞ بهر جانب که عزمش روی آرد ۞ ظفر همدوش و نصرت
هم عنان باد ۞ ز دستور ارسطورای ملکش ۞ جهان را کامرانی جاودان باد ۞
ز تدبیر قضا تقدیر رایش ۞ همیشه ملک و ملت در امان باد ۞ چو آراید زمین سند رزم
دانش ۞ نخستش عقل اول ترجمان باد ۞ چو در معنی دعای کاینات است ۞ ملک را
امین بر زبان باد ۞ از بدو جلوس بر مستقر سلطنت و جهانبانی و تمکن بر مسند
خلافت و کشورستانی بر معنی مایل و ناظر بود که علمای موکب همایون و فضلای
پایه سریر خلافت مشحون همگی همت و تمامی رویت خود را بر احیای مآثر نبوی
و ترویج دین متین مصطفوی و افاده مقاصد تفسیر و کلام و افاضه معانی احادیث
خیر الانام و ائمه عالی مقام علیه و علیهم صلوات الله الملک العلام بر وجهی مقرون
و معطوف دارند که مآثر هدایت مظاهر آن اطراف و اکناف ربع مسکون علم
انتشار بر افراشته و وضیع و شریف هر قبیله صغیر و کبیر هر عشیره از مشکات
انوار آن مقتبس گشته و از موائد انتفاع آن بهره توانند رسید و اغلب کتب
و رسایل تفسیر و کلام و صحف و دفاتر احادیث معجز نظام که رقم زده کلک تالیف

علما

علمای اعلام و نگاشته خامه تصنیف فضلای بلاغت فرجام شده بود چون
بلغت بلند رتبت حجازی و زبان فصاحت نشان تازی سمت ترتیب
و تنظیم یافته بود ... ست تدارک جمعی که اطفال ناطقه ایشان از پستان
لغات دیگر شیر تعلیم نوشیده اند از رسیدن بثمار ادراک این کوتاه
بود و انامل فکرت برخی که سنین و شهور در کنف تعلیم فنون عربیه
شب بروز و روز بشب بیاورده اند از چیدن گل مقصود از حدایق
فهم آن بعجز معترف تا هر امر او بدون آنکه بعضی از آن بلغات دیگر
مفسر و مترجم گردد در آغوش خواهش در نمی آید بر یک ایشان را
بترجمه کتابی از آن مکلف و مامور ساختند و چون بوساطت بعضی
مقربان درگاه عرش اشتباه بمسامع شوکت و اجلال رسیده بود
که راقم حروف ادراک سعادت استفاده مجلس سامی خلاصه علمای
زمان و یگانه فقهای رفیع مکان خورشید سپهر دانش و افضال و
مرکز دایره فضل و کمال حاوی مآثر السلف علی النهج المبین و جامع
معالم الکمل علی الوجه المتین افضل المتأخرین و اکمل المتبحرین شیخ الاسلام
والمسلمین بهاء الملة والدین محمد العاملی اعلی الله شأنه و رفع علی فی مسند
العز و الفضل مکانه نموده و از حدایق فضل آن [illegible] بار دانش و
کمال که بآب یاری طبع فیاضش طراوت پذیر گشته بعد از استجازه

رسانیدن روایح ان بمشام پویندگان بادیه طلب و ابصار دسته چند
گل و ریحان در هم آورده است حدیث اوّل روایت کرده که جمیع و تألیف
ان با جمیل الفاظ و بسط معانی و ایراد نکات و اظهار مبانی و استنباط
احکام و مسایل و استکشاف لغات و معاضل بر وجهی که مطبوع طبایع
صغار و کبار بلکه نمونه جنات تجری من تحتها الانهار است از سبحات
بحار فضل ان قبله احرار است و از غایت احتوای بر لطایف حقایق و
اشتمال بر نفایس دقایق کالشمس فی رابعة النهار لوای اشتهار و اعتبار
برافراشته و از نهایت حسن الفاظ و لطف معانی چون عارض ارباب
حسن و ملاحت نقش قبول و استحسان بر الواح خواطر وضیع و شریف
نگاشته ماموریم و چون رقبه عبودیت گران بار نعم ان حضرت جویبار
شوکت و سلطنت و اقبال بود با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت
متمثلا للاشارة العلیة الخاقانیة شروع دران نموده بترجمه قطبیات موسوم
ساخت و چون بهر لغتی عباراتی مناسبت دارد و هر زبانی مقتضی بیانیست
و بلاغ مبین که گوهر بیان سفتن است سخن را روشن تر و خاطر نشان
تر گفتن است قاعده اینست که بر عادت دیگر مترجمین یکان یکان عبارت
عربی اقتضا ننماید در ترتیب فقرات و تقدیم و تاخیر کلمات ملتزم پیروی
اصل نباشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام نماید و در اصل صنعت بیان

بکار رفته

بکار رفته باشد تقریبا للافهام در مقام بسط ان در اید و هر جا ذکر استشهادی
یا ایراد مثلی نظما یا نثرا مناسب نماید توضیحا للمرام مبادرت بذکر
ان واقع شود و [illegible] مترجم را در اثنای کلام سخنی روی دهد که ذکر
ان مناسب مقام باشد بعرض ان اقدام نماید و بالجمله شرحی ترتیب یابد
در لباس ترجمه و ترجمه نموده شود در ضمن شرح انشاء الله وحده
العزیز توقع از ارباب طبع سلیم آنست که بمقتضی المامور معذور ذیل اغماض
اعتنا بر زلل ان پوشند و بقلم عفو در اصلاح ان کوشند والله الموفق
ومنه الاستعانة فی التتمیم حدیث اوّل روایت کرده جامع کتاب مذکور
لازال بهار فضله مشار الیه علی تعاقب الایام والدهور از استاد بزرگوار
و پدر عالیمقدار خود فقیه ربانی و عالم نورانی شیخ حسین بن عبد الصمد
الحارثی الهمدانی که نسب شریفش بحارث همدان که از اخیار اصحاب امیر
المومنین و مخاطب بخطاب یا حار همدان من یمت یرنی بوده میرسد
و در اغلب فنون خصوصا فن فقه و حدیث مهارت تمام داشته و چند رساله
و کتاب از ماثر طبع اقدسش بر صفحه روزگار دایر و سایر است و مدتی مدید
در امور دین مرجع اکابر و اهالی خراسان بوده بر وجه استقلال شیخ الاسلامی
ان دیار با مناخذ منش مرجوع و حل و عقد امور شرعیه بان یگانه رای رزین
مربوط و مرفوع بوده است بطریق سماع از او که فی یوم الثلثا دوم شهر رجب

المرجب سنه ۱۰۹۱ در منزل ملکی این در مشهد مقدس رضوی علی مشرفها من التسلیمات
اذکارها و انماها وقوع یافته از شهید ثانی و زبده مجاهدان شیخ زین الملة و
الدین العاملی که از مشاهیر علمای دین و اعاظم فقهای متاخرین ست و مصنف
چندین کتاب و رساله مثل شرح شرایع الاحکام که در ضمن هفت مجلد سمت اختتام
یافته و شرح لمعه و مسقیه که از غایت متانت و تنقیح علم اعتبار و اشتهار بر
افراخته و شرح الفیه و نفلیه و چند کتاب معتبر دیگر و چون از شیخ محمد مکی که احوالش
ان شاء الله مذکور خواهد شد او بمرتبه شهادت فایز شده بود علماء در تصانیف
خود تعبیر از و بشهید ثانی میکنند تولدش در نهصد و یازده اتفاق افتاده
و شهادت مذکور که در قسطنطنیه بعلت تشیع واقع شده هست در نهصد و شصت و
پنج از شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خاتون که جد بیک واسطه
از متبحر است و نهایت تبحر در علوم دین داشته از شیخ علی بن عبد العالی که
از فقهای مائه عاشره بلکه تاسعه و ثامنه نیز کسی در دقت طبع و کثرت فضل باو
نرسیده چنانچه از تصنیف شرح قواعد الاحکام و رساله جعفریه و
بعض تصنیفات دیگر او ظاهر میشود و از غایت سعی که در اعلاء کلمه یقین و تبیین و تر
ویج شعایر مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده بعضی
از عامه مخالفین که از عناد یا جهالت نسبت احداث یا اختراع مذهب حق داده
اند مجدد و مخترع آن او را میدانند و مقتدای شیعه تاریخ رحلت اوست

شکر الله سعیه و اجزل فی العلیین قدره از شیخ صالح زاهد شیخ علی ابن هلال
الجزائری که از اعاظم متورعین و زهاد عصر خود بوده از شیخ جمال الدین بن فهد
الحلی که از جمله مجتهدین فرقه ناجیه و علماء طبقه امامیه ست و اقوال و فتاوی او
در کتب معتبره منقول شده از شیخ زین الدین علی ابن خازن که سر آمد فقهای
زمان خود بوده از شیخ الکل فی الکل شیخ محمد بن مکی که بواسطه فوز بمرتبه
شهادت که فی یوم الخمیس نهم جمادی الاول هفتصد و هشتاد و شش هجری در
شام بافساد جماعه شامی واقع شده ست تعبیر از اسم شریفش بشیخ شهید میکنند
و چون نسبت تلمذ و استفاده مصنف در دینیات بواسطه باو میرسد بعد ها
درین کتاب و در دیگر مصنفات خود از و بشیخنا تعبیر میکنند و کتاب ذکری و دروس
و شرح قواعد الاحکام و رساله الفیه و نفلیه و چند کتاب دیگر از مصنفات اوست
از خلاصه علماء زمان مولانا قطب الدین محمد رازی که با نهایت تبحر در فنون
حکمت و کلام و علوم معقول چنانچه مثل محاکمات شرح اشارات و شرح مطالع
و چند کتاب دیگر از مصنفات او در معقولات مطرح انظار علمای ذی اعتبار است
ربط تمام بفقه و حدیث نیز داشته اند و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه ترتیب داده
که بحواشی قطبیه موسوم است و در تاریخ هفتصد و ده از هجرت امام عصر نقش انقطاع یافته
از علامه زمان و خلاصه فضلاء عالیشان جامع فنون [illegible] مستجمعات الکلی
شیخ جمال الدین بن مطهر الحلی که چون مثل کتاب قواعد الاحکام و ارشاد الاذهان

و منتهی المطلب و مختلف الشیعه و تذکرة الفقها و تحریر الاحکام و چندین کتاب
معتبر دیگر در فن معقول و منقول شواهد بر مرتبه فضل و تبحر خود گذاشته و کثرت تصنیفش
بمرتبه رسیده که محاسب وهم بازای هر روز از ایام عمر شریفش هزار بیت تصنیف
تخمین کرده است قلم بیان را گنجایش تحریر مراتب فضل و تعداد تصانیف او نیست
تابع سعیه مشکوراً و قدره مرفوعاً ولادتش بنا بر آنچه خود در خلاصه رجال ایراد کرده
بیست و نهم ماه مبارک رمضان ششصد و چهل و هشت هجری اتفاق و وفاتش
شب بیست و یکم محرم الحرام هفتصد و بیست و شش واقع شده از سلطان اعاظم المحققین و سرور
افاخم الحکماء المتکلمین خواجه نصیر الدین محمد الطوسی که شهرت او در هر یک از
فنون علم و کمال و کثرت تصنیف بمرتبه ایست که اگر قلم بیان در مقام تحریر آن
در آید معذور و اعتراض نگردد و اصل او بنا بر آنچه ائمه تاریخ ذکر کرده اند از توابع
دار المومنین قم است و مولد شریفش در طوس اتفاق افتاده بتاریخ یازدهم
شهر جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه که بنا بر مشهور روز فوت
فخر رازی است و بتاریخ شهر صفر سنه اربع و اربعین و ستمائه از تصنیف شرح اشارات
فارغ شده و در روز دوشنبه هجدهم شهر جمادی الاول سنه سبع و خمسین و ستمائه
ابتدا رصد ساختن زیج در مراغه نموده و بعد از طی هفتاد و پنج مرحله از مراحل
زندگانی بتاریخ روز دوشنبه هجدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه اثنی و سبعین و
ستمائه در دار السلام بغداد ازین سرای فانی انتقال نموده قبرش در مقابر

در جوار مضجع کاظمین علی مرقدیهما الف الف صلوة و الف الف سلام واقعست
و از غرایب اتفاقات آنکه در وقت حفر قبر او در روضه کاظمین علیهما السلام
سردابه بصفای [illegible]ند که بکاشی ترتیب داده بودند و کتابه بر آن نوشته
مضمون آنکه ناصر خلیفه عباسی جهت خود ترتیب داده بودند و کتابه بر آن
نوشته مضمون آنکه ناصر خلیفه و کتابه بر آن نوشته مضمون آنکه و بدان قاری شدند
چون حساب کردند تاریخ ولادت خواجه موافق تاریخ آن عمارت بود و من الله
التوفیق و المغفرة والد والا بزرگواران قبله احرار محمد بن الحسن الطوسی از سید بزرگوار
سید فضیلت آثار العلما سید فضل الله راوندی از خلاصه سادات ملکی صفات
سید مجتبی بن سید داعی الحسنی از شیخ الطایفه و امام الشیعه ابی جعفر محمد بن
الحسن الطوسی که چون کمال او در مراتب فضل و کمال بمرتبه ایست که هر گاه
شیخ گویند انتقال ذهن اکثر بغیر ذات کاملش تعلق گیرد ناقصش میدانند
المطلق ینصرف الی الفرد الکامل علما در مصنفات خود تعبیر از وی بشیخ مطلق میکنند
و سند خود را در فتاوی و اقوال اغلب بفتاوی و اقوال او میرسانند
و جمع کتاب تهذیب حدیث و تصنیف کتاب نهایة الاحکام و مبسوط
و خلاف و چند کتاب دیگر از امواج بحر هدایت اوست تولدش
در ماه مبارک رمضان سیصد و هفتاد و پنج [illegible] اتفاق افتاده
و در شب دوشنبه بیست و دوم محرم الحرام سنه چهار صد و شصت از دار

دنیا رحلت نمودند در نجف اشرف مدفون است رحمة الله علیه از استاد حضرت
شیخ اعلم اکمل محمد بن النعمان المفید که تعبیر از اسم شریف او بشیخ مفید مسود
میشود و سبب اشتهار او بمفید در کتاب مصابیح القلوب برین وجه مذکور
که در هنگامیکه شیخ از موطن اصلی ببغداد آمده بتحصیل علوم مشغول بود روزی
در مجلس درس قاضی عبد الجبار معتزلی حاضر شد و در صف نعال جای گرفت
و بعد از لحظه که قاضی از افاده فارغ شد اجازت سوال خواسته پرسید
که این خبر که شیعه نقل میکنند که مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ مسلم است
که پیغمبر در روز غدیر گفته است یا شیعه فراهم بافته اند قاضی گفت لابد خبر صحیح
و علماء ما در کتابهای خود نقل کرده اند شیخ گفت پس خلافها خصوصها
چیست قاضی گفت این خبر روایتیست و خلافت ابی بکر درایتیه و مردم
عاقل بواسطه روایت ترک درایه نکنند شیخ گفت چه میگوئید در خبر یا علی
حَربُكَ حَربي وَسِلمُكَ سِلمي قاضی گفت صحیح است شیخ گفت
در حق اصحاب جمل چه میگوئید ظاهرا باین قول کافر بوده باشند قاضی گفت
توبه کردند شیخ گفت ایها القاضی جنگ درایتیست و خبر توبه روایت
و خود در سوال اول فرمودید که مردم عاقل درایه بروایت از دست
ندهند قاضی از جواب فرو مانده سر پیش انداخت و بعد از زمانی
سر برآورده از نام و نسب شیخ استفسار نمود شیخ گفت محمد بن محمد

بن النعمان الحارثی قاضی برخاست و دست شیخ را گرفته بر جای
خود نشانید گفت انت المفید حقا و چون این خبر بسلطان وقت عضد الدوله
دیلمی رسید [illegible] مجلس خود حاضر کرده از ماجرای او با قاضی استفسار
نموده او را التعظیم بسیار کرده بتشریفات خاص و مرکوب لایق با قلاده
و سر افسار زرین و صد دینار زر سرخ و یک بنده نوازش نمود و یومیه لایق
از گوشت و گندم مقرر فرمود که هر روز میرسانیده باشند بعد از آن شیخ
باین لقب اشتهار یافت و ابن ادریس در کتاب سرائر این حکایت
را برین وجه نقل کرده که بعد از آنکه شیخ از عکبرا که مولد اصلی اوست
ببغداد آمده نزد ابو عبد الله جعل بتحصیل مشغول شد و بعد از آن بهدایت
علی بن یاسر اراده درس علی بن عیسی رمانی نمود و چون بمجلس او حاضر شد
قبل از آنکه کسی را معرفت بحال او حاصل شود مرد بصری از بیرون آمد
از حدیث غدیر و حکایت غار سوال نمود رمانی گفت حدیث غدیر روایت
است و غار درایه و علمی که بدرایه حاصل میشود بروایت حاصل نمیشود بصری
تسلی شده بیرون رفت شیخ را تاب نمانده رخصت سوال خواسته گفت
چه میگوئید در باب کسیکه با امام زمان حرب نماید رمانی گفت کافر است بعد
تدارک نموده گفت فاسق است شیخ گفت چه میگوئید در باب طلحه و زبیر
و جنگی که در واقعه جمل با امام زمان کردند گفت ایشان از عمل توبه

شیخ پرسید که بچه نام مشهوری گردند شیخ گفت حرب در اثبیت و توبه
روایت و شاء الحال بان مرد بصری بگفتند که بر روایت حاصل نمود آنچه
بدرایه حاصل میشود در زمانی تغییر کلام داده از شیخ پرسید که بچه نام مشهوری
و پیش که درس خوانده شیخ گفت با بن المعلم مشهورم و پیش ابو عبد الله
جعل تحصیل علوم نموده ام بعد از ان زمانی بمنزل خود رفته بعد از لحه رقعه
سر بمهر بر آورده بشیخ داد که بابو عبد الله بده رقعه را گشوده مطالعه نمود تبسم کنان
گفت میان تو و رمانی چه گذشته است که درین رقعه سفارش تو بمن نوشته
و مبالغه بسیار کرده و ترا مفید لقب داده شیخ حقیقت قصه را شرح داد و بعد
از ان باین لقب مشهور شد بالجمله شیخ از مشاهیر فضلای ایام و اعاظم
علمای اسلام است چنانچه بعد از شیخ طوسی شیخ مذهب او را میدانند و
تعبیر از هر دو بشیخان مینمایند و تصانیف او از رساله و کتاب بقریب
دویست مجلد رسیده و بعد از طی هفتاد و هفت مرحله از مراحل زندگانی
یا هفتاد و پنج علی اختلاف القولین فیه در شب جمعه سیوم شهر رمضان
سنه ثلث عشر و اربعمایة بجوار رحمت ایزدی پیوسته است و منهیان علام
اعلا کلمه جنت را تاریخ رحلتش ساخته اند و بعد از آنکه چند سال در خانه خود
مدفون بود جسد شریفش را بمقبره قریش نقل نموده در جوار مرقد امام
محمد تقی علیه السلام دفن کردند روح الله روحه العزیز از فقهای مذهب امامیه

جامع کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا ابی جعفر محمد بن
علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوال او در معرض اسناد فتاوی
علمای اعلام [illegible] قریب سیصد مجلد کتاب در علم دین از مصنفاتش
سمت اختتام یافته در تاریخ سیصد و هشتاد و یک در ولایت ری
شربت ممات چشیده کلمه شفا تاریخ رحلت اوست قدس الله روحه از احمد
بن محمد که از ثقات روات حدیث است از داود محمد بن یحیی العطار که از فقهای
معتبر قم و ثقه و جلیل القدر است و در علم رجال و حدیث مهارت تمام داشته
از علی بن اسمعیل از عباس بن عبد الله که از راویان مشهور حدیث اند
از موسی بن ابراهیم المروزی که از مشاهیر راویان امام [illegible] است
و گفته اند که در وقت حبس آنحضرت در منزل هارون الرشید بامر خلیفه
او اشتغال داشته است و از خلوص اعتقاد آنچه بر زبان آنحضرت جاری
میشده است فرا میگرفته حفظ میکرده است و چون بدوستان آنحضرت
میرسیده نقل مینموده از امام بحق عالم امام موسی کاظم علیه و علی آبائه
شرایف التحیة والسلام که آن سرور بلفظ در بار و بیان گوهر نثار فرموده اند

قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ حَفِظَ عَلٰی
اُمَّتِیْ اَرْبَعِیْنَ حَدِیْثاً مِمَّا یَحْتَاجُوْنَ اِلَیْهِ فِیْ اَمْرِ دِیْنِهِمْ بَعَثَهُ
اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَقِیْهاً عَالِماً شرح کلام معجز نظام [illegible] انجاز

وچهار نمایش و انجام اعا مشتمل بر دو نمایش نمایش اول خلاصه معنی حدیث آنکه رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر کس حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی
که محتاج باشند امت من بآن در امر معاش و دین خود برمی انگیزد و حشر مینماید خدای
که عزیز است و بزرگ روز قیامت او را فقیه و عالم نمایش دوم معنی حفظ ظاهر است
که مراد بحفظ حدیث درین مقام از بر کردن و در خاطر گرفتن باشد چنانکه در صدر
سلف در میان ارباب حدیث داب بوده بحدی که اگر کسی حدیثی روایت
میکرده که از بر نداشته باشد و از روی نوشته و کتاب نقل میکرده است روایت
او را در معرض اعتبار نمیداشته اند و محل اعتماد نمیدانسته و گفته اند که نوشتن و
کتاب ساختن احادیث بعد از صد سال از هجرت احداث شده و پیشتر از آن مثبت
ثبت بر الواح خواطر بجای نقش بر اوراق و دفاتر بوده است و میتواند بود که مراد
بحفظ نگاهبانی و محافظت حدیث باشد از اندراس و تلف شدن خواه بعنوان از
بر کردن باشد چنانکه آن زمان بوده و خواه بطریق نوشتن و کتاب ساختن یا نقل
کردن از روی نوشته و کتاب چنانکه متعارف این زمان است و بعضی گفته
که مراد بحفظ حدیث فرا گرفتن آن است بیکی از وجوه ششگانه که ائمه حدیث ذکر
آن کرده اند و معتبر دانسته یعنی سماع از شیخ و قرائت بر او و سماع حال
قراءة غیر و اجازه و مناوله و کتابت مترجم گوید بیان این اجمال آنست که حد
که راوی از شیخ خود یعنی کسیکه سند حدیث را باو میرساند و از و روایت

میکند و فرا میگیرد می باید فرا گرفتن او بیکی از شش وجه بوده باشد تا حدیث
[illegible] مذکور تواند او روایت کرد و نقل او را اعتبار تواند نمود اول
شنیدن از زبان شیخ برین وجه که شیخ خواند و او بشنود دوم خواندن بر شیخ
که او خواند و شیخ بشنود و انکار نکند سیوم شنیدن در حالت خواندن غیر
برین وجه که دیگری بر شیخ خواند و شیخ تصدیق نماید و او در حاشیه مجلس
می شنیده باشد چهارم اجازه شیخ و آن آنست که شیخ براوی گوید که فلان
حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من نقل کن بی آنکه
تمام حدیث یا کتاب را بر او خواند یا از و بشنود پنجم مناوله و آن آنست که شیخ
کتاب تصحیح کرده خود را باو دهد و اشارت کند که آنچه درین کتاب است از
من نقل کن ششم کتابت شیخ و آن اجازه ایست بکتابت یعنی شیخ بخط خود بر جای
نویسد که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از
من روایت کن بی آنکه بر زبان آورد و علمای حدیث وجه اول را بهتر دانسته
اند و بیشتر در معرض اعتبار و اعتماد در آورده چنانچه همه اتفاق کرده اند بر آنکه
حدیثی که بر آن وجه منـ[illegible] حجت است و بعد از آن دوم و سیوم چه اگر چه ائمه
بر اعتبار آن رفته اند اما [illegible] معتبر دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده
اند بعضی که خلاف کرده اند قلیل و مجهول اند و در اعتبار [illegible] دیگر خلاف
میان [illegible] بسیار است و اکثر معتمد و حجت ندانسته اند پس [illegible] حفظ حدیث را

در مقام بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکور حمل کرده اند اما بر وجه اول بمذهب
جمیع علما و بر وجه ثانی و ثالث بمذهب اکثر و بر سه وجه دیگر بمذهب جمعی که بر آن
وجوه اعتماد کرده اند نهایتش این حمل چنانچه مخفی نیست بقدر دورست عَلَىٰ
أُمَّتِي لفظ علی درین حدیث بمعنی خود که بر است مناسب [illegible] نیست بقدر دور
و ظاهر آنست که بمعنی لام انتفاع باشد یعنی کسیکه حفظ کند بر یکی از معانی
مذکوره از جهت انتفاع امت من چنانچه در تفسیر آیه کریمه وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ
عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ مفسرین گفته اند که علی بمعنی لام است یعنی به بزرگی یاد کنید
حضرت عزت را از جهت هدایتی که شما را براه حق کرده است و میتواند بود که بمعنی
مِن باشد بجای آنکه بعضی مفسرین در تفسیر آیت وافی هدایت إِذَا اكْتَالُوا
عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ایراد کرده اند که بمعنی اذا اکتالوا من الناس است
و برین تقدیر میتواند بود که بمعنی مِن ابتدائیه باشد یعنی کسیکه حفظ کند و فرا
گیرد از امت اجابت من یعنی کسانیکه از امت اسلام قبول کرده اند نه
از جمعی که بحلیه اسلام محلی نباشند چه ایشان را قابلیت آن نیست که از ایشان
اخذ حدیث نمایند اگر گویند بنابرین لازم می آید که حدیثی که از پیغمبر صلوات
الله علیه و آله فرا گرفته شود از تعریف حدیث بیرون رود چرا که بر آن
صادق نیست که از امت فرا گرفته جوابش آنست که حکم آن بقیاس بطریق
اولی معلوم میشود چه هرگاه حدیثی که از امت فرا گرفته بر حفظ او این ثواب

مترتب

مترتب شود بر حفظ حدیثی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده شده باشد
بطریق اولی مترتب خواهد بود و می تواند بود که بمعنی مِن تبیین باشد یعنی کسیکه
حفظ کند و از امت اجابت من باشد یعنی عروس اعتقاد را از زیور اسلام
آراسته باشد [illegible] أَرْبَعِينَ حَدِيثًا باید دانست که حدیث
در لغت عرب بمعنی سخن را از ین جهت حدیث میگویند که حرف حرف
و کلمه کلمه حادث میشود و در اصطلاح یعنی در عرف ارباب حدیث عبارت از کلام
است که حکایت کند یعنی خبر دهد از قول پیغمبر صلوات الله علیه یا یکی از ائمه معصومین
سلام الله علیهم اجمعین یا قول صحابی یا تابعی یا کسیکه در مرتبه تابعی باشد که
برین وجه بر زبان ایشان جاری شده است یا خبر دهد از فعل ایشان که
برین نهج بعمل آورده اند یا از تقریر ایشان که بر این صورت در حضور ایشان
بعمل آمده و منع نکرده اند و بعضی از علما حدیث را مخصوص دانسته اند بکلامیکه
حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر معصوم و کلامیکه حاکی باشد از قول
صحابی یا تابعی یا غیر ایشان از احادیث نمیدانند مترجم گوید مراد بائمه
معصومین چنانچه ظاهر است دوازده امام اند صلوات الله علیهم که اول ایشان
علی ابن ابیطالب است و آخر ایشان محمد بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه الکرام
شرایف التحیة و السلام و مراد [illegible] اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و مراد بتابعی صحابی
[illegible] چنانچه مصنف دام [illegible] در حاشیه ذکر کرده اند جمعی اند که بملاقات

انحضرت استسعاد یافته اند به بیداری در ایام حیات انحضرت علیه السلام در حال اسلام
بملاقات عمادی و با ایمان از دنیا رفته اند بسعادت ملاقات کفه یند نه بسعادت
دیدار با ابن ام مکتوم که اعمی ما در زاد بود داخل باشد و قید بیداری بواسطه انست
که جمعی که از زمان پیغمبر انحضرت صلوات الله علیه واله در واقعه دیده باشند داخل نباشند
و تقیید بحال حیات انسرور اخراج جمعیست که بعد از رحلت انحضرت نظر ایشان
بر جسد مبارک افتاده باشد و قبل ازین ندیده باشند و تقیید بحال اسلام بواسطه
اخراج بعضی از کفار زمان انحضرت است که با انکه ادراک ملاقات [illegible] الجهة
انکه بعضی انبیا علی نبینا و علیهم السلام چنانچه بعضی روایات صحیحه بان ناطق است با ان
در شب معراج ادراک صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه واله وسلم نموده از تعریف بیرون
روند چه ملاقات ایشان نه بر جهتی بوده که عادت بران وجه جاری باشد و فایده
قید اخیر یعنی با ایمان از دنیا رفته باشد ظاهر است و مراد بتابعی جمعی اند که بهمان وجه
باصحابی ملاقات کرده باشند بی انکه ادراک صحبت انحضرت صلی الله علیه واله
نموده باشند بشرط ایمان تا اخر عمر و مراد بکسی که در مرتبه تابعی باشد انکه نسبت
او بتابعی مثل نسبت تابعی باشد بصحابی یعنی بر وجه مذکور بملاقات تابعی نموده
باشد بی انکه بصحبت یکی از اصحاب رسیده باشد بشرط مذکور مِمّا یَحتاجُونَ
اِلَیهِ فی اَمرِ دینِهِم یعنی از احادیثی که امت را در امر دین خود بان
احتیاج باشد مثل احادیثی که در باب قیامت و معاد [illegible]

قبر

قبر و امثال ان از اعتقادیات است یا در باره نماز و روزه و زکات و حج و جهاد
و اشباه این از عبادات نه احادیثی که تعلق بامور دنیاوی داشته باشد مثل
حدیثی که در باب وسعت رزق و ظفر بر دشمن و دفع مکاید او و مانند ان
روایت [illegible] رض دینی بان تعلق نگیرد بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَ
جَلَّ یَومَ القِیامَةِ فَقیهاً عالِماً یعنی برمی انگیزد و محشور می سازد خدای که
عزیز است و بزرگ روز قیامت او را در زمره علما دین و فقهای ملت متین که
زیادتی دارد بحسب حدیث نبوی شرف و مرتبه سیاهی دوات ایشان که
ازان تحریر مطالب علمی و مسایل دینی مینمایند بر شرف و مرتبه چون جمعی که
بسعادت جهاد با کفار در خدمت پیغمبر یا امام معصوم فایز باشند و شهید
شوند ای عزیز کشت زار رحمت الهی بی پایانست و بحار مکرمت و عنایت او [illegible]
هزار عمان بجوی خرمنی می بخشند و بقطره دریای میدهند جهد کن که ازان
خرمن بجوی برسی و ازان دریا بقطره فایز گردی والله الموفق
نمایش اول ظاهر حدیث دلالت دارد بر انکه دانستن معنی در عاید شدن
ثواب مذکور شرط نیست [illegible] ثواب مذکور بمجرد حفظ الفاظ حدیث عاید میشود هر
چند معرفت بمعنی حاصل [illegible] و دور نیست که مراد رسول علیه السلام نیز این باشد
چرا که چنانچه حفظ قران عبادت [illegible] و موجب ثواب هر چند معرفت بتفسیر حاصل نباشد
[illegible] حدیث نیز عبادت است هر چند معرفت و قابلیت [illegible] ثواب [illegible]

انکه علم بمعنی ان بوده باشد و در حدیث وارد شده که حضرت مقدسهٔ نبوی صلعم در باره ناقل حدیث دعا کرده اند با انکه عالم بمعنی حدیث نبوده باشد چنانچه فرموده اند

رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا فَأَدَّاهَا كَمَا سَمِعَهَا فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ وَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ

یعنی حضرت عزت رحمت کناد کسی که بر کلام من گوش گذارد و انچه شنود در خاطر گیرد و چنانچه شنیده باشد بی تغییر لفظی و تبدیل حرفی بغیر بقل نماید چه بسیار باشد که غرض او از فرا گرفتن و حفظ حدیث این باشد که بعالمتر از خود برساند و ازو استفاده معنی ان کند یا از مسئله که او از ان حدیث استنباط نماید منتفع گردد پس هرگاه حفظ کننده حدیث با انکه عالم بمعنی ان نباشد قابل این باشد در معرض دعای حضرت مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و اله و سلم در اید چرا نتواند بود که روز قیامت در زمره فقها و علما محشور گردد و حدیث مشهور

مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ

مصداق این معنیست چراکه معنی حدیث مذکور اینست که هرکس مشابهت جوید بقومی در اقوال و افعال هراینه از ان قوم خواهد بود و در زمره ایشان محشور خواهد گشت و حفظ احادیث مصطفوی شعار و دثار فقها و علماست که در وقت استدلال بر مسایل و ادای مواعظ و نصایح بان توسل میجویند پس کسیکه بایشان درین امر مشارکت نماید هراینه مشابهتی خواهد بود بایشان و مقتضی حدیث مذکور از ایشان

خواهد

خواهد بود و در زمره ایشان محشور خواهد گشت اما اگر کسی معنی حدیث را فرا گیرد حفظ نماید نه انکه حفظ عبارت حدیث کرده باشد ایا او را حافظ حدیث میگویند و ثواب مذکور باو میتواند رسید یا نه ظاهر اینست که معنی حدیث را حدیث نتوان گفت خواه بعبارت عربی باشد خواه بغیر عبارت حدیث و خواه بلغت دیگر چنانکه ترجمه قران را بمذهب صحیح قران نمی نامند و ازین جهت است که مس انرا مشروط بطهارت نداشته اند و تجویز کرده اند که بی وضو مس ان کنند و کسیکه نذر تلاوت قران کرده باشد گفته اند که بخواندن ترجمه قران از عهده وفای بنذر برنمی اید و بعضی ترجمه قران را قران دانسته اند بایه کریمه

إِنَّ هٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ

برین وجه که هذا درین ایه اشارت بقرانست یعنی بدرستیکه قران در کتابهائی که بر انبیای سابق نازل شده هست ظاهر است که انجا باین عبارت و الفاظ نیست بلکه باین لغت نیست و درانجا اطلاق قران بران شده پس بر غیر این الفاظ هرگاه بمعنی ان اطلاق قران صحیح باشد و [illegible] قیاس ترجمه حدیث را نیز حدیث توان گفت و این استدلال ضعیفست [illegible] مترجم بود بواسطه انکه هذا اگرچه اشارت بقرانست اما دلالت ندارد برینکه [illegible] باوصف قرانیه در کتابهای مذکور باشد چه میتواند بود که بعضی در قران هست از [illegible] و احکام و اخبار نیز باشد و اطلاق قران برین [illegible] کرد و این که علما تجویز کرده اند که حدیث را بمعنی نقل کنند یعنی معنی انرا

واگرچه بلغت دیگر باشد نقل کنند دلالت ندارد بر این که منع حدیث را حدیث
نتوان گفت چنانچه طبع سلیم شاهدست بر آن ثانیهم آنکه گوییم که ظاهر اینست که لفظ
علی در این حدیث بمعنی لام انتفاعیست و چون امت اسم جنس است مضاف
بضمیر و در علم عربیه مقرر شده که اسم جنس هرگاه مضاف واقع شود ظاهرش عموم است
بحسب ظاهر مراد از امت جمیع امت خواهد بود و ثواب مذکور عاید نخواهد شد
مگر بکسی که حفظ کند احادیثی را که جمیع فرق امت اجابت از اهل سنت و شیعه
اثنی عشری و غیر اثنی عشری در امر دین خود بآن محتاج باشند و از آن انتفاع
یابند و این معنی تحقق ندارد مگر در ضمن احادیثی که همه بر صحت آن رفته باشند و
بطریق همه منقول شده باشد مثل حدیث لَا صَلوٰةَ اِلَّا بِطَهُورٍ که همه نقل
کرده اند و معنیش اینست که نیست نمازی صحیح و مقبول مگر آنکه بجا آورنده آن
بطهارت باشد که آن وضو و غسل و تیمم است و حدیث جُعِلَتْ لِیَ
الْاَرْضُ مَسْجِدًا وَتُرَابُهَا طَهُورًا که بر زبان حضرت مقدسه نبوی
صلوات الله علیه جاری شده باشد و همه بر صحت آن اتفاق دارند و معنی آن
اینست که در مقام شکر و اظهار نعم الهی میفرمایند که گردانیده شده است از برای
من و امت من روی زمین مسجد تا خدای خود را بر آن سجده میکرده باشیم
و خاک آن طهور یعنی پاک و پاک کننده تا پاک سازیم بآن آنچه بآن پاک میشده
باشد مثل محل استنجا بشروط معتبره و کف پا و ته کفش و عصا و امثال آن ها

که بجنس

۳۷

که بجنس شود یا طاهر و مطهر بکار بریم از او در وقت اراده نماز چون مانعی از استعمال
آن نباشد یعنی تیمم کنیم و حدیث یَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا یَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ که در
صحت آن خلاف نکرده اند و حاصل مضمونش اینست که حرام میشود بر این کس
بسبب [illegible] حرامست بعلاقه نسب که عبارت از خویشی و قرابت است
یعنی چنانچه حرامست بر این کس خواستن مادر حقیقی و خواهر همچنین جده و دختر و
نبیره و عمه و خاله و برادرزاده و خواهرزاده هرگاه حقیقی باشند حرام است
خواستن هر یک از ایشان گاهی که رضاعی باشند یعنی نسبت مذکور بسبب رضاع
بهم رسد که آن عبارت از شیر دادن و شیر خوردن است بر وجهی که
در کتب فقهی تفصیل و شروط آن مذکور است و امثال این احادیث متفق
علیه و اگر کسی حدیثی حفظ کند که در طریق بعضی وارد شده باشد و بعضی دیگر نقل آن
نکرده باشند مثل احادیثی که در مسح پا در وضو بطریق شیعه وارد شده
است و اهل سنت انکار مینمایند و احادیثی که در شستن پا اهل سنت نقل
کرده اند و شیعه افترا میدانند و حدیث اَلْمُتَبَایِعَانِ بِالْخِیَارِ مَا لَمْ یَتَفَرَّقَا که
ابوحنیفه انکار آن کرده [illegible] حیثیت که چون بیعی واقع شود هر یک از بایع و مشتری
تا از هم جدا نشده اند اختیار [illegible] که فسخ بیع نمایند و حدیث مَا اَبْقَتْ مِنَ
الْفَرَائِضِ فَلِاَوْلیٰ عَصَبَةٍ ذَکَرٍ یعنی آنچه باقی بماند از سهم های مقرر برای
[illegible] پدری میت است که شیعه انکار این حدیث کرده اند و اهل سنت

صحیح میدانند ثواب مذکور نخواهد دریافت پس اگر خواهیم که حکم مذکور شامل هر دو قسم
حدیث باشد تا فایده اش عام شود یا امت را بر خلاف ظاهر حمل نماید کرد بر
وجهی که شامل بعض امت و جمیع امت بوده باشد یا احتیاج و انتفاع را اعم بباید
گرفت از احتیاج و انتفاع بالفعل و احتیاج و انتفاع بالقوه که مراد احادیثی
باشد که از شان آن آید که جمیع امتان محتاج باشند و از آن انتفاع یابند
و اگر باعتقاد و حفظ کننده باشد چه هیچ شک نیست که احادیثی که در باب مسح
مثلا وارد شده از شان آن هست که جمیع امت بان محتاج باشند و از آن انتفاع
و مضمون آن عمل نمایند و آنکه بعضی از روی عناد یا قلت تتبع انکار کنند
قدح در شان آن نمیکنند اگر گویند ناچارست که مراد از امت درین حدیث بعض
امت باشد چرا که جمعی که از احادیث انتفاع دارند و بان محتاج اند علما و ارباب
اجتهاد اند که در وقت استنباط مسئله بکار می برند و بعض عوام الناس که بتحقیق
معنی آن نتوانند رسید خصوصا جمعی که بزبان عربی عارف نباشند از انتفاع
آن بهره نخواهند داشت و بان محتاج نخواهند بود پس بر توجیه تعمیم فایده مرتب
نباشد جواب گوییم که احتیاج و انتفاع اعم از آنست که بی واسطه باشد نحو
احتیاج علما و مجتهدین یا بواسطه و بعض عوام مذکور اگرچه بی واسطه از احادیث
انتفاع ندارند و بان محتاج نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج
انتفاع میبابند و بان محتاج اند پس بواسطه محتاج و منتفع باشند تا سبق سیوم

حدیثی

حدیثی که مشتمل باشد بر چند حکم در ضمن چند فقره کلام که هر یک بدیگری مربوط باشد
بوجهی که معنی مقصود از آن بدون آن دیگر فهم نشود مثل حدیث
لا سبق الا فی نصل او خف او حافر که بسکون با و فتح با هر دو روایت شده
بر تقدیر اول معنیش آنست که مسابقت و بر یکدیگر پیشی گرفتن بعنوان شرط
و گرو روا نیست و بر تقدیر ثانی آنکه دادن و ستدن مالی که شرط و گرو
مذکور بر آن واقع شود در هیچ ماده روا نیست و از جانب شرع تجویز آن نشده
است مگر در ماده نصل یعنی تیر پیکان دار و آنچه مانند آن باشد مثل شمشیر و
نیزه و امثال آن برین وجه که دو کس گرو بندند و شرط کنند که هر کدام زود
تر تیر خود را بنشانه رسانند یا هر کدام دورتر اندازند یا ضرب شمشیر هر کدام
برنده تر باشد یا بیشتر طعن نیزه دیگری را رد تواند کرد سبق مذکور او را باشد
یا در باب خف که کنایه از مرکب است که سم نداشته باشد مثل شتر و فیل یا
حافر که یعنی مرکب سم دار است مانند اسب و درازگوش و خر برین وجه که گرو
بسته شود در آنکه مرکب هر کدام در دوانیدن بر دیگری سبقت گیرد
سبق او را باشد کنایه از آنکه در [illegible] دیگر مثل آنکه دو کس شرط کنند که هر کدام
در دویدن بر دیگری پیشی گیرد یا در کشتی او را بیندازد یا از مسافتی فراخ بر
[illegible] یا چیزی سنگین تر بردارد و امثال آن جایز نیست و حدیث من
[illegible] قوم و لا یصحبوهم بتطوعنا الا باذنهم یعنی [illegible]

بر قومی و مهمان ایشان شود باید که روزه سنتی نگیرد مگر برضای القوم
هیچکس خلاف نکرده است و ازان که جایز نیست فقرات را از هم جدا کردن
و بعضی را بدون بعضی نقل کردن مثل آنکه در حدیث اول گویند که پیغمبر صلی الله
علیه فرموده است لا سبق الا فی نصل او خف [illegible] سنتی است
ذکر نکنند و در حدیث دوم گویند پیغمبر فرموده است من نزل علی قوم فلا
یصوم من تطوعا الا باذنهم را که متمم معنی آنست ذکر نکنند اما حدیثی
که چند فقره داشته باشد که هر یک حکمی باشد تمام و موقوف بر فقره دیگر نباشد
مثل حدیث من فرج عن اخیه کربة من کرب الدنیا فرج الله عنه
کربة من کرب یوم القیمة و من کان فی حاجة اخیه کان الله
فی حاجته و من ستر علی اخیه ستر الله علیه فی الدنیا و الاخرة
و الله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه ترجمه اش
اینست که هر مومن که باعث این شود که غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر مومن برداشته
شود حضرت عزت جل شانه غمی از غمهای روز قیامت او را البته مبدل گرداند
و هر مومنی که در بر آوردن حاجت برادر مومن خود ساعی باشد حضرت عزت در
بر آوردن حاجت او توجه نماید و هر مومنی که بر عیب برادر مومن خود اطلاع یابد
و آنرا از نظر غیر مستور داشته در مقام افشای آن نشود مستور دارد حضرت
عزت معایب و زلات او را در دنیا و آخرت و حضرت عزت یاری دهنده

و معاون

و معاون او باشد مادام که او در معاونت و یاری دادن برادر مومن باشد [illegible]
[illegible]ست که جایزست فقرات را از هم جدا کردن و هر یک را بتنهائی نقل کردن
مثل آنکه گویند پیغمبر فرموده است که من کان فی حاجة اخیه کان الله فی
حاجته و باقی [illegible] نکنند و شیخ جمال الدین مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب
نهایة الاصول که از مصنفات اوست تصریح باین کرده است بنا بر این بر هر یک از
فقرات را صحیح است اطلاق حدیث کردن چنانچه اگر حدیثی مشتمل بر چهل فقره باشد
چنین باشد توان گفت که چهل حدیث و ثواب مذکور بر حفظ کننده آن بتنهایی
عاید میشود یا نه چون در یک مجلس نقل شد و در ضمن یک روایت مذکور است
همه یک حدیث است و اطلاق احادیث متعدد بران روا نیست اگر چه از
هیچ یک از علما تصریحی در این باب دیده نشده اما چون بخل و بیداد فیاض نیست و گریبان
تقریب بوی و بهانه طلب می باشند اگر قایل بشق اول شویم چندان دور نخواهد
بود و الله [illegible] بعد انبیائه تنبیه [illegible] باید دانست که این حدیث در میان
علمای مخالف و موالف مشهور است چنانچه بعضی بتواتر آن حکم کرده اند
پس گوئیم اگر تواتر آن ثابت باشد میتوان دلیل ساخت بر آنکه خبر واحد
حجت است و استدلال مذکور اگر چه هیچ یک از علما در مصنفات خود ایراد نکرده
اند اما کم از استدلال بآیه کریمه فلولا نفر من کل فرقة الی آخر الآیة نیست
که ایشان بمطلب مذکور ذکر کرده اند نیست مترجم گوید تفصیل این مطلب

که حدیث متواتر می باشد و غیر متواتر متواتر آنست که جماعت بسیار از جماعت
بسیار در هر عصر روایت کنند تا معصوم برسد چنانچه کثرت هر جماعت
ایشان در آن عصر بحدی رسیده باشد که عقل تجویز اتفاق ایشان بر
دروغ نکند و خبر غیر متواتر آنست که عدد راویان آن در جمیع مراتب یا بعض
یا بعض مراتب بآن کثرت نرسد و این قسم در اصطلاح ارباب حدیث خبر واحد می نامند
و حدیث متواتر را جمیع علما حجت دانسته اند و عمل بمضمون آنرا واجب میدانند
و کسی درین معنی خلاف نکرده اند و خبر واحدی که صحیح باشد یعنی جمیع راویان
آن تا معصوم عادل اثنی عشری باشند اگرچه معظم علما آنرا حجت دانسته اند
و بمضمون آن عمل کرده اما چون بعضی مثل سید مرتضی علم الهدی و جمعی دیگر
خلاف کرده اند و گفته اند حدیث تا متواتر نباشد حجت نیست و بآن عمل نمیتوان
کرد احتیاج بدلیل شده است و از جمله دلایلی که بران ایراد کرده اند این
آیه کریمه است وَمَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ
كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا
إِلَيْهِمْ یعنی روا نیست مر مومنان را که همه یکبار بتحصیل علوم و طلب
فقه دین روند و نظام کارهای که وسیله معاش و سبب بقای حیات
ایشان باشد معطل گذارند چرا نرفتند از هر فرقه یعنی اهل شهری یا قبیله
طایفه یعنی گروهی اندک بطلب فقه دین تا تفقه کنند و بیم آورند قوم خود

از سخط و غضب الهی چون برگردند بسوی ایشان بر وجهی که باز آیند از
ارتکاب مناهی و مباشرت محرمات یا روا نیست که همه یکبار بغزای کفار
و جهاد روند بلکه باید گروهی از هر قومی بآن قیام نمایند و باقی بتحصیل
علم و طلب فقه دین مشغول باشند تا بترسند و بیم ارند آنانی را که بغزو رفته اند
از سخط غضب الهی چون مراجعت نمایند بالقاء آنچه آموخته اند بایشان
علی اختلاف التفسیرین بر هر وجه که اگر خبر واحد حجت نباشد بر ترسانیدن
گروهی از هر فرقه آنچه از فقه دین فرا گرفته اند بر قوم خود فایده مذکور که انذار
و تخویف ایشانست بر نهجی که باز آمدن از ارتکاب مناهی و فعل محرمات
شرعی بران مترتب شود و از ان بظهور نخواهد رسید و آیه دلالت دارد
بر آنکه بظهور میرسد پس خبر واحد حجت و معتبر باشد و امثال این چند دلیل
دیگر ذکر کرده اند و باین حدیث استدلال نکرده اند و [illegible] دانسته
و حال آنکه [illegible] مطلب مذکور دلالت واضحه دارد و بانس بنا بر نسخه
مصنف دام ظله فرموده [illegible] که اگر خبر واحد حجت نباشد و بآن
عمل نتوان کرد [illegible] از ان انتفاع نخواهد بود و بآن احتیاج نخواهند
داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد بر ثبوت احتیاج بآن و
تحقق انتفاع است از ان [illegible] در متن حفظ چون
از آداب [illegible] ظاهر دلالت بر عموم دارد یعنی هر کس

کنند از جهت انتفاع امت چهل حدیث از احادیثی که محتاج الیه ایشان باشد
خواه سند یک باشد و در حفظ ان با جمعی که عدد ایشان بحد تواتر رسد
خواه متعدد باشد دران ثواب مذکور را در می یابد پس ظاهر شد که حدیثی
که راوی در روایت ان منفرد باشد میتواند بود که محتاج الیه و منتفع به
امت باشد و حدیثی که حجت نباشد و اعتماد برانش محتاج الیه و منتفع
امت نیست پس خبر واحد حجت باشد اگر گویند بنا برین لازم می اید
که خبر فاسق و مجهول الحال یعنی کسیکه عادل بودن و فاسق بودن معلوم
نباشد نیز حجت باشد چرا که من موصول چون از ادوات عمومست شامل
ایشان نیز هست و کسی از علما بان قایل نشده است جوابش اینست که گاهی
عام شامل بر فردی می باشد که دلیل دیگر دلالت بر خارج بودن ان فرد
کنند و انجا دلیل دیگر دلالت دارد برانکه فاسق و مجهول الحال حجت را
نمی شاید و ان در باب فاسق ایه کریمه وَاِن جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا
است یعنی اگر بیاید فاسقی بنزد شما بخبری یعنی خبر دهد شما را از امری بر قول
او اعتماد نکرده طلب شاهد و بینه کنید و در باده مجهول الحال ایه
وافی هدایه و لا تقف ما لیس لک به علم یعنی از پی مروید و اعتماد مکنید
بر چیزی که شما را بران علم نباشد یعنی بصدق و کذب راوی ان بر شما معلوم
نباشد پس خبر فاسق و مجهول الحال از عموم حدیث بیرون باشد

دیگر

وغیر ایشان بنا بر اصل عموم داخل بنا بر این میتوان گفت که حدیث نص نیست
در انکه احتیاج امت بان در حال انفراد راوی باشد چه میتواند بود
که احتیاج انتفاع چنانچه سبق ذکر یافت اعم باشد از احتیاج و انتفاع
بالفعل از احتیاج و انتفاع بالقوه و حدیثی که شخص واحد حفظ میکند
اگرچه در حینی که خبر واحد است محتاج الیه نیست اما میتواند بود و از شان
ان هست که محتاج الیه شود و ان وقتیست که متواتر شود و این احتمال
اگرچه خلاف ظاهر است اما باعث ضعف دلیل میشود چرا که استدلال بظاهر
حدیث یا ایه را بعد از انکه اصل مقتضی خلاف ان باشد ضعیف دانسته اند و انجا
اصل عدم حجیت خبر واحد است پس استدلال بر ظاهر حدیث که عموم است
بر حجیت ان ضعیف باشد والله اعلم انجام باید دانست که فقه در لغت عرب
بمعنی فهمیدن است و فقیه بمعنی فهیم باشد یعنی فهم دارنده و در اصطلاح یعنی عرف اهل
[illegible] است از علم بمسایل و احکام شرعی که از روی ادله
[illegible] و حدیث [illegible] و استدلال است بهم رسد و هیچ یک
ازین دو معنی [illegible] است اما معنی اول بواسطه انکه فهم دارا
[illegible] فهم دار [illegible] مرتبه در اخرت نیست که محتاج بودن در زمره
[illegible] کمال بوده [illegible] شد و از ظاهر [illegible] معنی دوم بواسطه انکه بمعنی
مذکور [illegible] است که استخراج مسئله از قران و حدیث و دلایل

دیگر مینمایند و در صدر سلف یعنی زمان حضرت مقدسه نبوی و عهد حضرت ائمه معصومین

صلواة الله علیه و علیهم اجمعین طریق علم مسایل و احکام سماع از لفظ دربار

ایشان بوده است بواسطه یا بی واسطه و چون میخواسته اند که علم مسئله حاصل

کنند از ایشان می پرسیده اند و بر طور جواب می شنیده اند بان عمل میکرده

اند و حکم خدا از امید انسته اند و بدلیل دیگر خود را محتاج نمیدانسته اند بلکه مراد

بفقه درین حدیث بینای در امور دینیت و احوال اخرت و خداشناسی

که فقیه بمعنی صاحب این بصیرت و بینایی باشد و در اکثر احادیث که لفظ

فقه واقع شده است برین معنی محمول است و کلام معجز نظام حضرت مقدسه

نبوی صلی الله علیه که فرموده لا یفقه العبد کل الفقه حتی یمقت الناس

فی ذات الله تعالی و حتی یری للقرآن وجوه کثیرة ثم یقبل علی

نفسه فیکون لها اشد مقتا نیز ناظر برین معنی است یعنی بنده فقیه

نمیشود فقیه تمامی تا دشمن دارد مردم را در ذات خدای تعالی که چرا در

تحصیل معرفت او تقصیر میکنند و تا به بیند مر قرآن را وجوه بسیار یعنی عالم

گردد بتفسیرات متعدده و تاویلات متنوعه آیات قرآنی که ائمه تفسیر و

تاویل ذکر کرده اند بعد ازان بجانب نفس خود نگرد و چون نهایت عجز و

قصور او را نیز در معرفت مشاهده نماید او را از همه کس تر دارد و بیابد

[illegible] که حصول این بصیرت و بینایی بمحض موهبت و تفضل الهی

ذکی

وسعی بنده را دران مدخل نیست همچنانکه دعای حضرت رسالت صلی الله علیه

و آله درباره امیرالمومنین علی علیه السلام در وقت روانه کردن ان سرور

بجانب یمن که اللهم فقهه فی الدین یعنی بارخدایا او را در امور دین بینا کن

ناظر بر السنت [illegible] که بسعی و کوشش بنده دست میدهد چنانچه

کلام معجز نظام شاه اولیا که در نصیحت فرزند خود امام حسن علیه السلام

بر زبان مبارک جاری ساخته اند که یا بنی تفقه فی الدین یعنی ای

فرزند من تحصیل کن و بدست ار فقه در دین را اشاره بان است و در کلام

بعض اعاظم علما وارد شده است که در زمان سابق اطلاق فقه میکرده اند

مگر بر علم اخرت و معرفت بعض نکات و دقایق آفات نفس که عبارت

از در افتادن بقواعد باطله و مذاهب مهلکه است و دانستن مفسدات

و مطلبیت اعمال جوارح که مقتضی مبطلان عبادات و اعمال اخرویست

[illegible] حقارت دنیا و مافیها و اطلاع بر نعمتهای باقی اخرت

و استیلا [illegible] خاطر و امثال این و آیه وافی هدایت

فلولا نفر من کل [illegible] طایفة لیتفقهوا فی الدین که با ترجمه اش

در [illegible] دلالت بر معنی دارد چرا که چنانچه مذکور شد

در آیت مذکوره [illegible] هم از [illegible] مقتضی اجتناب محرمات

و مناهی شود [illegible] و ظاهر است که علمی که امر مذکور

مترتب تواند شد علم اخرت و معرفت امور مذکورست نه دانستن طریق بیع
وشری و طلاق و نکاح و امثال ان و همچنین از علم که درین حدیث واقعست
علم بامور اخرت و علم خداشناسی مرادست نه معنی لغوی علم که دانستن اشیاست
نه معانی اصطلاحی که علما این زمان احداث ان کرده اند مثل حصول صورت
یا صورت حاصله نزد عقل یا امثال ان چرا که در حدیث وارد است که
العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبرانند و ظاهرست که وارث علم نه
وارث مال و علمی که انبیا میراث گذاشته اند البته که علم دین و اخرت است
و علم خداشناسی نه علم باین معانی که مذکور شد و آیه کریمه انما یخشی الله
من عباده العلماء نیز نص بر معنی مذکورست چه خلاصه معنی کلام معجز
نظام انست که بدرستیکه انانکه در کوره ترس و خوف الهی میگدازند ارباب کمال
و ارباب علم اند و وصف اشعار بر علمیت دارد و یعنی دلالت دارد بر انکه
علم ایشان باعث ترس و خوف ایشانست و ظاهرست که علمی که [illegible] ترس
الهی بران مترتب باشد علم دین و اخرت و علم خداشناسیست بلکه غیر ان
از علوم را در معنی علم نمیداند و ارباب انها جاهل محض جهلش دانسته تعبیر از
ان بوساوس شیطانی میکند چنانچه مصنف خلد الله ظلاله در بعضی از
خود که مسمی بسوانح سفر حجازست اشعار بر همین کرده فرموده اند نظم علم رسمی
سر بسر قیل است و قال نه ازان کیفیتی حاصل نه حال علم نبود غیر علم

عاشقی

۴۳

عاشقی باقی تلبیس ابلیس شقی گر دلت خالی بود از عشق یار سنگ استنجا
شیطانش شمار دین علوم و وین خیالات و صور فضله شیطان بود
بران [illegible] تو بغیر [illegible] از دل بهی سنگ استنجای شیطان میدهی لوح
دل از فضله شیطان بشوی ای مدرس درس عشقی هم بگوی چند چند از حکمت
یونانیان حکمت ایمانیان را هم بدان دل منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی
گر ترا گوید کز عمرت همین هشت روزی ماند و ین کرد یقین تو درین یکهفته
مشغول کدام علم خواهی بود ای مرد تمام فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم هندسه یا رمل
یا اعداد شوم یاد دارم [illegible] دوش امرد عرب وه چه خوش میگفت از روی طرب
ایها القوم الذی فی المدرسه کلما حصلتموه وسوسه فکرکم ان کان فی غیر الحبیب
ما لکم فی النشاة الاخری نصیب ساقیا یکجرعه از روی کرم بر بهای ریز
[illegible] تا کند شق پرده پندار را هم بچشم یار بیند یار را حدیث دوم روایت
[illegible] که متصل ست بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از حسین بن احمد
که مکنی بابو [illegible] ن ادریس الاشعری القمی که از راویان
ثقه و فقهای معتبر [illegible] بسیار از و نقل شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی
که [illegible] دو لدا و انجا [illegible] اریافته و قریب صد
[illegible] حال
[illegible] اگرچه بعض علما بر
[illegible] انه اکثر از ضعفا روایت میکند اما ابن [illegible] ثقه بودن

[illegible]

رار حجان داده و شیخ جمال الدین بن مُطَهَّر حلی علیه الرحمه در خلاصه رجال
میگوید و عندی ان روایته مقبولة از محمد بن علی بن موسی ابن ابراهیم
الصیرافی الکوفی که مکنی بابی سُمَینه است و اگرچه خبر [illegible] کتاب باو نسبت
یافته اما علمای رجال در ضعف و عدم قبول روایتش بنهایت غلو دارند لیکن
چون در امثال این احادیث خصوصاً گاهی که در مقام اثبات حکم شرعی
بان نباشد یا استحباب عملی را خواهند بان ثابت کنند تجویز شده که نقل نمایند
واگرچه روایتش ضعیف باشد چنانچه در حدیث سنی و کم ازین کتاب خواهد آمد
انشاء الله تعالی و مصنف دام ظله در دیباچه کتاب به بیان شافی وافی عذر آن
خواسته اند از تضعیف مذکور در نقل این حدیث خدشه بخاطر راه نیابد و همچنین
در نقل بعض احادیث آینده اگر در سند آن بعضی راویان ضعیف بنظر
رسند از محمد بن سنان که از مشاهیر راویان حدیث است و [illegible]
کتاب و اگرچه بعض علمای رجال ضعیفش دانسته اند و [illegible] صحت روایتش
کرده اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب خود [illegible] کرده است و شیخ طوسی رحمه
الله نقل کرده است که امام محمد جواد علیه السلام در ضمن دعائی که در حق او کرده
اظهار رضای خود ازو فرموده اند و عبارت دعای امام علیه السلام اینست
رَضِیَ اللهُ عَنْهُ بِرِضَایَ عَنْهُ مَا خَالَفَنِی وَلَا خَالَفَ اَبِی یعنی خدای ازو راضی باد
رزو چنانچه من ازو راضی بدرستیکه هرگز او در مقام مخالفت من و پدر بزرگوار من

در بیامده از عیسی بن اعین جریری که از راویان ثقه امام جعفر صادق
است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار
و اجداد عالیمقدار خود از امیر المومنین و یعسوب الدین سلام الله علیه
و علیهم اجمعین که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و اله
وسلم مَنْ عَرَفَ اللهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطْنَهُ مِنَ
الطَّعَامِ وَعَنَّا نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ قَالُوا بِآبَائِنَا وَاُمَّهَاتِنَا
يَا رَسُولَ اللهِ هَؤُلَاءِ اَوْلِيَاءُ اللهِ قَالَ اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللهِ سَكَتُوا فَكَانَ
سُكُوتُهُمْ فِكْرًا وَتَكَلَّمُوا فَكَانَ كَلَامُهُمْ ذِكْرًا وَنَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً
وَنَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَمَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً لَوْلَا
الْاٰجَالُ الَّتِي قَدْ كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْوَاحُهُمْ فِي اَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ
الْعَذَابِ [illegible] وَشَوْقًا اِلَی الثَّوَابِ شرح کلام معجز نظام در ضمن اغازی و کمینهاست
[illegible] مشتمل بر دو جنس جنس اول خلاصه مضمون بلاغت مشحون آنکه
حضرت مقدس [illegible] صلوات [illegible] واله فرموده اند که هرکس شناخت حضرت
عزت را چنانچه حق شناختن [illegible]ت و مرتبه عظمت و بزرگی او را بیاد آورد و باز
[illegible] سخن کردن و شکم خود را از خوردن طعام و بتعب میدارد
نفس خود را بروزه [illegible] و در شب [illegible] حاضران مجلس گفتند
فدای تو باد پدران [illegible] ای رسول الله صلی الله این جماعت اولیاء الله

اند حضرت فرمود مدرستیکه هرگاه اولیاء الله خاموش می باشند خاموشی ایشان
فکر خداست و چون بسخن در می ایند کلام ایشان ذکر خدا و چون نظر بر چیزی
میگمارند نظر ایشان بجهت عبرتست که بان اعتبار میگیرند از ملاحظه مصنوعات
الهی و چون بنطق در می آیند نطق ایشان محض حکمت و بیان مصالح مردم
در معاش و معادست تا ازان انتفاع یابند و چون براه در می ایند رفتار ایشان
در میان مردم متضمن حصول خیر و برکتست که اگر نه می بود ایشان را اجل مقدر
که تا ان رسد بالضروره ایشان را گرفتار زندان ابدان میبایدبود در اینه قرار نگرفتی
روحهای ایشان در بدنها از غایت ترس عذاب الهی و شوق ثواب عزای بهشتهای

بیت دوم مَن عَرَفَ الله شیخ محی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی آورده
است که معرفت نزد ارباب تحقیق عبارتست از ادراک دوم است بعد از ذهول
از ادراک اول یعنی هرگاه ادراک امری شده باشد که بواسطه ملاحقه
ایام و امتداد زمان غبار نسیان بران نشسته چون ب[illegible] ایند و بتقبیل
ادراک دیگر زنگ ان غبار از مرات ضمیر مرتفع گ[illegible]د و روشن شود که
همان امر است که مرتبه دیگر در معرض ادراک درامده است این ادراک دوم
را اهل تحقیق معرفت می نامند و از اینجاست که ارباب کشف و ریاضت
اصحاب عرفان میگویند چه ثبوت پیوسته که خلق ارواح و نفوس ناطقه
انسانی که مدرک اشیا و معنی ایشانند بر خلق جواهر بدن تقدم دارند

چنانچه در حدیث وارد است که خَلَقَ اللهُ الاَرْوَاحَ قَبْلَ الاَبْدَانِ بِاَرْبَعَةِ
آلَافِ عَامٍ یعنی خلق کرده و افریده است حضرت عزت جل برهانه نفوس ناطقه
انسان را قبل از خ[illegible]د بدنهای ایشان بچهار هزار سال و هیچ شک نیست که در آن
نشاءه یعنی قبل از مفارقت [illegible] دو اختفای و ظلمات بدن ادراک بعض معارف
الهی که بی مونت کسبیات و تحصیل از مبدا فیاض فایز میشود ایشان را حاصل بوده
چنانچه آیه وافی هدایت اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى بان ناطق است خلاصه مضمون
کلام معجز نظام انکه در بدو فطرت که افرینش ارواح واقع شد همه را جمع اورده
در معرض خطاب در اورد که ایا نیستم من که خالق آسمان و زمینم و پروردگار
شما و افریننده شما همه بزبان بی زبانی فریاد براوردند که هستی و غیر تو
که تواند بود ای پروردگار عالمیان پس ظاهر شد که دران وقت ایشان را
علم به [illegible] دکار خود حاصل بود و ذهول و غفلت ازان بواسطه انقطاع
بدن [illegible] و ظلمات جسمانیست چون ایشان بوسیله ریاضت و
ترک لذات حیوا[illegible] قطع تعا[illegible] و عوایق جسمانی در مقام تصفیه باطن
درامده زنگ نسیان از آئینه [illegible] دوده اند و دیده سعی خود را بجمال شوق
[illegible] [illegible] شاهد مقصود را مشاهده نموده اند بر آئینه
[illegible] و اهل عرفان خوانده [illegible] اینست که هر کس را
[illegible] معرفت حق [illegible] ی از من تحصیل ادراک دوم و از [illegible]

ترک لذات جسمانی و کسر قوای شهوانی و ترک تعلقات بدنی نفس را قابلیت تذکر

ادراک اول ظاهر سازد و چنین نماید که تکرر متذکر آنست یعنی مرتبهٔ عظمت و

کبریای او را بر وجهی که وظیفهٔ زبان تجرد است ادراک نماید مَنَعَ فَاهُ مِنَ

الْكَلَامِ وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ یعنی باز میدارد دهان نطق خود را از تکلم

بغیر ذکر حق تا بسبب آن از فکر او باز نماند و شکم اشتهای خود را از میل کردن

طعام تا ربط بعالم تجردش نقصان نپذیرد و گرفتاری بهضم آن باز ندارد او را

از یاد پروردگار خود وَعَنَّا نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ عنا بعین بی نقطه و تشدید

نون ماخوذ از عنای بفتح عین است که بمعنی تعب است و قیام در اینجا کنایه از نماز

مطلق است یا نماز در شب یعنی از غایت التذاذی که او را عبادت معبود

حقیقی دست میدهد بتعب مداومت بروزه و نماز راحت انگاشته همیشه

نفس خود را متحمل مشقت آن میدارد وَقَالُوا بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ

اللَّهِ بار بِآبَائِنَا را اکثر نحویان باء تعدیه نامیده اند و گفته اند فعل آن در بعضی

محذوف می باشد و کلام درین تقدیر است که نُفَدِّيكَ بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا

و در حقیقت بیان بای عوض است که نحویان در ضمن بیان اقسام بای حرف

جر ذکر کرده اند مثل بای خذ هذا بهذا یعنی بگیر این را در عوض آن و بعضی بای

بای بِمَا كُنْتُمْ را از آیهٔ کریمهٔ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ازین قسم شمرده

اند یعنی داخل شوید بهشت را ای مومنان در عوض عمل صالحی که از شما در وجود

آمده کنایه از آنکه دخول بهشت در عوض اعمال صالحه میباشد نه بر وجه تفضل

و بعضی دیگر از مفسرین بارا بای معیت گرفته اند یعنی داخل شوید بهشت را با

وجود اعمال [illegible] و سیئاتی که از شما بر ایشان مواخذه نباید یا کنایه

از آن باشد که او [illegible] عطا نعیم اخروی بمحض تفضل و موهبت اوست

نه در عوض عمل صالح چنانچه کسیکه هرگز مباشر عمل صالحی نشده باشد ممکن است

بود که داخل بهشت شود و لیس هذا من فضله ببعید هؤلاء اولیاء الله یعنی

جمعی از اصحاب که روی سخن حضرت با ایشان بود صفات مذکوره را فوق مرتبه

امثال خود دانسته گفتند فدا باد ترا پدران و مادران ما ای رسول الله ایشان

که ذکر وصف ایشان کردی اولیاء الله اند و این کلام را دو احتمال است یکی آنکه

غرض ایشان استفهام حال آن جماعت باشد تا ما معلوم نمایند که ایشان اولیاء

الله هستند یا نه و ادات استفهام را از کلام خود حذف کرده باشند یا آنکه

کلام مذکور خبری باشد که قصد کرده باشند بآن لازم حکم را یعنی وانمودن

اعتقاد خود را [illegible] بعد از شنیدن صفات مذکوره یعنی از ذکر این

صفات ما را علم حاصل شد [illegible] الله که ایشان اولیاء الله اند

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ [illegible] تاکید است و بر احتمال اول که غرض اصحاب از کلام

سابق استفهام باشد چون در حال [illegible] متکلم را تردد خاطری مستفاد

وجه تاکید در جواب آن [illegible] است و بر احتمال ثانی اگر مقصود حضرت بیان آنکه

صلی الله علیه و آله وسلم ردّ سخن ایشان باشد یعنی غلط فهمیده اید ایشان
اولیاء الله نیستند بلکه اولیاء الله جمعی اند که متصف باین صفت و این صفت
باشند باز تاکید بجای خود نیست تا دلالت کند بر زیادتی اهتمام حضرت
در رفع این اعتقاد از ایشان اما اگر مقصود حضرت تقریر کلام ایشان و
تصدیق ایشان باشد در حکم مذکور یعنی بلی ایشان اولیاء الله اند و سوای
اوصاف ثلثه مذکور اتصاف باین صفات نیز دارند مقام بحسب ظاهر مقتضی
تاکید نیست و ایراد حرف تاکید محتاج بنکته ایست و نکته اش آنست که در ضمن
بیان ذکر این شده که هرگاه روی سخن با جمعی باشد که حسن اعتقاد ایشان
درباره متکلم و یقین ایشان بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان با
شنیدن سخن مذکور چون ظاهر است که معنی سبب شوق و نشاط متکلم و
رغبت او میشود بدرازی سخن و بسط کلام خصوصا گاهی که سخن را از رهگذر
دیگر نیز حسنی بوده باشد مقام را گنجایش تاکید خواهد بود و ایراد ادات
تاکید منافی بلاغت نخواهد بود و ما نحن فیه از آن قبیل است چه سخنی است
موقعی که خاطرها و قبول و تصدیق آن مجبولند و در توصیف جمعیت که همگنان
را از گفتن و شنیدن آن نشاط و التذاذ تمام حاصل پس تاکید در
موقع خود باشد چنانچه صاحب کشاف در تفسیر آیه وَ اِذَا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا
قَالُوا آمَنَّا وَ اِذَا خَلَوْا اِلٰی شَیَاطِینِهِمْ قَالُوا اِنَّا مَعَکُمْ که در شان منافقان

این زمان که بظاهر دعوی ایمان میکرده اند و در باطن کفر ایشان برقرار بوده
نازل شده یعنی چون با مومنان ملاقات مینمایند میگویند که ما ایمان آورده
ایم و چون با شیاطین قوم خود که راهنمونی ایشان باین عمل کرده اند خلوت
میکنند میگویند بدرستیکه [illegible] ثم تخصیص فقره اخیر را بتاکید بآن با آنکه با فقره
اول در عدم اقتضاء تاکید شریک اند چنانچه مومنان آن زمان را که عبارت
از اصحاب پیغمبر اند از مشاهده احوال ایشان یقین بر نفاق ایشان حاصل
بوده و ترددی در عقیده باطل ایشان نداشته اند که مقام اقتضای تاکید
نماید شیاطین قوم ایشان نیز چون خود ایشان را بر آن داشته بودند
که بر آن وجه اظهار کنند بیقین میدانسته اند که حال ایشان چیست و ترددی
در آن نداشته که رفع آن محتاج بتاکید باشد برین وجه ایراد نکته کرده است
و گفته [illegible]ن ظن مخاطبین و رغبت و نشاط منافقان در مکالمه و بسط
کلام با ایشان [illegible] فقره اخیره و عدم تحقق این معنی در فقره اول منشاء تخصیص
مذکور شده [illegible] سَکَتُوا فَکَانَ سُکُوتُهُمْ فِکْرًا وَ تَکَلَّمُوا فَکَانَ کَلَامُهُمْ
ذِکْرًا وَ نَظَرُوا فَکَانَ نَظَرُهُمْ [illegible]بْرَةً وَ نَطَقُوا فَکَانَ نُطْقُهُمْ حِکْمَةً
وَ مَشَوْا فَکَانَ مَشْیُهُمْ بَیْنَ النَّاسِ بَرَکَةً باید دانست که سکوت ایشان را
فکر گفتن با آنکه ظاهر است که فکر نفس [illegible] بمنزله سکوت و حاصل
[illegible] بل مجاز است از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم که عبا

از لازم گفتن و ملزوم خواستن است یعنی سکوت ایشان لازم و از فکر را
و از آن جدا نیست و برین قیاس است نظر ایشان را عبرت گفتن و نطق ایشان
را حکمت نامیدن و رفتار ایشان را برکت دانستن چه هر یک از امور مذکوره
نفس آنها نیست بلکه نظر ایشان بجهت عبرت است تا آنچه خوب بنظر آید بآن
گرایند و آنچه بد نماید اگر اصلاح پذیر باشد در اصلاح آن کوشند و الا اجتناب
از آن را لازم شناسند و نطق ایشان مفید حکمت است که عبارت از بیان
مصالح معاد و معاش و فواید و خواص اشیا است و رفتار ایشان متضمن حصول
برکت در اموال و اعمار است و باید دانست که در ضمن یک فقره کلام ایشان را
در حال تکلم ذکر گفتن و در فقره دیگر نطق ایشان را در حال نطق حکمت نامیدن
با آنکه نطق و تکلم بیک معنیست و هر دو یک حال اند اشارت است باینکه کلام
ایشان ازین دو حال بیرون نیست در خلوت ذکر است و در میان مردم
حکمت و میتواند بود که مراد از نطق در فقره اخیره معنی مصدری باشد
یعنی سخن کردن ایشان در هر باب که باشد از روی حکمت و مصلحت است
نه عبث و لغو و قوله لولا الاجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم
فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب اجال جمع اجلست و اجل
عبارت از وقتیست که بواسطه انقطاع زندگانی هر یک افراد بشر مقدر شده
و در لوح محفوظ نوشته اند که تا آن وقت هرگز بیرون رفتن از این سرای فانی

میسر نیست و چون منقضی شود یک لحظه محال توقف نیست چنانچه آیه کریمه اذا جاء
اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون بآن ناطق است یعنی ترس ایشان
از سخط و عذاب الهی که نزد اهل تحقیق عبارت از ناخوشنودی و عدم
رضا بلکه محرومی از دریافت لقای اوست و شوق ایشان برحمت و
ثواب غیر متناهی که بهترین مراتبش خشنودی و رضای اوست و دریافت
لقا و اتصال با وست بمرتبه ایست که اگر مقدر بودن اجلهای ایشان چنانچه
مذکور شد سنگ راه نمی بود در آشیانه آرام نمیگرفت طایر ارواح ایشان
در قفس ابدان بلکه میان آن را بصدمات ترس عذاب در هم شکسته با بال
و پر شوق ثواب در پرواز می آمدند و خود را بروایح روح افزای ریاض
اتصال میرسانیدند و درین مقام اشارتیست بتساوی مرتبه خوف و رجا
که عبارت از برابر بودن مقدار بیم و امید است چنانچه هیچ یک بر دیگری
زیادتی نداشته باشند بلکه هر یک اعلی مرتبه زیادتی را داشته باشند
چنانچه در کلام بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارت باین معنی وارد
شده و فرموده اند لیس من عبد مومن الا فی قلبه نوران نور خیفة و نور
رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا یعنی نیست هیچ بنده مومن مگر آنکه در قلب
دل او دو نور مخلوقست یکی نور بیم و دیگری نور امید و هر دو در مقدار برابر
اند بر وجهی که اگر در میزان امتحان در آیند بمقدار هیچ یک بر دیگری زیادتی ندارد

وار امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که بر زبان
مبارک جاری ساخته اند که اعجب ما کان فی وصیة لقمان ان قال لابنه
یا بنی خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک وارج الله رجاء
لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک یعنی خویش [illegible] ترین چیزی که در وصیت نامه
لقمان بود علی نبینا و علیه السلام اینست که بفرزند خود گفت ای فرزند بترس از پروردگار
خود ترسیدنی که چنین پنداری که اگر نزد او آئی به نیکوئی که موازنه کند به نیکوی جن
و انس از عذاب او خلاصی نخواهی داشت و امیدوار باش برحمت او امیدواری
که گمان بری که اگر با گناهی در معرض مغفرت او در آئی که برابری کند بگناهان
جن و انس آمرزیده خواهی شد تابش باید دانست که مراد بمعرفت و شناسائی
حق جل و علا اطلاع بر صفات جمالی و جلالی اوست که عبارت از دانستن
صفات ثبوتی و سلبی باشد بقدر وسع و طاقت انسانی و اما پی بردن بکنه و
حقیقت ذات مقدس الهی بلکه بکنه صفات او نیز امریست که ایادی ادراک ملائکه
مقربین و انامل فکرت انبیای مرسلین از رسیدن بآن کنگره [illegible] کوتاهی اعتراف
دارند چه جای غیر انسان از بنی نوع انسان و کیفیت شاهد بر این معنی کلام بلاغت
انتظام خلاصه انام علیه و آله ازکی التحیة [illegible] که در مقام اعتراف بعجز و انکسار بر زبان
معجز بیان جاری ساخته اند ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ذات
مقدس ترا چنانچه حق شناسائی تست یعنی بکنه حقیقت آن نرسیدیم

رسیدیم و در حدیث وارد است که ان الله تعالی احتجب عن الابصار
یعنی بدرستیکه حضرت عزت پنهانست از نظر و انس عقول همچنانکه از دیده ظاهر نهانست
و چنانچه بچشم سر مشاهده جمال او ممکن نیست بدیده عقل نیز بکنه حقیقت او نمیتوان رسید
پس التفات نباید کرد بکلام جمعی که از غایت جهل و ضلالت دعوی رسیدن
بآن مینمایند و گمان می برند که وصول این سعادت در مرتبه امکان است بلکه سزاوار
آنست که خاک انکار در دهان ایشان ریزی و گمان ایشان کور و مصداق ان بعض الظن
اثم دانسته محض کذب و افترا و عین ضلالت و غلط شناسی چه پایه این مرتبه بلند
تر از آنست که بآن توان رسید و زلال این چشمه صاف تر از آنکه بلوث ادراک
بشری آلایش پذیر تواند گردید بلکه نهایت آنچه ادراک ارباب درک و تمیز بآن میرسد
از بدایت مرتبه کبریای او بغیر سخنها دور است و غایت آنچه نظر عمیق و فکر دقیق پویندگان
وادی پر بیان درک آن مینمایند نهایت مرتبه ادراک و دانای نزدیک چنانچه
گفته اند بیت آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست ٭ غایت فهم تست الله نیست ٭
و محقق ربانی افضل الدین کاشانی نیز در این مقام این رباعی دارد رباعی گفتم همه
ملک حسن سرمایه تست ٭ خورشید فلک چو ذره در سایه تست ٭ گفتا غلطی زما
نشان نتوان یافت ٭ از ما تو [illegible] پایه تست ٭ پس صفات جمالی و جلالی
که بنده مباهات باثبات و سلب آن دارد و در حقیقت فراخور مرتبه ادراک و فهم
اوست نه صفات واقعی [illegible] چه پایه مرتبه کبریائی و کنگره عرش ذو الجلالی

رفیع ترست از اتصاف بامثال این صفات چنانچه کلام بلاغت انتظام امام محمد باقر
علیه السلام اشعار تمام بان دارد که فرموده اند کلما میزتموه باوهامکم فی
ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم ولعل النمل
الصغار تتوهم ان الله تعالی زبانیتین فان ذلک کمالها وتتوهم
ان عدمهما نقصان لمن لا یتصف بهما وهکذا حال العقلاء فیما یصفون الله
تعالی به خلاصه مضمون کلام حقیقت انتظام انکه هر یک از صفات کمال که توهم تمیز ان
کرده اید و در نهایت دقت معنی دانسته بهترین صفاتش پندارید مخلوقیست مثل شما
که دست صنعت او را افریده و چون در حسن نسبت ان به پروردگار قیاس بخود کرده
اید سزاوار انست که بهمان شمایان متصف باشند و بسا باشد که موران ریزه نیز
هرگاه در مقام ستایش حق در ایند گمان برند که پروردگار ایشان را دو شاخ است
از شاخهای ایشان بهتر چه کمال خود را در ان دیده اند و نقص خود را در نداشتن ان
دانسته پس معلوم شد که برین قیاس است حال عقلا و ارباب دانش در اتصاف
پروردگار خود بصفاتی که صفات کمالش میدانند و مولانا جلال الدین
محمد دوانی مصنف حاشیه قدیم تجرید بعد از نقل این حدیث در یکی از مصنفات
خود کلامی ایراد کرده که خلاصه مضمونش اینست که این کلامیست در نهایت
دقت و لطافت که صادر شده از منبع تحقیق و مورد تدقیق و سرش انست
که چون تکلیف بامری زیاده بر مرتبه قدرت باشد عقلا تجویز کرده اند تکلیف بالا

طلاق

بالاطلاق و نیز دانسته اند انسان زیاده ازین مکلف نیست که انچه از مراتب کمال
و صفات جلال تواند درین حیطه درک اورد و فهم ان فراخور مرتبه ادراک او
باشد پروردگار خود را که مستجمع جمیع صفات کمال میدانند بان متصف داند
و انچه مدرک او تواند دریافت که اتصاف بان متضمن نقص باشد بری داند از و
سلب نماید و انچه مثل ان در خود و امثال خود مشاهده نکرده باشد بری داند از و
و سلب نماید و انچه مثل ان در خود و امثال ان و الفت بان نگرفته از مرتبه درک
و فهم او بیرون است و ادراک او بنقص و کمال ان نمیتواند رسید پس مکلف
نخواهد بود مگر باثبات و سلب صفاتی که اتصاف امثال خود را بان متضمن نقص
و کمال داند پس ناچار قیاس بخود کرده انچه در خود کمال داند اثبات خواهد کرد
و انچه نقص داند سلب مثلا چون کمال خود را درین مشاهده میکند که قادر و حی و مختار
و عالم و مرید و مدرک و صادق و سمیع و بصیر باشد مکلف شده است باثبات صفات
مذکوره از برای او و چون نقص خود را در احتیاج بغیر و امور که لازم دارد
احتیاج را مثل جسم بودن و عرض بودن و در حیز بودن و امثال ان می بیند
مکلف شده است بسلب صفات مذکوره از وچه اگر زیاده برین مکلف باشند
تکلیف بما لا یطاق لازم اید و تکلیف [illegible] طاق جایز نیست پس انچه از صفات
خدا دانسته باشد در حقیقت صفات [illegible] و باشد نه صفات خدا و اینست یکی از
معانی کلام حضرت [illegible] عرف نفسه فقد عرف ربه و مترجم ازین

[illegible]

مقام استنباط مثلی کرده در دیباچه کتاب خسرو و شیرین در ضمن داستان
توحید ثانی برین وجه نظم آورده مثنوی صفات واجب اند همچو ذات کجا گنجد
کنه درک صفات صفات را چو ذات بی نشانند که ذاتش با حی در رونی
کنند بند و امثال اینچنین اند که موی فکندی در سر از توحید شوری که چون ارزد
را بفرق سر دو ساخت که بر یک زینت صد دشت و کاخت زحد تش تابه
دانش صاف کشاید طعم قند از قله قاف ز رنگش حله موران رنگ گیرند
ز بدنس حله حرمها پذیرند تواند سهوت دریا را پریدن شکر رازی بموی دریدن کس آن
بران دری که در توحید سفتی قیاس ان ز خود کردی و گفتی روان گفتند بس
ای فرزانه عشق چرای اینچنین بیگانه عشق بدان وصفی که کردی وصف
مو رست ز او در وصف ایزد دیده کورست نه جسم است نه جسمانی نه جوهر
علیم است و حکیم است و سخنور بگفتار کرا علم است و حکمت نخواهد ار کسی از قدرت
زاعی صنعت مانی نخواهد ز مور ره سلیمانی نخواهد مرا خود ظرف دانش بیش
ازین نیست بچشم بینشم حسنی جز این نیست ز من کم بیش ازین بودش
ارادت عطا کردی دل و بینش زیادت بسا کین معرفتها در کمالش همه
یکسان بود پیش جلالش کمال عالم وصف داور بود با دانش این مور
یکسر چو نقص فطرت ما را گواهند و گرنه کبریا را پایه عالیست سریرش در حریم
ذو الجلالیست کجا خفاش و پرواز همای کجا ادراک و اوصاف خدایی

هزار از بهر دانش جان نزاوند از انت ظرف دانش تنگ دادند نسازد با غرور
زنده دلی خداوندت ز علم الا قلیلی بان علم قلیل این پر دلی چیست دلی از
لاف دانش ممتلی چیست خداوندا تعزم را ببر کن غرور دانشم را بی سپر کن
دلی ده محرم راز الهی زبان شکر پاس بیکناهی گران جز دفع خود بینی نیاید
وزین جز عجز و مسکینی نیاید اما باید دانست که معرفت و شناسای که طاقت
انسانی بان میتواند رسید چند مرتبه دارد که هر مرتبه وظیفه جمعی است
و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه و المغفرة در بعض از
مصنفات خود آورده که قیاس مراتب ان از مراتب معرفت باتش باید کرد
چه ادنی مراتب ان انست که شنیده شود که موجودی هست که هر چه باو میرسد
معدوم میشود و انچه بمحاذات ان در می اید روشنی میگیرد و هر چند از ان
بر میدارند کم نمیشود و مردم تعبیر از ان باتش میکنند بی انکه اتش دیده باشند
و احساس اثر ان کرده و نظیر این مرتبه در شناخت حق شناسای جمعیست که
در حضیض تقلید گرفتار اند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی انکه دلیل و برهان
بر ان فی بران دانند و بهمین اعتماد که ... که از پدران و استادان خود
اینچنین شنیده ایم و ایشان ... بیند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت
اتش مرتبه جمعیست که از دور ... شاهده نمایند و یقین کنند که موجودی
هست که این اثر انست و از ان بهر خواسته و نظیر این مرتبه در معرفت

واجب تعالی معرفت جمعیست که بدلیل و برهان اثبات واجب کرده باشند و از مشاهده
ممکنات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانیده و ازین بهتر در شناسائی
آتش مرتبه جمعیست که احساس گرمی آن کرده باشند ؛ بروشنائی آن غبار
ظلمت را از پیش نظر برداشته مشاهده بعض محسوسات که تراکم ظلمت از آن
مانع بود نموده باشند و نظیر این مرتبه در خداشناسی مرتبه بر طبیعت از موسیر
خالص که اطمینان خاطری در شناخت حق ایشان را بهم رسیده باشد و علم الیقین
دانند که اوست که خالق کائنات و روشنی بخش ارض و سموات است چنانچه خود
در توصیف خود میفرماید اللّٰه نور السموات والارض و ازین بلندمرتبه
کسی است که پیکر وجود خود را باتش داده بتمامه سوخته باشد و خاکستر گردیده
نظیر این مرتبه در معرفت واجب الوجود معرفت ارباب شهود و فناست که بعین
الیقین مشاهده معشوق حقیقی کرده اند و از غایت انس او از وجود خود را در
میان ندیده همه او شده اند و در هر چه منگرند عین او می پندارند و نعم ما جری
علی لسان الحال نحو علی هذا المقال رباعی آنانکه زجام معرفت سرشارند ؛ در خلق
دیده غیر را نگه ارند ؛ چون در نظر بینش شان غیری نیست ؛ در هر چه نظر کنند حق
پندارند ؛ و ازین مرتبه مرتبه [illegible] است و ازین پایه پایه رفیع تر نه و ظاهر است
که از معرفتی که درین حدیث مذکور است نتواند بود که مرتبه اول مراد باشد
چراکه در ضمن تقلید کمال متصور نیست بلکه مرتبه ثانی نیز مراد نیست چنانچه

کلام

کلام مولوی [illegible] در مثنوی شاهد برانست که گفته بیت پای استدلالیان
چوبین بود ؛ پای چوبین سخت بی تمکین بود ؛ و مولانا معین حسین یزدی
رحمه الله نیز در این مقام رباعی دارد که ذکر آن نیز اگرچه در اصل مناسب
نبود رباعی حق را نتوان شناخت از روی کتاب ؛ حکمت نزند راه باقلیم
صواب ؛ در وادی معرفت براهین حکیم ؛ چون جاده ایست در چراگاه
دواب ؛ پس مراد مرتبه سیم خواهد بود که اهل تحقیق تعبیر ازان بعلم الیقین
میکنند و مرتبه چهارم که محققین عین الیقینش می نامند والله اعلم بیان آنچه درین
حدیث از صفات اولیا و سمات عارفین بالله بزبان معجز بیان حضرت
جاری شده است سر آمد صفاتیست که ایشان بآن متصف می باشند چه
اول آن صمت و سکوت است که ارباب تحقیق باب نجاتش دانسته اند
و مبالغه بسیار در رعایت آن کرده و مصنف دام ظله در مثنوی گفته است
بیت همت عادت کن که از یک گفت نگ ؛ میشود زنار این تحت الحنک دوم
جوع و کم خوردنست که کلید خزانه نیکوئیهاش گفته اند سوم تعب فرمودن نفس است
در عبادت برو روکار خود بروزه داشتن روز و برپای بودن شب که کنایه
از نماز و شب زنده داریست [illegible] اهل آن صوفی نماکمان برده اند که عار
فان و واصلان بخدا از آن [illegible] ی اند و ایشان را چون ترک تعلقات دنیا نمو
اند قرب بمبداء حاصل شده [illegible] اعتقاد باطل خود همه او شده اند بان حاجت

نیست و بان مکلف نیستند و این اعتقاد محض ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی را
از ارباب وصول و عرفان استغنای از ان حاصل می بود در معرض
ان تکلیف نمی بود حضرت مقدسه مصطفوی می بودند که خدا شناسی همه با یمان باو
تمام است و حال انکه متحمل مشقت نماز انقدر میشدند که در پشت پای مبارک
ایشان اثار ورم بظهور میرسید و جناب ولایت مآب مرتضوی می بودند که
سلسلهای ایشان همه باو است و طریق سلسله ولایتی که بجناب اقدس منتهی
نشود صراط المستقیمش نمیدانند و بصحت پیوسته که انجناب در شبی هزار رکعت نماز ادا
میکرده اند و همچنین هر یک از اکابر اولیا و اعاظم ارباب عرفان معظم اوقات خود را
صرف نماز و سایر عبادات میکرده اند چنانچه از ملاحظه کتب سیر و تواریخ وضوح
بظهور میرسد چهارم فکر است که در حدیث وارد شده که تفکر ساعة خیر من
عبادة ستین سنة صرف کردن ساعتی از ساعات عمر در فکر خدا و بخدا شناسی
و اموریکه بان تعلق و وابسته باشد بهتر است نزد خدای تعالی از عبادت شصت ساله
و بعض اکابر گفته اند سبب انکه مرتبه فکر بر مرتبه عبادت رجحان یافته انست
که فکر عمل قلبیست و عبادت عمل جوارح و اعضا و هیچ شک نیست که قلب اشرف از
اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه ایه کریمه اقم الصلوة
لذکری نیز اشعار بان وارد چه اکثر مفسرین ذکر را درین ایه تفسیر بفکر کرده اند
بنا بر این دار ند نماز را بواسطه فکر من و معلوم است که مقصود اشرف از وسیله می باشد

پس فکر که مقصود است اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب حصول انست پنجم
ذکر است بی مراد بذکر درین رساله انست چه ذکر قلبی در تحت فکر است و الفاظیکه ذکر در
ضمن ان حاصل است بسیار است بهترینش ارباب حال لا اله الا الله را اختیار
کرده اند بنا بر چند وجه که مقام گنجایش ذکر ان ندارد مترجم گوید از انجمله یکی انست که حروف
ان از حروف اشرف اسماکه لفظ الله است ترکیب یافته و حرف بیگانه میان
در نیامده دوم انکه ذکر خفی هم است و اثرش را بنهایت اهتمام پنهان توان داشت و در
ان بیشتر متحقق میتواند شد چه در حروف ان شفوی که محتاج بحرکت لب باشد
نیست و میتوان در میان مردم بر وجهی بان قیام نمود که کسی را بران اطلاع
حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان الله والحمد لله والله اکبر و
امثال ان که نه برین وجه است سوم انکه اشتمال ان بر حرف الف که اشرف حروف
تهجی است و قوام جمیع حروف باو است چنانچه مولای حروفش گفته اند و میان
حروف او را قطب میدانند چنانچه لفظ قطب از عدد با الف برابر است مشتمل است
از سایر حروف چهارم انکه اشتغال بان باعث در امدن بحصن الهیست و رستگاری
است از عذاب او کما قال الله تعالی لا اله الا الله حصنی فمن
دخل فی حصنی امن ... و بعض وجوه دیگر نیز گفته شده
که ایراد ان منجر بطول کلام ... مشود و مقام گنجایش ان ندارد پنجم
نیز اعتبار است که عبرت عبارت از انست چنانچه در قران مجید وارد است که فا

یا اولی الابصار یعنی اعتبار کنید و عبرت گیرید از مشاهده مصنوعات الهی
صاحبان بصیرت و بینائی هفتم سخن کردن بحکمت چه فکان نطقهم حکمة عبارت
عبارت از انست و مراد بحکمت امریست که متضمن صلاح دنیا و اخرت باشد یا صلاح
اخرت تنها از علوم و معارف اما اموری که متضمن صلاح حال دنیا تنها باشد مثل
علم القواعد بیع و شری و نکاح و طلاق و مزارعه و مساقات و امثال ان کاهی که
عرض اخروی بان متعلق نباشد اسنای بحکمت نخواهد داشت هشتم رسیدن
خیر و برکت است بمردم از رفتار ایشان که متضمن انتفاع خلق است نهم خوف
و ترس است از سخط و غضب الهی که در پیش دوم ذکر مرتبه ان شد دهم امید و رجا
برحمت غیر متناهی که در پیش دوم و در ضمن احادیثی که در ترغیب هم و امید
مذکور شد مرتبه ان معلوم شد و این صفات ده کانه که مصداق ملک عشره
کامله میتواند بود چون بدیده بصیرت ملاحظه شوند ظاهر میشود که از اجهات صفات
ارباب عرفان و اصحاب سیر و سلوکست همه را اتصاف بان روزی باد
بالنبی و اله الامجاد تمت حدیث الثانی حدیث سیوم روایت کرده شده است
بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله از موسی
بن متوکل از علی بن حسین سعدابادی که از راویان حدیث اند و در کتب
رجال جرح و تعدیل ایشان نشده از احمد بن محمد بن خالد از پدرش محمد بن
خالد بن عبد الله [illegible] محمد بن علی البرقی که کنیه او ابو عبد الله است از اصحاب امام رضا

علیه

علیه السلام است و [illegible] صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز کرده و اگرچه
بعض علمای رجال تضعیف او نموده اند اما شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله حکم بتعدیل او
کرده و شیخ جمال الدین مطهر رحمه الله در خلاصه رجال میگوید و الاعتماد عندی
علی قول الشیخ ابو جعفر الطوسی فی تعدیله از عبد الله بن عبد الله الدهقان که
که از ضعفای رجال است و در حدیث کتابی به او نسبت یافته از واصل بن
سلیمان که از رجال حدیث است و احوالش معلوم نیست از عبد الله بن سنان
بن طریف کوفی که ثقه و جلیل القدر بوده و خزینه داری منصور و مهدی و هادی و
رشید از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب صادق علیه السلام است و او نیز
صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز نموده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که انحضرت فرموده اند قال النبی صلی الله علیه و اله ما من صلوة
یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم التی او
قدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم شرح کلام معجز نظام در ضمن اعجازی
و یکمالیش و انجام اعجاز مشتمل بر دو بحث بحث اول شنیدم از پدر بزرگوار خود و ان
سرور روایت میکرد از پدر عالیمقدار خود علیهما السلام که گفت رسول خدا صلوة الله
علیه و اله فرموده اند که نباشد [illegible] سد وقت ان مگر انکه ندا کند
ملکی در برابر مردم یعنی [illegible] ی از نمازهای پنجگانه چه عبارت از جمع
[illegible] ین و پسین شام و خفتن [illegible] داخل شود ملکی از ملایک اسمان در برابر

در برابر مردمی که بدایره تکلیف در آمده اند ابده ندا کند که ای مومنان برخیزید
بجانب آتشهائی که بواسطه ارتکاب معاصی مبادرت بآن نمایید بر گناه
خود برافروخته اید پس فرو نشانید آنها را بگذاردن نمازی که پروردگار شما
بر شما فرض کرده است پیش دوم ما من صلوة یحضر وقتها مِن درین کلام
مِن زائده است و ایراد حرف زائده در کلام بواسطه تاکید حکمت پس اینجا گر
تاکید نفی باشد که از ما فهم میشود و هیچ یک از معانی مِن مثل ابتدائیه و تبعیض از آن
مراد نیست الا نادی مَلَکٌ الاخری استثناست و مستثنی منه یعنی امری که ما بعد
الا از آن استثنا شده محذوفست و جمله نادی ملک که جمله حالیست قائم مقام او
و کلام درین تقدیرست که ما یحضر وقت الصلوة علی حالة من
الاحوال الا مقارنا لنداء الملک لحالة من الاحوال
مستثنی منه است در کلام محذوفست و نادی ملک که مستثنی است بجای
آن گذاشته شده محل اعراب آن باو داده شده است و این قسم استثنا را
استثنای مفرغ مینامند چه عامل از عمل در مستثنی منه فارغ شده و مشغول
شده بعمل در مستثنی اگر گویند هرگاه فعل ماضی حال واقع شود ناچار است
که واو و قد بر سر آن درآید و اینجا [illegible] نیامده پس چون تواند بود که نادی
ملک جمله حالی باشد جوابش آنست که هرگاه قصد کنند تعقیب و اربی در آمد
ما بعد الا را در معنی با قبل تجویز کرده اند [illegible] و قد را از کلام حذف نمایند

بواسطه

بواسطه شباهت [illegible] بهم میرساند کلام بشرط و جزا چنانچه ملا سعد الدین
تفتازانی در آخر مبحث قصر از کتاب مطول تصریح بآن کرده و در بعضی از
کتب نحو نیز مذکورست و ما نحن فیه از آن قبیل است چه قصد شده اتصال و
تعقیب ندای ملک بدخول وقت نماز پس حذف متعلقات حال مذکور جایز
باشد بین یدی الناس صاحب کشاف در اول سوره حجرات آورده است که این
که عرب میگوید جلست بین یدی فلان یعنی نشستم میان دو دست او مراد از این
طرف راست و طرف چپ اوست نزدیک باو و دست نامیدن او طرف
راست و طرف چپ را که در سمت دست راست و دست چپ است مجاز است از قبیل
تسمیه شی باسم مجاور که بلفظی را که از برای معنی موضوعست ذکر میکنند و از آن معنی
میخواهند که مجاور و مقارب آن معنی است چنانکه الراویه را که در اصل بمعنی شتریست
که مزاده را بر آن بار مینمایند و در معنی مزاده استعمال میکنند که عبارتست از دو مشک
بزرگ است بهم متصل که بواسطه آب از جنس لای پوست میدوزند و بر شتر
بار میکنند مشکچه البته که در سفر همراه می باشد قوموا الی نیرانکم التی او
قدتموها علی ظهورکم فاطفؤها بصلوتکم تشبیه کرده است گناهان را
[illegible] اهلاک و اعدام ایشان بآتش [illegible] و در گرفت تر و خشک را از جانب او
[illegible] ضی نیست و آتش گفتن [illegible] آن خواسته از قبیل استعاره [illegible]
از ذکر مشبه به است و [illegible] مثل رایت اسدا فی الحمام که اسد گفته شده

در حل شیخ شبیه‌ها خواسته شده و هر یک از اوقدتموها و اطفئوها ترشیح اند
که عبارت از ذکر ملایمات مشبه به است در کلام بی ذکر مشبه چه ایقاد و اطفا از
ملایمات آتش‌اند و حاصل معنی اینست که برخیزید و دور گردید بسوی گناهان که بر پشت
خود بار کرده اند و مانند جمعی که ببلای حرق آتش گرفتار شده باشند و تر
و خشک خود را در معرض احتراق او دیده در معرض اهلاک او در آمده اند و
نیک و بد خود را هدف صدمات ان ساخته پس رفع کنید ثقل ان را از خود
بنماز چنانچه می‌نشانند شواغل آتش را باب و امثال ان و میتواند بود که نیران
کنایه از گناهان باشد بطریق مجاز مرسل که عبارت از ذکر لفظست و اراده
معنی ازان غیر معنی که لفظ مذکور را از برای ان وضع کرده اند بی ملاحظه تشبیه
گناه باتش بلکه بعلاقه سببیه چه گناه سبب برافروختن آتش دوزخ بجهت
ایشان و برین تقدیر نیز لفظ اوقدتموها و اطفئوها ترشیح خواهد بود چنانچه
استعاره محتاج به ترشیح است و ذکر ترشیح بعد ازان میکنند در مجاز مرسل
نیز گاهی ترشیح می‌آورند که عبارت از ذکر ملایمات معنی حقیقی باشد در کلام
با وجود اراده معنی مجازی از لفظ چنانچه در شرح حدیث اسرعکن لحوقا بی
اطولکن یدا که در باب ازواج طاهرات بر زبان معجز بیان حضرت مقدس نبوی
جاری شده است گفته اند که اطولکن ترشیح ذکر یدست مترجم او منقل است که
قریب بایام رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب بازواج طاهره کرده

کلام

کلام مذکور را بر زبان مبارک جاری ساختند یعنی هر کدام درازدست تر بد
پیشتر بمن در سفر آخرت ملحق خواهید شد و زودتر از دنیا خواهید رحلت کرد
ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل کرده دستهای خود را برابر هم میداشتند
که دست هر کدام درازتر باشد و اندکه صاحب ان پیشتر فوت خواهد شد
باآنکه اول زینب که از جمله ایشان بسخاوت و بذل بیشتر اتصاف داشت
رحلت نموده دانستند که مراد حضرت بان کلام معنی ظاهری نیست بلکه معنی
مجازی ازان اراده شده است برین وجه که ید کنایه شده و سخاوت
خواسته شده و از روی مجاز و اطولیت ید زیادتی ان اراده شده بر سبیل
ترشیح و اگر کلام بر استعاره تمثیلیه محمول شود پی ارتکاب تجوز در مفردات
چندان دور نخواهد شد برین وجه که هر یک ایقاد و اطفا و نیران در معنی حقیقی
مستعمل باشد و تشبیه شده باشد هیئت و حالتی که حاصل است مذنب را بعد از
آلودگی بگناه و رفع ان حالت از خود باداء نماز بهیئت و حالت شخصی که
بر پشت خود آتشی برافروخته است و خود را در معرض سوختن و هلاک شدن
در آورده پس بنشاند شواغل ان را باب و امثال ان و در مقام وجهی
دیگر نیز محتمل است که از روی [illegible] نوشته که بعضی دیگران کرده اند و
مذهب خود ساخته و [illegible] گفته اند هر یک از اعمال حسنه و افعال
نیکو که از بنده [illegible] می باید در ان نشاة بصورت حور و قصور و امثال

از نعیم بهشتی در آمده خود را بر وی جلوه میدهد و همچنین اعمال سیئه کردار
بصورت عقرب و مار عقبات التسمی در آمده در انعام عذاب ایذای او
در می آید و در قرآن و حدیث نیز اشعاری باین معنی هست پس میتواند بود که
کلام همان مجاز مرسل باشد از قبیل تسمیه شی باسم مایؤول الیه یعنی ذکر لفظ
و اراده معنی که در زمان اینده ال بمعنی حقیقی خواهد شد مثل ارانی اعصر خمرا
که خمر گفته شده و انگور خواسته شده و برین تقدیر نیز او فدتموها و اطفئوها
ترشیح مجاز خواهد بود چنانچه گذشت و گمان اینست که این وجه از وجوه
ثلثه سابقه انسب باشد والله اعلم نمایش کلام حضرت در اخر این حدیث که فاطفئوا
بصلاتکم یعنی دفع کنید ثقل گناهان خود را از خود باداى نماز صریحست در انکه نماز رفع
گناه میکند و ساقط میسازد عذابی را که بر ارتکاب ان مرتب میشود و قرآن مجید
نیز باین معنی ناطق است چنانچه از آیت وافی هدایت إنّ الحسنات یذهبن
السیئات بحیطه فهم در می آید چرا که سوق آیه مذکوره چنانچه مذکور خواهد شد
دالست بر انکه مراد بحسنات نماز پنجگانه است و در بسیاری از احادیث که
بطریق سنیه و سنی نقل ان بصحت رسیده اشعار باین معنی هست ازان
جمله روایت ابو حمزه ثمالیست از بعض ائمه هدی علیهم التحیه والثنا از امیر المؤمنین
علی علیه السلام نقل کرده اند که انسرور فرموده اند که حضرت مقدسه مصطفوی
صلوات الله علیه و آله فرموده است والذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا

ان

انّ احدکم ... من وضوئه فتساقط عن جوارحه الذنوب فاذا
استقبل الله بوجهه وقلبه لم ینفتل و علیه من ذنوبه شیء کیوم
ولدته امه انما منزلة الصلوات الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم
فما یظن احدکم لو کان علی جسده درن ثم اغتسل فی ذلک النهر خمس
مرات اکان یبقی فی جسده درن وکذلک والله الصلوات الخمس لامتی
یعنی قسم بعزت و جلال پروردگاری که مرا بحق و راستی فرستاده است بپیغمبری تا
بشارت دهنده باشم مر خلقان را برحمت بی نهایت او و ترساننده باشم ایشان را
از عذاب و سخط بی نهایت او که بدرستیکه هرگاه برخیزد یکی از شما مومنان از وضوی خود
یعنی از وضو فارغ شود هر آینه میریزاند خدا تعالی از اعضای او گناه را همچنانکه میریزد
برگ از درختان و چون در مقابل اید خدای را بروی ظاهر و روی باطن که
عبارت از قلب است یعنی روی بقبله آورد و دل با خدای دارد و دور نشود از
مکان خود تا پاک سازد خدا تعالی او را از گناهان مانند کسیکه دران وقت
ازمادر متولد شده باشد بدرستیکه نماز پنجگانه نسبت بامت من بمنزله نهر است
بر در سرای هر کس جاریست و گذاردن هر نماز بمنزله غسل کردن دران نهر آیا چه گمان
میبرد کسیکه از شما بدن او الوده باشد بچرک ظاهری باشد چون در روزی پنج مرتبه دران
نهر غسل نماید و بدن خود را جدا ان شوید اما گمان می برد که چیزی از ادناس چرک
در بدن او باقی ماند یعنی جای این گمان نیست همچنین است بخدای قسم حال

نماز پنج وقت نسبت ثابت میشود و پاک شدن از لوث گناه بعد از ادای
آن یعنی بعد از ادای آن در اوقات ایشان گنجایش گمان بقای گناه نیست
و روایت کرده اند در سبب نزول آیه وافی هدایه إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ
السَّيِّئَاتِ که شخصی از اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه و آله از زن نامحرم بر غیر وجه
حلال بوسه گرفته بود و بعد از آن از عمل خویش پشیمان شده بعرض حضرت
رسانید و حضرت چنانچه عادت ایشان بود مترصد وحی الهی شدند که ناگاه
جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا
مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ یعنی برپای دار ای محمد و امت
خود را امر کن که برپای دارند نماز را در دو طرف روز که عبارت از نصف آخر
است که کنایه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد و در زلف از شب یعنی اوایل شب
چه زلف ساعات اول شب را میگویند قریب بروز که کنایه از نماز شام و خفتن
باشد بدرستیکه حسنات یعنی مبادرت باعمال حسنه رفع میکند و بر طرف میسازد
سیئات را یعنی گناهان را این شخص پرسید که أَلِيَ هذا یا رسول الله
یعنی این حکم از برای رفع گناه منست ای رسول خدا حضرت فرمودند لجمیع امتی
یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت منست که تو یکی از ایشانی
پس معلوم شد که مراد بحسنات درین آیه صلوات خمس است و باید
دانست که گناهانی که آیه و حدیث دلالت میکند برآنکه مبادرت بنماز پنجگانه رفع

رفع آن نماید گناهان صغیره است چه بعضی دیگر احادیث دلالت دارد برآنکه
نماز رفع گناهان کبیره نمی تواند کرد چنانچه روایت کرده اند از حضرت مقدسه مصطفوی
که آنحضرت فرموده اند إِنَّ الصَّلَوَاتِ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتُنِبَ
الْكَبَائِرُ یعنی بدرستیکه نمازهای پنجگانه رفع میکند گناهانی را که از مصلی در مابین
هر دو نماز صادر میشود مادام که از کبایر مجتنب باشد همچنین روایت کرده اند که
آنحضرت فرموده ما من امرء مسلم تحضره صلوة مكتوبة فيحسن وضوءها
وخشوعها إلا كانت كفارة لما قبلها من الذنوب كبيرة یعنی حاضر نشود
هر مومن را وقت نمازی از نمازهای واجبی پس بجا آورد آنرا بروجهی که
نیکو باشد وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبارت از ذلیل داشتن
خود است در موقف عبادت و ترس بسیار از ناخشنودی معبود و همچنین رکوع
و سایر ارکان نماز او بر وجه نیکو بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد نماز او که بر وجه
مذکور بجا آورده کفارت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره نشده
باشد و نیز روایت شده از آن سرور علیه و آله صلوات الله الملک الاکبر که
الصَّلَاةُ الْخَمْسُ وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا لَمْ تُغْشَ الْكَبَائِرُ
یعنی بدرستیکه نمازهای پنجگانه کفارتهای گناهانیست که در مابین هر دو نماز از مصلی صادر
میشود و همچنین نماز جمعه کفاره گناهانست که از جمعه تا جمعه از مصلی واقع میشود مادام
که مرتکب کبایر نشود و امثال این احادیث و روایات درین باب بسیار است

نماز صبح در وقت نسبت با بیت من و پاک شدن از بورش گناه بعد از ادای
آن یعنی بعد از ادای آن در اوقات ایشان گنجایش گمان بقای گناه نیست
و روایت کرده اند در سبب نزول آیه وافی هدایه اِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ
السَّیِّئاتِ که شخصی از اصحاب پیغمبر صلواة الله علیه و آله از زن نامحرم بر غیر وجه
حلال بوسه گرفته بود و بعد از آن از عمل خویش پشیمان شده بعرض حضرت
رسانید و حضرت چنانچه عادت ایشان بود منتظر وحی الهی شدند که ناگاه
جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که اَقِمِ الصَّلوٰةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفًا
مِنَ اللَّیلِ اِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ یعنی برپای دار ای محمد و امت
خود را امر کن که برپای دارند نماز را در دو طرف روز که عبارت از نصف آخر
است که کنایه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد و در زلف از شب یعنی اوایل شب
چه زلف ساعات اول شب را میگویند قریب بروز که کنایه از نماز شام و خفتن
باشد بدرستیکه حسنات یعنی مبادرت باعمال حسنه رفع میکند و برطرف میسازد
سیّئات را یعنی گناهان را آن شخص پرسید که اَلِی هذا یا رسول الله
یعنی این حکم از برای رفع گناه منست ای رسول خدا حضرت فرمودند لجمیع امتی
یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت منست که تو یکی از ایشانی
پس معلوم شد که مراد الحسنات درین آیه صلوات خمس است و باید
دانست که گناهانی که آیه و حدیث دلالت میکند بر آنکه مبادرت نماز پنجگانه رفع

آن

رفع آن مینماید گناهان صغیره است چه بعض دیگر احادیث دلالت دارد بر آنکه
نماز رفع گناهان کبیره نمی تواند کرد چنانچه روایت کرده اند از حضرت مقدسه مصطفوی
که آنحضرت فرموده اند اِنَّ الصَّلَواتِ کَفّاراتٌ لِما بَینَهُنَّ ما اجتُنِبَ
الکبائر یعنی بدرستیکه نمازهای پنجگانه رفع میکند گناهانی را که از مصلی در مابین
هر دو نماز صادر میشود تا مادام که از کبایر مجتنب باشد همچنین روایت کرده اند که
آنحضرت فرموده ما مِنِ امرِءٍ مُسلِمٍ تَحضُرُهُ صَلوٰةٌ مَکتُوبَةٌ فَیُحسِنُ وُضُوءَها
وَخُشُوعَها اِلّا کانَت کَفّارَةً لِما قَبلَها مِنَ الذُّنُوبِ کبیرة یعنی حاضر نشود
هر مؤمن را وقت نمازی از نمازهای واجبی پس بجا آورد از بر وجهی
نیکو باشد وضوی او و قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبارت از ذلیل داشتن
خود است در موقف عبادت و ترس بسیار از ناخشنودی معبود و همچنین رکوع
و سایر ارکان نماز او بر وجه نیکو بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد نماز او که بر وجه
نیکو بجا آورده کفارت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره نشده
باشد و نیز روایت شده از آن سرور علیه و آله صلوات الله الملک الاکبر که آن
الصَّلوٰةُ الخَمسُ وَالجُمُعَةُ اِلَی الجُمُعَةِ کَفّاراتٌ لِما بَینَهُنَّ ما لَم تُغشَ الکَبائِرُ
یعنی بدرستیکه نمازهای پنجگانه کفارتهای گناهانیست که در مابین هر دو نماز از مصلی صادر
میشود و همچنین نماز جمعه کفاره گناهانیست که از جمعه تا جمعه از مصلی واقع میشود مادام
که مرتکب کبایر نشود و امثال این احادیث و روایات درین باب بسیار است

مرتکب کبایر شود و امثال این احادیث و روایات درین باب بسیار است
پس ناچار است که محمول شود ذنوب درین حدیث و در روایت اولی که ابی
حمزه راوی آن بود بر گناهان صغیره و اگرچه کلام حضرت در آخر حدیث ابی حمزه
که کیوم ولدته امه ظاهر در عموم است والله اعلم طراز باید دانست که بعضی
آیات قرآنی دلالت دارد برآنکه اجتناب از گناهان کبیره نیز رفع گناهان صغیره
میکند مثل آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم
وندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب کنید ای مومنان از گناهان کبیره
و بیرامون آن نگردید بر آینه می آمرزیم ما باز از آن گناهان صغیره شما را و
داخل میکنیم شما را در مکان گرامی و خوش که عبارت از بهشت عنبرسرشت است تا توهم
نباید کرد که آنچه از احادیث مذکوره بحیطه فهم در آمد که نماز پنجگانه تکفیر گناهان صغیره
مینماید بمدلول آیه منافات دارد چه میتواند بود که نماز تکفیر بعض انواع گناه کند
و اجتناب کبایر تکفیر بعض انواع دیگر چرا که گناه چنانچه بعد ازین مذکور خواهد آمد
بر چند نوعیست بدنی و مالی و فعلی و قولی و امثال آن با آنکه گوئیم که هر یک
از نماز و اجتناب کبایر را در تکفیر گناه دخل است باین معنی که هر دو در تکفیر
شریک باشند و برین تقدیر مراد تکفیر هر یک تکفیر فی الجمله خواهد بود نه تکفیر
باستقلال و توجیه دیگر برین وجه که صغایری که نماز مکفر آنست محمول شود
بر صغایر کسیکه اجتناب از کبایر نکرده باشد تا مناسب مقام نیست چرا که

بعضی احادیث تصریح باین واقع است که نماز تکفیر گناه کسی میکند که اجتناب
از کبایر کرده باشد و این صریح است درین که نماز تکفیر گناه کسیکه اجتناب
از کبایر نکرده باشد نمیتواند کرد و ظاهر آنست حدیث چهارم روایت کرده است
بسند مذکور از شیخ الطایفه شیخ ابوجعفر طوسی قدس الله سره از شیخ بزرگوار
عماد الاسلام محمد بن محمد بن نعمان المفید که عبارت از شیخ مفید باشد از
احمد بن محمد که اگرچه علماء رجال حکم بجرح و تعدیلش کرده اند اما شیخ زین الدین
علیه الرحمه در درایه حدیث از ثقاتش دانسته علامه علیه الرحمه نیز حکم بصحت
حدیثی کرده است که او در سندش باشد والله اعلم از پدرش محمد بن الحسین بن احمد
بن ولید که شیخ علمای قم و فقیه و جلیل القدر و ثقه و صاحب تصانیف است
از حسین بن حسن بن ابان که بعضی از علماء رجال ثقه اش دانسته
اند از حسین بن سعید که از موالی امام زین العابدین علیه السلام بوده
و علماء رجال همه مدحش کرده اند و بعضی ثقه اش دانسته اند و صاحب
تصنیفات بوده و از امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام روایت
حدیث نقل کرده از ابن ابی عمیر و فضاله بن ایوب ازدی که هر دو صحیح
المذهب و ثقه اند و جمیع علماء اتفاق کرده اند برآنکه آنچه از ایشان روایت
شده صحیحست گاهی که در طریق با ایشان ضعیفی نباشد از جمیل بن دراج ابن
عبدالله که مکنی بابی الصبیح بوده از ثقه جلیل القدر عظیم المنزله فقیه عالم ابی الحسن

بن اعین که گفته یحکی لنا الامام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
وضوء رسول الله صلی الله علیه واله فدعا بقدح من ماء
فادخل یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فاسدلها علی وجهه من
اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین جمیعا ثم اعاد الیسری فی الاناء
فاسدلها علی الیمنی ثم مسح بیده جوانبها ثم اعاد الیمنی فی الاناء
صبها علی الیسری فصنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح ببقیة ما بقی فی
یدیه راسه ورجلیه ولم یعدها فی الاناء و شرح [illegible] اول
حکایت کرد و بیان نمود روزی امام محمد باقر علیه السلام از برای ما وضوی
رسول خدا را برین وجه که قدحی آب طلب نمود و چون حاضر ساختند داخل
ساخت دست راست خود در آن قدح و کفی آب برگرفت و ریخت از بر
روی مبارک خود از جانب بالا و پس راند دست مبارک را بهر دو جانب
رو تا آب بهمه جای آن جاری کرد و بعد از آن دست چپ را داخل قدح ساخت
و کفی آب بآن دست برداشته بر دست مبارک راست ریخت و راند دست
مبارک را بر همه جانب آن تا آب بهمه جا جاری شود و بعد از آن اعاده کرد دست
راست را یعنی مرتبه دیگر بدست راست کفی آب برگرفت و بر دست چپ خود ریخت
و بآن همان عمل کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانب
آن راند تا آب بهمه جا جاری شود و بعد از آن مسح به بقیه نمی که از رطوبت

در دستهای آنحضرت باقی مانده بود سر خود را و پاهای خود را و اعاده
ننمود دست را در اناء یعنی آب تازه بواسطه مسح برنداشت تنبیه دوم
فدعا بقدح من ماء استدلال کرده اند باین فعل حضرت بر آنکه آب
آوردن غیر از برای وضو ساختن از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه
دانسته اند نیست و گفته اند استعانت مکروهه آنست که دیگری آب در دست
آنکس ریزد که آنکس بآن وضو کند و درین استدلال چنانچه مخفی نیست بحث
میتواند بود که مقصود مصنف خلد الله ظلاله از حدیث مذکور اشارت بآن باشد
که فقها استعانت را در وضو مکروه دانسته اند که مقصود از آن اباحت
نماز باشد یا امری دیگر از اموری که مشروط با وضوست و غرض امام ع
چنانچه تقریر راوی مشعر بر آنست حکایت وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه
واله و تعلیم آن براوی نه اباحت فعلی از افعال مشروط بوضو چنانچه سلوک
از دگر نیست که بمذهب حق جزو وضو نیست باشد اگر آن نیز مهود نیست پس
فعل امام علیه السلام درین مقام اشعار بر عدم کراهت آنچه مکروه دانسته اند
نداشته باشد و در حدیث اشعاری نیست بر آنکه فعل مذکور از پیغمبر صلوات
الله علیه نیز در حال اراده وضو واقع شده است تا بآن متمسک توان شد
بلکه میتوان گفت که حدیث صریح نیست در آب آوردن غیر از برای امام علیه السلام
نیز چه میتواند بود که مقصود راوی ازین کلام این باشد که حضرت در مقام

احضار اب ور آمدند اعم از انکه کسی دیگر آورد یا خود حاضر سازند و تواتر این حال
بطلب در کلام فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود و
بر تقدیر تسلیم این مراتب میتواند بود که غرض حضرت از فعل مذکور تنبیه بر جواز
ان باشد و اشعار بر انکه استعانت در وضو حرام نیست خصوصا که مقام نیز
چون مقام تعلیمست اباى از ان ندارد بلکه مقتضی ان نیز هست والله اعلم
فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه سدل در اصل لغت بمعنی ارخای
ثوب و امثال انست یعنی فرو گذاشتن جامه و پرده و نقاب و انچه مانند ان
باشد و ازینجاست که انچه بر محفه و کجاوه و امثال ان می پوشند سدیل میگویند
و مراد اینجا ریختن آبست بر رو بعلاقه تشبیه از قبیل استعاره تبعیه چه عبارتست
از استعاره افعال و حروف یعنی فعلی یا حرفی در کلام مذکور شود و از ان
معنی خواسته شود غیر معنی موضوع له بواسطه شباهتی که معنی مذکور را بمعنی
موضوع له بوده باشد و مراد با علی وجه جانب بالای روست یعنی حضرت
اب را که بدست راست از قدح بر داشته بودند بر روی مبارک ریختند از جانب
بالای روی که عبارتست از رستنگاه موی پیش سر است از محاذات منابت
و انچه منابت انست ما عدا ار چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد ان الله تعالی
بیده الجانبین جمیعا در بعض نسخ تهذیب حدیث که ذکر این حدیث شده
بجای جانبین حاجبین ایراد شده و ان نسخه صحیح نیست بلکه از اشتباه

وسهو کاتبست و باید دانست که لفظ ثم در حدیث در چند موضع که مذکور شد
بمعنی خود که تراخیست مستعمل نیست بلکه تجرید از معنی تراخی یافته مستعمل شده
است و استعمال ثم برین وجه در کلام بلغا بسیار است مترجم گوید بیان این اجمال
انکه هرگاه در عطف امری بر امری مجرد اجتماع و مشارکت ایشان را در
فعلی قصد میکنند بواو عطف میکنند مثل جاء زید و عمرو که زیاده برین دلالت
ندارد که زید و عمرو هر دو آمده اند اعم از انکه با هم امده باشند یا یکی مقدم
بر دیگری امده باشد و اگر بیان خواهند و نمایند که امدن یکی از ایشان بعد
از دیگری واقع شده بی انکه زمانی فاصله شده باشد میان ایشان امر
لاحق را بر سابق بفاء تعقیب عطف میکنند مثل جاء زید فعمرو چه دلالت دارد
بر انکه امدن عمرو بعد از امدن زید واقع شده بی فاصله زیادتی و اگر
زیادتی فاصله شده باشد و خواهند ان را وانمایند عطف مذکور را بثم
ادا میکنند مثل جاء زید ثم عمرو باین معنی که زید امد و بعد از زمانی عمرو امد
این معنی احتراز از تراخی میگویند و ثم از برای این معنی موضوعست و ظاهر است
که در مقام تراخی در میان افعال وضو مراد نیست بلکه موالات که تتابع افعال
است در وضو شرط است پس ناچار ثم را مجرد از معنی تراخی باید گرفت که
بمعنی فا باشد ثم اعاد الیسری ذکر اعاده درین فقره بمثابه فقره ایست
که ثم اعاد الیمنی باشد چه ظاهر است که معنی اعاده چه ایقاع ثانویست در

ادخال دست چپ متحقق نیست چه ادخال اولی بدست راست بوده و توهم تأکید در
صفت مشاکله که عبارت از ایراد لفظیست در فقره از کلام بازاء معنی که بلفظ مذکور از
برای آن موضوع نیست تا مشاکل شود بحسب لفظ آن فقره با فقره دیگر از کلام
قرینه او واقعست و لفظ مذکور اینجا در معنی خود استعمال شده است مقدم بودن مشاکل
اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرط است یعنی شرط است که لفظی که بواسطه مشاکله
آن این لفظ در غیر معنی خود مستعمل در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد بذکر این لفظ
و چون اینجا مقدم نیست بر آن نمیتوان حمل کرد چه هیچ از علمای عربیه این شرط را مذکور
نساخته اند بلکه برخلاف آن تصریح کرده اند چنانچه در آیه کریمه فمنهم من یمشی
علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین که در مقام امتنان بخلق انواع مختلف
از حیوانات نازل شده و باین معنیست که بعضی از ایشان بشکم براه میروند مثل ماهی و
و مار و امثال آن و بعض با پا چون سایر حیوانات گفته اند که ذکر یمشی در فقره اول
با آنکه مشی در لغت بمعنی راه رفتن بپاهاست و حرکت بشکم را مشی نمیگویند بمشاکله
یمشی فقره دوم است که در بعضی خود مستعمل شده و ممکنست که اعاده در معنی خود
نیز مستعمل باشد چه اگر ادخال دست چپ مرتبه دیگر وقوع نیافته بوده است اما ادخال
دست در ضمن دست راست واقع شده بوده است پس بآن اعتبار ادخال
ثانوی متحقق شد مرحوم صاحب کشاف در اول سوره کهف جائیکه تفسیر آیه کریمه
ان یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم الایه که در باب

اصحاب

۶۲

اصحاب کهف نازل شده بیان نموده و معنی از اراده آن وجه بیان کرده است
که بعد از بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سیصد و نه سال وقوع
یافته بود و چون در آن مقام شدند که بواسطه تحصیل قوتی که وسیله حصول قوت
بجهت عبادت ایشان بوده باشد کسی را از خود بشهر فرستند بگمان آنکه همان
زمان دقیانوس است و جمعی که ایشان از دقیانوس التجا و پناه بکهف آورده اند
هنوز هستند یکی از ایشان خطاب بدیگری کرده گفت سفارش کنید او را که بنحوی
سلوک کند که مردم شهر بر حال ما و جای ما اطلاع نیابند انهم ان یظهروا
علیکم وجه و کیفیتش اینکه اگر اهل شهر را بر حال شما اطلاع بهم رسد شما را یا
رجم خواهند کرد او یعیدوکم فی ملتهم یا عود خواهند فرمود شما را بدین
باطل خود چون باعتقاد او و اصحاب کهف اول سر بر دین حق بوده اند
و دامان عقیده ایشان از الاس بکفر پاک بوده است یعیدوکم فی ملتهم
را در آیه مذکوره بیدخلوکم فی دینهم و یصیروکم الیه تفسیر کرده است و گفته است
که استعمال اعاده درین معنی در کلام عرب بسیار واقعست و بنده عبارت العود
بمعنی الصیرورة اکثر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت افعل کذا و یریدون
ابتداء الفعل پس بنا بر این ذکر اعاده درین مقام که از امام علیه السلام
وقوع یافته بی هیچ تکلف توجیهات مذکوره صحیح باشد قد مسح ببقیة ما بقی فی یدیه
راسه و رجلیه ظاهر این بود که گفته شود مسح با بقی فی یدیه راسه و رجلیه چه

بانچه باقی بوده ودرست از اب وضو وقوع یافته به باقی انچه باقی مانده بود و تمامش
چون اگر بران وجه ایراد می‌شد موهم این بود که حضرت بجمیع رطوبتی که در دست
باقی مانده بود مسح کرده باشند و مسح بعضی ازان جایز نباشد بروجه مذکور ایراد شد
تا رفع ان توهم شود و اشعار باشد برانکه مسح بعضی ازان نیز مجزیست ولهذا بعد
فی الاناء مفرد بودن ضمیر بعدها با انکه ظاهر انست که راجع باشد بیدین تثنیه نباشد بود
بنابرانست که راجعست بید یمنی که در فقره پیشتر مذکورست یا بیدی که در ضمن یدین مذکور
شده و در بعض نسخها بعدها نقل شده بضمیر تثنیه و بران تقدیر احتیاج بتوجیه
مذکور و ارتکاب خلاف ظاهر نیست والله اعلم **مسئله اول** باید دانست که جمهور علمای شیعه
در شستن رو در وضو واجب دانسته اند ابتدا از اعلا و جمعی را مع انکه ابتدا در شستن
از جانب بالای رو که عبارتست از رستنگاه موی پیش سر است چنانچه مذکور شد
واقع شود سوای سید مرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعض از تابعان
این که بوجوب ان قایل نشده اند و گفته اند که مستحب است و بالتمام شسته شود
از هر جانب که ابتدا واقع شود مجزیست و از جمله دلایلی که بر وجوب ان ایراد
کرده اند یکی حدیث مذکورست برین وجه که حضرت امام علیه السلام در مقام
بیان و تعلیم وضوی واجب بوده اند و متوجه اعمال سنتی نشده اند پس
انچه ازایشان صادر شده باشد واجب باشد و این حدیث ناطق است بانکه در
شستن روی ابتدا باعلی کرده اند پس ابتدا باعلی در شستن روی واجب باشد

... بنابرین لازم می‌اید که اغتراف بیمنی یعنی برداشتن اب از انا باشد
بدست راست که حدیث صریحست در وقوع ان از امام علیه السلام نیز واجب
وحال انکه هیچکس از علما قایل بوجوب ان نشده است پس هرچه حدیث دلالت
بر صدور ان از حضرت داشته باشد محکوم بوجوب نتواند بود چون پس نشست
که هرچه در معرض بیان حضرت در امده باشد گاهی محکوم بوجوبست و دلیل مذکور
نبوده باشد بر خلاف ان و اینجا اجماع دلیلست بر استحباب اغتراف بیمنی
پس ان ماده بعض بر دلیل مذکور نتواند بود و یکی دیگر از دلایلی که بر وجوب
ان نقل شده استدلال بوضوی بیانی پیغمبرست صلوات الله علیه واله که بقصد
تعلیم امت ازیشان صادر شده است برین وجه که حضرت در حین شستن رو
مبارک دران وضو یا ابتدا باعلی کرده اند یا باسفل نموده اند بود که ابتدا باسفل
کرده باشند والا ان واجب میشد علی الیقین برامت چه همه اتفاق دارند برانکه
حضرت بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله
الصلوة الا به یعنی این وضوئیست که قبول نشود نماز نزد حضرت عزت مگر انکه
وضوی ان نماز مثل این وضو ساخته شود و حال انکه هیچیک از امت قایل
بوجوب ابتدا باسفل علی الیقین نشده اند و باتفاق امت بر خطا صحیح نیست
پس البته ابتدا باعلی کرده باشند و هرچه ایشان دران وقت کرده اند باید
... ور که بعد از فراغ بزبان مبارک جاری ساخته اند واجب باشد

ابتداء باعلی واجب باشد و برین استدلال اعتراض کرده اند که میتواند بود که ابتداء
حضرت باسفل واقع شده باشد باین قصد که وانموده شود که ان نیز جایز
است و ابتدا باعلی واجب نیست و گاهی اگر از حضرت بران وجه صادر شده
باشد یا شود از روی وجوب ندانند چنانچه سکوت راوی وضوی بیانی
مذکور از ذکر ان نیز اشعاری بان دارد پس از فعل حضرت بران وجه وجوب
لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب ان اتفاق امت بر خطا نباشد بلی اگر
در روایت وضوی بیانی تصریح با بتدا باعلی می بود استدلال ان بر مطلب
مذکور وجهی میداشت و بخاطر میرسد که بر تقدیری که ثابت شود که حضرت
در وضوی بیانی ابتداء باعلی وجه کرده اند نیز دلالت بر وجوب ان نخواهد
کرد چه بعض کیفیات در افعال جبلّی انسانی می باشند که با وجود امکان صدور
ان بر نحوی دیگر بالطبع بران وجه تعمل می اورد چنانچه گاه خوردن طعام
دست را واسطه گرفتن لقمه میسازد و بهنگام شرب اب کوزه و امثال انرا
واسطه ساخته اب را بر لب میگذارد نه لب را بر اب بطریق سایر حیوانات با وجود
امکان شقوق دیگر پس میتواند بود که ابتداء حضرت باعلی وجه نیز ازان
قبیل باشد چنانچه امر ابتدا در غسل اعضا که این حدیث بصدد ان است
ناطق است اگر علما بران حمل کرده اند و قایل بوجوب ان شده مگر قلیلی از
مجتهدین که انرا نیز واجب دانسته اند بلی اگر ثابت شود که حضرت در ایقاع
بران

بران وجه قصد قربت کرده اند و پس وجوب میتواند بود و دعوی ان در موضع
ثابت است چنین از کیفیات فعلی باشد که قربت در ان قصد شده و از افعال
وضوست و ان لازم ندارد که مقصود ازان نیز قربت باشد و کلام حضرت
که بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به باین معنی است که الا مثله یعنی قبول نمیشود نماز مگر بوضوی که مثل این وضو باشد
پس بنا بر انچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم تکلیف زیاده است تا انکه
انچه در عرف مماثلت گویند از عهده تکلیف بر توان آمد و شک نیست که با
کیفیتی از کیفیات فعلی تبدیل کیفیت دیگر با بدر رفع مماثلت عرفی نخواهد شد مثلا
هرگاه غلامی از جانب صاحب خود مامور شود با نکه کاری کند مثل کاری که
زید کرده و مکلف زیاده این نخواهد دانست که بر وجهی ان کار ازو صادر شود که
توان گفت مانند کار زید است نه انکه بر وجهی کند که ازان مانندتری بان متصور
نباشد و گمان اینست که اگر برین مطلب استدلال کنند به آیه کریمه فاغسلوا
وجوهکم چندان دور نباشد برین وجه که در علم بیان مقرر شده که مطلق منصرف
بفرد شایع متعارف میشود یعنی هرگاه امری بی قید بوصفی و حالی از اوضاع و احوال
ان ایراد شود مراد ازان فرد متعارف شایع از افراد ان خواهد بود چه اگر
فرد دیگر مقصود می بود بقیدی مفید میشد مثلا هرگاه سیدی بغلام گوید
بگوید از برای من کوزه بساز و کوزه طرح و وضع ان نکند بان مکلف خواهد بود

که زه بسازد بر وجه متعارف شایع میان مردم مثل شکل اسطوانی مثلا
اگر شکل دیگر بسازد مثل مثمن یا مسدس و امثال ان متمثل امر سید نخواهند
دانست و بعصیان مولایش منسوب خواهند ساخت پس گوییم غسل وجه
که امر بان در آیت واقع است مطلق اوست و مقید بقیدی نیست پس بنا بر انچه مذکور
شد مراد ازان فردی خواهد بود از افراد غسل وجه که شایع و متعارف مردم باشد
و ظاهر است که شایع و متعارف در غسل وجه اینست که ابتدا از جانب بالا واقع
شود نه از جانب اسفل پس غسل بران وجه واجب و مامور به باشد و اگر گویند
این استدلال در باب امرار ید نیز جاریست چه ظاهر است که شایع و متعارف
در غسل اعضا اینست که امرار ید باشد و حال انکه شما قایل بوجوب ان
نیستند جواب انست که این نقض مشترک است میان این دلیل و دلیلهای
سابق که قوم ذکر کرده اند بر چه ایشان از ورود ان بر دلیلهای خود جواب گویند
جواب این دلیل نیز میتواند بود والله الهادی نمایش دوم تحدید وجه یعنی تعیین نهایت
طولی و عرضی روی تا معلوم شود که از هر جانب تا کجا می باید شست اگر چه
در جمیع کتب فقهی مذکور است و در میان مردم مشهور نهایتش چون بر وجهی که بخاطر
رسیده دیگران بران وجه ایراد نکرده اند چنانچه در تفطن بان و استنباط ان
روایت خود را منفرد میداند مقام را مناسب ذکر ان دانسته میگوید که جمیع
فرق اسلام سوای زهری از علماء سنت که گوشش را نیز داخل روی دانسته

اتفاق

اتفاق [illegible]ر انکه طول روی زیاده از قصاص موی سر تا طرف ذقن که عبارت
از زنخدان باشد نیست و عرض ان از وتد گوش که بلندی زیر گوش است تا وتد
گوش دیگر نه و قصاص در لغت منتهی رستنگاه موی سر است خواه از پیش و خواه
از عقب و مراد اینجا نهایت رستنگاه موی پیش سر است از دو جانب ناصیه یعنی
موی پیش سر بالای جبهه گرفته بدو نزعه که عبارت از دو بیاض طولانیست
که از دو جانب بمیان سر در امده بالا رفته فرود امده است و بمواضع تحذیف
که در صدغین که شقیقها باشد واقع است و زنان و مطربان موی ان را میکنند
رسیده و از انجا بدو صدغین در امده متصل شده است از دو جانب بعذار که عبارت
از موییست که در محاذات سوراخ گوش روییده پایین شقیقه و عارض انها پایه
که بر دو گوشها در امده هیچکس خلاف نکرده است در انکه داخل قصاص موی سر است
نه مقدم نهایتش علما رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره که بعد ازین مذکور خواهد
این چنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص ناصیه است تا طرف ذقن و
عرض ان انچه فرا تواند گرفت از ابهام و وسطی که عبارت از انگشت شست و
انگشت میانه است چون بر عرض روی نهاده شود و درین تحدید بحسب ظاهر [illegible]
و صدغین داخل است و مواضع تحذیف و عذارین و بیاضهای پایین عذار و
خارج لیکن نزعتین را همه خارج دانسته اند و گفته اند مراد از قصاص ناصیه است
و انچه بر سمت ان باشد از دو جانب تا عذار یعنی خط عرضی که واصل باشد میان قصاص

ناصیه و عذار از دو جانب تا مهار یعنی برابر کذرد و ترعتین رسمت خط مذکور نیست
بلکه فوق خط مذکور می افتد اما صدغین با آنکه در تحت خط مذکوره واقعست و تحدید
مذکور شامل آن هست همه اتفاق کرده اند بر آنکه آن داخل روی نیست و
واجب نیست شستن آن بواسطه آنکه در حدیث زراره مذکور تصریح باخراج
آن واقع است و حدیث مذکور اینست که زراره بن اعین که از ثقات راویان
حدیث است از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که با آنحضرت
کفتم خبر ده مرا از حد وجهی که از آن میباید شست و خدایتعالی در کلام مجید امر بشستن
آن کرده است امام علیه السلام بلفظ در بار فرمودند اَلْوَجْهُ الَّذِیْ اَمَرَ اللّٰهُ
عَزَّ وَجَلَّ بِغَسْلِهِ الَّذِیْ لَا یَنْبَغِیْ لِاَحَدٍ اَنْ یَزِیْدَ عَلَیْهِ وَلَا یَنْقُصَ مِنْهُ
اِنْ زَادَ عَلَیْهِ لَمْ یُوْجَرْ وَاِنْ نَقَصَ مِنْهُ اَثِمَ مَا دَارَتْ عَلَیْهِ
الْوُسْطٰی وَالْاِبْهَامُ مِنْ قِصَاصِ شَعْرِ الرَّاْسِ اِلَی الذَّقَنِ
وَمَا جَرَتْ عَلَیْهِ الْاِصْبَعَانِ مُسْتَدِیْرًا فَهُوَ مِنَ الْوَجْهِ وَمَا
سِوٰی ذٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ الْوَجْهِ خلاصه معنی کلام معجز نظام آنکه روئی که
حضرت جل شانه امر بشستن آن کرده چنانچه سزاوار نیست هیچکس را
که بر آن زیاده شوید یا در آنچه شوید از آن چیزی کم کند اگر بر آن چیزی زیاده
کند اجری بدان نخواهد یافت و اگر چیزی از آن کم کند در معرض اثم و
عقاب در خواهد آمد مسافتیست از روی که دور آن کند بر آن وسطی و ابهام

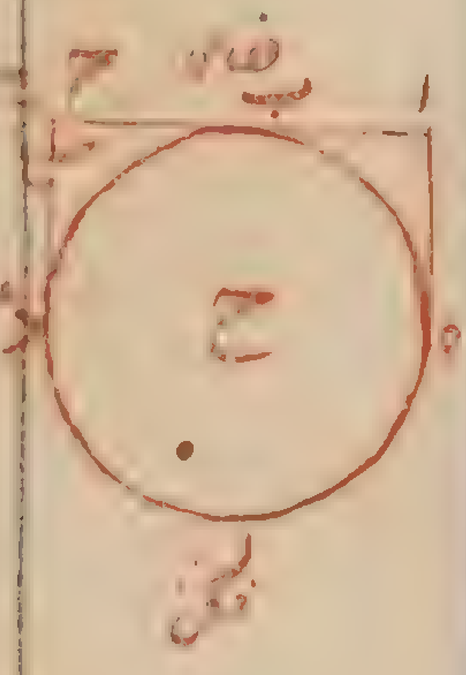
در حالتی که آن مسافت از قصاص موی سر باشد تا طرف ذقن و آنچه جاری
شود بر آن اصبعین مذکورین از رویست و غیر آن چیزی از رو نیست بعد از آن
از حضرت سوال کردم که آیا شقیقه داخل رو هست یا نه حضرت فرمودند
لا یعنی شقیقه داخل رو نیست بعد از آن کفتم خبر ده مرا از آنچه موی بر آن
روئیده است و موی آن را فرا گرفته مانند ریش و محاسن و سبیل و امثال آن
فرمودند کُلَّمَا اَحَاطَ بِهِ الشَّعْرُ فَلَیْسَ عَلَی الْعِبَادِ اَنْ یَطْلُبُوْهُ وَلَا اَنْ
یَبْحَثُوْا عَنْهُ وَلٰکِنْ یَجْرِیْ عَلَیْهِ الْمَاءُ یعنی آنچه موی بر آن روئیده و در زیر موی
نهان است نیست بر بندگان که در مقام بر آوردن آن از زیر موی در
آیند یا از آن بحث کنند اما می باید که آب بر روی موی که بر آن موی
روئیده جاری سازند و این حدیث عمده دلایل علمای امامیه است از برای
تحدید وجه و اقوی از این دلیلی ندارند و در کتاب کلینی و کتاب من لا یحضره
الفقیه حکم بصحت آن شده و شیخ طوسی در تهذیب حدیث را از حسن داسته
و در تهذیب مذکور و کلینی اگر چه بر وجه اضمار نقل آن شده یعنی تصریح بامامی
که زراره از او روایت کرده نشده و حدیث مضمر را از اقسام ضعیف میدانند
اما این اضمار ضرر در صحت حدیث نکرده بواسطه آنکه شیخ طوسی که
مصنف تهذیب است در کتاب خلاف که هم از مصنفات اوست تصریح کرده
است بآنکه امامی که زراره از او سوال کرده یکی از دو امام است یا امام

محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق ع و ابن بابویه صاحب کتاب
من لا یحضره الفقیه تصریح کرده است که امام محمد باقر است و اما مواضع تحذیف
و عذارین خلاف شده است میان علمای امامیه در آنکه اینها داخل روی
هستند و در وضو شستن آن واجب یا نه بعضی مواضع تحذیف را داخل
دانسته اند باین دلیل که تحدید مذکور که از حدیث فهم شد شامل آن هست چه
انفراج اصبعین در اغلب بان میرسد و خط مذکور بر بالای آن میگذرد و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها حکم بخروج آن از رو کرده بنابر آنکه
اصل برائت ذمه است از وجوب غسل آن و چون موی که بران روییده اتصال
دارد بموی سر ظاهر اینست که داخل سر باشند نه داخل روی و بعض علمای اهل سنت
نیز با او درین حکم شریکند و بعضی مثل شیخ ابو القاسم و شیخ جمال الدین مطهر
علیهما الرحمه جزم بخروج عذارین کرده اند بسه دلیل اول آنکه اصل برائت ذمه است
از وجوب غسل آن دوم آنکه تحدید مذکور شامل آن نیست چه انفراج اصبعین در
اغلب بان نمیرسد سیوم آنکه وجه را از مواجهه گرفته اند و عذارین مواجه
ایشان نیست پس داخل وجه نباشند نهایتش شک هست که اگر بعضی از
مواضع تحذیف و عذارین در حال وضو شسته شود باحتیاط اقرب خواهد بود
اما بیاض میان عذار و گوش جمیع علمای امامیه اتفاق دارند بر آنکه آن از
حد وجه بیرون است و غسل آن واجب نیست و اکثر علمای اهل سنت در حکم آن مانند

چه روی پیش از آن از کنار گوش است تا کنار گوش و بالجمله از تقریر این
مقدمات ظاهر شد که حد اعلی وجه بنابر آنچه از کلام علمای ما رضوان الله
علیهم فهم میشود رستنگاه موی ناصیه است با آنچه در سمت آن باشد از دو جانب
بر استقامت خط عرضی مذکور تا حدی که سر انگشتان مذکور در وقت
انفراج بان برسد و هیچ شک نیست که مواضع تحذیف و صدغین در زیر این خط
اند و ابهام و وسطی وقت انفراج از ایشان میگذرد پس این تحدید مذهب
جمعی که مواضع تحذیف و صدغین را خارج روی میدانند سدید نخواهد بود
و بواسطه آنکه بعضی داخل روی نیست داخل میشود و چون تواند بود که تحدیدی
که متضمن این قسم قصوری باشد از امام علیه السلام صادر شود پس معلوم شد
که تحدید برین وجه مقصود حدیث نیست بلکه حق اینست که تحدید با ما بین الا
صبعین مخصوص حد عرضی نیست بلکه مراد اینست که هر یک از طول و عرض
روی بمقدار ما بین الاصبعین است برین وجه که خط مستقیمی توهم کنیم از قصاص
ناصیه تا طرف ذقن که در اغلب مساوی انفراج ما بین الاصبعین است و
وسط آن را ساکن فرض کرده بر نفس خودش حرکت فرماییم تا طرف اعلی خط
بجای طرف اسفل آید و طرف اسفل بجای طرف اعلی چنانکه شبیه دایره
ازان بهم رسد آنچه درین دایره داخل باشد وجه است و آنچه بیرون افتد خارج
و [illegible] این اجمال آنکه بین قصاص شعر الراس ؟ در عبارت حدیث از راه

واقعست بحسب ترکیب نحوی باحال است بوده ما دارت که خبر او جه است
متعلق بکا بنا مقدارست یعنی وجهی که امر بغسل ان در وضو وارد شده مقدار
از دوی که دوران کند ابهام و وسطی بران در حالتی که انمقدار از قصاص
شعر راس باشد تا ذقن یا متعلق است به دارت مذکور یعنی دوران اصبعین
وجهی باشد که ابتدای ان از قصاص شعر راس باشد وانتهایش بذقن و ظاهر است
که هرگاه احد اصبعین برین وجه اداره کند اصبع دیگر بعکس این دوران خواهد
کرد یعنی ابتداء دوران ان از ذقن خواهد بود وانتها بقصاص موی سر باشد
تا شبیه دایره مذکوره که لفظ مستدیرا نیز دلالت بران دارد بهم رسد و
لهذا امام علیه السلام اکتفا بذکر یکی کرده و در حدیث تصریح باداره هر دو نشده است
بعد ازان در مقام تصریح با علم ضمنا دراده میفرمایند وما جرت علیه الا
صبعان مستدیرا فهو من الوجه چه لفظ مستدیرا درین عبارت حال است
از مبتدا اگر ما موصول باشد یعنی مقداری که جاری شود بران اصبعین مذکورین
در حالتی که انمقدار مستدیر باشد از وجه است واین صریحست در انکه مسافت طول
و عرض ان مساویست و مقدار هر یک ازان انفراج اصبعین است و هرگاه وجه حد
برین وجه قرار گرفته شد مواضع تحذیف داخل میشود ونه صدغین تا در اخراج ان
نزد جمعی که قایل اند باانکه اینها داخل روئیت احتیاج بتکلیف باشد و تحدید سالم شود
از وضو و انکه گفته شده مواضع تحذیف و صدغین ازین تحدید بیرون است بواسطه

از کف بر به حاکم است انکه هرگاه چنانچه مذکور شد خط متوهم از انفراج اصبعین را
بر ما بین قصاص و ذقن منطبق سازند و وسط ان را ساکن ساخته بر نفس خود
اداره فرمایند تا شبیه دایره مذکور بهم رسد مواضع تحذیف و صدغین خارج می
[illegible] بدین بیان ظاهر شد که وجهی که تحدید قوم شامل انست زیاده است از
وجهی که از روایت بنا بر تقدیر مذکور فهمیده میشود بمقدار نصف زیادتی مربع مفروض
بر دایره مذکوره و بران دایره که عبارت از دو مثلث است که حاصل میشود از
دو خط مستقیم طولی و عرضی و قوسی از دایره مذکوره مثلا فرض کنیم که درین
شکل ب قصاص ناصیه است و ز طرف ذقن و خط ا ب ج خطی است که قوم طرف
اعلای وجه دانسته اند امر در کرده بر ناصیه وانچه بر سمت انست از دو جانب
تا عذار و مجموع این شکل بنا بر تحدید قوم وجه است و بنا بر تحدیدی که باستنباط
ان از روایت مذکوره منفهم است دایره وجه است و باقی خارج پس ظاهر شد
که زیادتی ان بمقدار مثلث ا ب ه و مثلث ج د است که نصف فضل مربع بر دایره
والله الهادی الی الصواب مسئله مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم انست
که اگر متوضی بعد از نیت روی خود را بر آب زند بر وجهی که ابتدا رسیدن
روی باب از جانب اعلا باشد یا انکه بدست اب بر روی ریزد یا دست بر روی
رساند کافیست و امرار ید یعنی راندن دست بر روی در حال شستن روی
[illegible] علمای زیدیه امرار ید را در غسل وجه واجب دانسته اند و از علما



امامیه ابن جنید و بعض اتباع او با ایشان درین مسئله موافقت کرده اند و
جمال الدین مطهر علیه الرحمه در مختلف بر ندبیت مسح و عدم وجوب امرار ید بر تن
وجه ایراد دلیل کرده است که غسل وجهی که از آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم
وجوب ان ثابتست همچنانکه در ضمن غسل با امرار ید متحقق است در ضمن غسل
امرار ید منحقق است پس در ضمن ریختن که غسل بفعل آید اتیان بمامور به واقع شده
خواهد بود و متوضی از عهده تکلیف بان بر امده و اصل عدم تکلیف زیاده است
و بخاطر خطور میکند که این دلیل گاهی تمام میتواند بود که در وضوی بیانی
که این حدیث متضمن انست و جمیع علما در معرض قبولش در اورده بمضمونش
عمل کرده اند امرار ید بعمل نیامده باشد اما بعد از بعمل امدن ان از حضرت
امام علیه السلام چنانچه حدیث بان ناطق است این استدلال را وجهی نماند
چرا که خصم را میرسد که بگوید امام علیه السلام در معرض بیان و تعلیم وضو
بدست مبارک اب برداشته بروی ریختند و دست مبارک را بهر دو جانب
روی راندند چنانچه مسح بیده الجانبین نص بر انست پس راندن دست
واجب باشد همچنانکه در وجوب ابتدا باعلی وجه گفته اند و برین وجه استدلال
کرده و نیز در باب وجوب ابتدا باعلا برین وجه استدلال شده بود
که حضرت در وضو بیانی که بعد از فراغ از ان فرمودند هذا وضوء لا یقبل
الله الصلوة الا به یا ابتدا باعلای وجه کرده اند یا باسفل تا آخر انچه در تقریر
ذکور شد

روسید در این باب نیز میگویم حضرت در حال غسل وجه در ان وضو یا امرار ید
بعمل اورده اند یا نه نمی تواند بود که بعمل نیاورده باشند و الا ترک ان امرار
واجب می بود و هیچکس تا حال قایل نشده پس البته بعمل اورده اند پس امرار ید در
حال غسل وجه واجب باشد و بالجمله دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر عدم وجوب
ابتدا باعلاء وجه نیز دارد و هر چه جواب ان شود جواب این نیز میتواند بود
والله الموفق مسئله شیخ زین العابدین علیه الرحمه در بعضی مصنفات خود حکم
کرده است بانکه در شستن روی در وضو مجرد ابتدا از حد اعلا کافی نیست بلکه
میباید نسبت بجمیع اجزای روی رعایت غسل الاعلی فالاعلی بشود یعنی هر جزو
بالای پیشتر از جزو پایینی شسته شود و بنا بر تحقیق عرف یعنی همین قدر که در
عرف گویند رعایت مذکور واقع شده کافیست چرا که رعایت آن بحسب حقیقت
که یک موی تخلف نکند چنانچه مخفی نیست در مرتبه اشکال و تعسیر بلکه امتناع و تعذر است
پس اندک تخلفی که خلل در رعایت عرفی نکند منافی نخواهد بود و بعد از ان ذکر
کرده است که اگر اکتفا شود بوجوب تقدیم غسل هر جزوی بالای نسبت بجزو
پایینی که در سمت ان باشد یعنی بر یک خط مستقیم بر بالا و مرور کند نه نسبت
بجمیع اجزای تحتانی و اگر چه بران سمت نباشد خالی از وجهی نخواهد بود و بخاطر
میرسد انست که همان ابتدا بجزوی از حد اعلی کافیست و رعایت الاعلی فالاعلی
... اجزا مطلقا واجب نیست نه نسبت باجزای که در یک سمت باشند و

ونه نسبت باجزاء دیگر و نه رعایت عرفی و لا نه حقیقی چرا که سنت عظمی در ضمن
التزام آن هست که تکلیف بامتثال آن کمتر از شارع وقوع یافته و اصل برائت
ذمه مکلف است از وجوب آن و در هیچ یک از احادیث اشعاری بآن نیست
نه احادیثی که مذکور شد و نه غیر آن و آنچه از حدیث مذکور فهم آن شد زیاده
بر آن نیست که حضرت امام علیه السلام در غسل وجه ابتدا باعلای وجه کرده اند
و اینمعنی چنانچه در ضمن رعایت الاعلی فالاعلی متحقق است با عدم رعایت مذکور نیز
متحقق خواهد بود گاهی که ابتدا بجزو اعلی شده باشد و امر زیدی که درین حدیث
اشعاری بآن بود که از حضرت در حال غسل واقع شده نیز دلالتی بر آن ندارد
و بالجمله در هیچ یک از کتب استدلال دلیلی دیده نشده که دلالت بر وجوب رعایت
مذکور کند پس حکم بوجوب آن وجهی نداشته باشد بی اقامت دلیل تنبیه سیوم
باید دانست که وجوب تقدیم غسل دست راست بر دست چپ که این حدیث اشعار
بر صدور آن از امام علیه السلام دارد و دلیلی که در باب وجوب ابتدا باعلی وجه
مذکور شد در باب آن نیز جاریست از مختصات مذهب امامیه است که علماء مذهب
مذکور رضوان الله علیهم بر این اتفاق دارند و از علماء اهل سنت بحکمی بآن
قایل نشده بلکه بعض ایشان مثل شافعی و احمد حنبل اکتفا کرده اند بر وجوب
ترتیب میان غسل وجه و مجموع یدین و مسح راس و مجموع رجلین و قایل بترتیب
میان دستها و پاها نشده اند و بعض دیگر مثل ابو حنیفه و مالک ترتیب مطلقا

واجب

واجب نمیدانند و میگویند ... شود جایز است و استدلال کرده اند
بر مذهب خود باآنکه اصل برائت ذمه است از وجوب آن و ورایت وضو
اشعاری بوجوب آن نیست چرا که واو عطف که در میان اعضاء آمده افاده
ترتیب نمیکند پس صورتی که نزد ایشان جایز است که وضو بران وجه واقع شود
هفتصد و بیست صورت خواهد بود که نزد علماء امامیه رضوان الله علیهم جمیع آنها
باطل است الا دو صورت بمذهب کسیکه ترتیب را در مسح پاها واجب نمیدانند و تجویز
کرده که پای چپ مقدم بر پای راست مسح شود و یک صورت بمذهب کسیکه تجویز آن
نکرده و در مسح پاها ترتیب واجب میداند و بیان وصول صور محتمله بعدد
مذکور آنست که عدد اعضاء مغسول و ممسوح در وضو شش است وجه و یدین و راس
و رجلین و بر تقدیر بر عدم وجوب رعایت ترتیب میان اینها ابتدا بهر یک از
اعضای ششگانه صحیح خواهد بود و بر هر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد داشت
که مجموع سی احتمال باشد و بر هر یک احتمالات سیگانه عضو سوم را چهار احتمال
است و حاصل ضرب سی در چهار یکصد و بیست و عضو چهارم را بر هر یک از وجوه
مذکوره سه احتمال و حاصل ضرب صد و بیست در سه سیصد و شصت و عضو پنجم
را بر هر یک وجه از آن دو احتمال و حاصل ضرب سیصد و شصت در دو هفتصد و
بیست است و چون عضو ششم را سوای یک صورت باقی نمی ماند و حاصل ضرب عدد
در واحد همان عدد است انضمام آن باعث زیادتی عدد صور محتمله نمیشود

انحصار عدد صور محتمله در مقصود و مست کافی تمام است که این تجویز جمع میان
اعضا در غسل نکرده باشند و ظاهر اینست که نیز مذهب ایشان جایز است
پس صور محتمله کثرتی بیشتر از مقصود و مست باشد چنانچه بعد از رجوع بحساب
ظاهر میگردد و از انجمله نزد جمعی از علماء امامیه رضوان الله علیهم که قایل نبود وجوب
ترتیب میان رجلین نیستند سه صورت صحیح باشد که ثالث آنها جمع میان
رجلین است برین وجه که هر دو پا باهم مسح شود والله اعلم و شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمة بر وجوب ترتیبی که متفق علیه است بر چند وجه استدلال
کرده است چون مقام اقتضاء ذکر آن میکند وجوه مذکوره با انچه بر من بر وجه
بخاطر رسیده مذکور میگردد والله الموفق وجه اول که در کتاب منتهی المطلب ایراد آن
کرده اینست که در این کریمه فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
فاء تعقیب که بر سر اغسلوا در آمده دلالت دارد بر آنکه غسل میباید بی فاصله
بعد از اراده قیام بنماز واقع شود و چه فا افاده تعقیب بی تراخی میکند چنانچه
سبق ذکر یافت پس تقدیم غسل بحکم آیت مذکوره واجب باشد و هر کس
قایل بوجوب تقدیم غسل شده ترتیب را واجب میداند پس ترتیب واجب
باشد و این کلام چنانچه مخفی نیست دو محتمل دارد اول آنکه مراد بغسل در این کلام
چنانچه شیخ شهید علیه الرحمة بران حمل کرده غسل وجه باشد یعنی هر کس قایل
بوجوب تقدیم غسل وجه شده ترتیب را در جمیع اعضاء واجب میداند و بر این

تقدیر بر خاطر میرسد که دلیل مذکور از جاده استقامت بر کنار باشد چه
فاء را غسل نشده مگر بر اغسلوا که بمذهب صحیح در مجموع وجه و یدین عامل است و بر
تقدیر تسلیم افاده تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که غسل وجه و یدین را بی
فاصله بعد از اراده قیام بنماز بجا باید آورد خواه وجه مقدم باشد و خواه
یکی از یدین چرا که واو عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه در
حکم دلالت ندارد چنانچه گذشت و تقدیم دیگری چنانچه در عربیت مقرر شده
مفید مقصود نیست مثلا اگر شخصی از اهل زبان گفته شود اِذَا اَتَيْتَ زَيْدًا
فَقَبِّلْ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ یعنی چون بزید در رسی پابوس در حال روی
او را و دستها او را زیاده برین نخواهد فهمید که فعل هر دو می باید مقارن
ملاقات زید واقع شود و در ضمن هر یک که ابتدا متحقق شود و خود اشتمال ام
مذکور خواهد دانست دوم آنکه مراد بغسل مطلق غسل باشد یعنی هر کس قایل
بوجوب تقدیم مطلق غسل است بر مسح ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند
و برین تقدیر نیز بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چرا که واو عطف چنانچه مذکور
از برای افاده مطلق جمعیت بود دلالت بر ترتیب و تعقیب ندارد خواه عطف مفرد بر مفرد
باشد مثل عطف یدین بر وجه و رجلین بر راس و خواه عطف جمله بر جمله
مثل جمله امسحوا بر اغسلوا پس میگوییم در آیت عطف شده است امسحوا بر
اغسلوا و مجموع معطوف و معطوف علیه باهم جزاء شرط و بدخول فای

تعقیب است یعنی هرگاه اراده قیام بنماز نماید مجموع این افعال را از غسل و مسح
بجا آورد اعم از آنکه غسل مقدم باشد یا مسح و بالجمله فا تعقیب زیاده برین
دلالت ندارد که مجموع افعال وضو بعد از اراده قیام بنماز بعمل باید آورد و
و دلالت آن بر وجوب تقدیم غسل وجه یا مطلق غسل در معرض منع است بنسبت
با موری که مذکور شد و با این که اگر شخصی از اهل لسان در معرض این
خطاب در آید اذا طلبك الامير فلف عمامتك والبس ثوبك
یعنی هرگاه امیر ترا طلب نماید در حال به پیچ دستار خود را و بپوش جامه خود را
زیاده ازین نخواهد فهمید که هر دو را مقارن طلب امیر بعمل باید آورد و
بتقدیم لبس ثوب بر لف عمامه در معرض مخالفت امر مذکور در نخواهد آمد پس
کلام دلالت بر ترتیب نداشته باشد والله اعلم وجه دوم که در کتاب نهایة الاحکام
ایراد کرده استدلال باین حدیث است که لا یقبل الله صلوة امرئ حتی
یضع الطهور مواضعه فیغسل وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح
برأسه ثم رجلیه یعنی در معرض قبول در نمی آورد خدای تعالی نماز کسی را تا نگذارد آب پاک
و پاک کننده بر مواضعی که از برای آن تعین شده برین وجه که بشوید روی
خود را بعد از آن بشوید دستهای خود را بعد از آن مسح کند سر خود را بعد از آن
پایهای خود را چه کلمه ثم چنانچه گذشت از برای بعدیت با تراخیست و بخاطر میرسد که
برین وجه نیز مثبت مدعی نیست چه مدعا چنانچه از عبارت نهایة الاحکام ظاهر میشود

وجوب ترتیب است که امامیه بوجوب آن رفته اند یعنی ترتیب میان جمیع
اعضا و حدیث مذکور چنانچه از ترجمه آن فهم شد دلالت ندارد و مکرر در مبحث
گذشت فی الجمله از آن واجب میدانند یعنی تقدیم غسل وجه بر یدین و یدین بر مسح راس
و مسح راس بر رجلین و اینکه دست راست را بر دست چپ مقدم باید داشت
چنانچه مجمع علیه امامیه است یا پای چپ را از پای راست موخر مسح باید کرد چنانچه
مذهب بعضی از ایشانست از حدیث فهم نمیشود پس دلیل مذکور ربطی با مدعا ندارد
نداشته باشد وجه سیوم که هم در نهایة الاحکام بعد از ذکر وجه دوم نقل کرده
آنست که حضرت عزت در قرآن مجید بنهایت غسل را مرفقین ساخته و نهایت
مسح را کعبین چه عامل در عطف تابع خبر است بتقویت حرف عطف بیان
این اجمال آنکه در عربیت مقرر شده که عامل در معطوف همان عامل در
معطوف علیه است بقوتی که عامل از توسط حرف عطف میابد پس کلمه اغسلوا
که در آیه وضو واقع است هم عامل باشد در وجوهکم و هم در ایدیکم و به همچنین کلمه
امسحوا نسبت برؤسکم و ارجلکم و الی در الی المرافق که از برای انتهای جانب
فعل متعلق به است متعلق است با غسلوا و در الی الکعبین با امسحوا پس باید
غسل وارد بر وجه و یدین منتهی شود بمرفقین و مسح وارد بر راس و رجلین
منتهی شود بکعبین پس ترتیب واجب باشد چه اگر غسل وجه مقدم بر یدین
واقع نشود یا موخر از یدین واقع خواهد شد یا در میان هر دو بر تقدیر

انتهای غسل مرفقین نخواهد بود و بر این قیاس اگر مسح راس بر رجلین ابدا
نیابد انتهای مسح کعبین نخواهد شد و امتثال امری که اینه به تضمین آنست
در ضمن آن حاصل نخواهد بود و میتواند بود که کلمه الی نهایت غسل باشد
باعتبار وقوع آن بر یدین تنها و نهایت مسح باشد باعتبار وقوع آن
بر رجلین تنها چه برین تقدیر باعتبار ما تعلق به متغایر خواهد بود بغسل و مسحی
که بر وجه و راس واقع است پس مغایرت بهم خواهد رسید میان عامل
معطوف و عامل معطوف علیه و این مخالف آنست که در عربیت مقرر شده
و بخاطر میرسد که این وجه نیز انطباق ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی واجب
میداند و اثبات وجوب ترتیبی که مدعا است نمیماند چنانچه تقریر دلیل بان
حاکم است بلکه میتوان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد
چه نهایت آنچه بعد از قیل و قال بسیار لازم می آید وجوب تقدیم غسل
وجه است بر یدین و تقدیم مسح راس بر رجلین تا انتهای غسل بمرفقین
واقع شود و انتهای مسح بکعبین اما آنکه اصل غسل را بر مسح مقدم باید داشت
چنانچه مذهب شافعیست از این بحیطه فهم در نمی آید چه بر تقدیر عکس نیز
انتهای مذکور متحقق است و اگر متمسک شوند بفای تعقیبی که بر سر اغسلوا
در آمده عود کلام خواهد بود بدلیل اول و دفعش انجا مذکور شد و نیز
میتوان گفت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین

بدین و تقدیم مسح راس بر رجلین تا انتهای غسل مرفقین واقع شود و
انتهای مسح بکعبین اما آنکه اصل را بر مسح مقدم باید داشت چنانچه مذهب
شافعیست از این بحیطه فهم در نمی آید چه بر تقدیر عکس نیز انتهای مذکور
متحقق است و اگر متمسک شوند بفای تعقیبی که بر سر اغسلوا در آمده عود کلام خواهد
بود بدلیل اول و دفعش انجا مذکور شد و نیز میتوان گفت که دلیل مذکور دلالت
بر وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و مسح راس بر رجلین نیز ندارد چرا که اثبات
نابر تقریر مذکور زیاده برین لازم نباید که نهایت غسل مرافق واقع شود و نهایت
مسح کعبین و بر تقدیری که غسل وجه بعد از دست راست واقع شود و بعد از آن
دست چپ شسته شود و همچنین مسح سر را بعد از پای راست و قبل از پای
چپ بفعل آورد صادق خواهد بود که غسل منتهی بمرافق شده و مسح منتهی بکعبین و
آنچه مشاهده میشود که بر تقدیر مذکور نهایت غسل مرفق خواهد بود و نه مرافق و نهایت
مسح کعب خواهد شد نه کعبین نمود سببی لی بود چه جمعیت مرافق باعتبار
متوضئین است باعتبار شخصی و نیز بر تقدیر انتها متحقق نیست مگر بیک مرفق
و یک کعب پس آنچه جواب ایشان شود جواب ما نیز می تواند بود دلیل سوم
چهارم که در کتاب تذکرة الفقها بان استدلال کرده کلام مقدسه حضرت نبوت
صلواة الله علیه و آله در جواب سوال از سعی صفا و مروه که بکدام ابتدا باید
کرد بر زبان معجز بیان جاری ساخته ابدا بما بدا الله به یعنی

ابتدا کنید بانچه خدای تعالی در کلام خود بان ابتدا کرده پس چنانچه در آیه کریمه
إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ابتدا بذکر صفا شده ذکر مروه
بعد از ذکر آن وقوع یافته شما نیز وظیفه بندگی تقدیم رسانیده عمل خود را
موافق قول پروردگار خود سازید و ابتدا بصفا کرده سعی خود را باتمام
رسانید برین وجه که اگرچه سبب حکم حضرت که سوال از سعی است
خاص است و شامل هر عبادت نیست اما لفظ حضرت که ابدءوا بما بدأ
الله به است عامست و در علم عربیت مقررست که اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص
سبب پس در هر عبادتی که ذی اجزاء متعدد و الافعال باشد و در قرآن مجید
ذکر آن شده ابتدا بفعلی باید کرد که در قرآن ابتدا بذکر آن شده و در آیه
وضو ابتدا بذکر غسل وجه شده پس بحکم حدیث مذکور در وضو ابتدا بغسل وجه باید
کرد و بعد از آن عمل سایر اعضا را بترتیبی که در آیه مذکورست بفعل باید آورد
پس ترتیب واجب باشد و این دلیل نیز با بعض ادله سابقه مشترکست
در آنکه دلالت ندارد مگر بر وجوب ترتیبی که شافعی واجب دانسته و لهذا علامه
نیز بر وجوب آن ترتیب دلیل ساخته بلکه دلالت آن بر وجوب ترتیب
نیز چنانچه بخاطر رسیده محل بحث است چرا که از حدیث مذکور زیاده ازین
لازم نمی آید که ابتدا بغسل وجه باید کرد بواسطه آنکه در آیه ابتدا بآن شده
اما آنکه بعد از آنچه در ذکر مقدم شده مقدم بعمل باید آورد مفاد حدیث

ست چه در حدیث وارد شده که وَثَنُّوا بِمَا ثَنَّى اللَّهُ بِهِ وَثَلِّثُوا
بِمَا ثَلَّثَ اللَّهُ بِهِ و اگر ابتدا در حدیث بر ابتداء اضافی محمول شود تا شامل
ابتدای اولی و ثانوی و ثالثی و آنچه بر چیزی مقدم داشته باشد بود
و این پیش علما محو ثبت گشتی باید مقدمه که در دلیل اول ماخوذ بود بان
ضم نماید و آن آنست که هر کس قایل بوجوب ابتدا بغسل وجه است قایل بترتیب
است و میتواند بود که مقدمه مذکوره در کلام علامه قدس سره نیز منطوی باشد
نهایتش فهم آن از کلام او بقدری دورست و الله اعلم **مالش جبارم** باید دانست
این حدیث از جمله احادیثی است که استدلال کرده اند بان بر عدم جواز استیناف
آب جدید بواسطه مسح در وضو و گفته اند جایز نیست که در وضو بواسطه مسح آب
تازه برگیرند بلکه میباید بهمان تری که از غسل اعضاء در دست باقی مانده مسح کرده شود
و این مذهب جمیع علماء امامیه است رضوان الله علیهم سوای ابن الجنید از ایشان
که مخالفت کرده و چنانچه مذهب مالک است برداشتن آب تازه را نیز تجویز کرده
و باقی علماء اهل سنت حکم بر وجوب استیناف مذکور کرده مسح ببقیه رطوبت غسل را تجویز
نکرده اند و در طریق امامیه احادیثی که صریحست در خلاف آن صحیح و غیر صحیح بسیار است
نهایتش دو روایت بطریق ایشان وارد شده که ظاهر آنها صریحست در آنچه اهل سنت بر آن
رفته اند اول روایت معمر بن خلاد است که گفته است سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى
مُوسَى ابْنَ جَعْفَرٍ الْكَاظِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُجْزِئُ الرَّجُلَ أَنْ يَمْسَحَ قَدَمَيْهِ

بفضل راسه فقال برأسه لا فقلت ابماء جدید فقال
برأسه نعم یعنی پرسیدم از امام بحق قایم امام موسی کاظم علیه السلام
ایا جایز است مر درا مسح کردن پاهای خود بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست
او مانده باشد امام علیه السلام در جواب این بسر مبارک اشارت فرمودند
که نه بعد از ان گفتم باب تازه مسح باید کرد بسر مبارک اشارت فرمودند که بلی یعنی
درین دو حال حرفی بر زبان معجز بیان جاری نساختند و تفهیم مقصود باشارت
بسر مبارک فرمودند دوم روایتیست که از ابو نصر نقل شده که گفت
سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
عن مسح الرأس أمسح بما فی یدی من الندی رأسی
قال لا بل تضع یدک فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از مسح سر گفتم ایا مسح کنم بانچه در دست من از
تری غسل اعضا باقی مانده سر خود را امام علیه السلام در جواب فرمودند نه بلکه دست
خود را باب برسان بعد از ان مسح کن و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة
در کتاب منتهی المطلب این دو روایت را نقل کرده و دلیل ابن جنید ساخته
و گفته است احتج ابن الجنید بهذا و کذا و حال انکه هر دو روایت صریحست در خلاف
انچه مذهب ابن جنید است چه مذهب او چنانچه مذکور شد جواز استیناف اب جدید
است یعنی مخیر بودن متوضی است میان مسح کردن ببقیه و استیناف انچه از روایتین

مذکورتین

مذکورتین بان ناطق است وجوب استیناف است و نهی از مسح ببقیه پس چون
دلیل او تواند بود دیگر انکه بگوییم ابن جنید نهی از مسح ببقیه را بر نهی تنزیهی حمل کرده و
مسح بران وجه را مکروه میداند و استیناف اب جدید را سنت نماید
هیچیک از علما حکم مذکور را برین وجه ازو نقل نکرده اند و الله اعلم بمقاصد
علمائه بالجمله چون هر دو روایتین مذکورتین بحسب ظاهر مخالفت دارد با انچه
جمهور علماء امامیه حکم بان کرده اند ناچار شده است ایشان را که حمل
ان بر معنی خلاف ظاهر نموده تاویل کنند لهذا شیخ ابو جعفر طوسی قدس
سره حمل ان بر تقیه کرده و گفته است که چون در وقت سوال راوی
جمعی از مخالفین حاضر بوده انحضرت بر وجهی مبادرت بجواب فرموده
اند که موافق مذهب ایشان باشد تا بانحضرت ضرری از ایشان عاید نگردد
و احتمال دیگر نیز راه داده که غرض امام علیه السلام مسح در حال جفاف
اعضا باشد یعنی چون در دست و سایر اعضای وضو تری که بان
مسح توان کرد نمانده باشد بان دست مسح باید کرد و اب تازه بواسطه
مسح بر باید داشت بعد از ان گفته است میتواند بود که مراد امام علیه السلام
در روایت ثانی از مائی که درین کلام واقعست که بل تضع یدک فی الماء
یعنی بلکه برسان دست خود را باب و بعد از ان مسح کن ابی باشد که در محاسن
و ابروها باقی مانده باشد نه اب تازه و والد بزرگوار که شمه از احوال او در

احتمال

دیباجه مذکور شد در حواشی که بر کتاب استبصار نوشته گفته است که این
بغایت بعید است چراکه سایل برین وجه سوال کرده که آیا مسح کنم بآنچه
در دست من از تری باقی مانده است پس چون تواند بود که امام علیه السلام
از آن نهی فرماید و امر کند بأخذ از محاسن و ابروها که لزوم آن مشروط بعدم
بقای تری است در دست و مخفی نماند که حمل روایتین مذکورتین بر جفاف
اعضا محتمل دانسته نیز بغایت دور است چراکه سوال راوی در روایت اول
برین وجه واقع است که آیا جایز است مرد را که مسح کند بفضل سر خود یعنی
بزیادتی تری که بعد از مسح سر خود در دست داشته باشد و در روایت
دوم برین وجه که آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری بوده باشد
پس چون بر حال جفاف الاعضا عبارت از باقی نماندن تری در
دست و سایر اعضاست عمل توان کرد و بالجمله امثال این غفلتها از
از امثال شیخ قدس سره بغایت عجیب و غریب است اما مثل در میان
عرب مثل است که الجواد قد یکبو والصارم قد ینبو یعنی اسب اصیل گاه بسر در می
آید و شمشیر نیز گاهی در حال زدن کج پهلو میکرد والله الهادی و صحت حمل
روایت اول بر تقیه نیز خالی از خفایی نیست چراکه سوال سایل در روایت
نکرده از مسح با ماست و مخالفین مسح الکلم حضرت یا مطلقا قایل نیستند
نه تری باقی در دست و نه آب تازه پس حمل حکم حضرت یا [illegible]

جدید نه بواسطه ملاحظه از ایشان وجهی مذکور نشده مگر آنکه بگوییم در وقت
سوال بواسطه حضار مجلس که ملاحظه حضرت ایشان بوده متوجه بوده اند و
حضرت چون ایشان را غافل یافته اند بجانب سایل بسر مبارک اشارت
کرده اند که الحال وقت سوال و تحقیق سوال نیست وقت دیگر استفسار کن
تا جواب حق توانی شنید یا سایل مقصود حضرت را از اشارت مذکوره فهم نکرده
گمان کرده است که مگر حضرت در مقام نهی از مسح بقیه تری است اعاده سوال کرده در پی
الجماعت واقف شده متوجه جواب حضرت بوده اند و بحسن ظنی که در باب حضرت
داشته اند گمان ایشان این بوده که سوال از مطلق مسح است نه از مسح با ما حضرت بالفرد
در جواب سر مبارک حرکت داده اند و قرینه بر منع آنکه داب و شعار حضرت ائمه معصومین
صلوات الله علیهم نبوده است که القای احکام شرعی با اشاره بسر که شعار ارباب تکبر است نمایند
بلکه کلام خود را وقف القای احکام شرعی و امور دینی داشته با وضع وجهی بیان
مسایل میفرموده اند پس ارتکاب خلاف داب و عادت خود در این باب از
ایشان وقوع یافته اشعاری بر آن دارد که بر [illegible] مذکور واقع باشد و احتمال
دارد که مراد مسح خفین باشد که مخالفین بر تجویز آن رفته اند والله اعلم [illegible]
بباید دانست که وجوب مسح رجلین در وضو که این حدیث دلالت بر آن صریح دارد
آن از امام علیه السلام در معرض بیان دارد از مختصات مذهب امامیه است که از
زمانان بزرگوار و پیشوایان عالیمقدار خود صلوات الله علیهم فرا گرفته اند و

و بروایت صحیحه متواتره بایشان رسیده که ان سالکان مسالک عصمت و هدایت بران وجه بعمل آورده اند و اصحاب و شیعه خود را بر بهه علانیه بران واداشته اند بدلایل قاطعه منع از مبادرت بغسل نموده اند از الجمله روایت غالب بن هذیل است که گفته است سألت الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن مسح الرجلین فقال نعم هو الذی نزل جبرئیل به یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از مسح پاها که آیا مبادرت بان در وضو لازم است حضرت فرمودند بلی مسح است که جبرئیل امین بان نازل شده یعنی کلام خدا که جبرئیل انزال ان کرده بان حاکم است و روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند یاتی علی الرجل ستون وسبعون سنة ما قبل الله منه صلوة قلت وکیف ذالک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی میگذرد بر مردی شصت سال و هفتاد سال که یک نماز او در درگاه احدیت مرتبه قبول نمی یابد پرسیدم که بچه سبب تواند بود آن فرزند رسول فرمودند بسبب آنکه میشوید در وضوی خود آنچه پروردگار او در کلام خود امر بمسح ان کرده است و امثال این روایات و احادیث بسیار در طریق ایشان منقول است و در کتب حدیث ایشان مذکور و در طرق اهل سنت نیز بعض روایات وارد است که دلالت صریحه بران دارد مثل روایت اوس بن اوس الثقفی که گفته است رایت النبی صلی الله علیه واله

اتی کظامة قومه بالطائف فتوضأ ومسح علی قدمیه یعنی دیدم رسول خدا را صلوات الله علیه واله آمد بکظامه جمعی در شهر طائف و وضو کردند و دران وضو پاهای مبارک را مسح کردند و کظامه بکسر کاف عبارت از چاهها است که در پهلوی چاه دیگر کنده شده باشند و در میان هر دو در ته زمین راهی باشد که آب از یکی بدیگری آید و روایت حذیفه بن الیمان رضی الله عنه که گفته است رایت النبی صلی الله علیه واله توضأ ومسح علی نعلیه یعنی دیدم پیغمبر خدای را صلی الله علیه واله وسلم که وضو کردند و مسح کردند بر نعلین خود و مراد بنعلین نعل مراد عربیست که بندهای او مانع از مسح بر پشت پا نمیست و بنا امامیه تجویز کرده اند که مسح بران واقع شود و از ابن عباس منقول است که میگفته اند ان کتاب الله بالمسح ویابی الناس الی الغسل یعنی بدرستیکه کتاب خدا ناطق است بر مسح و مردمان از ان ابا نموده بغسل گرویده اند و غیر غسل را واجب نمیدانند و میگفته است الوضوء غسلتان ومسحتان من باهلنی باهلته یعنی وضو عبارت از دو شست که غسل رو و غسل دستها باشند و دو مسح که مسح سر و مسح پاها باشد هر کس با من درین حکم مباهله میکند من نیز با او مباهله میکنم و مباهله عبارت از انست که دو کس که در امری نزاع و خلاف داشته باشند بصفت حقیقی در حق اهل باطل لعن و دعای بد کنند و ظهور استجابت

دعا را علامت ظهور حق دانند چنانچه در سال دهم از هجرت چهارده کس از علمای
نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت صلی الله علیه واله بمدینه طیبه امدند و بعد
از ان که اسکات ایشان بمعجزات و دلایل حضرت میسر نشد و دست از مجادله
باز نمیداشتند در انحین ایت مباهله وخطاب الهی در رسید که فقل تعالوا
ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم
ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی ای محمد با ایشان قرار
مباهله بده و بگو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود را
و زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام مردم خود را
حاضر سازیم و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را
حواله بدروغ گویان و ارباب بطلان نماییم تا ظاهر شود که بر باطل است
و که بر حق ایشان چون دیدند که حضرت رسالت صلی الله علیه واله امیر المومنین
علی و فاطمه و حسن و حسین را بواسطه این کار اختیار کرده و دیگری را شریک
نمودن نخواستند و دانستند که درین معامله ایشان را سوای خسران امری حاصل
نخواهد بود و درین مجادله سوای الزام بهره نه ازان ابا نموده قبول جزیه و اطاعت
اهل اسلام نمودند چنانچه بتفصیل در تفاسیر و کتب سیر مذکور است و بعض دیگر
احادیث و روایات نیز در طریق ایشان درین باب وارد است که ذکر ان موجب
اطناب است و مخالفین بعضی بر وجوب غسل رفته اند و بعضی بر تخییر میان غسل

ومسح

ومسح بالجمله صور محتمله درین باب زیاده بر چهار نیست و بهر صورتی جمعی از اهل
اسلام رفته مذهب خود ساخته اند اول وجوب مسح است علی الیقین و این
چنانچه سبق ذکر یافت مذهب ائمه اهلبیت است صلوات الله علیهم چنانچه امام
فخر رازی که از اعاظم علماء اهل سنت است در تفسیر کبیر نقل ان از امام
محمد باقر علیه السلام کرده است و نسبت ان با بن عباس و انس بن مالک
که از اخیار اصحاب‌اند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر تابعین‌اند نیز داده است دوم وجوب
غسل است و ان مذهب فقهای اربعه اهل سنت است که عبارت از ابو حنیفه و شافعی
و مالک و احمد حنبل و جمعی از تابعان ایشان سیوم جمع میان هر دو است که هم غسل باید
کرد و هم مسح و این مذهب داود اصفهانی و ناصر الحق و بسیاری از علمای زیدیه
است چهارم تخییر میان هر دو که عمل با و در ضمن هر کدام از غسل و مسح واقع شود مجزی باشد
و این مذهب حسن بصری است و محمد بن جریر الطبری و ابی علی الجبائی و شیخ محی الدین
اعرابی نیز در کتاب فتوحات مکی حکم بتخییر کرده است و گفته است ان مذهبنا
التخییر فالمسح بظاهر الکتاب والغسل بالسنة یعنی بدرستی که مذهب ما درین باب
تخییر است چرا که ظاهر قران دلالت بر مسح دارد و احادیث نبوی اشعار بر غسل
پس ما تخییر را اختیار کردیم تا بهر دو عمل شده باشد و منافات میان قران و حدیث
[illegible] شود و هر یک از فرق مذکورین را بر حقیت مذهب خود اگر چه دلایل و
[illegible] ها بیش چون مقام را اقتضای ذکر ان نیست با یراد مناظره

از جانب فریقین اولین که ارباب مسح و قایلین بغسلند اختصار مرود و الله ولی التوفیق مناظره میان علما فریقین در تحقیق مسئله غسل و مسح رجلین

اهلسنت میگویند قران و حدیث هردو دلالت بر وجوب غسل دارند اما قران فقد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین چراکه جمعی کثیر از قراء مثل نافع و ابن عامر و کسائی و حفص از راویان عاصم بنصب ارجلکم خوانده اند بسبب عطف ان بر وجوهکم با لعمل اغسلوا مقدر در کلام درین تقدیر باشد فامسحوا برؤسکم و اغسلوا ارجلکم جمعی دیگر بجر ارجلکم خوانده اند چون توفیق ان در معنی با قرائت نصب لازمست با محمول خواهد بود بر جر جوار یا معطوف باید داشت بر رؤسکم نه بواسطه انکه اب مسح باید کرد بلکه بواسطه انکه اشارت بوده باشد بانکه اسراف در رجلین نباید کرد و غسلی باید کرد که شبیه بمسح باشد و اما حدیث بدرستی که از حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و اله روایت شده که در وقتیکه وضوی بیانی کردند پاهای مبارک را شستند و روایت شده از ابن عباس که حکایت کرد و بیان نمود وضوی حضرت رسالت را صلی الله علیه و اله و ختم بغسل رجلین کرد و روایت کرده بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر که گفته است تخلف النبی صلی الله علیه و اله عنا فی سفر فادرکنا و قد ارهقنا العصر فجعلنا نتوضا و

نمسح علی ارجلنا فنادی باعلی صوته ویل للاعقاب من النار مرتین او ثلاثا یعنی پیغمبر صلوات الله علیه و اله در سفری از ما جدا شد و وقتی بما رسید که نماز عصر را تاخیر انداخته بودیم و نزدیک شده بود پس ما در مقام وضو کردن بجهت ادای ان درآمدیم و در ان وضو پاها را مسح کردیم حضرت چون ان را مشاهده کردند ندا کردند باواز بلند که وای بر پاشنهای ایشان از اتش دوزخ دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار این عبارت فرمودند و این منهی بود بر انکه مسح نباید کرد و روایت کرده محی السنه در کتاب مصابیح و غیر ان از ابی حیه که از اصحاب امیرالمومنین علی علیه السلام بوده که او گفته است رایت علیا علیه السلام توضا فغسل کفیه حتی انقاهما ثم مضمض ثلثا و استنشق ثلثا و غسل وجهه و ذراعیه ثلثا و مسح راسه مرة ثم غسل قدمیه الی الکعبین ثم قام فاخذ فضل طهوره فشربه و هو قائم ثم قال احببت ان اریکم کیف کان طهور رسول الله صلی الله علیه و اله یعنی دیدم امیرالمومنین علی علیه السلام را که وضو کردند برین وجه که هر دو دستهای مبارک را شستند تا پاک شدند از ارچرک که داشت بعد از ان سه مرتبه اب در دهن مبارک کردند و سه مرتبه استنشاق فرمودند و سه مرتبه روی مبارک خود را شستند و سه مرتبه ساعدها را و مسح کردند بعضی از سر خود را یکمرتبه بعد از ان شستند پاهای خود را تا کعبین بعد از ان برخاستند و اندک ابی که از وضو فاضل امده بود اشامیدند بعد از ان خطاب بحاضرین کرده فرمودند

که میخواستیم بنمایم بشما که حضرت رسالت صلی الله علیه واله چون وضو ساختند و امثال
این روایت و احادیث بسیار در باب مذکور وارد است پس ظاهر شد که قران
و حدیث هر دو دلالت بر غسل دارد و انچه در باب مسح میگویند باطل است
و متضمن تحریف کتاب قران و عدول از سنت رسول ملک منان که تابع کسی
نشده است الا از نهایت گمراهی و تبعیت هوای نفس و علمای شیعه که قایل مسح
اند میگویند ای برادران در دین و شریکان در طلب حق و یقین اگر بدیده الانصاف
بمدلول ایه کریمه در نگرید و بی شائبه اعتساف بان توجه نمایید هر اینه می یابید
بواسطه انکه شما از برای دو توجیه مذکور ساختند ما و شما در توجیه ثانی
شریکیم چراکه دستگاه تقدیر وسیع است چنانچه شما را میرسد که تقدیر اغسلوا کنید
تا حجت شما باشد ما نیز میتوانیم امسحوا تقدیر کرد تا حجت ما باشد و قرینه امسحوا
قریب بان بکتر از قرینه اغسلوا بعید نیست پس ماند توجیه اول که عطف بر
وجوهکم باشد وان چنانچه طبع سلیم بران شاهد است منظم کلام مخل است و کلام
را از سلاست و نظام می اندازد چراکه از قبیل انست که کسی قصد کند بعبارت
اضربت بکرا و بگوید ضربت زیدا و عمروا واکرمت خالدا و بکرا بعطف بکرا بر زید
بر خالد یعنی زدم زیدرا و عمرورا و گرامی داشتم خالد و بکررا یعنی زدم بکررا و عدم
رغبت خواطر و اسماع باین طرز کلام زیاده بر انست که توان قران را که بابلغ
وجوه بابن و افصح لغات منزل است بران حمل کرد پس باید که معطوف باشد بر

و نصبها

ونصبش باعتبار محل ایشان شده مفعولیت است یا واو ارجلکم بمعنی مع باشد
و بر هر تقدیر صریحست در انچه ما مدعی انیم و چنانچه عطف بر محل در لغت عرب و کلام
فصحا بسیار واقعست و بحکمت ان نحویین و عدم سداد ان رفته و واو بمعنی مع
نیز در السنه ایشان شایع و ذایع است و بحکمت بر عدم جواز ان رفته و شیخ العارفین
شیخ محی الدین اعرابی در جزو ثالث از کتاب فتوحات مکی واو مذکور را در ایه
بران حمل کرده و عبارت او اینست واما انفراده فی قوله تعالی وارجلکم بفتح اللام
وکسرها من اجل العطف علی الممسوح فالخفض او علی المغسول فالنصب فاللام مذهبنا ان
ان الفتح لا یخرجه عن الممسوح فان هذه الواو قد یکون واو مع وواو المعیة تنصب بعد
قام زید وعمروا ای زید مع عمرو فحجة من یقول بالمسح فی هذه الایة اقوی لانه
یشارک القایل بالغسل فی الدلالة التی اعتبرها وهی فتح اللام ولم یشارک من یقول
بالغسل فی الدلالة التی اعتبرها وهی فتح اللام حقق فتح اللام یعنی قرارت بفتح لام
وکسر لام در واو ارجلکم از جهت احتمال عطف انست بر ممسوح و مغسول چه عطف بر
ممسوح مقتضی کسرست و عطف بر مغسول مقتضی فتح و مذهب من اینست که قرارت
فتح لام از از ممسوح بودن بیرون نمیبرد چراکه مثل این واو گاه بمعنی مع می باشد
و واو بمعنی مع اسم را منصوب میکند چنانچه میگوئی قام زید و عمرا اراده میکنی
[illegible] عمرو یعنی برخاست زید با عمرو پس حجت کسی که قایل بمسح درین ایه
[illegible] باشد چه او در قرارت بفتح لام شریکست با قایل بغسل در حمل بر وجه صحیح

وقابل نعل در ذرات کمر لام با او در حمل بر وجه صحیح نیست و چون شیخ
مذکور از اعاظم علما و شناسنده کلام او در این مقام محبت میتواند بود و اثار تقدیر
جر لام بواسطه انکه یکمرتبه حمل ان بر جر جوار میکند و یکمرتبه بر عطف ان بر رؤس حکم
نامقبول باشد برانکه در غسل میباید رعایت اقتصار و عدم اسراف و تخییر
اب واقع شود و غسلی واقع شود شبیه بمسح و این بر دو محمل چنانچه ظاهر است در
نهایت دوری و ناخوشیست و حمل بر مسح خفین را که توجیه ثالث ساخته
انداز انها دورتر و ناخوشتر با جر جوار بواسطه انکه اکثر نحویان انکار ان
و قایل بجواز ان نشده اند و بعضی که تجویز کرده اند دو وجه شرط اعتبار کرده اند
یکی امن از لبس یعنی خوف التباس معنی کلام بمعنی غیر مقصود و یکی عدم و ساطت
عطف میان متجاورین مثل جحر ضب خرب که بواسطه تحقق شرطین مذکورین
تجویز کرده اند که جر خرب باوجود انکه چون خبر است می باید که مرفوع باشد بواسطه
مجاورت ضب باشد و اینجا هر دو شرط مفقود است پس حمل بر ان بمذهب هیچ
از نحویان صحیح نباشد و کلام الهی را بر ان محمول ساختن با وجود قیام احتمالات
دیگر نهایت ناخوشی و ناشایسته باشد و اما عطف بر رؤس حکم بواسطه اشعار مذکور
اگرچه صاحب کشاف ایراد ان کرده است اما چون ناخوشی ان زیاده بر انست
که بر کسی مخفی باشد چرا که باتفاق نحات معطوف میباید که در حکم معطوف علیه
باشد و بر تقدیر مذکور معطوف علیه محکوم بمسح است و معطوف محکوم بغسل

بسیح

بمسح پس رعایت امر متفق علیه نشده باشد و از عاقل رشید چون سزاوار
نباید که بگوید اکرمت زیدا و عمروا و سخرت من خالد و بکر و قصد کند از
عطف بکر بر خالد این معنی را که او را اکرامی کرده و شبیه بسخریت و نیز عامل در
معطوف و معطوف علیه چنانچه سبق ذکر یافت یک چیز است و بر تقدیر
مذکور عامل امسحوا خواهد بود که باعتبار عمل او در معطوف علیه معنی حقیقی از او
اراده شده باشد و باعتبار عمل در معطوف معنی مجازی از قبیل عموم مجاز
که عبارت از استعمال لفظ است در معنی حقیقی و مجازی هم اعمال ان
بهر معنی در لفظی و این بر تقدیر صحت از قبیل معما و نثر خواهد بود که در
قران مثل ان وارد نیست و حمل قران بر ان نیز دمغزین مخوزه و طرفه
ترانکه صاحب کشاف تجویز نکرده که صیغه امر اغسلوا محمول بر افاده وجوب و
ندب شود و گفته است امری باید یا در معنی وجوب مستعمل باشد یا در معنی ندب
استعمال ان در هر دو از قبیل معما و نثر است و حمل قران بر ان جایز نیست
و این توجیه را تجویز کرده است و اما مسح بر خفین بواسطه انکه ذکر ان در کلام
مطلقا نیست نه صریحا و نه کنایة و پوشیدن خف در حجاز در ان حین عرف
نبوده که ان قرینه مقامی بر ان تواند بود پس کلام بر ان بحسب از دلالت
و الا [illegible] و تکلیف باستنباط ان از ایه از قبیل تکلیف بما لا یطاق باشد
[illegible] از احادیث و اخبار نبوی که ذکر کردند میگوییم بر تقدیر صحت سند معارض اند

با مثال ان احادیثی که بر ما از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بطریق متعدده و
روایات متواتره معنعن و غیر معنعن نقل ان بصحت پیوسته که ان جمله الست که
در معرض بیان وضوی حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه فرموده اند
که ان النبی صلی الله علیه واله لما توضا الوضوء البیانی مسح رجلیه یعنی حضرت
رسالت صلی الله علیه واله در وقتیکه وضوی بیانی میفرمودند تا مردم طریق وضو
ساختن را از ایشان فرا گیرند پاهای مبارک را مسح کردند و انچه نسبت ان
با بن عباس داده اند چه خلاف انچیزیست که از و اشتهار یافته و شما خود در کتب
خود از و نقل کرده اید چه امام فخر رازی که از اعاظم علماء شما است و غیر او نقل
کرده اند که مذهب او مسح بوده و اما حدیث عبد الله عمر بر تقدیر تسلیم صحت ان
زیاده بر این دلالت ندارد که حضرت صلعم بعد از مشاهده وضوی ایشان که در ان
پاها را مسح کرده بودند امر بغسل اعقاب کردند و میتواند بود که امر مذکور بواسطه
نجاست اعقاب باشد چرا که عربان حجاز را بواسطه پوست و خشکی هوا و پای
برهنه تردد کردن در بیابانها اغلب اوقات پاشنهای پای ایشان ترکیده
و ملوث بخون می بوده و مشهور است که ایشان چون در پی علاج ان میشده
اند بر ان بول میکرده اند و بول خود را داروی ان میدانسته اند پس چرا
نتواند بود که حضرت صلعم چون پاشنهای پای ایشان را بر ان وجه مشاهده
کردند دیدند که میخواهند بهمان پاها نماز کنند مبادرت بتکرار ان عبارت کردند

[illegible] بیان شود بر غسل و تطهیر ان از نجاست مذکوره و ایشان مقصود حضرت
را نفهمیده گمان برده باشند که شستن پا از افعال وضو است و بجای مستحب و نیز میگوئیم
عبد الله عمر و جمعی که با او وضو کرده بودند و پاها را در ان وضو مسح کرده اند چون از اصحاب
انحضرت صلی الله علیه وسلم بوده اند و طریق عبادات و عمل بقوانین اسلام را از انحضرت
فرا میگرفته اند هیچ شک نیست که بطریق وضو ساختن و لوازم ان اعرف بوده اند از ما و شما
و فقهای اربعه شما چرا که ایشان تا عملی را از حضرت مشاهده نمیکرده اند و حضرت صلعم
در مقام بیان ان با ایشان نمیشده اند بعمل نمی اورده اند و چون تحصیل مرتبه یقین
ایشان را میسر بوده خود را اشنا باجتهاد در اعمال که مورث ظن است نمیساخته اند
خصوصا اعمالی که مثل وضو هر روز و هر ساعت از حضرت مکرر واقع میشده باشد
پس مسحی که از ایشان در اثناء وضو باعتراف شما واقع شده است دلیل باشد
بر انکه ایشان از حضرت مشاهده مسح کرده اند و عدم تصریح حضرت صلعم بمنع از مسح مذکور
و تقریر ایشان بر ان نیز اشعار بر صحت مسح داشته باشد چرا که تخویف حضرت
ایشان را چنانچه مذکور شد نصی در منع از مسح نیست و احتمال تنبیه بر تطهیر پاها از نجاست
ظاهری قایم است پس حدیث مذکور نیز بعد از تدقیق نظر حجت ما است بر شما نه حجت
شما بر ما چنانچه ایه کریمه چنان بود و انچه از امیر المومنین علیه السلام نقل ان
در طریق ما بر روایات متعدده متواتره از انحضرت و اولاد اطهار ایشان صلوات
[illegible] خلاف ان نقل شده و شما نیز در کتب خود از امام محمد باقر و امام جعفر

صادق علیهما السلام نقل کرده اند و هیچ شک نیست که ایشان بطریق بدر ترز
اعرف اند از شما و ایمه حدیث شما و اثنا عشریه شما در اخر مناظره خود در بار کردید
و نسبت تحریف قران و عدول از سنت باو دادید ما بمعارضه مثل ان با
شما نمیکنیم بلکه میگوییم غَفَرَ اللهُ لَنَا وَلَکُم وَتَجَاوَزَ اللهُ عَنَّا وَعَنکُم وَمَنَّ
عَلَینَا وَعَلَیکُم بِالتَّوفِیقِ وَالهِدَایَةِ وَعَصَمَنَا وَاِیَّاکُم عَمَّا یُوجِبُ الضَّلَالَةَ
وَالغَوَایَةَ آمِینَ رَبَّ العَالَمِینَ پس نمیشنم باید دانست که مراد بکعبین در این آیه
نزد اکثر علمای اهل سنت دو استخوان بر آمده است از دو جانب قدم یعنی جانب راست
و جانب چپ پا که عوام الناس آنرا کلمه پا میگویند اما نزد علمای امامیه رحمهم الله
آنچه متاخرین ایشان که از شیخ شهید ازین طرف است ذکر کرده اند انست که دو
استخوان بر آمده است در میان پشت پا مابین مفصل ساق و قدم و مشط که استخوان
میخ انگشتان پا است و از علمای متقدمین نیز بعض عبارتها در تصانیف ایشان یافت
شده که بحسب ظاهر اشعار باین دارد و از شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر ان رفته است
که کعب عبارت از مفصل میان ساق و قدم است و تصریح کرده است باآنکه مذهب
اصحاب ما اینست و جمعی که از کلام و عبارت اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی
کلام ایشان را خوب نفهمیده اند چه در کتاب مختلف که از مصنفات اوست باین عبارت
ادا کرده که مسح الرجلین من رؤس الاصابع الی الکعبین و یراد بالکعبین هنا المفصل
بین الساق و القدم و فی عبارة علمائنا اشتباه علی غیر المتحصل یعنی می باید

می باید

می باید از سر انگشتان پا واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین درین مقام مفصل
میان ساق و قدم است و جمعی را که از عبارت علما غیر این معنی فهمیده اند و حکم کرده اند
باآنکه کعب عبارت از قدمست یعنی بلندی میان پشت پاست اشتباه شده است و
معنی عبارت ایشانرا خوب تحصیل نکرده اند و بعد از ان عبارت ایشانرا بتحقیق
نقل کرده و بر حقیقت مذهب خود چند دلیل ایراد کرده اول حدیث صحیح
از شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از زراره و بکیر پسران اعین نقل کرده است
و در ضمن ان حدیث چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد مذکور است که ایشان
گفته اند سوال کردیم از امام محمد باقر علیه السلام که کعبین کجاست حضرت بر زبان
مبارک جاری ساختند که هٰهنا یعنی المفصل دون عظم الساق یعنی اشارت کردند
بمفصل که زیر استخوان ساق است و فرمودند اینجاست دوم حدیثی که ابن بابویه از
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه
میکردند تا آنکه گفتند وَمَسَحَ عَلَی مُقَدَّمِ رَأسِهِ وَظَهرِ قَدَمَیهِ یعنی مسح
کردند پیش سر و پشت پاها را بدین وجه که این عبارت بحسب ظاهر دلالت دارد
بر آنکه تمام پشت پاها را مسح می باید کرد و این گاهی متحقق میتواند شد که مسح تا مفصل
ساق واقع شود سوم آنکه کعب باین معنی نزدیکتر است باآنچه اهل لغت در معنی
آن ذکر کرده اند و در کتاب منتهی المطلب نیز که از مصنفات اوست باین عبارت ایراد
کرده است و قد یشتبه عبارة علمائنا علی بعض من لا مزید تحصیل

له فی معنی الکعب و الضابط فیه ما رواه زرارة فی الصحیح

یعنی بتحقیق مشتبه شده است عبارت علما و بر بعضی زیاد فی عبارت و در تحصیل
معنی از عبارت ندارند و در معنی کعب اعتماد بر حدیث صحیح است که زراره روایت
کرده و روایت اولی را بعد از آن نقل کرده است و جمیع علمای که بعد از ور
دعوی در میان دانش تاخته اند انکار این معنی کرده اند و در مقام تشنیع بسیار
بر او شده اند که چرا تشنیع بر علما کرده است و حال آنکه آنچه او بر آن رفته است
احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع امت است از جمله شیخ شهید علیه الرحمه
در کتاب ذکری عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش این است شیخ جمال الدین مطهر
در منتهای قایل شده با آنکه کعب مفصل میان ساق پا و قدم است و عبارات اصحاب را
تمام بر آن حمل کرده و حکم مذکور را مدلول کلام امام محمد باقر علیه السلام دانسته و
استدلال کرده است بر آن بروایت زراره از امام محمد باقر علیه السلام بر این
وجه که روایت مذکوره متضمن حکم بمسح ظهر قدمین است و چون تقییدی در عبارات
حدیث نیست که اشعار بر تخصیص و تبعیض و مشابه باشد ظاهر آن افاده وجوب
استیعاب میکند یعنی فرا گرفتن مسح تمام پشت پاها را و این گاهی متحقق میشود
که کعب ها نهایت ممسوحست مفصل میان ساق و قدم باشد که منتهی ظهر قدمست و
با آنکه معنی مذکور نزدیکتر است با آنچه ائمه لغت در تفسیر کعب ذکر کرده اند جواب او
این است که ظهر قدمین که در حدیث زراره واقع است نمی تواند بود که وجه اطلاق

خود

ناخود باشد بلکه با جاست که بر مقید محمول شود چرا که مفاد اطلاق وجوب استیعاب
تمام ظهر قدمست طولاً و عرضاً و هیچکس از علما قایل بان نشده چه از کلام [illegible]
بر وجوب استیعاب عرضی ظاهر نیست و کلام امام محمد باقر علیه السلام که إذا مسحت
بشیء من رأسک أو بشیء من قدمیک ما بین کعبیک إلی
أطراف الأصابع فقد أجزأک یعنی هرگاه مسح کنی بعضی از سر خود را یا بعض
از پاهای خود را از کعبین تا به انگشتان پا را هر آینه کافی خواهد بود ترا و ادای واجب در
ضمن آن متحقق خواهد بود و روایت زراره دیگر پسران اعین که با ترجمه اش
ذکر یافت نص است در خلاف آن و شیخ ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که
از مصنفات اوست گفته است که واجب نیست استیعاب قدمین بمسح بلکه کفایت است
آنقدر که مسمی مسح در ضمن آن متحقق شود از سر انگشتان تا کعبین و اگر چه بعرض
یک انگشت باشد و دلیل اول اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام بر آن و دوم معطوف
بودن رجلین در آیه وضو بر سبق ذکر یافت بر رؤس که باتفاق مسح بعضی آن
واجب است چرا که معطوف می باید در جمیع احوال در حکم معطوف علیه باشد
و اما اهل لغت نسبت این تفسیر بایشان داده اگر مراد او ائمه لغت است اهل
سنت است ایشان نزد او در آن خلاف است و همه بر آن نیستند و اگر مراد لغویین
... هیچکس از ایشان بان قایل نشده اند بلکه همه اتفاق دارند بر آنکه
کعب قبه قدمست تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید بود در ذکری و الحق التشنیع

له فی معنی الکعب و الضابط فیه ما رواه زرارة فی الصحیح
یعنی بتحقیق مشتبه شده است عبارت علما و ما بعض زیاد فی طهارت در تحصیل
معنی از عبارت ندارند و در معنی کعب اعتماد بر حدیث صحیح است که زراره روایت
کرده و روایت اولی را بعد از آن نقل کرده است و جمیع علمای که بعد از وی
دعوی در میان و ارزش تا ختمه اند انکار این معنی کرده اند و در مقام تشنیع بسیار
بر و شده اند که چرا تشنیع بر علما کرده است و حال آنکه آنچه او بر آن رفته است
احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع امت است از آنجمله شیخ شهید علیه الرحمه
در کتاب ذکری عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست شیخ جمال الدین مطهر را
تنها قایل شده باآنکه کعب مفصل میان ساق پا و قدم است و عبارات اصحاب را
تمام بر آن حمل کرده و حکم مذکور را مدلول کلام امام محمد باقر علیه السلام دانسته و
استدلال کرده است بر آن بروایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلام بر آن
وجه که روایت مذکوره متضمن حکم بمسح ظهر قدمین است و چون تقییدی در عبارات
حدیث نیست که اشعار بر تخصیص و تبعیض داشته باشد ظاهر آن افاده وجوب
استیعاب میکند یعنی فرا گرفتن مسح تمام پشت پاها را و این گاهی متحقق میشود
که کعب را بمعنی مفصل میان ساق و قدم بگیرند که منتهی ظهر قدم است و
باآنکه معنی مذکور نیز دور نیست باآنچه ائمه لغت در تفسیر کعب ذکر کرده اند جواب او
اینست که ظهر قدمین که در حدیث زراره واقعست نمیتواند بود که وجه اطلاق

خود

مانحو باشد بلکه ناچار نیست که بر مقید محمول شود چرا که مفاد اطلاق وجوب استیعاب
تمام ظهر قدمست طولاً و عرضاً و هیچکس از علما قایل بآن نشده چه از کلام متکلم
بر وجوب استیعاب عرضی ظاهر نیست و کلام امام محمد باقر علیه السلام که اذا مسحت
بشیء من رأسک او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی
اطراف الاصابع فقد اجزاک یعنی هرگاه مسح کنی بعضی از سر خود را با بعض
از پاهای خود را از کعبین تا سر انگشتان را همه کافی خواهد بود تراواوای واجب در
ضمن آن متحقق خواهد بود و در روایت زراره دیگر پس از آن اعلین که با ترجمه اش سبق
ذکر یافت نص است در خلاف آن و شیخ ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که
از مصنفات اوست گفته است که واجب نیست استیعاب قدمین بمسح بلکه کفایت
آنقدر که مسمی مسح در ضمن آن متحقق شود از سر انگشتان تا کعبین و اگر چه بعرض
یک انگشت باشد و دلیل اول اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام بر آن و دوم معطوف
بودن رجلین در آیت وضو که سبق ذکر یافت برؤس که باتفاق مسح بعضی از آن
واجب است چرا که معطوف می باید در جمیع احوال در حکم معطوف علیه باشد
و اما اهل لغت که نسبت این تفسیر بایشان داده اگر مراد او ائمه لغت است اهل
سنت اند ایشان نزد ما در آن خلافست و همه بر آن میستند و اگر مراد لغویین
[illegible] هیچکس از ایشان بآن قایل نشده اند بلکه همه اتفاق دارند بر آنکه
کعب قبهٔ قدمست تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید بود در ذکری و الحق تشنیع

بر علامه را قدس الله سره النور از حد اعتدال تجاوز داده است و سخن را در
بحیطه و تزییف مذهب او بدرازا کشیده و حال انکه عذر بتوضیح خواهد پیوست که
حق با علامه است و شنیع مذکور در موقع خود نیست انشاء الله تعالی و عجب تر انکه شیخ
علی اعلی الله مقامه نیز در تشنیع تبعیت او کرده و در شرح قواعد این کلام عبارتی
ایراد کرده که ترجمه اش اینست انچه علامه در تفسیر کعبین ذکر کرده خلاف انچیزی است
که علما بر ان اجماع کرده اند و او درین تفسیر منفرد است و مع هذا در بعضی از کتب خود ادعا
کرده است که مراد از عبارات اصحاب تفسیر کعب اینست و کسی که عبارات ایشان را
بر غیر این معنی حمل کرده تحصیل معنی کلام اهل لغت و این معنی از علامه نهایت عجیب است
چرا که عبارات علما صریح است در خلاف انچه او دعوی کرده و باطل است با انکه
تعیین دو استخوان اینست که از میان ظهر قدم برامده در پیش ساق که جای مفصل
است اگر نقل عربیت در باب مذکور مختلف است و از اهل لغت شیعه حکایت خلاف
نکرده در انکه کعب برامدگی ظهر قدم است و عمید الرؤسا که از مشاهیر لغویان شیعه
و در کتاب کعب از کتب خود سخن را در مقام بسط تمام داده و شواهد بسیار ایراد
کرده بر انکه کعب برامدگی مذکور است و بالجمله اگر از مفصل میان ساق و قدم
که کعب را بان تعبیر کرده نفس مفصل اراده کرده نه عبارت هیچ یک از علمای
سنی و شیعه با ان موافق است و نه کلام اهل لغت و انچه در اشتقاق
لفظ کعب ذکر کرده اند از ان ابای تمام دارد چه مرکه اشتقاق ان از کعب است

ازقع

ازقعر و نشأ اعتبار کرده اند و گفته اند از اینجاست که چون پستان دختر
برمی اید عرب میگوید کعب ثدی الجاریه و حال انکه در مفصل برامدن بر
اندکی و نتوئی نیست و اگر برامدگی خواسته که در بین و بلنار قدم واقعست
چنانچه مذهب اهل سنت است هیچ شک نیست که مسح تا انجا نزد هیچکس پایان نمی
نیشود و حال انکه این باطل است با انکه تعیین می باید نهایت مسح با تمام شده
ترجمه کلام شیخ علی علیه الرحمه در شرح قواعد و شیخ زین الدین علیه الرحمه
نیز پیروی ایشان کرده و در شرح ارشاد بعد از ان و حدیث نقل کرده
که دلالت دارد بر انکه کعب بر ظهر قدم واقع است عبارتی اورده که حاصل معنی
ان اینست هیچ شک نیست که کعبی که مصنف دعوی کرده در ظهر قدم واقع
نیست بلکه مفصل میان ساق و قدم است و مفصل میان دو شی نمیتواند بود
که در وسط یکی از دو شی مذکور باشد و عجب است از مصنف که در کتاب مختلف
ذکر کرده است که جمعی که از عبارات اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام
ایشان را خوب تحصیل نکرده اند و در این باب اشتباه غیر این معنی بر ایشان
مشکل کرده اند با اراده انکه کسی که معنی عبارت ایشان را خوب تحصیل کرده
و شبهه نخواهد بود که مراد ایشان بکعب مفصل میان ساق و قدم است و بعد
از نقل عبارات مذکور بحثی کرده و حال انکه هر کس بهره از طریق تحصیل
معانی از عبارات داشته باشد اگر خواهد معنی مقصود را از عبارات مذکوره تحصیل

نماید نه خود راهی بران خواهد یافت و نه بهای راه از ابا و خواهد نمود انتهی
ترجمه کلامه زید اکرامه خلاصه کلام انکه شیخ این سه شیخ بزرگوار رحمهم الله در
همقام بر علامه قدس سره چنانچه از عبارات ایشان که در مصنفات خود
ایراد کرده ترجمه ان مذکور شد ظاهر میشود وارد است پنج ایراد اول انکه کعب را
معنی کفته است که هیچکس از اهل اسلام بان قایل نیست و این خرق اجماع مرکب
و احداث قول ثالث است که هیچکس تجویز ان نکرده دوم انکه معنی مذکور مخالف
معنی است که از کلام اهل لغت فهم میشود و هیچکس از ایشان قایل نشده است
بانکه کعب مفصل است سوم انکه انچه قوم در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند با ان
موافقت ندارد چرا که ایشان کفته اند کعب از کعب بمعنی ارتفاع و نتو مشتق است
و در مفصل که او کعب دانسته شود ارتفاعی نیست چهارم انکه تفسیر مذکور مخالف
مدلول احادیث و اخبار بسیاری که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم در بناء ان اسناد
شده پنجم انکه کمان برده است که عبارت علما همه موافق قول اوست با انکه
عبارتی که از ایشان نقل کرده صریحست در انکه کعب دو استخوان برامده است
در پشت پاها و مفصلی که او معنی کعب میداند نه در پشت پا واقعست و نه برامدکی
دارد و حال انکه هرکس امعان نظر درینمقام کرده بدیده بصیرت و نظر حزم
دیگر و میباید که تشنیعات مذکور بر علامه در موضع خود نیست و دامان دانش او از
الودکی بامثال ان پاکست بلکه انچه او رفته عین صوابست و هیچ شبهه در حقیقت

ان

ان نیست و احادیث صحیحه بان ناطق است و مدلول عبارات علما بان موافق
و انچه علمای تشریح درینمقام ذکر کرده اند دلالت واضحه بران دارد و اهل لغت
بر خلاف این ندارند بلکه انچه ارباب تحقیق از ایشان برانند مرشد بان است
و کلام علمای اهل سنت هم که قبل از علامه بوده اند صریحست در نسبت قول مذکور بعلمای
شیعه و کتب ایشان مملو است از تشنیع که درین باب بر شیعه کرده اند و ما
این اجمال را بر وجهی تفصیل میدهیم که کسی را شبهه درینمقام نماند و الله الموفق
تفصیل اجمال روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بطریق صحیح از زراره
و بکیر پسران اعین انهما سألا الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
عن وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا بطشت او تور
فیه ماء ثم حکی وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و فی اخر
الحدیث قلنا اصلحک الله فاین الکعبان قال ههنا یعنی المفصل دون
عظم الساق فقلنا هذا ما هو قال هذا عظم الساق یعنی پرسیدند
ایشان از امام محمد باقر علیه السلام که وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بوده است
پس امام علیه السلام درمقام بیان ان شده طلب کردند طشتی یا ظرفی که در ان
پاره اب بود و حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه کردند و در اخر حدیث مذکور
ذکر کرده اند که بعد از ان ما دعای انحضرت کرده پرسیدیم که کعبین کجاست
حضرت فرمودند اینجاست و اشارت بمفصل کردند که در تحت استخوان ساق است

بعد ازان باشارت بعظم ساق کرده پرسیدم که این چه چیز است حضرت فرمودند
که این عظم ساق است کعب نیست و ظاهر است که این حدیث صحیح صریح است در انچه علامه
مدعی انست و قابل تاویل نیست و لهذا در مختلف دلیل اولی که بر مطلب مذکور ایراد
کرده این حدیث است و در منتهی المطلب در استدلال بر مطلب مذکور اکتفا
بهمین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر نشده و از شیخ شهید علیه الرحمه
عجب است که با انکه در کتاب ذکری نهایت غلو در رد کردن دلایل علامه بر مدعای مذکور
و تزییف انها دارد و این حدیث را نقل نکرده و جوابی ازان نگفته و حال انکه عمده
دلیل عمده علامه درین باب این حدیث است و مدار او در اثبات مطلب مذکور
برینست و عجب تر انکه حدیث مذکور را اول دلایل خود ساخته است بر انکه کعب
قبتان قدمست نه مفصل میان ساق و قدم با انکه دلالتش بر خلاف ان از افتاب
روشنتر است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد ازان استدلال کرده بر این
صدقه از محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که انه وصف الکعب فی ظهر القدم
یعنی کعب را بیان کرد که در پشت پا است و انچه هم او از امام علیه السلام نقل کرده
که انه علیه السلام وضع یده علی ظهر القدم وقال هذا هو
الکعب یعنی امام علیه السلام گذاشتند دست مبارک خود را بر پشت پا و فرمودند
اینست کعب و حال انکه هیچ یک ازین دو حدیث دلالت ندارد بر خلاف
مذهب علامه چرا که مفصلی هم او از الکعب میداند نیز بر پشت پا واقعست چنانکه

چنانکه بعد ازین بظهور خواهد رسید ان شاء الله تعالی و اما اهل لغت اکثر ایشان
تصریح کرده اند با انکه جمیع مفصلها را و بندهای راه در میان نی و نیزه میباشد
کعب مینامند ازانجمله در صحاح باین عبارت مذکور است که کعوب الرمح النواشز
فی اطراف [illegible] انابیب و در مغرب باین عبارت که الکعب العقدة
بین [illegible] نبوتین فی القصب و در قاموس باین عبارت که الکعب کل
مفصل للعظام و العظم الناشز فوق القدم و حاصل مضمون عبارات
مذکوره اینست که مفصل را و بندهای نیزه و نی را کعب می نامند و ابو عبیده که او
مشاهیر اهل لغت است گفته است الکعب هو الذی فی اصل القدم ینتهی الیه
الساق بمنزلة کعاب القناة یعنی کعب انست که در بیخ قدم واقعست و ساق بان
منتهی میشود مانند بندهای نیزه و اما فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده است
با انکه مفصل را الکعب میگویند پس ظاهر شد که علامه در کعب گفتن مفصل مخالفت
اهل لغت نکرده است بلکه اکثر با او در تسمیه مذکور موافقند و شیخ شیخ علی
علیه الرحمه برا و گفته است موافق هیچ یک از اقوال علما نیست و اهل لغت بر آن
قایل نشده اند از نهج استقامت دور است و علماء تشریح کرده اند که قدم
مرکب از بیست و شش استخوانست و بالای همه کعب واقعست و کعب و استخوانیست
در شکل نزدیک بمدور که واقعست در محل اتصال ساق و قدم و در برآمدگی
از [illegible] ان در جهت فوق واقعست که در می اید در یک از اینها در سوراخی

سوال العقبی ... [illegible]

از سوراخهای که در قصبه ساق واقعست دو دو بر آمدگی دیگر در جهت تحت که در می آید
در سوراخهای که در استخوان پاشنه پاست و ساق مرکب از دو قصبه است بهم
متصل انسی و وحشی انسی یعنی انکه در جانب انسانست کلفت تر و بزرگتر است
از جانب وحشی و اورا قصبه عظمی می‌نامند و آن متصلست از جانب بالا باستخوان
زانو و وحشی یعنی انکه در جانب بیرونست کوچکتر است از آن و از پایین گرفته
مرتبه مرتبه باریکتر میشود تا انکه پیش از رسیدن باستخوان زانو انقطاع می‌یابد
و در طرف پایین هر یک ازین دو قصبه سوراخی واقعست که بر آمدگیهای
مذکور شده در جانب بالای کعب واقع اند در آنها در می‌آید چنانچه اطراف این
دو قصبه کعب را از همه جانب فرا میگیرد سوای جانب مشط که استخوان میان
پاست نزدیک انگشتان پس کعب استخوانی باشد در پشت پا میان استخوان
ساق و استخوان پاشنه که بآن اتصال می‌یابد ساق و قدم و بواسطه تائید
این کلام اقتصار بر دو بر نقل کلام شیخ ابو علی در قانون بعینه و ترجمه عبارت
شارح قرشی در شرح ان قال الشیخ فی مبحث تشریح عظام القدم من القانون
واما الکعب فان الانسان فی منه اشد تکعبا من کعوب سایر الحیوانات
وکانه اشرف عظام القدم النافعة فی الحرکة کما ان العقب اشرف عظام
الرجل النافعة فی الثبات والکعب هو موضوع بین الطرفین الناتیین من
القصبتین تحتویان علیه من جوانبه اعنی من اعلاه و قفاه و جانبیه

والانسی

و تبین [illegible] فی المفصل [illegible] والعقب [illegible] بین الساق و [illegible]

والانسی و یدخل طرفاه فی العقب فیحسن اتصالهما و یتوثق المفصل بینهما و یتوسط موضع
والواسطة بالحقیقة وان کان قد یمیل بسبب الاخمص انه منحرف الی الوحشی
[illegible] ...ن کلام عبارتی ایراد کرده است که ترجمه
آنست [illegible] ...سبه استخوانهای قدم منقسمست بشش قسم کعب و پاشنه
و [illegible] زورقی و [illegible] م رسغ و عظام مشط و عظام انگشتان و ما در مقام
تشریح هر یک را بیان میکنیم اما کعب باید دانست که بر آمدگی و گردی کعب
انسان از کعب سایر حیوانات بیشتر است بواسطه انکه پاهای انسان
قدمی است و اصابعی بواسطه سهولت حرکت دادن قدم بانقباض
وانبساط که عبارت از بهم آمدن و از هم واشدنست احتیاج دارد
تا انسان شود بر در راه رفتن در سربالای و سرازیری و در زمین هموار
و ازین جهت است که احتیاج دارد باینکه مفصل ساق او با قدم باینهایت
قوت و استحکام ملایم و سهل الحرکة باشد و نمی تواند بود که مفصل ساق او
مذکور بیک بر آمدگی مدور باشد که در استخوان ساق در آید چه اگر چنان باشد
لازم آید که در وقت راه رفتن پیش پای جانب علوی گشته باشد بلکه گاه باشد
که بجانب عقب نیز بگردد و نیز لازم می آید که ترکیب ساق با قدم فاسد باشد
و همیشه در وقت راه رفتن پاها بر هم می ساییده باشد پس ناچار است که
بدو بر آمدگی باشد که از آن دو زایده تکیه میکند تا انکه اتصال هر یک از آن

دو استخوان ساق مانع اید از حرکت دیگری پس دور خود دو نمیتواند بود که
این دو زایده تا یک در پیش پا باشد و یکی در عقب چه اگر چنان باشد حرکت
انقباضی و انبساطی آن که پیش پا واقع میشود دشوار خواهد شد پس البته
باید که این دو زایده یکی در جانب راست واقع شود و یکی در جانب چپ
و ناچارست که از یکدیگر دور باشند مسافتی معتد به تا ممانعت [illegible]
حرکت دیگری را بر دور خود بیشتر نباشد و ازین جهت است که نمی تواند
بود که ساق یک قصبه داشته باشد بلکه ناچارست هم ترکیب آن از دو
قصبه باشد که هر زایده در حفره یکی از آنها در آید چه اگر یک استخوان باشد
به بزرگی هر دو و این حفره بر دو جانب او واقع باشد لازم خواهد آمد جهت
کننده و جسیم باشد و ساق را از آن گرانی و ثقل تمام حاصل باشد و ازین
که همین جانب پایین ساق که متصل بمفصل مذکورست دو قصبه است و در جانب
فوق هم باستخوان زانو اتصال دارد و یکی اکتفا شده و دیگری قبل از
وصول بزانو انقطاع یافته و این هم لازم است هم اتصال ایشان بر ین وجه
باشد که حفره در قصبه ساق باشد و زایده در استخوان قدم نه بر عکس بواسطه
آنست هم غرض از تعدد قصبه چنانچه مذکور شد خفت ساق است و این منافات
دارد بر آنکه زایده بر آن واقع شود چه زایده باعث گرانی و ثقل میشود بخلاف
حفره که آن چنانچه ظاهرست موجب زیادتی خفت است پس ازین جهت است که

که موضع این [illegible] بر ین وجه است که حفره بین در قصبهای ساق واقع است
و زایدتین که در انها در [illegible] استخوان قدم انتهی ترجمه کلامه پس کلام
علما تشریح نیز [illegible] استخوانیست در مفصل ساق و قدم
و از [illegible] اهل لغت که با ترجمه اسن مذکور شد بطور [illegible]
که نفس [illegible] کعب میگویند و گویا اطلاق کعب بران بمجاورت استخوان
مذکور باشد نه بطریق حقیقت و بالجمله ظاهر شد که کعب را بر چهار چیز اطلاق
کرده اند اول برامدگی و بلندی میان پشت پا که پایین مفصل ساق و وسط
واقع است دوم برامدگی که بر دو جانب پا واقع است که عوام از آنکه پا میگویند
سیوم نفس مفصل چهارم استخوان برامده که بر پشت پا واقع است
متصل بقصبتین ساق و علامه رحمه الله این معنی را اختیار کرده و انکار
ندارند بر آنکه در کعب تو برامدگی است تا مختار او مخالف اشتقاق لفظ کعب
باشد که در کتاب تذکره العلما تصریح بآن کرده و گفته است که کعب مفصل ساق
و قدم است پس ظاهر شد که مراد او غیر مذکورست نه نفس مفصل و بعد از نقل اجماع علمای
امامیه بر مذهب مذکور گفته است که مذهب محمد بن حسن نیز اینست و از جمله
اموری که موید علامه است در نسبت این قول بعلماء امامیه اینست که اکثر
کتب تفسیر اهل سنت مشحون است بآنکه کعب نزد جماعتی هم قایل مسح اند
استخوانیست هم نزد مفصل ساق و قدم واقع است از انجمله امام فخر رازی

در تفسیر کبیر نزد قوله تعالی وارجلکم الی الکعبین میکند کلامی ایراد
کرده است که ترجمه اش اینست جمهور علما بر این اند که کعبین عبارت
از دو بر آمدگی است که در دو جانب ساق واقع است و علما امامیه و کسی
که بر وجوب مسح پا رفته اند گفته اند که کعب عبارت از ... مدور
کعب گوسفند و گاو که نهاده شده در زیر استخوان ساق بحیثیتی که مفصل
ساق و قدم شده است و این قول محمد بن حسن است و اصمعی هم
اختیار این قول کرده بعد از آن میگوید دلیل امامیه بر آن اینست که
کعب را در جمیع حیوانات بر استخوان مذکور اطلاق میکنند و از اینجا است
که بندهای نیزه را کعب مینامند و در میان قدم نیز مفصلی است پس
می باید از این کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام امام فخر رازی بود
در تفسیر کبیر و صاحب کشف که حاشیه است بر تفسیر فخر و تفسیر مذکوره
کلامی ایراد کرده که ترجمه اش اینست اگر مراد در آیه مسح می بود در آیه بجای
الی الکعبین الی الکعاب بصیغه جمع یا الی الکعب بصیغه مفرد گفته میشد چرا که بر آن تقدیر
کعب مفصل ساق و قدم خواهد بود و آن در هر پا یکیست پس اگر نظر بر رجل مفردی
یا بیست واقع شود و آن بصیغه جمع اما هر گاه غسل مراد باشد کعبان بر آمد
گیهای دو جانب پا خواهد بود و آن در هر پا دو تا است پس ایراد آن
بصیغه تثنیه صحیح خواهد بود باعتبار هر رجل و فاضل نیشابوری در تفسیر خود

بعد از آنکه

بعد ... سنه کرده گفته است که امامیه و هر
که قائل بمسح است میگویند که ... مدور که در تحت استخوان
ساق ... در ... مفصل ساق و قدم است همچنانکه در پاهای سایر
... ... کعب می نامند و از اینجا است که بندهای نیزه را
می گویند و ... جمهور علما اینست که اگر کعب آن می بود که امامیه میگویند
چون در هر پا یکیست بایستی سزاوار این بود که وارجلکم الی الکعب گفته شود
چنانچه در مرفق چون در هر دست یکی واقع است الی المرافق گفته شده و نیز استخوان
مدوری که در مفصل ساق و قدم است جز متبحرین علم تشریح را معرفت
بآن حاصل نیست بخلاف دو استخوان بر آمده از
دو جانب ساق که کعب میدانیم محسوس همه کس است و خفای ندارد و مناط
تکلیف بندگان بر امر ظاهر است پس حمل کعب بر آن اولی باشد انتهی ترجمه
کلامه و بالجمله نهایت تعجب حاصل است از علماء مذکورین که با وجود ملاحظه این
استشهادات روایات واضحه چون در ساختن ایشان مقام های کبیره ... را
ثبات نورزیده و در مقام این همه تشنیع بر علامه در اختیار این مذهب زده
اند و گفته اند آنچه او گفته خلاف اجماع ... ... علما اسلام
بآن قایل نشده و گمان اینست که اگر نیک نظر در ... ... استنباط
عبارات علماست چنانچه علامه خود نیز در تحقیق منتهی المطلب اشعاری بآن

گروه و منشأ ان انست که ایشان تصریح کرده اند بانکه کعب بمعنی ارتفاع است
واکثر عبارات ایشان ناطق است بانکه کعبین دو استخوان برامده است در پشت قدم
و مبادا باز برامده انرا دانسته اند که برامدگی انجیس باشد که در پشت
پاها استخوانی بران وجه که نتوان تدیکی ان محسوس و ظاهر باشد [illegible] ازالا دو
برامدگی دو جانب ساق و دو برامدگی میان پشت پا تا بمفصل و
مشط و دو اول مراد نیست باتفاق علما پس باچار حکم کرده اند
دو برامدگی اخر مراد است و جمعی که مفصل الکعب دانسته اند غلط کرده اند بوا
انکه در مفصل نتو برامدگی نیست و غافل شده اند از استخوان مدور مذکور که وسط کو
قوت باصره از ادراک ان والله الهادی انجام تحقیق ماند که ایرادی که
شهید رحمه الله بر علامه قدس سره که استیعاب مسح ظهر قدم را حتما
قایل بان شده است هیچ یک از علما بان نرفته اند اگر بدیده تحقیق
ملاحظه شود بر علامه وارد نیست و علامه نیز قایل است بانکه استیعاب
تمام ظهر قدم لازم نیست بلکه مراد او استیعاب طول ظهر قدم است که از سر
انگشتان باشد تا اصل ساق چنانچه در تذکره عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست
واجب نیست استیعاب پاها بمسح یعنی مسح کردن تمام پشت پا بلکه کافیست مسح
از سر انگشتان تا کعب و اگرچه یک انگشت باشد نزد اهلبیت علیهم السلام
بعد از ان گفته است و واجب است استیعاب طول قدم از سر انگشتان

تا موضع

91

لا [illegible] علی ممن تشم ریحها و روحها و طیبها
یعنی بار خدایا [illegible] از جمله انکه نمی
استشمام [illegible] خوش اندماغ جان را معطر
مید [illegible] ان روی مبارک را شستند و در حال غسل
این دعا [illegible] بر زبان مبارک گذرانیدند اللهم بیض وجهی یوم تسود
الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه یعنی بار خدایا سفید گردان
رو مرا روزی که بندگان گناهکار تو از خجلت بسیاری گناه خود
سیاه رو میشوند و سیاه رو مگردان مرا روزی که بندگان نیکوکردار
تو [illegible] برای حسن کردار سفید روی باشند بعد از ان دست راست شستند
و در حال شستن ان مشغول خواندن این دعا بودند اللهم اعطنی
کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی بار خدایا در
[illegible] که نامه اعمال نیکوکاران بدست راست ایشان داده میشود و نامه
سیئات بدکرداران بدست چپ تا بر اعمال خود اطلاع یابند و جزای
با ایشان رسد حق و عین معدلت دانند نامه اعمال مرا بدست راست من
ده و از تقصیرات من که مقتضی نامه بدست چپ [illegible] گذر
[illegible] بهشت عنبر سرشت را با سانی [illegible] چون مرا در
[illegible] اری حساب مرا با سانی [illegible]

وست چپ را شستند و خواندن این دعا برکت حسنه اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی
ولا تجعلها مغلوله الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران یعنی بار خدایا نامه
اعمال مرا در موقف عرصات بدست چپ من مده و مگردان از طوق گردن من و نامه مرا
برحمت و مغفرت تو از جاهها جهان حسناً قهر و عصب تو از قطعات آتش نگاه دار و از رحمت و بحمت
پوشش بندگان گناهکار مقرر شده و بعد از آن مسح کردند سر مبارک را و این دعا
بر زبان آوردند اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک یعنی بار خدایا رحمت خود را شامل
من ساز و از برکات نعمت خود مرا بی بهره مگذار بعد از آن پاها را مسح کردند و این دعا
بر زبان معجز بیان جاری ساختند اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام
واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یعنی بار خدایا ثابت دار مرا بر پل صراط اقدام مرا از
لغزیدن بر آن نگاه دار روزی که قدمهای عاصیان در حین مرور بر آن بلغزش در آید
آید از آن و بگردان سعی مرا مصروف دار بر امری که متضمن حصول رضای تو باشد پس
بعد از آن سر مبارک بالا کردند و بجانب محمد حنفیه نظر افکندند فرمودند که ای محمد
هر بنده از بندگان مومن که وضو سازد مثل این وضو و بگوید مثل آنچه من گفتم در
وقت وضو بیافریند حضرت عزت عمت عطائه مرجزای عمل او را ازای هر
قطره از قطرات آبی که در آن وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس و تسبیح و
تکبیر او میکرده باشند تا روز قیامت و ثواب عمل او را تا روز قیامت در نامه
اعمال آن بنده مومن ثبت کنند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء [illegible]

۷۱

۹۴

تا ... [illegible] علیه الرحمه اینست که این استحباب را
نه هیچکس قایل نشده بسیار ... کرده است که کعب پس همه بر
آمد کی ... نیست ما ... فصل عن بحث دوم خواهد بود و
... طاهر شد فقال حدیث پنجم و این سند اینست
بسندی که متصل است بشیخ الطایفه شیخ مفید علیه الرحمه از احمد بن
محمد از پدر او محمد ابن الحسن الحسین که احوال ایشان سبق ذکر یافت
از محمد بن یحیی و احمد بن ادریس بن احمد الاشعری القمی از ثقات روات
حدیث است و محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از او حدیث بسیار نقل
کرده و احادیث که روایت کرده اکثر صحیح و معتبر است از محمد بن احمد بن یحیی بن
عمران الاشعری القمی که ثقه و جلیل القدر بوده و حدیث بسیار از او روایت
شده است اگرچه در حق او گفته اند که از مردم ضعیف بسیار حدیث نقل کرده
اما در خود او طعن نکرده اند از حسین بن علی بن عبد الله ابن المغیره که
علماء رجال دو مرتبه توثیقش کرده معتمدش دانسته اند از علی بن حسان
از عم او عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی که علماء رجال حکم بضعف او کرده
اند و گفته اند که علی بن الحسان واقفی ... موسی کاظم
علیه السلام قایل بامامت کسی نبوده ... از ... جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام و هم بسند مذکور نقل شده ... شیخ مفید ... از ...

از ابو القاسم محمد بن جعفر بن محمد که احوال او معلوم نیست از محمد بن یعقوب بن
اسحق الکلینی که کتاب کافی در حدیث که بکلینی مشهورست از مصنفات او
و چند کتاب دیگر نیز در حدیث تصنیف دارد و شیخ علما در وقت خود بوده و ثقه و
جلیل القدرست و مولدش کلین است که دهیست از دهات ری و فوت او در سال
سیصد و هشت و نه هجری در بغداد اتفاق افتاده و در باب الکوفه مدفو[ن]
و مصنف دام ظله عبارت رحمه الله را موافق تاریخ مذکور یافته ست رحمة
الله علیه از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم القمی که اصل او
از کوفه است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و اگر چه علما رجال
حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند اما علامه در خلاصه رجال میگوید الارجح
قبول قوله از قاسم الخراز از عبد الرحمن بن کثیر از علما رجال حکم بتضعیف
کرده اند و نسبت وضع حدیث باو داده از امام جعفر صادق علیه السلام
قال بينا امير المؤمنين ذات يوم جالس مع ابن الحنفية رضي الله
عنه اذ قال له يا محمد ائتني باناء من ماء اتوضأ للصلوة فاتاه
محمد بالماء فاكفاه بيده اليمنى على يده اليسرى ثم قال بسم الله والحمد لله الذي
جعل الماء طهورا ولم يجعله نجسا قال ثم استنجى فقال اللهم حصن فرجي واعفه و
استر عورتي وحرمني على النار قال ثم تمضمض فقال اللهم لقني حجتي يوم القاك واطلق
لساني بذكرك ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علي ريح الجنة واجعلني ممن

...اما فال ثم غسل وجهه فقال اللهم
بيض وجهي يوم [illegible] وجهي يوم تبيض فيه الوجوه
ثم غسل [illegible] اللهم اعطني كتابي بيميني والخلد في
الجنان [illegible] حاسبني حسابا يسيرا ثم غسل يده اليسرى فقال
اللهم [illegible] ولا تجعلها مغلولة الى عنقي واعوذ بك
من مقطعات النيران ثم مسح راسه فقال اللهم غشني
رحمتك وبركاتك ثم مسح رجليه فقال اللهم ثبتني على الصراط
يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيي فيما يرضيك عني ثم رفع
راسه عليه السلام فنظر الى محمد فقال يا محمد من توضأ
مثل وضوئي وقال مثل قولي خلق الله من كل قطرة ملكا يقدسه
ويسبحه ويكبره فيكتب الله له ثواب ذلك الى يوم القيامة
شرح کلام بلاغت نظام در ضمن اعاز و چهار نمایش و انجام میشود
اعاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول امام علیه السلام گفت نسبته بود و بدر ورئی امیر
المؤمنین با فرزند خود محمد [illegible] رضی الله عنه که نشسته بودند ای محمد بیاور از
برای من ظرفی از آب تا وضو سازم از برای نماز [illegible] امتثال
امر پدر بزرگوار نموده از برای وضو [illegible] آورد و پیش حضرت
[illegible] علیه السلام برد اشتند [illegible] دو دست

چپ ریختند و دران حین این دعا خواندند بسم الله والحمد لله الذی
جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا یعنی بزرگ میگیرم و ابتدای این فعل بنام
پروردگار خود و سپاس و ستایش مر خدا را که گردانید آب را پاک
و پاک کننده تا پاکان خود را از الایش خبث و نجاست پاک سازم و
نگردانید از ان نجس تا نتوانیم خود را بان پاک ساختن بعد ازان حضرت
استنجا فرمودند یعنی در مقام تطهیر عورتین در آمدند و دران حین
مرتکب خواندن این دعا شدند اللهم حصن فرجی واعفه واستر
عورتی وحرمنی علی النار یعنی بارخدایا نگاه دار عورت مرا از ملامست
بدن نامحرم و نظر افتادن غیران و بپوشان عورت مرا از چشم مردم
و حرام گردان مرا بر آتش دوزخ تا نتواند فرا دریافت توفیق اجتناب
از معاصی و اشتغال بعبادت و طاعت تو گفت بعد ازان مضمضه کردند
یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب در دهان کردند و دران حین مبادرت
بخواندن این دعا فرمودند اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی
بذکرک یعنی بارخدایا تفهیم من کن برهان بمن ده حجت مرا روزی که بموقع لقای
تو درآییم تا بان توسل جوییم بجواب آنچه از من پرسند و گویای ده زبان مرا
بذکر خود تا همیشه بان مشتغل باشم بعد ازان استنشاق کردند یعنی سه مرتبه بدست
مبارک آب در بینی کردند و دران حین تکلم باین دعا نمودند اللهم [illegible]

[illegible] ات بوم بیناه درامثال این مقام مستعمل میشود بمان
بمن طرایب [illegible] و تبدیل بالغ یافته و در
غالب اوقات از فجائه بعد از [illegible] میشود چنانچه میگویند بینا انا فی عسر
از احا[illegible] ان تنگی و عسرت بودم که ناگاه فرج و [illegible] پس
بس روی [illegible] ما بین را بعضی محذوف میدانند و فعلی را که
بعد از او واقعست مفسر ان میدانند و بعضی میگویند ظرف مذکور و مقام
خبر مبتدا محذوفست و ان مصدریست که فعل واقع بعد از او را زان اسحاق
یافته پس تقدیر مثال مذکور چنین خواهد بود که بین اوقات اعساری
مجی الفرج فالکفاه بیده الیمنی اکفا اینجا بمعنی ریختن آبست از اناء و از کلام
صاحب صحاح چنین معلوم میشود که اکفاء باین معنی در لغت ثابت نیست بلکه
صحیح کفاست و عبارتی که او آورده اینست کفات الاناء ای کبه وقلبه فهو
مکفی و زعم ابن الاعرابی ان اکفاه لغه و شک نیست که وقوع ان در کلام
امام علیه السلام اقوی دلیلست بر ثبوت ان ثم قال کلمه ثم اینجا بی ملاحظه معنی
[illegible]خی استعمال شده است چنانچه ارباب تفسیر در تفسیر قوله تعالی ثم
انشاناه خلقا آخر گفته اند که ثم در کلام مذکور [illegible] استعمال شده
[illegible] در حدیث رابع چنانچه سبق [illegible]
[illegible] شده بود و از مصنف دام ظ[illegible]

این بود که استشهاد بکلام مفسرین در تقریرات مذکور نمود و لهذا بجعله
بجسّا بحسن باین معنی نزد من استعمال شده نقیضیم و کرحیم بردواده وی
وجه خواندن ان جایزست لهذا پس کرحیم مشهورترست اللهم یا الله حصن
فرجی قرّاء از مشاهیر علماء عربیت ذکر کرده است که اصل اللهم یا الله امنا
بالخیر است یعنی خدایا قصد کن مارا بخیر یعنی برسان که خبر تو بما رسد یا وجهی
که اوضاع و احوال ما مقرون بخیر باشد و شری بما عاید نگردد و بواسطه
تخفیف در کلام تعبیر از ان عبارت بلفظ اللهم شده که چون بر زبانها
کثیر الدور است و اکثر اوقات تلفظ بان واقع میشود بر زبان گران
نباشد و اکثر نحویان بر انند که اصل اللهم یا الله است که حرف ندا را
حذف کرده اند و میم مشدده را عوض ان ملحق ساخته و شیخ رضی که
از اعاظم علماء نحویست کلام فرّاء را ذکر است و باطل دانسته
باین دلیل که عرب گاهی که در مقام نفرین باشد میگوید اللهمّ
لا تامنا بالخیر یعنی بار خدایا قصد مکن ایثار الخیر پس اگر اصل اللهم
یا الله امنا بالخیر باشد تخالف و تناقض خواهد بود میان جزء
اول کلام مذکور که اللهم است و جزء اخر و استعمال ان صحیح
نخواهد بود و لیکن استعمال شده پس اصل اللهمّ ان نباشد
و درین دلیل نظر است چنانچه بر متامل مخفی نیست مترجم وجه نظر

در

[...] شده که اصل اللهم یا بخیر قراء دعوی
کروی یا الله امنا [...] و جزء اخر در مثال مذکور که
شیخ رضی دعوی ابدان [...] ام عرب کرده است لا تامهم بالخیر
بعض [...] تناقض نباشد بلی اگر اللهم لا تؤمهم بالخیر
از عرب شنیده [...] وقت از وجهی می بود و ظاهر این است که بر نحوه
از عرب شنیده نشده است و بخاطر میرسد که میتواند بود که مراد شیخ
رضی امثال مذکور اللهم لا تومنا بالخیر باشد و تعبیر از ضمیر متکلم بضمیر غایب
بنا بران کرده باشد که نخواسته است که بلفظ او لا تومنا نسبت نفرین
بر خود باشد چه فصاحت مقتضی انست که هرگاه نسبت امری
را بخود نپسندند با انکه مقام اقتضای صیغه متکلم نماید بصیغه غیبت ادا
کنند چنانچه در ایات لعان در کلام حضرت عزت جل برهانه الخامسة
اَنْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِيْنَ بعد از شهادات اربعه
میباید گفت لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین است و بواسطه رعایت امر مذکور
که مقتضای فصاحت است بغیر ان بضمیر غایب شده و ظهور عدم سماع مثال
مذکور بران وجه از عرب که مصنف و امثله و در [...] اند دور
که خلل در تمام بودن دلیل شیخ رضی [...] ار شخصی در مقام نفرین
[...] کلام مذکور را بر زبان ارد [...] بط او نکرده

و ورشتش خواهند دانست و از برای اثبات مدعای شیخ رضی قرین قدر کافیست والله اعلم و مراد بتحصین فرج نگاهداشتن آنست از فعل حرام و ستر آن از نظر نامحرم و اعفه بران عطف تفسیری است و عطف ستر عورتی که بعد از ان مذکورست بران از قبیل عطف عام است بر خاص چه عورت عبارت از هر عضویست که حیا مانع باشد از کشف ان و این معنی اعم است از فرج پس ستر عورت اعم از تحصین فرج باشد لقنی حجتی لقنی بقاف و نون مشدده مشتق از تلقین بمعنی تفهیم است یعنی تفهیم کن بمن و از دوزخ مرا تا بان احتجاج جویم من نشم ریحها و روحها نشم بفتح شین است و در اصل نشمم بدو میم بوده بر وزن نعلم نقل شده فتحه میم بماقبل و میم در میم ادغام یافته و واحد ماضی او نسیم بکسر میم است از باب علم یعلم و ریح درین مقام بمعنی رایحه است که عبارت از بوی خوش باشد و روح بفتح راء نسیم نهست ست تبیض وجهی یوم تسود الوجوه مشواند بوده که بیاض وجه کنایه از شگفتگی رو باشد که در حین ادراک مسرت عظیم و فرح مفرط بهم میرسد و سواد وجه کنایه از گرفتگی او که در حال خوف و خجلت دست میدهد تواند بود که مراد بیاض و سواد حقیقی باشد و نکوکاران نجیب واقع روی سفیدمی باشند و گناهکاران روسیاه تا حقیقت کردار ایشان بر سایر عالمیان ظاهر باشد و ان نیز لذتی باشد طبقه نوری را

[illegible] دو وجه حمل کرده اند ارباب تفسیر ایه
یوم تبیض وجوه [illegible] که در قران عزیز واقع است
مقطعات [illegible] مقطعات در لغت عرب هر جامه را میگویند که از ان
بریده [illegible] مانند پیراهن و جبه و امثال ان و انچه نبریده باشند
و دوخته مثل چادر و ردا [illegible] و دستار ان را مقطعات نگویند و برین تقدیر
از جامهای اتشین که در بر پرستگان از لباس طاعت میکنند مقطعات
شده انست که جامهای الحسان بدن را مستر فرا میکرد و بر بدن
جسمان تر ست و این نیز زیادتی عذابست ایشان را و بعضی از اهل لغت گفته
اند که مقطعات صیغه جمع ست که واحدی از لفظ خود ندارد و واحد او ثوب
و بعض دیگر مقطعات را بقاف و طاء منقوطه تصحیح کرده اند از اقطع الامر فهو
مقطع ای شدید که مقطعات النیران بمعنی شدائد اتش دوزخ باشد و این
تصحیح صحیح نیست چه در روایت بر وجه اول منقول ست عنی رحمتک یعنی در پوشان
یشمل بار مرا رحمت خود عبارت صحاح دال ست بران که مباد غشی متعدی بها
باشد نه بنفس و نه عبارة استغنی بتوبه و تغشی بها ای تغطی بها پس با تضمین
[illegible] د
معنی البس شده ست و باعتبار ان متعدی
رحمتک منصوب بنزع خافض ست چه گاه هست که حرف جار [illegible] میکنند و مدخول
و بمنصوب میخوانند و این را منصوب بنزع خافض [illegible] مترجم گوید

تضمین در اصطلاح ایشان عبارت از درج کردن معنی فعلیست
در فعلی برین وجه که معنی هر دو از فعل مذکور قصد کرده شده باشد بی آنکه حذف
و تقدیری در کلام باشد چنانچه اگر خواهند بعبارت در آورند فعل ثانی
حال تواند شد از معمول فعل اول تا در ضمن یک لفظ افاده دو معنی
تواند شد و صنعت و جارت در کلام بکار رفته باشد و بواسطه آنکه قرینه باشد
در کلام مذکور نسبت میدهند آنرا بمعمول خود بر وجهی که نسبت یافتن آن
بمعمول بر غیر آن وجه در لغت جاریست مثل آنکه اگر متعدی بحرف میشده باشد
به نفس یا بحرف دیگر غیر حرفی که تعدیه آن بان حرف متعارف لغت است
تا معلوم شود که تضمین معنی فعلی در آن شده که تعدیه آن بان حرف
متعارف لغت است تا معلوم شود که تضمین معنی در آن شده که تعدیه آن فعل
برین وجه است و باعتبار آن فعل برین وجه بمعمول نسبت یافته است
در ما نحن فیه چون عادت لغت بر آن جاری نشده که غشی هرجا واقع
شود متعدی بباء باشد چنانچه در کلام صاحب صحاح که سبق ذکر یافته
صریح است در آن و درین کلام متعدی به نفس است دانستیم
که تعدیه آن باعتبار تضمین معنی الابس است که تعدیه آن به
نفس می باشد و مقام ابا ندارد از آنکه بحسب معنی حال واقع
شود از مفعول غشی در کلام بابن آنکه باشد که غشی لابسا [illegible]

بیان اول

۹۷

مایلیق ... باید ... در اکثر کتب حدیث مثل تهذیب
و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه القمی مذکور است
و ارباب حدیث اکثر نقل آن کرده اند بهایتش و دعاها مذکور که حدیث
متضمن ... مذکور مختلف بنظر آمده و در بعضی اندک
تغییری در الفاظ آن ... شده از آنجمله دعای وقت استنجا در بعضی نسخ
برین وجه دیده شده که اللهم حصن فرجی واستر عورتی و
حرمهما علی النار بضمیر تثنیه که راجع باشد بفرج و عورت بنا بر تعدد البنان
باعتبار لفظ و مغایرتی که از رهگذر عموم و خصوص دارند چنانچه از پیش رفت
یا باین اعتبار که یکی محض است و یکی مستور و اگر کلمه عورتی بفتح تا و تشدید
یا خوانده شود تثنیه بودن ضمیر مذکور بتوجیه احتیاج نخواهد داشت چنانچه
ظاهر است و در بعضی نسخ دعای مضمضه اللهم انطق لسانی بذکرک
واجعلنی ممن ترضی عنه واقعت یعنی بار خدایا گویا دار زبان مرا بذکر خود
و بگردان مرا از جمله جمعی که رضای تو از ایشان حاصل است و در بعضی
دعای استنشاق بجای اللهم لا تحرم علی ریح الجنة اللهم
لا تحرمنی طیبات الجنان مذکور گردیده یعنی بار خدایا محروم مگردان
مرا از نعمت های بهشت عنبر سرشت و در آخر دعای مذکور بجای
... و ریحانها و معنی یکیست و در بعضی از دعای شستن

رو بعد از تسوید و تبییض کلمه فیه زیاده شد و در معنی تفاوتی میست
و در بعضی ٩ در دعای شستن دست چپ بدل مقطعات النیران
مقطعات النیران واقعست و در دعای مسح رجلین بدل منسی (؟) ثبت
قدمی و در معنی از اختلاف مذکور تفاوتی نیست را این حدیث را
بروجهی که یاد کرده شده از تهذیب حدیث نقل کرده ایم از نسخه
که بخط والد عالیمقدار قدس سره نزد ما بود و خود من اوله الی آخره بر او
گذرانیده ایم و او نیز از همان نسخه بر شیخ زین الدین علی علیه الرحمه گذرا
نیده و پدر سه بر او خوانده است **نمایش دوم** باید دانست که مراد
از طلب بندگان از تلقین و تفهیم حجت خود از پروردگار خود در
روز عرصات که این حدیث اشعار بحسن آن دارد آنست که الهام
سازد ایشان را بامری که حجت ایشان باشد دران روز
چون در معرض خطاب و عتاب او درآیند و وسیله خود سازند از او خلاص
از عذاب و عقاب او چه ایشان را دران روز رخصت آن خواهد بود
که چون در معرض خطاب او درآیند و از ایشان بسبب جرات در
ارتکاب ... اگر جوابی و حجتی بران داشته باشند ظاهر سازند
چنانچه آیه کریمه یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها که در توصیف روز قیامت است
در کلام مجید وارد است دلالت بران دارد چه معنی آیه این است

٩ در دعای ... نسخه (؟)

٩٨

که روز قیامت روزی است که هر کس از جانب نفس خود در مجادله بوده
باشد با پروردگار خود ... ذلات و تقصیرات خود حجت و جواب میگفته باشد
و شمول تفضل و مرحمت بی نهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت
بهر کس که با او در مقام استعداد و قابلیت آن بوده باشد که در معرض
هدایت او درآید ... بارشاد وی تعلق گیرد و در مقام تلقین و تفهیم
حجت او باو درآید و تقریر سوال از ذلالت او بروجهی فرمایند که در ضمن
آن تنبیه بجواب از آن نیز بوده باشد چنانچه از آیه کریمه ما غرک بربک
الکریم یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا به پروردگار کریم خود که مرتکب
عصیان او شدی شمه از روایح این بشارت بمشام بندگان وادی
عصیان و تقصیر رسیده چه ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم در آیه
مذکور و اختصاص آن از سایر صفات بواسطه آنست که تنبیهی بوده
باشد مر عاصیان امت را باینکه چون در معرض خطاب ما غرک
بربک الکریم درآیند جواب غرنی کرمک یا کریم یعنی فریفته
ساخت ما را کرم تو ای کریم علی الاطلاق صاحب تفسیر نیسابوری
که مولانا نظام الدین اعرج است و در تفسیر خود ذکر کرده است که در
اوایل جوانی و سن شباب در واقعه دیدم که قیامت قائم شده و مردم
در معرض خطاب و عتاب درآمده بخاطر رسید که اگر مرا نیز در معرض

خطاب در او زند بکویند ما غرک بربک الکریم چه در جواب باید گفت
بمان در حالت خواب بی انکه بیشتر ... براری کوش زد من شده باشد
که ذکر کریم در آیت بواسطه تنبیه بر آن است ملهم شدم از جانب حضرت
عزت ... عطیه یا تلقینه میاید بکفت غرنی کرمک ... بعد از انکه
بیدار شدم این معنی در خاطر من بود تا انکه بعد ... بعضی تفاسیر مشاهده
کردم که بر این وجه ذکر کرده اند و کویا مراد او بعض تفاسیر مجمع البیان است
از مصنفات حجت الاسلام شیخ ابو علی طبرسی است از مشاهیر علمای امامیه
چه در تفسیر خود این نکته را ذکر کرده و هذه عبارته انما قال سبحانه
الکریم دون سایر صفاته و اسمائه لانه کانه لقنه الجواب
حتی یقول غرنی کرم الکریم انتهی کلامه و نعم ما قیل
بیت حسن تو بعشق ارشاد کرد مرا سبحان الله چه حسن ارشاد است این
سوال چون میتواند بود که روز محشر مردم در مقام احتجاج شوند و از برای
استخلاص خود از عذاب الهی مجادله نمایند و از ذلات خود جواب کویند
و حال انکه در قرآن مجید وارد است که در آن روز مهر خاموشی بر دهان بد کاران
کنند ... اعضا و جوارح ایشان بجای زبان مامور بتکلم
خواهند بود تا از فعلی که انها را بآن وا داشته اند خبر دهند و ایشان را از کفتار
انکار آن نمانند قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم

نختم

وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون
یعنی روز قیامت ... که مهر خواهیم کذاشت بر دهانهای ایشان
که بزبان تکلم نتوانند نمود و تکلم خواهند نمود دستهای ایشان و پایهای
ایشان ... از انچه از ایشان در دنیا بعمل آمده باشد جواب
... باشد که این هم ... بکفار باشد چنانچه بعضی مفسرین تصریح بان
کرده اند با انکه بکوئیم مهر کردن دهانها که ایت اشعار بران دارد بعد از احتجاج
و مجادله مذکور خواهد بود چنانچه بعضی روایات نیز در ان باب وارد است
یا کوئیم که این نیز روایت شده است که بعضی اعضا از جانب ایشان
در مقام احتجاج و مجادله خواهند شد چنانچه در بعضی اخبار باین عبارت
وارد است که تشهد اعضائه علیه بالزلة فتطایر شعرة من
جفن عینیه فتستأذن بالشهادة فیقول الحق تکلمی یا شعرة
عینه واحتجی لعبدی فتشهد له بالبکاء من خوفه فیغفر له
وینادی مناد هذا عتیق الله بشعرة یعنی کواهی دهند در از روز جمع
اعضای او بر تقصیر و معصیتی که بان عضو ازان واقع شده باشد پس در
پرواز اید دران اثنا موئی از مویهای مژه او و طا... ... کند از حضرت
عز جلاله در ادای شهادتی که داشته باشد پس اون حاصل شود از جانب
... زت او را و لقر باشد که سخن ای ای موی چشم بنده من و حجت او

ساز انچه از دیده پس مو بتکلم آید و گواهی دهد بر او و بگریه لب یار که از خوف
و ترس الهی از و بعمل آمده و بمجرد گواهی او دریای رحمت بجوش آمده
از تقصیرات او در گذرند و از عذاب دوزخش ازاد سازند و منادی
آواز برآورد در عرصه عرصات که هذا عتیق الله بشعرة یعنی این آزاد است
ازاد کرده خدا بموی و نعم ما جری فی طی هذا المقال علی لسان الحال
رباعی انانکه گناه بکس وگو بخشند * یکمو بنگارند ز یکمو بخشند * ارباب
کرم چو عذر عصیان طلبند * صد کوه گناه را بیک مو بخشند * پس بنابراین لازم
نمی آید که هرگاه دهانها مهر شود مجادله و احتجاج از جانب بندگان نتواند واقع شد
چه میتواند بود که احتجاج بوده باشد نهایتش بر زبان نباشد و با عضای
دیگر واقع شود و قید بر مترجم کرده میتواند بود که و جه تدبیر که مصنف دام ظله العالی
بان اشارت کرده اند ان باشد که ظاهر آیت تجادل عن نفسها
آنست که مجادله مذکور فهم نشده که باختیار و اراده مجادله با عضا واقع خواهد
بود بلکه ظاهر تشهد اعضاؤه علیه آنست که شهادت اعضا باختیار و اراده او
نخواهد بود و الا تشهد له گفته میشد نه تشهد علیه مگر انکه گوییم احتمال آن کافی است
و منع احتمال مکابره است و الله اعلم ما بس سوم معنی و الخلد فی الجنان
بیسادی که در دعای غسل ید یمنی واقعست خالی از خفا و پوشیدگی نیست
چه ظاهرش اینست که عطا کن خلود در بهشت را بدست چپ من و این تخصیص

چنانچه

چنانچه ظاهرست ما حصلی پیدا نیست لهذا در مقام توجیه آن در اراده چهار احتمال
در ان راه داده اند اول انکه عادت بر این جاریست که هرگاه کسی را
حصول امری بی تعب و مشقه دست داد میگوید فعله بیسادی یعنی
کردم انرا بدست چپ خود فردوسی گوید ع جهان هرچه خواهد همی میکند *
بدست چپ کارها میکند * گویا کنایه ازان است که سهولت ان بروجهی بود
که احتیاج نشد بانکه بدست راست دران بکار رود پس میتواند بود که
مراد طلب خلود در بهشت باشد بی انکه قبل ازان متحمل زحمت و مشقت باید شد
مثل صعوبت گذشتن از الصراط که از موی باریک تر و از شمشیر تیزتر است
و برروی دوزخ کشیده شده و شدت حساب که در وقت عرض اعمال محسن
و مسی را بان سروکار است و سوختن باتش دوزخ که بعضی عاصیان امت
را قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال ان از عقبات روز قیامت
دویم انکه بای مساری بای سببیه باشد یعنی خلود در بهشت را روزی
من کن بسبب شستن من دست چپ خود را در عبادت تو نهایتش
بنابراین بای یمنی در فقره اول نیز می باید بای سببیه باشد تا هر دو فقره
که قرینه هم واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند و ال[illegible] دور است
سیوم انکه مراد بخلد در عبارت مذکور برات عبور از بهشت باشد و مضاف
در کلام محذوف باشد و با هم همان حالت ظرفیت خود باقی بوده باشد یعنی

عطا کن نامه اعمال مرا بدست راست من تا علامت رستگاری من باشد
و برات خلود در بهشت عنبر سرشت را بدست چپ من تا من نیز بی بهره نباشم
و هر دو دست حامل احسان تو باشم و این وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه
دیگر بصواب نزدیکتر است والله اعلم چهارم آنکه مراد به یسار
در مقابل یمین نباشد بلکه در مقابل اعسار باشد و تنگی معاش که بمعنی
توسعه و فراخی حال است و مراد از آن کثرت طاعات و عبادات باشد
یعنی عطا کن بمن خلود در بهشت را بسبب بسیاری طاعات و وفور عبادات
من و برین تقدیر نیز یای به یساری یای سببیت خواهد بود و در کلام ایهام
تناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارت است از آنکه جمع کنند در کلام
میان دو لفظ که بحسب معنی از ایشان اراده شده و مناسب هم نباشند
نهایتش ایشان را با یکی از ایشان اراده معنی دیگر باشد که باعتبار آن معنی
مناسب هم باشد مثل قوله تعالی والشمس والقمر بحسبان و
النجم والشجر یسجدان که نجم درین کلام بمعنی ما نجم من الارض
استعمال شده یعنی گیاه که از زمین بروید و او را ساق نباشد و ظاهر است
که این معنی مناسب شمس و قمر نیست نهایتش باعتبار معنی دیگر آنکه
کوکب است مناسب است و ازین قسم است حدیث مشهور لا یزال المنام
طایرا حتی یقص فاذا قص وقع یعنی همیشه که خوابی دیده باشد

مانند مرغ پرنده و در پرواز می‌باشد مادام که قصه نشود و او را و اگر گویند
چون قصه کردند و واگشتند می افتد کنایه از آنکه خواب را تا گفته اند اثر آن از
نیکی و بدی بظهور نمی رسد چرا که در این حدیث یقص بمعنی قصه کردن که از و
اراده شده مناسب ظاهر نیست که با او در کلام جمعیت نهایتش او را معنی
دیگر هست که با آن معنی مناسبت با او دارد چه قص در لغت عرب بمعنی بریدن
بال نیز آمده است پس نظر بآن معنی کلام اینچنین خوانده شده که خواب همیشه در پر
واز است تا بال او را نبریده اند چون بال او بریده شود می افتد و این معنی اگرچه
مقصود نیست اما اجراء کلام بر این وجه از اقسام بلاغت است و این وجه
اگرچه بقدر دور است اما خالی از لطفی نیست [illegible] چهارم ظاهر این حدیث دلالت دارد
بر آنکه حضرت صلوات الله علیه در وضوی مذکور هر یک از رو و دستها را
زیاده از یکمرتبه نشسته باشند و این موید قول جمعی است از علما که گفته اند شستن
مرتبه دوم سنت نیست و هر عضوی می باید یکمرتبه شسته شود چه اگر غسل ثانی
سنت می بود چون حضرت علیه السلام در مقام ساختن وضوی تمام الاجزا بوده
از حضرت واقع میشد و اگر واقع میشد راوی ذکر آن میکرد چنانچه ذکر
مضمضه و استنشاق و دیگر سنتها که از حضرت بعمل آمده بود کرده است و دیگر آنکه
حضرت در آخر حدیث فرموده اند که خلق الله من کل قطرة ملکا یقدسه
و یعظمه و هیچ شک نیست که اگر دو بار اعضای مذکور شسته شده باشد عدد قطرات

بیشتر خواهد بود و مقام اقتضای ذکر آن خواهد نمود پس معلوم شد که
سکوت راوی از ذکر آن بواسطه عدم وقوع آن از حضرت علیه السلام است
و بعضی گفته اند چون استحباب دو مرتبه شستن اعضا در وضو نهایت
شهرت و شیوع داشت و بر همه کس معلوم بود راوی بلکه از حضرت واقع
شده بود بطور گذاشته در مقام تصریح بآن نشده و چنانچه در مضمضه و استنشاق
همین بذکر مضمضه و استنشاق اکتفا کرده و نگفت که هر کدام سه مرتبه واقع
شده و درین سخن نظر است چه شایع بودن و اشتهار آن درین مرتبه
در معرض منع است و چون اینچنین نباشد و حال آنکه ابن بابویه که از مشاهیر
علماء مذهب است مصر است براینکه غسل دویم سنت نیست و در کتاب من لا
یحضره الفقیه روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که آنحضرت فرموده اند والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه
وآله الا مرة مرة یعنی بخدا قسم که نبود وضوء رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر اینکه
غسل اعضا در آن یکمرتبه واقع میشد و بعضی روایات اشعار بآن دارد
که دو مرتبه از ایشان واقع شده بر حالت تجدید وضو حمل کرده است که تعدد
مذکور در ضمن دو وضو واقع باشد نه در وضوء واحد و شیخ جلیل محمد بن
یعقوب کلینی که جامع کتاب کافیست و در حدیثی که بکلینی اشتهار دارد
بعد از آنکه روایت کرده است که وضوی امیرالمؤمنین علیه السلام و غسل اعضا

همیشه یکمرتبه واقع بوده است گفته است که این دلیل است براینکه غسل
اعضا در وضو میباید که یکمرتبه زیاده واقع نشود چرا که عادت حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام این بوده است که هرگاه دو امر برایشان وارد میشده که مرد و طاعت
حضرت عزت بوده است هر کدام باحتیاط اقرب بوده و تحمل مشقت بدنی در مبادرت
بآن بیشتر می بایست نمود آنرا بمقتضی حدیث افضل الاعمال احمزها
بعمل می آورده اند پس بعد از منازعت و خلاف این دو شیخ بزرگوار
که از متقدمین علماند در سنت بودن غسل ثانی چون دعوی توان کرد که اشتهار
و شیوع آن میان امت بر وجهی است که مستغنی است تصریح راوی بصدور
آن از حضرت و تحقیق حق درین مقام اقتضای بسطی در کلام دارد که وقت
را گنجایش آن نیست **تمام** باید دانست که از بعضی احادیث مستفاد
شده که مستحب است آبی که در وضو صرف میشود یک مد شرعی بوده باشد
و مجتهدین نیز بر طبق آن حکم کرده اند و در کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از
ایشان چون از قول حضرت درین حدیث که بمحمد حنفیه اتینی باناء
من ماء اتوضأ بها للصلوة و استنجای حضرت از آن آب استنباط
کرده اند که آب استنجا نیز از جمله آب وضو است بر آن متفرع ساخته حکم کرده اند
که آب استنجا می باید از جمله مذکور بوده باشد و گفته اند که آبی که در وضو صرف میشود
علیت آنست که بمد نمیرسد پس آب استنجا را چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد

میشود ازانجمله باید دانست تا مقدار آن بحد درسد و سنت بفعل آید و این لغات
دو دمیباید چراکه هیچ شکی نیست که اب وضوی تمامی که مشتمل باشد بر شستن
سر و دستها و مضمضه و استنشاق که هرکدام بکفی آب متحقق میشود از انجمله
باید دانست غسل هریک از رو و دستها چنانچه اعتقاد ایشان است
دران دو مرتبه بفعل آمده باشد بحد شرعی میرسد بلکه نزدیک است که گمان شود
که مد بان وفا نکند چه مد شرعی بمذهب مشهور زیاده از دویست و هفتاد
و دو درهم شرعی نیست و مقدار مذکور چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میشود زیاده
از چهاریک من تبریز که تخمینا دو سیر و نیم سنگ دکن باشد درین زمان نیست
و یکسیر دکن شصت مثقال است پس چون تواند بود که اب استنجا نیز ازانجمله
محسوب شود و مخفی نماند که امر حضرت امیر المومنین علیه السلام فرزند خود
محمد حنفیه را باوردن اب از برای وضو و آوردن او ابرا از برای وضوی
حضرت که این حدیث اشعار بان وارد بحسب ظاهر دلالت دارد برانکه
آوردن غیر آب وضو را ازجمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند
نیست و باین نجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست
و حمل فعل حضرت برین که غرض ایشان بیان جواز استعانت در وضو
باشد و تنبیه بر عدم حرمت اگرچه ممکن است اما القدر دور است حدیث
سیم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطائفه محمد

بن الحسن الطوسی رحمه الله از شیخ بزرگوار محمد بن النعمان المفید از احمد بن
محمد از پدر او محمد بن الحسن بن احمد بن الولید که احوال ایشان در صدر
حدیث رابع مذکور شد از سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری القمی که
شیخ قمیان و فقیه ایشان و صاحب کتب و ثقه بوده است و بتاریخ
سنه احدی و ثلثمائه برحمت حق واصل شده و بعضی گفته اند تسع و تسعین
و مائتین و الله اعلم از احمد بن محمد بن علی بن عبد الله الاشعری که او نیز شیخ
قمیان و فقیه ایشان و ثقه و جلیل القدر بوده و ادراک صحبت حضرت امام
رضا و امام محمد التقی و امام علی النقی علیهم السلام نموده از علی و از کتب رجال
جرح و تعدیل او ظاهر نیست از داود بن النعمان که حال علی بن الحکم مذکور است
و علامه در خلاصه رجال میگوید داود بن النعمان ثقة گفت سوال کردم
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از کیفیت تیمم فقال
ان عمارا اصابته جنابة فتمعك كما تتمعك الدابة فقال
له رسول الله صلی الله علیه واله وهو یهزء به یا عمار تمعك
كما تتمعك الدابة فقلنا له فکیف التیمم فوضع یدیه علی
الارض ثم رفعها فمسح وجهه ویدیه فوق الکف قلیلا
شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و سه تماس و انجام اعجاز مشتمل
جز و فیض مشتمل اول راوی گوید حضرت در جواب من فرمودند عمار یاسر را

جنابت دست داده بود چون او را انفی از عهده بود بارا ده انکه جمیع بدن خود را
بدل بخاک رساند در میان خاک غلطید چنانچه چهار پایان در غلطید حضرت
حضرت رسول الله علیه واله از روی ظرافت و مطائبه با و خطاب کردند
که ای عمار در خاک غلطیدی چنانچه چهار پایان و دواب در خاک می غلطند
پس گفتیم ما با و علیه السلام که پس تیمم را چون باید کرد حضرت در مقام
بیان آن در آمده هر دو دست مبارک را بر زمین نهادند بعد از ان بر داشتند
و مسح کردند بان دستها روی خود و دستهای خود را از بالای کف
دست دیگر چنانچه از روایات دیگر فهم آن شده است فتمعك
كما تتمعك الدابة یعنی غلطید او و گردید در خاک مانند خاک کردن
دواب مراد این ست که جمیع بدن خود را مماس خاک ساخت گویا چون خیال
کرده بوده است که تیمم بدل غسل است و غسل در جمیع بدن را باب
میرسانند پس در تیمم نیز جمیع بدن را بخاک می باید رسانید و هو
یهزء به هزء بضم ها در لغت بمعنی سخریت یعنی تمسخر کردن و استهزا
ست و لتعدیه ان در لغت عرب گاه بیا میباشد و گاه بمن چنانچه میگویند
هزء به و هزء منه تمعكت كما تتمعك الدابة یعنی ای عمار در خاک
غلطیدی چنانچه دواب و چهار پایان در خاک میگردند میتواند بود که این
کلام استفهام انکاری باشد یعنی این چنین نبایست کرد و میتواند بود هم

که این کلام استفهام [illegible] شد یعنی این چنین نبایست کرد
و میتواند بود که جمله خبری باشد [illegible] لازم معنی از ان اراده شده باشد
یعنی ما را معلوم شد که این چنین کرده و استعمال جمله خبری بر این وجه در لغت
آمده چنانچه بکسی که توریه را از بر کرده است میگویند حفظت التوریة و غرض اعلام
مخاطب است بعلم خود بانکه او حفظ توریه کرده است چه اخبار او بعمل خودش وجهی ندارد
نهایتش وجه اول انسب است بقول حضرت و هو یهزء به فقلنا له فكيف
التيمم این عبارت را دو احتمال ست اول انکه کلام راوی باشد که داود
ابن النعمان باشد یعنی بعد از انکه حضرت امام علیه السلام عمل عمار را نقل کردند
تا از و پرسیدیم که پس تیمم را چون باید کرد حضرت امام تیمم را بر وجه مذکور بعمل آوردند
دوم انکه کلام صحابه باشد یعنی وقتیکه عمل مذکور بر ان وجه از عمار واقع شد و حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله بو مطائبه فرمودند و از ان معلوم شد که تیمم بر ان وجه نیست
حضرت صحابه که در ان مجلس با عمار حاضر بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه
و اله سوال کرده باشند از کیفیت تیمم و تیمم مذکور بواسطه تعلیم ایشان از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و اله علیه صادر شده باشد و بعد از ان ایشان صورت مجلس را نقل کرده
باشند و تعبیر از سوال خود از حضرت به فقلنا کرده و امام علیه السلام کلام ایشان بلفظ
حکایت فرموده باشند و الا سیاق کلام اقتضای آن میکند که بجای فقلنا
فقالوا گفته شود و برین تقدیر ضمیر غایب در وضع و رفع و مسح راجع به پیغمبر صلی الله

علیه واله خواهد بود و موید توجیه ناملبست الخ ابن بابویه در کتاب من لایحضره
الفقیه روایت کرده است بطریق صحیح از زرارة بن اعین از امام محمد باقر
علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه واله
ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انك اجنبت فکیف
صنعت قال تمرغت یا رسول الله صلی الله علیه واله فی التراب
قال فقال له کذلك یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه
الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینه باصابعه
وکفیه احدهما بالاخری ثم لم یعد ذلك یعنی رسول
خدا صلی الله علیه واله روزی بعمار خطاب کرده فرمودند ای عمار بما رسیده
که تو جنب شده بودی چون آب نبود که غسل کنی چون کردی عمار گفت
بدن خود را در خاک گردانیدم ای رسول خدا صلی الله علیه واله امام علیه السلام
فرمودند بعد از ان حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله باو گفتند الاغها نیز این
وجه در خاک میغلطند چرا این چنین نکردی و هر دو دست مبارک را
بجانب زمین فرود آوردند و برخاک نهادند و بعد از ان مسح کردند
پیشانی خود را بانگشتان مبارک خود و بر دو سر دست را یکی بدیگری
و اعاده نکردند بواسطه مسح و تنها دست نهادن برخاک را و در روایت
که محیی السنة که از علمای اهل سنت است در کتاب مصابیح نقل کرده است

١٠٥

تا سه بند و بعضی در مطلق تیمم خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو یکمرتبه
زدن دست بر زمین واجب میدانند و بعضی دو مرتبه و بعضی تفصیل داده اند
و میگویند در تیممی که بدل از وضو باشد یکمرتبه واجب است و در تیمم بدل از
غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند سه مرتبه واجب است یکمرتبه بجهت مسح جبهه و یکمرتبه
جهت مسح دست راست و یکمرتبه جهت مسح دست چپ پس بعد از مشاهده
این اقوال مختلف اگر داود بن النعمان اراده کرده باشد که بالمعاینه از
حضرت امام علیه السلام مشاهده کند تا او را اطمینان خاطری بهم رسد و شبهه
که از ملاحظه اختلاف مذکور او را رو داده باشد رفع شود چندان دور
نخواهد بود والله اعلم ملتبس اول قول امام علیه السلام درین حدیث
نسبت به پیغمبر صلی الله علیه واله و هو یهزء به بحسب ظاهر در معرض اشکال است
و احتیاج بتوجیه دارد چرا که استهزا و تمسخر سزاوار مرتبه نبوت نیست
و ازین جهت است که چون قوم موسی علی نبینا و علیه السلام باو گفتند
اتتخذنا هزوا یعنی آیا ما را استهزا و تمسخر میکنی و ما را قابل
آن اخذ کرده قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین گفت پناه میجویم
به پروردگار خود از آنکه از جمله جاهلان باشم کنایه از آنکه استهزا و تمسخر
عمل ارباب جهالت و نادانان است و جمعی که بوی از معرفت و دانائی
بمشام جان ایشان رسیده است و حق را از باطل تمیز کرده اند پیرامون آن

نمیکردند پس امری که مثل موسی پیغمبر علیه السلام که از عاظم اولو العزم است العیاذ بالله آن را
عمل جاهلان خوانده است چون تواند بود که از حضرت مقدسه علیه من التحیات
ازکاها و من التسلیمات انماها صلی الله علیه و آله وقوع یابد و بر تقدیر تسلیم جواز
وقوع آن از حضرت صلی الله علیه و آله نسبت بجمعی که قابل آن باشند صدور آن از
حضرت صلی الله علیه و آله نسبت بعمار یاسر که از اعیان صحابه رضوان الله علیهم بوده است
و مرتبه بزرگی در میان ایشان داشته باشد و به ثبوت پیوسته است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله همیشه او را گرامی میداشته اند و با و به تعظیم و توقیر سلوک میفرموده
اند و نهایت محبت و توجه باو داشته اند چنانچه نسبت باو بر زبان معجز بیان جاری ساخته
اند که عمار جلدة بین عینی تقتله الفئة الباغیة یعنی عمار بمنزله پوست میان
چشمهای من است یعنی جبهه من که از شرافتی که بر سایر اعضا دارد محل سجده ها
بر در دگار واقع است هر آینه شهید خواهند ساخت او را جمعی که از اهل بغی و ضلالت
باشند و آخر در حرب صفین بدست لشکر معاویه کشته شد چون مجوز است و نهایت
آنچه درین باب توان گفت آنست که استهزا اینجا در معنی حقیقی مستعمل نیست بلکه
معنی مجازی از آن اراده شده و مراد نوعی از مزاح و مطایبه است که از جانب شرع
حرجی در آن نیست و صدور آن از حضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب
در اخبار نقل شده و وقوع آن نسبت بعمار و امثال او خللی در شان ایشان
نمی نماید بلکه مشعر بر زیادتی مرتبه و قرب ایشان است نزد حضرت صلی الله علیه و آله

چرا که از بزرگان وقوع نمی یابد بلکه نسبت بجمعی که بزیادتی قرب و مرتبه نزد ایشان
موصوف باشد چه جبلی انسان است که بهر کس خصوصیت و محبت بیشتر دارد
و موالفت باو بیشتر گرفته است بیشتر او را در معرض مزاح و مطایبه که از نهایت
انبساط خاطر ناشی میشود در می آورد و به ثبوت پیوسته است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده اند که انی امزح ولا اقول الا الحق
یعنی از من مزاح و مطایبه واقع میشود نهایتش نمیگویم مگر آنچه حق باشد
و آن فعل از کذب و باطل الایش نمیدهیم و حکایت مطایبه حضرت با پیرزالی
که از ایشان التماس کرد که بجهت او دعا کنند که حضرت در جواب او بسبیل
مطایبه فرموده اند اما علمت ان الجنة لا تدخلها العجائز یعنی
هنوز ندانسته که جنت جای امثال تو پیرزال نیست و عجایز داخل آن نمیشوند
پیرزال مذکور شروع در قلق و اضطراب نموده که گناه پیرزالان چه باشد
که ازین سعادت محروم مانده اند حضرت صلی الله علیه و آله چون اضطراب او را
مشاهده کردند تبسم فرمودند این آیه را تلاوت فرمودند که انا انشاناهن انشاء
فجعلناهن ابکارا عربا اترابا یعنی بدرستیکه ما می آفرینیم در بهشت ایشان را
از ابتدا آفریدن تازه نه بر وجه حمل و ولادت باشد پس میکردانیم ایشان را دختران
باکره که هرگاه نزد شوهران خود آیند بکر نمایند و دوست و مهربان شوهران باشند
و همه با یکدیگر همسالی باشند در سن سی و سه سالگی یکی پیر و یکی جوان نباشند

نقل است از ام سلمه که از پیغمبر صلی الله علیه واله پرسید که ایشان کیانند فرمود
هو اللواتی فی دار الدنیا عجایز و سمطا و دمتشها یعنی جمعی از زنان که
قبض روح ایشان شده باشد در حالتی که عجوز و پیر شده باشند و موی سر
سفید کرده و گوشها و چشم ایشان ریم گرفته و در بعضی تفاسیر مذکور است
که دختران خورد بان سن میرسانند و بسی و سه سال دار ایان سن
رو نمایند و بشوهران خود که در دنیا داشته اند بدهند و اگر شوهران ایشان
متعدد باشند بشوهر اخرین دهند و اگر در دنیا شوهر نداشته باشند
و یا داشته باشند و بهشتی نباشد بیکی از جوانان بهشتی دهند و در حدیث
وارد است که شوهران نیز بسن مذکور نقل می نمایند چنانچه از حضرت رسول الله
صلی الله علیه واله روایت شده که فرموده اند که یدخل اهل الجنة
الجنة جردا مردا ابعا مسکحلین جعادا ابناء ثلث و ثلثین
سنة یعنی داخل میشوند اهل بهشت بهشت را در حالتیکه بی موی و امرد باشند
و خوش چشم و سرمه کشیده و جعده موی و در سن سی و سه سالگی غالبین دوم
وضع یدین بر ارض در حال تیمم که درین حدیث واقعست اگرچه در بعضی
احادیث دیگر نیز باین عبارت واقعست اما در اکثر احادیث تعبیر از ان بضرب
یدین نشده است یعنی زدن دست بر خاک که ان عبارتست از وضع با اعتماد
نه وضع مطلق و والد بزرگوار را درین مقام تحقیقی است که در شرح رساله الفیه که لکا

فلم تصنیف او ست ایراد کرده است و چون مقام مقتضی ذکر ان نیست کسیکه اراده اطلاع بران
داشته باشد بشرح مذکور رجوع نماید و بر هر تقدیر خلافست میان علما در اینکه فعل مذکور
جزو افعال تیمم است و واجبست که نیت تیمم بران مقدم باشد یا انکه بمنزله اعتراف
در وضوست که عبارت از برداشتن ابست بدست بواسطه شستن روی و چیزی
انرا از افعال وضو نشمرده اند این نیز از افعال تیمم نیست و ظاهر کلام اکثر علما رضوان
الله علیهم اشعار باختیار شق اول دارد که جزو نیست بنابرین شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه در کتاب نهایت الاحکام شق ثانی را اختیار کرده است پس فعل
مذکور را خواه وضع ید باشد و خواه ضرب ید جزو تیمم نمیداند چنانچه اعتراف جزو
وضو نیست بلکه فعل مذکور بمذهب او فعلیست واجب خارج افعال تیمم و شیخ
شهید علیه الرحمه برو در اختیار این مذهب دو اعتراض کرده است **اول**
اعتراف در وضو فی نفسه واجب نیست بلکه اگر بروجه دیگر رسانیدن اب برو
میسر باشد مثل زدن روی بر اب یا داشتن روی زیر ناودان و امثال ان
وجوب اعتراف ساقط خواهد بود و بخلاف فعل مذکور در تیمم که فی نفسه واجبست و فعل
دیگر مثل وضع پیشانی بر خاک و امثال ان بدل ان نمیتواند شد پس میان ان و اعتراف
فرق باشد و جوابش انست که فرق مذکور بمذهب علامه ضرری ندارد و او نیز قائل است
با انکه فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجبست نهایتش شرط میدانند نه جزو و حرجی نیست از انکه
فعلی در عبادتی واجب باشد و جزو نباشد چنانچه در اعتکافی که در شهر رمضان واقع

باشد گفته اند که روزه ایام اعتکاف مذکور شرط است و جزو اعتکاف نیست
مگر انکه غرض شیخ شهید علیه الرحمه ان باشد که قیاس آن بر اعتراف خوب نیست چرا که
بنابر تفرقه مذکور قیاس مع الفارق میشود و قیاس مع الفارق را علما اعتبار نکرده اند
دوم اگر حدثی واقع شود میان اعتراف و شستن رو همه اتفاق دارند بر انکه خلل در
وضو نمی باید و چون بهمان آب نیت کرده رو را بشویند وضو صحیح است بخلاف فعل مذکور
در تیمم که بعد از ان و قبل از مسح جبه اگر حدثی واقع شود بان دست مسح جبه نمیتوان کرد
و اعاده ضرب یا وضع ید بر زمین واجبست و جوابش آنست که اگر غرض شیخ شهید ثانی
علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب ید و مسح جبه بمذهب علامه نیز موجب ابطال تیمم
و واجبست اعاده آن لا نسلم که چنان باشد چه او در نهایت الاحکام تصریح کرده است بانکه
وقوع حدث مذکور خللی در صحت تیمم نمیکند و موجب اعاده ضرب ید بر ارض نیست و اگر
غرض او آنست که خلل مذکور بمذهب دیگر آنست که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند بعلامه ضرر
نخواهد داشت و باید دانست که علامه قدس سره با وجود انکه حکم بعدم جزویت فعل مذکور
کرده است جایز داشته است که نیت مقارن ان واقع شود لازم می آید که نیت مقارن
بهیچ جزو از اجزای تیمم نشده باشد چه مقارنت نیت متحقق نیست مگر مقارن داشتن آن
بجز اول و حال آنکه مقارنت نیت در جمیع عبادات واجبست اجماعا الا آنکه بگویند
که در وضو نیز تجویز شده است که نیت را مقارن شستن سر دستها یا مضمضه یا استنشاق
دارند و حال آنکه هیچکدام از انها جزو وضو نیست پس تجویز مقارنت نیت تیمم بفعلی که جزو نباشد

ضمن عدم تحقق مقارنه [illegible] نباشد چرا که انها اگر چه بالاصاله جزو وضوی واجب نیست
بعد از مقارن نیت بان جزو وضوی کامل میشود چنانچه از علما تصریح بان
واقع شده است پس مقارنت نیت بان متضمن مقارنت نیت بوضوی
کامل خواهد بود و وضوی کامل فرد وضوی واجبست پس مقارنت نیت بوضوی واجب
نیز متحقق شده باشد مگر آنکه گوییم مذهب علامه نیز آنست که فعل مذکور نیز بالاصاله
جزو تیمم نیست بحیثیتی که واجب باشد تقدیم نیت بران مانند مسح جبه و بدین اعتبار هرگاه
نیت مقارن آن شود جزو تیمم میشود بر نسبت اعتراف در وضو و بنابرین هیچ
تفرقه میان فعل مذکور و اعتراف نخواهد بود فراز ظاهر فعل امام علیه السلام که فعل
وجهه اشعار بران دارد که در تیمم مسح تمام رو واجب باشد و این مذهب علی بن بابویه
است از علما و بعضی احادیث دیگر نیز درین حکم موید اوست و در نهایتش سید مرتضی
علم الهدی اجماع نقل کرده است بر انکه مسح تمام رو واجب نیست و بعضی احادیث
معاضد قول او نیز هست که بعضی از انها ناطق است بوجوب مسح جبه و بعضی
بمسح جبین و شیخ که هرکدام اختیار شود واجب در ضمن آن بفعل آمده است و نقل
مذهب مذکور از ابن عقیل نیز کرده است و گویا واجب نبودن مسح تمام رو را که در
کلام سید مرتضی رحمه الله واقع است حمل کرده است بر عدم وجوب بعینه و اما استیعاب
دستها در مسح بحیثیتی که مسح دستها تا مرفقین واجب باشد این حدیث صریح است
در عدم آن و در نهایتش علی بن بابویه رحمه الله آن را واجب دانسته بواسطه انکه در بعضی اخبار

براین وجه وارد شده است واگر در ان نیز قابل بحث شویم میان مسح دستها تا مرفق ومیان مسح سر دستها از بند ما تنند روی چندان دور نخواهد بود والله اعلم بحالسرایر باید دانست که ظاهر این حدیث دلالت دارد برانکه امام علیه السلام در حال اخبار از تیمم حضرت رسالت صلی الله علیه واله در حال بیان تیمم لعمار علی الاحتمالین المذکورین در زدن دستها بر ارض یک مرتبه اکتفا کرده باشند و هیچ شک نیست که سخن از تیمم جنب میکند نشته است بواسطه انکه عمار بواسطه رفع جنابت تیمم کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت پس این حدیث بحسب ظاهر حجت جمعی تواند بود که در مطلق تیمم خواه بدل از وضو و خواه بدل از غسل باشد یکمرتبه زدن دست بر زمین را کافی میدانند و بین التیممین تفرقه نکرده مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیه الرحمه و موید مذهب ایشان است حدیث موثقی که زراره درین باب روایت کرده و حدیث حسنی که ازابن ابی المقدام بنقل ان به ثبوت رسیده است مترجم گوید حدیث موثق مذکور حدیثی است که عبدالله بن بکیر از زراره بن اعین روایت کرده است که او گفت سئلت اباجعفر علیه السلام عن التیمم فضرب بیدیه الارض ثم رفعهما فنفضهما ثم مسح بهما جبهته وکفیه مرة واحدة یعنی سوال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از کیفیت تیمم یعنی پرسیدم از ان حضرت که تیمم را چون باید کرد امام علیه السلام در مقام بیان ان بمن در امده زدند هر دو دست مبارک را بزمین بعد از ان برداشتند و تکان دادند که اگر خاکی بران گرفته باشد بریزد بعد ازان

۱۰۹ وعبارت ان اینست قال عمار کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه واله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه واله بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه یعنی گفت عمار در لشکری بودیم و مرا جنابت دست داد پس در خاک غلطیدم و نماز کردم بعد ازان نقل کردم انرا بر حضرت رسول الله صلی الله علیه واله چون بخدمت الحضرت رسیدم حضرت صلی الله علیه واله فرمودند بدرستیکه ترا این قدر کافی بود که بعمل آوردی و بر دو کف مبارک را بر زمین زدند و برداشته نفس بران دمیدند که اگر خاکی بران گرفته باشد دور شود بعد ازان مسح کردند بان روی خود را و هر دو دستهای خود را و گمان اینست که عمل بر وجه اول که قلنا کلام راوی باشد نه صحابه بهتر باشد چراکه حمل بر انکه [illegible] ازکلام صحابه است بغایت دور است و در حدیث صحیح زراره بن اعین روایت کرده است باین عبارت واقع است که قوضع ابوجعفر علیه السلام کفیه علی الارض ثم مسح وجهه وکفیه و دلالت روایت ابن بابویه بانکه تیمم مذکور فعل پیغمبر صلی الله علیه واله باشد در معرض منع است چه احتمال دارد که ضمیر ابوی در روایت

مذکوره راجع بامام علیه السلام باشد بر تقدیر تسلیم که راجع به پیغمبر است
صلی الله علیه واله لازم نمی آید که ضمایر این روایت نیز چنان باشد چه میتواند بود
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله لازم نمی آید بجهت عمار بیان کرده باشد
وامام علیه السلام بجهت داود بن النعمان اگر گویند احتیاج عمار وامثال او
بمعرفت کیفیت تیمم چندان دور نیست چراکه میتواند بود که واقعه مذکور در
مبداء اسلام بوده باشد قبل از انکه ایت تیمم نازل شود و کیفیت ان اشتهار
یافته باشد اما احتیاج داود بن النعمان بمشاهده کیفیت تیمم امام علیه السلام بغایت
دور است ونهایت استبعاد دارد چراکه راوی مذکور از افاضل راویان
حدیث است وهمه کس تعریف فضل وکمال او کرده اند واحادیث
بسیار ازو روایت شده چون تواند بود که کیفیت تیمم که دانستن
آن از ضروریات دین است برو مخفی مانده باشد پس حمل روایت
برانکه استفسار مذکور از عمار واصحاب واقع شده باشد و تیمم مذکور
فعل حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله اولی باشد بلکه متعین جوابش انست
که احتیاج داود بن النعمان بمشاهده تیمم امام علیه السلام نه بواسطه آن بوده
است که او نمیدانسته که تیمم غلطیدن در خاک نیست بلکه بواسطه اختلاف
است که در کیفیت تیمم میان اهل اسلام بوده چراکه فرق امت را
اقوال مختلف در ان هست چه بعضی مسح را بر پیشانی وسر دستها

نتم

مسح کردند بان کفهای مبارک پیشانی خود را و هر دو دست خود را یکمرتبه و حدیث
حسن مذکور حدیثی که عمر بن ابی المقدام از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
نقل کرده است که انه وصف التیمم فضرب بیدیه الارض
ثم رفعهما فنفضهما ثم مسح علی جبینه وکفیه مرة واحدة
یعنی بیان کردند امام علیه السلام کیفیت تیمم را برین وجه که زدند هر دو دست
مبارک را بر زمین پس برداشتند و تکان دادند و بعد از ان مسح کردند
بهر دو دست جبین و هر دو دست خود را یکمرتبه چون درین هر دو حدیث
تخصیص نیافته است تیمم به تیمم بدل از وضو یا تیمم بدل از غسل و هر دو حدیث
صحیح است و از انکه امام علیه السلام در هر دو مسح بیک ضرب اکتفا کرده اند هر آینه مؤید
و مقوی مذهب سید مرتضی و شیخ مفید علیهما الرحمه است که در مطلق تیمم
خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن دستها را بر زمین کافی
میدانند و میگویند که در تیمم بدل از غسل احتیاج بدو ضرب نیست و چون عبدالله
بن بکیر که راوی حدیث اول است اگرچه ثقه و در مذهب خود عادل بوده
است اما فطحی مذهب بوده یعنی بعد از امام جعفر صادق علیه السلام افطح
پسر بزرگ او را امام میدانستند و بامامت امام موسی کاظم علیه السلام
قایل نبوده و عمر ابن المقدام راوی حدیث دوم اگرچه امامی مذهب بوده علماء
رجال مدحش کرده اند صفات نیک او ذکر کرده اند اما عادل و ثقه نبوده چند

اول را موثق نامیده و حدیث دوم را حسن و چه مراد بحدیث موثق آنست
که راویان آن تا معصوم همه ثقه و راست گو باشند و علمای رجال از راست
گوئی و ثقه بودن ایشان خبر داده باشند ولیکن همه امامی مذهب نباشند
بلکه بعضی از ایشان یا همه مخالف مذهب باشند و مراد بحدیث حسن آنکه
راویان همه امامی مذهب باشند و ممدوح ولیکن همه محکوم بتوثیق و عدالت
نباشند و حدیثی که راویان آن تا معصوم همه امامی و عادل باشند آنرا
صحیح میگویند چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه غیر این سه قسم است ضعیف می نامند
و این نیز چند قسم است چنانچه که در محل خود تفصیل یافته است و شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه در کتاب مختلف از استدلال مذکور برین وجه جواب گفته
که این حدیث و امثال آن دلالت نیست براینکه تیمم که امام علیه السلام وصف آن فرموده
بدل از غسل بوده یا بدل از وضو و جنب بودن عمار در آن وقت و قصه او دلالت ندارد برآنکه
حضرت بیان تیمم بدل غسل کرده باشند چه میتواند بود که سایل بعد از خطابات حضرت
صلی الله علیه واله بعمار یا بعد از اخبار امام علیه السلام از آن کیفیت تیمم مطلق سوال کرده باشند
یا از کیفیت تیممی که بدل از وضو باشد و مخفی نماند که این تاویل که علامه رحمه الله
مرتکب آن شده اند بغایت دور است و سوق کلام ابای تمام از آن دارد و در حدیث
قصه عمار که ابن بابویه علیه الرحمه از زراره بروجه صحیح نقل کرده در بحث دوم سبق
ذکر یافت در بحث در آنکه تیمم حضرت رسالت صلی الله علیه واله بیان تیمم بدل از

غسل

غسل بوده به تیمم اطلاق چرا که بعد از آنکه عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابت
بود بحضرت صلی الله علیه واله و آنحضرت رسول الله صلی الله علیه واله بروجهی که گذشت با او
خطاب کرده فرمودند چرا اینچنین نکردی و تیمم مذکور را بیان فرمودند و این
صریح است در آنکه تیممی که عمار را بدل از غسل جنابت می بایست کرد همان
می بایست واقع شود و نیز حدیث مذکور صریحست در آنکه زیاده از یکمرتبه
دستهای مبارک را بر زمین نه زدند چه در آخر حدیث واقع است که لم یعد
ذلک یعنی اعاده نکردند حضرت صلی الله علیه واله زدن دستها را بر زمین
پس بنابرین مذهب سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه خالی
از قوتی نباشد و بعضی احادیث و روایات که دلالت دارد بر تعدد ضرب
ید بر ارض در تیمم ممکن است محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافق هم
رسد میان حدیث صحیح زراره که مذکور شد و میان آنها و توفیق میان
این و آن برین وجه بهتر است از توفیقی که دیگران کرده اند و گفته اند احادیثی
که دال بر تعدد ضرب است محمول است بر تیممی که بدل از غسل باشد و
احادیثی که اشعار بر وحدت ضرب دارد بر تیممی که بدل از وضو باشد چنانچه
میان متاخرین مشهور است چرا که در بعضی احادیث نزدیک بصریحست
در آنکه در تیمم بدل از غسل نیز ضرب ید یکمرتبه واجب است و آنچه بعضی
گفته اند که چون عمل وضو اخفست از عمل غسل مناسب آنست که در تیمم بدل از

از وضو یکمرتبه ضرب واقع شود و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه و دلیلیست این مدعا
که دلیل حکمی از احکام شرعی شود و حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه
الرحمه بوساطت زراره از امام بحق ناطق امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است
برین وجه که زراره گفت سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمودند
هو ضرب واحد للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین
ثم تنفضهما مرة للوجه و مرة للیدین اگرچه شیخ ابو القاسم
رحمه الله نیز در کتاب معتبر با او موافقت کرده است در فهم تفصیل
مشهور ازان اما بعد از تامل ظاهر میشود که دلالت بر تفصیل ندارد
بلکه بعضی دعوی کرده اند دلالت ازان بر تعدد ضرب در مطلق تیمم
خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل تا آنکه ابن بابویه بآن
استدلال کرده است بر تعدد ضرب در تیمم مطلق و حق آنست که
این حدیث نسبت بآنچه شیخ قدس سره و شیخ ابو القاسم ازان فهمیده اند
و نسبت بآنچه ابن بابویه ازان استنباط کرده محتمل است و نص در هیچ جای
بهیچکدام نیست چراکه قول امام علیه السلام که هو ضرب واحد محتمل است که بمعنی
یک نوع باشد یعنی تیمم همه یک نوع است و چنان نیست که تیمم بدل از وضوی نوعی
باشد و تیمم بدل از غسل نوعی دیگر و ضرب بمعنی نوع شیوع تمام در عرف اهل
شرع دارد چنانچه گفته اند الطهارة ضربان مائی و ترابی یعنی

طهارت بر دو نوع است طهارت بآب و آن وضو و غسل است و طهارت بخاک
و آن تیمم است و امثال آن و کلمه الغسل مجرور خوانده شود و بعطف آن بر الوضوء
چنانچه ظاهر آنست و جمله تضرب بیدیک الی آخره تعبیر ضرب مذکور
بوده باشد یعنی در مطلق تیمم خواه تیمم بدل از وضو می باید که ضرب بدین [illegible]
وجه بوده باشد که دستها دو مرتبه بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از برداشتن
از زمین تکانده شود و یکمرتبه بواسطه مسح بدین متحمل است که ضرب بمعنی خود
باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمه و الغسل مرفوع خوانده شود که ابتدای کلام بوده باشد
نه جزو کلام بوده باشد بحذف مضاف و تقدیر چنین باشد که تیمم الغسل
من الجنابة یضرب الاخره را یا مجرور خوانده شود بحرف جر محذوف
متعلق بیضرب که کلام درین تقدیر باشد و یضرب بیدیک للغسل
الجنابة مرتین الی الاخر و عطف از قبیل عطف جمله فعلی باشد بر جمله اسمی
و حاصل معنی آنکه تیمم از برای وضو یکضرب و از برای غسل دو ضرب چنانچه
مشهور است و بالجمله برد و تقدیر ناچار است در حدیث مذکور از ارتکاب خلاف
ظاهر اما بر حمل اول بواسطه آنکه ظاهر از ضرب درین مقام آنست که بمعنی زدن دست
باشد نه بمعنی نوع و اما بر حمل ثانی بواسطه آنکه ظاهر عطف مفرد بر مفرد است
نه عطف جمله بر جمله و تقدیر امری که در کلام مذکور نشده نیز بر خلاف اصل است
و بخاطر میرسد که ممکن است که ضرب محمول شود بر ضرب ید بر ارض چنانچه ظاهر آنست

وکلمه والغسل مجرور خوانده شود و معطوف باشد بر الوضوء همچنانکه ظاهر
آنست نیز نهایتش مراد از قول حضرت علیه السلام که ضرب واحد
وحدت نوعی باشد نه وحدت عددی یعنی ضرب ید بر ارض در مطلق
تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یکنوع است یعنی الحاصل این
نیست که افعال در تیممین مختلف باید که واقع شود مثل آنکه در یکی باید
اعتماد در ضرب بیشتر باشد و در دیگری کمتر تا در یکی علوق تراب شرط
باشد و در دیگری نباشد و امثال آن از اختلافات محتمله و حمل وحدت بر وحدت
نوعی نیز که درین حمل ارتکاب شده اگرچه خلاف ظاهر است اما براین
تقدیر ارتکاب خلاف ظاهر چنانچه مخفی نیست کمتر است والله اعلم الخامس
باید دانست که میان علماء ما رضوان الله علیهم اجمعین اشتهار یافته
که در تیمم علوق تراب بر دستها شرط نیست یعنی لازم نیست که زدن دستها
بر زمین بر وجهی وقوع یابد که قدری خاک به بعضی از کفها گرفته شود و ابن
جنید از علماء ما و جمعی از علماء اهل سنت علوق مذکور را در تیمم شرط میدانند
و بر مذهب مشهور بر این وجه استدلال شده است که در بعضی روایات
صحیحه وارد شده است که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکاندن
دستهاست بعد از برداشتن از زمین و اگر علوق تراب شرط میبود نفض
مذکور سنت نمیبوده هیچ شک نیست که نفض بواسطه آنست که اگر خاکی یا گردی

در دستها مانده باشد بریزد و در وقت مسح رو برو کشیده نشود و پس
هرگاه دور کردن خاک از دستها سنت باشد چون تواند بود که علوق
آن واجب باشد و والد بزرگوار در شرح الفیه اشاره بضعف این استدلال
کرده اند و گفته اند بتجربه معلوم است بانکه بمجرد تکاندن دست جمیع آنچه از خاک
در کفها گرفته شده نمیریزد بلکه اجزای صغیر غباری باقی میماند پس میتواند بود
که غرض از نفض این باشد که رو خاک آلوده و بدنما نشود و پاره ریخته شود
و آن مرتبه باقی نماند که نه آنکه مطلقا اثری از آن در دست نماند پس استحباب
نفض منافاتی نداشته باشد با شرط علوق و بر روایات مذکوره استدلال
بر عدم اشتراط علوق نتوان کرد بلکه میتوان دعوی کرد که دلالت بر اشتراط
آن میکند چرا که استحباب نفض در روایات مذکوره مطلق واقع شده لیکن مقید
بحال علوق تراب باشد و ظاهر است که تا علوق تراب متحقق نباشد نفض واقع
نمیتواند شد و سنت بعمل نخواهد آمد پس علوق تراب شرط باشد و نهایت آنچه
در جواب توان گفت آنست که استدلال بر این وجه کافی تمام نیست که نفض مذکور
واجب باشد و هیچکس از علما قائل بوجوب آن نشده است و بعد از آن در مقام
تقویت استدلال ابن الجنید شده اند بآیه کریمه فامسحوا بوجوهکم وایدیکم
منه بر این وجه که من در کلمه منه ظاهر آنست که من تبعیض باشد یعنی مسح
کنید در حال تیمم بعض از روی خود را و بعض از دستهای خود را ببعض

از خاک چراکه اگر محمول برین ابتدای شود باین معنی که مسح رو و دستها را بر
بکنید که ابتدای آن از خاک باشد معنی بغایت ناخوش و نابحصل میشود
و هرگاه من تبعیض باشد لازم خواهد بود که مسح از خاک واقع شود و این
متحقق نمیتواند شد مگر بعلوق قدری از خاک در دستها پس علوق
واجب باشد و گفته اند آنچه روایت صحیح زراره که از امام محمد باقر علیه السلام
نقل کرده اشعاری بان دارد که ضمیر منه راجع به تیمم است منافات بان ندارد
که من تبعیض باشد چه عبارت حدیث مذکور درین باب اینست
که حضرت امام علیه السلام بعد از ذکر آیه وضو و تفسیر آن فرموده اند
ثم قال الله تعالى فلم تجدوا ماءً فتيمموا صعيداً طيباً فامسحوا
بوجوهكم وايديكم منه فلما ان وضع الوضوء عن من لم
يجد الماء اثبت بعض الغسل مسحاً لانه قال بوجوهكم
ثم وصل بها وايديكم منه اي من ذلك التيمم لانه
علم ان ذلك اجمع لا يجري على الوجه لانه يعلق من
ذلك الصعيد ببعض الكفين ولا يعلق ببعضها ثم قال
ما يريد الله ليجعلكم في الدين من حرج والحرج الضيق
یعنی حضرت عزت تعالی و تقدس بعد از فراغ از بیان وضو فرموده اند
که اگر موجب وضو بهم رسد شما را پس نیابید آبی که بان طهارت کنید بخاک پاک

بان

114 برین وجه که مسح کنید بعض از روی خود را و بعضی از دستهای
خود را به بعضی از ان پس چون وضع کرد و ساقط ساخت وضو را
از کسی که آب نیابد بدل از غسل مسح را قرار داد بواسطه آنکه گفت
مسح کنید بعض از رو را و بعد از ان متصل ساخت بان و گفت مسح کنید دستهای
خود را یعنی بعضی از دستهای خود را بان یعنی بان تیمم بواسطه آنکه میدانست
که خاک تمامه بر روی جاری نمیشود چراکه به بعضی از کفهای دست خاک
گرفته میشود و به بعضی نمیشود بعد از ان گفت ما يريد الله ليجعل
عليكم في الدين من حرج یعنی نخواسته است پروردگار شما
در امور دین بر شما حرجی و مراد بحرج تنگیست و دلیل ساخته اند کلام حضرت را
علیه السلام در آخر حدیث مذکور که لانه يعلق من ذلك الصعيد
ببعض الكفين ولا يعلق ببعضها بر اشتراط علوق تراب در تیمم چنانچه
مذهب ابن الجنید است و گویا وجه دلالت کلام مذکور برین مطلب اینست
که روایت دلالت کرد بر آنکه حضرت عزت تعالی و تقدس چون دانستند
که خاک مذکور در وقت مسح روی بر جمیع رو جاری نمیشود و بواسطه
آنکه به بعضی از دست میگیرد و به بعضی نمیگیرد و گفتند مسح کنید بعضی از
روی و بعضی از دستهای خود را ببعض از خاک و کسیکه در عبارت
روایت مذکور و تعلیل امام علیه السلام چنانچه حق تامل است نماید اشعار زوا

مذکور بر وجوب علوق تراب در دست بر و مخفی نخواهند بود و بر و معلوم
خواهد شد که تیممی که امام علیه السلام ضمیر منه را راجع باو ساخته اند
مراد بان خاکیست که تیمم بران واقع نمیشود نه نفس تیمم والله اعلم **حدیث هفتم**
روایت شده است بسند مذکور از شیخ سعید شهید قدس الله
روحه که گفت خواندم بر شیخ فخر الدین ابن مطهر دام فضله در خانه شیخ
مشار الیه که در حله واقع بود اخر روز جمعه سیوم شهر جمادی الاول سال
هفتصد و پنجاه و دو و شش هجری و شیخ مذکور گفت خواندم بر پدر بزرگوار
خود شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه و او گفت روایت کرد مرا پدر من
شیخ سدید الدین از سید رضی الدین بن طاوس که از اعیان علما
امامیه است و مصنف چندین کتاب و رساله نهایتش از نهایت احتیاط
که در دینیات داشته اند با وجود اهلیت فتوی و اجتهاد در مقام
تصنیف کتاب فقهی نشده اند و آنچه نوشته اند در ادعیه و آداب نوشته
اند نور الله روحه العزیز از سید شمس الدین فخار از شیخ محمد ابن
ادریس از شیخ عربی بن المسافر العبادی از الیاس بن هشام الحائری
از شیخ ابی علی المفید از والد او شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ
جلیل شیخ مفید رحمه الله از ابو القاسم جعفر بن محمد بن یعقوب الکلینی
احوال ایشان در صدر حدیث پنجم سمت گذارش یافته است از علی

بن

بن ابرهیم از ثقه صدوق حماد بن عیسی الجهنی البصری که گفت قال لی ابو
عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یوما
یا حماد اتحسن ان تصلی قال فقلت یا سیدی انا ا
حفظ کتاب حریز فی الصلوة فقال لا علیک یا حماد
قم فصل قال فقمت بین یدیه متوجها الی القبلة فا
ستفتحت الصلوة فرکعت وسجدت فقال یا حماد لا تحسن
ان تصلی ما اقبح بالرجل منکم یاتی علیه ستون
سنة او سبعون سنة فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها
تامة قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل فقلت جعلت
فداک فعلمنی الصلوة فقام ابو عبد الله علیه السلم
مستقبل القبلة منتصبا فارسل یدیه جمیعا علی فخذیه
قد ضم اصابعه وقرب بین قدمیه حتی کان بینهما
قدر ثلث اصابع منفرجات واستقبل باصابع رجلیه
القبلة لم یحرفها عن القبلة فقال بخشوع الله اکبر ثم قرأ الحمد
بترتیل وقل هو الله احد ثم صبر هنیئة بقدر ما یتنفس وهو
قائم ثم رفع یدیه حیال وجهه وقال الله اکبر وهو قائم ثم رکع وملأ
کفیه من رکبتیه منفرجات ورد رکبتیه الی خلفه ثم سوی

ظهره حتى لو صبت عليه قطرة من ماء او دهن لم تزل
لاستواء ظهره ومد عنقه وغمض عينيه ثم سبح ثلثا بترتيل فقال سبحان ربي العظيم وبحمده ثم استوى قائما
فلما استمكن من القيام قال سمع الله لمن حمده ثم كبر وهو
قائم ورفع يديه حيال وجهه ثم سجد وبسط كفيه مضمومتي
الاصابع بين يدي ركبتيه حيال وجهه فقال سبحان ربي الاعلى
وبحمده ثلاث مرات ولم يضع شيئا من جسده على شيء
منه وسجد على ثمانية اعظم الكفين والركبتين وانامل
ابهامي الرجلين والجبهة والانف وقال سبعة منها فرض
يسجد عليها وهي التي ذكر الله عز وجل في كتابه وقال
وان والركبتان والابهامان ووضع الانف على الارض
سنة ثم رفع راسه من السجود فلما استوى جالسا
قال الله اكبر ثم قعد على فخذه الايسر وقد وضع قدمه الايمن
على بطن قدمه الايسر وقال استغفر الله ربي واتوب اليه
ثم كبر وهو جالس وسجد السجدة الثانية وقال كما قال في الاولى
ولم يضع شيئا من بدنه على شيء منه في ركوع ولا سجود
وكان مجنحا ولم يضع ذراعيه على الارض فصلى ركعتين

فقال الله اكبر

المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
وهي الجبهة والكفان

على

على هذا ويداه مضمومتا الاصابع وهو جالس في التشهد فلما
فرغ من التشهد سلم وقال يا حماد هكذا صل شرح كلام
بلاغت نظام درضمن اغاز دو نمایش وانجام اغاز مشتمل بر دو بخش
بخش اول خلاصه معنی کلام راوی انکه گفت بمن روزی امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که ای حماد ایا نیکو میگذاری نماز را من
گفتم ای سید ومهتر کاینات من حفظ میکنم کتاب حریز را که در علم نماز تصنیف
کرده است چون تواند بود که نماز را نیکو نتوانم گذارد امام علیه السلام فرمودند
هیچ باکی نیست ترا برخیز و نماز کن تا ببینم که چون با آن قیام می نمایی راوی
گوید برخواستم در برابر حضرت امام علیه السلام روی توجه بقبله اسلام
آوردم وافتتاح نماز به تکبیر احرام کردم و رکوع و سجود و سایر آنچه همیشه در نماز
بجامی آوردم پس امام علیه السلام بمن خطاب کرده فرمودند ای حماد
نیکو نمی گذاری نماز را واز روی تعجب گفتند بسیار قبیح می نماید بمردی از شما که
از عمر او شصت سال یا هفتاد سال بگذرد و یک نماز را تمام بحدود و شروطی
که از جانب شارع مقرر شده بر پای نداشته باشد راوی گوید از خطاب
امام علیه السلام بنهایت حزن والم نفس مرا دست داد پس گفتم
جانم فدای تو باد تعلیم کن بمن نماز را تا بعد از این بر آن وجه بجا آورم پس
امام علیه السلام بواسطه بیان نماز بر پای خواستند و روی توجه بقبله آوردند

و راست ایستادند و هر دو دست مبارک را فرو گذاشتند بر روی
رانها نهادند و انگشتان را بهم ضم کردند و پاهای مبارک را از هم دور گذاشتند
چنانچه فاصله میان ایشان مقدار سه انگشت از هم گشاده بود و سر انگشتان
پا را محاذی قبله کردند چنانچه هیچ جانب انحراف نداشت پس از روی خشوع
تمام افتتاح نماز کرده گفتند الله اکبر بعد از آن سوره فاتحة الکتاب را بترتیل
قرائت کردند و سوره قل هو الله احد را بعد از آن فراغ از قرائت زمانی اندک
که گنجایش نفس زدنی در آن باشد درنگ کردند و همچنان ایستاده هر دو دست
مبارک را بر داشته برابر روی گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند
و پر کردند کف دستها را از سر زانوها و انگشتان دست را از هم گشاده
داشتند و زانوها را بجانب عقب شکستند و پشت مبارک را چنان مستوی
و راست نگاه داشتند که اگر قطره آب یا روغن بر میان آن میریختند هیچ جانب حرکت
نمیکرد چرا که هیچ جانب آن از جانب دیگر پست تر نبود که طبیعت آب اقتضای
حرکت بآن جانب کند و گردن مبارک را کشیده داشتند و چشمها را بر هم گذاشتند
سه مرتبه با نهایت ترتیل این تسبیح را بر زبان معجز بیان جاری ساختند که سبحان
ربی العظیم و بحمده بعد از آن راست ایستادند و چون همه اندام همایون از آن
برقرار اصلی آمد گفتند سمع الله لمن حمده و در همان حال ایستادن تکبیر گفتند
بعد از آن که هر دو دست مبارک را برابر روی بر داشته بودند و بعد از آن بسجود رفتند

۱۱۷

و هر دو کف دست برابر زانوی یمین کردند و انگشتان را بهم ضم کرده
محاذی روها گذاشتند و سه مرتبه این تسبیح را گفتند که سبحان ربی الاعلی و
بحمده و در حال سجده هیچ یک از اعضای خود را جدا نکردند که بر عضوی دیگر نهاده
شود و بر هشت عضو سجده کردند یعنی چنان کردند که بر وجه اعتماد هشت
عضو مبارک ایشان بر زمین نهاده شد هر دو کف دست و هر دو
زانو و هر دو انگشتان شست پا و جبهه و انف که عبارت از بینی است
و فرمودند سجده بر هفت عضو ازین جمله فرض است که اگر ترک شود نماز
باطل است درین آیه وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
و آن هفت عضو آنست که حضرت عزت در کلام مجید فرموده اند و آن دو کف دست
و دو زانو و دو سر انگشتان شست پا و جبهه و سجده بر انف که یکی از آنهاست
سنت است یعنی بفعل آوردن آن متضمن ثواب بسیار است و در ترک
آن عقابی مترتب نیست و بدون آن نیز نماز صحیح است بعد از آن برداشتند
سر مبارک را از سجود و چون راست نشستند گفتند الله اکبر بعد از آن بر ران
چپ خود نشستند و گذاشتند پشت پای راست را بر شکم پای چپ و گفتند
استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی طلب مغفرت و آمرزش مینمایم
از خدای که پروردگار منست و رجوع میکنم در همه حالی باو و بسط کلام در معنی توبه
و حقیقه آن در حدیث بیست و ششم بیاید ان شاء الله تعالی بعد از آن در حال نشستن

بتکبیر گفتند و بسجود دوم رفتند و گفتند آنچه در سجده اول گفته بودند یعنی سه مرتبه
گفتند سبحان ربی الاعلی وبحمده و هیچ یک از اعضای بدن مبارک را
بر عضوی دیگر نگذاشتند که نهاده شود در سجود و نه در رکوع و در هر دو حال مجنح بودند
یعنی بال گشاده کنایه از آنکه ساعدها و بازوها را از بدن مبارک جدا گرفته بودند
و چنان نکردند که بر بدن نهاده شود و بعد از آن به تشهد نشستند و در حال
تشهد انگشتان دست مبارک را بهم ضم کرده بر روی ران مبارک
گذاشتند و چون از تشهد فارغ شدند مبادرت بسلام نمودند
و مرا در معرض خطاب درآورده فرمودند ای حماد براین وجه نماز بگذار

متن یا حماد الحسن ان تصلی مراد حماد بن عیسی جهنی است که منسوب
است بقبیله جهینه بضم جیم از قبایل عرب و از ثقات راویان حدیث شیعه است
و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و حضرت امام رضا علیهم السلام
رسیده و از هر سه ایشان صلواة الله علیهم حدیث روایت کرده نقل است
که کاظم علیه السلام از برای او دعا کرد که خدای تعالی او را خانه و زنی و خدمتکاری
روزی کند و توفیق پنجاه حج دهد ببرکت دعای آنحضرت علیه السلام همه را دریافت
و چون بقصد حج پنجاه و یکم بجحفه رسید که میقات احرام اهل شام است در حالیکه
غسل احرام میخواست بکند بجای آورد غرق شد و عمر شریفش از هفتاد سال گذشته بود
و بهشتاد رسیده رحمة الله علیه انا احفظ کتاب حریز بن حریز بجای بی النقطه و در آخر

راهی

زاهی نقطه دار حریز بن عبدالله سجستانی است که اصل او از کوفه بوده
و چون بسجستان سفر بسیار میکرده بسجستانی مشهور شده است و از ائمه اصحاب
امام جعفر صادق علیه السلام است و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده
اند و چند جلد کتاب تصنیف دارد لا علیک الای حبس است که اسم لای نفی جنس را حذف
کرده اند و حذف اسم لا در مثال این عبارت شایع است و کلام در
تقدیر چنین است که لا بأس علیک ما اقبح بالرجل منکم فصل کرده اند حضرت درین
کلام میان فعل تعجب که اقبح است و معمول آن که الرجل است بحرف جر و
علمای نحو در جواز آن خلاف کرده اند اخفش و مبرد رد و تجویز
نکرده اند و مازنی و فراء در ظرف جایز داشته اند و دلیل ایشان
وقوع آنست در کلام عرب چنانچه درین مثال که ما احسن ان
الرجل یصدق یعنی چه نکو می نماید از مرد راست گفتار و هیچ شک
نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلست بر
جواز آن چنانچه مذهب مازنی و فراء است و کلمه منکم حال است از الرجل
بحسب معنی مفعول اقبح است یا صفت اوست و چون الف لام او
لام جنس است مانعی نیست از آنکه صفت او غیر معرف بالف لام واقع شود
خصوصا که آن هم صفت ظرف باشد چه در ظرف توسعه هست و در غیر ظرف نیست
و مراد اینست که چه قبیح می نماید بمرد که از شما باشد یعنی

شیعه باشد یا از صلحای شیعه یا مردی که صفت او اینست که از شیعه است
یعنی شیعه است یا از صلحای شیعه یجد فیها نامة جار و مجرور متعلق
به یقیم و نامه یا حال است از حدود یا صفت ثانی صلات است فقال الخشوع
فروتنی نمودن و خوار داشتن نفس است در موقف عبادت و به ترس
آوردن او از معبود و باین معنی تفسیر کرده اند خشوع را در آیه کریمه الّذ
ین هم فی صلوتهم خاشعون که در صفت اهل ایمان وارد شده است یعنی
کسانی که در نماز خود خشوع دارند و در صحاح وارد است که خشوع
ببصره غضه یعنی خشوع بچشم بمعنی برهم نهادن چشم است و باز
داشتن آن از مشاهده محسوسات پس خشوع بدل کنایه از فارغ
داشتن آنست از خیالات و افکار و خشوع باعضا کنایه از آرام داشتن و باز
داشتن آن مانع آمدن آن از حرکات عبث و روایت کرده است شیخ بزرگوار
از شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله که آنحضرت دیدند مردی را که در اثنای نماز با ریش خود
بازی میکرد فرمودند که اما الله لو خشع قلبه لخشعت جوارحه
یعنی آگاه باش اگر میداشت خشوع قلب او می بود خشوع جوارح او یعنی حرکتهای
عبث نمیکرد و گفته است بعد از ذکر روایت مذکوره که درین حدیث دلالت
است بر آنکه خشوع در نماز هم بدل می باید و هم باعضا اما خشوع بدل

بدل آنست که فارغ دارد دل خود را از همه آنچه غیر نماز است و همگی همت در آ
به نماز دارد و چنان نکند که در خانه دل عابد غیر معبود و عبادت او چیزی دیگر راه
یابد و اما خشوع بجوارح و اعضا آنست که چشم خود را از همه چیز بپوشاند و با خود فکر
کند که اشتغال او بدیدن اشیا باعث شغل دل او بامر غیر عبادت شود و
همگی اعضا متوجه نماز باشد و بهیچ جانب میل و التفات نکند و جمیع
اعضا را از فعل عبث و حرکات بیگانه باز دارد و نهم فراغ الحال من ترتیل ترتیل
عبارت از رعایت تانی و آهستگی است در قرائت که تند و شتاب خوانده
نشود و واضح گفتن حروف و الفاظ بر وجهی که مستمعی که شنوند حرف
حرف آنرا توانند شمرد و باین معنی تفسیر شده قول الهی در کلام مجید
و رتل القرآن ترتیلا که ماخوذ است از قول عرب که در صفت دندا
نهای از هم گشاده که ثغر رتل و مرتل و ثغر دندانست و از
امیر المومنین صلوات الله و سلامه و علی اولاده اجمعین روایت شده که
آنحضرت فرموده اند الترتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف یعنی
ترتیل رعایت کردن وقف تام و وقف حسن است و در حال قرائت
و اتیان بحروف بر صفاتی که قرا اعتبار کرده اند مثل همس و جهر و استعلا و
[illegible]ن و غنه و امثال آن مترجم گوید وقف در اصطلاح قرا بریدن کلمه است
از ما بعد با قطع صوت و نفس و قصد آنکه بعد از آن دیگر قرائت نمایند و

وان منقسم بر چهار قسم است تام و کافی و حسن و قبیح وقف تام آنست که کلمه را
وقف شده تعلق بما بعد نداشته باشد نه از روی معنی و نه از روی لفظ مثل وقف
بر مالک یوم الدین که از حیث لفظ و معنی تعلق بایاک نعبد که بعد از آنست
نیست و آنرا تام از آن جهت میگویند که سخن بآن تمام است و محتاج
انتظار فقره که بعد از آن است نیست و وقف کافی آنست که کلمه را که بآن وقف
شده تعلق بما بعد باشد از روی معنی نه از روی لفظ مثل وقف بر مما
رزقناهم ینفقون که بحسب لفظ کلام تمام است و تعلق بما بعد ندارد
و اما بحسب معنی در حکم ما بعد که والذین یؤمنون است مرکب است
و خبر هر دو یکی است و آنرا کافی از برای آن میگویند که قاری را
وقف بر آن کافیست و اعاده ما قبل احتیاج نیست و وقف حسن آنست
که کلمه مذکور تعلق داشته باشد بما بعد از روی لفظ اما بحسب معنی تعلق
بما بعد نداشته باشد و معنی صحیح از آن بی ذکر ما قبل فهم شود مثل وقف
بر الحمد لله اگرچه ما بعد آن که رب العالمین است بحسب ترکیب
صفت کلمه موقوف علیها است و بآن متعلق اما بی ذکر آن صحیح از آن
مفهوم میشود و آنرا حسن جهت آن میگویند که وقف بر آن بحسب معنی حسن و
مفید است و پیش قراء جایز با جهت رعایت تعلق لفظی ابتدا بما بعد آن جایز نیست مگر
باز اعاده آن نموده وصل باید کرد و وقف قبیح آنست که معنی صحیح از آن بدون ذکر

مابعد

مابعد مفهوم نباشد مثل وقف بر بسم الله یا بر مالک از جمله بسم الله یا مالک یوم الدین و این
قسم وقف جایز نیست نزد قراء اگر بضرورت مثل انقطاع نفس ضیق صوت و امثال آن
واقع شود در این حال ابتدا بما بعد نباید کرد بلکه اعاده آن کرده بما بعد وصل باید کرد و اکتفا بذکر
تام و حسن در کتاب واقع شده است بسبیل اکتفاست و مراد در جای
وقف است بر این وجوه مذکوره که مذکور شد و چون وقف کافی و تام
در حکم شریک اند که جایز است بی احتیاج با اعاده اکتفا بذکر یکی شده و
وقف حسن چون در حکم با آنها مخالفت دارد و چه با اعاده و وصل بما بعد
احتیاج دارد علیحده ذکر شده است و هرگاه رعایت این اقسام وقف
میشود ظاهر است که وقف قبیح واقع نخواهد شد پس بذکر آن احتیاج
نبود و همین قدر که دانستن آن لازم است و حروفی که رعایت همس در آن
باید کرد پیش قراء آنست که در کلمات از جهت آنکه در وقف ادای آن آواز
بنرمی بیرون می آید و نفس بند نمیشود و جهر بلند کردن آواز است و لزوم
آن در غیر حروف مهموسه از حروف تهجی و آن حروف را مجهوره
نامیده زیرا که در وقت تلفظ آنها می باید آواز بر داشته شود
تا حدی که نفس بسته گردد و استعلا طلب بلندی کردن است و
حروفی که رعایت استعلا در آن باید کرد هفت است مجموع آن در
خص ضغط قظ خ ص ض غ ط ق ظ

واین حروف را مستعلیه گویند جهت آنکه در تلفظ آن زبان میل
ببالا میکند و در مقابل این استفال است یعنی میل بپایین کردن
و حروف مستعلیه هم موصوف بصفت مذکورند ماسوای حروف سبعه
مذکوره است از حروف تهجی و اطباق یعنی پوشانیدن و چسپانیدن
است و حروفی که رعایت صفت مذکوره در آن باید کرد چهار است صاد
و ضاد و طا و ظا واین حروف را مطبقه گویند بنابر آنکه در تلفظ ایشان می
باید زبان کام بالا را بپوشاند و بکام بالا بچسپد و در مقابل این انفتاح است
که یعنی گشاده شدن است و حروف آن غیر حروف اربعه مذکوره است از حروف
تهجی و از آن جمله حروف منفتحه گویند زیراکه در وقت تکلم باینها می باید زبان از
کام بالا جدا شود و گشاده گردد و غنه عبارت از آوازیست که از درون
بینی در می آید چنانچه کسی که بینی خود را بگیرد و باز کام و آسته باشد ادای
آن نمی تواند کرد و رعایت آن در نون و میم مشدده پیش جمیع قرا
لازم است مثل إنَّ اللّٰه والجنّة والنّاس وعمّ ولمّا وثمّ و
امثال آن و همچنین گاهی هم تنوین و نون ساکن با سوای حروف یرملون
و میم و واو باشد یا ادغام و در باقی با اخفا چنانچه در کتب باقی صفات
که رعایت آن پیش قرا از لوازم است و آن غیر استفال و انفتاح
مذکور شد قراءت بتفصیل مذکور و مراد با مثال آن هم در کتب

واقع

واقع است و رخاوت است و حالتی بین الشده والرخاوه و حروف
شدیده که صفت شدت در آن مرعیست در کلمه اجد قط بکت
جمع است و حروف بین الشده والرخاوه در دو لفظ لم نرع و حروف
رخوه ماسوای حروف مذکوره است از حروف تهجی زیراکه رخاوت بمعنی
سستی و نرمیست و در تلفظ اینها آواز بسستی بیرون می آید و نفس
باسانی جاری میگردد بخلاف حروف شدیده که در مخرج سخت مسدود
و بشدت بیرون می آید و اذلاق و اصمات است اذلاق ماخوذ است
از ذولق که یعنی تیزیست و حروفی که رعایت اذلاق در آن
لازم است شش حرف است مجموع فر من لب واین حروف مذلقه
نامند بجهت آنکه سه حرف از طرف زبان گفته میشود و
آن را و لام و نون است و سه حرف دیگر از طرف لب و آن
فا و با و میم است و ماسوای این شش حرف را از حروف تهجی
حروف مصمته گویند و رعایت اصمات هم در مقابل اذلاق
است در اینها لازم میدانند و باید دانست که این صفات
که مذکور شد صفاتیست که هر یک با ضد خود شامل است
جمیع حروف را هست و نه گانه تهجی را چنانچه مذکور شد و شش
صفت دیگر هست که ضد ندارد و رعایت آن مخصوص ببعضی حروف

اول صفیر که بمعنی جاری شدن ست آواز را در میان دندان و
خاصه صاد و سین و زاست دوم قلقله ست که عبارت از جنبانیدن
مخرج حرف ست و حروف آن پنج ست منجمع در قطب جد
که در حال سکون مخرج ایشان بجنبد سیوم لین ست که بمعنی نرم
ست که در تلفظ بایشان آواز نرمی تمام حاصل می شود چهارم
انحراف که عبارت از میل کردن ست و دو حرف مخصوص بان لام
و راست که در وقت برآمدن از مخرج میل بکناره زبان میکند
پنجم تفشی که بمعنی پهن شدن و منتشر گشتن ست و حرف که عبارت
از طلب و درازی کردن ست و حرف مخصوص آن ضاد است
که در مخرج درازی شود تا آنکه بمخرج لام رسد و زیاده ازین توضیح
درین مطلب مرجوع بکتب قرأت ست وَاللّٰهُ الهَادِی
و ترتیل مذکور بهر یک ازین دو تفسیر که مذکور شد سنت
ست و قرائت بدون رعایت آن نیز در نماز مجزیست و بعضی که
امر را در آیه مذکوره بر وجوب حمل کرده اند گفته اند
ترتیل بیرون آوردن حروفست از مخارج خود بر وجهی
از یکدیگر متمایز باشند و بهم مخلوط نباشند چنانکه میتوان بیان
ایشان نمتیز

ایشان نیز از دهنیه بقدر ما یتنفس هنیهة بصیغه تصغیرست بمعنی لحظه قلیل
و زمان اندک و تنفیس بصیغه مجهول حیال وجهه یعنی برابر روی کنایه از انکه
دستها را در حال تکبیر زیاده از برابر روی بلند نباید کرد و علماء کفیه من رکبتیه یعنی
مماس ساختند بسر زانوها را تمام کف در سائیدن سر انگشتان بزانو که قدر
واجبست اکتفا نکردند چه ظاهر آنست که مراد بکف این جا مجموع باطن دست
ست که داخل انگشتان دست نیز بوده است که انحنای که در رکوع تا حدی که
انگشتان بسر زانوها برسد واجبست و زیاده بران که حضرت علیه السّلام
بعمل آورده اند سنت چنانچه حدیثی که از زراره روایت کرده است بان ناطق
ست فقال سبحان ربی العظیم وبحمده سبحان مصدر است بمعنی
غفران بمعنی تنزیه و همیشه مضاف مستعمل میشود و نصبش بمفعول مطلق بودن است
و فعلش مقدر ست بمعنی فعل معاذ الله که درین تقدیر ست که اسبحه سبحان
ربی ای انزهه تنزیها عما لا یلیق بجناب قدسه
یعنی دور میکردانم و بپاکی یاد میکنم پروردگار خود را از جمیع آنچه سزاوار مرتبه
الوهیت نیست و برین تقدیر اضافه سبحان برب از قبیل اضافه مصدر
خواهد بود بمفعول و بعضی تجویز کرده اند که اضافه آن از قبیل اضافه مصدر
بفاعل باشد بمعنی بر و تقدیرش چنین باشد که سبح الله سبحان ربی
یعنی دور است و پاکی موصوف پروردگار من از جمیع آنچه در خور مرتبه جبروت

و کبریایی او نیست در واو بجده یا واو خالی است که جمله او بجده حال باشد
از فاعل فعل محذوف یعنی دور میکردانم پروردکار خود را از امور یعنی که
نسبت آن متضمن نقص باشد و حال آنکه من متلبسم بحمد و ستایش
او بر توفیقی که بمن داده است در آنکه او را بدوری از جمیع عیبها صفت کنم
و بر قابلیت و اهلیتی که بمن ارزانی داشته است تا عبادت او را شایسته
باشم یا حرف عطف است بتقدیر فعل که جمله مذکور معطوف باشد
بر فعل مقدر و تقدیر کلام چنین باشد که انزهه تنزیها و استعین بحمده
یعنی تنزیه او میکنم و یاری میجویم بحمد و ستایش او و ران تا در قیام بعباد
او و کو یا چون نسبت تسبیح و تنزیه پروردکار بخود داده است کمان برده است
که شاید نفس او را عجبی و کمان زیادتی رتبه بهم رسیده باشد از الکتاب این چنین
فعلی بزرک و خواسته است انرا از نفس خود زایل سازد و ملحق ساخته
است جمله حالی یا جمله عاطفه را بان جمله کنایه از آنکه کار بتوفیق و تمکین او
شده است نه بقوت و اقتدار من چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه
ایاك نعبد و ایاك نستعین که بعد از حمد و توصیف پروردکار بصیغه
غیب بصیغه خطاب واقع شده است براین وجه نکته کفته اند سمع الله
لمن حمده تضمین شده است در سمع معنی استجاب و باعتبار
آن متعدی شده بلام همچنانکه در آیه کریمه لا یسمعون الی الملا الاعلی

تضمین اصغا که عبارت از کوش انداختن است در آن شده و بان اعتبار
متعدی شده بالی والا قیاس آنست که متعدی بنفس باشد و بین یدی
کبتیه یعنی گذاشتند دستهای مبارک را میان زانوهای خود نزدیک بسر زانو
و تحقیق معنی بین یدی فلان در ضمن شرح حدیث ثالث سبق ذکر یافت
و ان المساجد لله تفسیر مساجد درین آیه باعضای سبعه مذکوره
که این حدیث بان ناطق است میان مفسرین مشهور است و از امام محمد جواد
علیه السلام نیز منقول است که وقتیکه معتصم عباسی از ایشان از معنی
این آیه استفسار کرد برین وجه بیان فرمودند و بنا براین معنی فلا تدعوا
مع الله احدا این خواهد بود که شریک مسازید در سجود غیر پروردکار خود را
واما آنچه بعضی مفسرین کفته اند که مراد بمساجد در این آیه همین مسجدهای متعارف
است یعنی مساجد ها را مختص بخدا دانید و چون دران مشغول عبادت شوید
دیگری را غیر خدای خود شریک در عبادت مسازید و بغیر عبادت او بکار دیگر
اشتغال منمائید بعد از آنکه تفسیر آیه از دو امام معصوم علیهما السلام بران
وجه روایت شده باشد از معرض اعتبار ساقط خواهد بود و تجنح بالجیم
و نون مشدد و حای بی نقطه معنی بال کشاده کنایه از آنکه هر دو مرفق را در
حال سجود از زمین برداشته بودند چنانچه دستها مانند دو بال شده بود که مرغان
پهن کنند و قول حضرت علیه السلام و لم یضع ذراعیه علی الارض

عطف تفسیری است نمایش اول بباید دانست که افعالی که این حدیث
ناطق است بصدور آن از امام علیه السلام در حال نماز از واجب و سنت
مشترک است و حکم آن میان مرد و زن سوی شش فعل از آنجمله مخصوص
بمرد است و نسبت بزنان بران وجه سنت نیست اول فرد گذاشتن
دستها در حال قیام بواسطه آنکه زنان را سنت آنست که هر یک از دستها
را بر بالای پستان گذارند که محاذی اند است دویم جدا گذاشتن
پاها را از یکدیگر بقدر سه انگشت بلکه ایشانرا سنت آنست که نزدیک هم گذارند
بر وجهی که فاصله مابین ایشان نباشد سیوم تجافی که عبارت از نگذاشتن
هیچ عضو است از اعضا بر عضو دیگر که ایشانرا ترک آن سنت است چهارم
مجنح و بال گشاده بودن بطریق که مذکور شد چرا که نسبت با ایشان سنت ترک
آنست پنجم تورک در حال جلوس میان دو سجده که عبارت از نشستن
بر ران چپ است بحیثی که پشت پای راست در شکم پای
چپ واقع باشد چه سنت آنست که ایشان بر وجهی بنشینند که
زانوها مرتفع باشند و ساقها بر رانها منضم و کفهای پا بر زمین
ششم گذاشتن دستها بر زانو در حال رکوع چرا که
ایشانرا سنت آنست که دستهای خود را بالاتر از آن
گذارند بواسطه حدیث صحیح از زراره بن اعین روایت

١٣٤

کرده است و در کتب حدیث مذکور است ولیکن واجب است ایشانرا
نیز همین بقدر انحنای مردان را واجب است منحنی شوند بمذهب جمهور
علما و بعضی احتمال این راه داده اند که نسبت با ایشان کمتر از آن کافی
باشد و این قدر دو تا شدن واجب باشد که دستهای ایشان
بر ران برسد بالای زانوها چنانچه روایت زراره مذکور با اشعاری
بآن کرده و چرا که در آن روایت نسبت استحباب گذاشتن دستها
بر ران بالای زانوها نسبت با ایشان برین وجه ایراد شده است
هلا نظاهر طاکثیر افیر تقع عجیزتها یعنی تا امیدار حم
نشستگاه او بلند شود و ظاهر است که این معنی بزیادتی انحنا میسر نیست
بدانستن دستها بر زانو و این احتمال چندان دور نیست مترجم گوید
انحنای که مرد را در رکوع واجبست چنانچه از مصنف دام ظله
بصریح بآن واقع شده انقدر است که سر انگشتان بزانو برسد و انقدر که
دستها آنچه بزانو را فرا تواند گرفت سنت است پس می تواند بود که قدری
انحنای زن مساوی قدر واجب انحنای مرد باشد و اختلاف میان قدر نسبت بکمیت
چنانچه مرد را سنت است که انقدر خم شود که کف دستهای او ما به زانو را
فرا گیرد و زن را سنت نباشد بلکه او را سنت آن باشد که از قدر واجب تجاوز نکند
لئلا نطاطا طاکثیرا فیرتفع عجیزتها یعنی هر سبق ذکر یافت پس تعلق

مذکوره در حدیث صحیح زراره واقع است دلالت بر اختصاص حکم زن در
قدر واجب نداشته باشد و حکم مذکور چنانچه اصل تقاضای آن میکند
بعموم خود باقی باشد والله اعلم باید دانست که آنچه این حدیث بآن
ناطق است که حضرت صلوات الله علیه در حال رکوع چشمهای مبارک را
برهم گذاشتند منافات دارد با آنچه علماء در مصنفات خود ذکر کرده اند و
مشهور است که سنت است که حال رکوع نظر مصلی بر میان قدمین افتد
بواسطه روایت زراره که درین باب از امام علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس
سره در کتاب نهایة الاحکام هر دو روایت نقل کرده گفته است که مصلی در
حال رکوع مخیر است میان این دو عمل هر کدام را که در حال رکوع بعمل
آورد سنت از و بفعل آمده و بنابرین برهم گذاشتن چشمها که
این حدیث دال است بران دران حالت افضل دانسته نیست از نظر
افکندن بمیان قدمین و شیخ ابوالقاسم در کتاب معتبر عمل باین حدیث کرده و نظر افکندن
بمیان قدمین سنت ندانسته اند و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری جمع کرده است میان
هردو روایت برین وجه که چون نظر افکندن مصلی بر میان قدمین در حال رکوع حال او
نزدیک است بحالی که چشمها را پوشانده باشد و درین حدیث تعبیر از ان بپوشاندن
چشم شده و بیان مراد است و جمع برین وجه چنانچه مخفی نیست بغایت دور است
و احتمال تخییر مصلی میان برهم گذاشتن چشم که این حدیث بآن ناطق است

دمیان

۱۲۵

دمیان نظر افکندن بر میان قدمین که میان علما مشهور است و حدیث زراره
نیز دلالت بران دارد چنانچه مختار شیخ قدس سره است خالی از وجهی نیست
والله اعلم **بیان حدیث دوم** ظاهر آنست که سجود بر انف که این حدیث دلالت بر
استحباب آن دارد غیر از ارغام باشد که در بعضی روایات دیگر اشعار
بر سنت بودن آن در سجود هست چرا که ارغام عبارت از نهادن انف است
بر رغام یعنی رام یعنی خاک است و سجود بر انف که حدیثی که از امیر المؤمنین
علیه السلام روایت شده است دلالت استحباب آن دارد چنانچه در ضمن
ارغام متحقق است در ضمن نهادن انف بر دیگر اشیائی که سجود
بران جایز دانسته اند مثل چوب و بوریا و حصیر و برگ درخت و امثال
آن غیر ماکول و ملبوس نیست عادة نیز متحقق است و حدیث مذکور اینست
که لا تجزی صلوة لا یصیب الانف ما یصیب الجبین یعنی مجزی و
مقبول نیست نمازی تا نرسد بانف آنچه بجبین رسیده است و بعضی
گفته اند که ارغام مذکور متحقق میشود برسانیدن انف بخاک و اگرچه بر وجه
اعتماد که در سجود معتبر است نبوده باشد پس بنابرین میان ارغام
و سجود بر انف نسبت عموم من وجه خواهد بود یعنی چنانچه صحیح است که هر دو
باهم در یک ماده متحقق باشند مثل آنکه وضع با اعتماد بر خاک واقع شود
صحیح خواهد بود که هر یک بدون دیگری یافت شود چرا که اگر وضع با اعتماد

برغیر تراب واقع بود سجود بر الف متحقق خواهد بود و ارغام نی و اگر وضع الف
بر تراب بر وجه اعتماد نباشد ارغام نیز بنا بر آنچه آن بعض گفته اند متحقق خواهد بود
و سجود بر الف نی و در کلام شیخ شهید علیه الرحمه اشعار بآن هست که سجود
بر الف و ارغام یک چیزست و میان ایشان تفرقه نیست و حال آنکه خود در بعضی
از مصنفات خود هر کدام از ارغام و سجود بر الف را سنت علیحده شمرده است
در تقدیریکه ارغام وضع الف بر تراب باشد خواه با اعتماد و خواه بی
اعتماد ایا در ضمن وضع الف بر مطلق ما یصح السجود علیه و اگر چه خاک نباشد
سنت ارغام بعمل می آید بنا بر آنکه شیخ زین الدین علیه الرحمه حکم بر آن کرده
اند و وضع بر تراب را انسب دانسته اند و درین حکم نظر است چرا که اینجا کسی
درین خلاف نکرده است که ارغام وضع الف بر خاک است و قیاس جمیع
ما یصح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق است و قیاس مع الفارق
از صریح عبارت فقیه هم ظاهر قول راوی که فصلی رکعتین علی هذا
اشعاری بآن دارد که امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید
خوانده باشند و این منافات دارد با استحباب مغایرت سوره رکعه ثانی با سوره
رکعه اول و مکروه بودن تکرار سوره واحده در هر دو رکعه که میان علما اشتهار
دارد و گاهی که مصلی سوره دیگر غیر از آنکه تواند خواند و روایت علی بن جعفر از
برادر خود امام موسی کاظم علیه السلام بر آن دال است و موید مذهب جمع ا

ازعلما

١٢٦

[..]ام سوره اخلاص را ازین حکم مستثنی میدانند و میگویند که اعاده سوره
[در] رکعه اول در رکعه ثانی نسبت بغیر سوره اخلاص است و این استثنا خوبست و
موید است بحدیثی که زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
و حدیث مذکور اینست ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلّی
رکعتین و قرأ فی کلّ منهما قل هو الله احد یعنی
رسول خدا صلوات الله علیه و آله دو رکعت نماز گذاردند و در هر دو رکعت بعد از
حمد سوره قل هو الله احد خواندند و حمل فعل حضرت صلی الله علیه و
آله بر اعلام جواز آن و تنبیه بر عدم حرمت اگر چه ممکن است اما بعید دور
دگویا سوی کردن سوره اخلاص ازین حکم بواسطه شرف و مرتبه آنست
بر سایر سور قرآنی چنانچه شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله روایت کرده
است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت علیه السلام
فرموده اند من مضی علیه یوم واحد فصلی فیه خمس صلوات و
لم یقرأ فیه بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله
لست من المصلین یعنی کسی را که بگذرد بر او
[یک روز] پنج نماز وظیفه آن روز را بجا آورده باشد و در هیچکدام
سوره قل هو الله احد نخوانده باشد باو خطاب کنند که ای بنده خدا نیستی
تو از جمله نماز گذارندگان یعنی نمازهای ترا مرتبه قبول نیست و روا

٨

کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود و از ابو درداء از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که آن سرور فرموده ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث
القرآن فی لیلة قلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و من
یطیق ذلک قال اقرؤا قل هو الله احد خلاصه کلام معجز نظام آنکه
عاجز می‌آید یکی از شما در شبی ثلث قرآن را تلاوت نماید من گفتم کرا طاقت
آن تواند بود ای رسول الله آن سرور فرمودند بخوانید سوره قل هو الله احد را
که خواندن آن برابری خواندن ثلث قرآن مینماید و بعضی علما در وجه برابر
بودن سوره مذکور ثلث قرآن کلامی ایراد کرده اند که حاصل معنیش اینست
که مقاصد قرآن بعد از تحقیق راجع به سه مطلب است معرفت خدای تعالی جل شانه
و ظهور پی بردن به شناخت او و معرفت سعادت و شقاوت اخروی و علم بآنکه
در آن نشاء به چه عمل و بکدام اعتقاد بمرتبه سعادت فایز میتوان شد و بکدام اعتقاد و عمل کار
جمله اشقیا و ارباب ضلال میشود و سوره اخلاص متضمن مبحث اول است که عبارت
از معرفة الذات و توحید و تنزیه او از مشابهت غیر و نفی والد و ولد و کفو از و
همچنانکه سوره فاتحة الکتاب را ام القرآن میگویند بواسطه اشتمال آن بر یک
از معانی ثلثه این سوره را نیز معادل ثلث قرآن دانسته اند بواسطه اشتمال
آن بر یکی از آن سه والله اعلم حدیث هشتم روایت شده است بسندی که متصل
است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن اسحق از ریان بن سلم

ثقه و نبیل

١٢٧

که ثقه و جلیل القدر بوده و بسعادت ملاقات حضرت امام موسی کاظم و حضرت
امام رضا علیهما السلام رسیده از مسعدة بن صدقه که مکنی بابو محمد بوده
و ادراک صحبت حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
نموده و بعضی گفته اند که بصحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز رسیده و امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عزم فرموده اند قال النبی صلی الله علیه
واله یوما لاصحابه ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد
لا یزکی ولو فی کل اربعین یوم مرة فقیل یا رسول الله صلی الله
علیه واله اما زکوة المال فقد عرفناها فما زکوة الاجساد فقال لهم
ان تصاب بآفة قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک منه
قال فلما راهم قد تغیرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما عنیت
بقولی قالوا لا یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة و ینکب
النکبة و یعثر العثرة و یمرض المرضة و یشاک الشوکة وما
اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین شرح کلام
بلاغت نظام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بینش بیان اول خلاصه معنی
کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند روزی مر اصحاب
خود را از خیر و برکت دور است هر مالی که زکوة آن داده نشود و از رحمت
و غفران الهی دور است هر بدنی که زکوة از آن ندهند و اگر چه در چهل روز

بکمرتبه باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار در آمده گفتند ای رسول خدای صلی الله علیه واله زکوة مال را دانسته ایم که چه معنی دارد مراد از زکوة بدنها چیست حضرت صلی الله علیه واله فرمودند زکوة بدن انست که افتی از افات باو رسد امام عم فرمودند که از شنیدن این حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه واله رنگ روی جمعی از صحابه که حاضر بودند تغیر یافت و فتور عظمی در شان بهم رسید حضرت صلی الله علیه واله چون اثر تغیر در بشره ایشان یافتند دانستند که گمان برده اند که مراد بافت در اینجا صعب و بلیت عظیم است که بسیار هست که سنواة متعدده ایشان از ان فارغند چه جای چهل روز پس در مقام تسلی خاطر ایشان در آمده فرمودند ایا میدانید که من ازین کلام چه معنی اراده کرده ام گفتند نه یا رسول الله خدای صلی الله علیه واله حضرت صلی الله علیه واله فرمودند که کاه هست که از هم خاریدن و امثال ان اندک خراشی در بدن آدمی بهم رسد و گاه او را کدورت خاطر و تنگ دستی میدهد و گاه هست که در وقت راه رفتن پای او بلغزش در می آید و گاه او را اندک ناتوانی و بیماری دست میدهد و گاه خاری در پای او میرود و انچه مانند اینها باشد میشمردند تا انکه بیرون جستن از چشم را از اینها ذکر کردند کنایه از انکه مراد بافت امثال این امور است

١٣٨ زکوة بدن در ضمن هر یک از اینها متحقق و کم کسی هست که در اثنای چهل روز یکی ازین امور نسبت باو وقوع نیابد و زکوة بدن او داده نشود **حدیث دویم**

کل مال لا یزکی یعنی از خیر و برکت دور است و صاحبش از ان خیر نخواهد دید هر مالی که زکوة ان داده نشود کنایه از انکه ادای زکوة متضمن خیر و برکت است در مال چنانچه شاعر گوید **بیت** زکوة مال بدر کن که فضله رز را چون باغبان ببرد بیشتر دهد انگور و میتواند بود که ملعون بمعنی خود مستعمل باشد که دوری از رحمت است و مراد بمال صاحب مال باشد بحذف مضاف یعنی ملعون است و از رحمت الهی دور است کسیکه زکوة مال خود ندهد بر قیاس فقره دیگر از کلام یعنی ملعون کل جسد لا یزکی که از ملعون دران این معنی اراده شده است و باید دانست که ذکر زکوة در فقره ثانی و افت بدنی را از زکات گفتن از باب مشاکلت است که معنی ان در حدیث چهارم مذکور شد چه بمناسبت فقره اول تعبیر از ان بزکواة شده و الا بحسب حقیقت اطلاق زکوة بران صحیح نیست و میتواند بود که بطریق استعاره تبعیه باشد که تشبیه شده باشد وصول افت ببدن با دا شدن زکوة از مال در انکه هر دو بحسب ظاهر موجب نقصانند یکی در مال و یکی در بدن و هر دو موجب نفعند و ان در مال حصول خیر و برکت است و در بدن وصول برحمت الهی و ثواب غیر متناهی نخدش المخدشند مخدش در این کلام بصیغه مجهول است و همچنین بعد ازین است و مراد بخدشه

تفرق اتصال است که بزخم ناخن وامثال آن در پوست بدن بهم رسد خواه خون ظاهر شود وخواه خون ظاهر نشود ولعثر العثرة ویرو بعثیر بغزیدن پایست ومیتواند بود که اعم باشد از لغزیدن ولغزیدن زبان در حال تکلم ولیکن بقدر دور است ولیشاک الشوکة عرب میگوید شاکته الشوکة یعنی خاری دربدن او خلید ومنصوب بودن والعثرة والمرضیة در فقرهای دیگر اگر گویند آنها مصدر است وصحیح است که مفعول مطلق واقع بخلاف الشوکة که مصدر نیست پس چون تواند بود که نصب ان باعتبار مفعول مطلق بودن باشد جوابش آنست که گاه هست که مفعول مطلق غیر مصدر نیز می باشد بنابر مناسبت وملابستی که بمصدر داشته باشد بدین وجه که آلت مصدر باشد یا مضاف مصدر یا مانند ان مثل ضربته سوطًا بسوط با آنکه مصدر نیست مفعول مطلق واقع شده است بواسطه آنکه سوط یعنی تازیانه هست وآن آلة ضرب است وضرب مصدر است واگر قبول نیفتد که مفعول مطلق غیر مصدر میباشد میگوئیم منصوب بودن آن بنزع خافض است چنانچه از پیش رفت وکلام درین تقدیر است که لیشاک بالشوکة واما شبهه نما میتواند بود که کلام پیغمبر صلی الله علیه واله یعنی زکوة بدن ووقوع این امور است وانچه مانند آن باشد حتی پریدن چشم ومیتواند بود که کلام امام عم باشد یعنی حضرت

الالل

رسالت صلی الله علیه واله امثال آنها ودیگر چیزها ذکر کردند تا آنکه پریدن چشم را نیز مذکور ساختند وسبب آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه واله اختلاج عین را نیز که عبارت از پریدن چشم است از انجمله شمرده اند آنست که اختلاج عین نیز بنابر آنچه اطبا ذکر کرده اند آفتیست از آفات بدنی چه آن حرکتیست سریع پی درپی بر غیر عادت از جزو بدن واقع میشود بسبب زیادتی رطوبت غلیظ چسبنده که دربدن بهم رسد وبعد از آنکه گداخته شده باشد بخاری غلیظ میشود وچون طبیعت در مقام دفع ان میشود بواسطه غلظتی که دارد قوت دافعه با آسانی از عهده دفع آن برنمی آید وباعث حرکت واضطراب عضو میشود حدیث نهم در فضل ماه مبارک روایت شده بسند مذکور از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن بابویه القمی رحمه الله از احمد بن حسن القطان از احمد بن محمد بن سعید الهمدانی که ثقه وجلیل القدر وصاحب کتب بوده وبا آنکه در مذهب زیدی بوده چون حدیث بسیار از رواة امامیه نقل کرده خلط بسیاری با ایشان داشته از اصحاب ما نیز شمرده اند وبعضی ازو نقل کرده اند که گفته است من صد وسی هزار حدیث با سندان از پیغمبر صلی الله علیه واله یاد دارم واز سیصد هزار حدیث حرف میتوانم زد وتولدش در سال دویست وچهل ونه هجری بوده است ووفاتش در سیصد وسی وسه رحمة الله علیه از علی بن الحسن بن فضال که از فقهای کوفه بوده

ونهايت معرفت باحاديث داشته وعلماى رجال مدحش كرده اند
وثقه وامامى مذهبش دانسته وبعضى گفته اند فتحى مذهب بوده است
وعلامه در خلاصه گفته است الاعتماد على توثيقه وان كان مذ
هبه فاسداً از پدر او حسن بن فضال كه از معتمدين رجال است
از امام هشتم وقبله نهم ابى الحسن على بن موسى الرضا عليه
اشرف التحية والثنا از پدر بزرگوار آن عالى تبار امام موسى كاظم
از پدر عاليمقدار آن قبله احرار امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق عليه التحية والاكرام
از پدر قدسى اطوار قدوه ارباب باطن وظاهر امام محمد باقر عليه من التحية
والتسليمات الحظ الكامل والقسط الوافر از پدر عبادت آثار آن بزرگوار برگزيده
خالق ليل ونهار امام زين العابدين على بن الحسين عليه سلام الله
الملك الوفى از پدر ولايت ثمر آن والا گهر امير المؤمنين ويعسوب الدين
سيد الوصيين وقائد الغر المحجلين امام المشارق والمغارب على بن
ابى طالب عليه وآله شرايف الصلوة والسلام من الله
الملك الغالب قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله
خطبنا ذات يوم فقال ايها الناس انه قد اقبل اليكم شهر
الله بالبركة والرحمة والمغفرة شهر هو عند الله افضل
الشهور وايامه افضل الايام ولياليه افضل الليالى و

[illegible]

۳۰

ساعاته افضل الساعات وهو شهر دعيتم فيه الى ضيافة
الله وجعلتم فيه من اهل كرامة الله انفاسكم فيه تسبيح ونو
مكم فيه عبادة وعملكم فيه مقبول ودعاكم فيه مستجاب
فاسألوا الله ربكم بنيات صادقة وقلوب طاهرة ان
يوفقكم لصيامه وتلاوة كتابه فان الشقى من حرم غفران
الله فى هذا الشهر العظيم واذكروا بجوعكم وعطشكم
فيه جوع يوم القيمة وعطشه وتصدقوا على فقرائكم ومسا
كينكم ووقروا كباركم وارحموا صغاركم وصلوا ارحامكم
واحفظوا السنتكم وغضوا عما لا يحل النظر اليه ابصاركم
وعما لا يحل النظر اليه ابصاركم وعما لا يحل لكم الاستماع اليه اسماعكم
وتحننوا على ايتام الناس يتحنن على ايتامكم وتوبوا الى الله من
ذنوبكم وارفعوا اليه ايديكم بالدعاء فى اوقات صلواتكم فانها
افضل الساعات ينظر الله تعالى فيها بالرحمة الى عباده يجيبهم
اذا ناجوه ويلبيهم اذا نادوه يستجيب لهم اذا دعوه ايها
الناس ان انفسكم مرهونة باعمالكم ففكوها باستغفاركم و
ظهوركم ثقيلة من اوزاركم فخففوا عنها بطول سجودكم واعلموا
ان الله تعالى جل ذكره اقسم بعزته ان لا يعذب المصلين

والساجدين ولا يروعهم بالنار يوم يقوم الناس لرب العالمين
ايها الناس من افطر منكم صايما مومنا في هذا الشهر كان له بذلك
عند الله عتق رقبة ومغفرة لما مضى من ذنوبه فقيل له يا
رسول الله وليس كلنا يقدر على ذالك فقال صلى الله عليه
واله اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة من ماء ايها النا س
من حسن منكم في هذه الشهر خلقه كان له جواز على الصراط يوم
تزل فيه الاقدام من خفف منكم في هذه الشهر عن ما ملكت
يمينه خفف الله عليه حسابه ومن كف فيه شره كف
كف الله عنه غضبه يوم يلقاه ومن اكرم فيه يتيما اكرمه الله
يوم يلقاه ومن وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه ومن
قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه ومن تطوع فيه
بصلوة كتب الله له براءة من النار ومن ادى فيه فرضا كان
له ثواب من ادى سبعين فريضة فيما سواه من الشهور ومن
اكثر فيه الصلوة على ثقل الله ميزانه يوم تخفف الموازين
ومن تلا فيه اية من القران كان له مثل اجر من ختم القران
في غيره من الشهور ايها الناس ان ابواب الجنان في هذا
الشهر مفتحة فاسألوا ربكم ان لا يغلقها عليكم وابواب

النيران مغلقة فاسألوا ربكم ان لا يفتحها عليكم والشياطين
[illegible] ربكم ان لا يسلطها عليكم قال امير المومنين
عليه السلام فقمت وقلت يا رسول الله ما افضل الاعمال في
هذا الشهر فقال يا ابا الحسن افضل الاعمال في هذا الشهر الورع
عن محارم الله عز وجل ثم بكى فقلت ما يبكيك يا رسول الله
فقال ابكي لما يستحل منك في هذا الشهر كاني بك وانت
تصلي لربك وقد انبعث اشقى الاولين والاخرين شقيق عاقر
ناقة ثمود فضربك ضربة على قرنك فخضبت منها لحيتك
فقلت يا رسول الله ذالك في سلامة من ديني فقال
صلى الله عليه واله في سلامة من دينك ثم قال يا علي من
قتلك فقد قتلني ومن ابغضك فقد ابغضني لانك مني
كنفسي وطينتك من طينتي فقد اغضبني لانك طينتي وانت
وصيي وخليفتي [illegible] شرح كلام معجز نظام در ضمن اعاز وو بالش
ز انجام آغاز شنيده و گفتن [illegible] اول خلاصه كلام امير المومنين عليه السلام
[illegible] صلى الله عليه واله خطبه بر پا خواندند و در اثناي
خطبه فرمودند اي معاشر مردم بدرستي كه بشما روى آورده است و نزديك
شده ماه پروردگار شما مقرون به بركت و رحمت بي نهايت و آمرزش گناهان

ومغفرت بی پایان ماهی که نزد پروردگار شما بهترین ماههاست و ایام آن
بهترین روزها و شبهای آن بهترین شبها و ساعتهای آن بهترین ساعتها
ماهیست آنکه پروردگار شما شما را بمهمانی خود خوانده است و گرداننده
است در آن شما را از اهل کرامت خود هر نفسی که از شما در این ماهها
برمی آید تسبیح است و خوابی که در آن میکنید عبادت او و هر عملی که در آن
از شما وقوع می یابد از اعمال خیر در درگاه احدیت مقبول است و
هر دعای که در آن میکنید مستجابست پس طلب کنید با خلوص نیت و صدق
عقیدت و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق قیام بوظایف عبادت و طاعت
او را در این ماه از روزه داشتن ایام آن و تلاوت کلام مجید را و امثال
آن بدرستی که شقی و بی سعادت کسیست که در این ماه بزرگوار از رحمت
و آمرزش محروم ماند و یاد آورید از گرسنگی و تشنگی خود در این ماه از گرسنگی
و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید از مال خود فقیران و مساکین خود را
و گرامی دارید در این ماه جمعی را که از خود که بکبر سن و طول عمر موصوف باشند و ترحم
کنید بر خوردان و ضعیفان خود و صله رحم با خویشان خود بجای آورید و زبان
خود را از بیهوده گویی و تکلم بغیر حق نگاه دارید و چشم خود را بپوشید از
چیزهای که نظر بر آن بر شما حلال نیست و گوشهای خود را از آنچه از شنیدن
آن شما را جایز نه و مهربانی و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما بر یتیمان

شما شفقت و مهربانی سلوک نمایند و توبه کنید و استغفار نمایید بخدای
تعالی [illegible] بلکه بازگردید از گناهان خود و بردارید دستهای خود را
بدرگاه الهی بدعا و طلب رحمت در اوقات نمازهای خود را بواسطه
اوقات نماز برای دعا و طلب رحمت بهترین اوقات است و حضرت
عزت نظر لطف و رحمت خود را در آن وقت بر بندگان میگمارد که چون
مناجات بدرگاه او کنند ایشان را جواب دهد و چون ندا کنند او را لبیک
گوید و چون دعا کنند دعای ایشان را مستجاب کند و ای گروه مردمان
بدرستی که نفسهای شما در رهن عملهای شماست پس آنرا باستغفار و طلب
آمرزش از پروردگار خود از رهن برآرید و پشتهای شما از بار
گناهان شما سنگین است پس بدراز کشیدن سجده خود در نماز ثقل آنرا از خود رفع کنید
و بدانید و بدرستی که حضرت عزت جل ذکره قسم یاد فرموده به بزرگی کبریای خود
که عذاب نکند نمازگذاران را و جمعی را که سجده او از روی اخلاص میکنند و نرساند
ایشان را آتش دو[illegible]ی که مردم در موقف پرستش او در می آیند
ای گ[illegible] مردم هر کس از [illegible] افطار فرماید و بگشاید روزه مومنی را در این ماه
[illegible] نزد خدای تعالی ثواب کسیکه بنده در راه خدای تعالی آزاد
کند بدی [illegible] آمرزش او خواهد شد از جمیع گناهان
گذشته او پس جمعی که حاضر بودند گفتند ای رسول خدای صلی الله علیه واله ما را

همه قدرت بران نیست که استطاعت ان نداریم که افطار کسی توانیم فرمود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله فرمودند پرهیز کنید وخود را باز دارید از اتش
دوزخ اگرچه بنصف خرما باشد پرهیز کنید وخود را باز دارید از اتش دوزخ
اگرچه بدمی اب باشد کنایه ازانکه کسی روزه مومنی را درین ماه بگشاید اگر
به نصف خرما یا بیک دم آب باشد ثواب مذکور را درمی یابد ای معاشر
ناس کسیکه درین ماه از گرفتاران در ربقه بندگی خود گرانی کاری را بردارد
وتکلیفی از تکلیفات خود را ازو بردارد خدای تبارک وتعالی روز قیامت
حساب او را سبکی واسانی بگذراند وکسی که درین ماه شر خود را از کسی باز دارد
خدای تعالی غضب خود را ازو باز دارد روزی که در معرض خطاب الهی در آید
وکسی که گرامی دارد درین ماه یتیمی را حضرت عزت گرامی وعزیز دارد او را
روزی که در موقف عرض لقای او حاضر شود وکسیکه صله رحم درین ماه بجای
ارد با خویشان واقربای خود نیکی نماید حضرت عزت رحمت خود را باو ارزانی
دارد روزی که او را در معرض لقای خود در آورد وکسیکه درین ماه قطع رحم
کند وبخویشان خود بدی نماید قطع کند حضرت عزت رحمت خود را ازو
دران روز وهرکس درین ماه یک نماز سنتی بجای اورد بنویسد [illegible] حضرت
عزت برات ازادی او را از اتش دوزخ یعنی ازاد سازد او را از
اتش دوزخ وهرکس ادا کند واجبی از واجبات که برو فرض شده است

درین ماه درمی یابد ثواب کسی را که هفتاد واجب مثل ان را که در غیر این
ماه ادا کرده باشد وکسیکه درین ماه صلوات بسیار برمن فرستد
سنگین گرداند خدای تعالی ترازوی اعمال او را روزی که ترازوی اعمال
بندگان را سبک میکنند وکسیکه تلاوت کند ایتی از ایات قران مجید در آن
ماه الجنان باشد که تمام قران را ختم کرده باشد در غیر ان از ماههای
دیگر ای معاشر ناس درهای بهشت درین ماه برروی شما گشاده است
از پروردگار خود سوال کنید که دیگر برروی شما نه بندد ودرهای دوزخ
بسته است دعا کنید که دیگر برروی شما نگشاید وشیاطین که شما را از معاصی
میدارند درین ماه در بندند دعا کنید که دیگر ایشان را بر شما مسلط نهند
حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که برخاستم وگفتم ای رسول
خدای درین ماه کدام عمل بهترین اعمال است حضرت صلی الله علیه واله فرمودند
یا ابا الحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خود است ازانچه خدای تعالی
برانکس حرام کرده [illegible] بگریه افتادند پرسیدم که چه چیز سبب گریه
گردیده است ای رسول خدای صلی الله علیه واله فرمودند که میگریم از امری
[illegible] حلال خواهند ساخت درین ماه وچنین
می بینم که [illegible] تو خواهم بود تو به نماز مشغول برای عبادت
پروردگار خود که برانگیخته خواهد شد کسیکه بدبخت ترین وشقی ترین اولین

واخرین باشد مانند کسیکه ناقه ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر را علی نبینا و علیه السلام
پی کرد که از باعث وقوع ان بلیت عظمی برتو وارد گردید پس ضربتی بر بالای
جانب سر تو خواهند زد و محاسن مبارک ترا از خون رنگین خواهند
ساخت پس من گفتم ای رسول خدای چه در ان حین دین من بسلامت
خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد یافت حضرت رسالت صلی الله علیه
واله فرمودند بلی دین تو بسلامت خواهد بود و ایمان ترا ایانی نیست که خللی و فتور
در ان راه تواند یافت بعد از ان فرمودند ای علی کسیکه ترا شهید کند
بتحقیق که مرا شهید کرده است و کسیکه ترا دشمن دارد به تحقیق که مرا
دشمن داشته است چرا که تو بعد از من بمنزله نفس منی و طینت تو طینت
من است و تو وصی منی بعد از من بر امت من و به نیابت من امیر امت
من باشی و ایشان را باوامر و نواهی من بداری خطبنا ذات یوم
تضمین شده است در خطب معنی وعظنا و باعتبار ان متعدی به نفس شده است
والا خطبنا بمعنی خود لازم است بمعنی تکلم بخطبه و چون خواهند متعدی سازند
متعدی بحرف میشود چنانکه در متعدی به نفس تضمین معنی فعل متعدی بحرف
و بان اعتبار متعدی بحرف میشود و در متعدی بحرف نیز تضمین
به نفس مینمایند و باعتبار ان متعدی به نفس میشود مثل
اینست که خطب چون متعدی شود متعدی بلام شود و تضمین معنی وعظ کرده اند

۱۳۴

وباعتبار ان متعدی به نفس شده اند مثل قوله تعالی ولا تعزموا عقدة
النکاح [illegible] سابق انست که تعزموا متعدی بعلی باشد گفته اند که تضمین معنی
تنووا دران شده است و باعتبار ان متعدی به نفس شده است و
در روزی که حضرت امیر المومنین علیه السلام در کلام خود بطریق ابهام ذکر
کرده اند و تعبیر از ان بذات یوم کرده و در بعض روایات دیگر تصریح شده
است باینکه روز جمعه اخر ماه شعبان بوده ست و عطف فقال را بر خطبنا
بفای تعقیبی با انکه قول همان عین خطبه است و تعقیب و بعدیتی در میان
نیست بر دو وجه توجیه میتوان کرد اول انکه خطبنا در حق تاویل باشد که
اراد ان یخطبنا یعنی اراده کرده اند حضرت صلی الله علیه و اله که خطبه بخوانند
از برای ما پس گفتند و ظاهر است که اراده خطبه بر قول که نفس خطبه است
تقدیم دارد چنانچه مفسرین در تفسیر ایه کریمه وکم من قریة اهلکناها
فجاءها بأسنا بیاتا او هم قائلون عطف فجاءها باسنا را بر اهلکناها
بفا با انکه امدن باس [illegible] نسبت باهلاک ایشان را تعقیب و بعدیتی
[illegible] نیست بلکه امدن باس همان عین هلاک است بر این دو وجه تاویل
[illegible] ظاهر است که اراده اهلاکها عطف بفا صحیح
باشد [illegible] مبین است بر انچه بعض محققین از نحات ذکر کرده
[illegible] که تعقیبی که از عطف بفا [illegible] شود بود و نوع است

حقیقی معنوی مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر انکه امدن عمرو بعد از
امدن زیدست و مجازی ذکری وان عطف مفصل ست بر مجمل
چنانکه میکوئی توضأت فغسلت وجهی ویدیّ ومسحت راسی
ورجلیّ بعطف غسل ومسح مذکور بر وضو بفاء تعقیبی یعنی وضو کردم
پس شستم روی و دستهای خود را ومسح کردم سر و پای خود
را با انکه غسل ومسح مذکور عین وضوست وتعقیبی میان ایشان نیست
بواسطه انکه معطوف درکلام مذکور تفصیل معطوف علیه است و حق
تفصیل انست که درذکر بعد از اجمال بوده باشد چنانچه مفسرین عطف
فقال را بر نادی در ایه کریمه ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی
من اهلی بفاء انکه چنانچه از تفسیر ان ظاهر میشود نادی وقول نوح عین
وتعقیب وبعدیتی درمیان نیست بدین وجه تصحیح کرده اند وخلاصه معنی
ایه والله اعلم انست که نوح پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام در وقتی که
درکشتی نشست ومشاهده کرد که طوفان بنابر طغیان کرده که همه را
فرا گرفت حتی پسر او را ندا کرد درکاه احدیت وگفت بارخدایا
بدرستیکه پسر من از اهل منست یعنی سزاوار انست …
واهل مرا بکشتی رحمت خود در اورده ونجات داده اورا نیز بکشتی
برسانی خطاب رسید از درکاه احدیت که انه لیس من اهلک

انه عمل غیر صالح یعنی او از اهل تو نیست وسزاوار نیست که از
اهل تو باشد بدرستیکه عملهای او از صلاح وسداد دورست و
بیکانه ست بکند بر تا ببلای غرق گرفتار شود وانه قد اقبل الیکم شهر الله
تاکید این حکم با انکه ردی اوردن شهر رمضان وقرب ان امری
نبوده که درمعرض تردد وشک کسی باشد تا مقام اقتضای تاکید کند
میتواند بود که از باب براوردن کلام باشد از انچه ظاهر بقتضای ان
میکند ومنکر انکاشتن امری که کسی که انکار سخن ان بدانسته باشد
بواسطه ظهور علامات انکار ان از جمعی که روی سخن با ایشان ست کنایه
از انکه اکر منکر ان نبودید نسبت بان بران وجه سلوک نمیداشتند
مثل جاء شقیق عارضا رمحه ان بنی عمک فیهم رماح یعنی
از شعرای عرب گفته اند خطاب بشقیق نام مردی که با انکه یقین میدانسته
ست که بنی اعمام او همه نیزه دارند خود و نیزه ها در میان ایشان هست ودر وقتی
… بعزم جنگ ایشان … دست نیزه خود را بر عرض بدست گرفته بی پروا
… ن دانسته ست یعنی بدرستیکه درمیان بنی عم تو نیزه داران
… که انکه اکر تو منکر ان نمی بودی واعتقاد ان نمیداشتی
… روانه روی با ایشان نمیرفتی و نیزه خود را راست میکرفتی چون
… در معرض خطاب ایشان … اند ملاحظه کرده اند اصلا در

استعداد ولوازم شهر رمضان المبارک میبستند وتهیه قوت طعامی بواسطه افطار
روزه داران وصدقه دادن دران میکنند وعلامات مسرت وخوشحالی بآمدن
اینچنین ماه بزرگی که متضمن امر پرسش است او وقبول طاعات واستجابت دعوات است
ازایشان ظاهر نیست مانند جمعی که منکر قرب آن باشند وحال ایشان را بحال
منکرین تشبیه کرده ایشان را در معرض خطاب منکرین در آورده اند تا تنبیه
بلیغی باشد ایشان را بآنکه بهترین توجه بآن باید شود ولهذا بتاکید حکم
بآن اکتفا نکرده در مقام ابهام آن بتضمن بشارت وایراد قد
بتحقیق نیز در آمده اند ونیز تواند بود که تاکید مذکور موافق مقتضای ظاهر
باشد چرا که اگرچه تردد که آمدن ان از این وجه که متضمن فوز بسعادات
اخروی وتکفیر گناهان وشمول رحمت الهی نسبت به بندگان است اعتقاد
نداشته باشند وتردد وشک دران داشته باشند یا آنکه خطاب بجمعی
که بعضی از ایشان منافقین بوده اند وانکار این امور داشته باشند
واسناد اقبال در رو آوردن بشهر با آنکه ظاهر است که اقبال
فعل شهر نیست مجاز عقلی است که عبارت است از مجاز در نسبت یعنی
دادن فعلی بچیزی که در واقع فاعل آن نیست بواسطه [illegible] مناسبت
که بفاعل آن داشته باشد میتواند بود که اسناد حقیقی باشد
وارتکاب مجاز در طرف شده باشد یعنی یکی از طرفین اسناد که

عبارة

و دیگر انکه دران زوال چون ماه رمضان بعضی احتمال ادراک

که عبارت از مسند ومسند علیه است در معنی مجازی مستعمل
شده باشد اما در مسند برین وجه که اقبال بمعنی قرب ونزدیکی اراده
شده باشد بطریق مجاز مرسل نه معنی حقیقی که رو آوردن
است وعلاقه ظاهر است واما در مسند الیه بطریق استعاره با
لکنایه که تشبیه شده باشد شهر رمضان در قرب ونزدیکی بانسان
که رو بکسی داشته باشد واکتفا شده باشد در کلام بذکر مشبه تنها
وهیچکدام از مشبه به وادوات تشبیه مذکور نشده باشد چنانچه قاعده استعاره
بالکنایه است واثبات واقبال از برای او بطریق تخییل باشد که عبارت
است از اثبات بعضی لوازم مشبه به از برای او بطریق مشابهت تا دلالت بر تشبیه
مذکور کند وممکن است که اسناد حقیقی باشد ودریک از طرفین نیز در معنی خود مستعمل
باشد واعتبار شده باشد تشبیه تلبس در ربط غیر فاعلی که عبارت از تلبس شهر رمضان
است بقرب ونزدیکی به تلبس در ربط فاعلی مثل تلبس انسان مواجه باقبال واستعمال
شده باشد دران الفاظی که موضوع است از برای تلبس فاعلی از قبیل استعاره تمثیلیه
[illegible] تقدم رجلا وتوخر اخری که تشبیه شده است تردد خاطر کسی
[illegible] تشبیه باشد بحال شخصی که در وقت اراده رفتن بجای پای پیش گذارد
[illegible] واستعمال شده است الفاظی که در آن مقام مستعمل میشود بجای معنی خود والله اعلم
[illegible] شهر باشند که بواسطه زیادتی اختصاص انست با و از سایر ماهها چنانچه از ا

حدیث مشهوری که اهل سنت و شیعه همه نقل کرده اند فهم آن میشود و حدیث مذکور
این است ان الله تعالی یقول ان الصوم لی وانا اجزی به
یعنی بدرستیکه روزه بمن تعلق دارد و جزای آن بر منست و میتواند بود که اشارت
بان باشد که رمضان یکی از نامهای خداست چنانچه بان ناطق است حدیثی که روایت
کرده است شیخ بزرگوار قدوة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی
از جمعی از راویان حدیث از احمد بن محمد از احمد بن ابی نصیر از هشام بن
سالم از سعید بن سالم که گفت بودیم ما نزد امام محمد باقر علیه السلام
هشت نفر پس اسم رمضان بر زبان ما جاری شد حضرت عم فرمود لا تقولوا
هذا رمضان ولا ذهب رمضان ولا جاء رمضان
فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی وهو عز وجل
لا یجی ولا یذهب ولکن قولوا شهر رمضان الحدیث
یعنی رمضان را تنها ذکر مکنید و مگوئید که این رمضان است و رمضان آمد
و رمضان رفت چرا که رمضان نامیست از نامهای خدای تعالی رفتن
و آمدن و امثال آن بر خدا تعالی روا نیست بلکه هرگاه خواهید از [illegible]
بگوئید شهر رمضان یا ماه رمضان المبارک [illegible]
حرام غفران الله الخصار شقاوت [illegible] در محرومی
از غفران الهی درین ماه هم از تعریف اسم آن بالف لام جنس فهم میشود

بنا برانچه

بنا برانچه در عربیت مقرر شده که هرگاه مبتدا باسم آن و اخوات آن معرف بالف
لام [illegible] خواه الف لام جنس باشد و خواه الف لام استغراق افاده حصر
میکند در خبر مثل الامیر زید و الشجاع عمرو که افاده کرده است منحصر بودن امارت را در زید
و شجاعت را در عمرو اما بر تقدیر استغراق بودن الف لام بواسطه انکه البته بر
آن گوئیم کل امیر زید و کل شجاع عمرو و اما بر تقدیر جنسیت بواسطه انکه باین معنیست
که جنس امیر با زید متحد است و جنس شجاع با عمرو و بر هر تقدیر انحصار مذکور فهم
میشود و از روی مبالغه در شقاوت محرومین است کنایه از انکه شدت
شقاوت ایشان بمرتبه ایست که گویا غیر ایشان کسی شقی نیست و شقاوتها
همه در ایشان جمعست و تصدقوا علی فقرائکم و مساکینکم استدلال
کرده اند بعضی عطف مساکین بر فقرا درین فقره بنا بر انکه مغایرت میان
معطوف و معطوف علیه شرطست بر انکه مساکین غیر فقرا اند و هر دو یک
جماعت نیستند چنانچه مذهب جمعی است و باید دانست که خلاف نیست در انکه هر دو شریکند
[illegible] که قوت سال [illegible] و عیال خود نداشته باشند و کسی باید ایشان را که حاصل
[illegible] قوت سال ایشان و لیکن خلاف در آن است که کدام بدتر حال ترند
[illegible] چیزی نداشته باشند نه مالی که بآن معاش کرده توانند
[illegible] وسیله تحصیل آن [illegible] صاحب قراو ثعلب از علماء اهل سنت و ابن
[illegible] رفته اند که ایشان مساکین اند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت

کرده است و از علمای امامیه رضوان الله علیهم شیخ طوسی قدس سره در نهایه
و ابن جنید و سلار نیز این مذهب اختیار کرده اند و استدلال کرده اند بر مطلب
مذکور بقوله تعالی او مسکینا ذا متربة چه مراد بذا متربه کسی است که از نهایت
احتیاج بر خاک افتاده باشد قال فی الصحاح و مسکین ذو متربة ای لاصق
بالتراب و با آنکه بعضی از شعرای عرب که وثوقی بر کلام ایشان هست در شعر خود
اثبات مالی از برای فقیر کرده اند چنانکه گفته اند که اما الفقیر الذی کانت
حلوبته وفق العیال ولم تترک له سبد یعنی اما فقیر که حلوبه او
یعنی شتری که از حیوانات او حاصل میشود آن قدر است که عیال او را بس باشد
از برای او قلیلی باقی نماند که ذخیره او باشد و در صحاح آورده است که عرب
میگوید ماله سبد ولا لبد ای لا قلیل ولا کثیر و جمعی دیگر مثل اصمعی
و شافعی از علمای اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای امامیه
برانند که فقرا بدتر حال ترند و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز در
مبسوط و خلاف رجحان این مذهب داده است بچند دلیل اول آنکه حضرت
عزت در کلام مجید در جائی که ذکر هر دو طایفه کرده است ابتدا بفقرا
کرده قال الله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیة
و ابتدا دلالت بر زیادتی اهتمام دارد بشان ایشان و آن درین مقام نیست
مگر بواسطه زیادتی احتیاج دوم آنکه حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله از

فقر دوری کرده اند و در مقام استعاذه آن در آمده اند و مسکنت را خواستار
گردیده [illegible] و بدعا از خدای خود خواسته اند چنانچه فرموده اند اللهم
احینی مسکینا و امتنی مسکینا واحشرنی
فی زمرة المساکین یعنی بار خدایا مرا در زندگی مسکین دار و
در مسکنت بمیران و در قیامت در زمره مسکینان محشور ساز پس مراد
بفقر بی چیزی مطلق باشد که لازم دارد احتیاج را بخلق بواسطه وجوب
تحصیل قوت لا یموت که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه
از آن باشد و مراد بمسکین آنکه آن قدر که رفع احتیاج ضروری بنماید
داشته باشد و بواسطه قوت لا یموت محتاج بکسی نباشد پس بود سوم
آنکه فقر مأخوذ از کسر فقار است یعنی شکستن استخوان پشت و ظاهر است که
پشت طاقت و شکیبائی گاهی شکسته میشود که نهایت احتیاج که عبارت از
[illegible]زی مطلق است حاصل باشد والعیاذ بالله من ذلک و از دلایل
[illegible]ین وجه [illegible]ته اند که آیه بی چیزی مطلق را لازم ندارد و
[illegible]ال از برای فقرا در شعر بلغا واقع است معارض است بآیت
[illegible] ثابت مال از برای مسکین است قال الله تعالی
[illegible]نة فکانت لمساکین حق آنست که مسکین را درین حال
[illegible] و مذهب اول رجحان دارد نه بواسطه دلایل مذکوره

جواب از آن گفته شد بلکه بواسطه حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس
سره در کتاب تهذیب حدیث روایت کرده است از محمد بن یعقوب کلینی
از علی بن ابراهیم از محمد بن احمد بن محمد از احمد بن خالد از عبد الله
بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابی بصیر که گفت پرسیدم از امام بحق
ناطق امام جعفر بن محمد الصادق عم از تفسیر آیه کریمه إنّما
الصّدقات للفقراء والمساكين که مراد از فقیر در این آیه چیست
و مساکین کیانند حضرت علیه السلام فرمودند که الفقیر الذی لا یسأل الناس
والمسکین اجهد منه والبائس اجهدهم یعنی فقیر آنست که از کسی طلب نکند
و مسکین را مشقت و تعب در تحصیل معاش و بی چیزی از فقیر بیشتر است
و بائس را از هر دو بیشتر و قول حضرت که فقیر آنست که از کسی چیزی طلب
نکند ظاهر آنست که کنایه از آن باشد که او را اندک مالی باشد یا کسبی
که بآن قناعت تواند کرد والا احتیاج بقوت لایموت که ضروری
انسان است مانع خواهد بود از عدم طلب و قول حضرت عم که
مسکین را مشقت و تعب بی چیزی از و بیشتر است کنایه از آن که [illegible]
نیست که هیچ چیز نداشته باشد نه مالی که وفا بقوت لایموت [illegible] تواند
و نه کسبی که حاصل آن وسیله سد رمق تواند شد چه حمل آن بر آنکه چیزی
داشته باشد اما از فقیر کمتر خلاف مجمع علیه است چه اکثر قایل بعکس شده‌اند

الفقا

[illegible] وارند بر آنکه یکی از ایشان میباید معنی بیچیزی مطلق باشد چنانچه
[illegible] الدین در ایضاح بآن کرده است و کلام صحاح نیز مشعر است بآن
و اگر مراد آن نباشد استدلال بشعر عرب و آیه سفینه را که از طرفین مذکور است
وجهی نخواهد بود و نهایتش باین توجیه فقره دیگر که از کلام حضرت عم
البائس اجهدهم مشکل میشود چرا که معنی این فقره آنست که بائس را کلفت و تعب از
رهگذر بیچیزی از هر دو بیشتر است زیرا که جهد بفتح جیم بمعنی مشقت است و ظاهر است
که از بیچیزی مطلق مشقه بیچیزی بیشتر داشتن وجهی ندارد مگر آنکه بگوییم میتواند بود
که زیادتی مشقت بائس از رهگذر بیچیزی نباشد بلکه از رهگذر ضعف بدنی و عجز از
تردد در تحصیل معاش و امثال آن باشد چنانچه قتاده در فقیر آن را اعتبار کرده
است والله اعلم باید دانست که فایده خلاف در آنکه فقیر و مسکین هر دو
بیک معنی است یا هر یک بمعنی دیگر اند و اثری که خلاف مذکور مترتب میشود آنست که
اگر کسی خواهد که زکات مال خود را بر اصناف هشت گانه که مستحق زکاتند و آیه
[illegible] متضمن تفصیل آنست تقسیم نماید یا نذر کنند که چیزی بفقرا و مساکین بدهد
[illegible]یت کنند که از مال او بعد از فوت او چیزی بایشان بدهند آیا بدادن
[illegible] فهم بیده وفای آن بر می آید یا نه و فایده خلاف در آنکه کدام طایفه
بحسب [illegible] طلق اند و آنکه اگر کسی نذر کند که تصدقات خود را همیشه بفقرا [illegible]
باشد و یا وصیت بآن کند که چیزی از مال او بمساکین دهند بکدام طایفه باید داد

و بعضی گفته اند از جمله مواضعی که فایده خلاف دران ظهور دارد کفارت است
چه ایت کفاره دلالت بر اختصاص ان بمساکین دارد او اطعام مسکین
پس بر تقدیر ترادف صرف ان بر هر یک از فریقین جایز خواهد بود و بر تقدیر تخالف
اختصاص خواهد داشت بیکی از ایشان علی اختلاف المذهبین و بعضی از متاخرین
علما مانند شیخ محمد بن فهد حلی و جمعی که بعد از او رخش دعوی در میدان
دانش تاخته اند ظهور فایده خلاف را در ماده مذکوره ذکر کرده اند و گفته اند که ایت
بمذهب قایلین بفرق نیز دلالت اختصاص باحد الفریقین ندارد زیرا که همه
اتفاق دارند بر انکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هرگاه در کلام تنها واقع
شود شامل هر دو فرقه است خلاف میان علما در ان است که جائی که هر دو
لفظ با هم مذکور باشند مثل ایت زکوة و امثال ان هر دو یک معنیست و یا بعضی
در عبارت ارتکاب شده یا هر کدام بمعنیست به تفصیلی که سبق ذکر یافت و شیخ علوی
و غیر او تصریح باین معنی کرده اند پس چون در ایت کفارت لفظ مسکین تنها
تنها واقع است باتفاق معنی اعم از ان مراد خواهد بود و خلاف مذکور
در حکم مستنبط از ان تاثیری نخواهد داشت و درین رو نظر است زیرا که
بودن معنی اعم گاهی که تنها مستعمل شود در معرض منع است چنانکه شیخ شهید
در بیان تصریح بان کرده و بر تقدیر تسلیم ظاهر انست که استعمال مذکور عرف
جدید باشد چه وقوع ان در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت نیست

و میتواند بود

و میتواند بود که اتفاقی که مذکور شد از زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
شده باشد بلکه البته چنان است و الا میان علما خلاف نمیشد در جواز بذل
کفارت بفقیر او حال انکه خلاف مذکور مشهور است تا انکه علامه در کتاب
قواعد الاحکام اشارت بتوقف خود در ان کرده است و ایضا اگر اتفاق
مذکور حادث نباشد و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز چنان باشد استدلال
بشعر حلویه و ابن سفینه که گذشت از حلیه استقامت عاری خواهد بود
چنانچه بر ارباب طبع سلیم مخفی نیست و بالجمله بحث مذکور از متاخرین عجب است
و الله الهادی «وَقَّرُوا كِبَارَكُمْ» مراد توقیر و تعظیم و احترام است و
کبار جمع کبیر است یعنی بزرگ اعم از انکه بحسب زیادتی عمر باشد یا زیادتی
مرتبه و شان مثل استاد و معلم و امثال ان «وَصِلُوا أَرْحَامَكُمْ» بعضی از
علما رحم را درین مقام مخصوص دانسته اند بقرابتی که حرام باشد نکاح در
میان ایشان و ظاهر آنست که مراد برحم مطلق خویشاوندان و اقربا باشند
خواه قرابتی و خویشی که دور باشد و سبب حرمت نکاح نشود و مویدان است
انچه علی بن ابراهیم در تفسیر ایه کریمه «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا
فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ» نقل کرده است و گفته است که ایه
مذکوره در شان بنی امیه نازل است بواسطه سرزنش و توبیخ ایشان بر انچه
از ایشان نسبت بائمه اهل البیت علیهم السلام صادر شده است چه نسبت

خونبني بني امیه بایشان ظاهرست که دورتر است ازانکه احتمال حرمت نکاح
وزناشوهری میان ایشان کشد مترجم گوید و هم چنین مؤید عموم مذکور است
انچه در تاریخ ابن خلکان نقل شده که مهدی عباسی دران حین که حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام را از مدینه طیبه به بغداد طلبیده امر بحبس آنحضرت نمود
علیه السلم این ایه برو خواند چون بیدار شد ربیع را نزد خود خوانده نقل واقعه
خود را باو کرد و باو خوش ایه را برو خواند و او را نزد امام علیه السلام فرستاد
که رعایت خاطر امام علیه السلم نموده او را درهمین شب نزد من حاضر سازد چون
امام علیه السلام تشریف ارزانی فرمودند مهدی برخواسته امام
علیه السلم را دربغل گرفته و تعظیم بسیار نمود و نزدیک خود جای داد و گفت
یا ابا الحسن امشب جد تو امیر المومنین علی علیه السلم را در واقعه دیدم که این
ایه را بر من میخواندند دانستم که بواسطه تشویشیست که از من بشما رسیده چه شود
که عهد کنی که بر من و اولاد من بقصد خلافت خروج نکنی و داعیه امامت را از سر
بگذاری تا من تدارک خاطر شما نموده دست از ایذایش باز دارم حضرت
علیه السلم فرمودند والله لا فعلت ذلك ولا هو من شاني
یعنی بخدا قسم که تا غایت در مقام ان نشده ام و انچه تو بخاطر او [illegible]
من نیست مهدی گفت راست فرمودی ای ربیع برخیز و سه هزار دینار
طلا از خزانه بگیر و در وجه خرج راه حضرت علیه السلام مقرر داشته حضرت

حضرت

حضرت را به تعظیم [illegible] و این ربیع گوید نگذاشتم که صباح
شود و درهمان شب برخواستم سرانجام کار حضرت علیه السلام
نموده ایشان را روانه مدینه طیبه نمودم و تا زمان هارون الرشید
در مدینه منوره حضرت علیه السلام بوده ایشان را روانه مدینه
طیبه نمودم و تا زمان هارون بسر میبردند بعد ازان هارون الرشید باز
ایشان را به بغداد اورده در حبس خود داشت تا بمرتبه شهادت
فایز شدند و وجه تایید نقل مذکور و مناسبت ذکر ان درین مقام
بر طبع سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصه معنی ایه انست که ایا مناسب
و متوقع هست از شما ای منافقان که چون متولی امور خلایق
شوید و امر امارت و سلطنت را بر گردن گیرید فساد کنید در
روی زمین و قطع صله رحم نمایند از روی کبر و اشتهای نفس
اولئك الذين لعنهم الله ان گروه که مفسدند و اعراض از صله رحم می نمایند
انهاند که لعنت کرده است خدای تعالی و رانده است ایشان را از رحمت خود و مراد
رحم که درین حدیث و دیگر احادیث امر بان واقع شده است رعایت اهل
[illegible] واحسان باشد و در عرف از احسان گویند و
[illegible] باید چنانچه در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و اله
روایت شده که صلوا ارحامکم ولو بالسلام [illegible]

که نیکی و احسان درباره ایشان بیشتر رعایت شود متضمن ثواب و
اجر خواهد بود و تحسنوا علی ایتام النّاس خیرا الی السّنی عبارت از سوق ازان
و میل نفس است بسوی ان و حنان به تخفیف نون بمعنی رحمت است و
ماخوذ است حنّان بتشدید نون که یکی از اسمای حضرت الهی است تعالی
شانه بمعنی رحیم و فی الصحاح تحنّن علیه ای ترحّم علیه پس معنی کلام این خواهد
بود که مهربانی و ترحم نمائید بر یتیمان مردم تا ایتام شما نیز مشمول
مهربانی و ترحم باشند و انفسکم مرهونة باعمالکم بمعنی اعتبار کرده اند درین
فقره تشبیه توقعی که خلاص نفس از عذاب الهی بر عمل صالح دارد بتوقعی که خلاص
رهن بر ادای دین دارد و تا کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر فکّ رهانها تخییل
وجه الشبه است که درین فقره رعایت استعاره بالکنایه شده است چه طرفین تشبیه
نفس که نفس و شی مرهون است هر دو مذکور است و استعاره بالکنایه چنانکه
سبق ذکر یافته است که سوی مشبّه امری از ارکان تشبیه مذکور باشد بلکه
کلام تشبیه بلیغ است که عبارت از رعایت تشبیه است میان دو شی بی حذف
ادوات تشبیه کاف که مثل زید اسد که درین تقدیر است که زید کالاسد و
بواسطه مبالغه در تشبیه کاف که از ادوات تشبیه است حذف شده باشد و
برین قیاس باید دانست فقره دیگر از حدیث که ظهورکم ثقیلة من اوزارکم
چه تشبیه شده است پشت ایشان در تحمل گناهان به پشت حیوانی که بواسطه

بسیاری

۱۴۳

بسیاری بار گران باز [illegible] از کلام محذوف است و لا تردوا عنه
ساقوع بمعنی فزع و ترس است که یروعهم بتشدید واو بمعنی تخوفهم باشد یعنی
ترسانند ایشان را باتش و نمیگذارد که خایف و ترسان باشند از ان چنانچه
عرب میگوید روعت فلانا یعنی و لو کان لشقّ تمرة که کان باسم زکاة
ترسانیده باشد او را اتقوا النار و لو بشق تمرة یعنی و لو کان شق تمرة که کان
با اسم خود از کلام محذوف باشد و صاحب کشاف و او را درین مقام
واو حالی دانسته یعنی پرهیز کنید و از خود دور دارید اتش دوزخ را در حالی
که پرهیز شما بسبب بذل نصف خرمای باشد و بعضی محققین واو را واو اعتراض
دانسته اند و بعضی گفته اند که واو عاطفه و معطوف علیه محذوف است چنانچه در
حدیث مشهور اطلبوا العلم و لو کان بالصین گفته اند که تقدیر است
اطلبوا العلم لو لم یکن بالصین و لو کان بالصین یعنی طلب کنند
[illegible] را و در تحصیل او بکوشند اگر چه در ملک چین باشد یعنی بواسطه تحصیل ان
[illegible] مشقه رفتن بملک چین که از همه بلاد دور تر است کشیدنش وارد و تحمل
باید نمود و شق بمعنی نصف است قال فی الصحاح الشق بالکسر نصف الشیء
کان له ثواب من ادی سبعین فریضه می تواند بود که از سبعین درین
[illegible]عام همین عدد خاص اراده شده باشد که هفتاد است و ثواب یک ادای
[illegible]یضه درین ماه معادل ثواب ادای هفتاد فریضه مثل ان کند که در

در ماههای دیگر و میتواند بود که سبعین کنایه از عدد بسیار باشد
چه در میان عرب مثل شده که هرگاه خواهند تنبیه بر کثرت عددی کنند
و بسیاری از او نمایند تعبیر از ان به سبعین میکنند چنانچه ارباب تفسیر در
آیه کریمه اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ که در شان
جمعی از کفار و منافقین نازل شده یعنی اگر استغفار کنی ای محمد صلی الله علیه
و آله از برای ایشان و مغفرت ایشان را هفتاد مرتبه از خدای خود را خود ای
که ایشان را قابلیت ان نیست هرگز در معرض امرزش و غفران الهی
در نخواهند امد سبعین را بر مبالغه در کثرت استغفار حمل کرده اند و خصوص
عدد هفتاد را دخل نداده و سبب انکه سبعین را از میان باقی عددها
بواسطه این معنی اختیار کرده اند در کلام بعضی باین وجه وارد است که در سبعین اکمل
احاد که سبعه است بعدد کاملی که عشره است تکرار یافته یعنی هفت ده مرتبه
مکرر شده و هفتاد حاصل شده اما انکه عشره عدد کامل است بواسطه
انکه بر جمیع مخارج کسور تسعه که عبارت از نصف و ثلث و ربع
و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است اشتمال
دارد و چه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که ان کسر
از ان عدد صحیح بیرون اید مثل سه که مخرج ثلث است و چهار که مخرج
ربع است و برین قیاس بواسطه انکه جمیع اعداد تا فوق

تا فوق الا عشره یا باضافه احاد باو حاصل میشود یا بتکرار او یکمرتبه یا بیشتر یا باضافه
دیگر از هر دو چنانچه بعد از ملاحظه اعداد ظاهر میشود و اما انکه سبعه اکمل احاد ست
و در احاد عددی که از یکیست تا نه از ان کاملتر نیست بواسطه انکه کمتر عددیست
از احاد که بر اکثر اقسام عدد اشتمال دارد چراکه عدد یا زوج است یا
فرد یا فرد اول است یا غیر اول یا مجذور است یا غیر مجذور یا زوج الزوج است
یا زوج الفرد یا تام است یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این اقسام مشتمل است
الا زاید و فرد غیر اول مترجم گوید بیان این اجمال انکه ارباب علم حساب عدد
را باین اقسام منقسم ساخته اند و از زوج عددی میخواهند که نصف صحیح داشته
باشد مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یکیست و از فرد
عددی که نصف صحیح نداشته باشد مثل سه و پنج و از فرد اول عدد فردی
که عددی غیر واحد عد ان نتواند کرد یعنی غیر از واحد عددی نبوده باشد که شمار
ان تواند کرد و چون چند مرتبه او را از ان کم نمایند چیزی باقی نماند
مثل سه که چون دو مرتبه از اول و یکمرتبه از ثانی کم نمایند یکی باقی میماند و از
فرد غیر اول عدد فردی که غیر واحد عددی انچنان یافت شود مثل نه که چون سه را
سه مرتبه از ان کم نمایند چیزی باقی نماند و از عدد مجذور عددی که جذر
داشته باشد و جذر عددیست که چون او را در نفس خود ضرب کنند
عدد حاصل شود مثل ... نه که جذر او سه است

واز غیر مجذور را که جذر نداشته باشد مثل پنج و ششش واز زوج الزوج
انکه قبول نصف بعدد صحیح کند تا واحد مثل چهار که نصفش دو است
و نصف دو واحد است و زوج الفرد انکه قبول تنصیف بصحیح کند
اما نه تا واحد وقبل از وصول نصفش بواحد کسر پیدا شود مثل شش که
نصفش سه است و نصف سه منکسر است و عدد تام عددیست که
چون اجزاء عاده انرا یعنی کسور را از ان که عد ان تواند کرد جمع کنند برابر
ان باشد مثل شش که اجزاء عاده ان نصف است که سه است
و ثلث که دو است و سدس که یکیست و حاصل جمع ایشان همان
شش است و زاید انکه حاصل جمع اجزای عاده آن زیاده برو شود
مثل دوازده که نصفش را که شش است و ثلثش که چهار است و ربعش که
سه است و سدسش که دو است چون جمع کنی پانزده حاصل میشود و
ناقص انکه حاصل جمع اجزای او کمتر ازو شود مثل چهار که حاصل جمع
دو ربعش سه میشود و کسری دیگر ندارد و اشتمال سبعه بر جمیع این ا
سوی آنچه استثنا باشد در ضمن ذکر امثله اقسام مذکوره بظهور رسید
فمن ثقلت موازینه ثقیل شدن ترازوی عمل کنایه از بسیاری حسن
و کثرت اعمال صالحه است و راجح امدن بر اعمال سیئه باید دانست که
اهل اسلام اختلاف است ... اکثر ایشان در آوردن اعمال و کشیدن ان

نشاء و که قرآن و حدیث بان ... است اما کنایه از نگاه داشتن
ان است از روی عدل و انصاف ... رجحان دارد بر دیگری و بطریق
مجاز تعبیر از ان بکشیدن در ترازو شده است یا انکه در واقع عین اعمال را
بکشتن در می آورند و به ترازوی حقیقی او را میکشند بطریق سایر اجناس بعضی
شق اول را اختیار کرده اند و مذهب خود ساخته بنا برانکه اعمال از مقوله عرض است
و عرض قابل کشیدن به ترازو نیست و جمهور اهل اسلام بر احتمال ثانی رفته اند
و کلام را بر حقیقت حمل کرده بواسطه انکه در قرآن و حدیث وصف ان بسنگینی و
سبکی واقع شده و حمل سبکی و سنگینی بر رجحان بحسب کثرت و قلت
عمل بسیار دور است بعضی از ایشان بران رفته اند که صحایف کردار و
نامه های اعمال بکشتن در خواهد آمد و کشیده خواهد شد بعضی گفته اند که نفس
عمل در ان نشاء بصورت جسم در خواهد آمد و کشیده خواهد شد والله اعلم

الورع عن محارم الله باید دانست که بعضی محققین ورع را چهار درجه
مرتبه قرار داده اند اول ورع ارباب توبه و انابت است و ان انست
که نفس را از فسق و مناهی باز میدارد و اهل ان میسازد که گواهی او را ارباب
تشرع ظاهر در معرض قبول آورند دوم ورع ارباب صلاح است و ان باز
داشتن خود است از ارتکاب اموری که شبهه در حلت و جواز ان بوده
باشد و احتمال حرمت دران رود و از خوف انکه مبادا از ایشان امری

واز غیر مجذور را که جذر نداشته باشد مثل پنج و ششش وازروج الزوج الفرد
انکه قبول نصفت بعدد صحیح کند تا واحد مثل چهار که نصفش دو است
ونصفت دو واحد است وزوج الفرد انکه قبول تنصیف بصحیح کند
اما نه تا واحد وقبل از وصول نصفش بواحد کسر پیدا شود مثل شش که
نصفش سه است ونصف سه منکسر است وعدد تام عددیست که
چون اجزاء عاده انرا یعنی کسور را از ان که عدان تواند کرد جمع کنند برابر
ان باشد مثل شش که اجزاء عاده ان نصف است که سه است
وثلث که دو است وسدس که یکیست وحاصل جمع ایشان همان
شش است وزاید انکه حاصل جمع اجزای عاده آن زیاده بر وشود
مثل دوازده که نصفش راکه شش است وثلثش که چهار است وربعش که
سه است وسدسش که دو است چون جمع کنی پانزده حاصل میشود و
ناقص انکه حاصل جمع اجزای او کمتر از وشود مثل چهار که حاصل جمع
وربعش سه میشود وکسری دیگر ندارد واشتمال سبعه بر جمیع این ا
سوی آنچه استثنا باشد در ضمن ذکر امثله اقسام مذکور بظهور رسید
فمن ثقلت موازینه ثقیل شدن ترازوی عمل کنایه از بسیاری حسنات
وکثرت اعمال صالحه است وراجح آمدن بر اعمال سیئه باید دانست که
اهل اسلام اختلاف است ... در آوردن اعمال وکشیدن آن

نشاء که قرآن وحدیث بان [illegible] است ایا کنایه از بخاطر آوردن
ان است از روی عدل وانصاف [illegible] رجحان دارد وبر دیگری بطریق
مجاز تعبیر از ان بکشیدن در ترازو شده است یا آنکه در واقع عین اعمال را
بکشتن در می آورند وبه ترازوی حقیقی او را میکشند بطریق سایر اجناس بعضی
شق اول را اختیار کرده اند ومذهب خود ساخته بنا بر انکه اعمال از مقوله عرض است
وعرض قابل کشیدن به ترازو نیست وجمهور اهل اسلام بر احتمال ثانی رفته اند
وکلام را بر حقیقت حمل کرده بواسطه انکه در قرآن وحدیث وصف ان به سنگینی و
سبکی واقع شده وحمل سبکی وسنگینی بر رجحان بحسب کثرت وقلت
عمل بسیار دور است بعضی از ایشان بران رفته اند که صحایف کردار
ونامهای اعمال بکشش درخواهد آمد وکشیده خواهد شد بعضی گفته اند که نفس
عمل در ان نشاء بصورت جسم درخواهد آمد وکشیده خواهد شد والله اعلم

الورع عن محارم الله باید دانست که بعضی محققین ورع را چهار درجه
رتبه قرار داده اند اول ورع ارباب توبه وانابت الحسنت در ان امریست
نفس را از فسق ومناهی باز میدارد واهل ان میسازد که گواهی او را ارباب
تشرع ظاهر در معرض قبول آورند دوم ورع ارباب صلاح است وان باز
داشتن خود است از ارتکاب امور[ی] که شبهه در حلت وجواز ان بوده
باشد واحتمال حرمت در ان رود از خوف انکه مبادا از ایشان امری

سانح شود بی اطلاع ایشان که در واقع مخالفت شرع اشرف داشته باشد
چنانچه عرب میگوید من رتع حول الحمی اوشک ان یقع فیه
یعنی کسیکه در حوالی قرقگاه سیر کند بیم آن باشد که دران داخل شود کنایه
از آنکه نباید دران حوالی گردید که مبادا داخل آن شوند و صحیح و اغراض کردند
و در حدیث از حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله روایت شده است که
دع ما یریبک الی ما لا یریبک یعنی واگذار امری را که برافعل آن
در شک اندازد که مبادا کردن آن خوب نباشد و بعمل آر آنچه فعل آن ترا در
شک نمیندازد و به یقین دانی که ترا جایز است ارتکاب آن سیوم
ورع متقین و ارباب تقوی و عفت است و آن عبارت از باز داشتن
نفس است از ارتکاب امری که هیچ شک در حلیت و جواز آن نباشد
از ترس آنکه مبادا منجر بارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشارت
بآن است کلام معجز نظام خلاصه کائنات صلوات الله علیه و آله الذی
الکرامات که لا یکون الرجل من المتقین حتی
یدع ما لا باس به مخافة ما به باس یعنی کسی در زمره متقین
و اهل تقوی در نمی آید تا وانگذارد آنچه ارتکاب آن متضمن قصوری
و منع از جانب شارع نیست بواسطه ترس در افتادن بامری که قصوری
داشته باشد و از جانب شارع از آن مباورت بان حاصل نیاید

مثل آنکه حکایت کردن از احوالی مردم با آنکه هیچ شک در جواز آن نیست
ترک نماید که مبادا منجر بغیبت شود چهارم ورع صدیقین و ارباب
صدق و یقین است و آن باز داشتن است از جمیع آنچه غیر خدا است
جل جلاله و همگی او شدن و در هرچه نگریستن او را دیدن از ترس آنکه
مبادا لحظه از عمر عزیز در غیر یاد و ذکر معبود حقیقی صرف شود و نفس بعمل
مشغول شود که متضمن حصول قرب باو نباشد فان ذالک عندهم
خسران عظیم و مراد بورع در کلام حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله
دراین خطبه میتواند بود که مرتبه اول باشد از مراتب اربعه مذکوره چه
انسان زیاده بران مکلف نیست و اگر مرتبه دویم و سیوم نیز اراده شده
باشد چندان دور نخواهد بود والله و رسوله اعلم علی قرنک قرن
یعنی سر است قال فی الصحاح القرن جانب الراس و ذالک
فی سلامة من دینی ذالک اشاره است بشهادت امیرالمومنین که کلام
سابق را بران دلالت واضحه هست و فی دراین فقره بمعنی مع است
چنانچه در آیه کریمه ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن و الانس
فی النار مفسرین گفته اند که فی در فی امم بمعنی مع است و من بمعنی
فی است چنانچه در آیه کریمه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الخطبان سنت کما سبق
اول بباید دانست که حمل خطبا در کلام حضرت امیرالمومنین علیه السلم

برتضمین معنی وعظ تا تعدیه آن بنفس صحیح باشد چنانچه ذکر یافت اولی
ست از حمل این بر نزع خافض چراکه تضمین در لغت عرب بیشتر وارد است
و بلاغت در ضمن آن بیشتر حاصل چنانچه آن را بعضی مجاز ندانسته اند و بر
تقدیری که مجاز باشد متضمن حذف و اضماری در کلام نیست بخلاف
نزع خافض و حق آنست که تضمین حقیقت است نه مجاز و متضمن
اضماری در کلام نیست چه امکان نیست که لفظ در هر دو معنی استعمال
شده باشد تا مجاز باشد یا آنکه افاده بواسطه معنی دیگر لفظی در کلام
مقدر باشد یا در کلام اضماری شده باشد بلکه لفظ تمام در معنی حقیقی
مستعمل است و بس و مقصود بالاصاله از آن معنی حقیقی است نها
یتش به تبعیت آن معنی دیگر نیز قصد شده ست نی آنکه لفظ مذکور
دران مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام از برای افاده آن مقدر باشد
پس خطب بر تقدیر تضمین در معنی خود مستعمل است نهایتش از
متعدی شدن آن به نفس فهم شده است که معنی وعظ به تبعیت
آن مقصود است که باعتبار آن متعدی به نفس است و همچنین در
آیه کریمه ولتکبروا الله علی ما هدیکم که مفسرین حکم تضمین معنی
حمد کرده اند لفظ تکبروا در معنی خود استعمال یافته است و از متعدی
شدن آن بعلی یافته اند که بتبعیت آن معنی حمد نیز مقصود است

نی آبا

نی آنکه ارتکاب مجازی شده باشد تا اضماری در کلام مرعی باشد بلکه اگر
بگوییم دلالت لفظ بر معنی به تبعیت معنی حقیقی نیز مجاز است چنانچه
بعضی بر آن رفته اند قید بر تجانس دوم حق آنست که آنچه دران نشا بکسی
در می آید بنفس اعمال است نه صحایف عمل چنانچه سبق ذکر یافت
و آنچه در روایات مذکور شد که اعمال عرضه شوند و بوزن آیند اعراض در
معرض قبول عقل در نمی آید بکلامیت عام پسند که بحسب ظاهر صوری
یافته و آنچه واقع است و اهل تحقیق بر آن رفته اند آنست که اصل اینها
و حقیقت این امریست مغایر صورتی که در نظر حواس ظاهری بآن
صورت جلوه گر میشود و در معرض درک مدارک باطنی بآن لباس در می آید
و گاه هست که الصورت بحسب اختلاف موطن و تبدل مکان و تغیر حال تغیر
می یابد و بصورت دیگر میگردد و آن اصل بحال خود است که در هر مکانی
بلباسی جلوه گر است و در هر نشاه بصورتی خود را مینماید چنانچه گفته اند
لون الماء لون انائه یعنی رنگ آب تابع رنگ ظرف است
که در وست و رنگ آب بسبب اختلاف الوان ظرف متعدد و بالوان مختلف
در می آید اما حقیقت اصل مذکور که بعضی تعبیر از آن بشبح میکنند و بعضی
شبحش مینمایند و بعضی روحش میگویند امریست که بجز علام الغیوب کسی پی
نبرده است پس در آمدن آنچه درین نشا بود بصورت عرض است [illegible]

درنشأه دیگر بصورت جوهر یا جسم متمثل باشد و در معرض استبعاد نباشد
مشاهده میشود کانچه در اجسام بحس بصر دیده میشود چون در معرض
ادراک حس مشترک در می آید بر تضمن معنی و عظمنا العقده ان
بنفس صحیح باشد چنانچه سبق ذکر یافت از بعض لوازم جسمیت که لازم
دیدن بان نخواست مثل بودن بهیأت خاص و وضع خاص و نسبی
که بواسطه دوری و نزدیکی بباصره دارد و امثال ان دور میشود و ازان
عاریست وانچه در بیداری بصورت علم مشاهده میشود که از مقوله اعراضست
گاه هست که در عالم خواب بصورت شیر مینماید وازین جهت است
که ارباب تعبیر شیر را که در خواب دیده شود بعلم تعبیر میکنند و نظایر
که در هر دو نشاه اصل یک چیز است که بواسطه اختلاف مواطن
و باعتبار مغایرت نشاه بصور مختلفه جلوه گر شده است و بلباسهای
غیر مکرر در آمده و نامهای مختلف پیدا کرده است و در موطنی لباس
عرضیت را اختیار کرده و بان اعتبار عرضش میگویند و در موطن بکسوت
جوهریت در آمده و بان نسبت تعبیر ازان بجوهر میکنند و انشاء الله تعالی در
همین کتاب حقیقه امر مذکور بیشتر ازین ظهور خواهد یافت والله الموفق
الخامس میتواند بود که در کلام حضرت صلی الله علیه و آله در آخر حدیث
که فی سلامة من دینی در معنی خود که ظرفیت است مستعمل باشد نهایتش

۱۴۷ طریقت ان بطریق مجاز [illegible] حقیقت بچند وجه اول طریق
استعاره تبعیه که تشبیه شده باشد ملابست و ربط شهادت حضرت
امیر المومنین علیه السلم بسالم بودن دین یکدیگر در جمع شدن باهم بملابست
و مقارنت مظروف بظرف و استعمال شده باشد لفظ فی در معنی
مجازی بعلاقه تشبیه مذکور دویم بطریق استعاره تمثیلیه که تشبیه
شده باشد بهیأتی که منتزع است از مظروف و ظروف مقارنت
ایشان بایکدیگر و اکتفا شده باشد از الفاظی که بازای مشبه به است
بذکر لفظ فی که در دلالت بر هیأت مشبه به عمده انست و باقی به
تبعیت ان در ضمن الفاظ منویه ملاحظه باشد و بر این تقدیر لفظ
مذکور در معنی حقیقت مستعمل خواهد بود نه معنی مجازی سیوم
بطریق استعاره بالکنایه که سالم بودن دین در حال شهادت
تشبیه شده است بانچه ظرف و محل شی واقع میشود و ذکر لفظ
فی تخییل ان باشد چنانچه بعضی محققین از ارباب تفسیر قوله تعالی اولئک
علی هدی من ربهم را در قران برین وجه توجه کرده اند و معنی اقسام
استعاره مذکوره و تخییل بیشتر گذشته است و درین مقام بحثی طول
الذیل هست که مقام را گنجایش ذکر ان نیست و در حواشی که بر مطول
نوشته شده است مذکور است کسی که طالب ان باشد بکتاب مذکور

رجوع نماید والله الهادی حدیث دهم در فضیلت حج و مناسک آن روایت
شده ست بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر
طوسی قدس سره از شیخ جلیل شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ صدوق
محمد بن علی بابویه القمی از محمد بن حسن بن الولید که علمای رجال حکم بثقه
بودنش کرده اند از محمد بن الحسن الصفار اگرچه ابن داود در کتاب
رجال ممدوحش دانسته نه ثقه اما ظاهر آن ست که همان محمد بن الحسن
الصفار ابن الفروخ ست که خود ثقه دانسته و مدح مذکور از روی اشتباه
ست که در اسم او کرده والله اعلم از موسی بن قاسم که منش همه
از ثقات رجال حدیث ست و مصنف سی جلد کتاب از صفوان و ابی
ابن عمیر که از اعیان ثقات رجال اند از معاویه بن عمار که بعضی ثقه اش
دانسته اند و بعضی ممدوح و نقل ست که عمر او بیکصد و هفتاد و پنج رسیده
ست و بر سبیل اتفاق عدد مذکور تاریخ سال رحلت اوست از
هجرت چه تولد او در سال اول از هجرت واقع شده از امام بحق ناطق
ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای عالیمقدار آنحضرت
صلوات الله علیهم از امیر المومنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب
علی ابن ابی طالب علیه السلام که گفت ان رسول الله صلی الله
علیه واله لقیه اعرابی فقال له یا رسول الله انی خرجت

اوید الحج ففاتنی وانا رجل ممیل فمرنی ان اصنع بمالی ما
ابلغ به مثل اجر الحاج فالتفت الیه رسول الله صلی الله
علیه واله فقال له انظر الی ابی قبیس فلو ان ابا قبیس ذهبة
حمراء انفقته فی سبیل الله ما بلغت ما یبلغ الحاج ثم قال ان
الحاج اذا اخذ فی جهازه لم یرفع شیئا و لم یضعه الا کتب
الله له عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له
عشر درجات فاذا رکب بعیره لم یرفع خفا و لم یضعه
الا کتب الله له مثل ذالك فاذا طاف بالبیت خرج من ذ
نوبه فاذا سعی بین الصفا و المروة خرج من ذنوبه فاذا وقف
بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر الحرام خرج من ذنوبه
فاذا رمی الجمار خرج من ذنوبه قال فعدد رسول الله صلی الله
علیه واله کذا و کذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثم
قال انی لك ان تبلغ ما بلغ الحاج شرح کلام معجز نظام آن
نور دنیا که آفرینش در ضمن وجودش ... خلاصه کلام حبیب خیر الانام
علیه و علیه شرایف التحیه و السلام آنکه بدرستیکه رسول صلی الله
علیه و اله اعرابی ملاقات نموده و گفت ای رسول خدا صلی الله بر آمدم و نتوانستم
باین سعادت رسید و توفیق آن در نیافتم و من مردی ام مالدار

بفرمائی تا از مال خود چه مقدار بذل کنم که ثواب آن برابری با ثواب حج تواند بود و من از ادراک ثواب آن برابری بثواب حج تواند بود و من ادراک ثواب آن محروم نمانم پس رسول خدای صلی الله علیه واله بجانب او التفات نموده فرمودند ای اعرابی بکوه ابوقبیس نظر کن بدرستیکه اگر کوه ابوقبیس تمام طلای احمر شود و تمامه را در راه خدا تعالی صرف نمای و بارباب استحقاق نفقه کنی نمیتوانی رسید بثوابی که برابری بثواب حج بیت الحرام تواند بود بعد ازان حضرت فرمودند بدرستیکه هرگاه حاجی شروع در استعداد و تهیه سفر حج نماید بر ندارد چیزی از اسباب سفر مذکور و بگذارد از انکه حضرت عزت عمت عطیانه بازای هر برداشتن وگذاشتن بنویسد در صحایف حسنات او ده حسنه و محو کند از نامه سیات او ده سیئه یعنی ده گناه از گناهان او را بیامرزد و بلند گرداند مرتبه قرب او را نزد خود ده درجه پس هرگاه بر مرکب خود سوار شود بر ندارد مرکب او پای مگر آنکه حضرت عزت در هر برداشتن وگذاشتن بنویسد بجهة او مثل آنچه اول نوشته بود و چون بطواف خانه مبارک قیام نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون میان صفا و مروه سعی کند از جمیع گناهان بیرون آید و چون بمشعر الحرام وقوف مشعر الحرام بجای آورد و از جمیع گناهان بیرون آید و چون رمی

جمره را العمل او را از جمیع گناهان بیرون آید فرمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه واله براین وجه موقف موقف از مواقف حج را شمرده و در هر موقف فرمودند که حاجی چون در آن موقف نماید از جمیع گناهان بیرون می آید بعد ازان خطاب باعرابی کرده فرمودند کجاست ترا آنمقدار مالی که بوسیله بذل آن بثواب حج بیت الحرام توانی رسید **پیش دوم** بقیه اعرابی بفتح همزه منسوب است باعراب که عبارت از سکان بادیه و متوطنان صحرا اند و سکنه شهر را عرب میگویند و عرب اسم جنس است و اعراب جمع آن نیست بلکه اعراب جمعیت که واحد ندارد چنانچه صاحب صحاح تصریح کرده است بان انظر الی ابی قبیس ابی قبیس اسم کوهیست در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که چون اول کسی که بران کوه خانه بنا کرد باین اسم مسمی بوده بنام او اشتهار یافته است پس اگر ملاقات اعرابی مذکور با حضرت صلی الله علیه واله اتفاق در مکه معظمه افتاده است باجایی که نزدیک بمکه بوده و ظاهر آنست که نظر در معنی خود مستعمل شده باشد مراد دیدن بچشم مراد دیدن بدل خواهد بود که بمعنی یاد کردن و بخاطر آوردن ست اذ یاخذ فی جهازه اخذ اینجا بمعنی سرعت و جهاز بفتح جیم و کسر جیم مکرر آمده است بمعنی اسباب و مایحتاج سفر قال فی القاموس جهاز العروس والسفر بالکسر والفتح ما یحتاجون الیه الا کتب الله له مثل ذلک ظاهر آنست

که مراد از مثل ذالک ده حسنه باشد که در نامه حسنات او نوشته میشود میتواند
بود که اعم ازان باشد و از محو سیات و رفع درجات نیز والعلم عند الله خرج من
ذنوبه تشبیه شده است مفارقت او از گناهان وخلاصی از تبعات آن به بیرون
آمدن شخص از خانه یا امثال آن وکلام از قبیل استعاره مصرحه تبعیه است
ومیتواند بود که تشبیه شده باشد گناهان بجامه ودثار وامثال آن کنایه
از آنکه چنانچه آنها بدن را فرا میگیرند گناهان نیز احاطه بآن کس میکنند چنانچه
کلام مجید بآن ناطق است وَاَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ وکلام استعاره بالکنایه باشد
وذکر خروج تخییل آن معنی استعاره مصرحه واستعاره بالکنایه وتبعیه وتخییل
بیشتر یادکرده شد قوله گوید اذا سعی بین الصفا والمروة خرج
مِنْ ذُنُوبِهِ گزار خرج من ذنوبه یعنی بیرون آمدن از گناهان در
جزا اعمال درین حدیث با آنکه بعد از بیرون آمدن بحسب ظاهر دیگر بیرون
آمدنی میسر نیست میتواند بود که بواسطه تاکید باشد ودر دور شدن از
گناهان وتعبیر از مرتبه دوری بخروج شده باشد یا آنکه مراد بهر خروج بیرون آمدن
مفارقت نوعی از انواع گناه باشد چه گناه بر چند نوع است وبعضی مالیست
وبعضی بدنی وبدنی بعضی قولیست وبعضی فعلی وفعلی نیز باعتبار اختلاف
آلات اعضا بانواع مختلف میگردد چنانچه از ملاحظه گناهان ظاهر میشود واز بعضی
احادیث واخبار اختلاف وتعدد انواع آن از رهگذر دیگر نیز فهم میشود چه

دیگر در حدیث وارد است که گناهان بعضی باعث تغیر نعمت است و
بعضی منشا نزول بلا وبعضی موجب تنگی وحبس رزق وبعضی سبب
هتک ستر ورسوائی وبعضی باعث قرب ونزدیکی شدن بلا وفنا وبیت
بر این قیاس چنانچه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم روایت
شده که الذنوب التي تغير النعم البغي والتي تنزل النقم
الظلم والتي تحبس الرزق الزنا والتي تهتك الستور
شرب الخمر والتي تحبس الرزق الزنا والتي تهتك الستور
خلاصه مضمون بصدق مقرون کلام امام علیه السلم آنکه گناهی که تغیر دهنده
وبرگرداننده نعمت است بغی است که عبارت از ستم وتعدی کردن است
وعلو وزیادتی جستن وامثال آن وگناهی که باعث نزول بلا وحصول
نقم است ظلم است که بمعنی تصرف در حقوق مالی وعرضی مردم است از روی
ستم وتعدی وبرخلاف مقتضای عدالت سلوک کردن وآنچه مورث تنگی رزق
ومحرومیت روزیست زناست که عبارت از وطی زنان است برخلاف قانون شرع
طاهره وآنچه منشا هتک ستر ورسوائی میان مردم است شرب خمر است که ام
الخبائثش دانسته اند وقرآن وحدیث واجماع اهل اسلام ناطق است بر حرمت
آن وآنچه متضمن نزدیکی فنا وقرب اجل وهلاک است قطعه صله رحم است که حقیقه
آن سبق ذکر یافت پس همچنانکه هر دو وائی اختصاص بازاله مرضی از امراض بدنی دارد

شرب الخمر والتي تعجل الفنا قطيعة الرحم

و هر داروی هست بواسطه مناسبتها خصوصیات که دوا را بان مرض و دوا
زوار ابان درد هست مثل ضدیت در کیفیت و تاثیر خاصیت و امثال ان
میتواند بود که هر فعلی از افعال حج را نیز اختصاص بتکفیر نوعی از انواع گناه بوده باشد
بواسطه بعضی مناسبات و خصوصیات که غیر علام الغیوب کسی بان عالم نیست
و موید ان هست حدیثی که غزالی در احیای العلوم روایت کرده است از امام جعفر
صادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت از حضرت با رفعت رسالت
که آن سرور فرمودند ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا الوقوف
بعرفة یعنی بدرستیکه از جمله گناهان گناهیست که رفع ان نمیکند و کفاره آن نمیشود
مگر وقوف بعرفات که در ضمن افعال حج واقع شود و امثال این احادیث بسیار است

حدیث یازدهم روایت شده بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه
القمی از حسین بن ادریس از پدرش ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد
بن یحیی الخزاز کوفی که ثقه است و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلم و
حدیث بسیار روایت کرده است از موسی بن اسمعیل از پدر
او اسمعیل بن امام موسی کاظم علیه السلم از والد عالی مقدار
ان اکرم حضرت امام موسی کاظم علیه السلم از آبای عالی مقدار آن
حضرت بترتیب معلوم از امیر المومنین و یعسوب الدین امام
المشارق و المغارب علی بن ابی طالب سلام الله علیه و علی اولاده اجمعین

انه قال

ان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث سریة فلما
رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم
الجهاد الاکبر قیل یا رسول الله و ما الجهاد الاکبر قال
جهاد النفس ثم قال صلی الله علیه وآله افضل الجهاد
جهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه شرح کلام بلاغت نظام در ضمن
اظهار و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو منش منش اول بدرستیکه رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرستادند جمعی را از لشکر هدایت اثر از برای
جهاد و قیام نمایند چون بازگشتند حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
خوش آمدید جمعی که بمراسم جهاد اصغر قیام نمودید و جهاد اکبر
همت ایشان باقیست که می باید بان نیز قیام نمود گفتند ای رسول
خدا صلی الله علیه و آله جهاد اکبر کدام است فرمودند جهاد اکبر جهاد با
نفس خود که در میان دو پهلوی او واقع است جهاد نماید منش دوم
بعث سریة سریه بفتح سین و کسر را و تشدید یای مفتوحه پاره لشکر را
گویند از سه یا سیصد یا چهارصد نفر قال فی القاموس
السریة من خمسة انفس الی ثلثمائة
او اربعمائة مرحبا بقوم مرحبا
از رحب که بضم را گرفته شده که بمعنی توسعه و فراخیست

چنانچه بآن ناطق است آیه کریمه قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها
یعنی بدرستیکه فلاح و فیروزی یافت کسی که در مقام تزکیه و تطهیر نفس
در آمده پاک ساخت دامان عفت خود را از الایش بادناس رذایل
و اجتناب نمود بسبب قایم داشتن او بطاعت و اجتناب فرمودن او از منهیات
و محرمات یا پرورش داد و به نشو و نما آورد نهال نجات و رستگاری
را بآب زلال مواعظ و نصایح و کسب انواع کمالات و فضایل علمی
اخلاقی التفسیری و بدرستیکه خایب و بی بهره ماند کسیکه نفس خود را در پرده
نقص داشته از حضیض جهالت و مباشرت مناهی بر بناورد و اوج
فضایل و طاعات رساند و گفته اند که تزکیه نفس موجب تصفیه باطن
و صفای خاطرست و هرگاه نفس از شوایب هوا و هوس مزکی
شد و از الایش نقص و عیب بر آمد دل نیز از لوث تعلقات فاسده
پاک و مصفا میگردد و از کدورات خیالات باطله و توهمات
بر می آید و تا آن نشود فوز بآن سعادت میسر نیست و عروج بآن پایه
ممکن نی چنانچه سابق گویند تبت تا نفس میسر از مناهی نشود دل آیینه
نور الهی نشود افضل الجهاد من جاهد نفسه حمل خبر درین کلام
جمله من جاهد نفسه است بر مبتدا که افضل الجهاد است بحسب ظاهر صحیح است چه جمله
بعد از رجوع بمعنی ظاهر میگردد پس جهاد را که مصدرست بمعنی اسم فاعل اخذ باید کرد

باز رحب بفتح را که بمعنی واسع و فراخست و نصب آن بفعلیست که حذف آن
در کلام لازم است از روی سماع یعنی هرگز از عرب شنیده نشده
که ذکر آن کنند مانند اهلا و سهلا که در اصل اتیت اهلا و وطیت سهلا بوده
و در کلام درین تقدیر است که اتیت بکم رحبا وسعة یعنی رو آورد
بمن بسبب آمدن شما توسعه در حال و فراخی در معاش و نهال و بای بمعنی
بای سببی است یا بای مصاحبت و مبرد که یکی از علمای نحو است نصب رحبا
بمعنی وسیع ها ساختن و توسعه و فراخی بخشید جهاد النفس مراد بجهاد
نفس مقهور ساختن و در تحت حکم خود در آوردن نفس است و واداشتن او
او بر ملازمت طاعات و اجتناب از منهیات و در معرض حساب در آوردن
که در سودای که با پروردگار خود کرده است فایده او چند شد و نقصان
او چند است و تدارک نقصان بچه میتواند کرد یعنی از اعمالی که تحصیل
نور سعادت اخرویست و ثمر ادراک فواید صوری و معنوی چه تعلل
ورزیده و از اموری که باعث نقصان پذیرفتن مراتب قربست
و سبب ناخشنودی پروردگار از وچه سرزده و جبران بچه میتواند کرد
بریاضت فرمودن و بازداشتن از میل شهوات و مرغوبات
در مقام کسر قوای شهوانیه و سعی او در آمدن و سلوک او را باعتدال
آوردن و امر مذکور را وسیله فلاح و فیروزی روز داشتن خود ساختن

بجمله

که کلام درین تقدیر باشد که افضل المجاهدین من جاهد نفسه یا آنکه خبر را
محذوف دانسته کلام را بر حذف مضاف محمول باید ساخت تا تقدیر
چنین شود افضل الجهاد جهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه
بعضی استدلال کرده اند باین فقره ازین حدیث بر آنکه نفس ناطقه
مجرد نیست چه اگر مجرد باشد مستغنی خواهد بود از مکان و درین
کلام اثبات مکان از برای او شده پس مجرد نباشد و حق آنست
که حدیث را دلالتی بر مدعای مذکور نیست بلکه کنایه از نهایت قرب
و کمال نسبت نفس است ببدن چه تجرد نفس ناطقه ظاهرتر از آنست
که بنجاس اجرای دلیل بر نفی آن بوده باشد و براهین قاطعه عقلیه
بآن قایم است و شواهد صادقه نقلیه بآن حکم و مکاشفات ذوقیه باطنه
معاضد چنانچه در محل خود مذکورست ثالثاً باید دانست که جهاد نفس چنانچه
حدیث بآن ناطق است بهترین جهادست و حضرت عزت جل شانه
بر ذمت فضل و کرم لازم ساخته جمعی را که بآن قیام نمایند و در معرض مداومت (?)
خود در آورده ایشان را براه حق و جاده نجات و صراط المستقیم عبارت (?) است
برساند چنانچه در کلام مجید منزل ما دیکه (?) الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا یعنی جمعی که در راه محبت ما با نفس خود جهاد کرده اند و او را از
منهیات خود باز آورده و بطاعات و عبادات و اجتناب منهیات

۱۵۳

منهیات و اکتساب فضایل و کمالات اخروی وا داشته اند راه هدایت میکنیم
ما ایشان را و میسر سازیم براههای خود که بسلوک در آن از ضلالت و گمراهی ایمن بود
بی شایبه شبهه و شک بمقصد رسند پس بر هر کس واجب و لازم است که جهاد
با نفس خود واجب و لازم دانند و شناسند و همیشه نفس خود را در معرض
محاسبه و مراقبه داشته از لذت دنیا فانیه باز دارند و در همه حال مستحضر احوال او بوده
از حرکات و سکنات و خطرهای که او را در آنست غافل نباشند و بدانند
که هر نفسی که ازو بر می آید دریست (?) بی بها و جوهریست گرانمایه که هیچ شی
از اشیا را قابلیت آن نیست که قایم مقام او تواند بود یا عوض آن تواند شد
بلکه نقدیست که بآن میتوان خرید گنجی را از کنوز رحمت الهی که ابدالاباد از رواج
فیض آن بهره مند توان بود و نفع آن از وصمت فنا و زوال ایمن و مصون
باشد و ضایع گذاشتن یا صرف کردن آن در امری که متضمن ادراک
سعادتی نبوده باشد نقصانیست بس عظیم و خسرانیست پس بزرگ
که هیچ عاقل باختیار پیرامون آن نگردد که بصنعت عقل منسوب نشود
و هیچ زیرک و دانا انزا (?) از خود روا ندارد که نزد ارباب درک و تمیز نادان
و بی تمیز نماید پس چون مرغ سحری بخروش سبوح قدوس در آید و موذن
صبح ندای حَیَّ عَلَی الصَّلٰوة در دهد بادای دوگانه واجب یگانه قیام باید
نمود و بعد از فراغ از آن نفس را محراب مخاطبه خود ساخته با او خطاب باید کرد

که ای نفس مر الضاعت و سرمایه که توانی وسیله نجات و رستگاری
خود ساخت سوی این چند روزه عمر فانی نیست و آنچه ازان رفته
است در معرض فنا و زوال در آمده در حقیقه نقصانیست که براس المال
و سرمایه من راه یافته است و این روز نوی ست که از اجل مهلت باز
حیات آن یافته و حضرت عزت منت نعمای زندگانی دران روز بر تو ارزانی
داشته است تا العبادت او قیام نمائی و فایده که وسیله نجات و رستگاری
تو باشد دران بدست آری اگر احیانا از راه اجل مهلت نمی یافتی و امروز
در سلک اموات منتظم بودی هر آینه از خدای خود درخواست میکردی
که حیات امروز دیگر بتو ارزانی میکرد که تدارک ایام گذشته نموده عملی دران بجا
آوردی که متضمن روسفیدی و رفع خجالت تو بوده باشد پس بدانشود
همان پندار که امروزان روز است که آرزوی حیات آن روز کرده و آرزو
ترا بر آورده اند و حیات در امروز بتو ارزانی داشته و بعمل آر آنچه در امروز
بعمل خواهی آورد و بر تو باد که حیات این روز را غنیمت شماری و ساعات
ازرا ضایع و باطل نگذاری و بدان ای نفس که شبانروزی بر بست و چهار ساعت
تقسیم یافته است و در حدیث وارد است که ینشر للعبد بساعات الیوم
واللیلة اربع وعشرون خزانة فیفتح له منها خزانة فیراها مملوة
نورا من حسناته التی عملها فی تلک الساعة من الفرح والسرور

ولا تستبشارها لو وزع الی اهل النار لاشغلهم من ذالک عن
الاحساس بالمها و تفتح له خزانة اخری فیراها مظلمة
یفوح نتنها و یتغشاه ظلامها وهی الساعة التی عصی
الله تعالی فیها فینا له من الهول والفزع ها لو قسم علی اهل
الجنة لینقص علیهم نعیما و تفتح له خزانة اخری فیراها
فارغة لیس فیها شیئ وهی الساعة التی نام فیها و اشتغل
بشیئ من مباحات الدنیا فیتحسر علی خلوها و یندم علی
مافاته وهکذا تعرض علیه خزاین اوقاته فی طول عمره یعنی بازای
هر یک بست و چهار ساعت شبانروزی از برای هر بنده بست و چهار خزانه
مخلوق شده که عمل هر ساعت از ساعات بست و چهار گانه او بامر الهی
در یکی ازان خزاین گذاشته میشود و چون روز قیامت در رسد یک یک
خزانه را بر وعرض نموده بر روی او میگشایند پس چون خزانه را گشایند تعلق
بساعتی داشته باشد که در اعمال حسنه و کردار نیک صرف شده خزانه بنظر او در آورند
مملو از نور رحمت الهی که اعمال حسنه او را در انساعت بآن تبدیل یافته پس او را از مشاهده
آن فرح و مسرتی دست دهد که اگر اثر ان بر اهل دوزخ تقسیم نمایند جمیع دوزخیان
از کثرت لذت که اثر ان ازان حاصل شود احساس الم عذاب ننمایند
و چون خزانه را گشایند که بساعتی تعلق داشته باشد که صرف معصیت و مناهی

ومن البرع المحضوض الله کا قادر اعلی عمله و بالش [illegible]

واعمال ناشایسته شده بمرتبه تاریک و هولناک متعفن به نظر آید که اگر هول ذقیق
که از مشاهده آن او را روی نماید بر همه اهل بهشت تقسیم نمایند جمیع اهل نعمتها
و عیشهای بهشت بر ایشان منغص شده از لذت آن محروم مانند و چون
خزانه را در نظر او در آرند که تعلق بساعتی داشته است که به بطالت و بیکاری
گذرانیده یا در خواب بسر برده یا در افعال مباح که رجحان اخروی نداشته صرف
نموده آنرا خالی یابد از همه چیز پس حسرت و ندامت تمام او را دست دهد که
چرا با وجود مهلت اجل و قدرت بر پر کردن او از حسنات بران وجه مسلوک
داشته و همچنین یکیک خزانه از خزاین ساعات هر روز عمر او را براو عرض میکرده
باشند و او را حالات ثلاثه دست دهد تا با تمام رسد پس جهد کن ای نفس درین
روز که خزاین ساعات آنرا مملو از حسنات سازی تا با نوار آن از ظلمات
قیامت ایمن گردی و چنان مکن که بواسطه اندک کاهلی و میل باستراحت
و فراغت خاطر چنان که چون به نظر تو در آورند همه را خالی ملاحظه کنی و بر حسرت
و ندامت تو بران فایده مترتب نبوده باشد و حال تو مثل حال تاجری باشد
که بر سودای از دست رفته تاسف داشته باشد و همیشه بر سودای که از آن
منصور بوده حسرت می برده باشد و نفعی بران مترتب نشود چه جای اگر
بمجوبی سلوک داری که چون در آن خزاین ترا بر تو گشایند از هول و ظلمت و ادبار
نتن و تعفن آن نتوانی قرار گرفت و همیشه از آن در عذاب باشی اجار

ناله

نالبته وانابم حمن ذالک [illegible] عه و گرمه الجنانم بدان العزیز که نفس ناطقه انسانی
واقع است در میان دو قوت یکی قوت شهوانی که بان ادراک لذات
بدنی و حظوظ حیوانی مینماید مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و غلبگی
جستن بر خصم و امثال آن از لذات عاجله فانیه دوم قوت عاقله که
بان تمیز میکنند نیک را از بد و خیر را از شر و حریص میشود در کسب کمالات
عقلیه و تحصیل علوم حقیقیه و اتصاف بصفات حمیده و تخلق باخلاق
پسندیده که متضمن فوز بسعادت ابدیه است و ادراک فیوض کامله
باقیه و کلام معجز نظام الهی که هدیناه النجدین یعنی نمودیم ما انسان
را راه خیر راه شر اشارت است باین معنی که دو قوت باشند و همچنین
آیه کریمه اِنّا هَدَیناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکراً و اِمّا کَفوراً که خلاصه
معنی آن بنا بر آنچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند و الله اعلم آنست که
نمودیم ما انسان را راه حق و طریق خیر که در آمدن بان متضمن رستگاری
و نجات و باعث مغفرت است و راه باطل و سبیل شر را که سلوک
در ان باعث گمراهی و هلاک باشد که براه حق سلوک خواهد نمود و چون
آن نخواهد بود مگر آنکه داند که نعمت از جانب پروردگار او که باو عنایت
شده که بوظایف شکرگذاری قیام نموده از جمله شاکران خواهد بود
یا راه باطل اختیار خواهد کرد و ببلای کفران نعمت گرفتار گردیده در سلک

کافر نعمتان مندرج خواهد شد و بعضی گفته‌اند که مراد بسبیل در این آیه
راه حق و طریق مستقیم است و راه باطل و طریق متفرقه مقابله آن
معلوم میشود یعنی بدرستیکه نمودیم انسان را راه حق و طریق راست
به نصب دلایل واضحه و انزال آیات بینه با آنکه قدر نعمت دانسته
بان در خواهد آمد و شاکر خواهد بود و یا از ضعف دیده باطن از آن عدول
نموده به تیه ضلالت گرفتار خواهد شد و بکفران نعمت منسوب خواهد گردید
پس اگر بدیده بصیرت درنگری و قوت شهوانی را مطیع و منقاد قوت عاقله
سازی هر آینه بسعادت عظمی و کمالات کبری فایز خواهی بود و بصراط المستقیم
که راه نجات و سبیل حق است خواهی رسید و اگر انرا بر قوت عاقله
سلطنت دهی و چنان کنی که قوت عاقله اطاعت و انقیاد اورا وجهت
همت خود ساخته همگی اوقات خود را در تحصیل مشتهیات او صرف
نماید و بر مقتضای رضا و اراده او جاری دارد از اهل ضلالت و
هلاکت گردیده در معرض خطاب فقد خسر خسرانا مبینا در
خواهی آمد ای عزیز وجود تو نسخه مختصریست از عالم الهی
و نسخه درین عالم موجود است از بسائط و مرکبات و مجردات
و مادیات همه در تو موجود شده و تو خود عالم کبرای
بلکه اکبر چنانچه بان ناطق است کلامی که بمنسوب است

بسید قبیل ارباب جمال و سرچشمه جویبار هدایت و کمال حضرت امیر
المومنین و سید الوصیین و موحدین صلوات الله و سلامه و علی
اولاده اجمعین شعر و دواؤک فیک و ماتبصر و داؤک منک و ماتشعر
و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر و … ان رعایت الموافقة
الفرع مع اصله در ضمن این رباعی در معرض بیان می آید رباعی از تست
دوای تو اگر با خبری هم از تو بود درد اگر درنگری از خود زدی جسم بشر بی
بی‌خبری تو عالم اکبری چه شد گر بشری و هر انکه هر چه در عالم کون و فساد
موجود است ترا به نحوی از انحا شباهتی بان حاصل است و از آن
بیگانه نیستی شباهتش آنچه در تو بیشتر ظهور دارد و در لطائف ان اشیاء
دیگر بنوع زیاده است چهار صفت است اول ملکی که بر افعال ملائکه مقر
بین و اخلاق فرشتگان خجسته آئین ترغیب و تحریص نموده بر عبادت
و طاعت پروردگار و تلاش تحصیل قرب و رضای خالق لیل و نهار
میدارد دوم سبعی که انرا بر افعال سباع و اطوار حیوانات درنده
مثل دشمنی و سرعت انتقام و غلبه جستن بر خصم و دشنام دادن
و زدن و کشتن و امثال آن ترغیب مینماید سیوم بهیمی که باعث
بر انگیختن شهوات و شره گشت بخوردن و آشامیدن و جماع کردن
و آنچه مانند آن باشد مثل افعال بهایم چهارم شیطانی که خصایل

خصال شیطان لعین را از مکر و حیله و شعبده و امثال این در نظر تو
جلوه استحسان داده طبع را از انجانب ان مایل میسازند تا که اگر نیک
درنگری می یابی که هیکل وجود تو محل اجتماع چهار خبیث است رباعی مترجم
چون درنگری بدیده بینائی :: یابی تن خویش را عجب ماوائی :: کانجا سگ
و خوک و ملک و شیطانی :: جمع امده بر بساط استیلائی :: سگ عبارت از
قوت غضبیه که بان آشنا را از بیگانه تفرقه نکرده در مقام انتقام از هر
نوع خود دست ستم و ضرب و قتل و امثال ان در می اید و خوک کنایه
از قوت شهوانی که چون بر تو غالب شد نیک را از بد
و خیر را از شر فرق نکرده بمقتضای اراده او مبادرت
می نمائی و شیطانی حیله و تزویر است که بان شر را
در کسوت خیر در می اوری و باطل را در لباس حق
جلوه ظهور میدهی پس اگر بجهاد دشمن خانگی قیام نمائی
رفع مکر و کید شیطانی کردی و سگ و خوک را بهم انداخته خوک را
به تسلط دادن سگ بر او در هم شکستی و درندگی و بیحیائی سگ را به
بشکر ساختن و حیله دادن خوک بر او از خود رفع کردی و چنان شد
که هر سه در قلاده فرمان برداری و اطاعت تو در امده مقهور و محکوم
تو شدند هر آینه از صحبت ملک بهره مند گشته بمرتبه ملکی فائز خواهی شد
و بهوای این سعادت و شرف حدیث حضرت مقدسه نبوی

صلی

۱۵۷

صلی الله علیه واله [illegible] تام بافضل الجهاد برامده همت خود را
از اقدام بان بر می خواهی گماشت و کار دنیا و اخرت تو نظام امده
عاملان عدل و انصاف در مملکت بدن [illegible] عالم اکبر نفس و [illegible]
براه عمل خواهند یافت و چنان خواهند شد که یک گام قدم از جاده استقامت
بیرون نتوانند نهاد و اگر العیاذ بالله در جهاد با آن مسامحه و کاهلی
نموده وظیفه خود را معاف داشتی و در رعایت جانب ایشان نمودی
هر آینه ترا ذلیل و منقاد حکم خود ساخته بزیر لجام اطاعت و انقیاد
در می اورند و بر تو سوار شده بهر جانب که اراده ایشان تعلق گیرد میرانند
و چنان میشود که همگی اوقات تو صرف تحصیل مشتهیات و
حصول مرادات ایشان بود و تو در معنی همیشه بعبادت کلب
و خنزیر مشغول خواهی بود و به پرستش بت ایشان اقامت
خواهی داشت چنانچه حال اکثر ابنای این زمانست که همگی همت ایشان
مصروف اطاعت [illegible] رجبت و شب و روز عداوت و نفاق
مردم را شعار و دثار خود ساخته بلوازم ان قیام دارند و طرفه
ترانکه کافران را به پرستش اصنام انکار می نمایند و بر عبادت
اصنام و بضعف عقل و نادانی منسوب میسازند و حال انکه اگر بدیده
انصاف در نگرند و پرده غفلت از روی کار خود بر دارند حقیقه امر را

بر وجهی که بر ارباب کشف و ریاضت منکشف میشود و بعین الیقین مشاهده مینمایند
هر آینه می یابند که گاهی دست خدمت بر سینهٔ اطاعت نهاده بعبادت خوک
مشغول اند و آنان اعمال خود را در خدمت او بسر کرده گاهی جهت او در رکوع و گاهی
در سجود همیشه انتظار دارند که بخدمتی از جانب او مامور شوند تا بذل جهد خود نموده
نهایت سعی و کوشش در تحصیل مراد او بتقدیم رسانند و گاهی در بلادت
سگی بدو زانوی ادب در آمده به پرستش او قیام دارند و شب و روز
فکر آنند که از جانب او چه اشاره صادر شود که در حال بمقتضای آن عمل
نمایند و تمام همت ایشان مصروف آنست که در آنچه رضای شیطانی مقرون
از آن باشد و آن اراده آن بان تعلق گیرد و متضمن خشنودی و سرور او باشد
ساعی باشند و در سر انجام آن حیلها و مکرها انگیزند چرا که هر یک
از کلب و خنزیر بد گوهر را او بر می انگیزاند که ایشان را پرستنده خواهشات
خود بر آرد و مشتهیات خود را از ایشان طلبند پس در حقیقت عبادت
و طاعت شیطان میکرده باشند و قلادهٔ بندگی او را در گردن
انداخته داخل باشند در سلک جمعی که از جانب حضرت عزت در معرض این
خطاب در آمده اند الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
انه لکم عدو مبین یعنی تعهد نبود مر با شما ای فرزندان آدم که
بشما که عبادت شیطان نکنید که او دشمن هست مر شما را و دشمنی ظاهر است

ابی [illegible] بر تو لایق که بهمه حال [illegible] احوال خود با خبر باشی و از حرکات و سکنات
و قیام و قعود و تکلم و سکوت خود غفلت جایز نداری که مبادا چنان شود
که بنا بر تجربه صرف عبادت شیطان و اطاعت کلب و خنزیر شود و آن
نهایت ظلمی باشد که بر خود روا داشته باشی چه [illegible] خود را و ملک بدن
تو را که حق تعالی آفریده اند در آن وقت محکوم و مملوک جمعی داشته ای که خوار
بوده با آنکه توانی ستید و مولی بودن خود را بنده و فرمان بردار گردانی و
آنکه عقل که بتو کرامت شده مرتبه او را در اقلیم بدن مرتبه ریاست و سلطنت
است و جمیع قوی و آلات و حواس را مقرر داشته اند که در اطاعت و
فرمان او باشند تو او را [illegible] و مطیع ساخته حکم جمعی را در او
جاری ساخته خواهی بود و بعضی مفسرین در تفسیر آیه کریمه و سخر لکم ما فی
السموات و ما فی الارض جمیعا ان فی ذلک لآیات لقوم
یتفکرون گفته اند که [illegible] سبب آنکه ما فی السموات و ما فی الارض در قبضه
تسخیر تو در آورده اند [illegible] که تو خود را مسخر هیچ شی از اینها نسازی
و چنان نکنی [illegible] از اینها ترا در حیطه تسخیر خود تواند در آورد بلکه
مسخر کسی باشی که سموات و ارض و ما فیها همه گردن بندگی در حلقه تسخیر
او دارند پس با وجود این همه عنایت و فضل و کرم و مرحمت که
حضرت واهب العطیات شامل حال تو شده و ترا در مرتبه داشته اند

که مخلوقات عالم با آدم از تسخیر تو میز بند بوا... اکه تو به خود ... یاد ... ی
فرود نیاوری و بعبادت غیری قیام نمای هرگاه تو خود را در قبضه تسخیر
دیگران در آورده عبادت و اطاعت ایشان را بر عبادت و اطاعت
خالق سموات و ارض و خالق لیل و النهار اختیار نمای و
فضل و کرم او را بر خود ضایع و ناچیز گردانسته و مقام کفران نعمت او در آ ی
و با آنکه ترا بواسطه آنکه بندگی او کنی آزاد گردانیده است از بندگی غیر
خود و تو خود را بنده و منقاد دیگران ساخته دست از عبادت او باز داشته
عزت در معرض این خطاب که افتتخذونه و ذریته اولیاء من
من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلا یعنی
آیا میگیرید شیطان و ذریت و اتباع او را دوستان و معاون امور
خود از غیر من یعنی مرا گذاشته و ایشان را دوست و ولی امور خود میدانید و
اطاعت و فرمان برداری ایشان را بجهت همت خود ساخته دل از من
برکاشته اید و حال آنکه ایشان مر شما را دشمنند بد بدلیست
ظالمان و ستمکاران از برای من قرار داده اید تعالی عن
ذلک علوا کبیرا حدیث دوازدهم در باب امر معروف
و نهی منکر روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم از

مسعدة بن صدقه ... ... شم و ... از احوال ایشان شد از امام
بحق ناطق ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال رسول الله صلی
الله علیه و آله ان الله عز و جل لیبغض المؤمن الضعیف
الذی لا دین له فقیل له و ما المؤمن ... الذی لا دین
له یا رسول الله قال الذی لا ... ... قال مسعدة و
سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
اواجب هو علی الامة جمیعا فقال لا فقیل له و لم قال انما
هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف عن المنکر لا علی
الضعفة الذین لا ... ... سبیلا والدلیل علی ذلک من
کتاب الله عز و جل قو... ... ولتکن منکم امة یدعون
الی الخیر ... ... ون بالمعروف و ینهون عن المنکر فهذا
... عن غیر عام ... قال الله عز و جل و من قوم موسی
امة یهدون بالحق و به یعدلون کلام معجز نظام
متضمن اغاز ... ... و انجام اغاز مشتمل بر دو منش
صلی الله علیه و آله ... ... بیان اول خلاصه کلام امام آنکه فرموده است
رسول صلی الله علیه و آله ... ... حضرت عزت جل ذکره دشمن میدارد
مومن ضعیف الایمان را که نبوده باشد مر او را دین کامل ... ... تمام

ست مومنی که دین کامل ندارد ای رسول خدای جاهل از ...
فرمودند مومنی که مباشر نهی منکر نشود و مردم را از مباشرت ...
ارتکاب محرمات باز ندارد راوی مذکور گفت پرسیدم از امام علیه السلام
از امر معروف و نهی منکر که آیا آن واجبست بر جمیع امت امام ...
فرمودند نه بر جمیع امت واجب نیست بلکه مخصوص به بعضی است که ...
مخصوص است و سبب اختصاص چیست امام باقر علیه السلام ...
واجب است که قدرت بر وی داشته باشد و چون درین مقام شود مردم ...
و دانند معروف کدام است و منکر کدام نه بر جمعی از ضعیفان امت که بر آن قا[illegible]
و ایشان از حالت تمیز معروف از منکر و منکر از معروف نبوده ...
و دلیل بر آنکه وجوب آن به بعضی امت اختصاص دارد کلام الهی
قرآن مجید است ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون
بالمعروف و ینهون عن المنکر یعنی باید که بعضی از شما ای امت احمد
صلی الله علیه و آله امتی باشند که مردم را بخیر خوانند و امر ...
و فعل خیر و باز دارند از منکر و مباشرت [illegible] پس وجوب
باشد به بعض امت و نسبت بجمیع امت عموم نداشته باشد [illegible] اخبار الهی
از حال امت موسی [illegible] منکر [illegible] است قال الله
عز و جل و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون

[illegible] ی اند که مردم را بدلالت میکنند سبب ...
... که با ایشان [illegible] و بحق و راستی عدل میکنند میان مردم ...
ان الله عز و جل لیبغض المؤمن الضعیف مراد به یعنی حضرت عزت
جل ذکره دشمن است که با او بر وجهی سلوک [illegible] باشد او
بران وجه سلوک مینماید [illegible] و عاید [illegible] دشمنی و عداوت ...
[illegible] جزای بد و برین قیاس اکثر صفاتی که بحضرت عزت تعالی
وحده نسبت میدهند مثل رحمت که در لغت بمعنی رقت قلب و مایل
داشتن دل است بجانب مردم و باعتبار غایت یعنی اثری که بر رقت
قلب مذکور مترتب میشود بحضرت عزت استناد میکنند و او را تعالی
وحده العزیز الرحیم میگویند [illegible] گذرانیدن از زلات و تقصیرات
و بخ[illegible] و عفو سیئات و بذل احسان و ایصال نعمای بایشان
و اما [illegible] زاران است از اتصاف بامثال این صفات
[illegible] سبحانه و تعالی [illegible] باشد الذی لا ینهی عن المنکر
[illegible] منکر درین مقا[illegible] از جانب شارع حکم بحرمت آن
[illegible] فعل آن قبیح باشد و مراد بمعروفی که در
مقابل آن مستعمل [illegible] ترک بحسب شرع [illegible]
نه باشد مثل واجب و سنت یعنی که در مقابل حرام است

و مکروه نیز هست اما مراد معروف در قول راوی مسئلا الو...

علیه السلم عن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر

امام علیه السلام در جواب او اخص از هیئت مذکوره است و بیع و اجتماع

نسبت بر عکس واجب نیست بلکه سنت و مراد از وجوب بر جمیع

راوی سوال از ... امام علیه السلام کرده وجوب آنست بر هر ...

خواه قادر باشد بران و خواه نباشد و خواه عالم بمعروف و منکر بوده باشد

جاهل فالدلیل علی ذلک یعنی دلیل بر وجوب ان بر بعضی امت

است پس مشار الیه ذلک امری خواهد بود ... از حصر وجوب بر جمیع

مذکوره اتصاف داشته باشند لازم می اید وجوب بر بعض است نفس ...

از عبارت ظاهرست چه دلالت آیه مذکوره بر حصر مذکور در معرض ...

است ولتکن منکم امة کلام امام علیه السلام صریح است در انکه من در ...

ایه من تبعیض است پس انچه در بعض تفاسیر مذکور است که من بیانیه ...

باید که باشند شما امتی که بامر معروف و نهی منکر قیام می نموده ...

از صواب دورست و بعد از تصریح ... در این حدیث بر خلاف

ان از معرض اعتبار ساقط والله اعلم فهذا الیاس ... الی

ولیس ... و از بند کان امر معروف و نهی منکر را بخصوص به بعض ...

عام نیست که شامل جمیع امت باشد پس اول باید دانست که علما

... اجمعی ... کرده اند در ... و نهی

منکر ... از ... ببینند وجوب عینی است یعنی بر هر فرد از افراد

جمعی که شروط ... است این از ان متحقق باشد بخصوصه واجب است

مانند نماز و روزه و امثال ان یا وجوب ... اما کسی مرتکب ان

شده است بر هر فرد از ان ... بعضی بان قیام نمودند

از دیگران ساقط میشود مثل نماز میت و جواب سلام و امثال ان شیخ

ابو جعفر طوسی و شیخ ابو القاسم حلی و ابن ادریس و جمعی از متاخرین

علمای ما که از ان جمله شیخ شهید است در شرح ارشاد و شیخ علی اعلی الله

شانه در بعض مصنفات خود بر وجوب عینی رفته اند و بقیام بعض بان از

دیگران ساقط نمیدانند ... سید علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ

جمال الدین ... علیهم الرحمه ... بعض دیگر از متاخرین مثل شیخ زین الدین

... کفائی میدانند و حکم کرده اند بانکه هر گاه جمعی بان قیام

... و ظن حاصل ... قیام ایشان بان در حصول مقصود کافی است

از دیگران ساقط ... بر عدم ارتکاب ان اثمی نخواهد بود

و باز ... و توضیح مقام در مقام ایراد مثال در امده

میگوییم هر گاه فرض کنیم ... ترک نماز و ... اقدام نموده

... و در ان شهر ده نفر باشند که شروط وجوب بجمیعه در ایشان

و از قیام بان ضرر مالی باید بآن عامل نشود چون گاهی از ان [illegible]
نماید و بر فعل ان ترتب اثر مطلوب که مداومت ان [illegible]
از شبه خمر مظنون دیگران باشد بمجرد ظن مذکور قبل از انکه اثر فعل مذکور بر فعل ان
یک کس مترتب [illegible] ان شخص ترک فعل خود کند آیا وجوب منه از ذمه نفر باقی
ساقط میشود یا [illegible] نیز [illegible] بعضی فقها شق ثانی را اختیار کرده اند و تقاعد
باقی را با وجود ظن مذکور تجویز نکرده اند و جمعی که واجب کفائی میدانند
میگویند مشارکت دیگران با او واجب نیست و بمجرد شروع ان یک
کس دران از ایشان ساقط میشود و جماعه اول استدلال کرده اند
بر مطلب خود و بعید این حدیث چه ظاهر ان دلالت بر وجوب عینی
موجب دارد و به بعض احادیث [illegible] که در منع بان نزدیک اند مثل
حدیثی که روایت شده است از امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله
وسلامه علیه وعلی اولاده اجمعین که من ترک انکار المنکر
بقلبه و یده ولسانه فهو میت فی الاحیاء
هر کس ترک کند نهی منکر و انکار از اهل خود [illegible] بدست خود و بازبان خود چنانچه بعد ازین
تفصیل مذکور خواهد آمد میتی خواهد بود در میان زندها [illegible]
مترتب [illegible] بر زندگی او مترتب نخواهد [illegible] حدیثی که منقول است از امام
جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند باصحاب خود انه قد

لی ان اخذ [illegible] مستقیم وکیف لا یحی الی ذلک وانتم یبلغکم
عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرونه علیه ولا تهجرونه ولا تؤذونه
حتی یترکه یعنی بدرستیکه سزاوارست مرا [illegible] که شمارا ای
اصحاب [illegible] و گناه کاران در [illegible] نمائم و
چون مرا این معنی سزاوار [illegible] که بشما برسد که مردی از
شما مبادرت باعمال قبیحه مینماید و انکار فعل او نمیکنید و از و دوری نمیجوئید
و اورا در عوض انید او نمی اورید تا ترک او کند و امثال این احادیث که در این باب
وارد است و استدلال مذکور بر وجهی است که مشاهده میشود و بسی ضعیف
است و دلالت احادیث مذکوره بر زیاده از وجوب مطلق در معرض
منع و صدر این حدیث [illegible] بر مطلب مذکور نیست چنانچه بعد از وضوح
[illegible] جمعی که واجب کفائی میدانند استدلال کرده اند باین
[illegible] ترجمه اش سبق ذکر یافت و بقول حضرت
[illegible] در این حدیث که [illegible] غیر عام و بخاطر میرسد که آیه
و حدیث مذکور [illegible] دلالت ندارند که امر مذکور بر جمیع افراد
امت و [illegible] وجوب عینی نیز بان قائلند چه ایشان نیز
بر جمعی که جامع شرایط [illegible] زیاده ا[illegible]
[illegible] بعضی که جامع شرایط مذکور هستند بر هر فرد بخصوصه واجب

وکیری از و ساقط نیست و هیچ آیه و حدیث دلالت ندارد بر آنکه از جمیع
شرایط مذکوره باشند هر گاه از بعضی مبادرت بان واقع شود قبل از ترتب اثر
بر فعل او از دیگران ساقط میشود و نزاع ما مع الفریقین [illegible]
ان از جمعی که جامع شرایط وجوب باشد اقتضای آن نمیکند [illegible]
کفائی باشد چرا که بعضی از واجبات از ان قبیل است
و باتفاق واجب عینی اند مثل حج و جهاد و زکوة و امثال ان نهایتش
که اگر قایل شویم بانکه هر گاه یکی از ده نفر مذکور در مثالی که سبق ذکر
بان قیام نماید اگر دیگران را مظنه این باشد که مشارکت ایشان
دخل در ترتب اثر مطلوب نیست و باعث رسوخ آن شخص در فعل و
نیز نمیشود بلکه اگر باز ایستادن او از ان نیز در معرض امکان وقوعی باشد
فعل یک کس کافیست و الا مشارکت ایشان نیز مفید نیست و وجوب
علی السویه است مشارکت ایشان را واجب نیست و وجوب آن بر ایشان
قبل از شروع آن یک کس در ان کفائیست و الا بر هر یک از ایشان
بان واجب است و وجوب عینی است و میتوان بود که کلام ابن البراج
ظاهرش وجوب کفائیست محمول شود بخلاف کلام سید [illegible]
و جمعی که [illegible] بر وجوب کفائی [illegible] اند که عبارت ایشان
این تفصیل ندارد پس آنچه علامه در کتاب مختلف گفته است که مذهب

[illegible] بعینه محل بحث باشند و استدلال کرده است
علامه قدس سره [illegible] مذکره الفقها بر کفائی بودن [illegible] مذکور
[illegible] ض از امر بمعروف و نهی منکر از جانب شارع [illegible] واقع
[illegible] ت و ارتفاع منکر پس هر گاه [illegible] فعل بعضی
[illegible] شود تکلیف شود دیگران [illegible] علم بوجوب ان بر
[illegible] وجهی نخواهد داشت و برو وارد می اید که اگر مراد او از حصول
[illegible] هر گاه بر فعل بعضی مترتب شود حصول بالفعل است یعنی هر گاه وقوع
[illegible] ف و ارتفاع منکر بفعل بعضی متحقق شود وجوب ان
از دیگران ساقط است این یعنی محل نزاع نیست و کسی
[illegible] نکرده [illegible] ت در وقت ظن النست و
[illegible] صول بالقوه است یعنی ظن حصول اگر از عبث
[illegible] ان [illegible] دن ان در بعضی اوقات خواسته است
[illegible] رت خود را با جمعی که قیام بان دارند مساوی دانند
[illegible] نفع [illegible] ال بوجوب کفائی مطلق است و اگر
[illegible] درت ایشان بان بعد از صدور ان از
[illegible] جمعی در جمیع اوقات [illegible] معرض منع است [illegible]
[illegible] صل النست که در ضمن مثال مذکور [illegible]

از شروط وجوب حسبه عینا و یا کفایة علی اختلاف القولین میان
فقهای ما رضوان الله علیهم اجمعین اشتهار یافته چهار شرط است اول علم به
معروف که [illegible] است و منکر کدام و حالت تمیز این دو از یکدیگر تا از غلط
ایمن باشد یعنی [illegible] را معروف انگاشته امر بان کند و معروف را
منکر تصور کرده در مقام نهی از آن شود دوم اصرار ان شخص بر ترک
معروف و فعل منکر و ظاهر نبودن علامت ارتفاع ان از او سوم تجویز
تاثیر فعل او یعنی ترتب اثر مطلوب بر فعل او در معرض احتمال باشد
اگر تاثیر مذکور احتمال نداشته باشد و داند که بر قیام او با مر و نهی مذکور
اثری مترتب نمی تواند شد تکلیف بان وجهی نخواهد داشت چهارم انکه ضرری
مالی یا بدنی یا عرض بر امر و نهی مذکور مترتب نمی شود یا شده باشد به سبب امر
و نهی و نه نسبت بدیگران از اهل اسلام و از جمله این چهار شرط که در حدیث
مذکور نیست و حدیث را بران اشعاری هست دو شرط است که شرط
و شرط ثالث و شرط ثانی و شرط رابع را از احادیث دیگر فهم
و باید دانست که مراتب انکار چنانچه [illegible] این سبق ذکر یافت سه است
اول انکار بدل و مراتبش مذکور خواهد شد دوم انکار بزبان که اولین
موعظه و نصیحت است و اخرش [illegible] و ملامت سیوم انکار بدست
که [illegible] [illegible] الات فسق و دور کردن فاعل ان از مقام فعل مذکور و

[illegible] [illegible] [illegible] و امثال ان [illegible] [illegible] مراتب
[illegible] شروط [illegible] [illegible] شرط است مرتبه دوم [illegible] [illegible] و اما مرتبه
اول یعنی انکار بدل واجب جمیع انواع ان شروط [illegible] این شروط
نیست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول اعتقاد وجوب
فعلی که ترک شده و حرمت فعلی [illegible] [illegible] ترتب عقاب الهی بر فعل
و ترک مذکور و رضا نداشتن بان و وجوب این نوع همین شرط است شرط
اول است که علم بوجوب و حرمت باشد و بعدم تحقق شروط دیگر ساقط
نشود دوم دشمن داشتن تارک معروف و فاعل منکر به ترک فعل
مذکور که بعضی [illegible] [illegible] [illegible] احادیث امر بان واقع است عبارت
از ان [illegible] [illegible] ان شرط [illegible] شرط اول است و شرط ثالث و
[illegible] تاثیر و عدم ترتب ضرر شروط نیست سیوم اظهار کراهت
[illegible] [illegible] بغیر زبان و دست باشد مثل عدم مکالمه و
[illegible] و امثال [illegible] [illegible] مرتبه نسبت مراتب دیگر مشروط بجمیع
[illegible] شرط اربعه است [illegible] یکی از انها وجوب ان ساقط نیایس شمردن
[illegible] از [illegible] [illegible] وقوع یافته مبنی بر مسامحه است که وران گروه
[illegible] و این تعریض ظاهر [illegible] [illegible] و علماء علیه رحمه و جمیع دیگر
فقها بران رفته که انکار قلبی هیچ یک [illegible] [illegible]

از جادهٔ استقامت بر کنار است و مخفی نماند که اطلاق نهی [illegible]
انواع انکار قلبی بطریق مجاز است و همچنین اطلاق امر و نهی بر جمیع افراد
سوی بعضی افراد امر و نهی لغوی [illegible] اطلاق مذکور حقیقت
شده باشد و در عرف اصطلاح اهل شرع در آمده پس جمعی
رد اول از مراتب انکار قلبی را از کلام بعضی علمای ما ظاهر میشود و محل بحث
چه اگر مراد ایشان تجوز لغویست تخصیص را وجهی نخواهد بود و اگر
اراده کرده اند مجاز بودن نوع اول نیز در معرض منع است فتد
بیاید و اما آنچه از شروط حسنه در کتب علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین
و همه بران اتفاق دارند این چهار شرطست که سبق ذکر یافت و بعضی
دیگر نیز اعتبار کرده اند و آن را شرط خامس دانسته و آن اجتناب
است از محرمات و ارتکاب مناهی کسی که مبادرت بامر معروف و نهی
می باید که خود مرتکب مناهی نباشد و عادل باشد و استدلال کرده اند
مذکور بچند دلیل اول آیه کریمه اتامرون الناس بالبر و تنسون
انفسکم یعنی ایا امر میکنید مردمان را بنیکوی یعنی مبادرت بطاعت
و اجتناب از مناهی و فراموش میکنید نفسهای خود را [illegible] آن
بامور ساختن بان دست [illegible] باز میدارند گناه ازانکه اجتناب [illegible]
دوم قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون

کبر مقتا عند [illegible] ما لا تفعلون یعنی ای جماعتی که ایمان
[illegible] ده اید چرا میگوئید و نمیکنید بزرگ گناهی است نزد [illegible] کار شما
آنکه بگوئید و بعمل نیارید و دیگر آنکه بزرگ گناهی است نزد پروردگار شما آنکه
[illegible] دم چیزی را که خود از بعمل نمی آورده باشید [illegible] که روایت
است از حضرت مقدسه نبویه [illegible] که مررت لیلة
اسری بی بقوم تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من
انتم فقالوا کنا نامر بالخیر ولا ناتیه وننهی عن الشر
و ناتیه یعنی شبی که مرا بمعراج می بردند گذشتم بر جمعی که لبهای ایشان را
بمقراضهای آتشین قطع میکردند از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید
[illegible] سبب این عقوبت شده اند گفتند بودیم با جمعی در دار دنیا
[illegible] و اعمال نیک مامور میساختیم و خود مبادرت بان نمی نمودیم
[illegible] ایشان را از مناهی منع میکردیم و خود مرتکب آن بودیم و امامت
[illegible] را بان الوده بود [illegible] ایت کردن غیر بدایت یافتن نیست
[illegible] پای داشتن [illegible] بودن و گفته اند ان الاصلاح
[illegible] صلاح [illegible] آوردن [illegible] اعمال غیر زکات صلاح
[illegible] عمل خود است پس بسیار [illegible] با آن [illegible] شد اصلاح اعمال غیر
زکات آنست مناسب نخواهد بود و [illegible] است که [illegible] مذکور شد

نیست و بر کسی که خود مرتکب معاصیست و از دیگری نهی مینماید آن [illegible]
دو چیز واجبست ترک فعلی که خود مرتکب آن هست و انکار بغیر بر فعلی
که از وی صادر شده است و به ترک یکی [illegible] واجب مذکور واجب
دیگر از وی ساقط نمیشود و این حدیث و بعضی دیگر احادیث هم دلالت
بر وجوب حسبه دارد چنانچه دلالت بر وجوب آن بر عادل دارد
دلالت بر وجوب آن نیز بر غیر عادل نیز دارد و انکاری که از آیتین
مذکورتین فهم شد اشعاری بر تخصیص وجوب ندارد چه انکار مذکور بر عدم
مبادرت اوست بانچه دانسته است که معروفست و
بمردم میگوید و ایشانرا بدان میدارد نه بر قول و نقل مذکور و مجیبین الحجه
حدیث معراج افاده آن میکند ترتب عقاب مذکور [illegible] اتیان
این بان امر میکرده اند و اتیان این بانچه مردم را از آن باز
میداشته اند نه بر امر و نهی ایشان و اما امر [illegible] و بعض [illegible]
که مذکور شد کلامیست شعری و قابلیت آن ندارد که دلیل احکام شرعی
تواند شد و نیز قایل باین قول زیاد در مذاهب شیعه ذکر ده است و
هیچ شکی نیست که از عادل نیز گاهی و اگر چه بر سبیل ندرت باشد صغیره
سر میزند پس اگر استدلال مذکور تمام باشد عدم جواز آن بر عادل [illegible]
می باید که امر معروف و نهی منکر جایز نباشد مگر بر کسیکه هرگز از وی معصیتی [illegible]

[illegible] نباشد نه صغیره و نه کبیره و بجناب [illegible] مگر معصوم پس وجوب
وقتی که معصوم در میان نیست نسبت بهیچکس [illegible] شده و در
[illegible] تکلیف شده بوده باشد و التزام این معنی ظاهر [illegible] چه صورت
[illegible] والله اعلم بالصواب حدیث سیزدهم در بیان آنکه روزی خلاف
روایت شده بسندی که متصل است [illegible] شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی از ابی جعفر محمد بن القطان القمی که شیخ علمای زمان خود بوده
[illegible] بسیار از وی روایت شده و چند کتاب در حدیث تصنیف دارد
[illegible] و ثقه و جلیل القدر است از احمد بن محمد و جمعی از او یا این حدیث
که مراد اینجا علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن
و محمد [illegible] برقی است از سهل بن زیاد رازی که از امام محمد تقی
[illegible] امام حسن عسکری علیهم السلام بسیار حدیث نقل کرده
و بعض از علمای رجال مثل نجاشی و غیره تضعیفش نموده اند و نسبت
[illegible] مذهب باو داده اند [illegible] طوسی رحمه الله در بعضی تصانیف
خود ثقه اش دانسته و او [illegible] از حسن بن محبوب کوفی که ثقه و جلیل القدر
است و از اصحاب امام [illegible] السلام بوده است و از شصت کس از اصحاب امام
جعفر صادق علیه السلام حدیث نقل [illegible] و بعضی او را از جماعتی شمرده اند
[illegible] اصحاب با بعضی علمای شیعه منعقد شده است بر آنکه انچه از او روا

آن از ایشان بصحت رسیده صحیح است و همه کس تصدیق ایشان
نموده بودند و علم و وفات او در سال دویست و بیست و چهار هجری اتفاق افتاده
رحمه الله علیه ابو حمزه ثمالی از رجال مقبول حدیث بوده و بعضی ثقه
دانسته اند و بعضی ممدوح و گفته اند امام رضا علیه السلام فرموده اند
که او لقمان عصر خود بوده در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
هر دو حدیث روایت کرده است از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام
آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجة الوداع الا ان
الروح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل
رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء شیء من
الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله تعالی فان الله تعالی
قسم الارزاق بین خلقه حلالا ولم یقسمها حراما فمن اتقی الله
وصبر اتاه رزقه من حله ومن هتک حجاب ستر الله عز وجل
واخذه من غیر حله قص به من رزقه الحلال وحوسب
علیه یوم القیمة شرح کلام بلاغت نظام خلاصه [illegible] در ضمن
نمایش اعجاز مشتمل بر دو معنی مبین آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله
علیه وآله در اثنای حجة الوداع که حج آخر آن سرور بوده بدرستیکه جبرئیل
امین علیه السلام در دل من دمید و بخاطر من آورد [illegible] بعالم آخرت

[illegible] نفوس انسانی تا روزی که از برای او مقدر شده است
[illegible] باو عاید نگردد پس بترسید از خدای تعالی و عصیان او
[illegible] ل کنید در طلب روزی یعنی که بسیاری و کوشش زیاده
[illegible] نمایند و شب و روز از پی [illegible] ت و پویی مباشید که آنچه مقدر
[illegible] ت بی آن بشما میرسد و باید که دیر رسیدن روزی مقدر شما را بران ندارد
که بواسطه آن مرتکب عصیان خدا شوید و معرفت او را وسیله تحصیل
آن سازید که بدرستیکه رزاق بی منت نعمت عطیانه روزی بندگان
خود را از وجه حلال بر ایشان قسمت کرده و نصیب هر کس فراخور
[illegible] حال او تعیین فرموده از وجه حرام قسمت آن را بر ایشان مقدر
نشده [illegible] شته از حرام اخذ آن نمایند پس هر کس از جاده پرهیز
[illegible] قدم بیرون ننهد و بر تأخیر و دیر رسیدن قسمت صبر و شکیبائی
[illegible] کرده هر آینه روزی [illegible] وجه حلال قسمت اوست باو عاید میشود
[illegible] که رعایت اوامر [illegible] الهی ننموده پرده ناموس شریعت را
[illegible] ف معصیت بدرد هر آینه بریده میشود وظیفه روزی او از وجه حلال
[illegible] پنهان میشود که قسمت مقدر نیز باو نرسد و روز قیامت او را در موقف
[illegible] ب درآورند و حساب او را از وطلب داشته بر ارتکاب آن عقاب
[illegible] بند مصراع دوم ونفث فی روعی [illegible] است بنقطه بمعنی نفخ و دمیدن است

دروغ بضم راو سکون غ واو بمعنی عقل و دل و حاصل معنی آنست
که در ضمن مثل اول مذکور شد واجملوا فی الطلب اجمال در طلب
چنانچه گذشت کنایه از ترک کد و کوشش بسیار است در طلب و قول
حضرت صلی الله علیه واله که اتقوا الله واجملوا فی الطلب در محل دارد
اول آنکه مراد این باشد که بترسید از خدای تعالی درین کد و کوشش
کنایه از آن که مبادرت بان نمایند چنانچه میگویند اتقوا الله فی فعل کذا یا
باین معنی که مباشر آن فعل مشوید دوم آنکه مراد این باشد که اگر شما
شیوه پرهیزکاری را پیش گیرید و از خدای تعالی ترس داشته باشید
احتیاج بکد بسیار و تعب زیاده در بدست آوردن روزی نخواهد داشت
و روزی حلال شمالی آن بشما خواهد رسید و اشارت بر دای آیه کریمه
ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث
لا یحتسب و خلاصه تفسیرش والله اعلم آنست که کسیکه شیوه
پرهیزکاری پیش گرفته از خدای تعالی بترسد حضرت عزت بیرون
شد او را باو کرامت کند و رزق او را باو رساند از وجهی که گمان
او بان پی نبرده باشد ولا یحملنکم استبطاء شی من الرزق
ان تطلبوه بشی من معصیة الله یعنی لا یبعثنکم ولا یحملنکم
و ان در ان تطلبوه آن مصدریست که فعل را بتاویل مصدر

میبرد و مقصد ... ان با معمولش بیرون می آید منصوب است بنزع
خافض و کلام و بهانه تقدیر است که لا یبعثنکم استبطاء شی من الرزق
علی طلبه بالمعصیه یعنی برنه انگیزاند و ندارد شما را دیر رسیدن
روزی حلال که بجهت شما مقدر است بر آنکه طلب نمائید آن را با رتکاب
معصیت و مبادرت بعصیان الهی قسم لا رزاق بین خلقه حلالا
درین کلام بحسب ترکیب حال است از ارزاق که مفعول قسم است و نصبش
بر حالیت است یا مفعول ثانی است تضمین معنی جعل و نصبش بر مفعول
است و کلام باین اصل که قسم الارزاق بین خلقه وجعلها حلالا
ومن هتک حجاب ستر الله هتک یعنی دریدن و پاره کردن آنست
اضافه ... ستر اضافه بیانیست اگر ستر بکسر سین خوانده شود
... بمعنی پرده و حجاب است و اضافه اگر بفتح سین باشد
مصدر است ... بتقدیر در کلام استعاره مصرحه تبعیه ...
... است با ترشیح چه تشبیه شده است شریعت الهی و قانونی که در سلوک
از جانب او گذاشته شده در آنکه حایل میشود میان بندگان و گناه
به پرده که حایل میشود میان آنکس و غیر و اکتفا شده است از
ادات تشبیه بذکر مشبه به بصیغه فعل چنانچه قاعده استعاره مصرحه
تبعیه است و بیان آن از پیش رفت و ذکر هتک که از ملایمات

مشبه به است ترشیح آنست ما بقی باید دانست که جمهور اشاعره که
اغلب فقهای اهل سنت در اصول وکلام تابع ایشان اند ومذهب
ایشان میستند تا بو الحسن اشعریست شاگرد ابو علی جبائی که از اعیان
معتزله است و اشعر تمام بهیک قبله است درین معنی و این جماعه باد
منسوب است بران رفته اند که رزق اعم است از حلال وحرام ومیکویند هر چه
ذی حیات ازان انتفاع می یابد خواه انتفاع مذکور باکل وشرب باشد
وخواه بنحو دیگر رزقست اعم ازانکه حرام باشد یا حلال وبعضی ازایشان
مخصوص دانسته اند بماکول ومشروب وغیر اورا رزق نمیدانند ومعتزله
که اصول وکلام شیعه اغلب موافق مذاهب ایشان است ومذهب
ایشان مستند است بواصل بن عطا اتفاق دارند برانکه حرام رزق نیست
ورزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان بدان وکسی نرسد
که اورا از انتفاع ازان منع نماید یعنی حرام نباشد اعم ازانکه انتفاع
مذکور بروجه اکل وشرب باشد یا بر وجه دیگر استدلال کرده اند
بر مطلب خود باین حدیث که صریحست در اختصاص رزق بحلال
وعدم صحت اطلاق آن بر حرام وبکلام الهی که در مقام مدح وتعریف
اهل ایمان نازل شده که مما رزقناهم ینفقون بران وجه که معنی آیه
والله اعلم آنست که انچه ما رزق ایشان ساختیم از ان انفاق میکنند در مقام

۱۷۹

ان تعبیرها می نمایند پس رزق اعم باشد از حرام لازم می آید که انفاق ایشان
از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد این نزاع مستلزم مدح است بر انفاق از حرام مقتضی
مدح الهی نیست پس رزق مخصوص باشد بحلال و شامل حرام نباشد واستدلال برین وجه
را شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در تفسیر خود به تبیان موسومست ایراد کرده است
که تقدیم ظرف در ان متعلق افاده حصر می نماید وحصر انفاق در رزق تقاضا که آن میکند
آنچه قابلیت انفاق دارد ووقوع یا نوع یکی رزق که از جانب الهی به ایشان کرامت شده وبر آن
چون اورا خود باز گرفته انفاق نموده اند مستحق مدح الهی شده اند وکی غیر رزق که انفاق
ان مقتضی مدح نیست واگر بر چه ایشان ازان منتفع بوده اند وقابلیت انفاق
داشته است رزق نباشد حصر مذکور را وجهی نخواهد بود ووقوع کلام الهی بران وجه
لاغیت عاری خواهد بود مگر آنکه گویند تقدیم ظرف بواسطه حصر نیست بلکه
بنا بر رعایت سجع است در فقرات کلام والله اعلم واشاعره بر مذهب خود استدلال کرده اند
که اگر حرام رزق نباشد لازم می آید کسی که در تمام عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده
وهرگز از حلال انتفاعی نیافته مرزوق نباشد وحال آنکه حضرت عزت از
کلام مجید فرموده وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
یعنی نیست حیوانی در روی زمین مگر آنکه حضرت عزت عظمت عطیات بر ذمت
رازقیت وکرم خود فرض کرده است که رزق اورا باو رساند پس اگر حرام
رزق نباشد دلالت کذب کلام مذکور لازم می آید و کذب بر خداوند تعالی

و بعضی بجای [illegible]

روانیست چو اکش انکشت که رزق نزد معتزله چنانچه سبق ذکر یافت اعم است
از ماکول و مشروب و از اشیای دیگر که حیوان از ان انتفاع می یابد
حتی استنشاق هوا و امثال آن و انتفاع مذکور را اعم میدانند از انتفاع
بالقوه یعنی قابلیت انتفاع داشته باشد و قدرت بران حاصل باشد
خواه فعلیه کرده باشد و خواه نه پس شخص مذکور گاهی ماده نقص
میتواند بود که در طول ایام زندگانی بهیچ نحو انتفاع از حلال نبرده باشد
حتی استنشاق هوا و قدرت نیز بران لمحه نیافته باشد و ظاهر است که وجود
این قسم ذی حیاتی بر تقدیریکه متصور باشد تحقیق از ان در تخارج در معرض
منع خواهد بود و ماده نقص می یابد متحقق باشد و نیز میرسد ایشان را که گویند
حیوانی که بعد از ولادت قبل از انکه کام حیات را بچیزی از ماکولات
و مشروبات دنیا شیرین کرده باشد بعالم آخرت شتابد بنا بر آنچه شما ان
قایل آید لازم می آید که مرزوق نبوده باشد و حال انکه مفاد آیت فرموده
جمیع حیوانات است پس آنچه شما را جواب ازین ماده تواند شد جواب
ایشان نیز ازان ماده میتواند شد و بحدیثی که روایت کرده است
صفوان بن امیه و گفته است کنا عند رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم اذ جاء عمر بن قرة فقال یا رسول الله صلی الله علیه واله ان
الله کتب علی الشقوة فلا ارانی ارزق الا من دفی بکفی فاذن لی فی الغناء من غیر فاحشة فقال

واله لا اذن لک ولا کرامة ولا نعمة ای عدو الله لقد رزقک
الله طیبا فاخترت ما حرم الله علیک من رزقه مکان ما
احل الله لک من حلاله اما انک لو [illegible]ت بعد هذه المقالة
ضربتک ضربا وجیعا یعنی بودیم نزد رسول خدای صلی الله علیه واله
که عمر بن قره که یکی از اصحاب بود در امد و گفت ای رسول الله صلی الله علیه
واله بدبختی که سرنوشت من کرده است خدای تعالی که همیشه مفلس و
بی چیز باشم و علاجی ندارم سوای انکه روزی خود را از دف زدن
بدست خود بهم رسانم رضا ده مرا که تغنا و قوالی قیام می نموده باشم الی انکه
در ضمن ان فاحشه از من صادر شود حضرت فرمودند که نه اذن بتو میدهم و
سه [illegible] نعمتی و کرامتی دران حاصل ای دشمن خدای بدرستی که
حضرت عزت رزق ترا از وجه حلال مقدر کرده است و تو بواسطه
ابتهای چیزی که در وصول ان داری اختیار کرده چیزی را که بر تو حرام
است از رزق خود بجای آنچه بر تو حلال کرده است از حلالهای خود اگر
آگر دیگر این قسم حرفی بر زبان تو جاری گردد از جانب من تادیب
بلیغی خواهی یافت و ضرب شدیدی بتو خواهد رسید پس چون در این
حدیث اطلاق رزق بر حرام شده است حرام رزق [illegible] روه از ایشان
اول طعن در سند حدیث است یعنی جمعی که حد[illegible] نقل کرده

تا بما رسیده همه عادل و ثقه نبستند و اعتمادی بر صدق قول ایشان
دبر تقدیر صحت می تواند بود که اطلاق رزق بر حرام که در کلام حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده است بر سبیل مجاز باشد نه حقیقه و قرینه
ان بر آنکه اگر بطریق حقیقه می بود سوق کلام تقاضای ان میکرد که
بجای ما حرام الله علیك من رزقه ما حرم الله علیك من
حرامه گفته شود چنانکه فقره قرینه ان که ما احل الله لك من حلاله
است بران وجه واقع است پس چون انچنان واقع شده و تغیر در اسلوب
عبارت شده است میدانیم که حرام دران فقره بمشاکله فقره
سابق است یعنی لقد رزقك الله طیبا چنانچه جمعی ثنا را مخصوص بصفات
الهی دانسته اند و اطلاق ثنا را در کلام حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله که لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك بر ثنای
حضرت الهی بنفس خود را بران حمل کرده اند مشاکله اگرچه نوعیست از مجاز
و حمل کلام بران خلاف ظاهر است اما اهل عربیت ان را از محسنات معنوی
شمرده اند در قران و حدیث و عبارات بلغا و نظما و نثرا بسیار وارد است
پس حمل بران چندان دور نباشد خصوصا که متضمن رفع تنافی و تخالف
از احادیث صحیحه بوده باشد حدیث چهاردهم در بیان که حضرت امیر المومنین
علیه السلام بجهت شریح قاضی انشا کرده خانه مسجد و مذمت دنیا و بیرون آن

روایت شده است بسندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی از
صالح بن عیسی بن احمد از محمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن رباح که مثل زراره
بن [illegible] ثقه بوده اند از محمد بن الفراع [illegible] از اصحاب امام رضا علیه السلام
بوده است و ادراک صحبت امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام نیز نموده
و معتمد علیه است از عبد الله بن محمد العجلی از عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن
بن زید بن الحسن بن علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه که قبر مبارک او در
شهر ری واقع است و احادیث بسیار در شان او نقل شده از جمله روایت
شده است بسند معتبر از احمد بن خالد البرقی که معاصر او بوده و از [illegible]
روایت کرده است که او را از سلطان گریزان شده بشهر ری امد و در کوی
موالی در زیر زمینی که در خانه یکی از شیعیان انجا بوده ساکن شد و مدتی
در آن موضع بعبادت پروردگار قیام نمود روزه میداشت
و شبها به نماز و شب زنده داری میگذرانید و گاهی بر وجه مخفی بیرون میامد
بزیارت قبری که الحال در برابر قبر او واقع است اقدام مینمود و باز
بجای خود میرفت و اظهار میکرد که این قبر یکی از فرزندان امام موسی کاظم
علیه السلام است و همیشه برین وجه بسر میبرد تا آنکه بعضی از شیعه که
در این شهر بودند معرفت بحال او بهم رسانیدند و در این اثنا یکی از شیعیان پیغمبر
صلی الله علیه و آله را بخواب دید که انحضرت با و میفرمود که یکی از ز

درین شهر در کوچه موالی مقام دارد و نزدیک درخت سیبی که در باغ عبد
الجبار بن عبد الوهاب واقع است مدفون خواهند شد و بان اشاره بان
برزمین فرمودند چون آن مرد بیدار شد نزد صاحب درخت رفت و از وی التماس نمود
که شاید آن زمین را بخرد و چنان شود که موضع قبر آنحضرت در ملک او واقع شود
چون صاحب المکان از سبب آن استفسار نمود خواب مذکور را باو
نقل کرد آنمرد صاحب زمین قسم یاد نمود که من نیز امشب همین خواب دیده ام
و چون بیدار شدم آن درخت را با جمیع باغ وقف کردم که آنحضرت و شیعیان
او در آنجا مدفون شوند و درین اثنا بیماری بر مزاج شریفش طاری شده
برحمت ایزدی پیوست در وقت غسل چون در مقام کندن لباس او در آمدند دید
از گریبان جامه او بر آمد که بر آن رقعه نوشته بود انا عبد القاسم عبد
العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسین بن علی
بن ابی طالب علیه السلام و حقیقت نسبت شریفش
بر همگنان ظاهر و هویدا گردید و روایت کرده محمد بن علی بن بابویه القمی در کتاب
من لا یحضره الفقیه از علی بن احمد از حمزه بن قاسم العلوی رحمة الله
از محمد بن یحیی العطار از یکی از مردم ری که بخدمت امام علی نقی علیه السلام
استسعاد یافته بود که او گفت چون بخدمت آنحضرت رسیدم فرمودند
این کنت یعنی کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم امام

علیه السلام فرمودند اما انك لو زرت قبر عبد العظیم عندکم
لکنت کمن زار الحسین بن علی علیه السلام یعنی هر گاه
از برای زیارت قبر عبد العظیم که در ملک [illegible] ست قیام مینمودی هر آینه
می بودی مثل کسی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد و ثواب
از ابی موت سفر در می یافتی از یدراو عبد الله بن علی از ابان غلام زید بن علی
بن عاصم بن بهدله که گفت قال لی شریح القاضی اشتریت دارا بثما
نین دینارا و کتبت کتابا و اشهدت عدولا فبلغ ذالك امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه السلم فبعث الی مولاه قنبرا فاتيته
فلما دخلت علیه قال یا شریح اشتریت دارا و کتبت کتابا
و اشهدت شهودا و وزنت مالا فقلت نعم قال یا شریح اتق الله
فانه سیاتیك من لا ینظر فی کتابك و لا یسال عن بینتك حتی
یخرجك من دارك شاخصا و یسلمك الی قبرك خالصا فانظر
ان لا تکون قد اشتریت هذه الدار من غیر مالکها و وزنت
مالا من غیر حله فاذا انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا
و الآخرة ثم قال علیه السلم یا شریح فلو کنت عند ما اشتریت
[illegible] اتیتنی لکتبت لك کتابا علی هذه النسخة و ان لم تشتر
[illegible]ن قال قلت و ما کنت تکتب یا امیر المؤمنین قال کنت اکتب

لك هذه الكتب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اشترى عبد ذليل
من ميت ازعج بالرحيل اشترى منه دارا في دار الغرور
من جانب الفانين الى عسكر الهالكين وتجمع هذه الدار
حدود اربعة فالحد الاول منها ينتهي الى دواعي الافات
والحد الثاني منها ينتهي الى دواعي العاهات والحد
الثالث منها ينتهي الى دواعي المصيبات والحد الرابع
منها ينتهي الى الهوى المردي والشيطان المغوي وفيه
يشرع باب هذه الدار اشترى هذه المفتون بالامل من هذه
المزعج بالاجل جميع هذه الدار بالخروج من عز القنوع والدخول
في ذل الطلب فما ادرك هذه المشتري من درك فعلى مبلى اجسام
الملوك وسالب نفوس الجبابرة مثل كسرى وقيصر وتبع وحمير
ومن جمع المال الى المال فاكثر وبنى فشيد ونجد فزخرف وادخر
واعتقد زعمه للولد اشخاصهم جميعا الى موقف العرض لفصل
القضاء وخسر هنالك المبطلون شهد على ذالك العقل
اذا خرج من اسر الهوى ونظر بعين الزوال لاهل الدنيا
وسمع منادي الزهد ينادي في عرصاتها ما ابين الحق
لذي عينين ان الرحيل احد اليومين تزودوا من صالح

١٧٠٣

الاعمال ودقت [illegible] مال الاحال شرح كلام بلاغت نظام در ضمن اعجاز
وانجام اعجاز مشتمل دو بيتين [illegible] خلاصه كلام راوي انكه گفت
ثمن شريح قاضي كه خزيدم بهشتاد دينار [illegible] سندي بر طبق ان نوشتم
وجمعي را از عدول مومنين بران گواه گرفتم پس ناگاه اين خبر بامير
مومنان امير المومنين علي ابن ابيطالب صلواة الله وسلامه
عليه وعلى اولاده اجمعين رسيد غلام خود قنبر را بطلب من فرستادند
وجون بخدمت آنحضرت عليه السلم رسيدم مرا در معرض [illegible]
در آوردند وفرمودند كه اي شريح خانه خريدي وسندي بران [illegible]
وجمعي را از عدول بران گواه گرفته وبهاي ان مالي داده گفتم بلي حضرت
فرمودند اي شريح از خدا بترس وشنوده بر سر كاري بيش از آنكه زود
باشد كه بر تو دار و شود شخصي كه نگاه [illegible] تو نكند واز گواهان
تو چيزي نپرسد [illegible] بر دارد از خانه تو در حالتي كه چشمه
تو باز باشد در روح از قالب تو مفارقت كرده باشد و بسيار
[illegible] قبر تو الي آنكه چيزي از زخارف دنيا همراه تو باشد پس بديده
بصيرت در نگر مبادا كه اين خانه خريده باشي وكسي كه در واقع ما
[illegible] باشد [illegible] بكام تحقيق متحمل نقصان دنيا
[illegible] بود بعد از [illegible] [illegible] اراده نزديك

آند اشتی بیش من می آمدی سندی درین باب برای تو نوشتم از بیان
نسخه که خون انو الخط می آوردی یعنی اگر بدو درهم بتو میفروختند
نمیخریدی شریح گوید گفتم چه چیز می نوشتی ای مولای مومنان
فرمودند بنوشتم از برای تو این سند را و عبارتی فرمودند
که ترجمه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم این سرائیست که خریده
است از بنده ذلیل و خوار از میتی که کنده شده است از مکان
ماندن دنیا و آخرت شتافته خریده است ازو سرای را که
واقع است در شهر غرور و فریب و مسافت آن از جانب فنا
و زوال است تا ملک هلاک و ارتحال و احاطه کرده است باین سرا چهار
حد حد اول منتهی است بدواعی آفات و اموریکه متضمن بلاها و محن اند
و حد دوم آن انتهائی یابد بدواعی عاهات و اسباب شداید و کربات و حد سوم
آن بنهایت می پذیرد بدواعی مصیبات و اموریکه مورث کلفت و مضیبت اند
و حد چهارم اتصال دارد بهوای نفس که باعث هلاک دین است و شیطان مغوی
که گمراه کننده سالکان راه یقین است و درین حد گشوده میشود در این سرای که محل خواب و خور
خریده است گرفتار فتنه امید و ابل از بن آواره شده امیدی با اجل جمع این سرای الخروج
از عز قناعت و ادب و در خواری دلخواهش و خواری طلب و چون مشتری آن درین معامله گی
مسلم سد یعنی کسی را دعوی نماید که این حق من بوده است که از بغیر حق تو فرخته است تو

[illegible] سلطان [illegible] وه نیز از هم زداننده و خاک سازنده اجسام بادشاهانست
[illegible] سازنده حیات [illegible] و جباران مثل کسری پادشاه عجم و قیصر
سلطان روم و تبع و حمیر والی [illegible] جمعی که مال را بر روی مال
گذاشته در مقام انبار و بسیاری آن [illegible] ند و بناهای رفیع نموده
روی از ایکه و امثال آن می آیند و برفعت اساس و کسری و پاکیزه
فروش خوب و طلا کاری در و دیوار زیب و زینت میدهند و مال
بسیار ذخیره میگذارند گمان آنکه فایده فرزندان ایشان خواهد کرد و بنا و تعلق
خواهد گرفت یعنی موت ایشان را یعنی تا لع و مشته [illegible] حساب [illegible] را
در موقف عرض و پرسش حاضر سازد ناهمه دعوی ایشان [illegible]
و برآمدند انوقت خسران و زیانکاری ارباب [illegible] خواهد بود گواه است
بر معامله مذکور عقل گاهی که خود را از قید اسیر [illegible] و هوس آزاد سازد
و بدیده بصیرت نظر کند [illegible] احوال ارباب دنیا و فنا و زوال این [illegible]
و نالش استماع نماید که [illegible] ند و ترک دنیا را میکنند در ساحت خانه
یا در ساحت دنیا که چه ظاهر و هویداست حق بر کسیکه دو چشم بینا داشته
باشد یعنی بصیرت و بینائی را و بعواقب امور مرتبه کمال یافته باشد گذر
[illegible] تر بنا [illegible] روز [illegible] بوده [illegible] ال از آن نیز روزی مقرر شد که از وصول
[illegible] ست و نخواهد بود بهر کسیکه بواسطه [illegible] ی داشته باشند

از اعمال صالحه و کردار نیک و شایسته و نزدیک گرداند امید [...] امید
خود را با حیلهای خود یعنی آرزوهای خود را کم کنید و طول امل را از خود دور
آوردن موت و ثواب الله زایل سازید سهم دوم حتی یخرجك من دار
شاخصا هرگاه چشمهای شخصی گشوده ماند چنانچه نتواند بر هم گذاشت
عرب میگوید شخص بصره بفتح حا فهو شاخص و شاخصا
درین فقره حال واقع شده از مفعول یخرجك یعنی تا بیرون برد
آن شخص ترا از خانه تو در حالیکه چشم های تو از هم باز باشند و شخص
مذکور کنایه از موت ست و میتواند بود که از شخص من البلد که بمعنی
ذهاب مسافرست یا خود باشد یا از شخص السهم که باین معنیست که بلند
رفت و بالای نشانه را گرفت و تیر و مراد این باشد که ترا بیرون برد
بر وجهی که بر کتفهای مردم بار شده باشی یعنی مرده باشی
و جمعی تابوت ترا بر داشته باشند و یسلمك الی قبرك خا
لصا هرگاه شخصی بکسی چیزی عطا کرد و او گرفت از دو عرب میگوید
سلمه تسلیما الیه یعنی اعطاه فتناوله منه و مراد [...] خالصا که بحسب ترکیب
حال واقعست از مفعول یسلمك خالص بودن از دنیا و خارج شدن آن
یعنی ترا تسلیم کند قبر تو در حالتی که خالصا و فارغ باشی از همه چیز و
همه چیز از دنیا و متاع آن با تو همراه نباشد فانظر ان لا تکون قد اشتریت هذه الدار

من غیر مال[...] ان لا تکون مصدریست و حرف جر در
کلام مقدر است و مصدری که از [...] موش رمی آید منصوبست
بنزع خافض و کلام درین تقدیر است [...] ان لا تکون اگر حرف
مقدر لازم باشد ان لا تکون اگر می باشد تاویلش اینکه فی عدم که
کونك شاریا لها من غیر مالکها و فی اداءك ثمنها من غیر حله
تامل کن و بخاطر آور که نبوده باشد خرید تو از غیر مالک آن واقع شده است
و زر دادن تو در بهای آن از غیر وجه حلال بوده [...]
خسرت درین کلام ادای فجائیه است مثال [...]ی که واقعه [...]
کبری فاذا هم خامدون و حاصل معنی آنکه [...] عمل مذکور به تحقیق
که از اهل خسران و زیان کاران خواهی بود بی آنکه زمانی فاصله شود
اذلم تستهابد رهمین اذن حرفیست که بر سر جواب و جزا
در می آید و اکثر استعم[...] بعد از ان و لو شرط واقع میشود و در رسم
کتابت ان خلاف [...] جمهور برانند که می باید با الف نوشته شود
بشکل ادای حرف شرط و مازنی که از علمای عربست میگوید
[...]باید نوشت و اگر [...] نون ازعج بالرحیل ازعج
[...]ل است بمعنی اقلع قال فی الصحاح ازعجه فانزعج
[...] من مکانه یعنی کند او را از مکان [...] تبیع هذا الدار

یحوبها ویحیط بها یعنی فرا میگیرد این خانه را و احاطه میکند بان تشرع
باب هذه الدار تشرع بصیغه مجهول است بمعنی بفتح قال فی القاموس
موس اشرع بابا الی الطریق ای فتحه بالخروج من غرائقه
بای بالخروج بای عوض ست مثل بای خذ هذا بهذا وقنوع
بضم قاف بمعنی قناعت است فما ادراك هذا المشتری من
درك ما ما نافیه شرطیت و ادراك بمعنی لحوق است از درك بمعنی
لاحق شدن قال فی القاموس الدرك اللحاق ادركه لحقه
و هذا که اسم اشارتست مفعول اوست و درك بفتح را بمعنی تبعه است
که عبارت از عقوبت و سزای بدست در امر نا خوش که بر فعلی مترتب
شود بعد از وقوع آن قال فی الصحاح الدرك التبعه یحرك
و یسکن یقال ما لحقك من درك فعلی خلاصه و معنی درك
بمعنی تبعه است و بفتح را و سکون را هر دو خوانده شده عرب میگوید
ما لحقك من درك فعلی خلاصه هر گاه لاحق شود بر تو عقوبتی پس بر من
است خلاص ساختن تو از ان مراد اینجا آنست که در بینش اول سبق
ذکر یافت فعلی مبلی اجسام الملوك مبلی بر وزن مکرم خوانده
بلای مکسور است که بمعنی و نور و اندارس است یعنی از هم پاشیده
و ریزه ریزه شدن و ملی مبلی که جار مجرور و صفت خبر است از اشخاص هم

رم شده است [illegible] کسری و قیصر و تبع و حمیر و کسری بفتح کاف
[illegible] لقب پادشاه فرس [illegible] خسرو که در زبان فارسی
بمعنی وسیع الملك ست و چون عرب بز[illegible] نقل کرده اند بواسطه
دشواری تلفظ ایشان با لفظ فارسی تعبیر ازان بکسری کرده اند و امثال
این در لغت ایشان بسیارست و اهل عربیت این قسم لفظ را معرب
نامیده اند و قیصر لقب پادشاه روم ست و تبع بضم تا و دو نقطه و تشدید
و تشدید بای یك نقطه مفتوح لقب پادشاه یمن [illegible] نظائر [illegible]
و جمعش تبابعه آمده مردی بای یك نکته [illegible] را غنه و حمیر
میم و فتح یا بزرگ قبیله الیت در یمن که بعض [illegible] ایشان در زمان سابق
پادشاه بوده اند و بنی فشید شید بکسر شین و [illegible] باجیز لیست که دیوار
خانه بان می اندایند مانند گچ و امثال آن و شید بفتح [illegible]
گچکاری کردن عرب میگ[illegible] شید اشیدا هو مشید بفتح میم ای مقرون
بالشید و نقل باب [illegible] درین فقره از کتاب شده بود بواسطه مبالغه
در تشدید ست یعنی بنا کنند و مبالغه تمام در گچکاری ان بکار برده و تشدید کنند
[illegible] موید بمعنی مطول نیز آمده و قال فی الصحاح المشید بالبنا
المجل فرخرف المجل بیوف و جیم و تشدید دال بی نقطه مشتق
[illegible] که بمعنی بالا ارتفع [illegible] زینت میکند با

درین مقام کنایه از رفعت بناست و میتواند بود که تجد بمعنی بیخکند به است ماخوذ باشد یعنی آنچه زینت دهند بان خانه را از فروش خوب و پرده ها رنگین و توشک و امثال آن و زخرفت بضم زا و را بمعنی طلاست و زخرفه بمعنی زینه بالذهب اشخاصهم لفصل القضاء اشخاص بکسر همزه مصدر باب افعال است بمعنی احضار و ضمیر هم راجعست بملوک و مشتری و سمع و صاحب درک یعنی میلی اجسام ملوک که کنایه از موت است متعهد و متکفل حاضر ساختن ایشان است بموقف قضا و برسر تا محکم ایشان فیصل یابد و استعارات و صنایع معنوی و لفظی که درین کلام رعایت شده است بر صاحبان بصیرت و معرفت بصنایع عربی مخفی نخواهد بود فی عرصات عرصات جمع عرصه است و عرصه بمعنی ساحت و فضا است و ضمیر ها راجعست بدار که بمعنی خانه است یا بدنیا و اول اگرچه بحسب لفظ دورتر و اتبعیت و رعایت ... لفظ اقتضای رجوع باقرب مینماید اما بحسب معنی انسب ما ابین الحق الذی عینین ما ما تعجب است مثل ما احسن وجهه و این بمعنی ... و مراد الذی عینین صاحب بصیرت کامله است و کلام درین ... کما اظهر الحق لصاحب لبصیرة ان الرجل ... یعنی خبا نجه فرزند ... از ورقه دوم و در آنکه مست با این دنیای فانی

...ولادت از ... هم چنین روز رحلت و بیرون رفتن نیز مست و امروز ...وت است پس سزاوار ... که از ان فراموشی نکند و همیشه متذکر ان باشد و الله الموفق انجام میتواند بو ... کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام که اشتری منه دار ارمزی باشد برای بدن و مراد بمشتری نفس ناطقه انسانی باشد که در زوایای ظلمانی آن محبوس است و بسبب آن از نور عالم تجرد که از عوالم قدس است محروم مانده و بایع کنایه از پدر و مادر باشد که باعث حصول اجزای اصلیه منویه آن شده اند و خانه ... که مبدا آن از جانب فنا است که عدوا ... ها ... که مقدمات موت است و این بدن اگرچه ... نفس ... است و ... به سیر و سلوک او در تحصیل کمالات ... اما قوی بهیمت که در همه حال ملازم او بند و دواعی افات و اسباب عاهات و مصیبات او بند و او را بر اتباع ... نفس ... و پیروی شیطان ... حضرت امیر المومنین علیه ... قوای مذکوره را بمنزله حدود خانه بدن ... اند که از چهار جانب آن ... اند و چون خروج از ولایت شریعت الهی و در مسلک ضلالت و بطلان ... های نفس و پیروی شیطان واقع میشود ... دانسته اند که در ان ... را از ان ... قرار دهند و چون خروج نفس از عز ... استغنا از ما سوی که در عالم تجرد بان ... ل در ذلت خواهش

وطلب که از لوازم سکنای این خانه نیست وسبب آن تعلقیست که [illegible]
چنانچه گویا این خانه بان خریده است تشبیه کرده اند حضرت از اینها که از لوازم
شر است وتعلق بمبیع سبب نزول آن میشود وچون موت خلایق را خواهی نخواهی
بموقف عرصات میکشانید تا معاملاتی که با یکدیگر درین نشاء کرده اند وفیصل
نیافته از احوال بان روز کرده اند بر وجه عدل فیصل یابد وظاهر شود که بر که
تعدی کرده است وظالم کیست ومظلوم که تشبیه کرده اند حضرت علیه السلام
آنرا بشخصی که ضامن درک میشود وتعهد مینمایند که اگر درکی بهم رسد اصحاب
معامله را با مدعی درک مذکور بدار القضا حاضر ساخته مهم ایشانرا فیصل دهد
وچنانکه بعدالت میان ایشان منقضی شود وحق بمن له الحق عاید گردد این است
الحاصل تاویل کلام بلاغت نظام بخاطر رسیده است ومیتواند بود که حضرت
امیر المومنین صلوات الله وسلامه علیه وعلی اولاده اجمعین معنی دیگر اراده نموده
کرده باشند ونظر قاصر بان نرسیده والله اعلم بالحقیقة الحال حدیث بیست ودوم
در [illegible] از اعانت ظالم وحکایت [illegible] شده است بسندی که متصل
است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن محمد بن بندار [illegible]
رجال مشهور جرح وتعدیل او معلوم نمیشود از ابراهیم بن اسحق
که اگرچه علماء رجال مشهور جرح وتعدیل او معلوم نمیشود اکثر حکم
کرده اند بتضعیف در اعتقاد [illegible] شده بود اما فاضل ومصنف کتب بود [illegible]

۷۸

[illegible] که از مشایخ [illegible] ومصنف کتب است وحدیث او اگرچه در مرتبه
حدیث صحیح نداشته اند اما کالصحیح [illegible] دیگر میتوانند شد از علی بن حمزه
الثمالی قال کان لی صدیق من کتاب بنی امیه فقال استاذن
علی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم فاستاذنت
له فاذن له فلما دخل وسلم جلس ثم قال جعلت فداك انی كنت
فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من دنیاهم مالا کثیرا واغمضت
فی مطالبه فقال ابو عبد الله علیه السلم لولا [illegible]
جدوا من یکتب لهم ویجبی لهم [illegible] همم ویشهد [illegible]
لما سلبونا حقنا ولو ترکهم الناس وما [illegible] هم ما وجدوا شیئا
الا ما وقع فی ایدیهم فقال الفتی جعلت [illegible] ذاك فهل لی مخرج منه
قال ان قلت لك تفعل قال افعل قال فاخرج من [illegible] الکتب فی
دیوانهم فمن عرفت [illegible] هم رددت علیه ماله ومن [illegible]
تصدقت به وانا [illegible] لك علی الله الجنه فاطرق الفتی طویلا
ثم قال قد فعلت جعلت فداك قال ابن ابی حمزه فرجع الفتی معنا
[illegible] فما ترك شیئا علی وجه الارض الا خرج منه حتی ثیابه
[illegible] بدنه قال فقسمنا له قسمنا وش[illegible] ابا وبعثنا الیه
[illegible] تی الی علیه الا اشهر قلائل [illegible] نا نعوده قال

قد خلت علیه یوما وهو فی السوق قال ففتح عینیه ثم قال
یا علی وفی لی والله صاحبک قال ثم مات وتولینا امره
فخرجت حتی دخلت علی ابی عبد الله علیه السلم فلما نظر
الی قال لی یا علی وفینا والله لصاحبک قال فقلت صدقت
جعلت فداک هکذا والله قال لی عند موته شرح کلام بلاغت
نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول
راوی گوید که دوستی داشتم از نویسندگان سلاطین بنی امیه پس گفت
روزی که اراده ملاقات امام جعفر صادق علیه السلم دارم از خدمت
آنحضرت اذن حاصل کنی که بمجلس او حاضر شده بسعادت صحبتش فایز گردم
پس من رفتم بخدمت امام علیه السلم و بجهت او اذن طلبیدم و امام علیه
السلم اذن داد چون بخدمت حضرت رسید زمین خدمت بوسید و سلام
کرد و در مجلس آنحضرت نشست بعد از آن گفت جانم فدای تو باد پدر
من از اعمال دیوان این جماعه بودم و از دنیای ایشان مال بسیار بمن عاید
شده است که در بدست آوردن آن اغماض عین بسیار کرده ام و ملاحظه
حلیت و حرمت نکرده ام امام علیه السلم فرمودند اگر نه این بود که بنی امیه
خود نویسندگان و ارباب عمل پیدا کنند و کسی هیچ یافتند که متکفل عمل دیوان
ایشان شود و بواسطه ایشان جمع خراج نماید و از جانب ایشان با مردم

جدال

جدال نماید و در جماعت ایشان و مجمع ایشان حاضر شود برآینه در مقام اخذ حق ما که
امامت و خلافت پیغمبر است [illegible] و اله نمیشدند و اگر مردم ایشان را با آنچه
در دست ایشان بود وامیگذاشتند و [illegible] اعانت و امداد ایشان در نمی
آمدند ما کمک چیزی نمیشدند سوای آنچه در دست ایشان بود و قدرت بر سلب
حق ما از ما بهم نمیرسانیدند پس جوانی که اظهار حال خود کرده بود و این جواب شنید
گفت جانم فدای تو باد ای فرزند رسول خدای آیا [illegible]صی و بیرون شدن
ازین عمل که ارتکاب کرده ام هست و میتواند [illegible] مرزنده شود و
امام علیه السلام فرمودند اگر تو بگویم که بوا[illegible] خلاص تو ازین ورطه را
چه میباید کرد [illegible]ی آورد گفت بلی ای فرزند رسول خدای بعمل خواهم آورد
حضرت علیه السلم فرمودند از جمیع آنچه از دیوان ایشان کسب کرده و در ایام
عمل ایشان بدست آورده جدا شو بعد از آن بخاطر آور در آنچه [illegible] تعلق بجمعی دا
باشد که ایشان را شناخته [illegible] توانی برد ایشان را بده [illegible]
ایشان نمایی و آنچه صاحب[illegible] بشناسی و ندانی که از کی بهم رسیده و به
[illegible]ب صاحبش بفقرای مسلمانان تصدق کن که بعد از آن که چنین کرده باشی
[illegible] ضامنم که حضرت عزت جل ذکره گناه ترا در معرض عفو و مغفرت خود در آورده
[illegible]ت را بتو ارزانی دارد پس آن جوان زمانی طو[illegible] در پیش انداخته با ملاحظه
[illegible]ی از آن سر بر داشت و گفت چنین کردم آنچه فرمودند [illegible]را قصد نمودم و جان من

فدای تو باد ای فرزند رسول خدای راوی گوید آنگاه نویسنده بعد از مکالمه
مذکور در خدمت امام علیه السلم چون عازم مراجعت بکوفه بودیم با ما رفیق شده
بکوفه آمد و جمیع آنچه بر روی زمین داشت حتی لباسی که پوشیده بود از خود جدا کرده
وجهی که از جانب امام علیه السلم بان مامور شده بود بعضی را بصاحبان حق رسانید
و بعضی را که معرفت بصاحبان آن نداشت بر فقرا و ارباب استحقاق تقسیم نمود
چنانچه از برای او وجهی نماند که صرف کسوه و نفقه او شود راوی گوید پس ما جمعی
که بر حال او مطلع بودیم جزوی بجهت او میان خود توجیه کردیم و بعضی را از ان
بواسطه پوشش او رختی خریدیم و بعضی دیگر را بواسطه آنکه صرف نفقه او شود نزد
او فرستادیم بعد از آن بهی چند بر آمد که بیمار شد و ما بعیادت او میرفتیم تا آنکه
روزی بعیادت او رفته بودیم دیدیم که بیمار شفای تمام یافته و در حال نزع است که [illegible]
خبر دار شد که ما آمدیم چشم باز کرد و چون چشمش بر من افتاد گفت ای علی بخدا قسم
که آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلم بمن [illegible] کرده بود وفا بان کرد یعنی
بهشتی که بجهت من ضامن شده بود بمن [illegible] داشتند و بوا از
ضمان مذکور بری شد بعد از ان جان شیرین بقابض ارواح سپرده مقام تجهیز و تکفین او
در آمدیم بعد از فراغ از ان چون از منزل او بیرون آمدیم بجهت زیارت حضرت امام روان
شدیم چون بخدمت آنحضرت شتافتیم چشم مبارک آنحضرت بر من افتاد و ملتفت بما
کرده فرمود ای علی بخدا سوگند که آنچه بمصاحبت تو که با خود ضمیره آورده بودی و عده کرده

بودیم

... [illegible] کردیم و از عهده ضمان خود بر آمدیم راوی گوید گفتم جانم فدای تو باد
بخدا قسم که او نیز از دنیا رفت تا شکر این نعمت بجا نیاورد و با گفت آنچه تو فرموده بود
ودیم من کتاب بنی امیه کتاب جمع کاتب است و مراد اینجا نویسندگان و مباشران
عمل دیوان اند اغمضت فی مطالبه ضمیر مجرور راجع است بمال یعنی مسامحه و
ملاحظه کی کرده ام در تحصیل مالی که از دیوان ایشان بهم رسانیده ام و احتیاط
نکرده ام از آنچه شبه حرمت داشت و شبه در حلیت آن بود و اصل آن از اغماض
عین ما خود است که بمعنی بر هم گذاشتن چشم است [illegible] الفی
الجبی الجیم و بای یک نقطه بمعنی جمع است و بنای آن بای و واو
بر دو آمده قال فی الصحاح جبیت الخراج جبایة و جبوة جبیته مراد تقی خراج
مال است که عبارت از مال و جهات دیوانی است الا خرج منه بیرون
آمدن از مال که این فقره متضمن آنست کنایه از مفارقت آنست و از نفی
خود برآوردن و بنای [illegible] استعاره بالکنایه است [illegible]
مال بچیزی که محیط میشود [illegible] در او در می آید مانند جامه و امثال
شده است در کلام [illegible] ها چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات
خروج از برای آن که از ملایمات مشبه به است تخییل آنست فقسمنا له قسمه
[illegible] آدیم میان خود از برای او چیزی و قسمت نمودیم بر یکدیگر هر کدام چیزی
[illegible] شهر قلایل و صفت اشهر بقلائل [illegible] ها شهر از صیغ جمع

قلت است افاده قلت عدد آن مینماید بواسطه تاکید و مبالغه در قلت آنست کنایه
از آنکه عدد مشهور مذکور نیست که اقل مراتب جمع قلت است نزد بکثیر بوده که اکثر
مراتب آن است و نمیتواند بود که مشترک باشد میان جمع قلت و جمع کثرت
زیراکه جمع کثرت آن نیست که صیغه دیگر مخصوص بجمع کثرت آن نباشد مانند
اذرع و در حال که چون صیغه دیگر مخصوص جمع کثرت آن نیافته اند مشترک داشته اند
میان هر دو و هر دو ماده استعمال شده وهو فی السوق سوق عبارت از
نزعست یعنی جان کندن قال فی القاموس ساق المریض سوقا وسیاقا شرع
از کلام امام علیه السلام که لولا ان بنی امیة وجدوا من یکتب لهم تا آخر
تا آخر آنچه متضمن شکایت حضرت است از ضد و ران مستفاد میشود که اعانت
و یاری دادن ارباب ظلم و عدوان جایز نیست و مرتکب آن در معرض سخط
و غضب الهی است و اگر چه امری که اعانت ایشان در ضمن آن متحمل است
فی نفسه مباح و جایز باشد زیراکه از جمله اموری که امام علیه السلام در مقام شکایت
از صدور آن از مردم مذکور ساخته اند … مذکور مشعر است بر حرمت
الحضور در جماعت و مجمع ایشان است چنانچه و یشهد جماعتهم
اشارت بآنست و هیچ شک نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن اعانت
ایشان است حرام نیست و ارتکاب آن جایز است پس معلوم شد که مطلق
اعانت حرام است خواه در ضمن حرام باشد مثل جمع کردن خراج و امثال

… ر ضمن حرام باشد مثل جمع کردن خراج و امثال آن و خواه در
ضمن فعل مباح مانند حضور و جماعت و خیاطت ثوب و آنچه از آن
قبیل است و موید آن است حدیث حسنی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره
از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفته است که
کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من اصحابه
فقال له اصلحک الله انه ربما اصاب الرجل منا الضیق والشدة
فیدعی الی البناء یبنیه او النهر یکریه او المسناة یصلحها فما
تقول فی ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام ما احب ان
عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء وان لی ما بین لابتیها
لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق من نار
حتی یحکم الله بین العباد یعنی بودم من روزی نزد امام جعفر صادق
… ام که ناگاه شخصی از اصحاب … درآمد و بعد از دعا و ثنای … گفت
گشود و گفت … بدرستیکه گاه هست مردی از ما
اصحاب تو بهم تنگی … در معاش دست میدهد و ضرور میشود که
… قوتی مباشر کسی شویم و ما را ارباب حکم میخوانند که بجهت ایشان
… کنیم یا نهری در زمین بکنیم که مجرای آب … یا سدی
آب بسته اند و از هم پاشیده شده باشد … آوریم در باب

چه میفرمایند اما مبادرت بان روا هست یا نه امام علیه السلم در مقام تنبیه و منع
از ان در آمده فرمودند که دوست نمیدارم که از جانب تو اعانت ایشان
بگرهی بر ریسمان زده شود یا سر مشکی بسته شود و بوده باشد مرا بازار مابین
لابتین این شهر یعنی مدینه طیبه کنایه از آنکه اگر تمام مدینه را بمن دهند راضی
نشوم که این قدر کار بواسطه ایشان از تو در وجود آید و لابه بمعنی زمین
سنگلاخ سیاهست که گیاه در ان نروئیده باشد و چون از دو جانب
مدینه طیبه دو قطعه سنگلاخ بر این وجه واقع شده چنانچه شهر مدینه منوره
میان هر دو واقع است تعبیر از ان بمابین اللابتین میکنند و اینها را لابتین
مدینه میگویند حضرت فرمودند دوست نمیدارم اعانت ایشان را با فعال
مذکوره بمد سیاهی که بنوک قلم ایشان داده شود تا بان چیزی نویسند بدرستیکه
جمعی که اعانت ایشان مینمایند و یاری ایشان را وجه همت خود ساخته
اند روز قیامت در سراپرده آتشین مقام خواهند گزیدن تا [illegible] کردار
آتش ایشان را در میان خواهند گرفت چنانچه سراپرده خیمه ها را در میان
میگیرد که بهر جانب که روند عبور ایشان بر آتش باشند و خدا حاکم علی الاطلاق
خود را در میان بندگان جاری سازد و حدیث صحیحی که از یونس بن یعقوب
نقل آن بصحت رسیده گفت قال لی ابو عبدالله علیه السلم لا تعنهم
علی بناء مسجد یعنی یاری مده ایشان را در بنای مسجدی که از افعال مستحب

۱۸۲

ه است چه جای فعل مباح و حرام روایت کرده است ابن بابویه رحمة الله از حسین
بن زید از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم از ابای بزرگوار طاهر
صلوة الله علیهم اجمعین قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من علق سوطا بین یدی سلطان جائر جعل الله ذلک
السوط یوم القیمة ثعبانا من نار طوله سبعون ذراعا یسلطه الله
علیه فی نار جهنم وبئس المصیر یعنی فرموده است رسول خدای صلی الله علیه
و آله که هر کس تازیانه در برابر سلطان جابری که خدمت بندد که چون
سوار شود در دست او دهد یا چون اشاره بزدن کسی کند حاضر داشته باشد
بگرداند خدا تعالی روز قیامت ان تازیانه را ماری از آتش که درازی او
هفتاد ذرع باشد و مسلط سازد آن مار را در دوزخ بر او که همیشه معذب باشد
دیده عاقبت این ایشان را و امثال این احادیث [illegible]
و اگر [illegible] چنانچه احادیث مذکوره دلالت
اعانت ایشان [illegible] حرام میکند دلالت بر حرمت آن در ضمن جر
حلال نیز دارد [illegible] در ضمن فعل سنت نیز چنانچه حدیث یونس بن یعقوب
و لا تعنهم علی بناء مسجد مشعر بران است و شاید از آیه کریمه
و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار نیز [illegible] مذکور توان کرد زیرا
مدلول آیه کریمه مذکوره آنست که میل [illegible] ایشان کردار خود را

بظلم بوده اند که در می یابد شمار آتش دوزخ و در ضمن اعانت ایشان
میل بجانب ایشان حاصل است خواه بفعل حرام متحقق شود و خواه بفعل
حلال خصوصا که بعضی مفسرین ترکنوا را بمعنی میل ضعیف تفسیر کرده اند و گفته اند
که نهی از میل قوی بقیاس بطریق اولی معلوم میشود والله اعلم بمقاصد کلامه
و از کلام بعضی فقهای ما رضوان الله علیهم اجمعین که در مبحث مکاسب ذکر
کرده اند ظاهر میشود که حرمت اعانت ارباب ظلم مخصوص است بفعلی
که فی نفسه حرام باشد و اعانت ایشان بامور مباحه مثل خیاطت ثوب و بنای
عمارت و امثال آن حرام نیست اگر این حکم اجماعی متحقق شده باشد
از اتفاق علما مذهب است در یکعصر از آن چون اجماع فی نفسه دلیلی از احکام شرعی
نمیتواند شد مضایقه با ایشان در آن نیست و الا جای بحث است چه
صحیح و نصوص قاطعه چنانچه سبق ذکر یافت نص است بر خلاف آن قطعیه
نظر از آن بر تقدیر مذکور تخصیص حرمت با عانت ارباب ظلم معنی نخواهد بود
چه فعل حرام فی نفسه حرام است خواه متضمن اعانت ظالم باشد و خواه نه مگر
آنکه گوییم مراد بحرمت آن شدت آنست نه اصل حرمت اما چندان این معنی محتاج
بذکر نیست چه هرگاه حرمت اصل فعل ثابت باشد بی آنکه متضمن اعانت
ظالم باشد شدت حرمت آن در جایی که متضمن اعانت ظالم باشد بقیاس
بطریق اولی معلوم خواهد بود و عجب است از علامه قدس سره که در کتاب

تذکره

تذکره الفقها حرمت اعانت را مخصوص دانسته باعانتی که در ضمن فعل حرام متحقق
گشود و استدلال کرده است بر مطلب خود باحادیث مذکوره و حال آنکه چنانچه از ترجمه اینها توضیح
رسید جمع اینها صریحست در تعمیم فتامل گویا حکم بنا بل بواسطه آن هست میتواند بود
که مقصود علامه مراختصاص فعل مذکور باشد بزیادتی شدت حرمت از سایر افعال
حرام نه اختصاص آن باصل حرمت و تفصیل مذکوره و حمل کرده باشد نهی از بعض
افعال مباحه و مستحبه را که بعضی احادیث مذکوره متضمن آنست بر نهی تنزیهی و
زیادتی مبالغه در ترک اعانت والله اعلم و ظاهر آنست که مراد با عانت ظالمین
که درین حدیث و بعضی دیگر احادیث که مذکور شد حرمت آن ظاهر میشود امری
باشد که در عرف اطلاق اعانت بران کنند و مرتکب از اعوان ایشان گویند
و بعضی امور جزئیه که در عرف اطلاق اعانت بران نشود مثل حاضر ساختن ماکولی
و مشروبی یا مقابله ... و امثال آن داخل دران نباشد و آنچه از بعضی اکابر نقل از
... رسیده که در جواب سوال خیاطی که بدوختن جامه سلطان ...
داشته و او پرسیده است که آیا من باین عمل در سلک اعوان ظلمه داخلم ...
بر اعانت ایشان مترتب نیست بر عمل من نیز مترتب دارد فرموده است الداخل فی
ا... ...ة لمن یبیع لک الابر و الخیوط و اما انت فمن الظلمة
بعضی ... در اعوان ظلمه کسیست که بتو سوزن و ریسمان میفروشد که بجهت ایشان
بانجا مه دوزی اما تو که خود مباشر آنی از جمله ظالمانی ... ظاهر آنست که محمول

برنهایت مبالغه درین باب شد والاکار چنانچه مخفی نیست باشکال میکشد
نسأل الله العصمة والتوفیق مخفی نماند که اخبار راکه آن نویسنده در حال
احتضار بوفای امام علیه السلام بانچه باو وعده کرده بود بحسب ظاهر دلالت
بر آن دارد بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت و انقطاع کلام
احوال آن نشاه و آنکه از اهل نجات هست دران مقام یا مستوجب عقاب
بر انسان ظاهر میشود و درین باب بطریق مخالف و موافق احادیث متعدده
وارد است از انجمله بهر دو طریق روایت شده است که حضرت رسول الله
صلی الله علیه واله فرمودند لن یخرج احدکم من الدنیا حتی یعلم این
مصیره حتی یری مقعده من الجنة والنار یعنی بیرون نرود
یکی از شمای امت من از دنیا تا بداند که جائی که تا محل رفتن اوست یعنی کجاست
و تا نه بیند نشیمن خود را در بهشت اگر بهشتی باشد یا در آتش دوزخ اگر از اهل
دوزخ باشد و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی و کتاب
جابر از کلینی از علی بن عقبه از پدر او عقبه در ضمن حدیث طویلی قال ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة
الا هذا الامر الذی انتم علیه وما بین احدکم و بین ان یری ما تقر به عینه الا
ان تبلغ نفسه الی هذه ثم اهوی علیه السلام بیده الی الورید الحدیث یعنی اشاره
کرد امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و فرمود ای عقبه در معرض قبول حضرت عزت

۱۸۴

نمی آید روز قیامت مگر روی که شما بر آن هستید یعنی که در ولای ما باشید و تو شیعه بکنید
یعنی مذهبی که دارید و دینی که از میان ادیان اختیار کرده اید و حایل نیست
میان دیده و بصیرت هر یک از شما و میان دیده بانچه متضمن چشم روشنی او ست
یعنی علم بحقیقت مذهب خود و رستگاری در آن و نا رسیدن نفس او باینجا
و دست مبارک را گذاشتند بر رگ گردن مبارک خود اشارت باینکه چون
روح بانجا رسد پرده خفا از پیش نظر برداشته خواهد شد و حقیقت احوال
این نشاه بعین الیقین مشاهده خواهد گشت و از بعضی اصحاب قلوب و ارباب باطن
نقل کرده اند که در وقت احتضار چشم باز کرد و تبسم کنان گفت قل
مثل هذا فلیعمل العاملون یعنی مثل این باید عمل اورد جمعی که کسب
عمل میشوند و ارباب حدیث شیعه احادیث بسیار نقل کرده اند که همه
تصریحست و آنکه در حالت احتضار حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه
واله و جناب ولایت مآب مرتضوی علیه السلام به نفس نفیس حاضر
میشوند و بشارت میدهند او را بانچه [illegible] حال اوست اگر از اهل سعادت
بسعادت و حسن احوال و اگر از ارباب شقاوت باشد [illegible] و معاضد این
ابیات که در اینباب منسوب بامیر المومنین و سید الموحدین امام المشارق والمغارب
اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الطاهرین اجمعین
که در مخاطبه حارث همدانی که از اصحاب آنحضرت علیه السلام بوده است

چنانچه در دیباچه اشارت باین شده که نسب شریف مصنف دام ظله باو میرسد و زبان
گوهربیان جاری ساخته اند که یک بیت از انجمله اینست بیت من کلام حضرت
یا حار همدان من یمت یرنی من مومن او منافق قبلا یعنی ای حارث
همدان هرکس از دنیا رحلت می نماید در وقت مردن مرا معاینه می بیند
در مقابل خود خواه از اهل ایمان باشد و خواه از ارباب نفاق و بعد ازان
همه را دران حال بشارت سعادت و حسن مآل روزی باد بحق خیر العباد و
و علی آله الکرام الامجاد حدیث شانزدهم روایت شده است بسندی که متصل
دارد شیخ جلیل محمد بن بابویه القمی از محمد بن بکران النقاش که از اهل
قم است و در کتاب رجال اگرچه اسم او مذکور است اما تصریح بجرح و تعدیل او
نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد السبیعی الهمدانی
که اگرچه در مذهب زیدی بوده اما نزد ارباب حدیث ثقه و جلیل القدر است
و بخوبی حافظه و کثرت حفظ حدیث مشهور است تا آنچه ازو نقل کرده اند که میگفته
که سیصد هزار حدیث حفظ دارم که از انجمله صد و بیست هزار را با سندهای آن تا
پیغمبر صلی الله علیه حفظ کرده ام و جمیع رجال سند او را آورده اند که مولدش در سال دویست
و چهل و نه از هجرت بوده و وفاتش در سال سیصد و سی و دو و او از عبید بن حمدان
الزواسی از حسین بن نصر از پدرش از عمرو بن شمر از ابی عبد الله الجعفی که از اصحاب
امام جعفر صادق علیه السلام است و علمای رجال ضعیفش دانسته اند از

جابر بن عبد الله الانصاری که از خیار اصحاب است و در واقعه بدر با حضرت
صلی الله علیه و آله همراه بوده و در هجده معرکه در رکاب ظفر انتساب حضرت
صلی الله علیه و آله بغزای کفار قیام نموده و تا زمان حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در بقیه حیات بوده و بسعادت خدمت پنج امام معصوم مفترض الطاعة فایز
شده و نقل است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باو خبر داده بود که
تا زمان حضرت امام محمد باقر علیه السلام زنده خواهی بود و بسعادت دیدار او فایز
خواهی گشت چون بخدمت او مشرف شوی از جانب ما او را سلام برسان
و او بعد ازین بگو و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که او آخرین کسیست
از صحابه کرام که از دنیا بدار آخرت شتافته و رحلت او بعد از همه وقوع یافته
است در سال هفتاد و هشت هجری و بعضی گفته اند نود و نه روح الله روحه از
ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از پدر بزرگوار آن خلاصه روزگار امام زین العابدین
از والد عالیقدر آن عبادت آثار امام حسین بن علی بن ابیطالب امیر المومنین
و یعسوب الدین سلام الله علیه و علیهم اجمعین که آنحضرت فرموده اند شکی علی
الی رسول الله صلی الله علیه و آله دینا کان علی فقال یا علی
قل اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن
سواک فلو کان علیک مثل صبیر دینا قضاه [illegible] صبیر جبل بالیمن
لیس بالیمن جبل اعظم فیه یعنی شکایت کرد [illegible] با رسول خدای صلی الله

علیه واله از رهگذر قرضی که بر ذمت من بود و قدرت بر ادای ان نداشتم
حضرت صلی الله علیه واله فرمودند یا علی بخوان این دعا را اللهم اغننی
بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن سواك که اگر قرض تو مثل
صبیر باشد ببرکت خواندن این دعا حضرت عزت عمت عطایه ترا توفیق ادای
ان میدهد و ذمت ترا از شغل ان فارغ میسازد و صبیر کوهیست در ولایت
یمن که در یمن از ان بزرگتر واقع نیست و خلاصه معنی دعا انکه بار خدایا غنی بساز
مرا بانچه حلال کرده ای بر بندگان خود از انچه حرام ساخته تصرف دران بری
نیازت نساز مرا بفضل و کرم خود از کسی که غیر تو باشند مصنف دام ظله
بعد از ذکر این حدیث عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست که بگوید
جامع این احادیث عفی الله عنه که در بعضی از سنوات قرض من بسیار
شده بود و چنانچه مبلغ ان از هزار و بانصد مثقال طلا تجاوز نمود و صاحبان ان
نشد و بسیار در طلب آن از من داشتند که تشویش تقاضای ایشان مرا از
اکثر کار و بار خود باز داشته بود و دینی نداشتم که هیچ کاری پرداخت و دست
من بعلاجی بواسطه ادای ان نمیرسید و وسیله نداشتم که از و استمداد ان
نمایم پس بمضمون این حدیث عمل کردم و بخواندن این دعا مداومت نمودم
و هر روز بعد از نماز صبح تکرار ان قیام داشتم و گاه بودی که بعد از نمازهای دیگر نیز
بخواندن ان تبرک میجستم با انکه ببرکت خواندن و دعای مذکور اندک زمانی

اوای ان وجه شد و اثری از ان قرض نماند بسبب بعضی امور که هرگز بخاطر نرسیده
بود و فکر من بپیرامون آن نگذشته والله الموفق حدیث [illegible] روایت شده
است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن
بابویه القمی از تمیم بن عبد الله القرشی از پدر او عبد الله بن تمیم از احمد بن
سلیمان النیشابوری از علی بن الجهم و در ضمن حدیث بزرگی که بقدر حاجت
از ان اخذ شده قال قال المامون لابی الحسن الرضا علیه السلم
ما معنی قول الله تعالی ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال
رب ارنی انظر الیک الایه کیف یجوز ان یکون کلیم الله
موسی ابن عمران لا یعلم ان الله تعالی لا یجوز علیه الرؤیه
حتی یسأله هذا السوال فقال الرضا علیه السلم ان موسی
علیه السلم علم ان الله تعالی جل ان یری بالابصار ولکنه
لما کلمه ربه وقربه نجیا رجع الی قومه واخبرهم ان الله تعالی
کلمه وقربه وناجاه فقالوا لن نؤمن لک حتی نسمع کلامه
کما سمعت وکان القوم سبعمایة الف رجل فاختار منهم
سبعین الفا ثم اختار منهم سبعة الاف ثم اختار منهم
سبعمایة ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربه
فخرج بهم الی طور سیناء فاقامهم فی سفح الجبل وصعد موسی

عليه السلم الى الطور وسال الله تعالى ان يكلمه ويسمعهم كلا
مه فكلمه الله تعالى وسمعوا كلامه من فوق واسفل ويمين
وشمال ووراء وامام لان الله تعالى احدثه في الشجرة ثم جعله
منبعثا منها حتى سمعوه من جميع الوجوه فقالوا لن نؤمن
لك بان هذا كلام الله تعالى حتى نرى الله جهرة فلما قالوا
هذا القول العظيم بعث الله عليهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم
فماتوا فقال موسى يا رب ما اقول لبني اسرائيل اذا رجعت
اليهم وقالوا انك ذهبت بهم وقتلتهم لانك لم تكن صادقا
فيما ادعيت من مناجات الله تعالى اياك فاحياهم الله و
بعثهم معه فقالوا انك لو سالت الله تعالى ان يريك تنظر
اليه لاجابك وكنت تخبرنا كيف هو وتعرفه حق معرفته فقال
موسى يا قوم ان الله لا يرى بالابصار ولا كيفية له وانما يعرف
باياته ويعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لك حتى تسئله فقال
موسى يا رب انك وقد سمعت مقالة بني اسرائيل وانت
اعلم بصلاحهم فاوحى الله تعالى اليه يا موسى سلني
ما سئلوك فلن اواخذك بجهلهم فعند ذلك قال موسى
رب ارني انظر اليك قال لن تراني ولكن انظر الى الجبل فان

استقر

استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر
موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت اليك يقول رجعت
الى معرفتي بك عن جهل قومي وانا اول المؤمنين منهم بانك لا
ترى فقال المامون الله درك واخبرني عن قول الله تعالى و
لقد همت به وهم بها لولا ان راى برهان ربه فقال الرضا عليه
السلم لقد همت ولولا ان راى برهان ربه لهم بها كما همت
به لكنه كان معصوما والمعصوم لا يهم بذنب ولا ياتيه
فقال المامون لله درك يا ابا الحسن فاخبرني عن قول
الله تعالى وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر عليه فقال الرضا عليه السلم ذاك يونس عليه السلم
ابن متى ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنى استيقن ان
لن نقدر عليه اي ان لن نضيق عليه رزقه ومنه قوله
تعالى واما اذا ما ابتليه ربه فقدر عليه رزقه اي ضيق
وقتر فنادى في الظلمات ظلمة الليل وظلمة البحر وظلمة
بطن الحوت ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من
الظلمين بتركي مثل هذه العبادة التي فرغت لها في بطن الحوت
فاستجاب الله له وقال سبحانه فلولا انه كان من المسبحين للبث

في بطنه الى يوم يبعثون وقال المامون لله درك يا ابن
الحسن فاخبرني عن قول الله عز وجل ليغفر لك الله ما
تقدم من ذنبك وما تاخر قال الرضا عليه السلم لم يكن احد
عند مشركي مكة اعظم ذنبا من رسول الله صلى الله
عليه واله لانهم كانوا يعبدون من دون الله ثلاثمائة
وستين صنما فلما جاءهم عليه السلم بالدعوة الى الكلمة
الاخلاص كبر ذالك عليهم وعظم وقالوا اجعل الالهة الها
واحدا ان هذا لشي عجاب وانطلق الملاء منهم ان امشوا
واصبروا على الهتكم ان هذا لشي يراد ما سمعنا بهذا
في الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق فلما فتح الله تعالى على
نبيه صلى الله عليه واله مكة قال يا محمد انا فتحنا لك فتحا
مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر عند
مشركي اهل مكة بدعائك الى توحيد الله تعالى فيما تقدم وما
تاخر فقال المامون لقد شفيت صدري يا ابن رسول الله
واوضحت لي ما كان ملتبسا فجزاك الله عن انبيائه وعن الا
سلام خيرا **شرح** شنیده و بینش **اول** راوی گوید که مامون عباسی
از امام رضا علیه السلام در مقام استفاده بعضی مسایل و استکشاف

بعضی مشکلات خود در آمده گفت چه معنی دارد کلام خدا تعالی در قرآن
مجید فلما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب ارني انظر
اليك که ظاهرش بران دلالت دار[illegible] علیه السلام چون تو عمده
گاه پروردگار خود آمد و پروردگار او با [illegible]ن کرد و گفت ای پروردگار
خود را بنما که ببینم ظاهر نگردم جو[illegible] شد که موسی بن عمران که بمرتبه
کلیم اللهی فایز باشد نه اند که عظمت و کبریای الهی زیاده بران ست
که دیده تماشا را گنجایش مشاهده جمال او بوده باشد و تجرد ذات
و تقدس او از مقارنت ماده و مقابله و جهت و مکان که از شروط رویت
بچشم سر ست ظاهرتر است از انکه توهم رویت او توان کرد تا انکه در مقام
طلب او در آید و از پروردگار او را در خواست نماید امام عم فرمودند بدرستیکه
موسی عم میدانست و عالم بانکه پایه عظمت و جلال او رفیع تر است
از انکه دست ادراک بصری بان تواند رسید و بچشم سر او را توان دید
لیکن چون از جانب حضرت عزت بمرتبه کلیمی فایز شد و سعادت مکالمه و مناجات
او دریافت بجانب قوم خود برگشت و در مقام اظهار نعمت پروردگار
خود بایشان در آمده خبر داد ایشانرا از مرتبه قرب الهی که باو کرامت شده
بود و سعادت مکالمه و مناجات حق که روزی او گشته پس قوم در مقام
انکاران در آمده گفتند ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق سخن تو

نمیکنم تا خود کلام حق را نشنوم چنانچه بود عوی شنیدن آن میکنی و ایشان
هفتصد هزار مرد بودند موسی علیه السلم از میان ایشان هفتاد هزار
کس اختیار کرد و از آنها هفت هزار کس برگزید و از میان ایشان هفتصد کس
گزیده و هفتاد کس ایشان را که بقدر امتیازی از ما بقی داشتند رفیق خود
ساخته که با وعده مکالمه پروردگار حاضر شوند و بشنوند آنچه او شنیده
بود و گواهی دهند بر صدق قول او نزد باقی قوم چون برگزیدند پس با ایشان
از میان قوم برآمده بجانب طور سینا که وعده مکالمه و مناجات او بود
با پروردگار روان شد چون بآنجا رسید آنجماعه را در دامن کوه گذاشته
خود بکوه درآمد و درخواست کرد از حضرت عزت جل ذکره که مرتبه دیگر با او
بسخن درآید و بشنوانند آن قوم او که همراه اویند تا بصیقل عنایت زنگ
شک و اعتقاد بد از آیینه خاطر ایشان زدوده شود و بعین الیقین مشاهده
قربت قرب او نموده باقی قوم را نیز از آن خبر دهند پس حضرت عزت تعالی
شانه دعای او را در معرض اجابت درآورده مرتبه دیگر آثار مکالمه خود را
ظاهر ساخت و ایشان همه کلام حق را شنیدند چنانچه صدای آن از
جانب فوق و تحت و یمین و یسار و پیش و عقب بگوش ایشان میرسید
بواسطه آنکه حضرت عزت تعالی شانه کلام مذکور را در درختی که در آن مقام
بود خلق کرده بود چون صدای آن از آن درخت ظاهر میشد نسیم قدرت

هوای ملاصق آن را بهمه جانب منتشر میساخت و از همه طرف بگوش ایشان
میرسید پس با وجود مشاهده آنحال بر انکار خود [illegible] ورزیده گفتند لن
نؤمن لک حتی نری الله جهرة [illegible] بزبان [illegible] بوای موسی و تصدیق
نمیکنیم با آنکه این کلام الهی است تا آنکه [illegible] آشکارا نه بینیم و دیده ظاهر را
از مشاهده جمال او روشنی نگیرد [illegible] بزرگ
از ایشان بظهور رسید دریای غضب الهی بجوش درآمده صاعقه ها بر
ایشان وزید و بسبب ظلم و ستمکاری که بگفتن این سخن بر خود
روا داشتند خرمن وجود همه را بباد فنا هلاک درآورد موسی علیه
السلم چون مشاهده آنحال نموده بمناجات درآمده گفت بار خدایا چه گویم
به بنی اسرائیل چون بجانب ایشان برگردم و ایشان مرا در معرض
خطاب و عقاب درآورند [illegible] تو این جماعت را با خود بردی
چون نتوانستی صدق سخن خود را بایشان ظاهر ساخت همه را در معرض
[illegible] بواسطه آنکه [illegible] خود که میگفتی با خدای تعالی سخن
کرده ام و سعادت مناجات و رازگویی را دریافته ام صادق نبود
و از آن ترسیدی که چون زنده نزد ما آیند تکذیب سخن تو کنند و ترا
کذب قول خود [illegible] اید نمود بواسطه دفع این تهمت از خود بحیله
[illegible] کنی [illegible] حال ایشان درگذر و مرتبه دیگر خلعت

حیات در ایشان در پوشان تا من بیلای تهمت گرفتار نگردم پس حضرت
عزت دعای موسی عم مستجاب کرده ایشانرا زنده ساخت و بلقای
حضرت موسی عم نزد قوم رسیدند پس باز خطاب بموسی کرده گفتند
بدرستیکه اگر از خدای تعالی درخواست مینمودی که خود را بتو نماید
تا بدیده ظاهر مشاهده جمال او کنی بر اینکه دعای تو مرتبه اجابت می یافت و
بسعادت لقای او فایز میشدی و خبر میدادی بما از کیفیت ذات او و بما
که او بر چه کیفیت واقعست و چنانچه حق شناسائی اوست ما را معرفت
بحال او حاصل میشد موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدیده ظاهر نمیتوان
دید و ذات او را کیفیت و چگونگی نیست که علم کسی بان پی برد و او تعالی
شانه را بآیات و علامات میتوان ساخت و بدلیل و برهان پی بشناخت او
میتوان برد نه بمشاهده و عیان ایشان باین سخن تسلی نشده گفتند ای
ایمان بتو نیاوردیم و تصدیق حرف تو نمیکنیم تا آنکه رویت او از درخو
موسی علیه السلم چون از قبول نصیحت ایشان مایوس شد رو بدرگاه الهی
آورده گفت پروردگارا شنیدی که جماعت بنی اسرائیل چه گفتند و مرا
بچه کار میدارند و تو باصلاح حال ایشان داناتری از من و بهتر میدانی خیر
ایشان در چیست وحی الهی نازل شد که ای موسی سوال کن از من
آنچه ایشان از تو سوال میکنند بخواه آنچه از تو میخواهند که ترا بان مواخذه

نیست و بار سرا امر و عقاب همه مظلم و گناه دیگری کسی را در معرض عقاب
نمی آریم و علم کسی را بجهل دیگری [illegible] م پس بعد از صدور
امر الهی موسی علیه السلم باین جرات [illegible] باین کلام گشود که رب
ارنی انظر الیك قال لن ترانی [illegible] انظر الی الجبل فان
استقر مکانه فسوف ترانی فلما [illegible] جعله [illegible]
صعقا فلما افاق قال سبحانك [illegible] المومنین
یعنی ای پروردگار من بنمای بمن خود را تا نظاره جمال تو نمایم و مرا برویت
خود متمکن ساز کلام الهی در جواب او برین وجه مخلوق شد که هرگز نتوانی
دید مرا ای موسی و دیده ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال خود نداده ایم
ولیکن نگاه کن بسوی این کوه که بلند ترین کوههای این ملکست
و قوت و توانائی او از تو و امثال تو بیشتر پس اگر این کوه در جای
خود قرار گیرد و تواند تحمل تجلی ما نمود روا باشد که تو نیز مرا ببینی و در آن
وقت [illegible] ت مشاهده جمال من نمائی و اگر چنان بروکر ملاحظه کنی که کوه را
توانائی تحمل برق [illegible] نیست و بمجرد وصول ذره از خورشید لقای
ما بران ریزه ریزه [illegible] از هم میپاشد تو نیز از تمنای آن درگذر و دل
در ظلمات هجران [illegible] پس چون تجلی کرد پروردگار موسی بران کوه
[illegible] بسوزنی یا نیرا بردر همی از نور خود بران کوه

رااز هم زیر و زبر گردانیده با ده پاره ساخت از هم فرو ریخت چون موسی علیه السلام آن حال را
مشاهده نمود از هول و دهشتی که او را دست داد بر رو افتاد و از هوش رفت
و چون بهوش آمد در مقام تسبیح و تنزیه پروردگار خود در آمد گفت بپاکی یاد
میکنم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست و رجوع میکنم و باز گشتم از جهل قدر خود
به تنزیه ذات تو از امکان رویت و اموریکه متضمن نقص است بسوی
معرفت و شناخت باینکه تقدس ذات تو از ان برتر است که گنجایش آن
بوده باشد و من اول گروندگانم باینکه ترا نمیتوان دید و دیده ظاهر محرم مشاهده
جمال تو نیست پس مامون تشفی خاطر از جواب امام علیه السلم حاصل کرده
لب بدعای آنحضرت بگشاد و گفت لله درك یعنی خیر دهاد ترا خدا تعالی
خبر ده مرا از معنی قول الهی در باب یوسف علیه السلام و لقد همت به
وهم بها لولا ان رای برهان ربه و رفع کن از خاطر من اشکال این را
که چون تواند بود که یوسف صدیق با وجود مرتبه نبوت و عصمت قصد مخالطت
زلیخا نماید و عزم مباشرت با او کند علیه السلام وقوع یابد و حال آنکه فعل مذکور
بر و جایز نبود امام علیه السلم در مقام تفسیر آیت بر وجهی که رفع اشکال او در ضمن آن
بشود در آیه فرمودند که معنی آیه اینست که زلیخا قصد کرد مخالطت و صحبت یوسف
علیه السلم را و اگر نبود دیدن یوسف مشاهده برهان پروردگار خود که عبارت از نور
عظمت و لمعه عصمت و نبوت است کرده بود و آثار عفت او از الاتش [illegible]

با [illegible] میکرد مخالطت او را چنانچه او قصد کرده بود لیکن یوسف علی
نبینا و علیه السلم بمرتبه عصمت فایز بود و از [illegible] بمعصیت واقع نمیشود
و آثار تیان بگناه بفعل نمی آید مامون گفت لله درك یا ابا الحسن
خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی و ذا النون اذ ذهب مغا
ضبا فظن ان لن نقدر علیه [illegible] از خاطر من اشکال [illegible]
ملاحظه ظاهر معنی ان دست میدهد چه ظاهر معنیش اینست که [illegible] پیدا از آنکه ذو النون
پیغمبر علیه السلم وقتی که غضب بر او مستولی شد و از میان قوم بیرون رفت
ظن کرد و گمان برد که ما قدرت بر و نخواهیم یافت و چون تو اند بود که از پیغمبر
خدا این قسم ظنی وقوع یابد و حال آنکه بمذهب حق پیغمبران می باید بمرتبه
عصمت فایز باشند امام رضا علیه السلم فرمودند مراد به ذو النون یونس
بن متی است که از قوم خود غضبناک شده از میان ایشان بیرون رفت
و ظن در این آیه بمعنی [illegible] استعمال یافته و ان لن نقدر
علیه [illegible] ان نقضیق [illegible] رزقه چنانچه آیه کریمه و اما اذا
ما ابتلیه [illegible] علیه [illegible] علیه بمعنی ضیق وقت استعمال
یافته است [illegible] والله اعلم آنست که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر
علیه السلم و [illegible] خود در غضب شده که چرا با و ایمان نیاوردند
[illegible] آنکه وحی [illegible] شود از میان قوم خود بیرون رفت پس یقین [illegible]

که باروزی او را بروتنگ نخواهیم کرد و هرجا که باشد باو خواهیم رسانید
تا آنکه بدریا درآمد و بشکم ماهی گرفتار زندان شد فنادی فی الظلمات
پس ندا کرد یونس علیه السلام در میان تاریکیها تاریکی شب و تاریکی دریا
و تاریکی شکم ماهی ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت
من الظالمین یا آنکه نیست معبودی بحق مگر تو پاکی یاد میکنم ترا از جمیع
آنچه سزاوار مرتبه تو نیست و ترا از جمیع معایب و مناقص بری میدانم
بدرستیکه بودم من پیش ازین از جمله ظالمان و ستمکاران بر خود بسبب
آنکه تارک بودم مثل این عبادتی را که الحال در شکم ماهی بانقیام نمودم
پس حضرت عزت تعالی وحده العزیز دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح
او را شرف قبول داده فرمود فلولا انه کان من المسبحین للبث
فی بطنه الی یوم یبعثون اگر نه آن است که یونس از جمله مسبحان و تسبیح کنندگان
بود و گفت لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین هر آینه
درنگ میکرد در شکم ماهی و در آن مقام میداشت تا در یا آدمیان برانگیخته
شوند و قیامت قایم شود ولیکن ببرکت ذکر و تسبیح پروردگار او را
از آن حبس خلاص ساختیم پس مامون برتبه دیگر تونالیت دعای حضرت
قیام نموده گفت لله درك یا ابا الحسن خبر ده مرا از قول خدای تعالی
که بعد از فتح مکه بر حضرت مقدسه رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده که

لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر نسبت ذنب
برسول خدای صلی الله علیه و آله چون صحیح تواند بود [illegible] ال آنکه عصمت جمیع
انبیا بطفیل عصمت اوست حضرت [illegible] رضا علیه السلم فرمود که مراد
باعتقاد باطل مشرکین اهل مکه است [illegible] نه واقعی زیرا که نزد ایشان گناه
هیچکس بزرگتر از گناه رسول خدای [illegible] و آله نمود بواسطه آنکه ایشان
همه بعبادت اصنام و پرستش بت قیام مینمودند و [illegible] سید و شصت بت را
غیر از خدای تعالی محراب عبادت خود ساخته بودند پس چون آنسرور علیه السلم
ایشان را دعوت کرد و بگفتن کلمه اخلاص یعنی لا اله الا الله و توحید
خواند ایشان را بعد از آنکه نهایت رسوخ در شرک داشتند بزرگ نمود آن
نزد ایشان و تکلیف بآن را امری عظیم دانستند پس بزرگان و ارباب
شعور ایشان بمنزل ابوطالب جمع شدند و گفتند اجعل الالهة الها
واحدا ان هذا لشیء عجاب [illegible] انطلق الملا منهم ان امشوا
واصبروا [illegible] آلهتکم ان [illegible] یراد ما سمعنا بهذا فی الملة
الآخرة [illegible] اختلاق یا گروه آیا محمد خدایان متعدده ما را خدای
یگانه یکتا کرده [illegible] ی خدای امریست بغایت عجب و چون دیدند که
ابوطالب بفریاد ایشان نمیرسد از خانه او بیرون آمده روان شدند و یکدیگر میگفتند
[illegible] صبر و شکیبائی ورزید بر پرستش خدایان

خود بدرستیکه مخالف محمد صلی الله علیه واله با ما دشمن ایدن کار او حادثه الیست
از حوادث و هرگاه اراده شده است برای ما و از وقوع ان چاره نیست
یا دعوتی که محمد صلی الله علیه واله ما را میکند و اراده که کرده است امری نیست
که مغز دین بحقیقت و ثواب باشد بلکه بواسطه طمع بزرگی و ریاست عرب
و عجم است و این امریست که همه کس را اراده آن هست و مراد همه کس است
علی اختلاف الحسب بین و نشنیده ایم ما این را که او ما را بر آن میدارد در ملت
آخرین که پدران خود را بر ان دریافته ایم یا ملت عیسی علیه السلم که اخرین
ملتست زیراکه ایشان بر ان اعتقاد بودند که دین عیسی علیه السلم بر
تثلیث است نه بر توحید و نیست این توحید که او ما را باو میخواند مگر که فرا بافتن
دروغی از نزد خویش چون نفخ کرد و حضرت تعالی شانه بر پیغمبر خود صلوات
الله و سلامه علیه نکو را او ورا در معرض امتنان خود آورده فرمود انا
فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك
وما تاخر یعنی بدرستیکه ما فتح کردیم از برای تو ای محمد صلی الله علیه وسلم فتحی
که ظاهر و روشن بر همه کس تا امرزیده شود از جانب خدای تعالی انچه از گناهان
تو از پیش رفته است و انچه بعد ازین خواهد بود نزد مشرکان اهل مکه یعنی انچه
ایشان اعتقاد گناه آن میکنند دانسته اند و خوانده اند داشت بسبب خواندن تو
ایشانرا بتوحید پروردگار در زمان گذشته و آینده ... گفت بدرستیکه

شفا وادی سینه مرا از ربحی که از ان امور در او بهم رسیده بود ای فرزند رسول
خدای و واضح و روشن ساختی انچه بر من ... ده بود و حقیقت انرا
بخشیده ... جزای خیر دهاد ترا حضرت ... ازجانب انبیای خود
که رفع توهم گناه درباره ایشان ... ردی و از جانب ملت اسلام
که باین تقریر اعتقاد را از اسلام ... مستمیز دویم ... حتی قرابة ...
بمعنی فاعل از مناجات بمعنی مساره و ... بود که مصدر
باشد مثل نجوا چنانکه صاحب صحاح تصریح باکرده است و هذه عبارته
قال القران قد یکون النجی والنجوا اسما و مصدرا
و بر هر تقدیر بحسب ترکیب حال است از فاعل قرب که ضمیر مستتری است
در او راجع بخدای تعالی یا از مفعول او که ضمیر بارزیست متصل باو
راجع بموسی علیه السلم الی طور سینا مرجم کوه بضم طا اسم کوهیست
واقع در ناحیه شام که حضرت مو... علیه السلم بر ان استماع کلام الهی
نمود ... ام درختی ... ان کوه واقع است و بان نسبت اضافه
شده ... فتح سین و کسر سین هر دو خوانده شده است و فتح
در انجوبان بهتر ... الصحاح وطور سیناء بالفتح جبل
في الشام وهو طو... الی سینا هو شجر وقرا سیناء بالفتح
... لانه لیس فی ابنیة العرب

فعلا ممدودا مشکوراً و بعضی گفته اند که سینا نام مکانیست که
کوه مذکور انجا واقع است و از ابن عباس و عکرمه نقل شده که سینا و سینین
بزبان حبشه بمعنی حسن و نیکوئی است و بعضی گفته اند که بمعنی مبارک است
پس طور سینا باین معنی خواهد بود که حسن و مبارک یعنی با خیر و برکت
و اضافه آن از قبیل اضافه موصوف خواهد بود بصفت مثل یوم الاحد
و بقلة الحمقا و بعضی گفته اند سینا و سینین کوه پر گیاه پر درخت را میگویند
و بر این تقدیر نیز اضافه از این قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند سینا و سینین
کنایه از درخت میوه دار است چون در انکوه درخت میوه دار بسیار
بوده است که مردم از میوه آن منتفع بوده تعبیر از آن بطور سینا
کرده اند از قبیل اضافه بادنی ملابست و صاحب تفسیر واحدی گفته است
که اولی آنست که سینا و سینین اسم مکانی باشد که موقع کوه مذکور است
و بسبب تشبیه آن مکان بان حسن و مبارک آن باشد چه اگر سینا خود بمعنی
حسن و مبارک باشد چنانچه گذشت اضافه طور و اضافه موصوف خواهد
بود بصفت و ان جایز نیست حتی نری الله جهرة یعنی عیاناً و
نصبش بمفعول مطلق بودن است باین تقدیر که عیاناً عیاناً یا از حال
از فاعل نری که ضمیر متکلم است یا از مفعول آن که الله است بمعنی
ببینیم خدای را و آشکارا شود بر ما آشکارا شدنی تا ببینیم او را در حالتی که ما آشکارا

باشیم نه پنهان یا او بر ما آشکارا باشد جعله دکا دکا بمعنی زدن و
کوفتن است قال فی صحاح الدک الدق و اینجا بمعنی اسم مفعول
مستعمل شده است چه کلام بر این تقدیر [illegible] جعله مدکوکا
و مراد لازم معنی است یعنی ریز ریز [illegible] هم پاشیده و خر موسی
صعقا خر بمعنی سقوط و بر روی [illegible] افتادن است و صعقا مفعول مطلق
فعل محذوف است یعنی صعق صعقا و [illegible] از موسی که
فاعل خر است یعنی بیهوش شدن یا بر روی در افتاد در حالتیکه بیهوش
بود قال فی القاموس صعق کسمع صعقا بالتحریک غشی علیه
و گفته اند که از عشای روز پنجشنبه عرفات تا عشای جمعه عید اضحی بیهوش بود
لقد همت به وهم بها هم بمعنی قصد و عزم آن شی است و مراد
اینجا والله اعلم آنست که در [illegible] اوا مذکور شد پس قوله تعالی وهم بها
بحث ترکیب جواب لولاست [illegible] مقدم شده باول بر جواب آن چنانکه
میگویند [illegible] لولا ان اخاف الله که درین تقدیر است لولا ان
اخاف الله [illegible] ک که [illegible] عمل بر تقدیم جواب بر لولا کرده اند
و بعضی گفته اند [illegible] خبر محذوف است و [illegible] اول دال است
و زیادتی [illegible] در نمایش [illegible] باید انست الله تعالی
[illegible] علیه دنز فه یعنی تقدیر از قدرت

١٥

ما خود نیست بلکه مشتق است از قدرت بمعنی تضیق و تنگی ست چنانچه تقدیر
در آیه کریمه ان ربك یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر از آن مشتق
ست یعنی حضرت عزت پهن میکند و وسیع میگرداند روزی را از
برای کسیکه مشیت او بتوسعه روزی او تعلق گیرد و تنگ میسازد روزی را
بر کسیکه خواهد در معرض امتحان خود در آورد و ماده او را قابلیت زیاده
بر آن نباشد و مراد اینجا والله اعلم آنست که یونس علیه السلم یقین
میدانست که ما روزی او را اگر بر وی تنگ سازیم یا و میرسانیم خواه
در میان قوم باشد و خواه از ایشان هجرت کند و هیچ شک نیست
که حق در تفسیر این آیه و توجیه آن بر وجهی که منافات بعصمت انبیا نداشته
باشد اینست که بر زبان معجز بیان حضرت امام علیه السلم جاری شده
پس التفات نباید کرد بانچه بعض مفسران ذکر آن کرده اند که مراد اینست
که یونس علیه السلم ظن کرد که تقدیر نکرده ایم با و عقوبتی بر سانیم
چو نقیل از نزول وحی از قوم خود هجرت کزیند که تقدیر از قدر بمعنی
قضا و قدر ما خوذ باشد یا انکه مراد تمثیل حال او باشد بحال کسی که گمان
داشته باشند که ما بر آن قدرت نداریم یا انکه مراد وسوسه شیطانی باشد
که در وهم او جا کرده بود [illegible] است و بواسطه شدت آن وهم تعبیر از آن
بظن شده و واقعه مذکوره قبل از بعثت او بود یا است چه قبل از پیغمبری

تجویز شده که انبیا را بعضی وساوس شیطانی دست دهد و امثال این تاویلات
که بعدم التفات سزاوارترند و منه قوله تعالی واما اذا ما
ابتلاه فقدر علیه رزقه [illegible] بانسان که در اول
آیت گذشته و معنی آیت بنابر انچه بعض [illegible] ذکر کرده اند والله اعلم
آنست که چون انسان را بیازماید پروردگار [illegible] درویشی و سختی پس تنگ سازد
بر روزی او را فیقول ربی اهانن پس [illegible] کار من اهانت
فرمود و خوار کرد مرا و هیچ شک نیست که این نهایت قصور نظر و قلت
فهم اوست چه آسایش درویشی بسیار و آرامش درویشان افزون
از حد و شمار ست عبد الله انصاری رحمة الله گوید درویشی چیست خانگی
بیخته و آبگی بر وره بخته نه پشت یار را از و گروی و نه کف یار را از و دردی سبب
اول اگر بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری سبحانك
انی کنت من الظالمین [illegible] العبادة التی فرغت
لها فی بطن الحوت [illegible] السلم بخود برین وجه که بر زبان حضرت
[illegible] در هیچ یک [illegible] که تا غایت بنظر رسیده دیده نشده
و موید آنست انچه بعضی ارباب [illegible] عرفان گفته اند که مرتبه قربی که یونس را
علیه السلم در شکم ماهی حاصل شد قبل از آن او را حاصل نبود و بعد از آن نیز
[illegible] انکه [illegible] ماهی او را معراج او دانسته و درین باب حدیثی

١٧

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و عارف رومی در
مثنوی ایراد این وجه بنظم آورده است مثنوی گفت پیغمبر که معراج مرا
هست بر معراج یونس اجتبا آن من بر چرخ و آن او نشیب زانکه قرب حق
برونست از حسیب قرب نی بالا و پستی رفتن است قرب حق از قید هستی
رستن است تمام شد اول جمهور اهل اسلام اتفاق دارند برانکه درین نشاه
یعنی در دار دنیا دیدن ذات مقدس الهی بدیده ظاهر ممکن نیست و او را
تعالی شانه درین دنیا نمیتوان دید و بعد از این خلاف شده است در انکه آیا
دران نشاه یعنی در آخرت رویت بر وجه مذکور ممکن است یا نه اشاعره
بر آن رفته اند که ممکن است و خواص مومنین در بهشت بسعادت لقای
الهی بدیده ظاهر و چشم سر فایز خواهند شد ولیکن نه بر وجهی که در مقابل ناظر
باشد یا در یکی از جهات قرار گیرد یا مکانی محل او واقع شود چه امور مذکوره
از لوازم دیدن درین دنیاست و در آخرت مشاهده او بر وجهی میسر خواهد بود
که باین امور احتیاج نباشد و معتزله میگویند ممکن نیست زیرا که چنانچه دیدن
درین نشاه محتاج بمقابله و جهت و مکان است دران نشاه نیز چنین است
چه عقل حاکم است بانکه دیدن بچشم سر بدون امور مذکوره متصور نیست
خواه درین نشاه باشد و خواه دران نشاه و لقای مومنین دران نشاه که در
قران و حدیث وارد است یعنی انکشاف تام و ظهور قلب است یا مراد از

مکاشفه

١٩٦

معارف و علوم درین نشاه انسان را بدلیل و برهان حاصل میشود و از این
نشاه بدیهی خواهد بود و بر وجهی علم بان احاطه خواهد داشت که گویا بتعاً
می بیند و مشاهد اوست قال امیر المؤمنین و سر الله فی العالمین
امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب صلواة الله
وسلامه علیه و علی اولاده [illegible] لا تدرکه العیون
بمشاهدة العیان ولکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان
یعنی دیده ظاهر را بمشاهده عیانی طاقت ادراک او نیست ولیکن
دیده باطن بنور ایمان و عمل صالح بمشاهده جمال او فایز خواهد بود بیت
بچشم دل جمالی میتوان دید که چشم سر دران محرم نباشد و
قال ایضا الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد ولا تحویه المشا
هد ولا تراه النواظر ولا تحجبه السواتر یعنی سپاس و ستایش خدا
را که بمشاهده بندگان پی ادراک [illegible] نمیتوانند برد و دیده نظر کنندگان او را
نمیتوانند دید و هیچ ستری حاجب [illegible] و هیچ پرده بر او کرفته نشده و اشاعره
در اثبات مذهب خود متمسک [illegible] بایتی که در سوال اول از اسوله این
حدیث ایراد یافته است از [illegible] اول اهل انکه معلق و مشروط
ساخته است خدای تعالی رویت موسی علی نبینا و علیه السلام در آیه
[illegible] رفتن و ازجا نرفتن جبل که فان استقر مکانه فسوف

ذاتی و قرار گرفتن و از هم نریختن جبل امریست فی نفسه ممکن و هرچه معلق
و مشروط بامر ممکن باشد عقلا ممکن است پس رویت الهی ممکن باشد و
معتزله در جواب آن میگویند که آنچه رویت موسی ع در آیه مذکوره معلق مشروط
بآن شده قرار گرفتن و از هم نپاشیدن جبل مطلق نیست زیراکه در وقت تعلق
مذکور هیچ شک نیست که جبل آرام و ثبات و رویت حاصل نبود و بالفعل نیز
جبل مذکور برقرار است و رویت حاصل نیست بلکه قرار گرفتن جبل و آرامش
جبل و آرامش جبل است در حال ظهور تجلی نور الهی بران و قرار گرفتن و آرامش
جبل در حال مذکور لا نسلم که ممکن باشد بلکه محال باشد زیراکه خدای تعالی
رویت موسی علیه السلم را معلق و مشروط ساخت بآن بعد ازان که خبر داده
بود بانکه رویت او وقوع نخواهد یافت وقال لن ترانی و هیچ شک نیست
که وقوع رویت بعد از اخبار الهی بعدم وقوع آن محال است نه ممکن پس قرار
گرفتن و آرامش جبل که رویت موسی علیه السلم معلق و مشروط شده است بان محال
باشد و کلام مذکور از قبیل تعلیق امر معلوم الامتناع باشد بر امری تا دلالت
کند بر امتناع وقوع آن امر مثل آنکه گفته شود در جواب کسی که مجادله و نزاع
در امر معلوم الصدق داشته باشند ان کان کلامك هذا حق
فَشَرِيكُ الْبَارِي مَوْجُودٌ که اراده شده باین کلام امتناع حق بودن
کلام او چنانچه وجود شریک باری ممتنع است و بانکه معلق و مشروط شده بان

کلام

کلام و وجود شریک باری بر امری که فی نفسه ممکن است از قول مذکور اعتراف
بامکان وجود شریک باری که کفر است لازم نمی آید و قایل آن منسوب بکفر نمیشود
و بواسطه معلوم نبودن کذب کلام او نزد قایل قند بر ترجمه کوید مصنف
دام ظله در حاشیه بعد از آنکه این سخن را بشیخ جمال الدین کاشی بحرینی نسبت
داده وجه تدبر را برین وجه ذکر کرده است که این سخن گاهی تمام میتواند
بود که لن از برای نفی موید مطلق باشد و دلالت داشته باشد برانکه هرگز
هرگز رویت متحقق نخواهد بود نه در دار دنیا و نه در دار آخرت و ثبوت
آن در معرض منع است پس میتواند بود که مراد نفی رویت در دار دنیا باشد
و پس بخاطر میرسد که در ابطال دلیل مذکور همان منع امکان قرار جبل در
حال ظهور تجلی کافی باشد و احتیاج به تبدیل آن بدلالت لن بر نفی مطلق
نداشته باشد تا بحث مذکور آید و قطع نظر ازان بنقض اجمالی نیز ابطال دلیل
مذکور میتوان کرد برین وجه که اگر این دلیل بجمیع مقدمات حق باشد
دلالت خواهد کرد بر امکان ر[illegible] دنیا چه هیچ شک نیست که آنچه بر
استقرار جبل معلق شده اثبات رویت در دنیا است که مطلوب
قوم [illegible] نه رویت در [illegible] ان باطل است باتفاق پس دلیل
مذکور بجمیع مقدمات حق نباشد قند بر وجه دویم که رویت محال باشد
چنان[illegible] آنکه موسی طلب آن از پروردگار خود نمیکرد زیراکه

طلب امر محال از طور عقلی دور است و عاقل باختیار در آن مقام نمیشود
پس طلب موسی آنرا از پروردگار خود دلالت دارد نداشته باشد برانکه موسی
عزم اعتقاد و امکان آن داشته باشد چنانچه ما میگوییم پس آنکه معتزله بران
رفته اند لقای خدای آن داشته باشد که مثل موسی پیغمبری که از اعاظم اولو العزم
باشد و پرتو رکلیم اللهی متحلی بود اندکه بر خدای تعالی چه چیز روا است و چه چیز
روا نیست و آحاد معتزله و جمعی که بهره از علم کلام یافته اند دانسته اند و هیچ
شک نیست که این طریق طریقت سخت معوج و راهیست کج که هیچ عاقل اختیار
سلوک آن نمی نماید و معتزله نیز در اثبات مدعای خود که امتناع رویت
است متمسک شده اند بهمین آیه بر این وجه که اگر رویت ممکن باشد
و روا باشد که مردم بدیده ظاهر خدای را جل جلاله ببینند چنانچه اشاعره میگویند
پس طلب موسی م بنوده باشد مگر از امر ممکن لیکن بجه سبب در معرض
خطاب و عتاب الهی در آمده و امر مذکور از و باین مرتبه بزرگ نمود که
اطلاق ظلم بران شد و بسبب آن کوه را از هم ریزانیدند و صاعقه غضب
الهی بر ایشان و زید چنانچه هلاک ساختند و از آن خبر میدهد قوله تعالی
فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم و اشاعره در جواب ایشان میگویند
که سبب بزرگ داشتن سوال مذکور این بود که موسی در دنیا طلب

کرده بود با قابلیتم با نکه در دنیا رویت الهی ممکن نیست چرا که رویت در دنیا چنانکه گذشت
در دنیا ممکن نیست چنانکه گذشت موقوف است بر مقابله و جهت و مکان و امثال
آن و امور مذکوره بر خداوند تعالی شانه روا نیست و معتز[illegible]ند که این معنی
نیز تقاضا آن میکند که موسی علیه السلام جاهل باشد از انکه بر خدای تعالی چه چیز روا
و چه چیز روا نیست که آحاد اشاعره و جمعی که بهره از علم کلام دارند عالم باشند
شما در مقام تشنیع بر ما ذکر کردید و نسبت بما دادید والله الهادی دو [illegible]
اکثر نحات بران رفته اند که تقدیم جزا بر شرط لازم نیست بواسطه انکه معنی شرط
مقتضی صدر کلام است بیان این اجمال انکه چون کلامی ترکیب یابد از دو
کلام ناقص که مضمون یکی از آن سبب تحقیق مضمون دیگری باشد جزو
نخستین از شرط میدانند بواسطه انکه افاده سببیت مذکور یکی از ادات شرط
که آن و لو و اذا است بر سر او در می آورند و جزو دیگر را که مسبب است و جزا
بران جزای بر سر آن در می آورند و گاه [illegible] ذکر میکنند مثل انکه ان تکرمنی
اکرمک فانا مکرم لک [illegible] ر گرامی داری مرا من نیز گرامی میدارم
ترا که گرامی داشتن مخاطب [illegible] را سبب گرامی داشتن متکلم شده است
بر مخاطب را در یک قسم داده اکثر [illegible]یان رفته اند که واجب است که
شرط بر جزا مقدم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط جایز نیست و اگر
[illegible] جزا التقدم یافته است از اجزا نباید دانست

وجزای دیگر بعد از شرط تقدیر باید کرد که انچه مذکورست مفسر ان باشد مثلا در
مثل این کلام که انا ظالم ان فعلت کذا که بحسب ظاهر جزا مقدم شده است
بر شرط [illegible] بعد از ان فعلت کذا مقدر باید داشت که کلام در این
تقدیر باشد که ان فعلت کذا فانا ظالم و انا ظالم اول مفسر ان باشد
و دلالت کند بر تقدیر ان در کلام بعضی دیگر بران رفته اند که تقدم جزا بر شرط
جایز است پس مثال مذکور همان انا ظالم مذکور جزا خونده بود و احتیاج
بتقدیری در کلام نخواهد شد و هیچ شک نیست که کلام امام عرم درین حدیث
در جواب سوال دوم که تفسیر کرده اند قوله تعالی وهم بها لولا
ان رای برهان ربه ازین قبیل است یعنی لولا ان رای برهان
ربه وهم بها نص بر هیچ یک از مذهبین نیست و چنانچه میتواند بود که
غرض حضرت علیه السلام این باشد که هم بها در کلام مقدرست و تقدیر کلام
برین وجهست میتواند بود که مدعا این باشد و هم بهای مذکور جزاست و چون
مرتبه ان تاخرست معنی کلام باین اول میشود و نهایتش چون حضرت جزا
را با لام ابتدای ذکر کرده اند و هم بها که در کلام مذکورست بی لام است
و ظاهر از ان احتمال اولست پس دعوی میتوان کرد که کلام حضرت
علیه السلام موید مذهب بعض محققین از ارباب تفسیر است که
گفته اند که هم بها جواب لولا نیست چرا که لولا اگر چه از ادوات شرط نیست

اما در حکم ادوات شرط است و بدین که جواب ان جایز نیست که بران تقدم
واقع شود چنانچه جزا بر شرط تقدم نمیشود بلکه جواب لولا محذوفست
و انچه مذکورست دالست بران و بعضا [illegible] این عبارت
لولا ان رای برهان ربه لهمّ بها انچه صاحب کشاف و اکثر
مفسرین ذکر کرده اند که تقدیر کلام در ایه این است که لولا ان رای برهان
ربه لخالطها یعنی اگر یوسف علیه السلام برهان پروردگار را نمیدید و نور
عظمت و لمعه نبوت را مشاهده نمی نمود بصحبت زلیخا و مخالطت او قیام
می نمود از جمله اموریست که بسزاوار انست که بان التفات ننمایند و از
معرض اعتماد و اعتبار ساقط دانند زیرا که توجیه مذکور بحسب ظاهر اشعار
بان دارد که از یوسف عزم و قصد و عزم معصیت واقع شده است و بواسطه
رفع این احتمال احتیاج می افتد بارتکاب مجاز و تاویل کلام از ظاهر خود و بی اگر بان احتیاج
باید چنانچه گفته شود که مراد [illegible] از نفس یوسف عزم بواسطه اقتضا
قوت شهوانی و طبع [illegible] مذکورست میل بان بهم رسیده بود
و چون میل مذکور از غایت [illegible] بدن رسیده بود بعزم و قصد تعبیر از ان بهم
شده است که معنی قصدست بطریق استعاره یا انکه اطلاق هم بر میل
[illegible] ش کله و همت فقره و دیگر است که فعل زلیخاست یا انکه از قبیل تشبیه
[illegible] شرف برسی است مثل قتلا قتیلا که اطلاق شده است قتیل

که معنی گشته شده است بر کسیکه مشرف بر قتل است و امثال این تاویلات که
موجب گردانیدن کلام است از حقیقه خود بی آنکه ضرورتی باعث و داعی باشد یا امری
بان باعث و شواهد [illegible] میدان تقدیر وسیع است و هرگاه راه این باز شد
هرکسی را میرسد هر انچه خواهد تقدیر کند تنبیه سیوم باید دانست که مراد به
برهان پروردگار تعالی شانه که یوسف عزم بسبب دیدن ان پیرامون
قصه مذکوره گشت نصب دلایل عقلیه و شواهد نقلیه است بر وجوب باز امدن
از محرمات و دوری کردن از معاصی و منهیات که از جانب حضرت عزت
تعالی شانه وقوع یافته است و از کلام امام علیه السلام المعصوم لا یهم بذنب
ولا یاتیه که دلالت دارد بر انکه قصد معصیت نیز منافی عصمت است متبادر
میشود که قصد معصیت نیز از جمله معاصیست و مباشرت بان مستوجب
عقاب و سخط الهی مگر انکه بگوئیم که از منافی بودن امر مذکور بعصمت عدم جواز
وقوع ان از معصوم لا سلم که لازم اید که معصیت باشد چه میتواند بود که
از قبیل سهو و نسیان بوده باشد که باعتقاد علماء امامیه رضوان الله علیهم
وقوع ان نسبت بمعصوم روا نیست و منافی عصمت است و حال انکه
باتفاق معصیت نیست و جمعی که تجویز کرده اند که از انبیاء علیهم السلام ارتکاب
معاصی واقع شود و ایشان را معصوم نمیدانند هم یوسف را علیه السلام
باین تقریر کرده اند که یوسف علیه السلام بمباشرت کمبودن بندر بر [illegible]

خود نموده و در محل از زلیخا نشست که از باب مجامعت هنگام اراده ان کار ندای
می شنید و بر این اب را بانکه اوازی از عالم غیب بگوش او رسید که
انا لک وابا ها یعنی بر تو باد ای یوسف [illegible] سر زلیخا
نگردی و او متنبه نشده و همچنان بر قصد خود [illegible] تا انکه مرتبه
دیگر اوازی شنید و مفید نیفتاد و بعد از ان مرتبه سیوم بتبدیل این عبارت
یافت که اعرض عنها یعنی دور دار نفس خود را از زلیخا و پیرامون مباشرت
ان مگرد و او همچنان بران رسوخ داشت تا انکه حضرت یعقوب علیه السلام در برابر او امد و انگشت
ملامت بدندان ممانعت گرفته خود را بر وی جلوه داد و بعضی گفته اند که
اوازی شنید که یا یوسف لا تکن کالطایر کان له ریش
فلما زنی فقد لا ریش له یعنی ای یوسف مباش مانند ان مرغ که
پری داشت که بان پرواز میکرد ناگاه اراده زنا کرد و چون بان
عمل اقدام نمود بال و پر او [illegible] و از پای در افتاده و از پرواز
باز ماند و بعضی گفته اند [illegible] پیدا شد میان او و زلیخا که نقش آیت
بران نوشته شده بود [illegible] ان علیکم لحافظین کراما کاتبین
یعنی بدرستیکه بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما نگاه بانان اند از
ملائکه کرام که نویسندگان اند افعال و اعمال و اقوال شما را و انچه میکنند و میگویند
می بینید و میدانند و از روی لوح [illegible] نامه اعمال شما می نویسند باوجود

ان ازان اراده باز نیاید تا باز دران نوشته دیده که ولا تقربوا
الزنی انه کان فاحشة وساء سبیلا یعنی نزدیکی نکنید بزناکاری
بدرستیکه زناکاری [illegible] ترک و اقدام بان سبیلیست بد بار عایده
نکرد باز دران تنبه دیده که واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله
یعنی شیوه پرهیزکاری پیش آورید و بترسید از روزیکه رجوع
کشت شما دران روز بسوی پروردگارست واثری مترتب نشد
همان بر سر اقدام بان عمل بود تا انکه خطاب الهی در رسید بجبرئیل
کادرک عبدی قبل ان یصیب الخطیئة یعنی دریاب بنده مرا
از انکه ازو خطائی در وجود اید پس جبرئیل علیه السلام بشتاب جلیل پر زنان
شد و کفت یا یوسف اتعمل عمل السفهاء وانت مکتوب
فی دیوان الانبیاء یعنی ای یوسف میباشر میشوی عمل سفیهان و
ناقصان عقل را و حال انکه تو در دیوان انبیا و ارباب وحی ثبت
و ما میکوئیم حضرت عزت باتش غضب خود بسوزاند جمعی را که اعتقاد
الایشان بمعاصی بانبیاء عظام خداوند جلیل جل جلاله وارند ایها
الظالمون بان مرتبه هم با وجود ملاحظه این امور و مشاهده امثال این
تنبیهات جلی خود را ازان باز ندارد و رسوخ و تبعیت شیطان ورزیده
بران اصرار نماید حاشا ثم حاشا و چه خوب واقع شده

زمخشری

۲۰۱

علامه زمخشری صاحب کشاف که در تفسیر خود بعد از نقل این اقوال از ایشان
کرده است والحق داد انصاف داده چه بعد از نقل [illegible] از ایشان و بیان
آنچه مقصود ایشانست ازان عبارتی ایراد کرده که [illegible] اینست این
امور و آنچه مثل آنست از امورست که ارباب حشو و جبر که دین ایشان
مبنی بر بهتان و افترای بر خدای تعالی و تعمیر ان اورا اوان میکنند و تجویز
صدق آن می نمایند وارباب عدل و توحید یعنی معتزله و روایات و حکایات
این راه این حرفها نیست و هرگز راضی نمیشدند امثال این امور بجمعی
بمرتبه نبوت و هدایت خلق فایز میشوند و اگر احیاناً از یوسف علیه السلام
ادنی ذلتی واقع میشد هر آینه در معرض تشنیع و ملامت در می آید و توبه
وانابتی که ازو واقع شده در کلام مجید مذکور می بود چنانچه ذلت و تقصیر
حضرت آدم صفی الله علیه در کلام مجید مذکور و همچنین انچه از حضرت داود و نوح
و ایوب و یونس علی نبینا و علیهم السلام واقع شده بود و توبه که بعد ازان گناه
اند استغفاری هم از ایشان واقع شده ذکر همه در کلام مجید هست و چون
که از یوسف مبادرت بامثال این امور واقع نبود و حال انکه حضرت عزت در کلام مجید
او را ثنا کرده است و مخلص نامیده قال الله تعالی ولما بلغ اشده آتیناه حکما
وعلما وقال تعالی انه من عبادنا المخلصین پس بیقین باید
دانست که پای عصمت بجناب آنجناب مقام لغزنده و نهایت قرار

وثبات داشته است و بر وجهی با نفس خود جهاد کرده است که ارباب
قوت و عزم بران وجه جهاد می نمایند و در ان حال اکثر بصیرت بر دلایل
حرمت و وجه قبح [illegible] داشته است تا انکه بسبب ان از حضرت عزت
مستحق ان [illegible] است که ثنا و مدح و ستایش او در کتابهای اسمانی هم قبل از
نزول قران بر انبیای سابق نازل شده واقع شود و بعد ازان در قران مجید
که حجت الهی است بر باقی کتابهای او وانچه در و مذکور است از ایات
و بینات مصداق انها است نیز به ثنا و ستایش او قسمت گذارش
یافته است و اکتفا نشده است الا باستیفای قصه او و بیان تمام واقعه
او در ضمن سوره کامله علحده و تا بزبان صدق و راستی تقریر کند حکایت
او را بر جمعی هم بعد از او باشند تا اخر الزمان چنانچه نسبت بجد بزرگوار
او ابراهیم خلیل بعمل امده و تا اقتدا کنند باو و پیروی او نمایند در عفت
و پرهیزگاری و پاکی و ثبات ورزیدن در مواقعی هم محل لغزش پای
گرفتاریست و مقام در افتادن باعمال زشت و از کارش هیچ بهره نکرده اند
حضرت عزت ایشان را از رحمت بی نهایت خود بسبب ایراد این امر
که منجر شود با انکه نازل ساختن الهی سوره را در کلام مجید [illegible] احسن القصص
ایه ایست در شان او و بواسطه [illegible]
از همه ان خداوند [illegible]

باراده

باراده مباشرت زوجه حرام و دانکه نهی کنند بر ورود کار از ان کار زشت
و شنیع در ضمن ایات قرانی باواز بلند گوش او رساند و ترس
و ملامتهای عظیم نمایند او را بواسطه [illegible] مقام تهدید و وعید
او در اید بحدی که تشبیه کنند او را بمرغی هم پر او ریخته [illegible] افتاده
و پای عزم و اراده او اصلا تزلزل نیابد و بقبح ان عمل متنبه نشود حتی
انکه حضرت عزت جبرئیل را بفرستد هم او را از ان عمل باز دارد و حال انکه
اگر حریص ترین مردم در زناکاری و دلیرترین و چشم سخت ترین
ایشان در ان کار ادنی مراتب انچه این به پیغمبر خدای نسبت دادن
ان داده اند مشاهده نماید هیچ شک نیست هم نه در رگ ان حرکتی ماند
و در اعضای او قدرت و قوت و الحق جای تعجب است الا نزد از خدا بی
که افحش از ان متصور نیست و از در افتادن بضلالت و گمراهی که هیچ خبر از رو
روشن تر و ظاهرتر نه تمام شد ترجمه کلام صاحب کشاف که جزای خیر دهاد
حضرت عزت او را از جانب پیغمبران خود و فخر رازی نیز درین باب
کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست چون مناسب مقام بود
سمت گذارش می یابد و هیچ شک نیست هم جمعی که ایشان را اطلاعی بران واقعه بوده
و در میان این کار بوده اند زیاده بر هفت نفر نیستند اول حضرت یوسف که همه جای
در سخن با او است [illegible] شوهر او و چهارم زنانی هم زلیخا ایشان را طلب

کرده بود تا بر حال او اطلاع یابند پنجم گواهان بر یوسف علیه السلام بر صدق دعوی
خود آورده بود که شهد شاهد من اهلها ششم خبر حق تعالی
شانه که عالم السر والخفیات اوست هفتم ابلیس لعین که محرک سلسله فساد است
واین هفت کس همه اعتراف کرده اند بر پاکی دامان حضرت یوسف علیه السلام
درین واقعه از مبادرت گناه وارتکاب معصیت پس توقف دران باب
نسبت هیچ مسلمانی سزاوار نباشد اما اعتراف یوسف عم انجا که گفت هی
راودتنی عن نفسی یعنی زلیخا درخواست مرا از نفس من که کام خود را
از من برآورد و من تن باو در ندادم و ازو کناره میگرفتم و جاییکه گفت
رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه یعنی بار خدایا زندان زیادت دوست
تر میدارم از انچه این زنان مرا بان میخوانند یعنی مبادرت بزنا واما اعتراف
زلیخا از انجا که گفت ولقد راودته عن نفسه فاستعصم یعنی بتحقیق
که درخواستم یوسف علیه السلام از نفس او و از روی وصل او کردم پس نگاه
داشت او خود را از من و تن با[illegible] در نداد و [illegible] بعد از انکه زنانی که طلبیده
بود که حقیقت حال او اطلاع بهم رسانند اجماع یافتند و اعتراف کرد بنزد
عزیز بر پاکی یوسف علیه السلام که گفت الان حصحص الحق انا راودته
عن نفسه یعنی اکنون ظاهر و هویدا شد انچه حق و راست است
که من خواستم یوسف را علیه السلام از نفس او و از روی وصل او بودم [illegible]

اعتراف

اعتراف شوهر او عزیز از انکه بعد از انکه دید که پیراهن یوسف علیه السلام از عقب
دریده شده روی بزنان خود کرد و گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم
یعنی بدرستیکه این کار از مکر و حیله شماست [illegible]ید و مکر شما زنان بزرگ است
و در نفوس تاثیر میکند و اعتراف زنان [illegible] جاییکه گفتند امراة العزیز
تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنریها فی ضلال
مبین در کشاف اورده که پنج زن بودند از خواص عزیز که ان پنج
زن با هم در شهر مصر نشسته بودند و غیبت زلیخا پیش گرفتند و گفتند
زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی ارزو
آنرا کرده است که کام او را براورد بدرستیکه شکافته است غلاف
دل او را در دوستی و محبت یوسف علیه السلام و درون دل او در آمده بدرستیکه
ما ملاحظه میکنیم زلیخا را در گمراهی هویدا و خطای ظاهر و پیدا که با وجود
شوهری مثل عزیز [illegible]ده کرده و جاییکه گفتند حاش لله
ما علمنا علیه من [illegible] پاک است خدای تعالی ازانکه عاجز اید از آفرید
مردی بر هنرکاری پاکیزه روزگار مثل یوسف عم که ندانستیم بر او
امری که بادشته وارا باشد [illegible] اعتراف شهود قوله تعالی وشهد شاهد
من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین
وان کان قمیصه قد من د[illegible]ب وهو من الصادقین

فَلَمَّا رَای قمیصه قُدّ من دُبُر قال اِنَّهٗ من کیدکن ان کیدکن

عظیم چون یوسف علیه السلام نسبت این اراده را بزلیخا داد و دامان عفت خود را از آن [illegible] تهمت پاک نمود عزیز گفت چون راستی این حرف بر من ظاهر شود و هیچکس غیر از شما ازین واقعه خبر دار نیست یوسف گفت درین خانه کودکی هست و آن کودک چهار ماهه بود عزیز گفت کودکی درین سن چه داند و چگونه سخن گوید یوسف فرمود که خدای بزرگ است و قادر است بر آنکه او را بسخن در آورد عزیز آن کودک را پیش خود خواند و پرسید که چه میگویی کودک بقدرت ربانی بسخن در آمده گفت راست میگوید چنانکه خدا تعالی ازین قضیه خبر میدهد که وشهد

شاهدٌ من اهلها یعنی گواهی داد بنده از کسان زلیخا و گفته اند که آن کودک پسر عم زلیخا بود و از روی حکمت گفت که اگر گریبان یوسف از پیش پاره شده باشد زلیخا در دعوی خود صادق است و او از دروغ گویان است و اگر از عقب پاره شده باشد حضرت یوسف صادق است و زلیخا از دروغ گویان چون عزیز ملاحظه نمود گریبان یوسف از عقب پاره بود و صدق دعوی او بر عزیز ظاهر شد [illegible] شهادت حضرت عزت بر عفت و پکپاکی یوسف علیه السلام قوله تعالی کذلک لنصرف عنه السوء

والفحشاء انه من عبادنا المخلصین بعد از آن که خبر داد از آنکه

زلیخا

زلیخا قصد مباشرت حضرت یوسف علیه السلام کرد و اگر نه بود آنکه یوسف مشاهده برهان پروردگار خود می نمود [illegible] قصد زلیخا میکرد یعنی چون مشاهده برهان پروردگار [illegible] قصد او نکرد و از پروردگار خود میخواست خلاصی از [illegible] خداوند جل جلاله میفرماید که همچنین او را ثبات دادیم در اطاعت حق و برهان خود را با و نمودیم تا بگردانیم از و بدی و اعمال ناشایست را یعنی زنا کاری بدرستیکه او از بندگان خالص است یعنی پاک گردانیده شده است از زنا ناشایست واما اقرار ابلیس علیه اللعنه بان جا که میگوید فبعزتک

لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین

یعنی بعزت و بزرگی تو که پروردگار عالمیانی قسم که در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان آدم در خواهم آمد الا جمعی از ایشان که بصفت اخلاص متصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم یافت و دانسته که یوسف علیه السلام از بندگان مخلص بود [illegible] جمعی که نسبت ارتکاب این عمل بیوسف میدهند اگر از اتباع حق اند شهادت حق جل و علا بطهارت دامن او از آلایش بان عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطان لعین اند باقرار و اعتراف او عمل نمایند تا [illegible] ترجمه کلام امام فخر رازی با ترجمه آیاتی که اراده کرده است والحق [illegible] در غایت لطافت و بیانیست

مقرون بکمال حسن و صداقت والله الهادی بخاتم کلام بعضی مفسرین که تجویز نسبت خطا بر پیغمبران علیهم السلام نکرده اند و ایشانرا از گناهان کبیره و صغیره معصوم میدانند در تفسیر این آیه و آنچه در آیات که در سوال چهارم مامون استفسار وارد است یعنی قوله تعالی لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر چون بحسب ظاهر مشعر است بر صدور گناه از حضرت مقدسه نبوی مصطفوی صلی الله علیه واله در زمان گذشته و آینده مضطرب و مختلف است و بچند وجه در مقام توجیه و تاویل آن در آمده اند و حق درین باب آنست که بر زبان معجز بیان بصدق مشحون حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا جاری شده است و بعد از بعثت سید المرسلین نقل این حدیث جای شک و تردد نیست و بعضی از ارباب تواریخ و اصحاب سیر ذکر کرده اند که مشرکان مکه قبل از آنکه فتح مکه معظمه شود میگفتند که اگر محمد صلی الله علیه واله بر خانه خدا متمکن بود و در حرم محترم و حکم او الهی جریان یابد معلوم خواهد شد که او پیغمبر بر حق است و دعوی او بار با ترک عبادت اصنام و پرستش اوثان میکند مقرون بصواب است و چون مکه معظمه زادها الله شرفاً و تعظیماً بر دست مبارک حضرت صلی الله علیه واله مفتوح شد اقوام مشرکین همه اعتراف بتحقیق دین مبین پیغمبر صلی الله علیه واله نمودند و فوج فوج بشرف اسلام و دین الله عبارت از انست

در آمده او عنان نبوت پیغمبر صلی الله علیه واله کردند چنانچه آیه کریمه اِذا جاء نصر الله والفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجاً [illegible] ملك جلیل نازل شد و انکاری که بر حضرت داشتند [illegible] ن را بر ترک پرستش اصنام و دعوت میفرموده است زایل گردید و گناهی که بحضرت نسبت میدادند بسبب دعوت مذکور باعتقاد ایشان مغفور و آمرزیده گشت چنانچه درین حدیث از امام رضا علیه السلام تصریح بآن واقع است و اگر باین تاویل نشویم و حمل کنیم ذنبی را که در آیه واقع است بر ظاهر چنانچه اکثر مفسرین فهمیده اند تعلیل فتح مکه با مرزش گناهان مقدم و موخر صحیح نخواهد بود زیرا که مفتوح ساختن الله مکه را بحضرت حضرت صلاحیت آن ندارد که سبب غفران گناه او شود مگر آنکه مرتکب بعضی تاویلات بعید باید شد مثل آنکه گفته شود که جهاد فتح الهی مکه را بدست آنحضرت متضمن جهاد آنحضرت بوده باکفار و جهاد باکفار عبادت است و عبادت مقتضی ان الحسنات یذهبن السیئات باعث غفران گناهست پس فتح مکه سبب آمرزش گناه بوده باشد و امثال این توجیهات در [illegible] و اما بنا بر آنچه امام علیه السلام فرموده اند سبب بودن فتح مکه [illegible] گناه حضرت را ظاهرتر از آنست

که احتیاج بیان داشته باشد و گنجایش شک و ریبی در ان نیست و عجب است
از اکثر علما امامیه و مفسرین ایشان رضوان الله علیهم اجمعین مثل شیخ
الطایفه ابو جعفر طوسی و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی صاحب تفسیر
مجمع البیان و سید مرتضی علم الهدی که با وجود تصانیف بسیار که در تفسیر
و حدیث و علم کلام دارند هیچ یک از کتب خود متوجه ذکر این جواب
از سوال مذکور نشده اند و وجهی چند در اینباب ذکر کرده اند همه نهایت
ضعف و تکلف با انها هست با انکه این حدیث در بعض مصنفات محمد بن
علی بن بابویه مثل عیون الرضا و غیر ان مذکور نیست و زمان ابن
بابویه بر زمان ایشان مقدم بوده است اما جمعی که تجویز صدور گناه
از انبیا علیهم السلام کرده اند و ایشان را معصوم نمیدانند بعضی تجویز
صدور صغیره و کبیره هر دو کرده اند گناه را در این ایت بر ظاهر حمل کرده اند
و گفته اند که مراد بما تقدم و ما تاخر گناهانیست که پیش از نبوت از حضرت
واقع شده و گناهان هم بعد از نبوت بعمل در رسیده یا انچه پیش از فتح
مکه معظمه و بعد از ان بعمل امده یا انچه تا حال که زمان نزول ایت است
واقع شده و انچه بعد ازین واقع خواهد شد یا گناهان پدر و مادر
حضرت صلی الله علیه و اله هم بیشتر بوده یعنی ادم و حوا و گناه امت او
که بعد ازین خواهند بود و بعضی هم تجویز صغیره تنها کرده اند و دامان عصمت

ایشان را از الایش کبایر بزرگ میدانند گناه را در این ایت بر گناه صغیره
حمل کرده اند و توجیه ما تقدم و ما تاخر بوجوهی کرده اند که
مذکور شد و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست [illegible]ت در انکه
بهیچ تعلیل فتح مکه با مغفرت گناهان حضرت [illegible] بر تاویل بعید
و باید دانست که بنابر تفسیر امام ع حمل ما تقدم و ما تاخر
بر گناهانی که پیش از نبوت و بعد از ان بعمل امده ممکن نیست زیرا که
دعوت مشرکین بدین حق و ترک پرستش اصنام که باعتقاد ایشان
گناه بوده پیش از نبوت واقع نبوده است و همچنین نمیتوان بر پیش از
فتح مکه معظمه و بعد از ان حمل کرد بواسطه انکه بعد از فتح باعتقاد ایشان
بر گناه بودن ان باقی نماندند و همه مسلمان شدند مگر انکه بگوییم ما تاخر
نظر بجمعی است که خبر فتح تا مدتی بایشان نرسید و تا ان وقت بر ان
اعتقاد باقی بودند و اگر حمل شود بر انچه قبل از هجرت و بعد از هجرت
واقع شده چندان دوری نخواهد بود والله اعلم بمقاصد کلامه
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار امین الاسلام محمد
بن یعقوب الکلینی از جمعی از اصحاب حدیث ما که عبارت از علی بن ابراهیم
بن هاشم قمی ثقه صحیح المذهب [illegible] علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد
ابن عبدالله بن امیه و علی [illegible] بن باشد از احمد بن محمد بن خالد البرقی

که احوال او در صدر حدیث دوم ذکر یافت از شریف بن سابق تفلیسی که
اصل او از کوفه بوده است و چون از انجا بتفلیس نقل کرد به تفلیسی اشتهار
یافته و اکثر علمای رجال ضعیفش دانسته اند اما گفته اند که صاحب فضل بوده
و کتابی در حدیث تصنیف کرده از فضل بن ابی قره تمیمی سعدی که اصل از
اذربایجان است و از انجا بری نقل کرده و علمای رجال ضعیفش دانسته
اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت
قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ
لِعِيسَى يَا رُوحَ اللّٰهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللّٰهَ رُؤْيَتُهُ
وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ
ترجمه کلام بلاغت نظام و ضمن و نیش پیش آمد گفت رسول خدای صلی الله
علیه و آله که گفتند حواریان بعیسی علی نبینا و علیه السلام که ای روح الله با
باکی مجالست و همنشینی نمایم حضرت عیسی علیه السلام فرمودند با کسیکه دیدن او
خدا را بیاد شما دهد و سخن کردن او علم شما را زیاده کند و عمل او باعث
رغبت شما شود باخرت پیش دوم قال الحواریون حواریان جمع حوار
است و حواری بمعنی یاری دهنده مطلق است یا یاری دهنده پیغمبران و
مراد اینجا جمعی اند از اصحاب عیسی که نسبت اختصاص بانحضرت داشتند
و انصار او بودند و گفته اند ایشان را بواسطه ان حواریان میگفتند که حرف

ایشان گازری بود

ایشان گازری بود جامها را از وسخ ظاهری پاک ساخته سفید میکردند
زیرا که حواری مشتق است از حور بفتح حا یعنی سفید خالص قال فی القاموس
حوره ای غسله و بیضه و بعض علمای گفته اند که ایشان در وایع
گازر و اهل حرفت نبودند و اطلاق این نام بر ایشان کنایه از ان
است که بزلال مواعظ و نصایح نفوس مردم را از اوساخ اوصاف
ذمیمه و اخلاق ناپسندیده پاک میکرده اند و بعالم نور موقف قرب
و رضای حق است رسانیده از ظلمات جهل و نادانی میرهانیدند
و من یذکرکم الله رؤیته توصیف کرده است عیسی علیه السلام
درین حدیث کسی را که تجویز مجالست و همنشینی او فرموده بسه صفت
اول انکه دیدن او باعث بیاد آمدن خدا باشد چنانچه از دیدن ارباب زهد
و عبادت و مشاهده اصحاب کشف و ریاضت این معنی مشاهده میشود
دوم انکه کلام او موجب زیادتی علم همنشینان باشد و باعث خلاصی ایشان
از ورطه جهل و نادانی سیوم انکه عمل او باعث رغبت باخرت شود
یعنی دیدن اعمال و عبادات او باعث اقبال و میل خاطر باشد بقیام
باعمال اخروی و باز داشته نفس از اشتغال دنیوی و باید دانست
که مراد بمجالست و همنشینی [illegible] حرام نیست که متضمن الفت
و زیادتی مخالطت و مصاحب[illegible] باشند و این معنی اشعار بان

دارد که کسیکه متصف باین صفت نباشد نباید باو مجالست و مخالطت
نمود و ترک مصاحبت او باید کرد چنانچه شاعر گوید بیت با هر که
نشستی و نشد جمع دلت ؛ وز تو نرهید زحمت آب و گلت ؛ زنهار
ز صحبتش گریزان میباش ؛ ورنه نکند روح عزیزان بحلت ؛ چه جای
کسیکه بضد این صفات متصف باشد مثل اکثر ابنای این زمان
که دین ایشان باعث دور شدن از یاد خداوند است تعالی
شانه و کلام ایشان باعث زیادتی جهل و غوا و مشاهده کردن
اعمال ایشان باعث دلیری در افتادن اعمال بدکردار ناشایسته
پس خوشا حال کسیکه توفیق کناره گرفتن از ایشان یافته باشد
و بشیوه عزلت و انزوا و موانست و الفت بخدای تبارک
و تعالی و یاد او پیش گرفته چه سبب باشد که مخالطت و مصاحبت
ایشان منجر بامانت قلب و فساد اعتقاد شود و منتهی بحصول صفات
و اخلاقی که متضمن هلاکت نفس و زیانکاری دنیا و آخرت است نعوذ
بالله من ذالک و در حدیث وارد است که فرّ من الناس
فرارک من الاسد یعنی بگریز از مردم چنانچه از شیر درنده میگریزی
و از معروف کرخی رح نقل است که با امام جعفر صادق علیه السلم گفت
وصیتی کن مرا که از آن منتفع شوم حضرت فرمودند که اقلل معارفک

یعنی

یعنی آشنایان خود را کم کن باز گفت زدنی یعنی زیاده کن ای فرزند
رسول خدای فرمودند انکر من عرفت منهم یعنی منکر شو کسی را
که با او آشنا شده یعنی ترک آشنائی او کن و بگذار از او و روایت کرده است
شیخ بزرگوار شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب تحصین که از مصنفات
اوست از ابن مسعود که گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله لیاتین
علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه الا من یفر من
شاهق الی شاهق و من جحر الی جحر کالثعلب باشباله قالوا
و متی ذالک الزمان قال اذا لم ینل معیشة الا بمعاصی
الله فعند ذالک حلت العزوبة قالوا یا رسول الله امرتنا
بالتزویج قال بلی و لکن اذا کان ذالک الزمان فهلاک الرجل
علی یدی ابویه فان لم یکن له زوجة و لا ولد فعلی یدی
قرابته و جیرانه قالوا و کیف ذالک یا رسول الله قال یعیرونه
بضیق المعیشة و یکلفونه ما لا یطیق حتی یورده موارد الهلکة
یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند بر آینه خواهد آمد بر مردم زمانی که
هیچ دین صاحب دین سالم نماند الا کسیکه بگریزد از سر کوهی بسر
کوهی و از سوراخی بسوراخی مانند روباه با بچهای خود جمعی که حاضر بودند
گفتند که خواهد بود آن زمان ای رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند

که گاهی مردم تحصیل معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب معاصی خدای
تعالی و دست زدن بامور یکه ارتکاب آن برایشان جایز نیست
پس در آن هنگام عزب بودن حلال خواهد بود و مردم را بر ترک کدخدای
حرجی نخواهد بود گفتند ای رسول خدای صلی الله علیه وآله نه شما ما را امر کرده
بکدخدای وزن کردن حضرت فرمودند بلی چنین است ولیکن چون
آن زمان برسد هلاک مرد در دست پدر و مادر او خواهد بود و اگر پدر و مادر
نداشته باشد در دست زن و فرزندان او و اگر زن و فرزند نداشته
باشد در دست قرابتان همسایگان او گفتند چون خواهد بود آن ای
رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمودند سرزنش و ملامت او خواهند
کرد و بر تنگی معیشت و ناداری و تکلیف او خواهند نمود بامورے که طاقت
او بآن نرسد تا آنکه برسانند او را بمقامی که باعث بارتکاب معاصی
و هلاک دین او باشد پس همان بهتر که از صحبت خلق بصحبت حق اشتغال
نمائی و عزت دنیا و آخرت خود را در عزلت و انزوای از ما سوی وا نهی الله
الموفق والمعین مصنف گوید رو بعزلت آرای فرزانه مرد و در جمیع ما سوی
الله باش فرد هر که را توفیق حق آید دلیل عزلتی گزید و رست از قال
وقیل عزت اندر عزلت آمد ای فلان تو چه خواهی زاختلاط مردمان تا بکشی
از دامن عزلت بدر چند گردی بچولین گدایان دربدر گر تو خواهی عزت دنیا و دین

ازدامن

عزلتی از مردم عالم گزین چون شب قدر از همه مستور شد لاجرم از پای
تا سر نور شد اسم اعظم خو بکن نشناسدش سروری بر جمله اشیا
باشدش گر تو هم از خلق پنهانی همی لیلة القدری و اسم اعظمی حدیث
موزون مسلسل روایت شده است باسندی که متصل است بشیخ بزرگوار عماد
الاسلام محمد بن بابویه القمی از حسین بن ادریس از پدر او ادریس
از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی خزاز از موسی بن اسمعیل المروزی
از اسمعیل پدر او که در صدر حدیث یازدهم احوال ایشان گذشت از
امام موسی کاظم علیه السلم از آبای بزرگوار آنحضرت از امیر المومنین امام
المتقین علیه وعلیهم السلم که آنحضرت فرمودند ان یهودیا کان له
علی رسول الله صلی الله علیه واله دنانیر فتقاضاه
فقال یا یهودی ما عندی ما اعطیك قال فانی
لا افارقك یا محمد حتی تقضینی فقال علیه السلم اذا
اجلس معك فجلس علیه السلم معه حتی صلی فی
ذلك الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء الاخرة
والغداة وكان اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله
الیهم وقال ها الذی یصنعون به فقالوا یا رسول الله
یهودی یحبسك فقال علیه السلم لم یبعثنی ربی عزوجل

یتهددونه ویتوعدونه فنظر
رسول الله صلی الله علیه واله

بان اظلم معاهداً ولا غيره فلما علا النهار وقال اليهودي
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله عبده
ورسوله وشطر مالي في سبيل الله اما والله ما فعلت
بك الذي فعلت الا لانظر الى نعتك في التورية فاني
قرأت نعتك في التورية محمد بن عبد الله مولده
بمكة ومهاجره مدينة بطيبة وليس بفظ ولا غليظ
ولا سخاب ولا متزين بالفحش ولا قول الخنا وانا اشهد
ان لا اله الا الله وانك رسول الله وهذا مالي فاحكم
فيه بما انزل الله وكان اليهودي ذا مال ثم قال علي عليه
السلم كان فراش رسول الله صلى الله عليه واله عباءً
وكانت مرفقته ادما حشوها ليف فثنيت له فلما
اصبح قال لقد منعتني الفراش الليلة الصلوة فامر
عليه السلم ان يجعل بطاق واحد شرح كلام بلاغت
نظام آن خلاصه آفرينش بر ضمن دو بينش بينش اول خلاصه
كلام معجز نظام حضرت امير المومنين وسر الله في العالمين صلوات
الله عليه واله آنکه بدرستيکه يهودي را بر حضرت رسول الله صلى الله
عليه واله دينارى چند بود وقتى تقاضاى آن وجه از حضرت رسول الله

ذات ليلة

صلى الله

۲۱۰

صلى الله عليه واله نموده حضرت فرمودند اى يهودى نزد من چيزى نيست
كه بتو دهم كنايه از آنكه چند روز صبر كن كه چيزى بهم رسد يهودى گفت
بدرستى كه مفارقت نميكنم از تو تا حق مرا ادا كنى حضرت فرمودند كه
با تو مى نشينم تا وقتى كه تو رضا داشته باشى و نزد او نشست تا وقتى كه
در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح گذاردند اصحاب چون
آنحال را مشاهده كردند در مقام تهديد و وعيد يهودى درآمدند پس نظر حضرت
رسول الله صلى الله عليه واله بر ايشان افتاد فرمودند چه داريد با اين و از و
چه ميخواهيد گفتند اى رسول خدا اى يهودى در مقام حبس شما شده است
چون نتوانيم از آنكه رانيم حضرت صلى الله عليه واله فرمودند كه خداى
من كه عزيز است و بزرگوار مرا از براى آن بخلقان نفرستاده است
كه بر جمعى كه در امان من باشند ستم نمايم و نه بر غير ايشان پس چون
آفتاب بلند شد و حضرت همچنان در انمقام ثبات قدم داشتند
يهودى زبان بكلمه اسلام گشوده گفت اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمداً عبده ورسوله اينك شطر مال من بنده
راه خداست بخدا قسم كه من مرتكب اين نشده ام و در مقام حبس تو
در دنيا مدم مگر بواسطه آنكه تحاطر آورده ام و ببينم كه وصف ترا كه در تورات
ديده ام همچنان هست يا نه و يقين من شد در حقيقت نبوت تو حاصل شود بواسطه آنكه

من نعت وصفات وستایش ترا در توریه باین وجه خوانده‌ام که محمد بن
عبد الله مولد او مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت او از مکه معظمه بمدینه
طیبه باشد نه بدخلق خواهد بود و نه سنگین دل و نه درشت گو و نه بلند
آواز و در مقام ایذای کسی بدشنام و سخنان ناخوش نخواهد بود
و اینک من گواهی میدهم که نیست سزای پرستش بجز معبودی بیهمتا
و تو رسول خدائی بحق و این است مال من حکم کن بآن آنچه خدا فرموده است
و یهودی مذکور صاحب مال بود و جمعیت تمام داشت بعد از آن
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که فراش یعنی جامه خواب حضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله عبای آنحضرت بود و بالشی که بآن تکیه میفرمودند
از پوست بود و حشو آن لیف خرما شبی از شبها بر سبیل اتفاق عبای
مذکور را دولا کرده فراش حضرت ساخته بودند چون صباح شد و از
خواب بیدار شدند بر زبان آوردند که امشب این فراش بی خواب
مانع آمد مرا از قیام نماز شب پس امر کرد که دیگر آنچنان نکنند و همان
انداختن یک لا اکتفا نمایند بیست و دوم بان اطعم معا
هدا معاهدا اسم مفعول است از عهد بمعنی امان یعنی امان داده شده
یا عهد بمعنی ذمه یعنی کافر ذمی مالی فی سبیل الله شطرا بمعنی نصف
است بمعنی جزء هم آمده خواه نصف باشد و خواه نه و این جار و مجرور محتمل ا

بها پیش فوکم یهودی بعد از این کلام که فاحکم فیه بما انزل الله که
ناظر است باحتمال دوم چرا که تعیین جزء که چند است بحکم خدا بشرع احتیاج
دارد که نصف چه نصف است لالا نظر الی نعتك فی التوریه
یعنی تا بدانم که نعت و ستایش که در توریت هست نعت و ستایش
تو است یا نه و اختصار شده است در کلام بواسطه دلالت مقام بر مقصود
متکلم مولده بمکه مک بمعنی نقص و هلاک است قال فی القاموس مکه
اهلکه ونقصه و اینک بلد الحرام را مکه نامیده اند بواسطه آنست که
محل نقص و کم شدن گناهان است یا فانی و مرتفع گردیدن آن یا بواسطه
هرکس قصد آن شهر کند از روی ظلم و عدوان هلاک میگردد چنانچه نسبت
باصحاب فیل واقع شده و مهاجره بطیبه مهاجر بفتح جیم و موضع هجرت
است و هجرت بکسر ها و ضم ها هر دو آمده بمعنی بیرون آمدن از ملکی بملک دیگر
و طیبه بفتح طا و سکون یا مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله است لیس
بفظ ولا غلیظ ولا سخاب فظ و غلیظ در معنی نزدیک بهمند یعنی
بدخلق و سنگین دل و درشت گو و سخاب بسین بی نقطه و خای مشدده
قبل از الف و بای یک نقطه صیغه مبالغه سخب است بحرکت خا
که بمعنی شدت و صعوبت و فریاد کردن است عرب میگوید تساخب
القول یعنی تصاحبوا او تضادوا بر یکدیگر فریاد کردند و یکدیگر را زدند

ولا مترنن بالفحش ولا قول الخنا مترنن برای لی نقطه دو نون
از رنه بفتح را و تشدید نون ماخوذ است که بمعنی آواز است قال فی القا
موس الرنة الصوت رن یرن رنا خنا بفتح خاء نقطه دار و بعد از آن
نون حرف نخست است یعنی هرزه و بیک معنی اند و گفتن در عبارت
و افعده کان فراش رسول الله صلی الله علیه واله عباه
عباه میتواند بود که ضمیر غایب باشد راجع بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله میتواند بود تای اصل کلمه باشد که در حالت وقف ها میشود چه عبا
عباه هر دو لغت آمده قال فی القاموس العباء کساء معروف
کالعباءة وکانت مرفقته او با مرفقه بمعنی بالش است و ادم بفتح همزه
و دال جمع ادیم که بمعنی پوست است یعنی بالش حضرت پوستی چند
بود که باهم بخیه کرده بودند لقد منعتنی الفراش اللیلة الصلوة یعنی
چون فراش من امشب بالا شده بود ملینت و نرمی که از آن محسوس
من میشد مانع آمد نفس مرا از قیام نماز و نفس من اقبال بآن کرده که از آن
مفارقت جویم و نماز شب برخیزم گویا حضرت صلی الله علیه واله از نماز در این
مقام بعض نماز شب را خواسته باشند چه علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین
بر آن رفته اند که برپای داشتن بعضی شب ها که قیام نماز و تراش واجبات مختص
بآنحضرت بود و ترک آن را ایشان جایز نبوده والله اعلم حدیث سیم روایت شده است

بسندی

۲۱۳

بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب
ما که از صد حدیث بسند هم باین ایشان شنیده از احمد بن خالد البرقی که
احوالش در صدر حدیث دوم مذکور شد از منصور بن عباس ابو الحسن
الرازی که از سکنه بغداد است و کتاب بزرگی در نوادر منسوب باو و نقل
از سعید بن جناح که جلیل القدر و ثقه بوده است و خدمت امام علی نقی
علیه السلام کرده از عثمان بن سعید العمری که مکنی بابی عمرو بوده و ثقه
و جلیل القدر است و از اصحاب امام علی نقی علیه السلام از عبد الحمید
کوفی از مهاجر بن زید الاسدی که هر دو از اصحاب امام جعفر صادق
اند از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند مر عیسی بن
مریم علیه السلم علی قریة وقد مات اهلها وطیرها ودوا
بها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخطه ولو ماتوا متفرقین
لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله
ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها
فقام عیسی علیه السلم باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل
القریة فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته
فقال ویحکم ما کانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت
وحب الدنیا مع خوف قلیل وامل بعید وغفلة فی

لهو ولعب فقال کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی
لا اذا اقبلت علینا فرحنا وصرنا واذا ادبرت عنا
بکینا وحزنا قال کیف کان عبادتکم للطاغوت قال الطاعة
لاهل المعاصی قال کیف کان عاقبت امرکم فقال بتنا لیلة
فی عافیة واصبحنا فی الهاویة فقال وما الهاویة قال سجین
قال وما السجین قال جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیمة
قال فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا ردنا الی الدنیا فنزهد فیها
قیل لنا کذبتم فقال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک من
بینهم قال یا روح الله انهم ملجمون من نار بایدی
ملائکة غلاظ شداد وانا کنت فیهم ولم اک منهم فلما
نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم
لا ادری اکبکب فیها ام انجوا منها فالتفت عیسی علیه
السلم الی الحواریین وقال اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح
الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیرا مع عافیة الدنیا
والاخرة شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام امام علیه السلام
آنکه مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلم بدیهی و دید که اهل آن ده همه بر جای خود مرده اند

ودیگر

وکسی بر نعش ایشان نگذشته واز مرغان و سایر حیوانات و دواب
ان اثری نمانده رو باصحاب خود کرده گفت ایشان بدرستیکه اینها مرده اند
مگر بغضب الهی بسبب گناهان که از ایشان در وجود آمده ایشان را
فرا گرفته است چه اگر متفرق و جدا جدا فوت میشدند یکدیگر را دفن میکردند
پس حواریان گفتند ای روح الله وای کلمة الله دعا کن
بدرگاه الهی که ایشان را زنده کرداند از برای ما تا خبر دهند که اعمال
ایشان چه بوده وبچه عمل مستوجب این عقوبت شده اند تا ما بیز آن
ان عمل نکرده و از ان مجتنب باشیم پس حضرت عیسی علی نبینا و
علیه السلم ملتمس ایشان را در معرض انجاح در آورده دعا کرد بدرگاه
الهی واحیای ایشان را از خدای درخواست انگاه دعای او را فورا
در معرض اجابت در آورده ندا در داد که طلب کن ای عیسی ایشان را
که جواب تو خواهند داد انگاه حضرت عیسی علیه السلم در اثنای
شب و وقت تصفیه سوا از کدورت انفاس خلایق بر خواست
و بر جای بلندی از زمین بر آمده گفت ای اهل این دیه شخصی از ایشان
مبادرت بجواب او نموده گفت لبیک یا روح الله وکلمة الله
عیسی علیه السلم گفت وای بر شما چه بوده است بر شما خبر دهید مرا که اعمال شما
در دار دنیا چه بوده وبچه سبب مستوجب این عقوبت شده اید

ان شخص کفت عمل ما عبادت طاغوت بود و دوستی دنیا
وترس اندک و آرزوی بسیار و نهایت غفلت و در کرفتاری
لهو و لعب عیسی پرسید که کفت دوستی شما بدنیا چون بود
کفت مانند دوستی طفل بمادر خود که هرکاه روی بما می آورد خوشحال
و فرخناک میشدیم و هرکاه روی از ما بر میتافت میکریستیم
و غمکین میشدیم عیسی علیه السلم کفت عبادت شما مر طاغوت را
چون بود کفت اطاعت میکردیم ارباب معاصی را و آنچه ما را بران
میداشتند بعمل می آوردیم عیسی علیه السلام کفت اخر کار شما چون شد
کفت خوابیدیم شبی بعافیت بدن و در نهایت جال و صباح خویش
خود را در هاویه دیدیم پرسیدیم که هاویه چه چیز است کفت سجین
کفت سجین کدام است کفت کوههای آتشین که بجهت
سوختن برمی افروزند و شعله میکشد از برای سوختن مار و در قیامت
عیسی کفت و دران وقت بشما چه کفتید و چه کفتند بشما کفت
کفتیم ما را بار فرستید بدنیا تا زهد و پرهیزکاری قیام نمایم و تلافی تقصیری
که از ما در وجود آمده بکنیم اما کفتند دروغ میکوئید چون بدنیا روید
بقول خود عمل نخواهید کرد عیسی کفت چون است که غیر تو کسی از ایشان با من
سخن در نیامدند و این امر بتو اختصاص یافت کفت ای روح الله

الشان

بزیر لجام [illegible] برآورده اند و سر از ادب ملایکه عذاب داده و من
اکرچه در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من
واقع نشده بود پس چون عذاب بر ایشان نازل شد مرا نیز با ایشان
فرا کرفت پس مرا بموئی در آویخته اند در کنار دوزخ باز دارند
بر افتادن دران چنانچه نمیدانستم که بزودی در خواهم افتاد در آتش
دوزخ یا خلاص و رهائی خواهم یافت آنگاه حضرت عیسی روی مبارک
بجانب حواریان کرد و کفت ای دوستان خدا معاش کردن بنان
خشک و نمک نیم کوفته و خوابیدن بر مزبلها حالیست بسیار خوب
کاهی که با عافیت دنیا و آخرت باشد جنشیم دودیم اما انهم انا تخفیف
میم حرف استفتاح ست در اول جمله در می آید بواسطه تنبیه و آکاه کردن
مخاطب بر شنیدن آن و کوش انداختن تا وقتیکه تمام کفته شود و کاه است
که الف را حذف میکنند مثل ام والله ذیل قایم که در اصل ما
والله بوده لم یمونوا الا و لوها توا متفرقین لتلافنوا اطهارن
است که تلافنوا درین فقره بمعنی دفنوا استعمال یافته باشد مثل توافی
که در لغت عرب بمعنی وفی مستعمل شده و ممکن است که بر همان معنی خود
که مشارکت دو کس است باز باده در فعل باقی باشد نهایتش بفرداز
از تکلف چنانچه مشارکت محمول شود بر مشارکت اقوام و قبایل الشان

[illegible]

بانکه کر مشارکت اشخاص چنانچه ظاهرست متصور نیست یا روح الله
وکلمة الله مترجم گوید در اختصاص عیسی باین دو اسم اقوال بسیارست
ودرین کتاب مذکورست ۳ قول از انجمله از برای هر یک اقتصار میرود واما وجه
تسمیه بروح الله قول اول انکه چنانچه روح باعث حیاتست عیسی باحیای
اموات یا احیای قلوب یا احیای دین مبین قیام می نمود وچون آن نبود
مگر بامر الله او را روح الله نامیده اند دوم انکه او علیه السلام روحی بود بدست
صنع الهی صورت بسته بود بی واسطه مماس بشری سیوم انکه روح بمعنی
نفخ است یعنی بادی که از اندهان دمند وعیسی علیه السلام بنفخ جبرئیل
علیه السلام بامر ملک جلیل در پیراهن مریم در وجود امده بود ووجه اضافه
به الله انکه ان نبود مگر بامر الله واما در تسمیه او بکلمة الله قول اول انکه
بکلمه کن موجود شده بود بی واسطه پدر دوم انکه در گهواره بامر ملک
علام تکلم باین کلمه نمود انی عبد الله اتانی الکتاب سیم
انکه مردم باو هدایت می یافتند چنانچه بقران که کلمة الله است
هدایت می یابند فنود بخ من الجوجو بفتح جیم وتشدید واو فضای
مابین زمین واسمان است علی شرف مراد بشرف مکان
بلندست وگفته اند از انجاست که شریف را شریف نامیده اند جهت
کرده اند بلندی و رفعت مرتبه را به بلندی و رفعت مکانی فقال ولحکم

ویح اسم ... ت بمعنی ترحم چنانکه ویل بمعنی عذابست وبعضی
از ارباب لغت هر یک را در مکان دیگری استعمال میکنند یعنی
هرگاه در مقام ترحم ویل میگویند ودر مقام عذاب ویح وهرگاه
برعکس عبادة الطاغوت بروزن فعلوت است از طغیان
که بمعنی درگذشتن از حد واندازه است ودر اصل طغیوت بود
که لام الفعل ان بر خلاف قاعده وقیاس بر عین الفعل مقدم داشته
اند بعد از ان قلب کرده یا را بواسطه تخفیف بالف وطاغوت را بچند
معنی اطلاق میکنند کاهن وشیطان واصنام وهر کس که بزرگ در
میان اهل ضلال باشد وهر کس مانع اید کسی را از عبادت خدای تعالی
وهر که عبادت کند کسی را غیر خدای تعالی وگاه در کلام مفرد مستعمل میشود
چنانچه در ایه کریمه یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا
ان یکفروا به یعنی میخواهند منافقان که با وجود دعوی ایمان مرافعه خود را بسوی
طاغی باغی برند که میان ایشان محاکمه نماید وحال انکه مامور به ترک انند وسبب
نزول این ایه این بود که یهودی را با منافقی مخاصمه افتاد وبحاکمی محتاج شدند
که پیش او مرافعه مخاصم خود کنند یهودی منافق را بمحاکمه نبوت کشیده بحکم
حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه واله راضی شد ومنافق بحکومت کعب
بن الاشرف که از جمله منافقان بود میل نمود وبحکم حضرت رضا نداد پس

حضرت عزت این آیه را فرستاد و گاه جمع استعمال می یابد چنانچه در
آیه کریمه و الذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات که صیغه جمع واقع شده یعنی آنانی که کافر
شدند و حق را پوشیده اند دوستان ایشان و متولی امور ایشان
طاغوت که این معاندان و شیاطین و دیوان که طاغوت درین مقام عبارت
از ایشان اند بیرون می آورند ایشان را از نور که عبارت از ایمان و یقین
است بسوی ظلمات که عبارت از کفر و زندقه است و غفلة فی
لهو و لعب استعمال لفظ فی در این مقام از روی مجاز است چنانچه در
النجاة فی الصدق گفته اند زیرا که لهو و لعب بحسب حقیقت ظرف
غفلت نیست بلکه تشبیه شده بمعنی که با غفلت دارد و بمعنی که مظروف را
با ظرف است و بعلاقه تشبیه مذکور لفظ فی استعمال شده میتواند
بود که فی اینجا بمعنی مع باشد چنانچه در آیه کریمه ادخلوا فی امم گفته
اند که بمعنی مع امم است یا از برای تشبیه باشد مثل قوله تعالی فذلکن
الذی لمتننی فیه که بمعنی لم تننی تشبیه است اذا اقبلت علینا
فرحنا و سررنا و اذا ادبرت عنا بکینا و حزنا این هردو شرطیه
در موقع مفسر جمله سابقه واقع شده کحب الصبی لامه باشد یعنی
بیان میکند که حب صبی بمادر مرحمه و جهت وجه مشابهه حیثیت فانا

٢١٧

معلق به [illegible] شعیر جهنم کنایه از آنست که مشرف بوده است بر
افتادن در آن میتواند بود که از آن معنی صریح اراده شده باشد و در وقع
او را بمو بی او پخته باشند و شعیر بمعنی جانب و کنار است اکبکب فیها
اکبکب بصیغه متکلم مجهول است بمعنی برو در انداخته میشوم در آن بالمرة
الجرابش یعنی بانگ نیم گونه قال فی القاموس جرس الشیء فهو
جرابش لم نعیم دقة [illegible] بدان ای عزیز که آنچه آن مرد زنده
شده بعیسی تقریر کرد از احوال اهل قریه و صفاتی که وانمود کرد که ایشان
بر آن بوده اند از خوف کم و امل بسیار و گرفتاری بلهو و لعب و فرح
تمام باقبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن بعینه احوال و اوصاف ابنای
این زمان است بلکه اگر نیک در نگری می یابی که اکثر ایشان بخوف کم
نیز متصف نیستند و خود را بکلی از ترس عذاب الهی فارغ دارند
نعوذ بالله منها من الغفلة و سوء الخاتمة و چه نیکو واقع است
آنچه نقل کرده است از شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمة الله علیه در کتاب
اکمال الدین از بعضی حکماء در تشبیه حال انسان و شره و میل او بدنیا و حارف
آن و در افتادن او بلذات فانیه ایشان که با انواع کدورات و کثافات
ممزوج است و غفلت او از مرگ و آنچه بعد از آن در پیش است بحال شخصی
که ریسمانی در کمر او بسته باشند و او را بجایی او پخته و در ته آن جاده مار بزرگ

وبهن کشاده منتظر آن باشد که چون بیفتد لقمه خودش سازد و در بالای چاه
دو موش یکی سفید و یکی سیاه پای بر ریسمان در آویخته اند که اندک اندک از آن
می بریده باشند چنانچه لمحه از آن عمل خالی نبوده باشند و دیوار آن چاه مانند
عسلی آلوده باشد که بخاک دیوار آن چاه ممزوج باشد و زنبور بسیار بر آن
چاه هجوم آورده و آن شخص با آنکه مار را بآن صفت در زیر خود میدیده تا
و مشاهده آن موشان و عملی که بآن مشغول اند میکرده باشد اصلا التفات
بحالت آن و مال خود نکرده و همگی همت خود را مصروف لیسیدن دیوار از لذت
کام گرفتن از آن عسل بخاک مخلوط داشته و بعداوت و دشمنی زنبوران
قیام داشته باشد که چرا از استیفای حظ او مانعند و با او در آن امر مشارکت
دارند پس چاه دنیا است و ریسمان عمر فانی و مار بزرگ دهن گشاده مرگ
و موشان سیاه و سفید روز و شب اند که اندک اندک از آن کم میکنند
و لمحه از آن کار خالی نمیباشند و عسل ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیا است که بانواع
کدورت و آلام ممزوج است و زنبوران ابنای زمانند که بر سر جیفه دنیا ازدحام دارند
و شب و روز با یکدیگر در مخاصمه و مجادله و خصومت اند الحق تمثیلی باین مناسبت
کم بنظر آمده یسئل الله النصح والهدایة انتهی باشد که گمان برده
باشی که اطلاق عبادت بر اطاعت و طبعیت اهل عصیان که در این حدیث
بعمل آمده بر سبیل مجاز بوده باشد نه حقیقت و حال آنکه این چنین است بلکه بحسب

حقیقت

حقیقت امر [illegible] وای خضوع و خوار داشتن نفس در مقام اطاعت
و انقیاد و از این جهت است که حضرت عزت در کلام مجید تبعیت هوای نفس را
عبادت او نامیده است قال الله تعالی افرایت من اتخذ الهه
هواه یعنی آیا دیدی ای محمد صلی الله علیه و آله کسی را که خدا و معبود خود هوای
نفس خود را دانسته و پیوسته بعبادت او قیام دارد و در جای دیگر اطاعت
شیطان را عبادت او گفته است چنانچه میفرماید الم اعهد الیکم
یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان و تفسیر آن بابسط کلام در کتاب
مذکور در شرح حدیث یازدهم سبق ذکر یافت و روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب زی و تجمل در کتاب خود
که بکافی موسوم است و بکلینی مشهور از امام به الباطن و الظاهر امام محمد باقر
علیه السلام که آنحضرت فرمودند من اصغی الی ناطق فقد عبده فان
کان الناطق یودی عن الله فقد عبد الله و ان کان یودی
عن الشیطان فقد عبد الشیطان یعنی هرکس گوش اندازد
بگوینده بتحقیق که عبادت او کرده است پس اگر گوینده مذکور از خدا
گوید بدرستیکه بعبادت خدا قیام نموده خواهد بود و اگر از شیطان گوید
بعبادت شیطان و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور در آخر باب
شرک از امام بحق ناطق امام جعفر صادق که آنحضرت بر زبان مبارک جاری

ساخته‌اند که من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده یعنی کسی
که اطاعت نماید مردی را در معصیتی پس بدرستیکه بعبادت او قیام نموده است
و هم چنین در کتاب علم اگر کتاب مذکور روایت کرده است از ابی بصیر
که گفت گفتم بامام جعفر صادق علیه السلم و پرسیدم از حقیقت تفسیر
قول الهی در قران مجید که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا
من دون الله یعنی کافران علما و پیروان خود را که اطاعت و انقیاد ایشان
میکنند خدایان و معبودان خود دانسته‌اند از غیر الله تعالی حضرت
فرمودند والله ادعوهم الی عبادة انفسهم ولو دعوهم ما
اجابوهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا
فعبدوهم من حیث لا یشعرون یعنی بخدا قسم که علما و پیروان
ایشان را بعبادت نفس خود نخوانده‌اند و اگر بان میخواندند اجابت دعوت
ایشان نمیکردند ولیکن حلال ساختند بر ایشان حرامی چندرا و حرام کردند
بر ایشان حلالی چندرا ایشان بان گرویدند و بعبادت ایشان قیام
نمودند یعنی اطاعت ایشان در آنها کردند بر وجهی که شعور بران نداشتند
یعنی نمیدانستند که آنچه بان قیام دارند در حقیقت عبادت ایشان است
و هم در کتاب مذکور روایت کرده است بطریق دیگر از امام جعفر صادق
علیه السلم که در جواب سوال از آیه مذکور فرمودند والله ما صلوا لهم

وما

وما صاموا لهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا
فاتبعوهم یعنی بخدا قسم که از برای ایشان نمازی نکردند و روزه نداشتند
ولیکن حلال کردند بجهت ایشان حرام را و حرام ساختند بر ایشان حلال
را و آنها تبعیت نمودند ایشان را از ان و هرگاه چنانچه دانسته شد
تبعیت غیر و انقیاد او امر و نواهی او در حقیقت عبادت او باشد پس اکثر ابنای
این زمان بعبادت هوای نفس دنی و شهوت بهیمی و سبعی که با نواع
متعدده و اجناس مختلفه میکردند اقامت داشته باشند و آنها در معنی
بتان ایشان باشند که همیشه پرستش می‌نمایند و شرکایی که از غیر
خدا بعبادت ایشان قیام دارند و ایشان را بران شعور نیست و شرک
خفی عبارت ازین حال است نسئل الله سبحانه العصمة والتوفیق
و چه خوب فرمودست کلام رابعه عدویه در این مقام لک الف معبود
مطاع امره دون الاله وتدعی التوحید یعنی ترا هزار معبود است
که در اطاعت ایشان نهایت اهتمام داری غیر از خدای تعالی که معبود بر حقیقت
و هنوز دم از توحید میزنی انجام بودن اهل ان دیه در کوههای آتشین
که بواسطه سوختن ایشان افروخته شده است تا روز قیامت چنانچه
این حدیث بان ناطق است صریحست در انکه در مدت برزخ که عبارت از
مابین موت و قیامت است عاصیان را عذابی خواهد بود و در این معنی احادیث

منعقد شده است و احادیث نبوی نیز بران ناطق است و آیات
قرانی بران شاهد و علماء اکثر مذاهب اسلام اگرچه در حقیقت و کیفیت آن
خلاف کرده اند اما بر اصل وقوع آن اتفاق دارند و آنچه بر ما واجبست
تصدیق بوقوع عذابیست بعد از موت و قبل از حشر و اما کیفیت
و تفصیل آن بر چه وجه و کیفیت خواهد بود و کدام وقت تحقق پیدا خواهد کرد
بدانستن آن مکلف نیستیم بلکه اکثر از ان قبیل است که عقول انسانی
بدرک آن نتواند رسید و فهم کیفیت چگونگی آن نمیتواند نمود پس از بیان
تفاصیل آن و بحث از چگونگی و کیفیت آن ساکت باید بود و معظم اوقات
خود را صرف باید کرد در امری که اهم از انست یعنی در تدبیری که ما را از ان
بهر کیفیت و بهر نوع که باشد برهاند و استحقاق آن آزار از ما دفع کند و ان
نیست مگر بمواظبت و مداومت بطاعات الهی و اجتناب و دوری کردن
از منهیات او تا آنکه حال ما در اشتغال بحث از ان و تفحص از کیفیت و حقیقت
آن و فارغ بودن از فکر امور یکه ما را از ان نجات دهد مثل حال شخصی
که سلطان وقت او را بقید در آورده باشد و مقرر داشته که چون فردا
شود دست او را بازای گناهی که از و صادر شده است قطع نماید و گوش
و بینی او را ببرند و اصلا در تدبیر آن نباشد که حیله انگیزد و کاری کند
که دست او بسلامت ماند و گوش و بینی او از آفت قطع برهد و همت فکر

ان

آن د [illegible] باوست و اعضای او را بکارد خواهند برید یا بانمشیر قاطع
آن زید خواهد یا عمرو بعضی احادیث که درین باب از ائمه اهل البیت علیهم السلام
وارد شده است در آخر کتاب ان شاء الله تعالی بتفصیل ایراد خواهد شد
و درین وقت بذکر یک حدیث از آنجمله اقتصار میرود که روایت کرده است
از شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله بسندی که میرسانند بامام
بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند ان بین
الدنیا والاخرة الف عقبة اهونها وایسرها الموت یعنی
مابین دنیا و آخرت که عبارت از میان موت و قیامت باشد هزار
عقبه در پیش است که از همه سهل تر و آسان تر موت است و گویا اگر بدیده
بصیرت ملاحظه شود و درین مقام ذکر همین حدیث کافی باشد والله الهادی
بیت در عشق تو زان سوی فنا صد خطر است تا نگوئی که چو عمرم بسر آید
رستم و پوشیده نماند که آنچه امروز تقریر کرد که خود در میان ایشان بوده
و از ایشان نبوده گو آنچه امروز بعضی ۹ نازل شد از انیز بان ایشان را
گرفته است اشعار بان دارد که از اهل معاصی و جمعی که مرتکب اند
کناره باید کرد و از ایشان عزلت باید گزید و با آنکه بودن در میان
ایشان باعث آنست که باتش ایشان باید سوخت و در عذاب
با ایشان شریک باید بود اگرچه در افعال و اقوال شرکت با ایشان

۹ چون عذاب الهی

واقع نشده باشد و موافقت تمام باین معنی دارد و کلام معجز نظام الهی

که ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیما کنتم

قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله

واسعة فتهاجروا فیها فاولئك ماویهم جهنم

وساءت مصیرا در اخبار آمده که چون جماعتی از مسلمانان

مثل قیس بن فاکهه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت

از مکه معظمه بمدینه منوره هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب

بدر می آمدند ایشان نیز همراه کافران بحربگاه مسلمانان حاضر گشتند

و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حضرت عزت در شان ایشان این آیت

فرستاد یعنی بدرستیکه آنانکه ملائکه یعنی ملك الموت و اعوان او قبض

روح ایشان می نمودند در حالتی که ایشان ستمکار بودند بر نفس خود

بواسطه ترك هجرت از مکه معظمه با وجود قدرت بران گفتند ملائکه

مذکور با ایشان از روی سرزنش که در چکار مشغول بودید از امور دنیا و

با کدام قوم اختلاط داشتید با مشرکان یا موحدان ایشان گفتند

بودیم ما ضعیفان و عاجزان در روی زمین و کفار بر ما غالب بودند ملائکه در

مقام تکذیب ایشان در آمده گفتند آیا زمین خدای واسع و فراخ

نبود تا شما هجرت کنید از جای خود بطرف دیگر از آن چنانچه مناکحا

جز

جیشه و ... صیه کسر دند پس آن گروه تارکان هجرت را جای ایشان

دوزخ است و بد باز گشتی است دوزخ ایشان را و حدیثی که روایت کرده است

شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب مجالست اهل معاصی از کتاب

کافی از امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت نهی فرمودند بعضی اصحاب خود را

از مجالست و همنشینی مردی از اهل ضلال و گمراهی آن شخص گفت بر من

چه چیز لازم می آید هرگاه آنچه او میگوید من نگویم و بر اعتقاد خود ثابت و راسخ

باشم امام علیه السلام فرمودند اما تخاف ان تنزل به نقمة

فتصیبکم جمیعا یعنی نمی ترسی از شومی اعمال و عقیده و کردار او بلای بر او

نازل شود و آتش او تر و خشك را در معرض هلاك در آورده همه شما را

فرا گیرد و بالجمله اگر براز و اعزلت از مردم شوی این فایده مترتب نباشد

همین فایده کفاف است و حال آنکه فواید و منافع آن بسیار و از تعداد و حد

و شمار بیرون است همگنان را توفیق در آن روزی باد و رب العباد

حدیث بیست و یکم سوال مسلم بن قیس از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

از دروغ گفتن روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار

عماد الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از حماد

بن عیسی که ذکر احوال ایشان از پیش رفت از ابراهیم بن عمر الیمانی که اگرچه

اکثر ضعیفش دانسته اند اما نجاشی حکم بتعریفش کرده است از ابان

بن ابي عباس كه از ابان علي بن حنين است از سليم بن قيس
الهلالي كه از امير المومنين امام حسين و امام حسن و امام زين العابدين
عليه السلام در چهار حديث روايت كرده است كه گفت قلت لا
مير المومنين علي عليه السلم اني سمعت من سلمان و
المقداد وابي ذر شيئا في تفسير القران و احاديث عن
بني الله صلى الله عليه واله غير ما في ايدي الناس ثم
سمعت منك تصديق ما سمعته منهم ورايت في ايدي
الناس اشياء كثيرة من تفسير القران ومن الاحاديث
عن نبي الله صلى الله عليه واله انتم تخالفونهم فيها
وتزعمون ان ذالك كله باطل افترى الناس يكذبون على
رسول الله صلى الله عليه واله متعمدين ويفسرون
القران بآرائهم قال فاقبل علي عليه السلم فقال سئلت فافهم
الجواب ان في ايدى الناس حقا وباطلا وصدقا وكذبا
وناسخا ومنسوخا وعاما وخاصا ومتشابها ومحكما وحفظا ووهما
وقد كذب على رسول الله صلى الله عليه واله في عصره حتى
قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت على الكذابة فمن
كذب على متعمدا فليتبوأ مقعده من النار ثم كذب

عليه

٢٣١

عليه من بعده وانما اتاكم الحديث من اربعة ليس لهم
خامس رجل منافق يظهر الايمان متصنع بالاسلام لا يتاثم
ولا يتحرج ان يكذب على رسول الله صلى الله عليه
واله متعمدا فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا
منه ولم يصدقوه ولكنهم قالوا هذا صحب رسول الله
صلى الله عليه واله وراه وسمع منه فاخذوا عنه
وهم لا يعرفون حاله وقد اخبره الله عن المنافقين
بما اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل واذا رايتهم
تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم ثم
بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلال والدعاة الى النار بالزور
والكذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم على
رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع
الملوك والدنيا الا من عصمه الله فهذا احد الاربعة ورجل
سمع من رسول الله صلى الله عليه واله شيئا لم يحفظه
على وجهه ووهم فيه فلم يتعمد كذبا فهو في يده يقول
به ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعته من رسول
الله صلى الله على محمد واله فلو علم المسلمون انه وهم

يقبله ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من
رسول الله صلى الله عليه واله شيئا امر به ثم نهى عنه
وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن شي ثم امر به وهو لا يعلم
فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو علم انه منسوخ لرفضه
ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه
واخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه
واله مبغض للكذب خوفا من الله وتعظيما لرسول الله
صلى الله عليه واله لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه
فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم
الناسخ من المنسوخ وعمل بالناسخ ورفض المنسوخ
فان امر النبي صلى الله عليه واله مثل القران ناسخ
ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه وقد كان
يكون من رسول الله صلى الله عليه واله الكلام
له وجهان كلام عام وكلام خاص مثل القران وقال
الله عز وجل في كتابه ما اتاكم الرسول فخذوه
وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لا يعرف
ولم يدر ما عنى الله به ورسوله وليس كل اصحاب

رسول الله صلى الله عليه واله كان يسئله عن الشيء
فيفهم وكان منهم من يسئله ولا يستفهمه حتى ان
كانوا ليحبون ان يجي الاعرابي والطاري فيسال رسول الله
صلى الله عليه واله حتى يسمعوا وقد كنت ادخل على
رسول الله كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة فيخليني فيها
ادور معه حيث دار وقد علم اصحاب رسول الله
صلى الله عليه واله انه لم يصنع ذلك باحد من الناس
غيري وربما كان ياتيني رسول الله عليه واله اكثر
ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت عليه بعض منازله
اخلاني واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا
اتاني للخلوة معي في منزلي لم يقم عني فاطمة ولا
احدا من بني وكنت اذا سالته اجابني واذا سكت عنه
وفنيت مسائلي ابتداني فما نزلت على رسول الله صلى الله
عليه واله اية من القران الا اقرانيها واملاها علي
فكتبتها بخطي وعلمني تاويلها وتفسيرها وناسخها و
منسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها
ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت اية من

كتاب الله عز وجل ولا علما املاه علي وكتبته منذ دعا لي
بما دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام امر
ولا نهي او شيء كان او يكون ولا كتابا منزلا علي احد
قبله من طاعة او معصية الا علمنيه وحفظته فلم انس
حرفا واحدا ثم وضع يده علي صدري ودعا الله ان يملا
قلبي علما وحكما ونورا فقلت يا نبي الله بابي انت
وامي منذ دعوت الله بما دعوت لم انس شيئا ولم يفتني
شيء لم اكتبه افتتخوف علي النسيان فيما بعد فقال لا لست
اتخوف عليك النسيان والجهل **شرح** کلام بلاغت نظام
در ضمن آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** راوی
گوید گفتم با امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بدرستیکه من
شنیده ام از سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی ذر غفاری چیزی از تفسیر قرآن
و احادیث که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت میکردند غیر آنچه
از ایشان شنیده ام و دیده ام که در دست مردم چیزهای بسیار از تفسیر قرآن
و احادیث مصطفوی صلوات الله علیه و آله که شما مخالفت ایشان میکنید
ایشان را و آنها را در عم شما آن است که همه آنها باطل و کذب است
آیا می بینید مردم را که بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله دروغ بسته باشند از روی

دانستگی و عمدا و تفسیر میکرده باشند کلام خدای را از پیش خود دلیل آنکه از [?]
کسی شنیده باشند راوی گوید بعد ازین سؤال حضرت امیر المومنین
علیه السلام روی بمن آورد و فرمود که سؤالی کردی جواب او بفهم
بدرستیکه در دست مردم حق هست و باطل است و راست است
و دروغ هست و ناسخ هست که رفع حکم از آیه و حدیث دیگر کرده
و منسوخ هست که حکم آن با آیت دیگر یا حدیث دیگر باطل شده است
عام هست که شامل چند چیز است و خاص هست که به بعض افراد
اختصاص یافته است و محکم هست که معنی مراد از آن واضح است و جمعی
که عارف بلغت باشند ظاهر و متشابه هست که بر خلاف آن هست
محفوظ هست که آنچنانچه هست بیاد مانده و موهوم هست که توهم آن کرده اند
و در واقع نه آنچنان است و به تحقیق که دروغ بستند مردم بر رسول
خدای صلی الله علیه و آله در عهد آنحضرت تا آنکه برخواست روزی یا
را ده خطبه خواندن و گفت در آن خطبه که ای گروه مردم بدرستیکه بسیار
شده است دروغ گویی بر من پس هر کس بر من از روی دانستگی
دروغ ببندد پس باید قرار یابد منزل و نشیمن گاه او در آتش و همچنین
دروغ بستند مردم بر او صلی الله علیه و آله بعد از او بدرستیکه حدیث از چهار کس
بشما میرسد که پنجم ایشان نیست **اول** مردی که مبتلای نفاق است

بظاهر خود را مومن وا نماید و اسلام ساختگی بر خود بسته و در باطن در کفر خود
باقیست و مستوجب گناه نمیداند و حرجی بر آن اعتقاد ندارد که از روی عمد
بدروغ بستن بر رسول خدای صلی الله علیه و آله دروغ بندد و اگر مردم بدانند
که آن منافق دروغگویست سخن او را در معرض قبول در نمی آورند و از گفته
او خود نقل کنند درست نمیدانند ولیکن میگویند که این مرد از اصحاب
رسول خداست صلی الله علیه و آله و بشرف رویت آنحضرت بسعادت فایز
شده است و حدیث از آنحضرت استماع نموده و از او حدیث فرا میگیرند
و ایشان را از حقیقت حال و نفاق او معرفت حاصل نیست و حال آنکه خبر
داده است حضرت عزت از ارباب نفاق بآنچه خبر داده است و وصف
کرده است ایشان را بآنچه وصف ایشان کرده است پس گفته است
در حق ایشان و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا
تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة آورده اند ابن ابی مردی بود جسیم
و خوش روی و شیرین سخن و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین
صورت بودند چون بمجلس بهشت نشان بهترین خلق خدا حبیب العالمین صلی الله
علیه و آله می آمدند مشاهده ایشان باعث تعجب آنحضرت میشد حضرت عزت
این آیه شریف فرستاد یعنی چون ملاحظه میکنی منافقان را شگفت می آورد
ترا جسمهای ایشان از فربهی و تری و تازگی و اگر سخن میگویند گوش

میکنی

میکنی مر سخن ایشان را و حال آنکه در عدم عقل و قلت تفکر گویا ایشان
چوبهای خشک شده اند بدیوارهای باز نهاده یعنی صحیح جسدند خالی از علم
و فطرت پس ماندند بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و تقرب و نزدیکی
جستند بائمه ضلال و جمعی که مردم را باتش دوزخ میخوانند بسبب دروغ
و بهتانی که می بندند پس ایشان را متولی امور ساختند و رقاب مردم را
در ربقه اطاعت ایشان نهادند و خوردند بسبب ایشان دنیا را و همیشه
مردم با طبع با پادشاهان و دنیا اند مگر کسیکه حضرت عزت نگاهداشته
باشد او را در پناه خود و این است یکی از چهار کس که مذکور شدند دوم مردیکه
از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده است چیزی را و آنچنان که شنیده حفظ
نکرده و در وهم افتاده است پس اگر از روی دانستگی و عمد بر آنحضرت دروغ
نبسته اما او را که اعتقاد دارد که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده است و در
واقع چنان نیست در دست گرفته بمردم میگوید و عمل بمضمون او مینماید و بر
روایت میکند و میگوید که من از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اینچنین
شنیده ام و اگر مسلمانان بدانند که او در آن وهم کرده و آنچنانکه هست
حفظ نکرده در معرض قبولش در نمی آورند و عمل بمضمونش نمیکنند و اگر
او خود نیز بداند که وهم کرده است هرآینه ترک آن مینماید سوم مردیکه از رسول
خدا صلی الله علیه و آله شنیده است چیزی را که آنحضرت امر بآن کرده است

ولبعد از آن نهی فرموده و اورا علم بآن نیست یا شنیده است از آنحضرت
که نهی از چیزی فرموده لبعد از آن امر بآن فرموده و او نمیداند از این حفظ
کرده است منسوخ حدیث را بی آنکه علم بناسخ داشته باشد و اگر بداند که
آن منسوخ شده است هر آینه ترک آن میکند و اگر بدانند مسلمانان که
از و میشنوند که آن منسوخ است هر آینه ترک آن مینمایند چهارم
کسیکه هرگز دروغ بحضرت رسول نه بسته است و دشمن میدارد دروغ را بسبب
ترسی و خوفی که از پروردگار عالم دارد و بجهت تعظیمی که در باره رسول خدا صلی الله
علیه واله میکند و فراموشش نکرده است بلکه آنچه شنیده و چنانچه بوده حفظ کرده
و چنانچه شنیده نقل آن میکند بی آنکه چیزی بران زیاده کند یا از آن کم کند
و میداند که ناسخ کدام است و منسوخ کدام و به ناسخ عمل میکند و منسوخ
را ترک میدهد چرا که امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مثل قران ناسخ میباشد
و منسوخ میباشد خاص و عام میباشد محکم میباشد و متشابه میباشد
و لیکن بود آنکه از رسول خدای صلی الله علیه واله کلامی صادر میشد که او را دو روی
بود و کلامی صادر میشد که عام بود و کلامی نیز سر میزد که خاص بود مثل قران
و حضرت عزت در کلام مجید فرموده است ما آتاکم الرسول فخذوه
وما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر آنچه امر کند شما را رسول صلی الله
علیه واله آن را فرا گیرید ای فرا گیرید آنرا و فرمان برید و آنچه نهی کند شما را از آن

ان کنید هر کس ترک امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید
در ورطه هلاک افتد پس مشتبه میشود بر کسیکه معرفت بآن ندارد و نمیداند
که خدای تعالی و رسول او از وجه معنی خواسته اند و نیست اینچنین که هر یک
از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که سوال میکردند از آنحضرت جواب
او را میفهمیدند چه بودند بعضی از ایشان که سوال میکردند و جواب او را
خوب نمیفهمیدند چنانچه دوست میداشتند که اعرابی تازه بیاید و مسئله از
از رسول خدا صلی الله علیه واله بپرسد تا ایشان بشنوند از آن و من کسیکه بودم
که داخل میشدم بر رسول خدای صلی الله علیه واله هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه
پس خلوت میکردند با من در آن داخل شدنها و من با آنحضرت میگشتم
هر جا میگردیدند چنانچه اصحاب رسول همه میدانستند که بکسی دیگر غیر از من
حضرت بران وجه سلوک نمیداشتند و آن سلوک مخصوص من بود
و بسیار بود که رسول خدای بخانه من می آمدند و هر گاه من داخل میشدم بخدمت
آنحضرت در بعضی منازل ایشان برای من خلوت میکردند و از ازواج طاهره
خود را از پیش من بر میخیزانیدند و چنانچه کسی غیر از من پیش آنحضرت نمی ماند
و چون آنحضرت از جهت خلوت با من در می آمدند در منزل من نه فاطمه را
علیها السلام از پیش من بر میخیزانیدند و نه کسی را از فرزندان من بواسطه
محرمیت آنحضرت با ایشان یا محرمیت ایشان تا صبر از آنحضرت بر خلاف

ازواج طاهره و هرگاه سوال میکردم از آنحضرت جواب میفرمودند و چون خاموش
میشدم و سوالهای من تمام میشد خود ابتدا بکلام میکردند و نازل نشد بر رسول
خدا آیتی از قرآن مگر آنکه مرا بخواندن آن وا داشتند و بر من خواندند بنا براین
نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم کردند بمن تاویل آنرا و تفسیر آنرا و بر من ظاهر ساختند
که ناسخ است یا منسوخ محکم است یا متشابه خاص است یا عام و دعا
کردند بخدای تعالی که توفیق فهمیدن و یاد کردن آن بمن کرامت نماید پس
من ببرکت آن دعا فراموش نکردم آیتی را از کتاب خدای تعالی که عزیز
است و هیچ حکمتی را و از یاد نرفته علمی را که املا آنرا بمن کردند و من آنرا نوشتم
از وقتیکه حضرت باو تعلیم داده بود نه از حلال و نه از حرام و نه از امر و نه از نهی
و نه چیزی که قبل از این بود و نه چیزی که بعد از این خواهد بود و نه کتابی را بر یکی
از انبیای سابق نازل شده و قبل از او در طاعت یا معصیت مگر آنکه
تعلیم کردند آنرا بمن و من یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا و فراموش نکردم
حرفی را از آن و هرگاه تعلیم میفرمودند بعد از آن دست مبارک بر سینه
من گذاشته دعا کردند بخدای تعالی که پر گرداند دل مرا از علم و حکمت
و نور معرفت پس گفتم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادر من فدا
باد ترا از وقتیکه دعا کرده خدای را با آنچه دعا کرده چیزی را فراموش
نکرده ام و چیزی از من فوت نشده که ننوشته باشم آیا میترسی بر من

بعد از این فراموش کنم حضرت فرمودند نمیترسم بر تو چیزی را فراموش
کنی یا جهل بچیزی داشته باشی بینش دوم محکما و متشابها محکم در لغت
بمعنی مضبوط و استوار است و در اصطلاح اطلاق میکنند بر کلامی که معنی
آن واضح باشد و مقصود از آن بر کسیکه عارف بلغت باشد ظاهر و بر کلامی
که از نسخ یا تخصیص یا از هر دو محفوظ باشد و آنچه نظم آن مستقیم و خالی از
خلل باشد و بر آنچه در تاویل آن سوای یک وجه نگنجد و بهریک از معانی مذکوره
متشابه در مقابل آنست یعنی بر معنی اول و متشابه آنست که معنی آن
وضوح نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معنی ثانی آنکه
یا تخصیص یا هر دو در آن راه یافته باشد و بر این قیاس و اینجا از محکم
و متشابه هریک از معانی مذکوره مراد میتواند و الله اعلم قد کثرت علی
الکذابة بفتح کاف و تشدید دال بر وزن سیارة و صیغه مبالغه است
و جار و مجرور که علی باشد میتواند بود که بان متعلق باشد بکثرت بتضمین
معنی اجتمعت و مانند آن یعنی بسیار شده اند و در حالتی که مجتمع اند بر من ارباب
کذب و دروغ فلیتبوء مقعده من النار یعنی لینزل منزله مهیا در یک
زود آید در منزل خود که از آتش مهیا شده است بجهت او کنایه از دوزخ
و این حدیث یعنی من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار
شمرده اند از احادیث متواترة و حکم بتواتر آن کرده متصنع باسلام

یعنی زور خود را بر اسلام میدارد و از روی تدلیس خود را مسلمان
وا مینمایند بی آنکه در نفس الامر متصف باسلام باشند ولا یأثم ولا
یتحرج عطف یتحرج بران عطف تفسیریست یعنی نفس خود را اثم و گناه کار
نمیدانند بدروغ بستن بر رسول خدا صلی الله علیه واله وقد اخبر الله
عن المنافقین بما اخبر مراد این است که منافقان ظاهری
داشتند نیکو و خوش کلام و شیرین گوی بودند و سخنان بروی اندود و دا
که موجب فریفته شدن مردم بود بان و باعث تصدیق مردم ایشان را
در آنچه نقل میکردند از رسول خدای صلی الله علیه واله از احادیث و من نسبت
کلامی که حضرت عزت بپیغمبر خود را صلوات الله وسلامه علیه در معرض خطاب
باو در آورده واذا رایتهم تعجبک اجسامهم یعنی چون بینی ایشان را یعنی
منافقان را بشگفت می آورد ترا اجسام ایشان از غایت صباحت
و حسن منظر که ظاهر ایشان بان آراسته وان یقولوا تسمع لقولهم
و چون بسخن در می آیند گوش می اندازند بران بواسطه طلاقت لسان و حسن
بیان که کسب آن کرده اند بالزور والکذب متعلق است یتقربوا
یعنی تقرب و نزدیکی ایشان بائمه ضلال که مردم را باتش دوزخ میخوانند
بسبب زور و کذب و عطف کذب بر زور عطف تفسیری است چه زور
بمعنی کذب است ناسخ و منسوخ جز ثانی آن است و جزو اولش مثل

القرآن است و میتواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد یعنی بعضه ناسخ وبعضه
منسوخ یا بدل باشد از مثل و ممکن است که مجرور خوانده شود که بدل از قرآن
باشد و حال آنکه نمیتواند قایم مقام او باشد چه مثل القرآن که بدل او در آید
معنی مانند نمیشود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قایم مقام
مبدل منه واقع تواند شد چنانچه صاحب کشاف الجن را در این کریمه
جعلوا الله شرکاء الجن بدل شرکاء داشته و حال آنکه در اینجا نمیتواند
قایم مقام شرکاء واقع نمیتواند شد چنانچه ظاهر است وقد کان
یکون من رسول الله صلی الله علیه واله الکلام له وجهان
اسم کان درین فقره ضمیر شان است مستتر در کان و ضمیر شان
عبارت از ضمیریست که قبل از جمله می آورند بی مرجع یا راجع بموضع
جمله مثل هو در آیه کریمه قل هو الله احد که بمذهب بعضی بمعنی شان
و قصه است و مرجع ندارد و بمذهب بعضی راجعست به الله و یکون
از افعال ناقصه است که بخبر احتیاج ندارد و او با بعضش که الکلام است
خبر کان است وله وجهان صفة الکلام است چه الکلام اگر چه معرف
بالف ولام است وصفه آن نمی باید و اقع شود نکره معرف بالف ولام
که لا توصف الا بمثله اما این جا در حکم نکره است بواسطه عمومی
که از ان اراده شده و میتواند بود که حال باشد از وجه اسم مکان بمنزله

فاعل ست میتواند بود که یکون ناقصه باشد که بخبر محتاج است و برین
تقدیر له و جهان خبر او خواهد بود فیشتبه فا تفریع ست و جمله
متفرعست بر ماقبل آیت که له وجهان خاص و عام باشد و لم یدر
ما عنی الله به ما موصول مفعول یدرا است و محتمل است که فاعل
یشتبه باشد و مفعول لم یعرف و لم یدر در کلام مقدر باشد که تقدیر
کلام چنین باشد که یشتبه ما عنی الله به علی من لم یعرف
و لم یدر ان له وجهان فتجلّی لنبی فیها و دمعة المجلّی یا از جلوت ماخوذ است
یا از تحلیه و حاصل معنی آنکه میکذاشت مرا که با او در آن کنم هر جای میگذشت
و ظاهر ست که مراد در آن تجسم نیست بلکه مراد در آن تفعل است یعنی
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مطلع میساخت مرا بر اسراری که
از دیگران او را مخفی میداشت و میگذاشت مرا که خوض کنم با او در معارف
الهی و علوم ملکوتی که مرتبه اش بلند تر است از آنکه هر کس پی بآن تواند
برد یا زیاده از یک کس یعنی بعد از یک کس بعد بر آن مطلع تواند شد و علی
تاویلها و تفسیرها تاویل عبارت از بر گردانیدن و منصرف
ساختن کلام است از معنی ظاهری بمعنی که از آن مخفی تر باشد
و آن را از آل و یؤل گرفته اند بمعنی رجع یرجع و مقرر شده است که
هر آیتی را ظاهری و باطنی هست و مراد اینجا آنست که حضرت صلی الله

علیه و آله مطلع ساخت او را بر باطن هر آیت که بر هر کس ظاهر نیست
و تعلیم کرد با او علیه السلام اسراری که هیچکس منکشف نبود و تفسیر
در لغت بمعنی کشف عرب میگوید اسفرت المرأة عن وجهها
اذا کشفت و اسفر الصبح اذا ظهر و در اصطلاح علمیست که بحث میشود
در آن از کلام خدای تعالی که بقصد اعجاز نازل شده از حیثیت
دلالت کردن آن بر معنی که خداوند ست جل شانه از آن و قید
قصد اعجاز بواسطه بیرون رفتن بحث از حدیث قدسی است که عبارت
از کلامیست که از جانب حضرت پروردگار عالم نازل شده باشد و
نه بقصد اعجاز باشد من طاعته او معصیته یعنی از امری که موجب طاعت
خدا باشد یا باعث معصیت او و ان یملاء قلبی علما و حکما
یعنی حکمة چه حکم بضم حا و سکون کاف بمعنی حکمت نیز آمده و وزن درست
که حکما یک جا بفتح کاف تواند بود که خوانده شود که جمع حکمت باشد
تا لیس فیه هیچ شک نیست در آنکه بنا بر بعضی اغراض فاسده
و مطالب باطله مثل قرب ملوک و رواج یافتن آرای ضایعه باطله
دروغ بسیار بر رسول الله صلی الله علیه و اله بسته شده و اینکه
دعوی کرده اند بعضی که صرف قلوب ایشان از آن شده است و
تمکین اراده ان نداده اند ظاهر البطلان است و نقل راوی در این حدیث

از پیغمبر صلی الله علیه و آله که من کثرت علی الکذابه دلیل است بر وقوع آن زیرا که کلام مذکور خالی از آن نیست که کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله هست یا نه بر هر تقدیر مطلوب حاصل است دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعض احادیث است که مضامین ایشان منافی یکدیگر است چنانچه جمع میان ایشان بهیچ وجه ممکن نیست و نه بتحقیق معلوم است که بعضی از ان ناسخ بعضی هستند و بالجمله وضع احادیث بواسطه غرض ملوک که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این حدیث اشاره بان کرده اند بسیار واقع شده از انجمله حکایت کرده اند که غیاث بن ابراهیم بمجلس مهدی عباسی داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار بلعب کبوتر بود بواسطه خوش آمد او گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده لا سبق الا فی خف او حافر او نصل او جناح و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت او جناح داخل حدیث نیست مهدی را الحاق او خوش افتاده فرموده که ده هزار درهم در وجه انعام او رسانند و چون از مجلس بیرون رفت مهدی بنفر است و بر پاشت که حال چیست اشهد ان قفاه قفا کذاب علی رسول الله صلی الله علیه و آله گواهی میدهم که قفای او قفای کیست که بر رسول خدای دروغ بسته است هرگز پیغمبر نفرموده است که او جناح بهانه تیش این مرد خواست که بما نزدیکی نماید

دوبن

و خوش آمدی در کار ما کند و در حال فرمود که کبوتران را ذبح کردند و گفت من او را براین عمل داشتم یعنی میلی که از من بلعب کبوتر ظاهر بود او را براین الحاق داشت و بعضی از زنادقه حدیث بسیاری وضع کرده اند و بعضی غلات و خوارج چنانچه از بعض ایشان روایت کرده اند که بعد از انکه از گمراهی و نفاق خود برگشته هدایت یافتند گفتند مردم را نظر کنید باین احادیث و بخاطر آورید که از که فرا گرفته اید زیرا که ما چنین بودیم که هرگاه امری میپسندیدیم از برای رواج آن حدیث بسیار وضع میکردیم که مطابق واقع نبود بعضی علما مثل حسن بن محمد صنعانی که در علم لغت امام وقت بوده و تصانیف بسیار در علم دارد و غیر او از امثال او چند کتاب در بیان احادیث موضوعه ترتیب داده اند و از ان جمله این احادیث را شمرده که السعید من وعظ بغیره سعادتمند کسی بود که بغیر خود پندیاب شده باشد و از مشاهده اطلاق احوال او پند خود حاصل کرده باشد باین معنی که انچه از افعال و اخلاق او بنظر عقل نفس خوش آید خود را بان متخلق و متصف ساخته باشد و انچه خوش نیامده باشد اجتناب و احتراز از ان نماید مترجم گوید اگر اندک اکاهی باشد مشاهده خود نیز درین باب کفایت است و احتیاج بغیر خود نیست چنانچه از ان جز میدهد حدیثی که منسوب است بامیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده اجمعین که انظر وجهک فی المرأة فان کان حسنا فافعل ما یناسبه و ان کان قبیحا فلا تجمع بین القبیحین

یعنی نظر کن در آیینه اگر روی تو نیکو نماید بعمل از آنچه مناسب روی نیکوست
و اگر زشت باشد میان دو زشتی که روی زشت و فعل بد باشد
جمع مکن و زشتی روی را به نیکویی کردار مجبور ساز الشقی من الشقی
فی بطن امه بدبخت و بی سعادت کسی است که در شکم مادر بدبخت و
بی سعادت باشد کنایه از آنکه کسی که بدبخت و بی سعادت است در آن
خلقت آن را از وجه مقدر شده است و از ابتدای آثار خلقت آثار آن از او
بظهور میرسد الجنة دار الاسخیاء بهشت خانه ارباب سخاوت
و کرم است کنایه از آنکه سخاوت و کرم و بذل مال بوجوه خیر بیشتر از اعمال حسنه
دیگر باعث دخول بهشت میشود طاعة النساء ندامة پیروی دا...
زنان در کارها باعث ندامت و پشیمانی است در آن کار کنایه
از آنکه در باب ایشان می باید مصداق حدیث و شاوروهن
و خالفوهن بعمل آید تا پشیمانی دست ندهد دفن البنات من
المکرمات دفن کردن و در قبر گذاشتن دختران خود از امور گرامی داشته
شده است نزد عقل اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه طلب
کنید و بجویید خیر و نیکی را نزد خوب رویان که گفته اند روی نیکو دلیل خلق نکوست
الا هم للدین و لا وجع العین نیست اندوهی مگر اندوه قرض و نیست دردی
سوی درد چشم کنایه از آنکه صعوبت اندوه قرض و شدت درد چشم مرتبه ا...

الاوجع

کر المها

کر المها و دردهای دیگر در جنب آن سهل است الموت کفارة لکل مسلم
مرگ کفاره است مر گناه هر مسلمان را یعنی کسی که بزیور اسلام متحلیست یا
می باید غم گناه نداشته باشد که الم مردن او که او را از دیگر چیزی نیست
کفاره گناهان او خواهد شد ان التجار هم الفجار بدرستی که سوداگران
همه فاجران شد و فاجر بمعنی مال دار و دروغ گوی هر دو آمده است و در دو
معنی مناسب مقام است نهایتش شاید معنی ثانی انسب باشد
والله اعلم و صغانی مذکور منسوب است بصغانیان که دهی بزرگیست از
ولایت ماوراء النهر و ار الملتقط که از مصنفات اوست ذکر کرده است
که از جمله احادیث موضوعه حدیثیست که بعضی گمان برده اند که صلی الله
علیه و آله و سلم در شان ابی بکر گفته است مثل ان الله یتجلی للخلائق
یوم القیمة عامة و یتجلی ابا بکر خاصة یعنی بدرستی که حضرت
عزت جلوه میدهد خود را در قیامت بر جمیع خلایق بعموم و جلوه میکند
بر ابوای ابابکر بخصوصه و حدیثی جبرئیل ان الله تعالی لما خلق الارواح
اختار روح ابی بکر من بین الارواح یعنی جبرئیل عم گفت بدرستی که حضرت
عزت چون خلق ارواح میکرد روح ابی بکر از میان ارواح برگزیده
و امثال این احادیث بسیار که در شان ابوبکر نقل شده و بعد از آن صغانی
میگوید که من با ابوبکر نسبت بعمری یابم و از نسل اویم میگویم آنچه حق است در باب

او بواسطه آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند
که قل الحق ولو علی انفسکم والوالدین والاقربین یعنی بگوئید
راست را و حق را پنهان مکنید اگر چه ضرر آن به نفسهای
شما و پدر آن و مادر آن شما و اقارب شما عاید شود و لیکن
میگویم از جمله موضوعات آن است که روایت کرده اند از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم اول من یعطی کتابه بیمینه عمر ابن
الخطاب الکذاب وله شعاع کشعاع الشمس قیل
فاین ابو بکر قال سرقة الملائکه یعنی اول کسی که روز قیامت
نامه اعمال او بدست راست او دهند عمر ابن الخطاب خواهد بود و او را
درخشندگی باشد مثل درخشندگی آفتاب در آن روز پس
گفتند کجاست ابو بکر فرمودند ملائکه او را دزدیده اند از غایت
میل خاطری که باو داشته و از جمله موضوعات این است زر غبا
تزدد حبا یعنی زیارت کنید و ببینید یکدیگر را گاه گاه در میان که
زیارت بر این باعث از دیاد محبت میشود کنایه از آنکه هر روز
نباید دید النظر الی الخضرة یزید فی البصر یعنی دیدن سبزه
زیاده میکند نور چشم را من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له
یعنی هر که چهل قدم کوری را براه برد [illegible]

خدای تعالی او را تعلم علمان علم الادیان و علم الابدان یعنی علمی
که علمیت را می شاید منحصر است در دو علم علم ادیان که عبارت از فقه
و تفسیر و حدیث و کلام باشد و علم ابدان که مراد از آن علم طب است علما
و غلا تا اینجا بود کلام صنعانی و ترجمه او بطریق انتخاب و نقل است که
در ولایت هندوستان بعد از ششصد سال از هجرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم مردی پیدا شده بود نام بابا رتن و دعوی میکرد که من از
اصحاب رسولم صلی الله علیه و آله که تا امروز زنده ام و جمعی از اباطیل هند
تصدیق دعوی او کرده بودند و احادیث بسیاری وضع کرده است و میگفته
است که من اینها را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام و صاحب قاموس
که محمود بن یعقوب فیروزآبادی باشد میگوید من ان احادیث را از اصحاب
او شنیده ام و ذهبی کتابی تصنیف کرده است در اثبات کذب احادیث
مذکوره و او را الکبیر ... نام نهاده است و بالجمله احادیث موضوعه زیاده
بر آنست که زبان بیان از تعداد آن بر تواند آمد انجام بباید دانست که آنچه
این حدیث متضمن آنست که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
تعلیم کردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را آنچه شده است و آنچه خواهد شد
ممکن است که محمول شود بر احکام شرعی در مسائلی که واقع شده است
و مسائلی که واقع خواهد شد و می تواند بود که محمول بر بعض علوم غیب شود

که حضرت عزت جل ذکره رسول خدا را صلی الله علیه و آله بران اطلاع داده بود
چه بدرستیکه اصحاب سیر و تواریخ از سنی و شیعه نقل کرده اند که امیر
المؤمنین علی علیه السلم از اکثر مغیبات خبر میداده اند مثل آنکه وقتیکه طلحه
و زبیر از آنحضرت اذن خواستند که بقصد عمره آوردن متوجه حرم الهی
شوند فرمودند والله ما یریدان العمرة ولکن یریدان البصرة و
ان الله تعالی اسیرد کیدهما و یظفرنی بهما یعنی بخدا قسم
که ایشان اراده عمره ندارند بلکه اراده دارند که ببصره رفته در مقام فتنه انگیز
و فساد شوند بدرستیکه حضرت عزت تعالی عنقریب برخواهد گردانید
کید و مکر ایشان را بر ایشان و ظفر خواهد داد مرا بر ایشان و مثل اخبار آنحضرت
بر عدم عبور خوارج نهروان از نهر و فرمودن که کیف یعبرونه و قد
اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله ان مصرعهم
دونه یعنی چگونه تواند بود که عبور کرده باشند از نهر و حال آنکه حضرت
مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله خبر داده اند بمن که محل در افتادن
ایشان بر خاک فنا که کنایه از مکان کشته شدن ایشان باشد اینجانب
نهر خواهد بود و مثل خبر دادن آنحضرت بکشته شدن خود قبل از وقوع
آن بسه شب چنانچه در آن سه شب زیاده بر مقداری که سد رمق
بود غذا تناول نمیفرمودند و گفتند القی الله خمیصا یعنی ملاقات

کنم

بخدای خود در حالت گرسنه ام و مثل اخبار حضرت کمیل را از بلاده بانکه
حجاج بن یوسف قصد او خواهد کرد و آخر آنچنان شد و مثل خبر دادن
ایشان وقتیکه بجانب صفین متوجه بودند چون بزمین کربلا رسیدند بشهادت
حضرت امام حسین علیه السلم در آن زمین و مثل خبر دادن آنحضرت
بزوال دولت بنی عباس بر دست ترکان و غیر اینها از آنچه در کتب سیر
و تواریخ مذکور است و در السنه و افواه مشهور و در بسیاری از اخبار وارد
که پیغمبر صلی الله علیه و آله املا میکردند و تقریر میفرمودند و حضرت امیر کبیر مینوشتند
کتاب جفر و جامع را که علم آنچه گذشته و علم آنچه خواهد آمد تا روز قیامت در آن
ثبت بود و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر
صادق علیه السلم احادیث بسیار نقل کرده است مشعر بر آنکه کتابهای مذکور
نزد آنحضرت علیه السلم بودند و بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بامام حسن
علیه السلم و بعد از آنحضرت بامام حسین علیه السلم و بعد از آن حضرت امام
زین العابدین علیه السلم و بعد از آن حضرت بامام محمد باقر علیه السلم و بعد از آن
حضرت بامام جعفر صادق علیه السلم و بعد از آن بامام موسی کاظم علیه السلم
و بعد از آنحضرت بامام رضا علیه السلم و بعد از آن حضرت بامام محمد تقی علیه السلم
و بعد از آن حضرت بصاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه رسیده و الحال
نزد صاحب الزمان موجود است و میر سید شریف در شرح مواقف در مبحث

و بعد از آنحضرت بامام علی نقی علیه السلام
و بعد از آنحضرت بامام حسن عسکری علیه السلام

تعلق علم واحد بر و معلوم کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست جفر
و جامع دو کتابند منسوب بامیر المؤمنین علیه السلم که بطریق علم حروف
جمیع حوادث روزگار تا انقراض عالم در آنها ثبت است و امامان معروف
از اولاد آنحضرت همه را علم بآنها حاصل بوده و از روی آنها حکم میکرده اند
و از وقایع آینده خبر میداده اند و در کتاب قبول عهدی که امام رضا علیه السلم
بمامون عباسی نوشته است مذکور است که انك قد عرفت من
حقوقنا ما لم یعرفه اباؤك فقبلت منك عهدك الا ان
الجفر والجامعة یدلان علی انه لا یتم یعنی بدرستیکه تو ای
مامون دانسته از حقوقی که ما را بر مردم است که حق امامت و ریاست باشد
آنرا که پدران تو ندانسته بودند پس قبول کردم من عهدی را که با من در میان
داری ولیکن جفر و جامع دلالت دارند بر خلاف آن و خبر میدهند از آنکه
این عهد باتمام نخواهد رسید و زود در معرض نقص در خواهد آمد و بعضی از
مشایخ مغرب زمین را بهره از علم حروف هست که بدان خبر از وقایع
عالم کون و فساد میدهند و خود را در آن نسبت میدهند باهلبیت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و من نظمی دیده ام در شام که متضمن رمزی چند بود از احوال
پادشاهان مصر و شنیدم که آنرا از جفر و جامعه استخراج کرده اند و الله
اعلم تا آنجا بود ترجمه کلام میر سید شریف در شرح مواقف حدیث

بیست و نهم در بیان وصیت امیر المؤمنین بروایت معتبره است بسندی که متصلست
بشیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی که او گفت روایت کرده است بمن شیخ
محمد بن محمد نعمان المفید در اثنای ماه مبارک رمضان سال چهارصد و نه از
هجرت که روایت کرده است بمن محمد بن عمر بن علی الصیرفی معروف
بابن الزیات که روایت کرده است بمن ابو علی محمد بن همام الاسکافی
که از ثقات رجال و جلیل القدر است و ابو محمد هارون بن موسی ازو نقل
کرده است که پدر من بامام حسن عسکری علیه السلم نوشت که فرزند من
در این حمل پسر باشد و صحیح باشد و امام علیه السلم در صدر رقعه هم بخط مبارک
نوشتند که دعا کردم حضرت عزت فرزند نرینه بتو کرامت کرد بعد از آن
بوجود آمدم و کتاب الانوار فی تاریخ الائمة الاطهار از مصنفات اوست
که روایت کرده بمن جعفر بن محمد بن مالك که اکثر علمای رجال ضعیفش دانسته اند
و بعضی نسبت وضع حدیث باو داده اما شیخ طوسی در رجال خود ثقه اش
دانسته و حکم بتوثیقش کرده و الله اعلم که روایت کرده است بمن احمد بن سلامت
غنوی که روایت کرده است بمن احمد بن سلامت غنوی که روایت کرده است
بمن محمد بن حسین عامری که روایت کرده است بمن ابو معمر از ابو بکر بن
عیاش از فجیع العقیلی که گفت حدیث کرد مرا حسین بن علی ابن ابیطالب
علیهما السلام و گفت لما حضرت الی ابی الوفات اقبل یوصی

فقال هذا ما اوصى به علي بن ابي طالب اخو محمد رسول الله
صلى الله عليه واله وابن عمه وصاحبه اول وصيتي في اني اشهد
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله اختاره بعلمه وارتضاه
بخيرته وان الله باعث من في القبور وسائل الناس عن
اعمالهم عالم بما في الصدور ثم اني اوصيك يا حسن
وكفى بك وصيا بما اوصاني به رسول الله صلى الله
عليه واله فاذا كان ذلك يا بني فالزم بيتك وابك على
خطيئتك ولا تكن الدنيا اكبر همك واوصيك يا بني بالصلوة
عند وقتها والزكوة في اهلها عند محلها والصمت عند
الشبهة والعدل في الرضا والغضب وحسن الجوار واكرام
الضيف ورحمة المجهود واصحاب البلاء وصلة الرحم
وحب المساكين ومجالستهم والتواضع فانه من افضل العبادة
وقصر الامل وذكر الموت والزهد فانك رهين موت وغرض
بلاء وطريح سقم واوصيك بخشية الله في سر امرك وعلا
نيتك وانهاك عن التسرع في القول والفعل واذا عرض
شيء من امر الاخرة فابدأ به واذا عرض شيء من امر الدنيا
فتانه حتى تصيب رشدك فيه واياك ومواطن التهمة

والمجلس

والمجلس المظنون به السوء فان قرين السوء يغير جليسه
وكن لله يا بني عاملا وعن الخنا زجورا وبالمعروف آمرا
وعن المنكر و واخ الاخوان في الله واحب الصالح
ودار الفاسق عن دينك وابغضه بقلبك وزايله
باعمالك لئلا تكون مثله واياك والجلوس في الطرقات الطر
ودع المماراة ومجاراة من لا عقل له ولا علم واقتصد
يا بني في معيشتك واقتصد في عبادتك وعليك
فيها بالامر الدائم الذي تطيقه والزم الصمت تسلم
وقدم لنفسك تغنم وتعلم الخير تعلم وكن لله ذاكرا على
كل حال وارحم من اهلك الصغير ووقر منهم الكبير
ولا تأكلن طعاما حتى تصدق قبل اكله وعليك بالصوم
فانه زكوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسك واحذر
جليسك واجتنب عدوك وعليك بمجالس الذكر واكثر
من الدعاء فاني لم آلك يا بني نصحا وهذا فراق بيني وبينك
شرح كلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو
مبنی اول خلاصه كلام امام عليه السلام آنكه چون پدر مرا اوان وفات نزديك
شد در مقام وصيت شد پس گفت اين است آنچه وصيت ميكند بان

علی ابن ابی طالب برادر رسول خدا صلی الله علیه واله و پسر عم و مصاحب
ان سرور اول وصیت من آنست که بدرستیکه من گواهی میدهم بانکه نیست
خدای سزای پرستش و معبودی سوای یکتای بیهمتا و بانکه محمد رسول و
فرستاده اوست بر عالمیان که برگزیده است او را بواسطه علم و پسندیده است
او را از میان مردم بسبب دانش واگاهی او و بانکه خدای تعالی برانگیزاننده
جمعی ست که در قبر آسوده اند و سوال کننده مردم ست از اعمال ایشان
و داناست بانچه در سینها مرکوز است و در خاطرها منقوش پس بدرستیکه
وصیت میکنم ترا ای حسن و کفافست مرا مثل تو وصیتی بانچه وصیت کرده
است مرا بان رسول خدای صلی الله علیه واله پس آنچه واقع شدنیست
واقع شود و قضای من در رسد ای فرزند من ملازم خانه خود باش و
بر گناهی که از تو در وجود آمده بگری و باید که بزرگ ترین غمهایی تو غم دینی تو باشد
و وصیت میکنم ترا ای فرزند بر پای داشتن نماز نزد رسیدن اوقات
آن و یاد کردن زکوة بجمعی که مستحقانند چون وقت آن برسد و اختیار صمت
و خموشی جائیکه شبهه بوده باشد یعنی زشت بدروغ و حق مشتبه باشد
بباطل و رعایت کردن عدل و انصاف در حالت رضا و حال غضب
و حسن سلوک همسایگان و گرامی داشتن مهمانان و رحم آوردن بر ارباب
تعب و مشقت و جمعی که ببلای و محنتی گرفتار باشند رعایت صله رحم و نیکی

با خویشان

با خویشان و دوست داشتن فقرا و مساکین و همنشینی ایشان و تواضع
بسیار بایشان زیراکه تواضع و فروتنی کردن با مردم بهترین عبادتهاست و کوتاه
کردن امل و امید و بیاد آوردن مرگ و ترک کردن دنیا بدرستیکه نفس تو مرهون
و نشانه تیر بلاست و افتاده و خوار بسته امراض و بیماریها و هم چنین وصیت
میکنم ترا بترس الهی در سر و علانیه و نهان و آشکار او نهی میکنم ترا از شتاب
کردن در قول و فعل باید که چون امری از امور آخرت ترا پیش آید زود بان
مبادرت نمائی و بوقت دیگر مینداز و چون بکاری از کارهای دنیا مبادرت
نمائی زود بر سر آن نروی و صبر کنی تا رشد خود را دران بیابی و دوالی که
اقدام بان متضمن ضرر دنیا و آخرت تو نیست و بر تو باد که از مواطن تهمت
و مجالس که بدی دران مظنون تو باشد احتراز نمائی که همنشین بد همیشه در مقام
فریب دادن و از راه برون جلیس خود است و چنین باش ای فرزند من که عمل تو
خالص از برای خدا باشد و از فحش و سخنان قبیح مجتنب و محترز باش
و مردم را بمعروف و کردار نیک امر کننده باش و از منکر و امور بد بازدارنده
و ملایمت و نرمی کن با برادران خدائی و دوست دار مردم صالح را و مدارا
[illegible] که از دین تو بیگانه باشد و در دل با او دشمن باش و در اعمال
و کردار با او مباغض تا مثل آن نباشی و بر تو باد که در میان راهها و محل عبور
مردم ننشینی و واگذار مجادله و ستیزه کردن را و مکالمه بسیار منما با کسی از جمله

عقل و علم عاری باشد کو میانه گزین باش در معیشت یعنی چنان کن
که از امساک و تنک گیری بگذری و بحد اسراف و تبذیر نرسد و میانه
گزین باش در عبادت خود یعنی در تقلیل آن القدر مکوش که در
کاهل شمانتی و در اکثار و بسیاری آن هم آنقدر اهتمام نداشته باش که طبع تو از
ملال گیرد و رغبت تو از ان زوال پذیرد و بر تو باد در عبادت بامری که همیشه
طاقت آن داشته باشی و لازم ساز بر خود خاموشی را تا از هر خطری سلامت
مانی و از پیش فرست چیزی را از برای نفس خود تا غنیمت یابی و تعلیم کن چیز
را تا عالم باشی امر خدا را بیاد آورده باش در هر حال و رحم آر از اهل
و عشرت خود بر کوچکان و خوردان و بزرگان و گرامی دار پیران ایشان را
و طعامی تناول مکن تا پیش از خوردن آن چیزی تصدق نکنی و بر تو باد که
بروزه داشتن مبادرت نمائی که او زکوة بدن ست و سپر ست مباشر
خود را از آتش دوزخ و با نفس خود اجتناب و احتراز نمائی و بر تو باد که مجالس
ذکر حاضر میشده باشی و بدعائی بسیار اقدام نمائی که بدرستیکه
من باز نداشتم از تو نصیحت را و اینست جدائی میانه من و تو بعضی ذیم
و ادتضاة لخیرته خبر و خبره بجای نقطه دار مضموم و بای
بیک نقطه ساکن مرادف علم ست و هر دو بیک معنی اند و این
جمله بمنزله تاکید جمله ما قبل ست و اذا کان ذالک ذالک در انجام

اشارت

اشارت ست بحلول اجل و وقت وصول رحلت آنحضرت و کان ما به آن
که بی خبر تمام ست عند محلها بکسر حا ست و ضمیر مجرور راجعست بزکوة
یعنی نزد فرا رسیدن وقت ان و مراد بان انقضای سال ست در زر طلا
و نقره و حیوانات و سال زکوة در مذهب امامیه یازده ماهست زیرا که
بعد از گذشتن یازده ماه تمام بر مالک بودن قدر نصاب از اجناس مذکور
و شروع در ماه دوازدهم زکوة آن واجب میشود و حسن الجوار از
پیغمبر صلی الله علیه و اله مرویست که ما زال جبرئیل یوصینی بالجار
حتی ظننت انه سیورثه یعنی همیشه جبرئیل علیه السلام وصیت
میکرد مرا در باب همسایه خود و حسن سلوک با وتا آنکه گمان بردم که عنقریب
او را وارث مال نیز خواهد ساخت درین باب احادیث بسیار وارد است
و [illegible] آنست که حسن سلوک با همسایه منحصر در رفع آزار خود از ایشان
نیست بلکه متحمل آزار ایشان می باید بود و از جمله حسن سلوک همسایه آنکه
در سلام بر وی سبقت باید کرد و در بیماری بعیادت و پرسش او قیام نماید
و چون او را مصیبتی پیش آید تعزیت دهند و چون فرح و سروری
پیش روی نماید تهنیت گویند و اگر زلت و تقصیری در آشنا بها از
جانب او واقع شود در گذرانند و در مقام اطلاع بر معایب و عورات ایشان
نباشند و در بعضی چیزها او را احتیاج افتد بان چیز مضایقه ننمایند منزل آنکه

خواند سر چوبی بر دیوار خانه اینکس کذارد یا ناودانی رو بخانه اینکس نصب نماید که شرعا او را نرسد وانچه مانند این باشد **واکرم الضیف** در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که **من کان یومن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه** یعنی کسیکه ایمان آورده باشد بخدا و روز قیامت باید که گرامی دارد مهمان خود را و امثال این در اینباب احادیث بسیار وارد است و از جمله اموری که گرامی داشتن مهمان در ضمن او متحقق است زود حاضر ساختن طعام است که انتظار نکشد و شکفته رویی و بشاشت نمودن باو که فهم دل گرانی میزبان از صحبت خود ننماید و سخنان نیکو گفتن باو در وقت طعام خوردن و متابعت و همراهی نمودن با او هنگام رفتن تا دروازه خانه و رعایت امثال این امور که مبنی بر تواضع و تعظیم باشد و از جمله اموریکه ازین باب شمرده اند حاضر ساختن میوه است پیش او قبل از طعام بواسطه موافق حکمت بود و از ضرر دورتر چنانچه گفته اند حضرت عزت باین معنی در کلام مجید فاکهه را بر طعام مقدم آورده است و فرموده و **فاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون ورحمة المجهود** رحمت بمعنی مهربانی کردن و مایل ساختن دل است و جهد بفتح جیم وضم جیم بمعنی تعب و مشقت **قال فی القاموس الجهد ویضم المشقة** یعنی مهربانی کردن و رحم آوردن بر کسیکه بتعب و مشقت گرفتار باشد **وحب المساکین**

در مجالس [illegible] روایت شده است از امام [illegible] امام حسن علیه السلم که روزی در مدینه طیبه سواره بدولت و اقبال برای عبور میفرمودند که جماعتی از مساکین نشسته اند و خشک پاره پیش خود نهاده بخوردن آن مشغول اند پس بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند خوش باشد ای فرزند رسول خدای چه فرود آیی اگر با ما غذای تناول میکنی پس امام علیه السلم فرود آمدند و با ایشان بروی زمین نشسته و در خوردن آن خشک پاره با ایشان رفاقت نمودند تا از اکل آن فارغ شدند پس برخاست و بدولت سوار شده و همچنین مرویست که آنحضرت مرور کردند روزی بجائی که بمرض جذام گرفتار بودند و با هم نشسته اکل مینمودند و حضرت امام علیه السلم از روزه بودند ایشان گفتند غذای حاضر است اگر شما را رغبت باشد می افتد حضرت فرمودند من روزه دارم بار بخاطر مبارک آوردند که مبادا حرف مذکور باعث شکست خاطر ایشان باشد و بر این حمل کنند که حضرت از ایشان مجتنب است فرمودند که امشب مهمان منید خواهید آمد تا با شما افطار نمائیم پس ایشان وقت شام بخدمت امام علیه السلم استسعاد یافتند و حضرت با ایشان بر یک سفره تناول کردند بنا بر [illegible] خاطر با ایشان بر یک سفره تناول کردند و بعضی این را از امام زین العابدین علیه السلم روایت کرده اند والله اعلم **وقصر الامل** در حدیث وارد است که **اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء واذا امسیت فلا تحدث**

نفسك بالصباح وخذ من حياتك لموتك ومن صحتك

لسقمك فانك لاتدری ما اسمك غدا یعنی چون صباح بر تو بگذرد

با نفس خود حکایت شام مکن و چون شام کنی در فکر صباح مباش و در حال

حیاتت بواسطه موت ذخیره بردار و در وقت صحت فکر اوان مرض کن که تو

نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت یعنی در سلک زندها انتظام خواهی داشت

یا در شمار مردها در خواهی آمد ترا تندرست خواهند گفت یا سقیم یعنی بیمار خواهند

نامید و میتواند بود که مراد بفردا فردای قیامت باشد یعنی نمیدانی که فردای قیامت

کردار نیک ترا مرتبه قبول داده ترا سعید خواهند نامید یا بشومی افعال زشت و بد

کرداری در جرگه اشقیا در آمده نام ترا شقی خواهند گذاشت و از امیر المؤمنین علیه

السلم نقل ست که آنحضرت فرموده اند انما اخاف علیکم اثنتین اتباع

الهوی وطول الامل فانه ینسی الاخرة یعنی بدرستی [illegible]

ترسم مگر از دو چیز تبعیت هوائی نفس که فرمان برداری اوست در

افعال و اعمال وطول امل که عبارت از درازی آرزو و امید ست اما

از تبعیت هوای نفس بواسطه آنکه مانع می آید شما را از تبعیت و فرمان بردار

حق که بیکخانه دو مهمان نگنجد و اما از طول امل بجهت آنکه فراموش میسازد از خاطر

شما آخرت را و فکر آنرا از یاد شما میبرد و روایت شده از اسامة بن زید

که کنیزکی خرید بموعد یکماه بصد دینار طلا چون این خبر بسمع مقدسه نبوی صلی

اما اتباع الهوی فانه یصد عن الحق واما طول الامل

۲۳۶

الله علیه و آله رسید فرمودند که الا تعجبون من اسامة المشتری

الی شهران اسامه لطویل الامل یعنی آیا تعجب نمیکنید از فعل اسامه

که بموعد یکماه کنیزک میخرد بدرستیکه اسامه بطول امل گرفتارست و باید دانست

که سبب طول امل نمیست مگر دوستی دنیا و میل بزخارف و لذات آن زیرا که

چون انسان را موانست و الفت بدنیا و لذات او بهم رسید مفارقت و

جدائی او گران می آید و همیشگی او در نظر او شیرین میشود پس خود را از

فکر مرگ و خیال مردن که سبب جدائی اوست از دنیا دور می دارد

بجهت آنکه چون دوستی چیزی در دل کسی جای گیرد فکر امری را که سبب

زوال آن است بخاطر راه نمیدهد پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیاست

و [illegible] او صرف آرزوی بهم رسیدن مال و تحصیل زندگانی میشود و مثل

اهل و مال و اسباب و دواب و آنچه از آن قبیل باشد چنانچه فکر آن

مستغرق او میشود و امری که بخاطر او نمیرسد مرگ ست و اگر بر سبیل ندرت

بخاطر او خطور کند که می باید مرد و توبه و انابتی پیش می باید گرفت و به بعضی

اعمال آخرت نیز مشغول باید شد چون قرار بقا و دوامی بخود داده است

با خیر می اندازد امروز را بفردا و از روزی بروزی دیگر و از ماهی بماهی و از سالی بسالی

و با خود میگوید چون اوان جوانی بگذرد و بسن کهولت برسم در آن مقام

خواهم شد و چون توفیق وصول بآن سن یافت میگوید چون بسن

بشیخوخیت واوان بپیری برسم وچون بآن نیز رسید میکوید تا فلان
عمارت باتمام رسد چون او نیز شد میکوید فلان فرزند خودرا داماد کنم
واز فلان سفر مراجعت نمایم وهمچنین توبه وتدارک مافات را از ماهی
بماهی می اندازد واز سالی بسالی کرانه می زاید وهرگاه از شغلی که باعتقاد او
مانع آنست فارغ شد شغل دیگر اورا پیش می آید بلکه شغلها تا آنکه بیکبار
در آید اجل ودر رسد ومی باید مرد وفرصت هیچ کار نماند واو ازین معنی غافل
بوده واصلا مطلقا استعدادی از برای آن نکرده که بسهولت تن باو تواند
درداد وچیزیکه باو میماند حسرت وندامت بسیارست در آخرت که بران
وجه چرا سلوک داشته است وذالك هو الخسران المبین نعوذ
بالله منه فانك رهین موت رهین فعیل بمعنی مفعول است یعنی مرهون کنایه است
از آنکه چنانچه مرهون مال راهن است که چند روزی بتصرف مرتهن داده
وچون حلول اجل شد ومدت راهنت بسر رسید باز بتصرف او در می آید
انسان نیز مال مرگ است که چند روزی او را مرهون حیات مستعار ساخته
است وعنقریب اجل موعود وزمانی که بران مقرر شده منقضی خواهد شد
فلک راهنت مذکور شده باز بتصرف او در خواهد آمد غرض بلا غرض
بغین وضاد نقطه دار بمعنی هدف ونشانه تیر است که غرض بلا
هدف ونشانه سهام بلا باشد وطریح چنانچه سقیم طریح نیز فعیل بمعنی

مفعول است که معنی مطروح باشد کنایه از آنکه مطروح وافتاده شده کسی ذلیل وخوار
او می باشد چنانچه نهایت قدرت وتمکن خودرا بروی می نماید انسان نیز خوار
وذلیل سقم وبیماریست که هر نحو تصرفی که میخواهد در ملک بدن او میکند
زیرا که بدن انسان ترکیب یافته است از اجزای که ضد یکدیگراند
وتلاش جدا شدن از هم دارند ومستعد ورود اسقام وامراض است
وسقم بفتح سین وقاف وبضم سین وسکون قاف هردو آمده است
مانند حزن واوصیك بخشیة الله خواجه نصیر الدین محمد طوسی
قدس سره العزیز در بعضی از مولفات خود کلامی ایراد کرده است
که حاصل ترجمه اش اینست که خوف وخشیت اگرچه در لغت هر دو بیک
معنی اند اما صوفیه وارباب قلوب میان ایشان فرقی کرده اند وان این
را بغیر هم میدانند وگفته اند خوف عبارت از متالم شدن نفس است
از عقابی که انکس گمان آن داشته باشد بسبب گناهانی که میداند از او
در وجود آمده است وتقصیری که در قیام طاعات وعبادات ازو
واقع شده وآن اکثر خلایق را حاصل است اگرچه نسبت هرکس مراتب
آن متفاوت است ونهایت اختلاف دارد واعلی آن مراتب ها
میسر نیست مگر جمعی قلیل را وخشیت عبارت از حالتیست که نزد دریافت
عظمت وکبریائی الهی وقرار گرفتن هیبت او در خاطر حزین بسیار از فروغ

امري كه مانع بقاي لذات نفس را بهم رسد و اينحالت حاصل نيست
مگر كسي را كه اطلاع يافته باشد بر مرتبه جلال و عظمت و لذت قرب
و رضاي او رسيده باشند و ازين جهت است كه حضرت عزت در كلام مجيد
ميفرمايد انما يخشى الله من عباده العلماء پس خشيت خوف
خاصي باشد نه مطلق خوف وگاه هست كه اطلاق خوف نيز بران ميكنند
انتهي ترجمه كلامه و مراد بخشيت بر علانيه كه درين حديث وارد است ظاهر
ساختن آثار و علامات آنست در افعال و صفات خود مثل بسياري
گريه و سوزش و گدازش سينه و مداومت طاعات و قلع و قمع شهوات و لذات
كسيكه داند كه زهري بان ممزوج است مكروه ميشود و هرگاه جميع شهوات
و لذات بآتش خوف الهي سوخته باشد بالضروره دل را بذل و خشوع
و انكساري كه مطلوب است بهم رسد و صفات مذمومه مثل حقد و حسد
و كبر و امثال آن ازو زايل ميشود و همگي همت او مصروف فكر خطر عاقبت و
مال ميشود و پس راه نميدهد بخاطر خود غير حق را و شغل كار او منحصر ميشود در
مراقبه با حق و محاسبه با نفس و جهاد كردن با او چنانچه از پيش رفت و احتراز
و اجتناب تمام از ضايع گذاشتن انفاس عمر و اوقات زندگاني در امثال
خوفي كه هيچ يك از آثار مذكوره بران مترتب نباشد و اين علامات از آن
بظهور نرسد صلاحيت آن ندارد كه اسم خوف بران اطلاق كنند

بها

بلكه آن نيست مگر حديث نفس و حكايات دل ازين جهت است كه بعضي
از ارباب عرفان گفته اند اذا قيل هل تخاف الله فاسكت
لحن الجواب فانك ان قلت لا كفرت وان قلت نعم كذبت
يعني چون از تو پرسند كه از خداي تعالى ميترسي ساكت شو اگرچه گويي
نه كافر ميشوي و اگر گويي آري كاذب خواهي بود وانهاك عن التسرع
في القول والفعل مراد بتسرع در قول و فعل شتاب كردن
و بر سر آن رفتن است بي آنكه تامل و تدبيري در ان واقع شود و فتانه
هاي فتانه هاي سكت است كه در وقت انقطاع كلام در آخر كلمه در
مي آورند و ميتواند بود كه از باب حذف و ايصال باشد و كلام درين تقدير
باشد فتان فيه كه في حرف جر را حذف كرده باشند و متصل ساخته باشند
بار الفعل كمواطن التهمة تهمت به تحريك هاست نه بسكون قال
في القاموس اتهمه كافتعله ادخل عليه التهمة كهمزة
اي ما يتهم عليه و در اصل وهم بوده كه واو قلب يافته است بتا
يغترّ بحليه مشتق از غرر بمعني خدع و فريب در انداختن بباطل است
قال في القاموس غرّه غرورا فهو مغرور وخدعه واطمعه
بالباطل حاصل معني در ضمن بينش اول مذكور شد وكفى الله يابني
عاملا تقديم ظرف درين فقره بواسطه افاده حصر است يعني مي بايد

عمل تو نباشد مگر از برای رضای تو و تحصیل رضای او بی شایبه غرض دیگر حتی آنکه فایز شدن بثواب و خلاصی از عذاب نیز در ان منظور نباشد چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلم فرموده اند والله ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا فی جنتك ولکن وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك یعنی بخدا قسم که من عبادت نکردم ترا بواسطه ترسی که از دوزخ تو داشتم و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو اوردم ولیکن ترا اهل آن یافتم که عبادت تو کنند پس بعبادت تو قیام نمودم و این مرتبه ایست بس بلند و پایه ایست بسیار رفیع و این کلام را باین معنی حمل کردیم بواسطه آنکه نسبت بباقی مراتب اخلاص ظاهرتر از ان ست که احتیاج بوصفیت آن باشد و در نیاب پیش ازین شنیده خواهد شد در شرح حدیث سی و ششم انشاء الله تعالی عن الخنا ذخودا خنا بمعنی فحش و بیهوده گوئی ست و خور صیغه فعول است بمعنی فاعل یعنی باید که زاجر باشی از فحش و از گفتن مانع آئی خود و غیر خود را دهر واخ الاخوان فی الله زاخ بجای منقوط ماخوذ از مراخات بمعنی نرمی و ملایمت کردن ست در مقابل تشدد و سخت گیری و ذایله باعمالك فرایله بمعنی مباینت یعنی باید که اعمال تو مباین و مخالف باشد باعمال او ودع للمماراة ومجاراة من لا عقل له بمماراة بمعنی خصومت و ستیزه کردن و مجارات با کسی

سخن

سخن راندن واقتصد یا بنی فی معیشتك واقتصد فی عبادتك اقتصاد بمعنی میانه گزینی و توسط میان افراط و تفریط است که مراد باقتصاد در معیشت که این فقره متضمن امر بان است توسط میان اسراف و تبذیر و تنگ گیری یا تقتیر التقتیر ای التقصیر بمعنی کم کردن باشد و مراد باقتصاد در عبادت اتیان بان ست بر وجهی که بدن را از ان مشقت و تعب زیاده دست ندهد تا باعث تنفر و عدم رغبت طبع بان نشود روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلم که آنحضرت علیه السلم فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه واله لامیر المومنین علیه السلم یا علی ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق ولا تبغض الی نفسك عبادة ربك ان المنبت یعنی المفرط فی السیر لا ظهرا ابقی ولا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرما واحذر حذر من یتخوف ان یموت غدا یعنی گفت رسول خدای صلی الله علیه واله با امیر المومنین علیه السلم که ای علی بدرستیکه این دینی که من بان مبعوث شده ام دینی ست متین و محکم پس در ان درآئی به نرمی و سهولت و دشمن مساز بر نفس خود عبادت خدا را بدرستیکه کسیکه در سیر سرعت مینماید نه مرکبی را میگذارد که فگار نکند

نه زمین را قطع مینماید کنایه از آنکه اگر خواهد زمین قطع شود و مسافتی را طی باید
می باید بشتاب در سیر نکند و بنرمی و آهستگی براه رود پس باید که قیام تو بعبادت
و اعمال مثل قیام کسی باشد بآن که امید داشته باشد که بعد از آنکه بمرتبهٔ
پیری میرسد خواهد مرد یعنی بشتاب و غلوی زیاده در بسیاری آن مکن
چنانچه کسیکه آن امید دارد بتأنی و آهستگی بآن قیام مینماید باید که ترس تو
از خدای تعالی مثل ترس کسی باشد که گمان داشته باشد که فردا خواهد
مرد یعنی بامید آنکه بعد ازین توبه و تدارک خواهی کرد مرتکب مناهی مشو
و تعویق و تسویف در عبادات موظف منمای که بر عمر اعتمادی نیست
والزم الصمت تسلم یعنی خاموشی را بر خود لازم ساز تا سلامت
مانی از آفات زبان و گناهانی که از زبان ناشی میشود و آن بسیار است
زیراکه نیست هیچ موجودی و معدومی و خالقی و مخلوقی و معلومی و موهومی
که زبان او را نیابد و متعرض او نشود بنفی یا اثبات و این خاصیت
هیچ عضوی دیگر از اعضای انسان را حاصل نیست بواسطه آنکه ادراک
چشم نمیرسد مگر بالوان و اصغا گوش در نمی یابد غیر آوازها و صوات را
و دست نمیرسد مگر باجسام و زبان را میدان فراخ است و او را در هر
خیر و شری مدخلی هست چنانچه روایت شده است از معاذ جبل که
گفت گفتم ای رسول خدای آیا بآنچه میگوییم روز قیامت بآن مواخذه

خواهیم

خواهیم بود و بهر سخنی که از ما صادر میشود عقاب خواهند کرد حضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند ثکلتک امک و هل یکب الناس فی
النار علی مناخرهم الا حصائد السنتهم یعنی مادر برای تو گریه
کناد و آیا مردم را بروی در می اندازد با آتش دوزخ چیزی سوای آنچه
از زبان ایشان در وجود می آید و نیز روایت شده است از آنحضرت
علیه السلام که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا
او لیسکت یعنی هر کس ایمان آورده است بخدای تعالی و بروز قیامت
باید که بگوید آنچه متضمن خیر اوست یا ساکت شود کنایه از آنکه بغیر آنچه
متضمن خیر او و دیگران باشد تکلم ننماید که در تکلم خطرهاست و دیگر
احادیث درین باب بسیار وارد شده است که ذکر آن موجب تطویل
است قال لم آلک یا بنی نصحا آلو در اصل بمعنی تقصیر است
لیکن بسیار است که تضمین معنی منع در وی میشود و بآن اعتبار متعدی
میشود و بدو مفعول چنانچه درین مقام شد زیراکه لم آلک اینجا باین معنی است
که لم امنعک و ما را درین مقام بر بعضی علما بحثی است که در شرحی که
بر حاشیه خطائی نوشته ایم ایراد آن شده کسی را که اراده آن باشد بکتاب
مذکور رجوع نماید و هذا فراق بینی و بینک میتواند بود که بطریق اضافه
مصدر بظرف خوانده شود چه در ظرف توسعه آن هست و میتواند بود که

فراق تنوین خوانده شود که ظرف صفت آن باشد و بر این دو وجه خوانده

شده است قوله تعالی هذا فراق بيني و بينك الكلام باید دانست که

آنچه که در این حدیث متضمن آنست یعنی قول حضرت که وابك على

خطيئتك بحسب ظاهر موافقت ندارد با قواعد مذهب امامیه که قائل

بعصمت ائمه اثنا عشر صلوات الله عليهم اجمعین و مثل این عبارات

که ظاهرش با آن مخالف است در بعض ادعیه که ائمه اطهار نقل آن بصحت

رسیده بسیار واقع است چنانچه روایت شده است از امام موسی کاظم

علیه السلام که در سجده شکر میفرموده اند رب عصيتك ببصري

ولو شئت وعزتك لاكمهتني وعصيتك بسمعي ولو شئت

وعزتك لا[صممتني]

...... یعنی بار خدایا عصیان تو کرده ام بزبان خود و اگر میخواستی بعزت

و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا گنگ میکردی و عصیان تو کرده ام بچشم خود

و اگر مشیت تو بآن تعلق میگرفت بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا

کور میکردی و عصیان تو کرده ام بگوش خود یعنی اموری که نبایست

شنید می شنیدم و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا

کر میکردی که هیچ چیز نتوانم شنید و در صحیفه کامله منسوب است بامام

الموحدین امام زین العابدین علیه السلام ازین قبیل فقرات بسیار است

ابعدلي و لو شئت وعزتك لاخرستني [illegible]

کالمتی

که اشعار بر صدور عصیان از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین دارد بلکه

از حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله حدیثی چند روایت شده که بحسب

ظاهر اشعار بر عدم عصمت آنحضرت دارد و از جمله روایت کرده است

شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در باب استغفار از کتاب

کافی از امام جعفر علیه السلام که ان رسول الله صلى الله عليه

واله كان يتوب الى الله عز وجل كل يوم سبعين مرة یعنی بدرستیکه رسول خدای

صلی الله علیه واله وسلم رجوع مینمودند از معاصی و کردار ناشایست بسوی

حق تعالی که عزیز و بزرگ است هر روز هفتاد مرتبه و اهل سنت نیز در کتب

حدیث خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله فرموده اند

انى لاستغفر الله واتوب عليه فى اليوم اكثر من سبعين مرة

یعنی بدرستیکه من استغفار مینمایم و طلب آمرزش میکنم از

خدای خود و رجوع میکنم بسوی او در معاصی در روزی بیشتر از هفتاد

مرتبه و امثال این روایات و عبارات در طرق سنی و شیعه بسیار

وارد است و بهتر جوابی که رفع این شبهه تواند کرد آنست که بهاء الدین

علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور افاده

کرده و آن آنست که انبیا و ائمه علیهم السلام بر وجهی مسلوک میداشته

اند که جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق یاد خدا بوده است چنانچه لمحه از آن

دلهای خود را فارغ نمیداشته اند و خاطرهای ایشان متعلق بملاء اعلا و مربوط بعالم بالا بوده والیشان چیزی را همیشه در نظر بصیرت خود داشته اند و در مراقبت و مواصلت او بسر می برده اند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام

فرموده اند اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراك

یعنی بعبادت خدای تعالی قیام نمای چنانچه گویا او را می بینی چه اگر چه تو او را نمی بینی مقرر است که او ترا می بیند پس چون ازین مرتبه رفیعه فرود می آمده اند مشغول بکار دیگری میشده اند از اموری که لازمه زندگانی است مثل خوردن غذایی یا آشامیدن آبی یا مباشرت حلالی یا مثل آن از امور مباحه از این خود گناهی بزرگ میشمرده اند و خطائی عظیم میدانسته اند و در حال در مقام استغفار از آن در می آمده آمرزش آن از خدای خود میخواسته اند نمی بینی که بعضی خدام و بندگان ارباب دنیا اگر در جائی که نظر صاحب ایشان بر ایشان باشند و دانند که صاحب ایشان ایشانرا می بیند لمحه باکل و شرب یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گناهکار و مستحق ملامت مینمایند پس چه گمان داری که گاهی که این امر نسبت بصاحب همه صاحبان و مالک جمیع مالکان وقوع یابد و باین اشارت است کلام معجز نظام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

که انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة

مائة مرة و قول صلی الله علیه و آله که حسنات الابرار سیئات المقربین این بود خلاصه کلام صاحب کشف الغمه رحمة الله علیه و قاضی بیضاوی صاحب تفسیر انوار التنزیل در کتاب شرح مصابیح که هم از مصنفات اوست جائی که شرح حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله که انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة مینماید گفته است که غین در لغت بمعنی غیم و ابر استعمال یافته و غان و غان علی کذا بمعنی غطا علیه است و ابو عبیده که از ائمه لغت است بر این وجه این حدیث را معنی گفته بدرستیکه در پوشیده دل من چیزی را که می پوشید او را و از اصمعی بمن رسیده است که از معنی این حدیث سوال کردند او در جواب ایشان گفت در باب دل کی روایت شده است این حدیث گفت در باب دل پیغمبر صلی الله علیه و آله اصمعی گفت اگر غیر دل پیغمبر صلی الله علیه و آله می بود در مقام تفسیر آن از برای تو در می آمدم قاضی گوید خدای خیر دهاد اصمعی را که در این مقام سلوک طریق ادب نموده در مقام تعظیم و بزرگ داشتن دلی شده است که حضرت عزت جل ذکره آنرا موقع وحی منزل تنزیل خود ساخته بدرستیکه دریافت این معنی را مرتبه ایست که راه رسیدن باو برارباب بیان و اصحاب قال مسدود است و طریق وصول بآن بر اهل حقیقت و ارباب حال مفتوح و توضیح دادن

و بعبارت دراوردن این آینست مگر حق مشایخ صوفیه که رازداران انجمن
قرب و آشنایان اسرار حق اندو ما نیز بنوری که از مشکات هدایت ایشان
مقتبس است براه درامده میگوییم که چون دل مبارک آنحضرت که مستغرق
دریای عرفان بوده در صفا و ضیا بر جمیع دلها زیادتی داشته است و آنحضرت
با کمال یقین شده که قرار شرع و حکمت و بنای دین متین و سنت
را تجدید دهد بر وجهی که متضمن سهولت و اسانی باشد نه عسرت و اشکال
ناچار بود او را که از مرتبه قرب و اتصال بجانب بعض رخصت های الهی
نزول نموده به بعض حظوظ لفسانی التفات نماید تا انچه در جانب خدا در
معرض امتحان بان درامده بود و مکلف باشده از احکامیکه لازم
بشریت است پس هرگاه مرتکب چیزی ازان میشد غباری ازان بر
آئینه دل ایشان می نشست و بواسطه نهایت صفا نورانیتی که داشت
ازان متاثر میشد زیرا که هر چند رقت و صفای اشیا بیشتر است تاثیر
کدورات دران زودتر ظاهر میشود و آنحضرت صلی الله علیه واله هرگاه احساس
ازان بچیزی ازان میکردند اثر ان بر نفس خود گناهی بزرگ میشمردند و در
مقام استغفار و طلب امرزش ازان می آمدند تا اینجا بود خلاصه کلام
قاضی بیضاوی در کتاب شرح مصابیح و زبدة العارفین شیخ کمال
الدین عبد الرزاق کاشی را درینمقام کلامیست بغایت لطیف که

بواسطه طول انجامیدن کلام درین کتاب در منـ[illegible] ازان نشده بهمین قدر
اقتصار نمود و الله اعلم الهادی علی صراط المستقیم حدیث بیست و سیم در پرهیز
از گناهان روایت شده بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد
بن بابویه القمی از جعفر بن علی بن الحسن الکوفی از جد او حسن بن علی
بن عبد الله از جد او عبد الله بن المغیره از اسمعیل بن مسلم از امام
بحق ناطق جعفر صادق علیه السلم از ابای بزرگوار آنحضرت به ترتیب
معلوم علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المؤمنین علیه السلم که
آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه واله عجبت
لمن یحتمی عن الطعام مخافة الداء کیف لا یحتمی عن
الذنوب مخافة النار یعنی عجب دارم از کسیکه پرهیز میکند
از طعام از ترس انکه مبادا مرضی یا دردی باو عاید شود چگونه پرهیز نماید
از گناهان از ترس آتش دوزخ و مخفی نماند که اطلاق حمیت که بمعنی پرهیز کردن
است بر اجتناب از گناهان مجاز است از باب مشاکله لفقره سابق که
حمیت دران معنی خود استعمال یافته است فتذکر حدیث بیست و چهارم
در مذمت گریبان و بیحیائی و مشارکت شیطان روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن [illegible] کلینی از بعض اصحاب ما
از احمد بن محمد بن خالد برقی که در صدر حدیث بجدهم [illegible] وال ایشان مذکور شد

از عثمان بن عیسی عامری کلابی که مکنی بابو عمرو است و از وکلاء معتمد علیه امام موسی کاظم علیه السلم است و اگر چه در مذهب واقفی مذهب بوده اما کسی که از علماء رجال است این احتمال راه داده که از جمله جماعتی باشد که علما اتفاق دارند در آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسیده صحیح است و نقل است که در کوفه منزل داشت شبی در خواب دید که در حایر امام حسین علیه السلم می بود احرام حایر بسته آنجا مقام داشت تا فوت شد و چند جلد کتاب در علم فقه و حدیث باو نسبت یافته از عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث بصره بود و ثقه و جلیل القدر است و مصنف چند کتاب و بخدمت امام جعفر صادق علیه السلم و امام موسی کاظم علیه السلم استسعاد یافته و از ابان حدیث روایت کرده از ابان بن ابی عیاش تابعی که بخدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلم رسیده و علماء رجال ضعیفش میدانند از سلیم بن قیس که مکنی بابی صادق است و کتابی در حدیث تصنیف کرده و از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلم بوده و بخدمت امام حسن و امام حسین علیهم السلم و امام زین العابدین علیه السلم و امام محمد باقر علیه السلم استسعاد یافته از امیر المومنین علی علیه السلم که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و اله ان الله حرم

الجنة علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی بما قال و لا قیل له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان قیل یا رسول الله و فی الناس شرک شیطان فقال صلی الله علیه و اله ما تقرء قول الله عز و جل و شارکهم فی الاموال و الاولاد

شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و انجام مشتمل بر دو منش

بنش اول گفت رسول الله صلی الله علیه و اله بدرستیکه حضرت عزت حرام ساخته است دخول بهشت خود را بر هر فحش گوی کم حیا که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید و از آنچه با و میگویند پس بدرستیکه اگر تفتیش و تفحص احوال او در آئی نخواهی یافت او را مگر انداخته شده یعنی متولد از زنا یا شریک شیطان گفتند ای رسول خدای صلی الله علیه و اله شریک در آن قول خدای تعالی را که و شارکهم فی الاموال و الاولاد یعنی شریک شو ای شیطان بنی آدم را در اموال و اولاد که تدابیر بند کان خالص تا دست نباشند و نخواهد بود

بنش دوم ان الله حرم الجنة گویا مراد حضرت بحرام ساختن خدای تعالی بهشت را بر ایشان حرام ساختن آنست که مدتی طویل و زمان بسیار باشد نه حرام ساختن دایمی زیرا که اگر مراد حرام [illegible] به بعض عاصیان است اجابت که بزیور ایمان محلی اند مشکل میشود چه باتفاق رجوع ایشان

بهشت خواهد بود و اگرچه مکث ایشان در دوزخ بطول انجامد بذی یا بذی
بیای یکتا نقطه مفتوحه و ذال منقوطه مکسوره و یای مشدده فعلیت
بمعنی فاعل از بذا الفحش با مد الف که بمعنی فحش است قال فی القاموس
والبذی کرضی الرجل الفاحش من البذاء وهو الکلام القبیح وقیل المجا
مراد بآن معنی ظاهر است که کم حیا باشد چنانچه از پیش رفت و در
پیش اول مذکور شد یا مراد بی حیاست که باین عبارت اداشده
چنانچه میگویند فلان کم حیاست و از آن بی حیا اراده میکنند لعن الحرام لا
لغیة می تواند بود که بضم لام و سکون غین نقطه دار و فتح یا
بدو نقطه تحتانی بوده باشد بمعنی الغیا یعنی انداخته شده کنایه
از آنکه از زنا مخلوق شده باشد چنانکه گذشت و میتواند بود که بضم
لام و فتح عین بی نقطه مفتوحه یا ساکن و نون مفتوحه بوده باشد
از لعن باین معنی که عادت او آن باشد که لعن مردم میکرده باشد
یا آنکه مردم لعن او میکرده باشند از غایت خبث ذات که داشته
باشد و در کتاب ادب الکاتب آورده است که فعله بضم فا و
سکون عین از صفات مفعول است و بفتح عین از صفات فاعل
مثل همزه و همزه بسکون میم بمعنی من یهزء به است و بفتح زا بمعنی
من یهزء بالناس و همچنین لعنه ولعنه بفتح عین انتهی ترجمة کلامه

مترجم

٢٤٧

مترجم گوید اگرچه درین مقام احتمال دیگر نیز باقیست که مصنف دام ظله
ذکر آن نکرده و آن کسر لام و فتح یا کسر عین نقطه دار بی تشدید یاست که کلام
جار و مجروری باشد متعلق بحاصلا مقدر چه غیه در لغت بمعنی زنیه آمده است
قال فی القاموس ولد غیة ویکسر ای زنیة و از بعض اولیا شنیده شد
که شمس الفضلا و محدثین مولانا میرزا محمد استرابادی مجاور حرم البلاد
مکه خلد ظلاله که اجتهاد و تدرب او در فن حدیث و رجال در معرض ادعای
فضلای عصر است این حدیث در کلینی بدین وجه تصحیح کرده است
و در نسخ شک نیست که برین تقدیر عطف او شرک شیطان برای معنی
ظاهر نیز خود صحیح خواهد بود و بنا بر آنکه مذکور خواهد شد احتیاج نخواهد
داشت اما در متن حدیث وثوق و اعتماد بر تصحیح مشایخ سلف است
و نقل ایشان است نه معاضدت کلام صاحب صحاح و قاموس
و غیر ایشان از ائمه لغت و از مصنف دام ظله بالمشافهه شنیده شد
که شقوق محتمله این لفظ در این حدیث زیاده بر آنچه در اصل مذکور شده است
از مشایخ ستره بار سیده است و این شق اگرچه بنا بر آنچه از کلام ارباب
لغت ظاهر میشود صحت آن در معرض احتمال است اما چون منقول
نبود مذکور نشد او شرک شیطان مصدر … فاعل است
یا بمعنی اسم مفعول یعنی شریک باشد بدر او با شیطان یا شیطان

شریک باشد با پدر او در او انجام مفسرین در تفسیر آیه کریمه وشارکهم
فی الاموال والاولاد گفته اند که مشارکت و شریک شدن
شیطان با ایشان در اموال آنست که ایشان را بر تحصیل وجمع
آوردن آن از وجوه حرام وا دارد و بر صرف آن در جایها که جایز نیست
ترغیب نماید و وا دارد ایشان را از رعایت اعتدال در انفاق آن
برین وجه که بسر حد اسراف وتبذیر رساند که زیاده از آنچه باید خرج نماید
یا به بخل وتنگ گیری اندازد که آنچه باید کرد نکند و امثال این امور و مشارکت
او ایشان را در اولاد آنکه ایشان را بر پیدا کردن اولاد به اسباب حرام
مثل زنا وامثال آن تحریص نماید یا برین دارد که اولاد خود را نامهای بد
گذارند مثل عبد العزی وعبد اللات و امثال او یا گمراه کنند اولاد ایشان را
بدور انداختن ایشان بمذاهب باطله وارتکاب افعال قبیحه وامور
ناشایسته وشیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حدیثی روایت کرده است
که از آن معنی دیگر از برای شرکت او در اولاد فهم میشود و آن در کتاب
تهذیب حدیث در باب استخاره که در باب نکاح روایت کرده است
از ابی بصیر که امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم خطاب بمن کرده
فرمودند که اذا تزوج احدکم کیف تصنع یعنی چون یکی از شما اراده
شود چه باید کرد گفتم نمیدانم جان من فدای تو باد فرمودند که

فاذاهم

فاذا هم بذالك فليصل ركعتين ويحمد الله ويقول اللهم
انی ارید ان اتزوج فاقدر لی من النساء اعفهن
فرجا واحفظهن لی فی نفسها وفی مالی واوسعهن
رزقا واعظمهن برکة واقدر لی منها ولدا طیبا
تجعله خلفا صالحا فی حیاتی وبعد موتی فاذا دخلت
علیه فلیضع یده علی ناصیتها ویقول اللهم علی کتابك
تزوجتها وفی امانتك اخذتها وبکلماتك
استحللت فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا
فاجعله مسلما سویا ولا تجعله شرك شیطان
یعنی چون قصد کند که کدخدائی باید کرد دو رکعت نماز بگذارد و وظایف
شکرگذاری بجای آورد و این دعا بخواند که اللهم انی ارید ان
اتزوج تا آخر که خلاصه معنیش اینست که بار خدایا بدرستیکه اراده
دارم که کدخدا شوم پس روزی کن مرا از زنان نگهبانی مال من از
همه زنان در پیش باشد و از همه فراخ رو[illegible]ت و برکت
تر باشد و روزی کنی از برای من از او فرزندی نیکو بزرگ برکت تر باشد
و روزی کنی از برای من و گردان او را خلف [illegible] یات من و بعد از
موت من پس چون زن بخلوت او درآید [illegible] د در پیشانی زن

نهاده بگوید اللهم علی کتابك تزوجتها تا آخر که در حدیث گذشت
یعنی بار خدایا بر موافقت کتاب تو خواسته ام او را بامانت تو گرفتم
و او را بکلام تو بر خود حلال ساختم مباشرت او را پس اگر تقدیر
کرده باشی که در رحم او نطفه از من بهم رسد بگردان او را مسلمان
مستوی الخلقه و مگردان او را شریك شیطان راوی گوید که گفتم
چگونه میباشد شرك شیطان حضرت فرمودند ان الرجل اذا
ادنی من الامراة وجلس مجلسه حضر الشیطان
فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان ذکره فکان العمل منهما
عنه وان فعل ولم یسم الله ادخل الشیطا[ن]
جمیعا والنطفة واحدة یعنی بدرستیکه چون مرد نزدیکی کند
بر زن خود باراده مباشرت او و بنشیند حاضر میشود او را شیطان پس
اگر نام خدای بر زبان آورد دور میشود و آسیبی باو نمیرسد و اگر
بنام خدای توسل نجوید شیطان در الفعل باو مشارکت میکند و چنان میشود
که عمل از هر دو واقع شود و نطفه یکی باشد گفتم بچه چیز این معنی ظاهر
شود ای فرزند رسول خدای حضرت فرمودند بحبنا و ببغضنا
یعنی بدوستی ما و بدشمنی ما کنایه از آنکه تا شیطان در مجامعت
پدر او با مادر شرکت ننموده باشد دشمنی ما اختیار نمیکند و این
حدیث معاضد قول جمعی است که شیاطین را اجسام شفافه لطیفه

میدانند که قادر اند برآنکه در شکم حیوانات داخل شوند و ممکن است [illegible]
بهر شکل که خواهند در آیند و موجب ضعف مذهب جمعی است از حکمای فلاسفه
که میگویند ایشان نفوس ارضیه اند که تدبیر عناصر میکنند و امور انرا اصلاح
و جسد آدمی آورند یا نفوس ناطقه انسانی اند که بواسطه شرارتی که داشته
اند چون از بدنهای خود جدا شده اند ایشان را نوع الفت و مؤانستی بنفوس
بشری که متعلق ببعضی ابدانند بهم رسیده پس مدد و معاون آنها میشوند
در احداث شر و فساد والله اعلم بحقیقة مخلوقاته حدیث بیست و نهم روایت
شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم که در حدیث پنجم احوال ایشان سبق ذکر
یافت از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان الناب که از مشاهیر رجال است
و ثقه و جلیل القدر بوده از جماعتیست که اجماع علما نقل شده در آنکه آنچه
از روایت آن از و بتصحیح رسیده باشد صحیح است و کتابی در علم دین
باو نسبت یافته از عبدالله بن علی بن ابی شعبه که مکنی بابی جعفر علی است
و از وجوه اصحاب شیعه است و ثقه [illegible] معتمد علیه است و کتابی
در تفسیر تصنیف کرده و بعرض حضرت صادق علیه السلم رسانیده و حضرت
علیه السلم پسندیده و تحسین کرده و فرموده [illegible] جماعت را یعنی شیعه
را بهتر ازین کتابی نیست و علامه در خلاصه [illegible] خود آورده است

راه اول کتابیست که در میان شیعه تصنیف شده است از امام بحق
ناطق امام جعفر صادق علیه السلم قال ان بریرة کانت عند زوج
لها وهی مملوکة فاشترتها عایشة فاعتقها فخیرها رسول الله
صلی الله علیه واله وقال ان شاءت ان تقر عند زوجها
وان شاءت فارقته وکان موالیها الذین باعوها اشترطوا
علی عایشه ان لهم ولاءها فقال رسول الله صلی الله
علیه واله الولاء لمن اعتق وتصدق علی بریره بلحم
فاهدته الی رسول الله صلی الله علیه واله فعلقته
عایشه وقالت ان رسول الله صلی الله علیه واله لا
یاکل لحم الصدقة فجاء رسول الله صلی الله علیه واله
واللحم معلق فقال ما شان هذا اللحم لم یطبخ فقالت
یا رسول الله صلی الله علیه واله صدق به علی
بریرة وانت لا تاکل الصدقة فقال صلی الله علیه
واله هو لها صدقة ولنا هدیة ثم امر بطبخه فجا
فیها ثلث من السنن شرح کلام بلاغت نظام در ضمن اغاز
ودو نمایش وانجام افسانه اش تعبیر دو بنش بنفش اول امام علیه السلم
فرموده اند که بدرستیکه بریره نزد شوهری که او را بود قرار داشت واو

بود در ربقه بندگی پس عایشه او را خرید و آزاد کرد چون [illegible]
علیه واله بر آن مطلع شدند او را اختیار داد میان [illegible] نزد شوهر خود
برقرار باشد واگر خواهد از او مفارقت نماید و جمعی که آن کنیز را بعایشه
فروخته بودند شرط کرده بودند بر عایشه که ولایت میراث ایشان را باشد
یعنی چون آزاد شود و بمیرد میراث او از ایشان باشد چون این معنی
بسمع مقدس نبوی صلی الله علیه واله رسید فرمودند که ولایت میراث
مر کسی راست که او آزاده کرده است کنایه از آنکه ایشان چون او را
فروخته اند ایشان را ولایت میراث نیست و شرط مذکور باطل است
و روزی پاره گوشت به بریره مذکور بصدقه داده بودند و او گوشت
مذکوره را برسم هدیه بجهت حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه واله آورد عایشه
او را گرفته در جای آویخته گفت بدرستیکه رسول خدای صلی الله علیه
واله گوشت صدقه نمیخورد پس رسول صلی الله علیه واله بخانه در آمدند
و گوشت آنجا آویخته بود فرمودند [illegible] واقعست که پخته
نشده و آن چنین آویخته عایشه گفت [illegible] که بریره صدقه داده
اند و چون صدقه بر شما حرام است در مقام [illegible] آن بواسطه شما نشده ایم
حضرت فرمودند که آن بر او صدقه بوده و برای ما [illegible] بعد از آن بطبخ او فرما
داوند پس در باب بریره سه حکم از [illegible] پیغمبر صلی الله علیه واله

بمنصه ظهور رسید بیتش دویم ان بریره کانت عند زوج لها بریره بباى یک نقطه
وبای دو نقطه زیرین که در میان و ورای بی نقطه واقعست ودر آخر
آن هاى تصغیر نام آن کنیز است که مذکور شد ونام شوهرش مغیث
بوده بضم میم وکسر عین نقطه دار وسکون یای دو نقطه زیرین وثای
سه نقطه و خلاف شده است دراینکه او بنده بوده است یا ازاد
وازین جهت است که فقها خلاف کرده اند دراینکه هرگاه کنیزی
که شوهر او ازاد باشد آیا او را اختیار هست در فسخ نکاح یا نه ادنی
سناهات ان تقر عند زوجها ۵ تقر بفتح قاف است بمعنی ثبت
وبکسر قاف نیز جایز است عرب میگوید قررت بالمکان اقر
بکسر را در ماضی و فتح قاف در مستقبل قررت اقر بفتح را
و کسر قاف بر عکس ان لهم ولاها ولا بفتح واو ست
و در اصل بمعنی دنو و نزدیکیست و در اصطلاح اهل شرع اطلاق میکنند
بر علاقه میان دو شخص که باعث آن شود که یکی از ایشان از دیگری
میراث برد و غیر علاقه آنست که علاقه زناشوهری و مراد اینجا علاقه ان
و علاقه زناشوهری نیست لا یاکل لحم الصدقه صدقه اینجا بخششیست
که به بخشند بی او را بقصد قربت که هدیه نباشد پس بنا برین تعریف
داخل است دران زکات واجب و نذر و کفاره و امثال آن و بعضی

که بر ازادی ٢

فقها

فقها تعریف کرده اند براین وجه که صدقه عطیه است که از روی تبرع یعنی بخشش
بی عوض بکسی دهند بقصد قربت بی آنکه تقاضایی در [illegible] تعریف
زکات شامل نیست فجاء فیها ثلث من [illegible] این کلام امام
علیه السلام است نه کلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و احکام ثلثه اول
مخیر بودن کنیزی که ازاد شود و در تحت تصرف شوهر باشد یا بنده علی
الخلاف میان فسخ نکاح خود و باقی گذاشتن آن دویم ثبوت
ولایت میراث مر ازاد کننده را و عدم آن مر فروشنده را که شرط
آن هم کرده باشد سیوم آنکه صدقه که بر بنی هاشم حرام است
هرگاه مستحقی که او را صدقه گرفته باشد بجهت بنی هاشمی هدیه آورده
باشد گرفتن آن بر بنی هاشم حرام نیست تنبیه اول باید
دانست که در مخیر بودن کنیز شوهرداری که ازاد میان فسخ نکاح
و برقرار گذاشتن آن که این حدیث متضمن آنست کسی خلاف
نکرده است گاهی که شوهر او بنده باشد اما اگر شوهر او ازاد باشد
اکثر علما حکم بثبوت خیار نکرده اند [illegible] ایشان موافق
هست بواسطه آنکه در بعضی روا[illegible] است که شوهر بریره که
حضرت صلی الله علیه و آله حکم بثبوت خیار [illegible] ازاد بوده بواسطه
حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی از ا[illegible] صادق علیه السلام نقل

کرده است و أیما امة اعتقت فامرها بیدها ان شاءت
اقامت و ان شاءت فارقت یعنی هر کنیزی که آزاد شود امر او بدست
اوست اگر خواهد برقرار باشد و اگر خواهد جدائی کند چه این حدیث
بظاهر خود که عموم است شامل هر دو قسم است و بعضی علما
بر عدم ثبوت خیار مذکور رفته اند شافعی و مالک و حنبل با ایشان
موافقند بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است ان
زوج بریرة کان عبدا اسود و کانی انظر الیه یطوف
خلفها فی سکك المدینة یبکی و دموعه تسیل علی لحیته
یعنی بدرستیکه شوهر بریره غلامی بود سیاه و گویا من میدیدم اورا
وقتی که بریره از او جدا شده بود که از عقب او در کوچهای مدینه میگردید
و گریه میکرد و اشک او بر اطراف محاسنش سیلان می نمود و بباید
دانست که این حدیث متضمن آنست که عائشه بریره را آزاد کرد
ظاهرش آنست که او را تمام آزاد کرده شد نه بعضی را و هم چنین
ظاهر حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی روایت کرده ائمه متعرضه یعنی
کنیز هر گاه پاره از او آزاد باشد و پاره بنده باشد خیار مذکور نباشد
اگر چه آنچه از او آزاد شده باشد بیشتر باشد از آنچه بنده باشد چه هر گاه
نص بر خلاف اصلی واقع باشد بر فرد ظاهر از آن محمول میشود

واصل

٢٥٢

و اصل اینجا بقای نکاح است و عدم ثبوت خیار پس نصی که بر خلاف آن
وارد است بر فرد ظاهر حمل باید کرد و نیز باید دانست که از [illegible]
و اخبار مستفاد میشود که بریره بعد از دخول بود [illegible] روایت شده
که مغیث شوهر او عجز بسیار بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکرد
حضرت بواسطه خاطر او بریره گفتند لو راجعته فانه ابو ولدك
یعنی چه میشود اگر بشوهر خود باز گردی و او را بشوهری خود اختیار نمائی چرا که
او پدر فرزندان تست بریره گفت ای رسول خدای مرا امر میکنی یا حضرت
فرمودند لا انما انا شافع یعنی نه امر میکنم و خیار تو باقیست ولیکن
شفاعت میکنم بجهت او بریره گفت مرا با او حاجت نیست و او را
بمنزله اسم بهایمش علمای ما رضوان الله علیهم خیار مذکور را ثابت دانسته اند
خواه آزادی مذکور قبل از دخول باشد و خواه بعد از دخول بنا بر
عمومی که از صحیح ابی الصباح کنانی فهم میشود و گفته اند که اگر قبل از دخول
فسخ کند مهر او ساقط میشود و اگر بعد از دخول باشد ساقط نمیشود
صاحب او را میرسد که طلب مهر نماید [illegible] کرده اند جمهور
تجزیه معتقه یک صورت را و آن است که مهر کنیز مساوی ثلث
مال صاحبش باشد و بهای او مساوی ثلث دیگر مثل آنکه مهر ده دینار باشد
و بهای او ده دینار و مال صاحبش منحصر در که مجموع سی دینار

باشد و صاحب او وصیت کرده باشد که بعد از فوت من او را از مال من آزاد کنند و آزادی مذکور پیش از دخول شوهر باشد زیرا که در این صورت خیار داشته باشد و فسخ نکاح کند چون فرض اینست که پیش از دخول بوده است مهر او ساقط میشود و هرگاه مهر ساقط شد آزادی در تمام او سرایت نخواهد کرد چرا که وصیت در ثلث مال معتبر است و براین تقدیر بها او ثلث مال نخواهد بود بلکه آنچه از او بازادی ثلث مال است و بر فرض مذکور نیست دینار است از او خواهد شد و باقی بر قبه خود باقی خواهد بود و از پیش [illegible] که هرگاه تمام او آزاد نشده او را در فسخ و ابقا اختیار نیست پس خیار او مستلزم رفع خیار او باشد پس در این صورت خیار متحقق نباشد

گوید اگرچه ظاهر عبارت مصنف دام ظله در این مقام و استثنی الفقهاء من صورت تخییر الامة المعتقة صورة واحدة موهوم این است که صورت مستثنی منحصر در این صورت باشد که تصویر یافته است و صورت دیگر نداشته باشد اما بعد از تأمل ظاهر میشود که دیگر صور نیز متصور است که چون درین مقام [illegible] کنند ظاهر این است که همین حکم داشته باشند مثل آنکه در ماده مذکور فرض کنیم که قیمت کنیز ضعف مهر باشد و باقی مال صاحب مساوی مجموع قیمة و مهر مثلا مهر ده دینار باشد و قیمة بیست دینار و باقی مال سی دینار چرا که مجموع شصت دینار باشد چه در این صورت

نیز هرگاه مهر ساقط شد آنچه از کنیز بازای ثلث باقی مال است که [illegible] به بجاه خواهد بود از او خواهد شد و باقی بر رقبه باقی خواهد [illegible] سیار بند و بر موقوفست بر آزادی کل متحقق نخواهد بود و بر این قیاس نمایش میتوان یافت باید دانست که تقریر حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله مر قول عائشه را

لا ناکل الصدقة

و نفی آن کردند چنانچه این حدیث دلالت بر آن دارد و بحسب ظاهر اشعار بر آن دارد که مطلق صدقه را بر آنحضرت حرام بوده خواه صدقه واجب باشد و خواه سنت زیرا که الف لام در الصدقه یا الف لام جنس است یا الف لام استغراق چه بحسب ظاهر عهدی در میان نبوده که الف لام عهد تواند بود و بر تقدیر عموم مذکور فهم میشود هم چنین دلالت بر عموم مذکور دارد و آنچه روایت شده است که حضرت امام حسن علیه السلام در اوان صغر سن مبارک خرمای که از صدقه بود برداشته بودند که تناول فرمایند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باو خطاب کرده گفتند کخ کخ تا باندازند یا نکه ما صدقه نمیخوریم و تناول آن بر ما حرام است و بالجمله خلاف نشده [illegible] اسلام در آنکه صدقه واجب بر آنحضرت حرام بوده [illegible] خلاف در صدقه سنت است که آیا بر ایشان حرام بود یا نه علامه در کتاب [illegible] الفقها حکم بحرمت آن بر آنحضرت کرده بواسطه علو شان و رفعت [illegible] شان بر آنحضرت

[illegible] انا لا ناکل
الصدقة [illegible]

وعدم لیاقت آن بمرتبه نبوت و منزله رسالت او چه هیچ شک نیست
که قبول آن متضمن ذلت و خواریست باخذ و تسلط و تفوق صدقه
دهنده برو و منصب نبوت و مرتبه رسالت بلندتر است از تحمل
آن و این یکی از دو قول شافعی است درین مسئله و اما ائمه عالیمقام که در
حقیقت پارهای جگر او یند علیه و علیهم السلام ظاهر آنست که درین حکم
با او در داخل باشند و برایشان نیز قبول صدقه مستحقی حرام باشد
چنانچه در واجب حرام است و علامه نیز در کتاب مذکور رجحان این
قول داده و حکم بر حرمت آن برایشان کرده و اما آنچه اهل سنت
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت از سقاخانهای که
در میان مکه و مدینه واقعند آب می آشامید روزی بآنحضرت گفتند از روی
تعجب و انکار که آب صدقه می آشامید حضرت در جواب فرمودند
إِنَّمَا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ الْمَفْرُوضَةَ یعنی بدرستیکه
بر ما حرام نشده است مگر صدقات واجبی از امور است که اهل سنت
در روایت آن منفرد اند و در طریق آن ضعف تمام است اما باقی بنی هاشم
و سادات جمیع علمای اتفاق دارند بر آنکه صدقه سنت برایشان
حرام نیست و قبول آن برایشان جایز است خواه از مثل ایشان باشد
و خواه از غیر و شافعی را در جواز آن دو قول است و در بعضی از نسخ با

خود جایز داشته و در بعضی حکم بحرمت کرده و در حرمت صدقه برایشان
نیز خلاف کرده اند و در آنکه حرمت مذکور مخصوص […] یا شامل
دیگر صدقات واجبی نیز هست مثل نذر و کفاره و […] ظاهر اکثر
علما و تا عموم است و در بعضی روایات و احادیث اشعاری بتخصیص
آن بزکوة هست که مستند علامه رحمه الله که قایل بتخصیص مذکور شده
و جایز داشته است که نذر و کفاره را بایشان دهند آنست و در استبعاد
مذکور نظر است و هیچکس خلاف نکرده است درین که بنی هاشم را
اخذ زکوة و دیگر تصدقات واجبی از هاشمی مثل خود جایز است اما اینکه
حکم مذکور مخصوص است باعدای پیغمبر صلی الله علیه و اله و ائمه اطهار
علیهم السلام است که درین حکم ملحق اند باو و یا شامل ایشان نیز هست
که برایشان نیز جایز است که از بنی هاشم قبول صدقه نمایند از علمای [illegible]
در این باب بنظر نرسیده نهایت آنکه علو شان و رفعت مرتبه ایشان
آنست که مطلق صدقه برایشان حرام باشد […] صدقه واجب
و خواه صدقه سنت و خواه از هاشمی […] خواه از غیر هاشمی
والله اعلم الختام بعضی از اصحاب رجال و ارباب کمال که عبارت
از ملا جلال دوانی است در حاشیه شرح […] تحقیق آنکه آن پیغمبر
صلی الله علیه و اله که صدقات برایشان روا […] نباشند کلامی ایراد

کرده است که چون ذکر آن مناسب مقام است مبادرت بان واقع
میشود و حاصل آن این است که ان پیغمبر صلی الله علیه وآله هر آنکس هست که
بانحضرت اهل شود و رجوع آن بحضرت باشد وآن بر دو قسم است اول
جمعی که ایشان بانسب و در رجوع صوری جسمانی باشند مثل اولاد آنحضرت
وجمعی که در مرتبه اولاد وند از اقارب و عشایر که در شریعت طاهره زکوة
برایشان حرام شده دوم برخی که رجوع ایشان بانحضرت رجوع معنوی
روحانی بود وایشان اولاد روحانی اند از علمای اعلام که در علم رسوخ تام دارند
واولیای کرام که بمرتبه کمال رسیده اند و حکمای عالیمقام که در حکمت الهی حوض
تمام نموده اند واز مشکات انوار آنحضرت اقتباس نور تحقیق نموده خواه
در زمان حضرت سبقت یافته باشند و خواه بعد از ان حضرت با و علیه السلم ملحوظ
شده باشند یا ملحق شوند و هیچ شکی نیست که نسبت طبقه دوم بیشتر
و تمام تر است از نسبت طبقه اول و اگر هر دو نسبت در یککس جمع شده
باشد نور علی نور خواهد بود مثل ائمه معصومین ع از عترت طاهره آن سرور
صلوات الله وسلامه علیه وآله واولاده اجمعین پس همچنانکه بر اولاد
صوری صدقه صوری حرام است چنانکه گذشت بر اولاد معنوی نیز
صدقه معنوی که عبارت از عترت در علوم و معارف و کسب کمالات
است تا انجا بود خلاصه کلام اوالحق سزاوار است که باب طلاب [illegible]

دیده بود [illegible] به بداو بر اوراق نم کشیده حدیث [illegible]
شده است بسندی که متصل است بشیخ الطائفه شیخ [illegible]
شیخ مفید علیه الرحمه از عمر بن محمد از علی بن محمد مهرویه القزوینی [illegible] باو
نسبت یافته و جرح و تعدیل او در کتاب رجال مذکور نیست از داود بن
سلیمان بن جعفر ابو محمد القزوینی که کتابی از امام رضا علیه السلم روایت
کرده و شیخ مفید در کتاب ارشاد خود او را از خواص امام موسی کاظم
علیه السلم شمرده و از کتاب مذکور معلوم میشود که ثقه و باورع و از اهل
علم و فقه بوده والله اعلم از امام الوری ابوالحسن علی بن موسی
الرضا علیه السلم از ابای بزرگوار آنحضرت بترتیب معلوم علیهم سلام
الله الملک القیوم از امام امیرالمؤمنین علیهم السلام که گفت قال رسول
الله صلی الله علیه واله قال الله عز وجل یا بنی ادم کلکم
ضال الا من هدیت وکلکم عائل الا من اغنیت وکلکم
هالك الا من انجیت فاسئلونی الکفایة واهدکم سبیل
رشدکم وان من عبادی [illegible] یصلحه الا الفقر ولو
اغنیته لافسده ذالك وان من عبادی من لا
یصلحه الا الغنی ولو افقرته [illegible] ذالك وان
من عبادی من لا یصلحه الا الصحة ولو امرضته

لا تعبدني ذلك وان من عبادي من لا يصلحه
الا المرض ولو اصححت جسمه لافسده ذلك وان
من عبادي من يجتهد في عبادتي وقيام الليل فالقي
عليه النعاس نظرا مني اليه فيرقد حتى يصبح و
يقوم حين يقوم وهو ماقت لنفسه زارٍ عليها ولو
خليت بينه وبين ما يريد لدخله العجب بعمله
ثم كان هلاكه في عجبه ورضاه عن نفسه فيظن انه
قد فاق العابدين وجاز باجتهاده حد المقصرين فيتباعد
بذلك مني وهو يظن انه يتقرب الي الا فلا
يتكل العاملون على اعمالهم وان حسنت ولا ييأس
المذنبون من مغفرتي لذنوبهم وان كثرت لكن برحمتي
فليثقوا وبفضلي فليرجوا والى حسن نظري فليطمئنوا و
ذلك اني ادبر عبادي بما يصلحهم وانا بهم لطيف
خبير **شرح** كلام آن خلاصهٔ آفرينش در ضمن دو منش **منش اول**
گفت رسول خداي صلى الله عليه وآله كه حضرت عزت جل ذكره العزيز
فرموده است كه اي فرزندان آدم شما همه گمراهان ايد وراه بحق نم...
مگر كسي كه من هدايت كرده ام اورا و بحق رسانيده ام و شما ... درويش

فقير ومحتاجيد ... كه من غني ساخته ام اورا و شما همه در معرض فنا ...
مگر كسيكه من نجات داده ام اورا پس سوال كنيد ... تا راه ...
ميدارم شمارا اعمال از كردار ناشايست وهدايت ... شمارا
كه راه بند شما و سلوك آنست و بدرستيكه از بندگان من كسي هست كه بصلاح
نمي آورد حال اورا مگر فقر ولي چيزي پس اگر غني سازم اورا هر آينه در فساد
اندازد غني اورا و از بندگان من كسي هست كه حال اورا بصلاح نمي آرد مگر غني
و سرداري پس اگر فقير و محتاج سازم اورا هر آينه بفساد ميكشاند فقر ولي چيز
كار اورا و از بندگان من كسي هست كه او را بصلاح نمي آورد مگر صحت مزاج
و سلامتي از جميع امراض پس اگر بيمار سازم اورا هر آينه بفساد مي اندازد سست
و بيماري او را و از بندگان من كسي هست كه صلاح حال او در بيماري است
پس اگر صحيح و سالم دارم اورا بفساد مي آورد صحت حال او را و
بدرستيكه از بندگان من كسي هست كه نهايت جد و جهد در عبادت
و برپاي داشتن شبها بكار ميبرد پس ... ... و غالب ميسازم
بواسطه نظر عنايت كه مرا بسوي اوست ... بخواب اسايش ميرود
تا صباح شود و برميخيزد از خواب و ... براي برخواستن او مقرر است
دشمن است در انحال مر نفس خود را و عتاب ميكند با او كه چرا وقت
او را بخواب گذرانيده است و اگر واگذارم اورا ميان خود و آنچه اراده ميكند

یعنی بکدام عبادتی که اراده کرده است از و بعمل آید هرآینه عمل مذکور باعث
عجب و نخوت [illegible] خواهد شد و بعد از ان هلاک او دران عجب خواهد بود
و در رضای که از نفس خود او را بسبب العبادت بهم خواهد رسید
و گمان خواهد کرد که بسبب العمل بر جمیع ارباب عبادت فایق آمده است
و بر همه زیادتی کرده است و بان عمل از حد تقصیر در گذشته است و کار که
او را می بایست کرد کرده است پس دور خواهند شد بسبب آن از مرتبهٔ
قرب من و او در گمان خواهد شد که نزدیک شده است بمن پس
می باید که ارباب عمل بعمل خود اعتماد ننمایند و اگر چه در نظر ایشان
نیکو نماید و گناهکاران از رحمت من نا امید نشوند و اگر چه گناهان ایشان
بسیار باشد بلکه باید که برحمت من وثوق و اعتماد کنند و بفضل و احسان
من امید داشته باشند و بانکه نظر نکوئی من بسوی ایشان است مطمئن
خاطر و بارام باشند چه بدرستیکه من میدارم بندگان خود را باصلاح
حال ایشان دران است و من بایشان برسم لطف و از حال ایشان
خبردارم کلکم ضال الا من هدیت لفظ کل هرگاه اضافه شود بضمیر جمع
چنانچه درین فقره واقع است چون لفظاً او مفرد است و در معنی جمع
جایز است که جانب لفظ او رعایت شود و ضمیری که راجع باشد
باو و باصفتی که محمول شود بر مفرد آورده شود و جایز است که جانب

رعایت [illegible] ضمیر با صفتهٔ مذکور بصیغهٔ جمع آورده شود میگویند کلهم
قایم و کلهم قایمون و اینجا جانب لفظ رعایت شده است چنانچه در
آیهٔ کریمه کلهم اتیه یوم القیمة فردا [illegible] عمل آمده
و خلاصهٔ معنیش والله اعلم است که جمیع افراد ایشان روز محشر فرد و تنها
بعرصه گاه قیامت در خواهند آمد و هدایت بمعنی دلالت بلطف است
یعنی دلالتی که متلبس بلطف باشد یعنی نزدیک آورنده باشد بطاعت و
دور گرداننده باشد از معصیت و خواه در ضمن دلالت موصل بمطلوب
باشد مثل قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
که در شرح حدیث یازدهم تفسیر آن گذشت و قوله تعالی والذین
قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم
یعنی انانکه کشته شده اند در راه خدای تعالی ضایع نگذاشته اعمال
خود را زود باشد که هدایت کند خدای تعالی ایشان را و بصلاح آورد حال
ایشان و خواه در ضمن دلالت ما یوصل الی المطلوب و از انه طریق مثل قوله
تعالی و اما ثمود فهدیناهم [illegible] العمی علی الهدی و
قوله تعالی انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا
که تفسیرش در شرح یازدهم از پیش رفت و قوله تعالی و هدیناه النجدین
که چنانچه گذشت عبارت از راه خیر و راه شر است و مراد نمودن است

نرسانیدن بان زیراکه آیه در معرض امتنان نازل است وظاهر است که
در ضمن نرسانیدن براه شر امتنانی نیست وازین تحقیق ظاهر شد که تفصیل
که متاخرین علما داده اند وگفته اند که اگر هدایت بمفعول ثانی بنفس متعدی شود
بمعنی دلالت موصله بمطلوب است واگر بلام یا الی متعدی شود بمعنی دلالت
علی ما یوصل الی المطلوب است ضعیف است تمیز تجسیم کوید بیان این احتمال
آنست که بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده اند بدلالت موصله بمطلوب
که عبارت از رسانیدن بمطلوب است وبعض دیگر بدلالت علی ما یوصل
الی المطلوب که بمعنی ارایه طریق نمودن راهست بر تفسیر اول اعتراض
کرده اند که منتقض است بایه کریمه واما ثمود فهدیناهم فا
ستحبوا العمی علی الهدی زیراکه معنی آیه کریمه والله اعلم آنست اما
ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر علیه السلام پس هدایت کردیم ایشانرا پس ایشان
اختیار کردند کوری وضلالت را بر هدایت یافتن وهدایت نیافتند واگر معنی هدایت
آن باشد یعنی چنین خواهد بود که ما ایشانرا بمطلوب که دین حق است رسانیدیم
پس ایشان اختیار ضلالت بر آن کردند وظاهر است که بعد از رسیدن بمطلوب
و در آمدن در دین حق دیگر اختیار عمی وضلالت بر آن متصور نیست پس معنی هدایت
آن نباشد وبر تفسیر ثانی وارد می آید که منتقض است بایه انک لا تهدی
من احببت ولکن الله یهدی من یشاء یعنی بدرستیکه

توای [illegible] نمیکنی هر کس را که مشیت او بان قرار گرفته هدایت میکند
زیراکه اگر [illegible] یت ارایت طریق نمودن راه باشد [illegible] صلی الله
علیه وآله مناسب نخواهد بود زیراکه او علیه السلام بواسطه آن مبعوث بوده که
راه حق را بهمه کس بنماید وهیچکس را از آن محروم نگذارد ومتاخرین علما بواسطه
نقضی از اعتراضات مذکوره قایل به تفصیل شده اند وگفته اند هدایت دو
مفعولیت وتعدیه آن بمفعول ثانی گاه بنفس است وگاه بلام مثل قوله تعالی
اهدنا الصراط المستقیم وقوله تعالی والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم پس جائیکه بمفعول ثانی بنفس متعدی شده باشد
مراد از آن دلالت موصله [illegible] جائیکه بالی یا لام متعدی شده باشد
مراد از آن دلالت علی ما یوصل واگر مفعول ثانی در کلام مذکور نباشد
باید دید که مقام تقاضای کدام معنی دارد وکدام معنی مناسب مقام است
موافق آن تقدیر باید کرد مثلا در آیه ثمود چون بر تفسیر اول فاسد میشود با لام
یا الی تقدیر باید کرد وباید گفت تقدیر آیه این است اما ثمود فهدیناهم
للحق والی الحق ودر آیه من ا[illegible]ببت باید گفت
تقدیر آن آنست که انک لا تهدی الحق من احببت تا معنی کلام با ستقامت
آید واعتراض مندفع شود وچون این تفصیل نیز منتقض است بکریمه وهدینا
[illegible] که با آنکه در آیه مذکوره هدایت بمفعول ثانی که نجدین است بنفس

متعدی شده نمیتواند بود که از آن دلالت موصله مراد باشد زیرا که آیه مذکوره
در معرض امتنان نازل است و مراد به نجدین چنانچه از پیش رفت راه خیر و راه
شر است و اگر مراد هدایت دلالت موصله باشد معنی آنچنین باشد
که ما رسانیدیم ایشانرا براه خیر و راه شر و ظاهر آنست که در ضمن رسانیدن
براه شر امتنان متحقق نیست پس نتواند بود که هدایت بر آن معنی محمول شود
و همچنین منتقض است بآیه کریمه **انا هدیناه السبیل اما**
شاکرا و اما کفورا که هدایت متعدی بنفس است زیرا که اگر بمعنی
ایصال بمطلوب محمول شود معنی فاسد میشود چه کفران درین صورت
متحقق نخواهد بود و لهذا المصنف دام ظله ازان عدول کرده هدایت را بدلالت
بلطف تفسیر کرده است که مشترک معنوی باشد میان هر دو معنی و مستند
او کلام قاضی بیضاویست در تفسیر خود **حیث قال عند قوله**
تعالی اهدنا الصراط المستقیم والهدایة الدلالة
بلطف و مراد بلطف امر یست که نزدیک گرداننده بطاعت باشد و دور سازنده
از معصیت و این معنی چنانچه گذشت اعم است از ایصال بمطلوب و از آنکه
طریق نمودن راه حق پس هر جه مقام اقتضا کند بر آن محمول باید ساخت خواه
متعدی بحرف جر و کلکم **عائل الا من اغنیته** عائل بمعنی محتاج است
قال فی القاموس عال یعیل عیلة و عیولا اذا افتقر و اهم

متعدی بنفس باشد خواه

۲۵۹

مراد به ... اینجا دلالت موصله است زیرا که دلالت علی ما یوصل و از آیه
طریق ... کنند حاصل است پس اظهار سوال ایشان مترتب
ساختن چنانچه میگوید **فاسئلوا فی اکفکم واحد کم** یعنی ... سید از من
تا همه هدایت کنم وجهی نداشته باشد و باید دانست که هدایت خدا تعالی
جل جلاله مر بندگان را چنانچه از کلام بعض اعلام فهم میشود بر چهار نوع است
اول عطا کردن قوتی چند که ایشان بسبب آن استعداد هدایت یافتن
بهم رسد مثل قوه عقلیه که عبارت از قوت دراکه است و حواس پنجگانه
ظاهری که عبارت از باصره و شامه و سامعه و ذائقه و لامسه است و مدارک
پنجگانه باطنی که عبارت از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله و حافظه دوم
نصب دلایل عقلیه که جدا میکند در نظر بصیرت ایشان حق را از باطل و صلاح
از فساد چنانکه قول سبحانه و تعالی **وهدیناه النجدین** اشارت باینست
سیوم ارسال پیغمبران و انزال کتب و آیات چنانکه میفرماید **والذین**
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا آنکه منکشف سازد بر دلهای ایشان
آنچه مخفی و مستور هست و بنماید بایشان اشیائی را که باعث هدایت ایشان
شود مثل خوابهای راست و الهام و وحی و امثال آن چنانچه میفرماید
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا آنکه دور کند از ایشان
ظلمت بدیهای ایشان را و نفس ایشان را از گرفتاری تدبیر و تصرف آن فارغ سازد

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم

و پرده تعلق را از پیش نظر ایشان بردارد و تجلیات الهی را بالمعاینه مشاهده
توانند نمود و بسبب آن کوههای انانیت و خودپرستی که سنگ راه ایشان شده
است از هم پاشیده شود و خود را هباءً منثورا دیده همه را نیست نمودند و آنچه غیر او
همه را در معرض هلاک و فنا آوردند و پرده تعلق ما سوی را که در پیش نظر ایشان بود
از هم دریده بگویند لمن الملك اليوم لله الواحد القهار
ثم كان هلاكه في عجبه ورضاه في نفسه هیچ شک نیست
که کسیکه مبادرت باعمال صالحه و کردار نیک می نماید مثل روزه نماز و برپای
داشتن شب بعبادت و امثال آن نفس او را ابتهاجی و سروری دست
می دهد پس اگر آن از آن حیثیت باشد که توفیق باین عطیه است که از جانب
حضرت عزت باو کرامت شده و نعمتیست که از جانب حق یافته است باین خائف
و هراسان باشد که مبادا عمل مذکور از وی ناقص و ناتمام بعمل آمده باشد و
در معرض قبول الهی در نیاید و ترس تمام از زوال آن داشته باشد که مبادا دیگر
توفیق آن نیابد و همیشه از خدای تعالی توفیق زیاده کردن آن را درخواست
میکرده باشد بر آینه ابتهاج و مسرت مذکور عجب نخواهد بود بلکه باعث نجات
و رستگاری او خواهد بود ولکن عیاذاً بالله اگر از آن جهت باشد که کاری ازو بعمل آمده
است و متصف بصفتی شده که او را در ضمن آن نجاتی حاصل شده و مرتبه
بزرگی یافته و خود را بسبب آن ناحیت تقصیر برکنار دارد و چنان پندارد که بسبب آن

منتی [illegible] دارد که بواسطه او کاری کرده است عین عجب خواهد بود
و او را ازو [illegible] گناهی نخواهد بود چنانچه روایت شده است از رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم که فرموده اند لو لم تذنبوا لخشيت عليكم ما
هو اكبر من ذلك العجب یعنی اگر از شما گناهی در وجود نیاید می ترسم
بر شما از امری که بمراتب از گناه بدتر است و العجب است و از امیر المؤمنین
صلوات الله وسلامه علیه و علی اولاده اجمعین منقول است سيئة
تسوءك خير من حسنة تعجبك یعنی گناهی که از آن عذر آورد بهتر است از
حسنه که از آن عجب آورد و الا فلا يتكل العاملون على اعمالهم
وادر حسنت یعنی باید که اعتماد نکنند در باب عمل صالح در دخول بهشت محض
اعمال صالحه که از ایشان در وجود می آید و اگر چه بر وجه نیکو بعمل آمده باشد
در رعایت جمیع ارکان و شرائط آن بجا آورده باشد زیرا که اعمال را مفسدات
پنهان بسیار است که الناس را بر آن اطلاع نیست و کم عملیست که از آن
خالی باشد چنانچه موید آن است حدیثی که روایت کرده شیخ عارف
جمال الدین احمد بن فهد حلی در کتاب عدة الداعی از معاذ بن جبل از رسول
خدای صلی الله علیه و آله که ان الله تعالى خلق سبعة املاك
قبل ان يخلق السموات فجعل في كل سماء ملكا
قد جللها بعظمته وجعل على كل باب من ابواب

السموات ملكا بوابا فتكتب الحفظة عمل العبد
من حين يصبح الى حين يمسى ثم ترفع الحفظة
بعمله وله نور كنور الشمس حتى اذا بلغ سماء الدنيا
فنزله فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل
وجه صاحبه انا ملك الغيبة فمن اغتاب
لا ادع عمله يجاوزني الى غيري امرني بذلك
ربي قال ثم تجي الحفظة من الغد ومعهم عمل
صالح فتمر به تزكيه وتكثره حتى يبلغ السماء الثانية
فيقول الملك الذي في السماء الثانية قفوا واضربوا
بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد بهذا عرض
الدنيا انا صاحب الدنيا لا ادع عمله يجاوزني
الى غيري قال ثم تصعد الحفظة بعمل العبد
متبهجا بصدقة وصلوة فتعجب به الحفظة و
يجاوزه الى السماء الثالثة فيقول الملك قفوا واضربوا
بهذا العمل وجه صاحبه وظهره وانا صاحب
الكبر انه عمل وتكبر على الناس في مجالسهم امرني ربي
ان لا ادع عمله يجاوزني الى غيري قال وتصعد ا

الحفظة [illegible] عمل العبد يزهر كالكوكب الدري في
[illegible] بالتسبيح والصوم والحج فتمر به الى السماء
الرابعة فيقول لهم الملك قفوا واضربوا بهذا العمل
وجه صاحبه وبطنه انا ملك العجب انه كان
يعجب بنفسه وانه عمل وادخل نفسه العجب
امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني الى غيري قال
وتصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة
الى بعلها فتمر به الى ملك السماء الخامسة بالجهاد
والصدقة ما بين الصلاتين ولذلك العمل
ضوء كضوء الشمس فيقول الملك قفوا انا ملك
الحسد واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه
واحملوا على عاتقه انه كان يحسد من تعلم
او يعمل لله بطاعته واذا رأى لاحد فضلا
في العمل والعبادة حسده ووقع فيه فتحمله
على عاتقه ويلعنه عمله قال وتصعد الحفظة
بعمل العبد فيتجاوز الى السماء السادسة فيقول
الملك قفوا انا صاحب الرحمة واضربوا بهذا

العمل وجه صاحبه واطمسوا عينيه ان صاحبه لا
يرحم شيئا اذا اصاب عبد من عباد الله ذنبا للاخرة
او ضرا في الدنيا شمت به امرني ربي ان لا ادع عمله
يجاوزني قال وتصعد الحفظة بعمل العبد بفقه
واجتهاد يجاوزني قال وتصعد الحفظة وورع وله
صوت كالرعد وضوء كضوء البرق ومعه ثلثة الاف
ملك فتمر بهم الى ملك السماء السابعة فيقول
الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه
انا ملك الحجاب احجب كل عمل ليس لله انه اراد
رفعه عند القواد وذكرا في المجالس وصيتا في المداين
امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني الى غيري ما لم
يكن لله خالصا قال وتصعد الحفظة بعمل العبد
مبتهجا به من صلوة وزكوة وصيام وحج وعمرة وخلق
حسن وصمت وذكر كثير اتشيعه الملائكة السموات
والملائكة السبعة بجماعتهم فيطون الحجب
كلها حتى يقوموا بين يديه سبحانه فيشهدوا له بعمل
ودعاء فيقول وانتم حفظة عمل عبدي وانا رقيب

علی

علی [illegible] انه لم يردني بهذا العمل عليه لعنتي فيقول
الملائكة عليه لعنتك ولعنتنا الحديث يعني بدرستيكه
حضرت عزت جل برهانه بدست قدرت وعظمت خود هفت فرشته
آفریدست قبل ازانکه آسمانها بیافریند وگذاشته اند در هر آسمانی
فرشته از ملائکه سبعه که احاطه کرده است وفرا گرفته است آن آسمانها
را به بزرگی بر در هر آسمانی فرشته را دربان ساخته پس حفظه که کاتبان اعمال اند
می نویسند عمل بنده مومن را از وقتیکه صباح میشود تا وقتیکه شام دست میدهد بعد
ازان بالا می برند عمل را که بموقف عرض میرسانند در حالتیکه مر آن عمل را از غایت
نیکوئی نوری باشد درخشنده مانند نور افتاب تا آنکه باسمان دنیا که آسمان
اول است میرسند و عمل مذکور [illegible] بسیاری می ستایند پس بگوید بایشان
فرشته که موکل آن آسمان است بایستند و بزنید این عمل را برروی
صاحبش که فرشته غیبتم کسیکه مرتکب غیبت شده باشد نمیگذارم که عمل او
از من درگذرد و برود که رب من مرا باین کار داشته است حضرت فرمود
که بعد ازان روز دیگر فرشتگان مذکور بیایند و بایشان عمل صالحی
باشد که از صاحب آن دران روز غیبت واقع نشده باشد
پس بان عمل از آسمان اول بگذرانند تا آنکه برسند باسمان
دوم پس فرشته که در آسمان دوم است بگوید بایشان که بایستید

دو بزنید این عمل را بروی صاحبش که او باین عمل غرض دنیا اختیار کرده
است و من صاحب دنیایم و نمیگذارم که عمل از من بگذرد و بدیگری برسد
حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان مذکور عمل بنده را بدست آورند
که از غرض دنیا پاک باشد و بآن عمل عروج نمایند تا به آسمان
سیوم برسند پس بگوید باایشان فرشته که در آن مقام دارد
بایستید بزنید این عمل را بروی صاحبش و بر پشت او که من فرشته
کبرم بدرستیکه او این عمل را بجای آورده است و با مردم در مجالس
ایشان تکبر نموده پروردگار من مرا فرموده که نگذارم که عمل او از من بگذرد
و بدیگری رسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان بعمل بنده بالا
روند که میدرخشیده باشد مانند ستاره درخشنده در آسمان و مراو را آواز
باشد به تسبیح در روزه و حج یعنی می سراینده باشد که من این اعمال
و حال آنکه صاحب او در عمل مذکور غرض دنیا نداشته باشد و مرتکب
عجب و تکبر در مجالس نشده باشد پس صعود کنند تا باسمان
چهارم برسند پس بگوید باایشان فرشته که در آنجاست بایستید
و بزنید این عمل را بروی صاحبش که من ملک عجبم بدرستیکه او را
بسبب این عمل در نفس خود عجبی بهم رسیده و امر کرده است
پروردگار من مرا که نگذارم عمل او از من بگذرد حضرت صلی الله علیه و اله

آهی در ... با ایشان که شما نگاه بانان عمل بنده منند و من مطلع بانچه
در باطن اوست بدرستیکه او درین عمل مرا اراده نکرده است که لعنت
من براو باد پس ایشان در مقابل گویند لعنت تو براو باد و لعنت ما هم
که بر سرایر او اطلاع نداشتیم و این حدیث بزرگ که بقدر احتیاج
از آن ذکر کردیم و ترا آگاه ساختیم بر آنکه عملی که از شوایب نقص خالی باشد
بغایت کمیاب است نسئل الله العصمة والتوفيق ولا ييأس المذنبون
من مغفرتي لذنبهم وان كثرت یعنی باید که ناامید و مایوس نشوند گناهکاران
از مغفرت و آمرزش من و اگرچه گناهان ایشان بسیار باشد چنانچه حضرت
عزت در کلام مجید میفرماید ان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم
یعنی بدرستیکه پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه و اله آمرزنده است مردم را
بر ظلمی که از ایشان بر نفس خود وقوع می یابد بسبب ارتکاب معاصی
و اقدام بمناهی و نیز میفرماید بغایت کم یابست قل يا عبادي الذين
اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب
جميعا انه هو الغفور الرحيم یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و اله که ای بندگان
که ظلم کرده اید بر نفسهای خود بواسطه ارتکاب معاصی و مبادرت
بمناهی ناامید نشوید از رحمت خدای بدرستیکه خدای تعالی می آمرزد
گناهان را بتمامی بدرستیکه او نیک آمرزنده و مهربان است بر بندگان

مترجم گوید در روضة الاحباب آورده است که در بعض از کتب سیر
اسلام وحشی که قاتل حمزة بن عبد المطلب است در روز جنگ احد مسلمانان
حرص تمام بر قتل او داشتند و در روز فتح که زادها الله شرفاً و تکریماً بحث
باین طریق منقول شده است و نقل آن از ابن عباس بصحت رسیده
که گفت وحشی نزد حضرت مقدسه نبوی مصطفوی صلوات الله علیه
واله آمد و گفت آمده ام مرا امان دهی تا کلام الهی بشنوم شاید باعث هدایت
من شود حضرت صلی الله علیه واله فرمودند دوست میداشتم که چشم من
بر تو افتدی الا که طالب امان باشی ولیکن چون طالب امانی امانت
دادم تا کلام حق تعالی بشنوی وحشی گفت من شرک ورزیدم و خون
ناحق و زنا کرده ام و بدیگر مناهی اشتغال نموده ام آیا باین حالات توانم
تواند بود که حضرت کریم توبه مرا در معرض قبول در آورد حضرت رسول الله
صلی الله علیه واله چنانچه عادت ایشان بود لمحه خاموش شده منتظر وحی
الهی شدند که این آیه نازل شد الذین لا یدعون مع الله الها
اخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون
ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم
القیمة ویخلد فیه مهانا الا من تاب وامن وعمل
صالحا فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما

یعنی

یعنی آنانکه نخوانند و نپرستند با خدای تعالی دیگری را و نکشند نفسی را
که حرام کرده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق یعنی بموجبات
قتل مثل ارتداد و زنا و خون ناحق و امثال آن و هر که بکند این سه
گناه را که از امهات معاصی اند به بیند جزای بدکاری خود را در دوزخ
اماده دو چندان بشود عذاب مرتکبان این اعمال را روز قیامت و جاوید
باشند در عذاب در حالیکه خوار و بی اعتبار باشند مگر کسی که توبه کند از شرک
و ایمان آورد و مرتکب امر صالح و کردار شایسته شود پس آنگروه بدل
میکند خدای تعالی گناهان ایشان را بحسنات یعنی سوابق ایشان را از معاصی
محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت میفرماید و هست خدای آمرزنده گناه
کاران توبه و مهربان بایشان ... بعد از توبه حضرت صلی الله علیه واله این
آیه را بر وحشی خواندند وحشی گفت در این آیه شرط کرده است که آمرزش
گناهان مر کسی را حاصل میشود که بعد از توبه عمل صالح از من در وجود نیاید ٩ کند شاید عمل صالح
در جوار تو ام تا کلام حق بشنوم و بهتر از این مرا امید بهرسد بعد از آن
این آیه نازل شد ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر مادون
ذلک لمن یشاء یعنی بدرستیکه حضرت عزت نمی آمرزد
آنرا که شرک آورد با او یعنی کفر را و می آمرزد آنچه کمتر از کفر و شرک
باشد هر کس را که مشیت الهی بآمرزش او تعلق گیرد حضرت صلی الله

علیه وآله او را طلبیده بر وحشی خواندند گفت شاید من از جملهٔ آنان باشم
که مشیت خداوند بغفران من تعلق نگیرد در جوار تو ام تا آیتی بشنوم که در آن
هیچ قیدی نباشد بعد از آن این آیه نازل شد که قل یا عبادي الذین
أسرفوا علی انفسهم تا آخر که با ترجمه اش مذکور شد وحشی گفت این را
هیچ قیدی نیست و شرطی نمی بینم و مسلمان شد و در حدیث وارد است
از پیغمبر صلی الله علیه وآله لیغفرن الله تعالی یوم القیمة مغفرة
ما خطرت قط علی قلب احد حتی ان ابلیس لیتطاول
بها رجاء ان تصیبه یعنی هر آینه می آمرزد خدای تعالی گناهان را روز قیامت
آمرزیدنی که هرگز بخاطر کسی خطور نکرده باشد تا آنکه شیطان را امیدواری
تمام دست دهد که شاید وی نیز بعضی از آن خواهد رسید بیت اگر در دهد یک
ندای کرم عزازیل گوید نصیبی برم و روایت شده است در کتاب
کافی از پیغمبر صلوات الله علیه وآله که فرمودند لولا انکم تذنبون
وتستغفرون الله لخلق الله خلقا آخر حتی یذنبوا ثم
یستغفروا الله فیغفر لهم یعنی اگر نمی بود آنکه شما گناه میکنید
وطلب آمرزش مینمائید از خدای تعالی هر آینه خدای تعالی می آفرید جمعی را
که مرتکب گناه شوند وطلب آمرزش از او نمایند [illegible] تا
رحمت ومغفرت خود را ظاهر سازد و نقل کرده غزالی در کتاب [illegible]

علوم

علوم از امام محمد باقر علیه السلام که میفرموده اند باصحاب خود که انتم
اهل العراق یقولون ارجی آیة فی کتاب الله عز وجل قوله
تعالی قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ونحن اهل البیت نقول ارجی آیة فی
کتاب الله قوله تعالی ولسوف یعطیک ربک
فترضی یعنی شما ای اهل عراق میگوئید امیدمندترین آیتی که در کتاب الهیست
این آیت که قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا
تقنطوا من رحمة الله وما که اهل بیت رسولیم صلوات الله علیهم میگوییم
امیدمندترین آیتی از کلام مجید این آیت ولسوف یعطیک ربک
فترضی یعنی هر آینه ارزانی خواهد داشت بتو پروردگار تو ای محمد بقدری
که تو راضی شوی زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله تا یک کس از امت
او در آتش باشد راضی نخواهد شد و رضای او صلی الله علیه وآله وقتی حاصل خواهد شد
که جمیع امت او آمرزیده شوند وبالجمله احادیثی که در باب شمول مغفرت
و آمرزش الهی مر بندگان را و وفور رحمت او بر ایشان وارد است بسیار است
ولیکن ناچار است کسی را که امید رحمت او دارد و از خشم آن هست
که گناهان او آمرزیده شود از اقدام ببعض اعمال صالحه که مورث استعداد حصول
آن شود و [illegible] در گناه و معاصی که باعث زوال استعداد مذکور است از و

چنانچه جمیع همتها مصروف آنها باشد و همگی اوقات او صرف آن شود
چه بدون آن مشقتی بر امید و رجا مترتب نیست و بجز یاس و ناامیدی ثمره
از آن حاصل نه مثلا کسی تخمی بیفشاند در زمین و در وقت خود آب دهد
و آن را از ریگ و خاشاک پاک سازد و گیاههای بیگانه را که باعث فساد
زرع است از آن دور کند و بعد از آن بنشیند و منتظر باشد کرم الهی و لطف
او را در باره خود و امید داشته باشد که وقت درو قفیز غله مثلا او را
حاصل خواهد شد این را امید میگویند و ارباب عقل ممدوح میدانند
اما کسی که فراغت را شعار خود سازد و مطلقا متحمل مشقت زراعت
و تعب آن نشود و تمام سال همت بر آسایش و راحت خود بگمارد
و همگی اوقات خود را صرف [illegible] لهو و لعب می نموده باشد لیکن
بنشیند و انتظار می برده باشد که خدای تعالی از برای من زرعی خواهد
[illegible] و غله حاصل خواهد ساخت بی آنکه سعی و کدی در آن نموده باشد
طمع آن داشته باشد که مثل آن شخص که شب و روز در سعی و تعب و کد
تمام عمر گذرانیده است حاصل یافته باشد از برای او نیز بی آنها حاصل شود
هیچ شک نیست که این معنی بر حماقت و فریب دادن خود محمول
خواهد شد نه بر رجا و امیدی که ممدوح است [illegible] حکمت گاه [illegible]
است که الدنیا مزرعة الاخرة و [illegible] من زرع [illegible]

که در آن کاشته میشود و پاک ساختن نفس از اخلاق بد و صفات ذمیمه
و باز داشتن آن از معاصی و امور ناشایسته بمنزله دور کردن سنگ
ریزه و خاشاک آن زمین و کندن گیاههای بیگانه که باعث فساد زراعت
است و روز قیامت وقت درو است یعنی بر داشتن غله پس برحذر
باش از آنکه شیطان ترا فریب دهد و بمحض رجا و امیدواری که تو [illegible] او را
شنیدی و تسلی نموده از مبادرت باعمال صالحه و کردار پسندیده باز نمانی
و نظر کن بحال انبیا و اولیا و مشقتی که در اقدام بطاعات و صرف عمر در عبادات
متحمل شده اند و روز و شب خود را از آن فارغ نمیداشته اند آیا ایشان
امیدواری که ما را برحمت مغفرت حق تعالی حاصل است ایشان را نبود
نمیتوانستند که بآن اکتفا نموده متحمل آنقدر تعب و مشقت نشوند بلی بلکه بمراتب
شمول رحمت الهی و امید بندگان الهی را و عموم آمرزش او از تو و امثال تو
عالمتر بوده اند نهایتش چون میدانسته اند که امید برحمت و مغفرت
اولی اقدام بعمل صالح محض غرور و شقاوت است با وجود نهایت امید و رجا
جمیع عمر خود را صرف طاعت و عبادت میکرده اند و شب و روز خود را از آن فارغ
نمیداشته اند انشاء الله التوفیق والهدایه حدیث اول باسناد روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ
مفید علیه الرحمه از ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه که از ثقات

اصحاب حدیث اند و استاد شیخ مفید علیه الرحمه است و در فن فقه و حدیث
مرتبه بزرگ داشته و تصانیف بسیار دارد و در سال سیصد و بیست
و نه هجری بجوار رحمت ایزدی پیوسته رحمة الله علیه از شیخ بزرگوار
ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر او
ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر که احوال ایشان سبق ذکر یافت از منصور
بن حازم که از ثقات راویان امام جعفر صادق علیه السلم و امام موسی
کاظم علیه السلم و فقیه و مصنف کتاب بوده از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه واله لا یمین
لولد مع والده ولا للمملوك مع مولاه ولا للمرأة مع زوجها
ولا نذر في معصية ولا يمين في قطيعة شرح کلام معجز نظام
در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول
خلاصه کلام امام علیه السلم آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه واله
که نیست سوگند فرزندی با وجود پدر و نه مر بنده را با وجود خداوند و نه مر زن را
با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند بی اذن پدر گاهی که پدر در حیوة باشد و سوگند
زن بی اذن شوهر و سوگند بنده بی اذن خداوند منعقد نیست یا منعقد هست
و عمل بآن لازم نیست و باذن ایشان موقوف ... اختلاف مذهبین
و روا نیست نذر کردن بر امری که متضمن عصیان خدا باشد ... کند

۲۶۷

خوردن در قطع صله رحم یعنی در اموری که متضمن عصیان خدا باشد نذر
نباید کرد و اگر واقع شود منعقد نیست و بر قطع صله رحم و رفع رابطه خویشان
سوگند یاد نباید کرد و اگر کند عمل بآن لازم نیست نمایش دوم لا یمین این جا بمعنی
سوگند است و در ماخذ اشتقاق آن سه قول است اول آنکه از یمین بمعنی
قوت ماخوذ است زیرا که بسوگند قوت می یابند بر فعل آنچه سوگند یاد میکنند
دوم آنکه مشتق از یمین بمعنی میمنت و برکت است بواسطه حصول برکت
و میمنت بذکر نام خدا که در ضمن آن متحقق است سوم از یمین بمعنی دست
راست ماخوذ است بواسطه آنکه در زمان پیش سوگند میخورده اند و
دست خود را بدست راست کسی که بر وی دعوی او سوگند میخورده میداده اند
و این سه قول را شیخ علی طبرسی در تفسیر که موسوم بمجمع البیان است ذکر کرده است
لولد مع والده ولد اینجا اعم از آن است که پسر باشد یا دختر و والد اعم از آنکه
آزاد باشد یا بنده اما اگر کافر باشد آیا حکم او در این حکم مسلم است یا نه تصریحی از
علمای امامیه رضوان الله علیهم بنظر نرسیده و عموم حدیث اگر چه بر آن هست
ولیکن ممکن است که کافر با نه قصد رفع سبیل بیرون رفته باشد و آن
آیه اینست لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا
یعنی نگردانیده است خدای تعالی مر کافران را بر مسلمانان سبیلی ولا
للمملوك مع مولاه مراد مملوک بنده است غلام باشد و خواه کنیز

مراد بمولا خداوند خواه یکی باشد خواه متعدد باشند ظاهر آنست که مملوک
نیز اعم باشد از آنکه کل او بنده باشد یا بعضی والله اعلم ولا للمرأة
مع زوجها اما متعه نیز درین حکم با زن شریک است و او را نیز روا نیست
که بی اذن متمتع سوگند یاد کند یا این حکم مخصوص زن دایمی است و آیا شرط
است که شوهر بالغ باشد یا نه از اصحاب کلامی درین باب دیده نشده
بهنایتش ظاهر حدیث مشعر بتعمیم است در امسئله و وجه تعمیم مذکور محل بحث است
و بباید دانست که مطلقه رجعیه در ایام عده که شوهر او را رجوع با وی میرسد
نیز درین حکم زن دارد ولا نذر فی معصیة نذر در لغت بمعنی وعده است
و در عرف اهل شرع لازم ساختن فعلیست یا ترک فعلی بر خود بگفتن
صیغه لله علی متقربا متضمن یاد فعل ماضی آن مفتوح العین است و در
مضارعش ضم عین و کسر هر دو جایز است ولا یمین فی قطیعة مراد
بقطیعه قطع صله رحم است و مراد از نفی آن صحت آن یعنی سوگند بر قطع صله
رحم صحیح نیست و منعقد نمیشود مثل آنکه سوگند خورد که با برادر خود سخن نگوید
یا با مادر خود معاشرت ننماید و میتواند بود که اراده کرده باشد حضرت
صلوات الله علیه و آله بقطیع رحم را آنچه شامل برادران دینی نیز باشد
که در قطع ایشان نیز سوگند صحیح نباشد والله [illegible]
بباید دانست که نفی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible] حدیث

فرموده اند

فرموده اند سوگند فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود خداوند و زن را
با وجود شوهر میتواند بود که بر نفی صحت محمول شود و اراده کرده باشد
حضرت صلی الله علیه و آله بآن این معنی را که سوگند هر کدام از ایشان صحیح نیست
و در اصل منعقد نمیشود تا بیشتر از آن اذن پدر و مولا و شوهر ایشان را
حاصل نشود و اولی که از ایشان بعد از سوگند ظاهر شود از معرض اعتبار
ساقط است و میتواند بود که مراد نفی لزوم آن باشد که اصل سوگند
منعقد باشد و هر یک از پدر و مولا و شوهر را رسد که رفع آن کنند و عمل
شیخ ابو القاسم مصنف شرایع بمقتضا یعنی اگر تفویض آن کنند
بمقتضای آن واجب باشد و اگر تفویض نکنند نه و با این احتمال اکثر علما
امامیه مثل شیخ ابو القاسم مصنف شرایع و غیر آن فتوی داده و شیخ جمال
الدین مطهر علیه الرحمه نیز در کتاب قواعد الاحکام قایل بآن شده و این
قول را رجحان داده و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بعموم آیتی که دلالت
بر وجوب وفای بسوگند دارد مثل قوله تعالی ولا تنقضوا الایمان یعنی هرگاه
در امری سوگند یاد کنید نقض نکنید و بر مقتضای آن عمل نمائید چه ظاهر آیه
بر ایشان حجت نتواند شد و بعضی متاخرین مذهب اول را که عدم انعقاد
سوگند است اختیار کرده اند و استدلال کرده اند باین حدیث زیرا که
معنی حقیقت [illegible] نفی یمین که منطوق این حدیث است نفی حقیقت یمین است

[illegible]

دو راصول مقررست که هرگاه بر معنی حقیقی محمول نتواند شد بر معنی مجازی
حمل باید کرد که اقرب باشد بحقیقت و اقرب بنفی حقیقت یمین نفی صحت
ست پس نفی یمین را که این حدیث دال است بران بر نفی صحت حمل
باید کرد نه بر نفی لزوم که از ان ابعد ست و اگر چه قول ثانی مشهورترست
اما این قول ظاهرترست والله اعلم و باید دانست که خلاف مذکور در غیر
سوگند بر فعل واجب است یا ترک حرام اما در سوگند بر فعل واجب یا ترک
حرام هیچکس را در لزوم ان سخنی نیست و در انکه هیچ یک از پدر و مولا و شوهر را
ولایت انحلال ان نیست که رفع ان کند شکی نه و مخفی نماند که نفی در باب ولایت
اولیای ثلثه در تفویض مذکور وارد است در ماده یمین است و لیس در ماده
نذر نفی وارد نیست و بعضی از متاخرین علماء امامیه نذر را بر یمین حمل کرده اند
و گفته اند که نذر این جماعه بی اذن ایشان منعقد نیست یا منعقد است و ملازم
منع علی اختلاف القولین و دلیل ایشان درین حکم چندان وضوح ندارد
بلی روایت کرده است شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب تهذیب حدیث
از حسن بن دشتا که گفت گفتم با امام موسی کاظم علیه السلم که ان لی جاریة
حلفت منها بیمین فقلت لله علی ان لا ابیعها ابدا
فقال الله بیمین ذلک یعنی بدرستیکه ... که سوگند یاد
کرده ام و گفته ام خدا راست بر من که او را ... فروشم امام ... فرمودند

وفائی

فرمود ... صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان مانند نور و
ارایش کرده باشد که بسوی والادوش میبرده باشند تا باسمان چهارم
پاکی از زمانهای مذکوره تا باسمان پنجم برسند و ان عمل متضمن جهاد و صدقه
ما بین الصلوتین بوده باشد و انوار درخشتی افتاب باشد پس بگویند بانشان
فرشته اسمان پنجم که بایستید که من ملک حسدم و بزنید این عمل را
بروی صاحبش و بار کنید انرا بر کتف آن و هر کسی که او حسد برده است
هر کسیکه علم می اموخته است و هر کسیکه عبادت خدای خود میکرده است
و هرگاه در کسی زیادتی در علم و عبادت میدیده بران حسد میبرده است
و با او درافتاده در مقام بدی او شده است پس فرشتگان مذکور
عمل مذکور را بر و بال گردان کرده بر کتف او بار کنند و العمل بر و لعنت میکرده باشند
حضرت فرمودند باز صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده که ازین ذمیمه نیز
بری باشد پس بگذرند تا باسمان ششم برسند پس فرشته آسمان
ششم با ایشان بگوید بایستید که من فرشته رحمتم و بزنید این عمل را
بروی صاحبش و بپوشانید بان بصیرت و چشمهای او را بدرستیکه صاحب
این عمل اصلا رحم بر کسی نکرده و چون بنده از بندگان خدا اراده گناهی
نماید که در آخرت باو نرسد عقاب او باشد یا ضرری در دنیا باو عاید شود
شماتت مینماید او را بان گناه و معاتب میشود و دام کرده ست فرار در کار

نگذارم عمل او از من بگذرد حضرت فرمودند صلی الله علیه وآله بعد از آن
حفظه بالا روند بعمل بنده که از روی دانایی و اجتهاد و نهایت پرهیزکاری
بفعل آمده باشد و مراد آوازی بوده باشد در شدت و صلابت
مانند آواز رعد و در روشنی مانند روشنی برق و با او سه هزار فرشته
همراه باشند تا باسمان هفتم برسند پس بگوید با ایشان فرشته که موکل
آسمان هفتم است بایستید و بزنید این عمل را بروی صاحبش من فرشته
حجابم حاجب می آیم هر امری را که محض از برای خدای تعالی نباشد
بدرستی که او اراده کرده است باین عمل بلندی مرتبه خود را نزد ارباب
حکم و مذکور شدن خود را در مجالس و محافل و صیت و آوازه خود را در شهرها
و والیها امر کرده است پروردگار من مرا که نگذارم عمل او از من بگذرد و
بدیگری رسد تا دام که خالصاً لوجه الله نباشد حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند
بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان خداوند عالم جل جلاله و حال
آنکه آن عمل مشتمل باشد بر نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی
و ذکر بسیار و متابعت او نموده باشند بلکه جمیع آسمانها و فرشتگان
هفتگانه مذکور با جمیعهم پس طی کنند جمیع مرتبهها و آسمانها تا بموقف قرب الهی
برسند و در برابر پروردگار ایستاده شهادت دهند [illegible] ای از برای
او و به نیکویی عمل مذکور [illegible] دعا کنند که از جانب او مرتبه قبول یابد بمن [illegible]

الی

وفا کن خدایی را بوعده که با او کرده و به نذر خود عمل نمایی و شیخ شهید علیه
الرحمه در کتاب دروس بعد از آن که این حدیث را نقل کرده است
و گفته که درین حدیث دقیقه ایست و اراده کرده است بان این
دقیقه را که دلالت دارد بر آنکه نذر را نیز یمین می نامند پس از آن استنباط
توان کرد که نذر فرزند و بنده و زن نیز موقوف بر اذن پدر و مولی
و شوهر است بنا بر نصی که در باب توقف یمین ایشان بر اذن
ایشان وارد شده و این تسمیه اگرچه کلام راوی فهمند اما تقریر امام علیه السلم
از او در قوت تلفظ امام علیه السلم است بان و تو میدانی که تقریر امام علیه
السلم بر تسمیه مذکوره بر تقدیر تسلیم آن دلالت ندارد بر آنکه تسمیه مذکور
از روی حقیقت باشد چه جایز است که راوی بطریق مجاز استعمال
کرده باشد و تقریر حضرت بر مجاز بدان باشد نه بر حقیقت بودن بلکه
ظاهر از کلام حضرت کفّر الله علی یمینک ذلک و تعبیر از آنچه راوی بان
یمین نامیده است در کلام خود به نذر آنست که تنبیه بر رد آن باشد
نه بر تقریر آن و بالجمله امثال این دلایل ضعیفه را اصلا حجیت آن نیست
که اثبات احکام شرعی بان توان نمود پس اولی آنکه از آنچه ظاهر نص اقتضای
آن دارد اقتضا شود والله اعلم بحقایق الامور **فایده دوم** بباید دانست که نذر
که تو بر بعض سبق ذکر یافت بر دو قسم است مطلق و معلق و نذر مطلق آنست

که بشرطی موقوف نباشد مثل اگر روزه فردا را نذر کنند و بگوید لله علی
ان اصوم غداً یعنی خدای راست بر من که فردا روزه دارم لیکن اگر
بشفای بیماری یا آمدن مسافری مشروط سازد و بگوید ان شفی امریضی
یا ان قدم فلان من سفره فلله علی کذا و نذر مطلق اگر بامری
ازین امور موقوف باشد مثل ان شفا مریضی یا ان قدم
مسافری فلله علی ان اصوم یوما یعنی اگر بیمار من شفا یابد
یا فلان مسافر بیاید خدا را است بر من یک روز روزه بدارم و کلام حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله درین حدیث که لا نذر فی معصیة
شامل هر دو قسم است چه نذر معصیت چنانچه نذر مطلق میتواند بود که
متحقق شده باشد مثل لله علی ان اتزوج خامسة یعنی خدا را است
بر من که با آنکه چهار زن دارم زن دیگر که پنجم النساء باشد بخواهم و در
نذر معلق نیز متحقق میتواند شد خواه معصیت مذکور شرط باشد و
جزا مثل ان شربت خمرا فلله علی ان اصلی رکعتین یعنی اگر
میسر شود مرا که شراب بخورم پس خدا راست بر من که دو رکعت نماز بگذارم
گاهی که غرض زجر نفس از ان نباشد چرا که اگر غرض این باشد نذر مذکور منعقد
بلا خلاف و خلعت آن موجب کفاره است [illegible] معصیت جزا باشد
و نذر شرط مثل ان شفی مریضی فلله علی ان اصوم [illegible]

یعنی

یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس خدا راست بر من که روز عید که روزه عید را
که روزه آن روز حرام است روزه دارم و سید مرتضی علیه الرحمه نذر مطلق را
مطلقا صحیح نمیداند و حکم ببطلان آن کرده است خواه معصیت باشد
خواه طاعت و گفته است عرب از نذر نمیفهمند مگر چیزی را که معلق بشرط
باشد چنانچه ثعلب که از ائمه لغت است تصریح باین کرده است و قرآن
و شعر بر زبان ایشان وارد است پس نذری که از قرآن و حدیث
حکم بصحت آن شده می باید بر این معنی که محمول باشد و آنچه از معنی
لغوی دیگر نقل شده باشد خلاف اصل است پس آنکه دلیلی د[ر]
دلالت بر آن کند اعتبار آن نباید کرد و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم
درین مسئله با او خلاف کرده اند و حکم نموده اند با آنکه نذر مطلق نیز صحیح
است بچند دلیل اول اجماع علما بر صحت آن چنانچه شیخ ابو
جعفر طوسی علیه الرحمه نقل آن کرده دوم آنکه نذر در قرآن مجید مطلق
وارد شده و تقیید بشرطی نیافته مثل قوله تعالی انی نذرت للرحمن
صوما که بعد از آنکه عیسی علیه السلام از مریم در وجود آمد و او را بسته
در حریره پیچیده بود و در کنار او گذاشتند با او این ندا رسید یعنی اگر ببینی
ای مریم از آدمیان کسی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست بگوی
بدرستیکه من نذر کرده ام از برای خدای تعالی روزه را یعنی خاموشی را

چه روزه در شریعت ایشان ترک کلام بوده است وقوله تعالی انی نذرت
لك ما فی بطنی محررا وقوله تعالی یوفون بالنذر ویخافون
واگر تقیید آن بشرطی لازم می بود در قران مجید مطلق واقع نمیشد سوم
انکه مطلق واقع شده در کلام حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله
که فرموده اند من نذر ان یطیع الله فلیطعه ومن نذر ان
یعصیه فلا یعصیه یعنی کسی که نذر کرده باشد که اطاعت
خدای نماید در امری باید وفا به نذر خود کرده باشد ان طاعت بجای آورده
وکسی که نذر کرده باشد که عصیان خدای کند نباید که عصیان از وواقع
شود اگر نذر مخصوص میبود بشرط انکه چنانچه مذهب سید مرتضی است
امر باطاعت مذکور بمجرد نذر مناسبت نمی بود بلکه می بایست گفته شود
فلیطع اذا حصل الشرط علیه یعنی باید که وفا باو کنند کاهی که شرطی
که نذر بان متعلق ساخته بحصول رسد چهارم ظاهر حدیث صحیح ابی
الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است وگفته است
که سوال کردم از انحضرت علیه السلام از مردی که گفته باشد علیّ نذر
یعنی بر من است نذری آیا بر وبان گفتن امری واجب میشود حضرت علیه السلام
فرمودند لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا لله صیاما او صدقة
او حجة یعنی نذر چنین چیزی لازم نیست تا نام چیزی از برای خدا نبرد مثل

روزه یا صدقه یا حجی چه امام علیه السلام مصحح نذر مجرد نام بردن روزه یا صدقه
یا حج را داخل ساخته اند واگر شرط نیز از جمله مصححات می بود انرا نیز ذکر
میکردند انیست خلاصه انچه در استدلال برین مطلب ذکر کرده اند وبخاطر
میرسد که هیچ یک از دلایل مذکور امری نیست که بر سید مرتضی حجة
تواند بود ومخالفت بمذهب که او اختیار کرده باشد اما جماعتیکه شیخ
نقل کرده ظاهر است چه او اجماع را قبول نخواهد داشت واما ایات ثلثه
بواسطه انکه زیاده برین دلالت ندارد که نذر بروزه داشتن وازادی
ما فی البطن ووفای او وقوع یافته وهیچ شک نیست که سید مرتضی علم
الهدی حمل خواهد کرد او را بر انکه مشروط بشرطی بوده زیراکه ما عندی نذر مشروع
بیش او نذر نیست ودر ایات مذکوره تصریحی نیست بانکه نذر مذکور از ایشان
بی شرط واقع شده اما ایه اول بواسطه انکه حکایت از انچه در شریعت
پیغمبر دیگر بوده زیاده برین دلالت ندارد که مریم علیها السلم مامور شد
بان خبر دهد مردم را بانکه نذر کرده است که روزه دارد یعنی خاموشی گزیند وانکه
درین خبر ذکر شرط نکرده باشد تقاضای او نمیکند که در نذر خود نیز ذکر نکرده
باشد وثابت نشده است که صیغه نذر او همین کلام بوده بانکه توان گفت
که چون خالی از شرط مذکور شد وظاهر اینست که شرطی در میان نباشد
بلکه در بعضی تفاسیر مذکور است که کلام مذکور چیزیست که او از نذر خود

داده است که پیش ازو واقع شده و اگر گویند نذر مذکور ازو بر خاموشی
و عدم تکلم واقع شده بوده است پس اگر این کلام صیغه نذر نباشد
و پیشتر از این نذر مذکور واقع شده باشد لازم می‌آید که مریم علیها السلام
باین کلام مخالفت نذر کرده باشد پس ناچار باید برین حمل باید کرد که
نذر او عین این کلام بوده است تا مخالفت نذر که لایق مرتبه او علیها السلام
نیست لازم نیاید جوابش آنکه میتواند بود که در وقتیکه نذر کرده باشد که
سخن نکند اختیار نذر خود را استثنی کرده باشد یا آنکه بگوییم که او را تکلم
باین کلام ضرور شده بود تا رفع تهمت ازو بشود و قوم او بآن گمان نبرند
آنکه سخن با ایشان نکرد و جواب ایشان نداد از روی عناد بود بلکه از
نهایت شرمندگی و خجلت که از ایشان داشت بواسطه کار بدی که ایشان
باو گمان برده بودند و بعضی مفسرین را اعتقاد اینست که اخبار مذکور ازو
بایما و اشاره واقع شده بوده است و اطلاق قول بر آنکه در قرآن
مجید واقع شده از روی مجاز است و شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر
مجمع البیان نقل کرده است که مریم علیها السلام بعد از نذر مذکور اذن یافت
از جانب حضرت عزت تعالی باین قدر کلام بواسطه رفع گمان قوم در حق او
و بعد از آن خاموش شده دیگر سخن نکرد و این صریح است در آنکه کلام
مذکور صیغه نذر نبوده بلکه اخبار از نذر سابق بوده چنانچه گذشت و آیه

دوم اگر چه احتمال دارد که این کلام از زن عمران صادر شده صیغه نذر باشد
لیکن موافق کلام مفسرین صریح است در آنکه صدور کلام مذکور بعد از نذر بوده
چنانچه صاحب کشاف میگوید روایت شده است که زن عمران عقیم بود
یعنی او را فرزندی نمیشد تا آنکه پیر شد و از وی گذشت که دیگر احتمال حمل بفرزند
در وی کنند وقتی در سایه درختی نشسته مرغی را دید که بچه خود را چینه میخوراند
در آنحال او را خوش آمده خاطر او مایل بفرزند شده در مقام دعا در آمده گفت
اللهم ان لك علی نذرا و منکرا ان رزقتنی ولدا ان
اتصدق به علی بیت المقدس فیکون من سدنته و خدمه
یعنی بار خدایا نذر بسیار است بر من از روی شکر اگر روزی من کنی فرزندی
که بر بیت المقدس که بجای کعبه ایشان بود تصدق کنم او را از جمله مجاوران
و خدمتکاران مکان شریف باشد پس دعای او در معرض اجابت
در آمده بمریم علیها السلم حامله شد تا اینجا بود ترجمه کلام صاحب کشاف
اگر گویند شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نیز روایت کرده است در کتاب
مجمع البیان جایی که تفسیر این آیه میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق
علیه السلم که آنحضرت فرمودند ان الله عز و جل اوحی الی عمران
انی واهب لك ذکرا یبرئ الاکمه والابرص ویحیی
الموتی باذن الله وجاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث

امراته بنت الك وهي ام مريم عليها السلام

فلما حملت بها وقالت ربي اني نذرت

لك ما في بطني محررا يعني بدرستيكه حضرت عزت جل ذكره وحي
فرستاد بعمران پدر مريم بدرستيكه من بخشيدم ترا نرينه كه [illegible] ميكرده
باشد بلمعه نبوت نابينايان مادرزاد اورا از علت كوري روشن وپاك
ميسازد باشد بدن مبروص را از داغ پيسي و زنده ميكرده باشد مردگانرا
بفرمان خداي تعالي وگردانيده ام اورا رسول جانب خود بر بني اسرائيل
يعني فرزندان يعقوب چراكه اسرائيل نام يعقوب پيغمبر عليه السلم است
پس عمران اين سخن را بزن خود كه مادر مريم عليها السلم بود نقل كرد پس
چون حمل گرفت او بمريم گفت پروردگارا بدرستيكه من نذر كرده ام
براي تو كه انچه در شكم من است ازاد كرده شده از قيد تعلقات دنيا
وخاص از براي تو بوده باشد وخدمت مسجد تو كند كه بيت المقدس
و دران زمان خدمت بيت المقدس را بسيار بزرگ ميداشته اند
چنانچه دراين زمان كعبه معظمه را وفرزندان خود را براي اينكار نذر ميكردند
و در شريعت ايشان بر فرزندان انقياد والدين در امثال اين نذرها
واجب بوده واين حديث مشعر است بانكه اين قول مادر مريم عليها السلم
صيغه نذر بوده ونذر ديگر از پيش نرفته بوده است ونبوده است چنانچه

صاحب كشاف ميگويد چه بعد از ان اخبار الهي ببخشيدن فرزند استدعاي
[این] نذر كه مفاد دعا نيست كه باو نسبت داده معني ندارد وجواب اينست
كه درين آيه اشعاري براين معني هست چه حديث زياده براين دلالت
نكرد كه اين قول از مادر مريم عليها السلم بعد از حمل او بمريم واقع بود واز ان
فهم نميشود كه قبل از اين نذر واقع شده بوده است واخبار خداي
تعالي عمران را به بخشيدن فرزند باو منافاتي به نذر مذكور كه از زن او واقع
شده باشد ندارد چه اخبار مذكور بان نبود كه فرزند مذكور ازين زن
حاصل خواهد شد و بر تقدير علم زن او بانكه فرزند از او در وجود خواهد
آمد ميتواند بود كه نذر مذكور از و پيش از اخبار مذكور واقع شده
باشد وبالجمله در اين ايه بهيچ وجه دلالت نيست برامري كه منافات
داشته باشد بمذهب سيد مرتضي علم الهدي واما آيه سيوم ذكر
ان در مقام استدلال بر مطلب مذكور بغايت عجب است زيرا كه
ايه دلالت ندارد مگر بر مدح وفاي به نذر وحال انكه نذري كه سبب نزول
اين آيه بوده است مشروط بشرط بوده است باتفاق جميع امت
و وجهي آن مشهورتر است از انكه احتياج بذكر داشته باشد ولكن
تبرك حسين با سامي جمعي كه ايه مذكور بلكه سوره كه اين ايه دران
سوره است در شان ايشان نازل است وكران ميكنم فاعني

بیضاوی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است که امام حسن
و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند رسول خدای صلی الله علیه واله
بعیادت ایشان آمدند و در میان جمعی روی مبارک با امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه و علی اولاده اجمعین آورده فرمودند یا ابا الحسن
چه شود که نذری بواسطه به شدن فرزندان خود بکنی حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان
ازین بیماری شفا یابند هر کدام سه روز روزه بدارند و در آن وقت
هیچ چیز با ایشان نبود که قوت ایشان تواند شد پس امیر المؤمنین علیه السلام
از شمعون یهودی سه صاع جو قرض کردند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بدست مبارک خود آنرا آرد کرده پنج قرص نان پختند چون وقت
افطار شد نانهای مذکور را پیش خود گذاشتند که بآن افطار نمایند
مسکینی بر در خانه آمده از ایشان دریوزه قوتی کرد طعام او را بر خود اختیار
کرده آن پنج قرص نان را بان مسکین داده و آن شب را [illegible]
افطار نمودند روز دیگر روزه گرفتند چون هنگام افطار شد نانها که بدستور
روز گذشته پخته بودند آوردند که افطار نمایند یتیمی بر در آمده آواز داد
و طلب قوتی نمود آن شب نیز همه را بان دادند و خود هم بآب افطار نمودند
روز دیگر روزه گرفتند و وقت افطار بقیه قوتی که مانده بود آوردند

که افطار

افطار نمایند اسیری آمده بر در ایستاده چیزی طلب کرد ایشان همان
ماحصل روزهای گذشته مسلوک داشته او را سیر دادند پس جبرئیل علیه السلام
نازل شد و این سوره را بر پیغمبر صلی الله علیه واله فرود آورد تا آیات ترجمه
کلام قاضی بیضاوی بود در تفسیر خود و اما استدلال بحدیث من نذر
ان یطیع الله فلیطعه اگر بنائی که در انطباق آن بر مدعای مذکور شد
تمام شود هر آینه دلالت خواهد کرد بر آنکه نذر مشروط مشروع باشد
چنانچه بعد از تامل صادق ظاهر میشود و شما بان قایل نیستید پس آنچه
جواب شما شود از آن جواب ما نیز میتواند بود با آنکه سید مرتضی
علیه الرحمه چنانچه در مثنوی خبر آحاد را حجت نمیداند و بمدلول آن عمل نمیکند
پس امثال این اخبار بر وی حجت نتواند شد حدیثی که الی الصباح کنانی روایت
کرده سید مرتضی نیز بحکمی که از آن مستفاد میشود قایل است چه زیاده
بر این که از آن فهم نشده است که نام بردن عبادتی که متعلق نذر است
از جمله مصححات نذر است چنانچه حتی که از برای انتهای غایت است اشعار بر آن
دارد و از آن معلوم شد که چیزی دیگر مصحح نذر نیست پس میتواند بود با بودن
عبادت مصحح آن باشد که دیگر مصححات نیز در شته باشد مثل تعلیق
بشرط و غیر آن و بسا باشد که استدلال کنند بر مطلب مذکور که صحت نذر
مطلق است بحدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه

از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام اذ قال الرجل علی المشی

الی بیت الله وهو محرم بحجة او علی هدی کذا وکذا

فلیس بشیء حتی یقول لله علی المشی الی بیته او یقول لله

علی هدی کذا وکذا ان لم افعل کذا وکذا یعنی اگر بگوید شخصی که بر من است

پیاده رفتن بخانه خدای و قسط بجای آوردن حج یا بر من است که این و این

هدی با خود ببرم پس از قول مذکور چیزی لازم نمیشود تا آنکه بگوید خدای راست

بر من پیاده رفتن بخانه او یا بگوید خدای راست بر من این هدی و این هدی

اگر بفعل نیاورم این را و این را بواسطه آنکه حضرت درین حدیث بیان

کرده است نذر مطلق را با آنکه بگوید لله علی ان امشی علی بیته و نذر معلق را با آنکه بگوید

لله علی هدی کذا وکذا ان لم افعل کذا وکذا

پس هر دو قسم صحیح باشد و مخفی نخواهد بود که هم چنانکه این حدیث احتمال این معنی

دارد که مذکور شد احتمال معنی دیگر نیز دارد و آن این است که قول حضرت که

ان لم افعل کذا وکذا فیه مجموع هر دو نذر باشد باهم و به نذر آخر اختصاص

نداشته باشد و مع قیام الاحتمال بطل الاستدلال **انجام** باید دانست

که متعلق یمین یعنی امری که سوگند بران میخورند خواه فعل باشد و خواه ترک

می باید در وقت سوگند خوردن رجحان و بهتری داشته باشد بحسب

آخرت مثل غسل جمعه و روزه عرفه و ترک خوردن بدستجه و خوابیدن

بعد از نماز صبح و امثال آن از افعال مستحبه و مکروهه یا بحسب دنیا مثل

پوشیدن ثیاب فاخر و خوردن طعام لذیذ و ترک مباشرت عجایز

و مجالست ادانی و آنچه مانند آن باشد یا آنکه مساوی الطرفین باشد

یعنی فعل و ترک آن بحسب دنیا در مرتبه مساوی باشند و هیچ کدام بر دیگری

رجحان نداشته باشد مثل افعال مباحه که فعل و ترک آن بحسب دنیا

مساوی باشد و سوگند بر مرجوح یعنی بر فعلی که ترکش بر در رجحان

داشته باشد مثل افعال مکروهه یا بر ترکیکه فعلش راجح باشد مثل امور

مستحبه منعقد نیست و اگر امور مذکور در وقت سوگند رجحان اخروی

یا دنیوی داشته باشد یا مساوی الطرفین باشد و از آن مرجوح شود

نزد علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین در حین مرجوحه مخالفت سوگند

جایز است و اگر بار مرجوحه مذکور زایل شود بر حکم سوگند رفتن واجب است بر این

قیاس چون مرجوحیت عود نماید جایز و چون زایل شود واجب و اما متعلق

نذر آیا حکم دارد و یا نه مشهور میان علمای اصحاب ما این است که در نذر

لازم است که متعلق آن رجحان و بهترین بحسب ظاهر و آخرت داشته

باشد و خواه فعل باشد مثل سنت و خواه ترک مثل مکروه پس نذر

مباح صحیح نباشد مگر نزد بعضی که نذر را نیز در این حکم مثل یمین دانسته

اند کسی گوید که کسی که نذر کند صدقه را بخصوص دیناری مثلا واجب میشود

بر وتصدیق همان دینار و حال انکه خصوصیه مذکور را رجحانی نیست نه در دین
نه دنیا پس رجحان در نذر نیز شرط نباشد بواسطه انکه منظور درین فرض
صدقه بدینار خاص است نه نفس تخصیص و هیچ شک نیست که تصدق بدینار
خاص قبل از نذر رجحان داشته باشد بر ترک آن بلی انکه تبدیل باید بدینار
دیگر اگر فرض کنیم کسی نفس تخصیص را نذر کرده باشد مثل انکه دیناری
برو واجب باشد که تصدق کند نذر کند که این واجب مذکور را در ضمن
فلان دینار خاص بعمل آورد باز صحیح خواهد بود و بهمین معنی زیراکه صادق است
برانکه فعلش بر ترک فی الجمله رجحان دارد و آن ترک مطلق است بلی انکه
یا بدل باشد فقیر مترجم گوید مصنف دام ظله وجه تدبر را در حاشیه
بر این وجه ایراد کرده است که جواب مذکور چنانچه مخفی نیست ناتمام است
و گویا سبب او این باشد که جمعی قایل بلزوم رجحان دارد و آن ترک را
مطلق است بلی انکه یا بدل باشد فقیر مترجم گوید مصنف دام ظله وجه تدبر
در حاشیه بر این وجه ایراد کرده است که جواب مذکور چنانچه مخفی نیست
ناتمام است و گویا سبب او این باشد که جمعی قایل بلزوم رجحان متعلق نذر
شده اند رجحان از ابر ترک مطلق میخوانند و در ماده مذکور فعل منذور
قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد بلکه بر ترک لا الی بدل رجحان
دارد و پس نقض مذکور بمذهب ایشان وارد باشد یا این باشد که رجحان

را

مذکور من حیث الخصوصیه در حیز منعست چه خصوصیت را در رجحان
بر تقدیر تسلیم هیچ دخلی نیست ولی ملاحظه آن نیز ثابت نیست
و در ماده مذکور من حیث الخصوصیه متعلق نذر واقع شده است پس نقض وارد
باشد والله اعلم بحقایق الامور حدیث بیست و ششم روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن
یحیی از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ابن محبوب که احوال
ایشان در صدور حدیث سیزدهم مذکور شد از عبد الرحمن بن الحجاج
که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که با اصحاب خود حکایت میکرد و میگفت

مضی امیر المؤمنین علی علیه السلم بین رجلین اصطحبا فی سفر
فلما اراد الغذاء اخرج احدهما من زاده خمسة
ارغفة واخرج الاخر ثلثة ارغفة فمر بهما عابر سبیل
فدعواه الی طعامهما فاکل معهما فاکل الرجل
معهما حتی لم یبق شیء فلما فرغوا اعطاهما العابر
بهما ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما فقال
صاحب الثلثة الارغفة لصاحب الخمسة لا
بل یاخذ کل واحد منا من الدراهم علی الدراهم
علی عدد ما اخرج من الزاد قال فاتیا امیر المؤمنین

ارغفة اقسمها بیننا نصفین ...
بینه وقال صاحب الخمسة

عليه السلم في ذلك فلما سمع مقالتهما قال لهما
اصطلحا فان قضيتكما دنية فقالا اقض بيننا بالحق قال
فاعطى صاحب الخمسة ارغفة سبعة دراهم
واعطى صاحب الثلثة ارغفة درهما واحدا وقال
على لهما اليس اخرج احدكما من زاده خمسة
ارغفة واخرج الاخر ثلثة قالا نعم قال اليس اكل
معكما ضيفكما مثل ما اكلتما قالا نعم قال اليس اكل
كل واحد منكما ثلثة ارغفة غير ثلث قالا
نعم قال اليس اكلت انت يا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة
غير ثلث واكلت انت يا صاحب الخمسة ثلثة
ارغفة غير ثلث واكل الضيف ثلثة ارغفة غير ثلث
اليس بقي لك يا صاحب الثلثة ثلث رغيف من
زادك وبقي لك يا صاحب الخمسة رغيفان وثلث
واكلت ثلثة ارغفة غير ثلث فاعطيكما لكل ثلث
رغيف درهما واعطى صاحب الرغيفين وثلث سبعة
دراهم واعطى صاحب الثلثة ارغفة درهما يعني
حکم نمود روزی امیر المومنین علی علیه السلم میان دو مرد که در سفری باهم رفیق بودند

وچون اراده خوردن غذای باهم نمودند یکی از ایشان پنج قرص نان از توشه
خود بر آورد و دیگری سه قرص نان پس بر ایشان راه گذری وارد شده بود
وایشان او را بر سر سفره خود دعوت کردند و او دعوت ایشان را
اجابت کرده با ایشان بنان خوردن مشغول شد تا چیزی از آن نانها باقی
نماند پس چون از نان خوردن فارغ شد آن مرد رهگذری بازای
آنچه از نان ایشان خورده بود هشت درهم بر آورد و بایشان داد
پس رفیقی که صاحب سه قرص نان بود گفت برفیقی که صاحب پنج قرص
نان بر آورده بود که این وجه را دو قسم برابر کن میان ما و خود صاحب
پنج قرص نان گفت نه بلکه هر کدام بعدد نانی که از توشه خود بر آورده
ایم بر میگیریم یعنی من پنج درهم بر میدارم و تو سه درهم بردار راوی گوید
چون میان ایشان بر سر این تقسیم نزاع شد هر دو مرافعه خود را پیش
حضرت امیر المومنین علیه السلم آوردند که میان ایشان براستی حکم نماید
پس حضرت امیر المومنین علیه السلم چون سخن هر دو را شنید و بر حقیقت قصه
ایشان اطلاع یافت بایشان گفت باهم صلح کنید که قصه شما سهل
است و قابلیت نزاع ندارد ایشان قبول نکردند و گفتند حکم کن میان
ما براستی که ما بغیر از آن راضی نمیشویم راوی گوید حضرت امیر المومنین ع
چون دیدند که میان ایشان بسازش کار صلح نمیشود در مقام تقسیم آن بر ایشان

در آمده هشت درهم از آن جمله صاحب پنج قرص نان دهادند یکدرهم و صاحب
سه قرص نان امیر چون ایشان را از آن تقسیم متعجب یافتند فرمودند
با ایشان که یکی از شما پنج قرص نان برآورده بود و دیگری سه قرص نان
گفتند بلی گفت که نه مهمان شما مثل آنچه هر یک از شما خوردید با شما خورده است
گفتند بلی فرمودند که هر یک از شما سه قرص نان خورده آید الا ثلثی گفتند
بلی گفت نه تو ای صاحب سه قرص نان سه خورده الا ثلثی و نه تو ای صاحب
پنج قرص سه قرص خورده الا ثلثی و نه مهمان شما سه قرص نان خورده الا
ثلثی و نه باقی باند از برای تو ای صاحب سه قرص از آنچه از توشه خود برآورده
بودی ثلث قرص و از برای تو ای صاحب پنج قرص نان دو قرص و
ثلثی پس او داد بشما در عوض آنچه از نان شما خورده بود بازای هر ثلث
قرصی یک درهم پس صاحب پنج قرص که دو قرص و ثلثی از نان او خورده است
که عبارت از هفت ثلث باشند هفت درهم داده باشند و صاحب
سه قرص نان که ثلث قرصی را از او خورده بود یک درهم جامع این
حدیث گوید که امثال این قضایای غریب و احکام عجیب که از امیر المؤمنین علی
علیه السلم واقع شده بسیار است و کتاب تهذیب الاحکام و کلینی و کتاب
من لا یحضره الفقیه برپاره از آن اشتمال دارد و بعض علما کتاب بزرگی
درین باب نوشته اند که نهایت بسط دارد و من آن کتاب را در خراسان

دیده ام در تاریخ هفتصد و هفتاد و دو از هجرت حدیث [illegible] روایت
شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد که احوال ایشان مذکور شد از عثمان
بن عیسی از کسی که او ذکر کرده اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم
که گفت جاء رجل موسر الی رسول الله صلی الله علیه
واله نقی الثوب فجلس الی رسول الله صلی الله علیه
واله فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الی جنب الموسر
فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه فقال له رسول الله
صلی الله علیه واله خفت ان یمسک من فقره شیء قال
لا قال فما حملك اخفت ان يصيبه من غناك شي قال
لا قال فخفت ان يوسخ ثيابك قال لا قال فما حملك
على ما صنعت فقال يا رسول الله ان لي قرينا يزين
لي كل قبيح ويقبح لي كل حسن وقد جعلت له نصف
مالي فقال رسول الله صلى الله عليه واله للمعسر ا
تقبل قال لا فقال له الرجل ولم قال اخاف ان يدخلني
ما دخلك شرح کلام بلاغت نظام در ضمن دو منش بیان
خلاصه کلام امام علیه السلم آنکه آمد مرد مالداری بنزد رسول خدای صلی الله علیه واله

که رخت پاکیزه پوشیده بود و نزد آنحضرت نشست پس مرد مفلسی
که رخت او چرکین بود آمد و در پهلوی او قرار گرفت چون مرد مالدار
مطلع شد رخت خود را جمع کرده بزیر رانهای خود در آورد که بر رخت
او نخورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله از روی ملامت باو خطاب
کرده فرمودند ترسیدی که چیزی از فقر دست بخیزی او دامن گیر تو شود گفت نه
فرمودند ترسیدی که از غنا و ثروت تو چیزی باو عاید گردد گفت نه فرمودند
ترسیدی که رخت تو چرکین شود گفت نه فرمودند پس چه چیز ترا برین
داشت که خاطر او را آزرده گردی گفت ای رسول خدای بدرستیکه
مرا همراهی هست که در نظر من هر قبیحی را زینت میدهد و خوب وا مینماید
و هر خوبی را قبیح میسازد و بد وا مینماید و من بازای این قباحتی که باغوای
او از من سر زده نصف مال خود را باو دادم پس رسول خدای صلی الله
علیه واله بان مرد مفلس گفتند قبول میکنی از و آنچه بازای کسر خاطر
که از و بتو رسید بتو میدهد گفت نه آن مرد مالدار گفت چرا گفت میترسم
که آنچه در نفس تو در آمده است که باعث اقدام باین عمل شد در نفس من
در آید **فجلس الی رسول الله صلی الله علیه واله**
الی درین فقره یا بمعنی مع است چنانچه در کریمه **من انصاری الی**
الله بنا بر آنچه بعض مفسرین گفته اند یا از وجه استعمال یافته باین معنی

عند است چنانچه درین بیت که شعر یکی از فصحای عرب است واقعست که
هل لا سبیل الی الشباب فذکره انبنی الی من الرحیق
السلسل ای آیا راه بجوانی هست که بدست توانم آورد زیرا
که هر آینه یاد آن خوشش آینده تر است نزد من از شراب بلوی خوشگوار
و میتواند بود که بهمان در معنی خود مستعمل باشد بتضمین توجه در جلس
یعنی **فجلس متوجها الی رسول الله صلی الله علیه واله**
الثوب درن بفتح دال و کسر رای بی نقطه صفت مشبهه است از
درن بفتح دال و راکه بمعنی وسخ و چرک است **فقبض الموسر ثیابه**
من تحت فخذیه ضمیر فخذیه میتواند بود که راجع بموسر باشد یعنی موسر
جمع کرد رخت خود را در زیر و زبر رانهای خود در آورد تا برخت معسر
ملاصق نشود و میتواند که راجع بمعسر باشد یعنی موسر معسر رخت خود را
که وقت نشستن معسر زیر رانهای او در آمده بود از زیر رانهای او
برآورد و جمع نمود تا چرکین نشود و من در من تحت فخذیه بر تقدیر اول
بمعنی فی است یا من زایده است چه بمعنی خود چنانچه ظاهر است
موافقت بان حل ندارد و بر تقدیر ثانی از برای ابتدای غایت است
و در معنی خود مستعمل و لیکن ظاهر آنست که ضمیر مذکور راجع باشد
بموسر چنانچه مرسد بانست قول حضرت که مخافت ان توسخ

ثیابک چراکه غرض ازین کلام ملامت شدیدست مر مخاطب را
و تنبیه او بران که خوف مذکور گنجایش نداردو ظاهرست که اگر
رخت موسس در زیر ازارهای معبر در آمده بوده است گنجایش ترس
مذکور بوده است لیکن ملامت و تنبیه مذکور مناسب نباشد ان لی
قرینا یزین لی کل قبیح مراد بقرین شیطان است یعنی مرا رفیقیست که
از شیاطین است که اغوای من میکند و بد را در نظر من خوب می نماید تا
بعمل آورم و مستوجب ملامت شوم و خوب را در کسوت بد در می آورد
تا از ان اجتناب نمایم از اجران محروم مانم و این فعل شنیعی که از
من در خدمت تو سر زده و از حیله و اغوا و راه نمودن او بوده
قد جعلت له نصف مالی یعنی در مقابل انچه از من نسبت باو سرزده
نصف مال خود را باو دادم تا تدارک خاطر او بشود و نفس من زجر
بوده باشد که دیگر این قسم عملی از و سر نزند قال اخاف ان
یدخلنی ما دخلک یعنی میترسم که انچه از کبر و غرور و بزرگی جستن
بر مردم و حقیر داشتن فقرا و مساکین و سایر اخلاق ذمیمه که
از لوازم تمول و مالداریست و در تو بسبب آن جمعیت در نفس من
در آید و من نیز باین صفت ها متصف شوم و الله الهادی و علیه التکلان
حدیث ششم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ

صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه قمی از حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن
محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلم که گفت
روایت کرده است بمن حسین بن زید از امام بحق ناطق ابو عبد الله
عبد العزیز بن محمد بن عیسی ابهری که گفت بمن [illegible] ب بن واقد که گفت
روایت کرد بمن حسین بن زید از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
از ابای بزرگوار خود صلوات الله علیهم اماما عن امام از امیر المومنین علی
بن ابی طالب علیه السلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه
واله عن الاکل علی الجنابة فانه یورث الفقر و نهی
عن تعلیم الاظافیر بالاسنان وقال لا تجعلوا المساجد
طرقا حتی یصلوا فیها رکعتین و نهی ان یبول احد تحت
شجرة مثمرة او علی قارعة الطریق و نهی ان یبول الرجل
و وجهه باد للشمس او للقمر وقال اذا دخلتم الغایط
فتجنبوا القبلة و نهی ان یدخل الرجل فی سوم اخیه
المومن و نهی ان یکثر الکلام عند المجامعة
وقال منه یکون خرس الولد و نهی ان تتکلم المراة
عند غیر زوجها و غیر ذی محرم منها اکثر من خمس
کلمات مما لا بد لها منه و نهی عن الشرب فی

انية الذهب والفضة ونهى عن لبس الحرير والديباج
و[illegible] للرجال واما النساء فلا باس وقال صلى الله
عليه واله لعن الله الخمر وعاصرها وغارسها وشا
ربها وساقيها وبايعها ومشتريها واكل ثمنها وحاملها
والمحمولة اليه وقال صلى الله عليه واله من شربها
لم تقبل له صلوة اربعين يوما وان مات وفي بطنه شيء
منها كان حقا على الله ان يسقيه من طينة خبال
وهو صديد اهل النار وما يخرج من فروج الزناة
فيجتمع ذالك في قدور جهنم فيشربه اهل النار
فيصهر ما في بطونهم والجلود ونهى عن ضرب
وجوه البهايم ونهى ان يقول الرجل للرجل لا وحيوتك
وحيوة فلان ونهى عن الكلام يوم الجمعة
والامام يخطب ونهى ان يستعمل اجير حتى يعلم
ما اجرته ونهى ان يختال الرجل في مشيه وقال النبي
صلى الله عليه واله من عرضت له فاحشة او شهوة
فاجتنبها من مخافة الله عز وجل حرم الله عليه
النار وامنه من الفزع الاكبر وانجز له ما وعده في

كتابه

كتابه في قوله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان ومن
ملاء عينيه من حرام ملاء الله عينيه يوم القيمة
من النار الا ان يتوب ويرجع ونهى عن الغيبة و
قال صلى الله عليه واله من اغتاب امرا مسلما
بطل صومه ونقض وضوءه وجاء يوم القيمة يفوح من
فيه رائحة انتن من الجيفة يتاذى به اهل الموقف
وقال صلى الله عليه واله من ذرفت عيناه من خشية
الله كان له بكل قطرة من دموعه قصر في الجنة
مكلل بالدر والجواهر فيه ما لا عين رات ولا اذن
سمعت ولا خطر على قلب بشر وقال صلى الله عليه
واله لا تحقروا شيئا من الشر وان صغر في اعينكم
ولا تستكثروا الخير وان كثر في اعينكم وقال صلى
الله عليه واله لا كبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة
مع الاصرار شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و سمت سالس
وانجام آغاز مشتمل بر دو مبنی مطلب اول خلاصه کلام حضرت امیر المؤمنین
علی بن علیه السلم آنکه نهی کرده است رسول خدای صلی الله علیه واله از خوردن
چیزی در حال جنابت بواسطه آنکه موجب فقر است و درویشی می آورد

و نهی کرده است از گرفتن ناخن‌ها بدندان و فرموده است که نگردانید مسجدها را
راه خود مگر آنکه بگذارید در آن دو رکعت نماز و نهی کرده است از آنکه بول
کنید در زیر درختان میوه و از بالا میان جاده‌های راه که محل عبور
مردم است و نهی کرده است از آنکه بول کند شخصی و عورت او پیدا باشد
بجانب قرص آفتاب یا ماه و فرموده است که هرگاه داخل طهارت
خانه شود باید که از جهت قبله یکجانب بگردد و چنان نکنند که روی بقبله
باشد یا پشت بقبله و نهی کرده است از آنکه داخل شود شخصی
در سوم برادر مومن خود در این وجه که اراده نماید خریدن چیزی را که دیگری
در مقام خریدن آن چیز در آمده است و یا فروختن چیزی باو بیشتر که
قرار خریدن آن چیز از شخص دیگر داده است و نهی کرده است از آنکه
از سخن بسیار هنگام مجامعت و فرموده است که لنگی فرزندان
از آن بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه زنی نزد غیر شوهر خود یا کسی
که محرم او باشد سخن کند زیاده بر پنج کلمه که ناچار باشد
او در التکلم بآن و نهی کرده است از خوردن و آشامیدن در ظرف
طلا و نقره و نهی کرده است مردان را از پوشیدن حریر و دیبا
و نخ و اما زنان را حرجی نیست از پوشیدن آنها و فرموده است صلوات
الله علیه و آله که لعنت کرده است و از رحمت خود دور داشته حضرت

از

بفروشد شراب را و کسی را که شراب می‌افشرد و کسی را که درخت انگور بقصد شراب
میکارد و کسی را که می‌آشامد شراب آن میشود و ساقی آن را و فروشنده آن را
و کسی که آن را میخرد و کسی را که بهای آن را صرف خورش خود میسازد و بردارنده
آن را و کسی را که بجهت او بر میدارند و فرموده است که هر کس می‌آشامد شراب
آن نمیشود و قبول نمیشود نماز او تا چهل روز و اگر بمیرد و چیزی از شراب در شکم او باشد
بر خدای تعالی لازم است که بخوراند او را در روز قیامت شربت فساد را
که عبارت از ریم و چرک است در جهنم و آنچه از فرج زنان زانیه بیرون می‌آید و جمع
می‌نمایند آن را در دیگهای دوزخ که چون اهل دوزخ تشنه شوند آن را بجای آب
بیاشامند و گداخته شود بسبب آن جمیع آنچه در شکم‌های ایشان است از
و پوستهای بدن ایشان و نهی کرده است از زدن روی چهارپایان
و نهی کرده است از آنکه بگوید شخصی بشخصی که لا و حق تو و حیات فلان
یعنی قسم خورد بر نفی چیزی بر این وجه و بگوید نه چنین است بزندگی تو یا زندگی
فلان و نهی کرده است از سخن کردن و در روز آدینه مزدور را بکار فرمایند
تا بداند که مزدوری او چند است یعنی اول قرار مزدوری او باید داد و بعد
از آن باید کار فرمود و نهی کرده است از آنکه تکبر نماید در رفتار خود و بطریق ارباب
تکبر راه روند و فرموده است پیغمبر صلوات الله علیه و آله که کسی که کار بدی
او را پیش آید که از جانب شرع تجویز آن نشده باشد یا شهوتی دست دهد

اورا بواسطهٔ ترس خدای تعالی ازان اجتناب نماید حرام میکرداند خدای
تعالی بر وی آتش دوزخ را و ایمن میسازد اورا از فزع اکبر که عبارتست از
روز عرض اعمال یا وقت انقطاع آجال است و وفا میکند باو آنچه باو وعده
کرده است در کتاب خود جایی که فرموده است ولمن خاف مقام
ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از موقف پروردگار خود که بندگان
را آنجا در برابر او وا میدارند یا از ایستادن نزد پروردگار خود تا کردار خود
را بعرض رساند علی اختلاف التفسیرین دو بهشت آمده است بهشت
عدن و بهشت نعیم که یکی را که بسبب ایمان و عقاید درست مستحق میشود
و دیگری را بسبب قیام باعمال صالحه و کردار نیک یا یکی را بسبب اجتناب
مناهی و ترک معصیتهای یا یکی را در مقابل عمل با و میدهند و دیگری را محض
تفضیل و موهبت یا یکی را بجهت التذاذ روح او مقرر میدارند و دیگری را
بسبب آسایش جسم که عبارت از جنت روحانی و جنت جسمانی باشند
علی اختلاف التفاسیر و کسی که پرکند چشمهای خود را از حرام و بر چیزی
که دیدن آن او را روا نیست بنظر کماز پر میکرداند خدای تعالی روز
قیامت چشم او را از آتش دوزخ مگر آنکه توبه کند و ازان رجوع نماید و نهی
کرده است از غیبت کردن و فرموده است صلوة الله علیه و آله که کسی که
غیبت کند مسلمانی را هر آینه باطل میشود روزه او و وضوی او میشکند

در می آید بعرصه گاه قیامت با بوی دهانی زشت تر از تن مرده بوی آمده
که اهل عرصات ازان بنهایت اندوهشته باشند و فرموده است صلوات
الله علیه و آله که کسی که اشک ریزاند چشمهای او از ترس خدای تعالی هر آینه بوده
باشد او را بهر قطره که از اشک او حاصل [illegible] قصری در بهشت مرصع
بدر و جواهر که چشم هیچ بیننده مثل آن ندیده باشد و گوش هیچ شنونده
مانند آن نشنیده و ادراک هیچ بشری بیان نکرده و فرموده است
صلوات الله علیه و آله که حقیر مدارید شر را و اگرچه در چشم شما خورد و کم
نماید و بسیار مدانید خیر را و اگرچه در چشم شما بسیار نماید و فرموده است
صلوات الله علیه و آله که نیست کبیره با استغفار و نیست صغیره با اصرار یعنی
هر کبیره که بعد از ارتکاب استغفار نمایند و توبه کنند مغفور و آمرزیده است
و هر صغیره که بران اصرار نمایند و قصد تکرر بعمل آوردن آن داشته باشند
کبیره میشود بیت دوم حتی تصلوا فیها رکعتین حتی اینجا از برای انتهای
غایت است یعنی تعیین نهایت فعل بمعنی الی یا از برای استثنا و سوی
کردن مابعد خود است از ماقبل بمعنی الا در آمدن حتی چنانچه بمعنی الی شایعست
بمعنی الا نیز در میان عرب مشهور است و بسیار استعمال یافته چنانچه
شاعر گوید شعر لیس العطاء من الفضول سماحة حتی تجود و ما
لدیه قلیل نیست بخشش دلیل جود کسی مگر آن کان بوقت نادارییت و معنی

کلام بر تقدیر اول که حتی بمعنی الی باشد آنست که راه ساختن مسجد
بر شما مکروهست تا وقتیکه دو رکعت نماز در آن بجای آورید و بعد از آن
کراهیت آن زایل میشود و بر تقدیر ثانی آنکه راه ساختن مساجد مکروهست
مگر آنکه دو رکعت نماز گزارید در آن و هر دو معنی اگرچه نزدیک بهم اند
اما اندک تفرقه میان ایشان هست چنانچه بعد از تأمل بظهور میرسد
شرح کبیر مراد مصنف دام ظله بتفرقه مذکور غالباً اینست که بر تقدیر دوم اگر کسی
قصد گذاردن دو رکعت نماز کند و مسجد را راه سازد و در اثنای عبور نماز
مذکور را بجای آورد راه ساختن مذکور از و بر وجه مکروه بعمل نمی آید
نه پیش از ادای نماز و نه بعد از آن و بر تقدیر اول تا نماز نگذارده فعل مذکور
از و بر وجه مکروه بعمل می آید و چون نماز گذارد بر وجه مباح بی کراهیت
چنانچه اگر خواهد مکروه از و بعمل نیاید میباید مقارن دارد ادای نماز را با ابتدای
دخول خود در جزو اول مسجد اما اگر قصد آن نکند بر تقدیر اباحت مخصوص
بعبور بعد از نماز است چنانچه بعد از رجوع بمعنی الی و الا وضع می نماید
دخلتم الغایط غایط بکسر یا در اصل بمعنی زمین هموار گون است
که سکان بادیه و صحرا نشینان اغلب در وقت قضای حاجت بانجا
میروند و مراد اینجا بیت الخلاست بهر وضع که باشد فی سوم خیه خلاف
شده است میان علما در آنکه نهی از دخول از دخول در سوم برادر موس کرده در این

کردن

[illegible] شده [illegible] در نفس اول مذکور شد از برای تحریم است یا
در دلالت بر حرام بودن آن دارد یا نهی تنزیهی است و منافات آن کراهت است ا
و علی ای حال حرمت یا کراهت دخول مذکور که مست[illegible] دخول مذکور اند ذوی
الناس واقع نشود اما اگر کسیکه در سوم او داخل [illegible] ناس مذکور از
سر بیخ یا بنای آن بگذرد و یا بگذارد هیچکس خلاف نکرده است در آنکه
حرام نیست و ظاهر اینست که مکروه نیز نباشد والله اعلم ان یکثر الکلام
عند المجامعة نهی اینجا باتفاق علما محمول بر کراهیت است چه هیچکس بر حرام
بودن سخن کردن بسیار در وقت مجامعت قایل نشده و لفظ در یکثر
میتواند بود که بصیغه مجهول خوانده شود و بمعنی چنین باشد که نهی کرده است
پیغمبر صلوات الله علیه و آله از آنکه سخن در آن وقت بسیار شود و اعم از آنکه از
فاعل واقع شود یا از مفعول و امر مذکور بر هر دو مکروه باشد و مناسب
آنست کلام امام جعفر صادق علیه السلام که اتقوا الکلام عند التقاء
الختانین یعنی پرهیز کنید از سخن کردن نزد بهم رسیدن ختانین که
عبارت از محل ختنه کردن زن و مرد است و میتواند بود که بصیغه معلوم خوانده شود
و معنی چنین باشد که نهی کرده است از آنکه وقت مجامعت بسیار سخن
کند و برین تقدیر ظاهر آنست که ضمیر فاعل راجع باشد بر جلی که در
فقره پیشتر است و کراهت بکلام مخصوص باشد بهر دو مؤید این است

کلام رسول خدای صلی الله علیه و آله که یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا
ولیکن باعث ضعیف آنست اگه مراد بر جل در فقره بیشتر که نهی ان یحل
الرجل فی سوم اخیه است شخصی است اعم از انکه مرد باشد یا زن چنانکه
در فقره بیشتر ابست گذشت فی ان یبول الرجل و فرجه باد للشمس چنان
چه مکروه بودن دخول در سوم و بول کردن برانوجه اختصاص بمرد ندارد
بلکه چنانچه بر مرد مکروهست بر زن نیز مکروهست طینة خبال بنت
بمعنی نشرست و خبال بفتح خای نقطه دار و بای یک نقطه در اصل
لغت بمعنی فساد و مراد اینجا چنانچه در نمش اول مذکور شد ریم بدن
دوزخیان ست فیصهر ما فی بطونهم یصهر بصاد بی نقطه ما خوذ
از صهر بمعنی گداز انیدن ست قال فی الصحاح صهرت الشئ
فانصهر ای اذبته فذاب و مراد این جا آنست که ریم مذکور
میگدازد از نهایت حدتی که دارد و احشای درون و پوست برون
جمعی را که بشکم ایشان در می آید و نهی ان یختال الرجل فی
مشیته اختیال بمعنی تبختر و سنگین براه رفتن ست چنانچه عادت
متکبران وارباب تبختر است و نهی درین فقره و در فقراتی که نیش
از نیست بالاتفاق علما محمول بر کراهت است زیرا که عدم حرمت آنها از دلایل
دیگر ظاهر شده است سوای سخن کردن در وقت خطبه که در حرام بودن

آن

[illegible]ست و لمن خاف مقام ربه جنتان مقام انجا یا اسم
[illegible] مکانست و مراد بان و الله اعلم موقفیست که خدای تعالی بندگان خود را
آنجا وا میدارد تا از عهده حساب او بر آیند یا مصدر [illegible]ست بمعنی قیام
بر احوال بندگان و مراقبت ایشان یا کلام درین [illegible] که مقام الخایف
عند ربه یعنی مقام کسی که نزد پروردگار خود ترسی داشته باشد
ذرفت عیناه ذرف بفتح ذال نقطه دار و سکون را بمعنی سیلان اشکست
قال فی الصحاح ذرف الدمع یذرف ذرفا و ذرفانا ای سال یقال
ذرفت عینه اذا سال دمعها تفسیر کرده اند بعضی درخت میوه دار را که این
حدیث متضمن نهی از بول کردن در زیر آنست هر درختی که از شان آن
باشد که میوه بار آورد و اگرچه در زمان آینده باشد و بنا نهاده اند کلام
خود را بر قاعده که در علم اصول مقرر شده که بقای معنی مشتق منه در صدق
مشتق از روی حقیقت شرط نیست و این بنا نیست بغایت عجیب
زیرا که آنچه در اصول مقرر شده بر تقدیری که تمام باشد تقاضای زیاده
ازین نمیکند که چنانچه بول کردن در زیر درختی که بالفعل میوه داشته باشد
مکروهست در زیر درختی که یکوقت میوه دار بوده نیز مکروه باشد
و اگرچه بالفعل میوه نداشته باشد نه درختی که از شان او باشد
که در زمان آینده میوه بار آورد اگرچه هرگز میوه بار نیاورده باشد

چه اطلاق مشتق بر چیزی که بعد از این متصف بمشتق منه خواهد شد
باتفاق مجاز است خلاف در آن است که اطلاق مشتق بر آنچه وقتی معنی
مشتق منه اتصاف داشته است و بعد از آن اتصاف مذکور زایل
شده حقیقت است یا مجاز [illegible] ظاهر آنست که مراد بالا مذمت در نهی
زن از تکلم زیاده بر پنج کلمه که حدیث متضمن آنست کلامی باشد
که تکلم بآن بحسب شرع ضرور باشد مثل اقرار کردن بر حقی که در ذمه
اوست که اگر نکند ذمه او از حق مذکور بری نشود یا ادای شهادت کای
که از جانب حاکم شرع بآن مکلف شده باشد و امثال آن پس بر این
تقدیر تحدید آن بر پنج کلمه وجهی نخواهد داشت زیرا که حد جواز کلام بر تقدیر
مذکور قدر ضرورتست باجماع علما چنانچه اگر بکمتر از پنج کلمه رفع ضرورت
میشده باشد زیاده جایز نخواهد بود و اگر به پنج کلمه نیز رفع نشود و
بیشتر نیز جایز خواهد بود و بعضی حمل کرده اند ضرورت را بالضرورت عرفی
که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج باشد بی آنکه ضرورت
شرعی تقاضای آن نماید مثل پرسیدن احوال غایب از اجنبی که از
سفر آمده باشد اگر نپرسیده او را علم باحوال او بهم نتواند رسید
و استفسار احوال بیمار از طبیب یا کسی که از عیادت او آمده باشد
و امثال آن و باین حمل اگرچه رفع اشکال مذکور میشود ولیکن در جواز تکلم

بآن

بر پنج کلمه یا کمتر از آن در مثل این موضع جای بحث است و دور نیست که توان
گفت که بعضی علما قایل شده اند بانکه شنیدن آواز زن اجنبی جایی حرام است
که شائبه شهوتی و بیم در افتادن بفعل حرامی بوده باشد و بدون آن
حرام نیست چنانچه شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة
الفقها این مذهب را اختیار کرده پس [illegible] حدیث محمول است بر آنکه
جای که از آن قبیل نباشد که شائبه شهوتی یا بیم در افتادن بفعل حرامی
بوده باشد تکلم زیاده بر پنج کلمه مکروهست و هم چنین کمتر از پنج کلمه
که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج نباشد و ممکن است که عدد
پنج کنایه از قلت و کمی باشد چنانچه عدد هفتاد در کریمه و ان
تستغفر لهم سبعین مرة بنا بر آنچه در شرح حدیث نهم سبق ذکر یافت
کنایه از کثرت و بسیاری آنست و خصوص پنج را در کراهت و عدم آن
دخلی نباشد نهایة متن بحثی که مذکور شد چنانچه مخفی نیست بر این تقدیر [illegible] نیز وارد است
[illegible] گویا مراد بعدم قبول نماز کسی که شراب خورده باشد تا چهل روز
آنست که بر نمازهای او در مدت مذکور ثوابی مترتب نیست نه آنکه نماز او در این
مدت مجزی نیست و او را بعد از آن قضا میخواهی باید کرد زیرا که باتفاق علما
نماز او مجزیست و بر وی قضای آنها لازم نیست و این معنی موید آنست که از
کلام سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که قبول عبادت امریست مغایر

مجزی بودن زیرا که عبادت مجزی آنست که از آتی ان متضمن برائت
ذمه مکلف بان باشد یعنی مکلف چون انرا بجای اورد ذمت او
بری شود و از عقابی که از جانب شارع بزرگ ان مقرر شده خلاصی یابد
و عبادت مقبول آنکه بر فعل ان ثواب مترتب باشد و ادای ان چنانچه
رفع عقاب مذکور نماید مورث ثواب نیز باشد و میان این دو معنی تلازمی
نیست و مردود چنانچه بعضی گمان برده اند بیک معنی نیست به پنج دلیل
اول کلام خدای تعالی در قران مجید جائی که میفرماید انما یتقبل الله
من المتقین یعنی خدای تعالی قبول نمیکند مگر عبادت پرهیزکاران را با آنکه
عبادت غیر پرهیزکاران نیز مجزیست باجماع علما دویم کلام او جل علا
جائی که حکایت میکند از ابراهیم و اسمعیل علی نبینا و علیه السلم که گفته اند
ربنا تقبل منا یعنی بار خدایا در معرض قبول خود در آر عبادت
ما را با آنکه ظاهرست که از ایشان عبادت غیر مجزی بعمل نیامده
سیوم هم کلام او تعالی شانه جائی که میفرماید فتقبل من احدهما و لم
یتقبل من الآخر یعنی خدای تعالی قبول کرد قربانی یکی ازیشان
را که هابیل و قابیل فرزندان آدم علیه السلم باشند و از دیگری قبول نکرد
با آنکه با آنچه مامور بودند عمل کرده بودند و از عهده تکلیف بان برآمده ترجمه
نقل است که چون آدم علی نبینا و علیه السلم مامور شد باینکه دختر هر بطن از

فرزندان

٢٨٨

فرزندان خود را به پسر بطن دیگر دهد توام هابیل را که لیوذا نام داشت
و چندان شکلی نداشت بقابیل و او توام قابیل را که اقلیما نام داشت و در
نهایت حسن بود بهابیل نامزد کرد و قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر
من شکیل ترست و با من در رحم بوده او بمن اولیست آدم علیه السلم گفت
حکم خدای تعالی برین وجه صدور یافته و مرا درین اختیاری نیست قابیل
منکر شد و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خود رای
تراست با او میدهی آدم علیه السلم گفت اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما
قربانی کنید بانچه توانید قربانی هرکدام قبول کرد اقلیما ازان او باشد هابیل
گوسفند دار بود گوسفند فربهی که بنهایت دوست داشت بیاورد و بر سر کوهی
نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نکرد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب
زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت
اگر این قربانی قبول شود یا نشود من از خواهر خود دست باز ندارم فتقبل
من احدهما و لم یتقبل من الآخر پس قربانی یکی ازیشان
که هابیل باشد در معرض قبول در آمد برین وجه که آتش سفیدی بی دود از
آسمان فرود آمد و گوسفند او را بخورد و قربانی دیگری که قابیل باشد قبول نشد
و آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن آن ملتفت نشد قابیل را آتش خشم
باشتعال در آمده و دود حسرت دیده بصیرت او را کور ساخته تا گردید آنچه کرد

وجزای آن یافت چنانچه در محل خود به تفصیل مذکورست چهارم حدیث

واله ان من الصلوة لما تقبل نصفها وثلثها وربعها وان منها لما تلف

کما یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجه صاحبها یعنی بدرستیکه
از جمله نمازها نمازیست که از آن قبول میشود نصف آن وثلث آن وربع آن
وباقی بواسطه قصوری ... مرتبه قبول نمی یابد و بدرستیکه از جمله نمازها
نمازیست که درهم نوردیده شود چنانچه جامه کهنه درهم نوردیده میشود
وزده میشود بآن روی صاحبش یعنی هیچ جزوش قبول نمیشود بلکه تمام آنرا
بر روی صاحبش میزنند که بر وجه مرضی باقیام ننموده چه ظاهرست که مراد
بنماز در حدیث مذکور نماز مجزیست زیرا که نماز غیر مجزی در حقیقت نماز نیست
پس حاصل معنی حدیث آنست که بعضی نمازها اگرچه مجزیست اما مرتبه قبول
نمی یابند و ثوابی بران مترتب نمیشود بلکه امری که بران مترتب میشود اسقاط
عذابست که بر ترک آن مترتبست و بعضی نمازها نصف یا ثلث
یا ربعش قبول میشود یعنی گذارنده آن نصف یا ثلث یا ربع ثوابی که بر فعل
آن مقررست می یابد و از باقی محروم میشود والله اعلم پنجم اگر مردم
همیشه در هر عصری و هر شهری هر عملی بجای می آورند بعد از فراغ از آن
قبول آنرا از خدای خود درخواست میکنند اگر قبول واجزا یکی معنی
میبود دعای مذکور نیکو نمیبود مگر پیش از قیام بآن عمل زیرا که آنچه بر وجه غیر مجزی

نباید عاجزانکه ... نیست مجزی نمیشود وبعضی که قایل بعدم فرق شده
اند قبول واجزا را بیک معنی میدانند از دلیل اول را این وجه جواب گفته اند
که تقوی و پرهیزکاری را سه مرتبه است اول بری شدن از شرک

چنانچه درین مرتبه استعمال یافته است قوله تعالی والزمهم کلمة
التقوی چه مفسرین گفته اند که مراد بکلمه تقوی درین آیه کلمه طیبه لا اله
الا الله است که بگفتن آن از ظلمات کفر نجات می یابند دوم اجتناب
از معاصی ومنهیات سوم بری شدن از آنچه این کس را از یاد حق
باز دارد و پس تواند که مراد بمتقین در آیه مذکور اصحاب مرتبه اول باشند
یعنی جمعی که خود را از شرک وکفر بری ساخته اند و هیچ شک نیست
که عبادت غیر ایشان مجزی نیست چه اسلام باتفاق در مجزی
بودن عبادت شرطست وعبادت ارباب شرک ونفاق مجزی نیست
و این که بعد از اسلام قضای عبادت بر ایشان واجب نیست بواسطه
آنست که اسلام باعث اسقاط اعمال ماقبل میشود واز دلیل دوم را این
وجه که گاه هست از انسان طلب امری که حاصل است او را واقع
میشود و مقصود بسط کلام و پهن ساختن سخن است یا محبوب وجود را
در معرض من احتیاج وافتقار او درآوردن چنانچه در تفسیر آیه کریمه ربنا

لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا یعنی ای پروردگار ما

ملیر اگر چیزی را فراموش کنیم یا خطائی از ما بفعل آمده باشد از وجوهی که
بواسطه درخواست کردن امر واقع که عدم مواخذه بر نسیانست ذکر
کرده اند یکی این وجه است و از دلیل سوم بر این وجه تعبیر شده است
در آیه مذکوره از عدم اجزا بعدم قبول یعنی بعدم قوله تعالی و لم یتقبل من
الاخر عدم اجزاست که معنی آیه چنین باشد که عمل یکی از ایشان مجزی
و صحیح بود و عمل دیگری غیر مجزی و فاسد گویا بواسطه خللی که در نیت
یکی از واجبات و شرط آن بود و از دلیل چهارم آنکه مراد بعدم قبول
نماز در حدیث مذکور عدم ترتب ثواب مطلق نیست بلکه مراد کم شدن
ثواب و فوت شدن معظم آنست و از دلیل پنجم آنکه انبیا باشند
کردعائی که بعد از فراغ عمل بواسطه طلب زیادتی ثواب و عدم قبول
آن از مردم واقع میشود بواسطه طلب زیادتی ثواب است عدم تنقیص
آن باشد و درازی سخن است با آنچه در جواب و درین جوابها بحثی
چند بخاطر میرسد که ذکر آن موجب اطناب و درازی سخن است و آنچه
در جواب از دلیل چهارم مذکور شد محمول است بر عدم قبول نماز شارب
خمر تا چهل روز نزد غیر سید مرتضی علیه الرحمه که عدم ترتب معظم ثواب باشد
نمایش چهارم باید دانست که نهی پیغمبر صلوات الله علیه و آله از غیبت متعین
محمول بر تحریم است و مفاد آن باجماع علما و رجال حرام بودن غیبت است

بر واضعی که تجویز شده و حکم حضرت صلواة الله علیه و آله بباطل شدن
روزه و وضو که حدیث متضمن آنست مبنی بر نهایت مبالغه است در
شدن ثواب آنها چنانچه گویا باطل شده است و ازین قبیل است
حدیثی که روایت کرده است از الشیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در
کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلم که سمع
رسول الله صلی الله علیه واله امراة تساب جارية
لها وهي صايمة فدعا رسول الله صلى الله عليه واله
بطعام فقال لها كلي فقالت اني صايمة فقال كيف تكو
نين صايمة وقد سببت جاريتك ان الصوم
ليس من الطعام والشراب یعنی شنید رسول خدای صلی الله علیه
واله که زنی دشنام میداد به کنیزی که در ربقه بندگی او بود و آن زن روزه
دار بود پس پیغمبر صلوات الله علیه واله فرمودند طعامی حاضر سازند
و چون حاضر ساختند خطاب بآن زن کرده فرمودند چون میتواند بود
که روزه داشته باشی حال آنکه دشنام دادی کنیز خود را بدرستیکه
روزه همین باز داشتن نفس از طعام و شراب نیست کنا
از آنکه کسی روزه میدارد می باید از جمیع مناهی مجتنب باشد و باید دانست
که غیبت را بعضی بر این وجه تعریف کرده اند که آگاه ساختن غیرا

در حال غیبت انسان معین یا کسیکه در حکم انسان معین باشد بر امری که
در او حاصل باشد و نسبت آن باو مکروه طبیعت او باشد و در عرف
عادت نسبت امر مذکور را باین نقص و عیب داند خواه اگاهانیدن مذکور
بطریق گفتن باشد و خواه بطریق اشارت و ایما خواه بکنایت ادا شود
و خواه بتصریح و قید انسان معین بواسطه آنست که غیبت انسان غیر معین
بیرون رود چه آن جایز است باتفاق مثل انکه بگویند یکی از مردم فلان شهر
یا از مردم فلان قبیله که عدد ایشان محصور نباشد فلان عیب دارد و مراد از کسی
که در حکم انسان معین باشد آنست انسان غیر معینست از جماعتی که عدد ایشان
محصور باشد مثل انکه بگویند یکی از قاضیان شهر فاسق است و قبیله معلوم
باشد که چند قاضی در ان شهر است چه ظاهر آنست که ان نیز غیبت است
و اگر چه بعضی از علما متعرض آن نشده اند و تقیید بامری که در او حاصل باشد
بواسطه آنست که بهتان و افترا از تعریف بیرون رود و زیراکه آن نیز اگر چه
حرامست اما غیبت نیست و فایده قیود دیگر که نسبت آن باو مکروه طبع او
باشد و در عرف و عادت نسبت امر باو نقص و عیب داند ظاهر است
و باید دانست که غیبت را در ده موضع جایز داشته اند اول گاهی
که نزد حاکم شرع گواهی باید داد که از او فلان عمل واقع شده است
مثل انکه کسی شراب خورده باشد و حاکم خواهد که بر او اقامت حد نماید و از

گواهی طلبد یا خونی کرده باشد بر خلاف حق و وارث مقتول نزد حاکم
شرع از کسیکه بر آن مطلع باشد گواهی طلبد تا قصاص خون او تواند کرد
و درین دو حال نسبت فعل مذکور باو جایز است بلکه واجب دویم جایی
که خواهد نهی منکر کند و باید جمعی را با خود معاون ساخت که از عهده آن
بر آید یا قصد او این باشد که غیبت او بان شخص برسد و از فعل خود باز ایستد
سیوم گاهی که خواهد از کسی که بر او ظلمی کرده باشد شکایت نماید تا رفع
ظلم مذکور از او بشود چهارم گاهی که کسی با او مشورت کند که با فلان میخواهم
که همسفر شوم یا معامله نمایم و آنچه مانند این باشد چه درین حال اگاه ساختن
مستشیر بر صفات ذمیمه او که از او دیده باشد تجویز شده پنجم
جرح گواه و نسبت دادن فسق باو در حضور حاکم شرع چه امر مذکور بر مدعی
علیه و وکیل او باتفاق جایز است و همچنین جرح و تفسیق راویان حدیث
که علما تجویز کرده اند ششم تفضیل بعضی علما و هنرمندان بر بعضی
مثل انکه بگویند فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلان از فلان
بهتر میگوید و امثال آن گاهی که متضمن اهانت و تخفیف او نباشد
هفتم غیبت کسی که متظاهر بفسق باشد [illegible] یعنی بر علانیه فسق میکرده باشد
و از نسبت ان باو استنکاف [illegible] نداشته باشد بنا بر یک قول هشتم
یاد کردن کسی که بصفت بدی یا بلقب ناخوشی مشهور شده باشد

چنانچه او را بان شناسند مثل فلان اعور یا فلان لنگ و امثال آن
کاهی که قصد احتقار و خفت ان نداشته باشند نهم یا ذکر دن عیب کسی
پیش بعضی که بران مطلع باشند بشرطی که کسیکه بران مطلع نباشد
نمی شنیده باشد بنابر قول دهم تنبیه بر خطای کسی در مسئله از مسایل
علمی که حکم بران کرده باشد و یا بر کذب او در خبری که دهد و آنچه مثل آن
باشد بقصد انکه دیگری تابع او در آن مسئله نشود و بضلالت نیفتد و کسی اجرا
راست نداند نایف پنجم از کلام حضرت صلوات الله علیه و آله در آخر این
حدیث که لا صغیرة مع الاصرار فهم میشود که گناه صغیره کاهی که بران مصر باشند
کبیره میشود مثل انکه اگر مردی جامه ابریشمی پوشیده باشد و بران اصرار نماید اگرچه
پوشیدن مذکور با آنکه در اصل آن را از صغایر شمرده اند کبیره خواهد بود و مشهور
میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره کبیره است نه انکه صغیره با اصرار
کبیره میشود پس گویا این اینحدیث را که بحسب ظاهر دلالت بر خلاف
مقصود ایشان دارد بر معنی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و خواهند گفت معنی
حدیث آنست که بر اصل صغیره با اصرار عقابی مترتب نیست بلکه بر نفس
اصرار مترتب است می باید گناه بر ازانکه عقابی که بر صغیره مترتب است در جنب
عقابی که با صرار آن مترتب می یابد قدر محسوسی ندارد و بمنزله هیچ است
و اصرار در اصل ماخوذ از صر است که بمعنی شد و بستن است و از این جهت

که همیان را صره میگویند موضوع است از برای انکه در ان زر میبندند یا آن اگر بر
بندند بعد ... اطلاق شده است بر ثبات و ورزیدن ابرار بر کبر میبندند بعد
از اطلاق شده است بر ثبات و ورزیدن بر گناه بی انکه بعد از صدور آن
در مقام استغفار ازان در آیند چنانچه گویا او را بر گناه یا بر ثبات بران بسته
اند و این وجه تسمیه ماخوذ است از کلام بعضی مفسرین در تفسیر این آیه کریمه
لم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون و بعض علما تقسیم کرده اند
اصرار بر گناه را بر فعلی و حکمی و گفته اند اصرار فعلی آنست که بر فعل واحد از معاصی
دوام ورزند بی انکه توبه در میان در آید یا انکه در مقام اکثار و بسیاری جنس
صغایر در آیند بی توبه و اگرچه صغیره واحد را مکرر بعمل نیاورند و اصرار حکمی انکه عزم
بر اعاده صغیره داشته باشند بعد از فراغ ازان اما اگر یک مرتبه صغیره
بعمل آید و بعد ازان بخاطر نرسد که توبه ازان می باید و عزم بر اعاده آن نیز نداشته باشد
ظاهر آنست که او را مصر بران نگویند انتهی ترجمه کلامه و مخفی نماند که تخصیص اصرار
حکمی بعزم بر اعاده ان صغیره بعد از فراغ ازان که در کلام او واقع شده
مشعر بر آنست که اگر عازم باشد بعد از فراغ ازان بر صغیره دیگر غیر آن
صغیره اصرار بر صغیره ازو بعمل نیامده باشد و ظاهر از اقوال علما آنست
که آن نیز اصرار بر صغیره ... بعد از فراغ ازان نیز که در کلام
او واقع است بحسب ظاهر تقاضای آن یسند که کسی که طول سال عازم بر

جامه ابریشم باشد مثلا و بواسطه عدم قدرت بر آن بعمل نیاورده باشد او را
معذور نکویند و این حکم نیز محل نظرست تا فصل ششم در تحقیق [illegible] کبایر و معنی
کبیره میان اکابر علما اختلاف بسیار واقعست جمعی از ایشان گفته اند کبیره
هر گناهیست که خدای تعالی در قرآن مجید عقاب را بر آن وعده کرده است
و بعضی گفته اند هر گناهیست که شارع از برای آن حدی قرار داده یا تصریح
بوعید در آن کرده و طایفه بر آن رفته اند که هر معصیت الیست که اقدام
بان یا وازکم باکی و بی پروایی فاعل دهد در امور دینی و گروهی این قول را
که هر گناهی اختیار کرده اند که هر گناهیست که حرمتش بدلیل قطعی معلوم شده
باشد و برخی این قول را که هر گناهی که در قرآن یا حدیث وعید بعقاب
شدیدی بر آن شده باشد و از ابن مسعود رضی الله عنه نقلست
که گفته از اول سوره نسا تا این آیه بخوانند که ان تجتنبوا کبایر ما
تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم الخ این سوره متضمن نهی از آن
باشد کبیره است و باقی صغیره و جماعتی گفته اند که جمیع گناهان کبیره اند
زیرا که همه درین معنی شریک اند که در ضمن آن مخالفت امر الهی
بفعل می آید و اگر اطلاق کبیره و صغیره بر آن میکنند بطریق اضافه با
فوق و ما تحتست یعنی گناهی که عقابی بر آن میسر نیست بیشتر از عقاب
گناه دیگرست نسبت بان کبیره است و نسبت بانچه عقاب آن

کمتر از آن

۲۹۳

از آن صغیره مثلا بوسه نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر و لمس
کبیره و شیخ [illegible] طبرسی در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این
این قول کرده است کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست
این قول مذهب علما ماست رضوان الله علیهم زیرا که ایشان
گفته اند گناهان همه کبیره اند نهایتش آنکه بعضی از بعضی اکبراند و صغیره
در میان گناهان نیست و آنکه بعضی را صغیره میگویند قیاس
بگناهیست که از آن بزرگترست و استحقاق عقاب بفعل آن
بیشتر بهم میرسد انتهی ترجمه کلامه و بعضی گفته اند گناهان کبیره هفت
اند شرک بخدا و قتل نفسی که خدای تعالی حرام کرده است و قذف
محصنه و خوردن مال یتیم و زنا و گریختن از جنگ کفار و عقوق والدین
مترجم گوید بیان این اجمال آنکه بعضی از علما بر آن رفته اند که گناهان
کبیره که آیت مذکور متضمن آنست منحصرند در هفت گناه اول شرک
بالله یعنی شریک گرفتن از برای خدای تعالی در پرستش و عبادت
و او را یکتا و بی همتا ندانستن قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان
یشرک به یعنی بدرستیکه حضرت عزت نمی آمرزد گناهی را که
متضمن شرک باشد [illegible] تعالی انه من یشرک بالله
فقد حرم الله علیه الجنة ومأویه النار یعنی هر کس شرک آرد بخدای تعالی و [illegible] او را

در پرستش و عبادت شریک قرار دهد و او را یکتا و بی‌همتا نداند
و به تحقیق که حرام میشود و بر وی بهشت و جا و مقام او همیشه در دوزخ خواهد
بود دوم خون ناحق یعنی مرتکب کشتن کسی شدن بی آنکه از جانب
شرع اقدس رخصت آن حاصل باشد که و من یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هرکس بکشد از روی
قصد و عمد مومنی را که عالم باشد بایمان او و داند که کشتن او حرامست
باداش عمل او دوزخست که جاوید در آن مقام کند سیوم قذف محصنات
یعنی بزنا نسبت دادن زنان شوهردار که ان الذین یرمون المحصنات
الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والاخرة
ولهم عذاب عظیم یعنی بدرستیکه آنان که نسبت زنا میدهند
بزنان شوهردار که بزیور ایمان آراسته باشند غافل باشند از آنچه نسبت
آن بایشان میدهند یعنی دامان کردار ایشان بآن آلوده نباشد
لعنت کرده شده اند و در معرض سخط و غضب الهی در آمده در دنیا
و آخرت و مر ایشان را خواهد بود عذاب بزرگ و عقاب شدید
و در حدیث وارد است که من رمی محصنا او محصنة احبط الله
عمله وسلط علیه یوم القیمة الف ملك بین یدیه و من
خلفه ینهشون لحمه ثم یومر به الی النار یعنی هرکس دشنام

دانا

٢٩٤

بزنا دهد مردی را که زن داشته باشد یا زنی را که شوهردار باشد
هرگز قبول نه [illegible] ی تعالی از عمل او را هرگز و مسلط سازد بر وی روز بازپسین
هزار فرشته را که پیش و پس او درآیند و گوشت بدن او میبرند تا آنکه باشند
بعد از آن فرمان دهد که او را بسوی آتش دوزخ برند چهارم تصرف در مال
یتیم بخلاف حق که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما
انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا
یعنی بدرستیکه آنانکه میخورند مال یتیم را و انتفاع میبرند از آن از روی ستم
و بیداد او جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را و زود باشد
که بهره گرفته شوند بآتش دوزخ و باید دانست که مراد بخوردن مال یتیم در این
آیه مجرد خوردن که عبارت از مضغ و ابتلاع است نیست بلکه مراد مطلق
نفع یافتن از آنست خواه بعینه آن خوردن باشد و خواه بنحو دیگر
و تعبیر از آن بخوردن بواسطه آنست که ظاهرترین منافع آن خوردنست
و تقیید بظلم بواسطه آنست که اگر نفع بردن از آن بروجه حق باشد مثل
آنکه در عوض اجرة عملی که بجهت ایشان کرده باشد گرفته باشد یا آنکه بعد از
رعایت غبطه یتیم بعنوان قرض بازیافت آن کرده باشد حرام نخواهد
بود و عقاب مذکور بر آن ترتب [illegible] نست اگر گویند هرگاه گرفتن آن
بعنوان اجرة عمل یا برسبیل قرض [illegible] هر آینه انتفاع از آن انتفاع از مال

خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از اضافه مال یتیم بجهت اخراج آن
احتیاج تقیید ظلما نباشد جواب پس آنست که مسلم نمیداریم که انتفاع
مذکور را در عرف انتفاع بمال یتیم گویند بلکه انتفاع بمال یتیم است
هنامیش نه بر وجه غیر مشروع زیرا که بر صدق معنی مشتق چنانچه
سبق ذکر یافت بقای معنی مشتق منه لازم نیست و بر تقدیر تسلیم آن
میتواند بود که تقیید ظلم بواسطه زیادتی تاکید و مبالغه باشد تنبیه بر آنکه تصرف
در مال یتیم نیست مگر نفس ظلم و ستمکاری و در تفسیر کبیر آورده است
که روز قیامت خورندگان مال یتیم بعرصه گاه قیامت در آیند در حالتی که آتش
که درون ایشان ازان بر باشند زیاده میکشیده باشد و بر دهنهای و
و گوش و چشم ایشان ظاهر میشده باشد و اهل عرصات ایشان را
باین علامات می شناخته باشند که ایشانند که در دار دنیا مبادرت
بخوردن مال یتیم کرده اند همگنان را توفیق در گذشتن ازان روزی باد
بجسم زنا کردن و بر خلاف قانون شریعت غرا بپیرامون مباشرت
زنان شدن که ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف
له العذاب یوم القیمه ویخلد فیه مهانا یعنی کسی که بفعل
آورد شرک بخدا و خون ناحق و زنا باید جزای بدکرداری خود را و دو
چندان شود مر او را عذاب روز بازپسین و جاوید بماند دران عذاب در حالتی

که خوار

٢٩٥

که خوار و بی اعتبار شده و از عبد الله مسعود روایت شده است که گفت
از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و عقاب آن از گناهان دیگر
بیشتر فرمودند آنکه با خدای خود دیگری را در عبادت شریک سازی و او را
یکتا و بی همتا ندانی گفتم بعد ازان کدام گناه فرمودند آنکه فرزند خود را بکشی
از ترس آنکه مبادا نصیبی از طعام تو با تو بخورد گفتم بعد ازان کدام گناه
فرمودند آنکه زنا کنی با زن همسایه خود و بعد ازان بواسطه تصدیق کلام آنحضرت این
آیه نازل شد و اول این آیه اینست والذین لا یدعون مع الله الها
آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون
و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده است که آنحضرت
از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلم نقل کرده اند که للزانی ستة
خصال ثلث فی الدنیا وثلث فی الآخرة اما اللواتی فی
الدنیا فانه یذهب بنور الوجه ویسخط الرب عز وجل و
سوء الحساب والخلود فی النار یعنی مر زنا کننده را
شش خصلت حاصلست سه در دنیا و سه در آخرت اما آن
سه که در دنیاست آنست که نور روی او را میبرد و درویشی می آورد
و فنا و زوال [illegible] اما آن سه که در آخرت
است سخط و غضب پروردگار عز وجل است که روز قیامت او را

یعجل الفناء و اما
اللواتی فی الآخرة

خواهد رفت و ناخوشی و صعوبت حساب که از دادن آن گزیری نخواهد
داشت و جاوید بودن در آتش دوزخ که جزای مشرکان و کافران است
ششم گریختن از جنگ کافران گاهی که در رکاب معصوم یا نایب او
باشد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین
کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره
الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله
ومأواه جهنم وبئس المصیر یعنی ای آنان که ایمان آورده اید و گرویده
اید به پیغمبر خدای چون ببینید آنان را که کافر اند انبوه شده و در هم پیوسته
برای جنگ مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت نکنید و نگریزید و هر کس
بگرداند در آن روز پشت خود را بگریزد و هر مگر آنکه برگردیدن او بقصد آن باشد
که دشمن را بر جنگ دلیر سازد پس بجانب او بازگردد یا پناه جوید
بگروهی از مسلمانان تا مدد او شوند تحقیق که باز گردد بخشم بزرگی از خدای
تعالی و باز گشت او در دوزخ باشد و بد جایی بازگشتیست دوزخ
هفتم عاق شدن بر پدر و مادر و عصیان ایشان ورزیدن زیرا که حضرت
عزت عاق پدر و مادر را جبار و شقی خوانده است آنجا که فرموده است و برا
بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا فرموده است ولا تقل لهما
اف ولا تنهرهما یعنی بر روی ایشان کلمه خشونت آمیز مگوی و از ایشان

بتنگ میا و ضجر [illegible] ایشان را گران شمرده بانگ بر ایشان مزن که خوشنودی
خدای تعالی از خوشنودی و رضای ایشان باز بسته است و در حدیث
وارد است که فلیعمل العاق ما شاء فلن یدخل الجنة یعنی هر کس
عاق پدر و مادر شود گو هر گناهی که خواهد بعمل آرد که هرگز روی بهشت نخواهد
دید و درین باب که گناهان کبیره منحصر اند درین هفت گناه که امهات
معاصی اند و آیات قرآنی بر ذم ایشان ناطق است حدیثی از پیغمبر صلوات
الله علیه و آله نیز وارد و روایت شده است و آن این است الکبائر سبع
اعظمهن الاشراک بالله وقتل النفس والزنا واکل مال
الیتیم وقذف المحصنة وعقوق الوالدین والفرار من
الزحف فمن لقی الله سبحانه وهو بریء منهن معی فی الجنة
مصاریعها یعنی گناهان کبیره هفت اند بر ترتیبی که مذکور شد پس هر کس
در موقف لقای الهی درآید و ازین هفت گناه پاک باشد هر آینه با من بمقام
خواهد داشت در وسط بهشتی که دروازه های آن از طلای احمر باشد
و بعضی سیزده گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند با آنکه در اصل نطق
اجمال مذکور است بتفصیل ذکر می یابد [illegible] که عبارت از نزدیکی کردن
پسران و مردان است و این معصیت بزرگ و خطاییست عظیم
چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است

ر لما عمل قوم لوط ما عملوا بكت الارض الى ربها حتى
بلغت دموعها الى السماء وبكت السماء حتى بلغت
دموعها العرش فاوحى الله عز وجل ان امطري عليهم
الحجارة واوحى الى الارض ان اخسفي بهم یعنی چون قوم لوط علی نبینا و علیه السلام
بعمل آورده اند بگریست زمین از عظمت آن گناه بسوی پروردگار خود چندانکه
اشکهای او باسمان رسید و بگریست آسمان چندانکه اشکهای او بعرش
رسید پس وحی فرستاد حضرت عزت باسمان که بر ایشان سنگ ببار
و وحی فرستاد بر زمین که ایشان را بخود در کش و فرو بر و ایشان نفر نمود
عمل نمودند تا رسید بایشان آنچه رسید و نقل است قبل از قوم لوط علیه السلام
از کسی اقدام باین عمل واقع نشده بود و ما سبقكم بها من احد
من العالمين و در حدیث وارد شده از امیر المؤمنين عليه السلام که
قال رسول الله صلى الله عليه واله ان الله تعالى حين امر ان يهبط
ادم وزوجته وهبط ابليس ولا زوجة وهبطت الحية ولا
زوج لها فكان اول من يلوط بنفسه ابليس فكانت ذريته من نفسه وكذلك
یعنی بدرستیکه خدای تعالی وقتیکه فرمود آدم علی نبینا و علیه السلام فرود آمد
بزمین با زن خود و ابلیس فرود آمد و زن با خود نداشت و مار فرود آمد و
جفت او با او نبود پس اول کسی که اقدام بلواط نمود با نفس خود ابلیس بود

ذریه او از او [illegible] آمدند و هم چنین مار و از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده
كه كان قوم [illegible] فضل قوم خلقهم الله فطلبهم ابليس
الطلب الشديد وكان من فضلهم وخيرهم انهم
اذا خرجوا الى العمل خرجوا باجمعهم وتبقى
النساء خلفهم فابى ابليس عبادتهم وكانوا اذا رجعوا
خرب ابليس ما كانوا يعملون فقال بعضهم لبعض
تعالوا نرصد هذا الذي يخرب متاعنا فرصدوا
فاذا هو ابليس كاحسن ما يكون من الغلمان فقالوا
انت الذي تخرب متاعنا فقال نعم مرة بعد
مرة فاخذوه واجتمع رايهم على ان يقتلوه
فبيتوه عند رجل فلما كان الليل صاح فقال
الرجل مالك فقال كان ابي ينومني على بطنه فقال
الرجل قم على بطني قال فلم يزل بذلك الرجل حتى
علمه ان يعمل بنفسه فالاول علمه ابليس والثاني
علمه هو ثم قال نفر منهم فاصبحوا فجعل الرجل يخبرهم
بما يفعل الغلام [illegible] بهم منه شي لا يعرفونه
فوضعوا ايديهم فيه حتى اكتفى الرجال بعضهم

بعضنا ثم جعلوا يرصدون مارا بطريق فيفعلون
بهم حتى ترك مدينتهم الناس ثم تركوا نساءهم
فاقبلوا على الغلمان فلما راي ابليس لعنه الله قد
احكم امره في الرجال وار الى النساء فتصير نفسه
امراة قال ان رجال لكن يفعلون بعضهم ببعض
فافعلن انتن فيما بينكن ففعلن وعلى ذلك يعظهم
لوط عليه السلام ويوصيهم فلم تقبلوا منه
ولم يطيعوا حتى استغنت الرجال بالرجال والنسا
بالنسا فلما كملت عليهم الحجة بعث الله
عز وجل جبرئيل وميكائيل واسرافيل عليه السلام
في زي غلمان عليهم اقبية فمروا بلوط يحرث
وهو فقال اين تريدون فما رايت اجمل منكم قط
قالوا ارسلنا سيدنا الى رب هذه البلدة قال اولم
يبلغ سيدكم ما يفعل اهل هذه المدينة انهم
ياخذون الرجال فيفعلون بهم حتى يخرج الدم
فقالوا امر سيدنا ان نمر وسطها قال فعلي فلي
اليكم حاجة قالوا وماهي قال تصبروا حتى ياتي

اختلاط

اختلاط الظلام قال فجلسوا فبعث ابنه فقال
جيئني [illegible] بخبز وجيئني لهم بماء وجيئني لهم
بعباء يتغطون بها عن البرد فلما ان ذهبت الى البنت
اقبل المطر في الوادي فقال لوط الساعة يذهب
بالصبيان الوادي قالوا قاموا حتى يمضي فجعل لوط
يمشي في اصل الحايط وجعل جبرئيل وميكائيل
واسرافيل يمرون وسط القرية فقال يا بني ههنا فقالوا
امرنا سيدنا ان نمر في وسطها وكان لوط يستغنم
الظلام ومر ابليس لعنه الله واخذ من حجر امراة صبيا
وطرحه في البير فتصايح اهل المدينة كلهم على باب
لوط فلما نظروا الى الغلمان في منزل لوط فقالوا يا لوط
قد دخلت في علمنا قال هولاء ضيفي فلا تفضحون
قالوا ثلثة خذ انت واحدا واعطنا اثنين قال فاد
خلهم الحجرة وقال لوط لو ان لي بكم قوة او اهل بيت
يمنعون منكم قال فتدافعوا فكسروا باب لوط
وطرحوا لوطا فقال له جبرئيل عليه السلام انا رسل
ربك لن يصلوا اليك واخذ كفا من بطحاء وضرب

بها وجوههم وقال شاهت الوجوه فعمي اهل المدينة
كلهم فقال لهم لوط يا رسل ربي بما امرتم فيهم فقالوا
امرنا ان ناخذهم بالـ[illegible] قال لي اليكم حاجة قالوا ما حاجتك
قال تاخذوهم الساعة قالوا يا لوط ان موعدهم الصبح
اليس الصبح بقريب لمن يريد ان يوخذ واخذ انت
بناتك وامض ودع امرأتك يعني قوم لوط پيغمبر عليه السلام فاعلين
قومها بودند که حضرت عزت آفریده بود ایشان ازاین طلب کرد و بسوی خود
خواند شیطان ایشان را خواندن از روی شدت وجه تمام واز حکایه فضل
ایشان آن بود که بعلتی بیرون می آمدند یکبار برمی آمدند ومردان خود را
پیش میکردند وزنان در عقب می بودند پس شیطان بشنید ایشان را
برایشان وخود را بر عبادت ایشان زد وآن چنان بود که چون بر میگشتند
آنچه پیش از رفتن ساخته وپرداخته بودند همه را خراب داشته می یافتند
ونمیدانستند که آن فعل از که صادر میشود پس با هم گفتند بیائید تا کمین کنیم
وببینیم که کیست که متاع ما را خراب میکند پس چون کمین کردند دیدند شیطان را
بصورت پسر امرد ودر کمال حسن وملاحت با او گفتند توئی که متاع ما را
همیشه خراب میکنی گفت بلی منم که چند مرتبه این کار کرده ام ومیکنم پس همه
اتفاق کردند وراههای خود را با او قرار دادند که او را بگیرند واو را یکی از مردان

[illegible] بردند [illegible] بسر برد وچون صباح شود به سرای خود رسانند
چون شب د[illegible] داد ان پسر شروع در فریاد کرد وآن مرد سبب فریاد پرسید
گفت هر شب [illegible] بر پدر میخوابیدم پدرم مرا بر روی سینه میخوابانید آنچه داند
سادگی که داشت گفت بیا وبر روی سینه من بخواب چون انجمان کرد
خود را بر وی مالید واو را بنوعی کار بد بکرد تا آنکه او را بران داشت وتعلیم او کرد
که با او آن کار بکند پس اول کسیکه تعلیم آن فعل کرد ابلیس بود ودوم آن مرد بود
که از ابلیس آموخته بود وبعد از آن را بنوعی این عمل از ایشان بدیگران
واقع شد پس چون آن شب را بصباح آوردند آن مرد باقی قوم را از آنچه بشب
واقع شده بود وآن مرد را خوش افتاد ایشان را آن عمل که تا آن وقت
ندانسته بودند پس دست در آن عمل نهاده مرد اق ایشان با مردان ایشان
در آن کار در آمدند بعد از آن در سر راهها کمین میکردند وهر کس میگذشت
او را میگرفتند وبا او این عمل میکردند تا مردم ترک آمدن بشهر ایشان
نمودند وایشان دست از زنان باز داشتند وبمباشرت پسران مشغول
شدند چون شیطان دید که کار او در مردان ایشان مستحکم یافت وهمه
فریفته عمل او شدند متوجه زنان شد وخود را بصورت زنی برآورد ودر برابر
ایشان آمد وگفت مردان [illegible] بعضی با بعضی باین عمل مشغول شده اند
شما نیز در مقابل ایشان خود را بکاری مشغول سازید تا تلافی آن بکنید وایشان را

بر سنگی وطبق زدن ترغیب نمود و ایشان نیز بآن کار درافتادند پس لوط
علیه السلم چون اینحال را در قوم خود ملاحظه نمود در مقام وعظ ونصیحت
ایشان درآمد وایشان را وصیت بترک آن مینمود وایشان قبول
نمیکردند و سر باطاعت او در نمی آوردند تا آنکه چنان شد که مردان
ایشان بمردان از زنان مستغنی شدند و زنان بزنان از مردان غنا حاصل
کردند پس خدای تعالی جبرئیل ومیکائیل واسرافیل را بر ایشان فرستاد
در صورت پسران صاحب جمال با لباسهای نیکو وایشان بر لوط علیه السلم
گذشتند در وقتیکه او بزراعت اشتغال داشت لوط چون ایشانرا دید
گفت اراده کجا دارید که من بزیبائی شما هرگز کسی ندیده ام گفتند مارا
خواجه ما فرستاده است نزد بزرگ این شهر لوط گفت مگر بخواجه شما نرسیده است
که مردم این شهر در چه کارند بدرستیکه ایشان مردمی را که بر ایشان
وارد میشوند میگیرند و با ایشان مباشرت مینمایند تا آنکه خون از ایشان روان
میشود ایشان گفتند خواجه ما فرموده است که ما از میان این شهر
بگذریم لوط گفت پس مرا با شما حاجتی هست اگر برآورید ایشان گفتند
حاجت تو چه چیز است گفت حاجت من آنست اینجا صبر کنید تا شب
دست دهد و عالم تاریک گردد پس ایشان نزد او نشستند و او دختر خود را
فرستاد و گفت از برای ایشان پاره نان حاضر کن واز برای ایشان

آب بیاور و عباهای بیار که خود را بان بپوشند واز سرما ایمن گردند چون
دختر بخانه رفت باران در رود خانه سر کرد لوط با خود گفت همین ساعت
رود خانه طغیان خواهد کرد واین پسران را خواهد برد وبایشان گفت برخیزید
که با شما بشهر رویم وچون بشهر آمدند لوط در بنای دیوار براه میرفت
وایشان در میان شهر میخرامیدند لوط گفت ای پسران بمن اینجا
براه روید که من میروم ایشان گفتند خواجه ما مارا فرموده است که از
میان شهر میگذشته باشیم وما تخلف حکم او نمیتوانیم کرد و
شب را غنیمت میدانست وبران اعتماد کرده بود که کسی ایشانرا نخواهد دید
تا ایشانرا بخانه خود دارد پس شیطان حیله برانگیخت وطفلی را از کنار زنی
برگرفت ودر چاهی انداخت شورش در مردم افتاد ودر هجوم بر خانه لوط آوردند
و زنها دا اغاز نهادند چون بخانه لوط درآمدند پسرانرا آنجا دیدند زبان تشنیع برو
گشودند که ای لوط تو نیز بعمل ما درآمدی وآنچه مارا از آن منع میکردی خود بآن قیام
نمودی لوط گفت ای قوم این پسران مهمان من اند زنهار که مرا فضیحت مکنید
و پیرامون ایشان مگردید ایشان گفتند ما از سر اینها نمیگذریم دو نفر
از ایشانرا با ما واگذار وخود یکی را تصرف نما راوی گوید پس لوط ایشانرا
داخل حجره ساخت وگفت کاش میشد که مرا اهل بیتی میبود که قوت آن میداشتند
که ایشانرا از من منع کنند راوی گوید ایشان در خانه لوط مدافعت میکردند

ولجاجت مینمودند تا انکه در خانه را شکستند و لوط را بر کناری انداختند پس
جبرئیل علیه السلام در مقام اظهار حال خود در آمده گفت ای لوط دغدغه بخاطر
راه مده که ما رسولان پروردگار توئیم که بواسطه دفع ایشان آمده ایم
وایشان را بر تو دستی نیست و در حال کفی خاک برگرفت و بر رویهای
ایشان ریخت و گفت شاهت الوجوه در حال جمیع اهل آن شهر کور شدند تا
چشمهای ایشان از دیدن افتاد لوط علیه السلام دانست که ایشان
بکاری آمده اند گفت ای رسولان پروردگار من از جانب خدای بچه کار
مامور شده اید گفتند ماموریم بانکه ایشان را بسزای خود برسانیم
لوط گفت پس مرا بشما حاجتیست گفتند چه چیز است حاجت تو گفت
حاجت من آنست که در عقوبت ایشان تعجیل فرموده عمل کنید و ایشان را یکساعت
دیگر مهلت ندهید گفتند ای لوط موعد امر مذکور صباحست و صباح نزدیکست
از برای هلاک جمعی که میخواهی هلاک ایشان را پس بگیر دست دختران
خود را بکناری بکش و زن خود را بگذار که او نیز بواسطه کفر خود مستوجب
عذابست تا این جا بود ترجمه حدیث مذکور و در کلام مجید وارد است که
وما هی من الظالمین ببعید یعنی از ظالمان امت تو ای محمد بعید نیست
که مرتکب عمل قوم لوط شوند کنایه از انکه کسیکه مرتکب ان میشود از اهل ظلم
و عدوان خواهد بود و پیغمبر صلوات الله علیه واله فرموده است که

من کان مولعا لوطی الرجال لم یمت حتی یدعوا الی نفسه
یعنی کسیکه حریص باشد در مباشرت مردان نمیرد تا مردان را بجانب
خود نخواند که با وی همان عمل بجای آورند و نیز از پیغمبر صلوات الله علیه واله
روایت شده است که من نکح امراة فی دبرها او رجلا او غلاما
حشره الله یوم القیمة انتن من الجیفة یتاذی به الناس
حتی یدخل جهنم ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا
واحبط الله عمله ویدخل فی تابوت مسدود بمسامیر
من حدید ویضرب علیه التابوت بصفایح حتی
یتشبک فی تلک المسامیر فلو وضع عرق من عروقه علی
اربعمایة الف لماتوا جمیعا وهو اشد اهل النار عذابا
یعنی هرکس مباشرت نماید با زنی از راه دبر یا نزدیکی کند با پسر یا مردی
حشر کند خدای تعالی او را روز قیامت بحالی که بدبوی تر باشد بدن او از
مرداری چنانچه در آزار باشند اهل محشر از ان بوی تا داخل دوزخ شود
قبول نکند خدای تعالی از و صرف کردن مالی را در راه خدا و عدالتی که در
احکام بکار برد و عمل او را از مرتبه قبول یافتن باز دارد و درآورد او را
در تابوتی که از مسمارهای آهنین درآورده باشند و بر روی او زده
میشده باشند صفایح آن تابوت تا از هم نپاشد در زیر زبر شود و در ان

دران مسابر پس اگر از رگهای بدن او را بزنند چهار صد هزار کس بگدازند
همه هلاک شوند و عذاب او سخت ترین عذابهای اهل دوزخ باشد
و از امیر المومنین علیه السلم روایت شده است که اللواط ما دون
الدبر واما الدبر فهو الکفر یعنی لواط که این احادیث در باب عقاب
ان وارد است ملاعبه باز بر موضع مخصوص است واما وطی موضع مذکور
محض کفر است اَجَارَنَا اللهُ وَاِیَّاکُم مَعَاشِر المسلمین من ذلک دوم ربا یعنی سود زر
خوردن که الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی
یتخبطه الشیطان من المس یعنی انکه سود زر میخورند
بر نمیخیزند از قبرهای خود مگر چنانچه بر میخیزد کسیکه دریافته باشد او را
جن از مس زعم عرب این بوده که چون جن مس جسم آدمی نماید و دندان
خود را به بدن او رساند عقل او ضایع میشود و خبط دماغ بهم میرساند
پس کلام الهی بر طبق زعم ایشان نازل است و حاصل کلام آنست که
خورندگان سود روز قیامت بشکل دیوانها و مجانین محشور خواهند شد
و اهل عرصات ایشان را باین علامت خواهند شناخت و در مجمع البیان
روایت کرده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که لما اسری بی الی
السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت فیها الحیات تری
من خارج بیوتهم فقلت یا جبرئیل من هولاء فقال هولاء اکلة الربا

یعنی

یعنی شبیکه مرا باسمان میبردند گروهی را دیدم که شکمهای ایشان در
بزرگی مانند خانهای بود و دران مارها جا کرده بودند که از بیرون
آنخانها دیده میشدند گفتم ای جبرئیل این ها کیانند و بچه گناه مستوجب
این عقوبت شده اند جبرئیل گفت اینها جمعی است که در دنیا سود
خورده است و مراد بخوردن سود زر و گرفتن آن و نفع بردن از آن
خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بنحو دیگر و تعبیر از آن بخوردن که در
آیه و حدیث ارتکاب شده بنا بر آنست که بیشتر ذکر یافت و نیز
و نباید دانست که ربا دو قسمت ربا در بیع و شرای و ربای در قرض
و ربا در بیع و شرا آنست که جنسی را بفروشند بهمان جنس که بعد
از مدتی بگیرند یا با نواع بدون از ان جنس بگیرند مثلا بچیزی زیاده
بر مقدار آن و ربای قرض آنکه نقدی یا جنسی را بقرض بدهند بمدت
معین و بازای آن مدت چیزی زیاده بر نقد یا جنس بگیرند و ربای
در بیع و شرا باتفاق حرامست مگر در جنسی که محتاج در بیع و شرای آن در وزن
و کیل نباشد یعنی تبر از کشیده نمیشده باشد و بکیل در نمی آمده باشد
مثل تخم مرغ و امثال آن که در آنها نزد بعضی جایز است مثل آنکه ده
تخم مرغ را بفروشند که بعد از یکماه دوازده بگیرند و ربا در قرض مطلقا
حرامست سیوم سحر و جادوی که لقد علموا لمن اشتراه ماله فی

الآخرة ما من خلاق یعنی هرآینه بتحقیق که دانسته اند یهود که هرکس
بخرد سحر را یعنی بیاموزد و بکار برد نیست او را در آخرت بهره از
نکوئی **چهارم** غیبت یعنی که سبق ذکر یافت قال الله تعالی ولا یغتب
بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکر
هتموه یعنی باید دانست که غیبت نکند بعض از شما ای امت محمد
بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که میخورده باشد گوشت برادر
مومن خود را در حالتی که مردار شده باشد یعنی چنانچه مکروه میدارد خوردن
آنرا باید که غیبت را نیز مکروه دارد که غیبت بمنزله آنست و در حدیث
وارد است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده است که ایاکم والغیبة
فان الغیبة اشد من الزنا وان الرجل قد یزنی ویتوب
فیقبل الله وایاکم والغیبة فان صاحب الغیبة
لا یغفر الله له حتی یغفر له صاحبه یعنی بر شما باد که از غیبت احتراز نمائید
که غیبت از زنا بدتر است و عقوبت آن از عقوبت زنا سخت تر زیرا که
مرد گاه هست که مرتکب زنا میشود چون از آن توبه کرد خدای تعالی
توبه او را قبول میکند و او را می آمرزد و بر شما باد که غیبت کننده
با وجود توبه آمرزیده نمیشود تا شخصی که غیبت او کرده است از و درنگذرد
و منقول است که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران علی نبینا و علیه السلم

که غیبت کرد از توبه بکند اول کسی که داخل دوزخ شود او خواهد بود و از امام
جعفر صادق علیه السلم مرویست که هرکه روایت کند بر مومنی سخنی و
مراد او غیبت و قدح در مراتب آن مومن باشد حضرت عزت او را
از ولایت خود اخراج نموده در ولایت شیطان داخل سازد و لیکن شیطان
نیز او را قبول نکند و خال مترجم روح الله روحه در بعضی از مصنفات خود
آورده است که حکمت و سببی که موجب این مقدار مبالغه و تشدید
در باب غیبت شده است و آن را از اکثر معاصی بزرگتر داشته اند اینست
که غیبت اشتمال دارد بر مقاصد عظیمه که منافات دارد با حکمت بالغه
بخلاف دیگر مناهی بواسطه آنکه شارع را اهتمام تمام در اجتماع نفوس
و مخالطت و معاشرت مردمان با یکدیگر واقع است زیرا که اجرای او
امر و نواهی شریعت غراء بدون تعاون و توافق میانه بنی نوع میسر نیست
و اتفاق موقوفست بر حصول الفت و محبت و رفع عداوت و نفاق و این
حالت صورت پذیر نیست مگر برفع غیبت و اظهار وداد و شفقت **پنجم**
سوگند خوردن بدروغ در حالتیکه داند که دروغست ان الذین یشترون
بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم
فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم
القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم چه این در شان جمعی

لند و توبه او قبول نشود
اخر کسی است که به بهشت
داخل شود او خواهد بود
اگر توبه کند

نازل شده است از علمای یهود که بواسطه اندک نفعی که ایشان را بود پنهان کردند صفات پیغمبر صلوات الله علیه واله را که در تورات دیده بودند و بدل انچه موافق مدعای ایشان بود نوشتند و سوگندها یاد کردند بدروغ که از پیش خدای تعالی بر ان وجه نازل شده تا نباشد که پیغمبر صلوات الله علیه بر ایشان غالب آید و بعضی گفته اند در شان مردی نازل است که سوگند دروغ یاد کرده بود که صاعی که خریده است و تصرف نموده کم بر آمده است و خلاصه معنی آیت والله اعلم آنست که بدرستیکه انانکه معوض و بدل میکنند عهدی را که با خدای تعالی بسته اند و سوگندان دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلوات الله علیه وآله و تفسیر آن بصفات دیگر یاد کرده اند بهای اندک و گفته اند که آن صاعی چند جو دگری چند کرباسی بود که از کعب بن اشرف گرفته بودند و اقدام بآن عمل نموده این گروه را هیچ نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت از ثواب خدای تعالی و سخن نکند خدای تعالی با ایشان سخنی که بدان خوشدل کردند یا مطلقا سخن نکند با ایشان و محاسبه و پرسش ایشانرا بسخن کردن ملایکه با ایشان مفوض سازد علی اختلاف التفسیرین و بنظر رحمت در ایشان نگرد روز قیامت و پاک نسازد ایشانرا از آلایش گناه و مر ایشانراست عذابی که الم آن از ایشان انقطاع نیابد و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلم

اورده

خواهد بود و فروشنده آن و خرنده آن و بردارنده ان و کسی که بجهت او این بر میدارند تا خورند بهای آن مساوی اند در احداث مرض و برابر اند در گناهان بر آینه هر کس بمردم خوراند ان را یهودی باشد یا نصرانی یا از دین برگشته و هر کس بخوراندان را بمردم نویسند بر و گناه کسی که خود خورده است و هر کسیکه بخورد ازانها یعنو و شد از ان بغیر خود قبول نمیکند خدای تعالی از و نمازی را و نه روزه را و نه حجی را و نه عمره را تا که توبه کند از ان و اگر بمیرو پیش از ان که توبه کند از ان بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخوراند او را بهر جرعه که در دنیا از ان خورده است شربتی در آخرت از صدید جهنم که عبارت از زیم بدن دوزخیانست که در دیگهای دوزخ جمع میکنند تا چون اهل دوزخ تشنه شوند رفع تشنگی خود بدان نمایند هشتم استحلال کعبه یعنی حلال داشتن اموریکه در حرام کعبه اقدام بان حرامست مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن که در محل خود بتفصیل مذکورست قال الله تعالی ومن یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم یعنی و هر کس اراده کند در ان کردیدن از راه راست را از روی ظلم و ستمکاری بچشانیم ما او را عذاب دردناک والحاد در حرم بقول بعض مفسرین بر خود حلال ساختن حرامست در ان و گفته اند که الحاد در حرم ارتکاب هر چیز یست که گناه باشد حتی دشنام

داون خادم و خوار داشتن طعام و امثال آن و اکثر علما بر آن اند که اراده
گناه در حرم کعبه موجب استحقاق عذابست و اگرچه اقدام بان واقع
نشود بخلاف مواضع دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشه گناه نماید تا بفعل
نیاوردن را مستوجب عذاب نمیشود و بر مجرد اراده ان عقابی مترتب نیست
چنانچه در همین کتاب عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و ابن مسعود
رضی الله عنه نقل کرده است که اگر کسی در عدن اندیشه نماید که کسی را در حرم
مکه بقتل آورد عذاب الیم خواهد چشید و گفته اند که چنانچه حرم مکه مخصوصست
بتضاعف حسنات و زیاده شدن ثواب عبادات چنانچه نماز در آن
مثلا با چندین نماز در غیر آن برابرست و احادیث بسیار درین باب
وارد شده جزای مساوی و عقابی که بر مناهی مترتب است نیز در آن
بیشترست از سایر مواضع نهم دزدی که السارق والسارقة فاقطعوا
ایدیهما جزاء بما کسبا یعنی مردی که دزدی کند و زنی که
مرتکب دزدی شود ببرید دستهای ایشان را بجزای عملی که مرتکب شده
اند و قال رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة لا ید خل بیتا
الا خربت و لا یعمر بالبرکة الخیانة والسرقة وشرب الخمر والزنا
یعنی چهار چیزند که داخل خانه نشوند مگر آنکه خراب سازند آن خانه را چنانچه هرگز
عمارت نیابد امانت را خیانت کردن و دزدی نمودن و میان شرب

آبزن

خمر شدن و زناکاری دهم نقض عهد و شکستن پیمان که با خدای تعالی یا
پیغمبر صلوات الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته شده باشد
اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار یعنی آنها که بشکنند عهد
را که با خدای خود بسته بودند بعد از محکم ساختن آن بقول و اعتراف و ببرند
آنچه خدای تعالی فرموده است که پیوند آن باشند که ایمان با پیغمبران
و کتابهای اوست و فساد کردند بسبب آن در زمین مر ایشان راست
سخط و عذاب الهی و دوری از رحمت او مر ایشان راست بدی عاقبت
در دنیا و آخرت یازدهم تعرب بعد از هجرت یعنی بعد از هجرت کردن
از دیار کفر ببلاد اسلام و بشرف اسلام فایز شدن باز بدیار کفر نقل کردن
و قرار اقامت انجا دادن و لفظ التعرب درین مقام بعین و غین هر دو روایت
شده است بمعنی در آمدن ببیابان اعراب بادیه نشین یا ماخوذ از غربت
که بمعنی دور افتادن از وطن است و در نهایه ابن اثیر بعین بی نقطه مذکور
و در روایت غین نقطه دار ذکر شده و در کلام بعض علما مذکورست که
تعرب بعد از هجرت درین زمان بعد از اشتغال بتحصیل علم و بهره از آن
یافتن ترک آن دادن است و خود را از آن غریب ساختن والله اعلم
دوازدهم یاس از خدای تعالی و نا امید شدن از رحمت او که ولا تیاسوا
من روح الله انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون

یعنی ناامید مشوید از رحمت خدای تعالی بدرستیکه شان اینست که ناامید نشوند از رحمت او مگر گروه کافران سیزدهم ایمن بودن از مکر خدای که فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نشوند از مکر خدای مگر گروه زیان کاران که بسبب کفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند و مکر خدای کنایه از ناگاه گرفتن و بی آنکه آگاهی بان بهم رسد مواخذه نمودن ست و بعضی چهارده گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند سوای آنچه مذکور شد و اینها نیز تا آنکه در اصل بر وجه اجمال مذکورست بتفصیل و دلیل در معرض بیان می آید

اول میته خوردن و مراد بمیته مرده هر صنف از حیوانات و مرغان است که نفس سایله داشته باشند یعنی در وقت بریدن عروق خون او بقوت و دفق بیرون آید و روح او بی تذکیه که عبارت از ذبح حیوانات بر قانون شریعت غراست از بدن رفته باشد خواه اهلی باشد مثل گوسفند و مرغ خانگی و امثال آن و خواه وحشی مثل آهو و نخجیر و مرغان صحرائی دوم خوردن خون و مراد بان خونیست که روان باشد خواه از حیوان ماکول اللحم باشد و خواه از حیوان غیر ماکول اللحم اما خونی که روان نباشد و مخلوط باشد بگوشت حکم آن گوشت است اگر از حیوان ماکول اللحم است و مثل شیر و پلنگ و مانند آن حرام و همچنین خونی که شبیه بگوشت شده است مانند جگر مثل آنست یعنی تابع گوشت ست اما تنفس در سپرز خلاف شده است میان علمای بعضی

مثل گوسفند و گاو و امثال آن حلال است و از حیوانات غیر ماکول اللحم

روایت شده ست که من حلف یمینا بالله و هو یعلم انه کاذب فقد بارز الله یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدای تعالی و او داند که آن سوگند دروغ است بتحقیق که بجنگ خدای تعالی بیرون آمده ست و ظاهر است که مراد بسوگند اینجا سوگندی باشد که اهل شرع اعتبار آن کرده اند و آن سوگند بخداست مثل آنکه بگوید والذی نفسی بیده سوگند بکسی که نفس من در قبضه قدرت اوست والذی خلق الحبة یعنی بکسی که شکافنده دانه ست وقت روئیدن گیاه و آفریننده انسان ست و امثال آن یا بنامهای خدائی که مخصوص باوست مثل والله و بالله و تالله و الرحمن و امثال آن یا بنامهای که مخصوص او نیست اما تیش چون از اطلاق ذکر کنند ذهن منتقل نشود مگر باو تعالی وحده و الرب و الخالق و الرزاق و آنچه مانند اینها باشد و اما سوگند بنامهای او که ازین قبیل نباشد بلکه مشترک باشد میان او تعالی و نامهای مقدسه او مثل سوگند به پیغمبر یا بیکی از ائمه علیهم السلام یا مصحف یا کعبه و امثال آن سوگند شرعی نیست و تخلف از آن کفاره لازم نمی شود و همچنین بعض عبارتها که در وقت اراده سوگند بعض عوام بر زبان می آورند مثل آنکه خدای تعالی از وی بری باشد یا دشمن پیغمبر و ائمه کرده باشد یا کافر باشد و از خدای تعالی بری باشد و مصحف را سوخته باشد یا از دین بیگانه باشد و آنچه ازین قبیل باشد سوگند شرعی نیست

وازمعرض اعتبار ساقط است ششم گواهي ناحق که اقيموا الشهادة لله
يعني برپاي داريد گواهي را از براي خدا واز پيغمبر صلي الله عليه وآله روايت
شده که من شهد شهادة الزور علي رجل مسلم او ذمي او من
کان من الناس علق بلسانه يوم القيمة وهو مع المنافقين
في الدرك الاسفل من النار يعني کسي که گواهي دهد دروغ برد
مسلماني يا کافري که اهل ذمه باشد يعني بکتابي از کتابهاي خداي
که بر پيغمبران او نازل شده ايمان داشته باشد وقبول جزيه از اهل
اسلام کرده باشد وباامان ايشان در آمده هر آينه او بخته خواهد شد
روز قيامت بزبان خود واو بامنافقان خواهد بود در طبقه پائين تر از
طبقات دوزخ که موسوم بدرک الاسفل است واز امام جعفر صادق عليه السلم
نقلست که توبة شهادة الزور ان يودي المال التي اتلفه بشهاد
ده وان شهد معه اخر يغرم نصف المال وان کانوا ثلثة يغرمو
بالسوية يعني توبه گواهي ناحق آنست که مالي را که بسبب شهادة او از کسي
تلف شده باشد بان کس ادا کند واگر با او ديگري در آن گواهي شريک
باشد نصفي را از ان او بدهد ونصفي را آن ديگر واگر سه کس يا زياده باشند
همه ايشان اکت بدهند برابر يکديگر هفتم شراب خوردن که انما الخمر والميسر
والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلکم

تفلحون يعني اينست وجز اين نيست که شراب وقمار وبتان که نصب
کرده اند براي عبادت وتيرهاي اقداح که بدان فال ميگيرند يا مقامرت
ميکنند بان علي اختلاف التفسيرين پليديست که دست جبله وتزوير شيطان
بعمل آورده است از اينها اجتناب کنيد وخود را از ان باز داريد
تا باشد که رستگار شويد وفلاح وفيروزي يابيد چه در اين آيت شراب
يعني خمر را در مقابل پرستش اصنام ياد کرده است کنايه از آنکه هر دو در گناه
يک مرتبه دارند و در حديث وارد است از امام جعفر صادق عليه السلم که
مدمن الخمر يلقي الله کعابد الوثن يعني شارب خمر در معرض لقاي
الهي در مي آيد مانند عبادت کننده صنم وفرقي ميانه ايشان نخواهد بود ودر
کتاب عقاب الاعمال که از مصنفات ابن بابويه است آورده که از امام جعفر
صادق عليه السلم پرسيدند که خوردن شراب بيشتر متضمن معصيت است
يا ترک نماز امام عليه السلم فرمودند که شرب الخمر يعني خوردن شراب
بعد از ان فرمودند ميداني سبب آن چيست آن شخص گفت نه اي فرزند
رسول خداي فرمودند لانه يصير في حال لا يعرف ربه يعني او را بسبب خوردن
ان حالتي دست ميدهد که از شناخت پروردگار خود باز ميماند وهم در کتاب
مذکور روايت کرده است از عبد الله عباس که حضرت رسالت صلي الله عليه
وآله در ضمن وعظي که در خطبه آخرين خود بامي فرمودند ومن شرب الخمر

فی الدنیا سقاه الله عز وجل من الاشیاء الروية ومن سم
العقارب شربة یتساقط لحم وجهه فی الاناء قبل ان یشربها
فم ینفخ لحمه وجلده کالجیفة یتاذی به اهل
الجمع حتی یؤمر به الی النار وشاربها وعاصرها
ومعتصرها فی النار وبایعها ومتباعها وحاملها وا
لمحموله الیه واکل ثمنها سواء فی مرضها وانمها فی النار الا
ومن سقاها کان یهودیا او نصرانیا او صابیا ومن کان
یشربها من الناس فعلیه کوزر من شربها الا ومن با
عها او اشتراها لغیره لم یقبل الله عز وجل منه صلوة
ولا صیاما ولا حجا حتی یتوب منها وان مات قبل
ان یتوبه کان حقا علی الله تعالی ان یسقیه بکل جرعة
فی الدنیا شربة من صدید جهنم یعنی کسیکه شراب خورد
در دنیا میخوراند او را خدای تعالی در آخرت از چیزهای فاسد شده و زهر
عقربها شربتی که بریزد از عفونت و حدت ان تمام گوشت روی او در
ظرف قبل از آنکه بر لب گذارد و پس از آن بیاشد گوشت و پوست او
مانند مردار و بوی و آزار داشته باشند از آن اهل قیامت تا آنکه فرمان شود
که او را بسوی دوزخ برند و خورنده شراب و فشارنده آن در آتش دوزخ

حرام دانسته اند و بعضی مکروه و اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد
است **سیوم** خوردن گوشت خوک و پوست و استخوان و خون او
مطلقا تابع گوشتست **چهارم** خوردن گوشت حیوانی که در وقت ذبح
ان نام خدای بر زبان آورده نشود و دلیل بر حرمت این چهار چیز نص قرآنست
حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله
و اجماع علماء اسلام نیز بر حرمت آن منعقد ست و احادیث نبوی علیه السلم
بر طبق آن وارد **پنجم** خوردن سحت وتری کثیرا منهم یسارعون
فی الاثم والعدوان واکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون
یعنی می بینی ای محمد بسیاری از منافقان را که شتاب میکنند در اقدام
بگناه و در مبادرت بظلم و تعدی بر مسلمانان و خوردن ایشان سحت را
هر آینه بد امریست که مرتکب شده اند ایشان از او بعمل می آورند و سحت در اصل
لغت بمعنی حرام است قال فی الصحاح السحت الحرام و مراد اینجا یا
آنچه بعض مفسرین گفته اند و الله اعلم رشوه است و آنکه رشوت را سحت
گفته اند از قبیل اطلاق عامست بر خاص بنا بر زیادتی مبالغه در حرمت آن
چنانچه گویا حرام منحصر است در ان و غیر آن نسبت بان حرام نیست یا بواسطه
آنست که سحت بمعنی استیصال نیز آمده که عبارت آن از بیخ کنده شدن
و از پای در آمدن است قال فی الصحاح سحته واسحته استاصله و رشوه

مودی باستیصال و از بیخ کنده شدن حق است یا باعث استیصال مال
کسی که رشوه را داخل مال خود میکند و بالجمله رشوه دادن و رشوه گرفتن خطاییست
بزرگ ولعنة الله علی الراشی والمرتشی بنهایتش رشوه دادن گاهی
حرامست که آن را وسیله آن سازند که بجهت شخصی بر خلاف حق حکم کنند
اما اگر جانب او حق باشد و حاکم چیزی خواهد تا حکم کند رشوه دادن تا حق
او ضایع نشود جایز است اما رشوه گرفتن بر حاکم شرع مطلقا حرامست
خواه بحق حکم کند و خواه بباطل و بعد از آنکه بگیرد رد او واجبست که بصاحبش
برساند و اگر نرساند یا پیش او تلف شود ضامن است که عوض آن
یا بهای آن را باو برساند و بعضی گفته اند که مراد بسحت درین آیه ربا و سود زر است
والله اعلم ششم قمار باختن که انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان یعنی مراد بمیسر قمارست و مراد بقمار
که از جمله کبایر شمرده اند هر بازیست که در آن شرط بر چیزی شده باشد
که هر کدام برند آن را بگیرند و لعب بدون شرط مثل نرد و شطرنج و امثال آن
که بی شرط باخته شود اگر چه اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است
اما قمار نیست و تا اصرار بران نشود صغیره است و قمار بجمیع اقسامش حرامست
الا مسابقت در تیر اندازی و اسب دوانی و آنچه ملحق است بآن چنانچه
در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت هفتم بخس در کیل و وزن که عبارت

ازم

٣٠٩

از کم ستدن [illegible] میل کردن است گاهی که چیزی فروشند و هم چنین زیاده گرفتن
و زیاده کیل کردن گاهی که خرند قال الله تعالی ویل للمطففین الذین
اذا اکتالوا علی الناس یستوفون واذا کالوهم
او وزنوهم یخسرون یعنی وای بر کاهندگان در کیل که [illegible]
آنانکه چون می ستانند از مردمان برای خود تمام می ستانند و چون می پیمایند
برای ایشان یا می سنجند بتر از حق ایشان را می کاهانند و زیان بایشان
میرسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند
فردای روز قیامت او را بقعر دوزخ در آورند و میان دو کوه از آتش
بنشانند و گویند کیلها و وزنها یعنی بپیمای و بسنج این دو کوه آتش را
و این ها را می پیموده باشند و می سوخته باشند نظم تو کم دهی و بیش ستانی
بکجا وزن زر زری بود که از کم و بیش خبر کنند دهم اعانت و یاری
دادن ارباب ظلم و کافیست درین باب آنچه در شرح حدیث پانزدهم بتفصیل
و بیان سبق ذکر یافت یازدهم تاخیر در ادای حق مردم با وجود قدرت بر ادای آن
زیرا که در حدیث وارد شده است از امام جعفر صادق علیه السلم که من حبس
حق المؤمن اقامه الله یوم القیمة خمس مائة عام علی
رجلیه حتی یسیل من عرقه اودیة وینادی مناد من
عند الله عز وجل هذا الظالم الذی حبس علی المؤمن حقه

ادبعین یوما ثم یومر به الی النار یعنی هرکس حبس کند مومن خود و نگاهدارد حق
مومن را ایستاده دارد او را خدای تعالی روز قیامت در عرصه عرصات
موازی پانصد سال دنیا بر پاهای او تا آنکه از رگهای او رودخانه های عرق سیلان
آید و منادی ندا کند از جانب خدای تعالی که این ظالمیست که حبس کرده است
بر مومن حق او را با وجود قدرت بر ادای آن در مقام آن نشده پس چهل روز
سرزنش او میکرده باشند و بعد از آن فرمان حق در رسد که بدوزخش
برند و نیز در حدیث روایت شده است از امام مذکور علیه السلام که ایما
مومن حبس مومنا عن ماله وهو محتاج الیه لم یذق الله
من طعام الجنة ولا یشرب من الرحیق المختوم یعنی هر ان
که در مقام حبس مومن در آید از مال خود و او بآن مال احتیاج داشته باشد
بخدا قسم که هرگز نچشد طعامهای بهشت را و نیاشامد هرگز از رحیق مختوم
که عبارت از شراب اهل بهشت است دهم اسراف در مال خود یعنی زیاده
بر آنچه در کار باشد صرف کردن که ان الله لا یحب المسرفین
یعنی بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و در کتاب
نزهة القلوب آورده است که دو نوبت خوردن در روزی اسراف است
و از بعض پیشینیان نقل کرده اند که گفته است دنی ترین مردمان آنست
که همت او مصروف اکل و شرب باشد نظم خواجه را این که از سحر

تا شام

تا شام [illegible] اندیشه شراب و طعام ؛ شکم از خوشدلی و خوشحالی ؛
گاه پر میکند گهی خالی ؛ فارغ از خلد و ایمن از دوزخ ؛ جای او مزبله است یا مطبخ
شیخ الاسلام انصاری که از اعیان صوفیه است فرموده است که اگر دنیا
را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد و اسراف آن بود که
انرا در رضای خدای تعالی صرف ننمائی و از مجاهد نقلست که فرموده است
اگر برابر کوه احد در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل
خرج نماید اسراف باشد نظم بجوانی که خرد ایم داشت ؛ پند میداد
راهبی در دیر ؛ کای پسر خیر نیست در اسراف ؛ گفت اسراف نیست اندر خیر ؛
یازدهم تبذیر یعنی ضایع کردن مال در جایی که نباید صرف کردن مر فرمود که
ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین یعنی بدرستیکه ضایع
کنندگان مال و بیمعنی برادران شیطانند که در عمل مذکور پیروی سخن او
کرده اند و در دوزخ قرین خواهند بود دوازدهم خیانت کردن که در ضمن خطبه
آخرین خود فرموده اند من خان امانة فی دنیا ولم یردها الی
اربابها مات علی غیر دین الاسلام ولقی الله وهو علیه
غضبان فیومر به الی النار فیهوی به فی شفیر جهنم ابد الابدین
یعنی هرکه خیانت کند امانتی را در دار دنیا و آنرا بصاحبش نرساند تا بمیرد هر آینه
بر غیر دین اسلام مرده خواهد بود و در معرض لقای الهی در خواهد آمد در حالتیکه

که غضبناک باشد خدای تعالی بر و لبس فرمان دهند که او را بدوزخ برند
پس او را برده بر کنار دوزخ بدارند مشرف بر افتادن در ان اعاذنا الله
سوم و بیستم استعمال ملاهی که عبارت از شنیدن و نواختن ساز و غنا است
و باجماع علمای امامیه جمیع اقسام آن حرامست سوای دف بی جلاجل که در عروسی
نواختنه سوری زنان نوازند بشرطی که نامحرم اواز ایشان نشنیده باشند
و شعر باطل که مبتنی بر کذب و معایب مردم باشد بعضی صغیره انشمرده اند
و بعضی از جمله کبایر شمرده اند و استدلال کرده اند بحدیث حسنی که
محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است گفته است
از انحضرت شنیده ام که میفرمودند الغناء مما اوعد الله علیه النار
یعنی غنا از جمله گناهانیست که خدای تعالی آتش دوزخ بر ان وعده داده
و این ایت را از کلام مجید تلاوت کردند که ومن الناس من
یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم
و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین یعنی از مردمان
کسی هست که میخرد سخن فریب دهنده و مشغول کننده از ذکر حق را بدل
میکند سخن حق را باین تا گمراه سازد مردم را از راه خدای تعالی یعنی باز دارد
از شنیدن قران و خواندن بی دانش و برهانی و فرا میگیرد ایات قران را
بسخریت و افسوس آن گروه مر ایشان راست عذاب خوار کننده که

دایک

دایمک سخت در دنیا و عذاب و زجر در اخرت چه ایت مذکور بنا بر انچه بعض
مفسرین گفته اند در شان آنهاست که کنیزان مغنیه خریدندی و مردم را باستماع
اصوات و الحان ایشان از شنیدن سخن حق باز داشتندی پس بمذهب
جمعی که کبیره هر گناهی را میدانند که حضرت عزت در کلام مجید عقاب بر ان
وعده کرده است غنا کبیره باشد والله اعلم چهاردهم اصرار بر صغیره چنانچه
از پیش رفت و این چهارده گناه را ابن بابویه در کتاب عیون الاخبار
الرضا از امام رضا علیه السلم نقل کرده است که انحضرت از کبایر شمرده
اند و این ده مذهب که مذکور شد در عدد گناهان کبیره بر مذاهب جمعی از علما
است اما هیچ دلیلی از هیچکدام بر مذاهب عشره قایم نیست که باعث اطمینان خاطر
در انتخاب تواند شد و ممکن که در اخفاء و ظاهر نبودن آن بر مردم مصلحتی باشد
که عقول ما بان نتواند برد چنانچه در اخفاء و عدم ظهور شب قدر و صلوة وسطی که
در ایه کریمه حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی واقع است و اسم اعظم بر ان وجها
و از ابن عباس نقل کرده اند که ازو سوال کردند که ایا گناهان کبیره هفت اند
یا بیشتر گفت عدد آن بهفتصد نزدیکتر است که بهفت و شاید بخاطر
رسد که انچه علمای امامیه رضوان الله علیهم بر ان رفته اند که گناهان همه کبیره
اند چنانچه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله علیه تصریح بان کرده منافاتی
دارد با انچه مقرر شده که اجتناب صغیره باعث امرزش گناهان

کبره بوده چنانکه قال الله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر
عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما ترجمه اش سبق ذکر یافت
زیرا که فرموده از تقاضای آن میکند که کبایر گناهی چند باشند منحصر
و ممتاز از گناهان صغیره تا چون از آن اجتناب نمایند دانند که صغایر ایشان
امرزیده است و حاصل آنکه امرزش صغایر با اجتناب از کبایر چنانچه مدلول
آیه کریمه است بر تقدیری که کبایر از صغایر ممتاز باشند و هر کدام گناهی چند
باشند علیحده صورت معقول دارد و اما هرگاه گناهان همه کبیره باشند
و وصف صغیره و کبیره اضافی باشد چنانچه از پیش رفت امر مذکور متصور
نیست و مفاد آیت را ما حصلی پیدا نه پس چون حکم مذکور صحیح تواند نبود
جوابش آنست که مراد از آمرزش صغایر بسبب اجتناب کبایر که مدلول
آیت است بران تقدیر آنست که اگر بر کسی زنای مثلا واقع شود از اموری که ار
تکاب آن گناه باشد و نفس او بهره و رغبت نماید چنانچه نتواند خود را
از بهره و رغبت باز آورد چون از گناه بزرگتر باز ایستد و خردتر را العمل آورد
و ثوابی بر ترک گناه بزرگتر او را حاصل میشود و باعث رفع عقاب
ارتکاب گناه خردتر است و بسبب آن ترک این فعل امرزیده میشود
مثل آنکه کسی را نسبت بزنی که بر او حرام باشد بوسه از روی شهوت و نظر
بحرام میسر شد نفس او بهره و رغبت نمود اگر نظر را اختیار کند و نیز امون

بو

٣٦٣

بوسه نکرده و نظر کردن مذکور مغفور خواهد بود و بر این وجه ذکر ب
سخن نظر است و وجه نظر چنانچه مخفی نیست ظاهر انجام آنچه در
معرض بیان آمد ظاهر میشود که اینکه گفته اند عادل آنست که از اهل کبیره
مجتنب باشد و بر صغیره اصرار ننماید مراد از آن این باشد که هرگاه
دو امر برا و وارد شود که یکی گناه بیشتر از گناه دیگری باشد خود را از ارتکاب
گناه بزرگتر باز دارد و بر گناه خرد نیز اصرار ننماید اگرچه این معنی میان علما مشهور نیست
و در هیچ یک از مصنفات ایشان مذکور نه بلکه مشهور میان ایشان خلاف آنست
نهایتش بر مذهب مذکور قاصد است تقاضای غیر این معنی نمی نماید بر آنکه
بعض اعلام گفته اند که هرگاه گناهان همه کبیره باشد و وصف بصغیره و کبیره
باضافه باشد لازم می آید که هر گناهی که باعث رفع عدالت باشد وارد
نباشد و مخفی نماند که کلام شیخ ابو علی طبرسی چنانچه گذشت مشعر است
بر آنکه گناهان همه کبیره اند متفق علیه علمای امامیه است رضوان الله علیهم و مرتبه
او میان علما بان مثابه است که کلام او در صدق این دعوی کافی باشد
چنانچه گفته اند نظم هر کلامی که نگوید میگوید راست آنست که او میگوید
اما بعضی از فاضل متاخرین تصریح کرده اند با آنکه علمای امامیه درین مسئله مختلف اند
و بعضی از ایشان ببعض اقوال سابقه قایل شده اند و قول مذکور را بشیخ
مفید و ابن البراج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی طبرسی نسبت داده اند

و تحقیق آنچه حق است درین باب احتیاج ببسطی در سخن دارد که مقام گنجایش
آن نیست والله اعلم حدیث سی و یکم روایت شده است بسندی
که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او
ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر که احوالش از پیش رفت از هشام بن
سالم که از راویان ثقه امام جعفر صادق علیه السلام است و از امام موسی کاظم
علیه السلام نیز حدیث روایت کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که آنحضرت نیز فرموده اند من سمع شیئا من الثواب علی شیء
فصنعه کان له اجره وان لم یکن علی ما بلغه [illegible] کلام بلاغت نظام آن نور
دیده آفرینش در ضمن آغاز دو نمایش کمتر شنیده دو بینش بینش اول خلاصه
کلام امام علیه السلام آنکه هر کس بشنود ترتب چیزی را از ثوابها بر عملی وجودی یا
عدمی یعنی باو برسد که اقدام بفلان عمل یا ترک فلان عمل فلان ثواب دارد و بفعل
آورد آن را یا ترک نماید این را او را داده باشد مراد را ثواب آن واگرچه نبوده باشد
آن بر وجهی که باو رسیده من سمع شیئا من الثواب میتواند بود
که مراد از شنیدن ثواب اینجا مطلق رسیدن باو باشد خواه بعنوان
شنیدن از راوی یا مفتی باشد و خواه بعنوان دیگر مثل آنکه در کتابی
از کتب حدیث یا فقه به بیند که بر آن وجه نوشته اند و موید این تعمیم است آنکه
در بعض احادیث که درین باب بطریق دیگر منقول است بجای من سمع

شیئا

شیئا من الثواب من بلغه شیء من الثواب واقع است
و میتواند بود که مراد شنیدن از زبان راوی یا مفتی باشد و از بلوغ که
در حدیث دیگر واقع است نیز بلوغ بطریق سماع اراده شده است زیرا که
در آن زمان چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت بر این وجه شایع
بوده و نوشتن احادیث و تدوین کتب احکام بعد ازین بهم رسیده و
اما آنکه محمول شود سماع و بلوغ مذکور بر تحمل آن بر یکی از وجوه هشتگانه که در
شرح حدیث مذکور اشاره بآن از پیش رفت اگرچه ممکن است الا بقدری
دور است و چون عبارت مطلق واقع شده ظاهر آنست که ظن راستگو
ناقل در ترتب ثواب مذکور شرط نباشد بلکه اگر احتمال صدق و کذب او در
هر دو در نظر سامع یک مرتبه داشته باشد و عمل بقول او کند ثواب مذکور را
در می یابد بلی شرط است که ظن دروغ باو نداشته باشد بواسطه قیام بعض
شواهد و قرائن بر آن و ظاهر آنست که تصریح راوی بخصوص ثواب نیز شرط
نباشد بلکه ذکر ثواب نیز در کار نیست و مجرد شنیدن آنکه فلان عمل
سنت است یا فلان عمل مکروه است در ترتب ثواب بر فعل آن و ترک
این کافیست کان له اجره ضمیر اجره یا عاید است بشیء یعنی خواهد
بود مراد را ثواب آن شیء که بعمل آورده یا ترک کرده یا راجعست بمن
موصول بمعنی خواهد بود مراد را ثواب او یعنی ثوابی که بطمع آن اقدام بفعل

با ترک مذکور نموده وان لم یکن علی ما بلغه اسم کان و درین فقره
ضمیر شان بهتر است که در یکن مستتر است و میتواند بود که راجع باشد بشی
یعنی و اگر چه نبوده باشد ان شی که استحباب یا کراهت آن را شنیده است
بر وجهی که شنیده است یا بثواب یعنی اگر چه نبوده باشد آنچه شنیده است از
ثوابی که مترتب است بر فعل یا ترک مذکور شنیده بر وجهی که شنیده است یعنی
بآن وجه از پیغمبر صلی الله علیه واله صادر نشده باشد و موید این احتمال است
آنکه در حدیث دیگر وان لم یکن الحدیث کما بلغه وارد است [illegible] باید
دانست که طریق این حدیث حسن است و علما همه در معرض قبولش در
آورده اند و بحدیث دیگر نیز تایید یافته مثل حدیثی که روایت کرده است
از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی از محمد
بن الحسین از محمد بن سنان از عمران زعفرانی از محمد بن مروان که گفت
شنیدم از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند من
بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذالك العمل
التماس ذالك الثواب اوتیه وان لم یکن الحدیث کما بلغه
یعنی هر کس برسد باو ثوابی از جانب خدای تعالی بر عملی پس بجای آورد
آن عمل را بطمع آن ثواب میباید آن را و اگر چه نبوده باشد آن حدیث
چنانچه باو رسیده است و حدیثی که روایت کرده است از محمد بن بابویه

در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود علی بن بابویه از علی بن موسی از احمد
بن محمد از علی بن الحکم از هشام از صفوان از امام جعفر صادق علیه السلم
وآن اینست من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر
فعمله کان له اجر ذالك وان لم یکن رسول الله
صلی الله علیه واله لم یقله یعنی هر کس رسیده باشد باو ترتب
چیزی از ثواب بر چیزی از اعمال خیر پس بعمل آورده باشد آنرا بوده باشد
مر او را اجر العمل چنانچه باو رسیده اگر چه رسول خدای صلی الله علیه واله
نگفته باشد آن را و باین سبب است که فقهای ما رضوان الله علیهم در بحث
از دلایل سنت بودن بعض اعمال مسامحها بسیار نموده اند و باحادیث
ضعیفه بعض اعمال را سنت دانسته اند و حکم کرده اند بر ترتب ثواب بر آن
پس بر ایشان وارد نباید که بانکه متفق علیه جمع علماست که بحدیث
ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود ایشان استحباب را که حکمیست از احکام
خمسه بحدیث ضعیف اثبات کرده اند زیرا که حکم باستحباب آن اعمال
بان حدیث ضعیف نیست بلکه باین حدیث حسن است که بانکه مشهور است
معتضد ببعض احادیث دیگر نیز هست چنانچه مذکور شد بلی بمذهب جمعی که
اثبات حکم شرعی نزد ایشان صحیح نیست مگر باحادیث صحیح و بحدیث
حسن و موثق حکم شرعی ثابت نمیشود و اگر چه مشهور و معتضد باحادیث

دیگر باید این بحث وارد است نهایتش این مذهب نادرست و جمعی که
اختیار آن کرده اند بغایت قلیل اند و سبب آنکه در حکم بوجوب بعض اعمال
که اخبار و احادیث ضعیفه دلالت بران دارد مستند باین حدیث نشده اند و این معنی
را مخصوص اعمال سنتی دانسته اند ظاهر است زیرا که این حدیث دلالت
ندارد و مگر بر ترتب ثواب بر قیام به بعض اعمال که حدیث ضعیف در باب
استحباب آن وارد باشد و این معنی تقاضای امر بقیام بان عمل میکند
مستند وجوب امر بقیام عمل است تنبیه دیگر ظاهر شده که وجه آنکه اصحاب
ما رضوان الله علیهم در اعمال سنتی عمل باحادیث ضعیف را تجویز کرده اند
چه چیز است. و در حقیقت دلیل ایشان در استحباب عمل مذکور این
حدیث حسنست نه آن حدیث ضعیف نهایتش چون بطریق مخالفین این
حدیث نقل شده است بعض اعلام از علمای ایشان بعد از نقل این
اشکال که قوم تجویز کرده اند بلکه سنت دانسته اند عمل کردن بحدیث ضعیف را
در اعمال سنتی چنانچه نووی از مشاهیر علمای ایشانست در کتاب اذکار
تصریح بان کرده است بانکه همه اتفاق دارند برانکه احکام شرعی باحادیث
ضعیف ثابت نمیشود براین وجه از آن بیرون شده که تجویز مذکور که از قوم
واقع شده این معنی دارد که هرگاه حدیث ضعیفی یافت شود که دلالت
بر استحباب عملی از اعمال داشته باشد و آن عمل از آن قبیل باشد که احتمال

آن

حرمت ... ... نامتر و د جایز نیست بلکه سنت است عمل ... ... دیت
و اقدام بان عمل بواسطه رعایت جانب احتیاط چه در اقدام بان بگمان حصول
نفع و ادراک ثواب هست و احتمال خطر و در افتادن بگناه نیست زیرا که
عمل مذکور بران تقدیر دایر خواهد بود میان اباحت ... استحباب پس احتیاط
تقاضای جواز بلکه استحباب آن خواهد کرد اما اگر دایر باشد میان حرمت
و استحباب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال
حرمت دران حکم رود و حکم باستحباب آن وجهی ندارد و احتیاط مقتضی آن
نیست و اگر دایر باشد میان مکروه و مستحب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب
استحباب عملی وارد باشد که احتمال کراهت دران گنجد باید دید که اگر مرتبه
استحبابش بر مرتبه کراهت رجحان داشته باشد مثل آنکه ثوابی که بر تقدیر کراهت
استحباب بر فعلش مترتب باشد زیاده باشد بر ثوابی که بر تقدیر کراهت
بر ترکش مترتب است احتیاط مقتضی بعمل آوردن آن خواهد بود و اگر مرتبه
کراهت راجح باشد و ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب وارد
زیادتی داشته باشد بر ثوابی که بر تقدیر استحباب بر فعلش مترتب است
احتیاط تقاضای ترکش خواهد کرد و اقدام بان سنت نخواهد بود و اگر هردو
در یک مرتبه باشند و مبلغ هردو ثواب مساوی باشند یا مرتبه هریک معلوم
نباشد جای توقف است و گمان آنست که در آن وقت عمل اولی باشد

زیراکه مباحات بمحض نیت قربت عبادت میشود و ثواب بران مترتب
است چه جای مباحی که احتمال استحباب بواسطه ورود حدیث ضعیف
دران بهم رسد پس جواز عمل بحدیث ضعیف در اعمال سنتی مشروط باشد
بانکه احتمال حرمت دران نرود و استحباب عمل بانکه مشروط بانکه احتمال حرمت
نباشد و جانب احتمال کراهت رجحان نداشته باشد بعد ازان گفته است
درین مقام بحثی باید و آن آنست که هرگاه احتمال حرمت در فعل تردد جواز آن
بواسطه حدیث ضعیف نباشد نیز اقدام بان جایز خواهد بود زیراکه معروض
انتفای احتمال حرمت کسی بگوید که حدیث ضعیف باعث انتفای احتمال حرمت
زیراکه انتفای احتمال حرمت نفس اباحت است و اباحت حکمیست از احکام
شرعی و دانسته شد که حکم شرعی بحدیث ضعیف ثابت نمیشود پس
حدیث ضعیف بسبب انتفای حرمت نتواند شد و لا بد باشد که غرض بود
از ذکر جواز توطیه استحباب باشد و حاصل جواب او آن باشد که در ماده
مذکور جواز عمل از خارج معلوم است بواسطه آنکه مفروض انتفای حرامست
و استحباب آن بقاعده اصولی ثابت میشود که مبنی بر استحباب احتیاط
در اعمال دینی است پس هیچکدام از جواز و استحباب مذکور بحدیث ضعیف
ثابت نشده باشد تا خلاف متفق علیه ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف
باعث تحقق ماده احتیاط است و سبب آنکه عمل باحتیاط که استحبابش بدلیل

دیگر

دیگر ثابت شده باید کرد مانند دخول وقت از برای وجوب نماز ... بود
خلاصه کلام بعضی اعلام و درین نظر است زیراکه خوف ... بودن بحرام
در ماده عملی که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن آرد حاصل است
هر وقت بعمل آورد و مکلف از امید آنکه ثواب آن باو عاید شود و چه حصول
ثواب میسر نیست مادام که قصد قربت دران نکند و فعل از او بر ترک راجح نباشد
زیراکه مدار صحت اعمال بر نیت است که انما الاعمال بالنیات
پس فعل او بر هر تقدیر دایر خواهد بود در میان آنکه چنانچه مفاد حدیث ضعیف است
سبب باشد و ثواب آن بر آن مترتب شود و میان آنکه بدعت و تشریع
در امور دین باشد و ارتکاب آن مستوجب عقاب و شک نیست
که ترک سنت اولی است از در افتادن بدعت و تشریع پس فعل مذکور در
هیچ وقت نتواند بود که دایر باشد میان مباح و سنت و نه میان مکروه
و نه سنت بلکه همیشه دایر است میان حرام و سنت و تارک آن یقین معاقب
نیست و فاعل آن از استخلاص از عقاب متیقن نه بلکه آنکه گفتیم عمل مذکور دایر است
میان حرام و سنت از روی مماشات و همراهی با خصم است و الا میتوان
دعوی کرد که احتمال غیر حرمت دران نمیگنجد و بر تقدیری که دلالت بان حدیث
حسن نرتم و بگوییم که استحباب آن باین حدیث ثابت است البته فعل مذکور
حرام بفعل می آید چه صادق است بر آنکه اقدام بفعلیست بقصد قربت که

دلیلی از ثبوت احکام شرعی تواند بود دلالت بر استحباب آن نکرده است
و اقدام بفعل آن کی باتفاق بدعت و تشریعست والله اعلم و بعض فضلا
برین وجه بیرون شد از اشکال مذکور کرده اند که مراد از اقدام از آنکه گفته اند
در اعمال سنتی عمل بحدیث ضعیف میتوان کرد و در اعمال واجبی و افعال
حرام نمیتوان کرد آنست که هرگاه در باب استحباب عملی حدیث صحیحی
وارد باشد و استحباب آن باین حدیث ثابت شود و حدیث ضعیفی
نیز باشد که دلالت بران کند که ثواب آن فعل مستحب فلان چیز است
جایز است عمل کردن باین حدیث ضعیف و حکم کردن بآنکه ثواب مذکور
بران مترتب است و هیچ شک نیست که حکم مذکور از احکام خمسه شرعیه
نیست که بحدیث ضعیف ثابت نمیشده باشد و بعضی برین وجه که حکم
ایشان بآنکه هیچ یک از احکام خمسه بحدیث ثابت نمیشود این معنی دارد
که حدیث ضعیف در اثبات حکم مذکور مستقل نیست و بانفراده نمیتواند
اثبات آن نمود نه آنکه موید و موکد حدیث دیگر نیز نمیتواند بود و تجویز ایشان
عمل بحدیث ضعیف را در اعمال سنتی این معنی که هرگاه دو حدیث در باب استحباب
عملی وارد شده یکی صحیح و یکی ضعیف مکلف را جایز است که در حال اقدام
بالعمل ملاحظه دلالت حدیث ضعیف نیز بران نموده موید و موکد حدیث صحیح داند
و خللی که درین هر دو جهت مخفی نیست اما در وجه اول بواسطه آنکه تقریر محل

٣١٧

وارد [illegible] با رتبت قوم زیرا که کلام ایشان صریحست
بعمل کسیکه حدیث ضعیفی دلالت بر استحباب آن کند و اصل [illegible] با ولی
دور از کار نیست و اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود ناخوشی [illegible] و دوری آن
تقاضای آن میکند که تخصیص حکم مذکور را باعمال [illegible] وجهی نباشد چه عمل
بحدیث ضعیف باین معنی که موید و موکد حدیث صحیح سازند مطلقا جایز
نیست و خواه در اعمال سنتی و خواه در اعمال واجب و اعمال حرام والله
اعلم بحقایق الامور حدیث سی و دوم روایت شده است بسندهای که اتصال
یافته است از شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از پدر او علی بن بابویه که فقیه و عظیم
الشان و مصنف کتب و ثقه بوده است و نقل کرده اند بعد از آنکه
در بغداد بملاقات ابوالقاسم حسین بن روح رسید و از و استکشاف
بعضی مسایل نموده برگشت باو نامه نوشته التماس نمود که رقعه بآن نامه
همراه بود بصاحب الامر علیه السلم رساند و در آن رقعه از آنحضرت
التماس دعای فرزند کرده بود و حسین بن روح حاجت او را بر آورده
آن رقعه را در عالم باطن بحضرت رسانید پس دیدند که در حاشیه آن
رقعه نوشته شده است باو که قد دعونا الله لك [illegible] والدین
ذکرین خیرین و بعد از آن ابوجعفر و ابوعبد الله از و بوجود آمدند و ابوجعفر
رحمة الله علیه بر اقران خود فخر میکرده است بآنکه بدعای صاحب الامر علیه السلم

در روح [آ]مده ام و نعم الافتخار و در سال سیصد و بیست و نه از هجرت دعوت
حق را لبیک اجابت گفته بجوار رحمت ایزدی پیوست از سعد بن عبد الله
بن ابی الخلف قمی که از ممدوحین علمای رجال است و بعضی گفته اند که
بسعادت ملاقات امام حسن عسکری علیه السلم رسیده و در سنه احدی و
ثلثمائه از دار دنیا رحلت کرده است از احمد بن محمد از حسین بن سعید بن حماد بن
مهران که ثقه و عظیم الشان و صاحب تصانیف بوده و اصل او از کوفه است
از آنجا باهواز آمده و از اهواز بقم منتقل شده و در قم مدفون است از ابن ابی عمیر
که احوالش سبق ذکر یافت از معاویه بن وهب البجلی که از راویان امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام و علمای رجال حکم بتوثیقش کرده اند
از عمر بن نهیک النخعی الکوفی از سلام المکی که نیز هر دو از راویان امام جعفر
صادق علیه السلام اند از امام محمد باقر علیه السلم که گفت اتی رجل الی النبی
صلی الله علیه واله یقال له شیبة الهذلی فقال یا رسول الله
انی شیخ قد کبرت سنی وضعفت قوتی عن عمل کنت
اعودته نفسی من صلوة وصیام وحج وجهاد فعلمنی
یا رسول الله کلاما ینفعنی الله به وخفف علی یا رسول الله
فقال اعدها فاعادها ثلث مرات فقال رسول الله صلی الله
علیه واله ما حولك شجرة ولا مدرة الا وقد بکت من

[رحمتك] [ف]اذا اصلیت الصبح فقل عشر مرات [سبحان] الله
العظیم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی ال[عظیم فان] الله
عز وجل یعافیك بذالك من العمی والجنون والجذ[ام] والفقر
والهرم فقال یا رسول الله هذا للدنیا فما للاخرة قال یقول فی
دبر کل صلوة اللهم اهدنی من عندك وافض علی
من فضلك وانشر علی من رحمتك وانزل علی من برکاتك
قال فقبض علیهن بیده ثم مضی فقال رجل لابن عباس
ما اشد ما قبض علیها خالك فقال النبی صلی الله علیه
واله اما انه ان وافی بها یوم القیمة لم یدعها متعمدا
افتحت له ثمانیة ابواب الجنة یدخل من ایها شاء شرح
کلام بلاغت روش و ضمن دو بیتش منتظم آن خلاصه کلام امام علیه السلم
آنکه آمد شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه واله که او را شیبه هذلی میگفتند و گفت ای
رسول خدای که من پیر شده ام و سن من بالا رفته است و مرا توانایی آن
نماند که بعملی که نفس خود را بآن عادت فرموده بودم از نماز و روزه و حج بیت
الله الحرام و جهاد با کفار بسهولت قیام توانم نمود تعلیم ده مرا ای رسول خدا
کلامی که منتفع سازد مرا خدای تعالی بآن و سبک سازد عمل را بر من ای رسول
خدای حضرت صلوات الله علیه واله فرمودند اعاده کن این کلمات را و او سه مرتبه

اعاده کرده پس حضرت رسول الله صلوات الله علیه واله فرمود سپس در آرد و پس
تو در ختی که خشکیده باشد مگر آنکه بدرستیکه افتاده ست از عجز و رقت قلبی که بکار بری پس چون
نماز صبح را گذاردی ده مرتبه بگوی سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستیکه خدای عز و جل نگاه
میدارد ترا بسبب گفتن آن از کوری و دیوانگی و جذام و نا داری و مشقت
پیری پس گفت ای رسول خدای این از برای دنیای منست از برای
آخرت چه باید کرد فرمود بگوی در عقب نمازها که گذاری اللهم اهدنی
من عندك و افض علی من فضلك و انشر علی من
رحمتك و انزل علی من برکاتك امام علیه السلام گفت فراهم
آورد یعنی شبیه بذلی این کلمات را بدست خود یعنی بواسطه شمردن
انگشتان خود را بهم نهاد و برفت پس گفت شخصی که آنجا بود با ابن
عباس که چه از ره دلی شدت فراهم آورد این کلمات را بدست خود
خال تو پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هرآینه بدرستیکه اگر دعا کند
با آنچه باو گفتم بعد از نماز بگفتن این کلمات قیام نماید و از آن دانسته
و انگذارد و گشوده شود از برای او هشت بهشت که از هر کدام خواهد داخل
بهشت شود **منبع** یعنی الله نسبة الهذلی بشبه حرف نقطه دار است و هذلی
بضم ها و فتح ذال نقطه دار منسوبست به هذیل بضم ها که نام طایفه ایست از

از عرب و قیاس تقاضای آن میکند که منسوب بهذیل هذیلی باید باشد و با بعد
از زوال نه هذلی چه حذف یای مذکور میکند مگر از فعلیه که مضاعف نباشد مانند
جهنی که بجهینه منسوب است و اینجا که با وجود عدم تحقق شرط مذکور حذف شده
شاذ است یعنی مخالف قیاس است بهمان ملتبس چون موافق استعمال است
وقوع آن در قرآن مجید و حدیث منافی بلاغت نیست بخلاف شاذی که مخالف
قیاس و استعمال هر دو باشد که آن در قرآن و حدیث واقع نمیشود فقال اعدها
تانیث ضمیر بواسطه آنست که راجعست بکلماتی که هذلی گفت یعنی آنچه گفتی مرتبه دیگر
بگوی یا بحکایت ضعف و ناتوانی او یعنی حکایت مذکور را باز از سر گیر تا
بشنوم او یعنی حکایت سوالی که کردی اعاده نمائی فاعادها ثلث
مرات در این فقره صنعت تقلیت بکار رفته زیرا که در گفتن او معنی حقیقی اعاده
که ایقاع ثانویست متحقق نیست و اگر اعاده حقیقی حمل شود میباید چهار مرتبه
گفته باشد و الله اعلم شجرة و لا مدرة و ملدة تسة یعنی مانند شجره
پاره گل خشک شده را میگویند سبحان الله العظیم و بحمده بیان وقوع
معنی آن در شرح حدیث هفتم سبق ذکر یافت و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم حول بمعنی قدرت است یعنی نیست قدرت و توانائی کسی را
مگر بامر خدای بلند مرتبه بزرگ و الفقر مراد بفقر چیزی و احتیاج بخلق است
که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایت از آنست و نزم بفتح تا و راء نهایت

مرتبه بزرگیست و مراد اینجا ضعیف و سستی است که لازم ... با مرتبه
... است از قبیل تسمیه لازم باسم ملزوم فی دبر کل صلوة دبر بضم دال
و با و بضم دال و سکون با هر دو آمده بمعنی عقب شیء اللهم اهدنی من
عندک معنی هدایت خدای تعالی و بیان آنکه هدایت او بر پنج نوعست در ضمن
حدیث بیست ششم سبق ذکر یافت و مراد اینجا ماعدای نوع اول نوع
بیست سوم وافض علی من فضلک فیض در لغت بمعنی کثرت و سیلان
آب است قال فی القاموس فاض الماء یفیض فیضا و فیضوضة
ای کثر حتی سال یعنی بسیار کن و سیلان در آر بر من فضل
و کرم خود را و کلام از قبیل استعاره بالکنایه است یا تخییل چه تشبیه شده است
فضل الهی در زیاده شدن و سیلان کردن باب و اکتفا شده است
بذکر مشبه و ذکر افاضه که از ملایمات مشبه به است تخییل است وانزل علی
من برکاتک یعنی نازل ساز و فرو فرست بر من از برکتهای و نعمتهای خود
تشبیه شده است درین فقره رسانیدن خدای تعالی برکتهای خود را با
بانزال که عبارت از ایصال چیزیست از بالا بشیب بر سبیل استعاره
چه تشبیه شده است بلندی و پستی بحسب رتبه بلندی و پستی مکانی
و استعاره شده لفظی که از برای آن موضوعست که درین معنی استعمال
یابد در آن معنی فقبض علیهن بیده و ظاهر اینست که ضمیر علیهن راجع بکلمات

جهارکان

۳۳

چهار گانه آخر باشد و ظاهرا مراد بقبض بر آن بدست شمردن آنهاست بانگشتان
بهم نهاده مانند ماقبض علیها خالک مراد بخال اینجا مصاحب است عرب
گاهی که اورا از یادی ابانت و اختصاص با شیء بهم رسید میگویند انا خال ذا
تفرس و میتواند بود که مراد بخال معنی خویش باشد چه واقع عبد الله
عباس قرابت نسبیه بذلی بوده باشد از عایت باورود والله اعلم
حدیث سی و سوم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب
که در صدر حدیث سیزدهم احوال ایشان گذشت از سدیر الصیرفی
که از ممدوحین رواة امام جعفر صادق است علیه السلم و نقل است
از زید شحام که گفت روزی در دور خانه کعبه طواف مینمودم و دست
من در دست امام جعفر صادق علیه السلم بود و آنحضرت سرشک اشکهای بزرگ بر رو
مبارک میریخت و میگفت یا شحام ما رأیت ما صنع ربی الی ثم
بکی و دعا ثم قال یا شحام انی طلبت الی الهی فی سدیر و
عبد السلام بن عبد الرحمن وکانا فی السجن فوهبنا
همالی وخلی سبیلهما یعنی ای شحام ندیدی که چه کرد با من پروردگار
من بعد از آنکه گریه کردند و دعا فرمودند و گفتند ای شحام بدرستیکه
من از پروردگار خود طلب کردم سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمان را

که ایشان را ایمن بخشند و ایشان در زندان بودند پس خدای تعالی دعای مرا
در معرض [illegible] بت در آورده ایشان را ایمن بخشید و از زندان رهائی
یافتند [illegible] ست همین حدیث در مدح او از امام جعفر صادق علیه السلم در ضمن
حدیث بزرگی اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه
مثال یقدمه امامه کلما رای المؤمن هولا من اهوال
یوم القیمة قال له المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والکرامة
من الله عز وجل حتی یقف بین یدی الله عز وجل فیحاسبه
حسابا یسیرا ویامر به الی الجنة والمثال امامه فیقول له المؤمن
یرحمك الله نعم الخارج خرجت معی من قبری ومازلت
تبشرنی بالسرور والکرامة من الله عز وجل حتی رایت ذالك
فمن انت فیقول انا السرور الذی کنت ادخلته علی اخیك
المؤمن فی الدنیا خلقنی الله عز وجل منه خلاصه کلام امام علیه السلم آنکه هرگاه برانگیزاند
خدای تعالی مومنی را از قبر او و بعرصه گاه حشر در آورد و بیرون می آید با او صورتی
که پیش پیش او میرفته باشد و او را دل خوشی میداده باشد و از خوف
و هراس از روز میرهانیده باشد و هرگاه ببیند آن مومن هولی را از احوال
قیامت با او میگفته باشد فزع مکن و اندوه گین مباش و بشارت باب
بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای تعالی تا وقتی که بایستد

در برابر خدای عز و جل پس حساب او را باسانی بگذارند و بسوی بهشتش فرمان
دهد و همچنان آن مثال پیش پیش او میرفته باشد پس بگوید آن مومن که
رحمت خدای تعالی بر تو باد خوش همراهی بودی که از قبر بیرون آمدی
و همیشه مرا بشارت میدادی بشاد شدن و با چه نوازش یافتن از جانب
خدای تعالی تا آنکه دیدم آن را و آنچه میگفتی رسیدم بگو که تو کیستی که مقصد این
نیکی شدی پس بگوید با او آن صورت که من سرور و خوشی ام که تو در دادی
بخاطر برادر مومن خود در آورده خلق کرده است مرا خدای که عزیز است
و بزرگ از آن سرور و خوشحالی بنبیش دوم خرج معه مثال
یقدمه امامه مثال بمعنی صورت آنست و یقدم بضم یا و سکون
قاف ماخوذ است از اقدام در حرب که عبارت از شجاعت و عدم ترس
است یعنی میرهانیده باشد از ترس و قوی دل و شجاع میساخته باشد
آن صورت او را و میتواند بود که بفتح یا بوده باشد بر وزن ینصر و ماضی او
قدم بفتح دال باشد همچون نصر بمعنی یتقدم یعنی مقدم شود او را چنانچه
بر این وجهست قوله تعالی یقدم قومه یوم القیمة و بر این تقدیر لفظ
امام تاکید خواهد بود و نعم الخارج خرجت معی من قبری نعم از افعال
مدحست و مخصوص بمدح میخواهد که فاعل آن باشد و مخصوص بمدح اینجا محذوفست
بسبب دلالت مابعد آن بر آن و کلام در این تقدیر است که نعم الخارج

انتساب وجمله خرجت معنی که بعد از ان واقع شده مفسر انست یا بدل ان
ومیتواند بود که تا این باشد از ان بتقدیر قد یعنی چه خوب بیرون آینده
تو بودی که بیرون آمده با من از قبر من اما السرور الذی کنت
وخلفه ودرین کلام اشارت است بانکه اعمال در آن نشاه مجسم میشوند ودر
بعضی احادیث وارد است که اعتقادات نیز دران نشاه بصورت جسم
در می آیند پس اعمال صالحه واعتقادات صحیحه بصورتهای نورانی نیکو در می آیند
که دیدن ایشان نیز مومن را باعث مسرت ولذت دیگر باشد واعمال
سیئه واعتقادات باطل بصورتهای ظلمانی کریه در می آیند که دیدن ایشان
نیز باعث حزن واندوه تمام بوده باشد صاحبان انرا چنانچه بعض
مفسرین گفته اند نزد تفسیر ایه کریمه یوم تجد کل نفس ما عملت من
خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها
وبینه امدا بعیدا یعنی یاد آرید وبترسید از روزی که یابد هر کسی
آنچه کرده باشد از نیکوی حاضر کرده آینده شود نزدیک خود وآنچه کرده باشد
از بدی دوست دارد که میان او ومیان آن عمل مسافتی دور باشد
تا نه بیند انرا که دیدن ان باعث زیادتی حزن او باشد ونیز مرشد بان
معنیست قوله تعالی یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره

یعنی

یعنی روزی که عبارت از روز قیامت باشد باز گردند مردمان از موقف
حساب پراکنده وگروه گروه بعضی بجانب راست روند وبعضی بجانب چپ
تا نموده شوند اعمال خود را پس هر که بعمل آرد هم وزن سنگ ذره نیکی ببیند پاداش انرا
وهر که بعمل آرد هم سنگ ذره بدی ببیند ان را وجه ارشاد این ایت
ومناسبت ایت اول بمقام ظاهر است وکسی که تفسیر کرده است دیده
را در آن ایه بدیدن جزای عمل یا دیدن انرا در صحایف اعمال وضمیر را بعمل راجع
ندانسته حمل کرده است کلام را بر معنی غیر ظاهر وبسیار دور رفته است
ودر شرح حدیث هم درین باب بعض سخنان سبق ذکر یافت
ودر بعض احادیث اینده نیز باره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وحده العزیز
حدیث سی وچهارم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق
محمد بن بابویه از حمزه بن محمد العلوی از عبد العزیز بن محمد الابهری از محمد بن
ذکریا الجوهری از شعیب بن واقد از حسین بن زید بن علی بن الحسین
علیه السلم که از اصحاب صادق علیه السلم است از امام جعفر صادق علیه
السلم از آبای بزرگوار آنحضرت از امیر المومنین که قال رسول الله صلی الله علیه وآله
من سمع فاحشة فافشاها فهو کالذی اتاها ومن تطول
علی اخیه فهو غیبة سمعها فی مجلس رد الله عنه
الف باب من السوء فی الدنیا والاخرة ومن کظم غیظا

وهو قادر علی انفاذه اعطاه الله اجر شهید او من سعی
لمریض فی حاجته قضاها او لم یقضها خرج من ذنوبه
کیوم ولدته امه ومن فرج عن مومن کربة فرج الله عنه
اثنین وسبعین کربة من کرب الاخرة واثنین وسبعین
کربة من کرب الدنیا ومن صلی علی میت صلی الله علیه
سبعون الف ملک وغفر الله له ما تقدم من ذنبه
فان اقام حتی یدفن اقام حتی یحثا علیه التراب
کان له بکل قدم نقلها قیراط من الاجر والقیراط مثل
جبل احد قال صلی الله علیه واله من مطل علی ذی حق
حقه وهو یقدر علی اداء حقه فعلیه کل یوم خطیئة
عشار شرح کلام آن خلاصهٔ آفرینش در ضمن دو بینش بینش اول
خلاصهٔ قول امیر المومنین علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه واله
که هر کس عالم شود بر گناه کسی و نشنود که از و فاحشه صادر شده و در مقام
افشای آن در آید و بر مردم ظاهر سازد مثل آنست که خود بآن اقدام نموده
است و کسی که نیکی کند منت نهد بر برادر مومن خود بسبب باز گردانیدن
غیبت او گاهی که غیبت او را در مجلس شنود پس بر گرداند از و خدای تعالی هزار باب
از بدی را در دنیا و آخرت و هر کس در مقام کظم غیظ شود و خشم خود را فرو نشاند

در حالتی

در حالتی که قدرت بر انفاذ داشته باشد که مقتضای آن بالفعل آورد و بیابد از جانب
خدای تعالی ثواب شهیدی و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجت بیماری
بیماری خواه آن حاجت مذکور بر آورده شود و خواه نه بیرون آید از گناهان خود مانند روزی
که از مادر متولد شده و هر کس اندوهی را از خاطر برادر مومن خود رفع کند خدای تعالی
هفتاد و دو اندوه از اندوههای آخرت و هفتاد و دو اندوه از اندوههای دنیا
او را مرتفع سازد و کسی نماز گذارد بر میتی نماز گذارد هفتاد هزار فرشته و بیامرزد
خدای تعالی آنچه از گناهان او گذشته است پس اگر مقام کند در سر قبر او
تا او را دفن کنند و بر خاک سازند قرار او را هر آینه باشد مر او را بهر قدمی که برداشته است
قیراطی از ثواب که آن قیراط هم سنگ کوه احد باشد و فرموده است رسول
خدای صلی الله علیه واله که هر کس تکاهل کند و بتعویق اندازد حقی را که در ذمهٔ
او باشد در حالتی که قدرت بر ادای آن داشته باشد بر و مینویسد بازای
هر روز که بران بگذرد گناه کسیکه آن روز را صرف گرفتن تمغا کرده باشد
بینش دوم من سمع فاحشة مراد بفاحشه هر چیزیست که خدای تعالی
از اقدام بآن نهی کرده است و گاه باشد که اختصاص یافته باشد بمعاصی
که قبیح آن در نظر عقل و شرع زیاده باشد و مراد بشنیدن آن اعم است از آن
که از ناقل بشنود که دروغ میگوید یا دشنام میدهد یا غیبت میکند در
غیر مواضعی که مستثنی شده چنانچه در حدیث سابق اسبق ذکر یافت

مترجم گوید ظاهر این است که مراد شنیدن مطلق الاطلاع بر آن باشد خواه بعنوان شنیدن باشد و خواه بعنوان دیدن یا از نوشته بر آن مطلع شدن چنانچه در حدیث سی و یکم در من سمع شیئا من الثواب بر این معنی محمول شده بود و من تطول علی اخیه فی غیبته یعنی فی رد غیبته بحذف مضاف و فی از برای سببیت است و شاید از انجا استنباط توان کرد که شنیدن غیبت کسی بقصد آنکه باز گرداند از اجا نیز باشد و در کلام بعضی یک از علما دیده نشده است که تجویز آن کرده باشند و تجویز ندکور خالی از قوتی نیست و من کظم غیظا کظم غیظ یعنی باز گردانیدن و فرو خوردن خشم است اعطاه الله اجر شهید ظاهر این کلام منافات دارد با آنچه مشهور شده است نقل آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که تعب و مشقت در اقدام بآن بیشتر باشد زیرا که مشقت شهادت ظاهر است که بیشتر است از مشقت فرو نشانیدن خشم و شاید که در جواب آن گفته شود که شهید و فاعل هر حسنه اجر او ده مثل اجر آن عمل است که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس میتواند بود که اجر کظم غیظ بعد از آنکه ده مرتبه تضعیف یافته باشد مثل اجر شهیدی باشد که تضعیف نیافته باشد و باید دانست که در کظم غیظ و فرو نشانیدن خشم ثواب بسیار حاصل است و همیشه شعار صلحا

و اولیا بوده است و روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام زین العابدین علیه السلم که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احب السبیل الی الله عز و جل جرعتان جرعة غیظ تردها بالحلم و جرعة مصیبة تردها بالصبر یعنی فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و آله که دوست ترین راهی بسوی خدای تعالی در کشیدن دو جرعه است جرعه خشمی که بر گردانی آن را بحلم و جرعه مصیبتی که باز گردانی از الصبر و روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلم من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه حشی الله قلبه امنا و ایمانا یعنی کسیکه فرو نشاند خشم خود را در حالتی که قدرت داشته باشد و عمل کردن بمقتضای آن پر میکرداند خدای تعالی دل او را از ایمنی و گردیدن بحق و بطریق اهل سنت و شیعه روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلم که روزی وضو میساختند و کنیزی ایستاده بود و آب بر دست مبارک ایشان میریخت که ناگاه ابریق از دست او افتاد و بر روی حضرت آمده روی مبارک ایشان را مجروح ساخت پس امام علیه السلم سر مبارک خود بالا کردند و بجانب آن کنیز از روی خشم نگریستند در ساعت آن کنیز خواند والکاظمین الغیظ حضرت فرمودند فرو نشانیدم خشم خود را بعد از آن خواند که والعافین عن الناس حضرت فرمودند فرو نشانیدم خشم خود را عفو کردم و از گناه تو در گذشتم

پس تتمه آیت را خواند والله یحب المحسنین حضرت فرمود تو آزادی
حرة لوجه الله یعنی تو آزادی از مال من در راه خدای تعالی و نقل است از ابی
ذر غفاری رحمه الله که شخصی در مقام درشتی با او شد و دشنام بسیار
با او داد و او شیوه حلم و بردباری پیش گرفته با او گفت ای برادرزاده من [illegible]
مرا در پیش عقبه صعبیست اگر از آن نجات یابم آنچه تو بمن گفتی نقصان بمن
نخواهد کرد و اگر نجات نیابم و بثواب آن گرفتار شوم پس من بدترم باشم
از آنچه تو گفتی خرج من ذنوبه ذنوب بضم ذال نقطه دار جمع ذنب است
بفتح دال و سکون نون بمعنی گناه و فعل آن اذنب می‌آید قال فی
الصحاح الذنب الجرم وقد اذنب الرجل و بیرون آمدن از گناه از قبیل استعاره
است چنانچه در شرح حدیث و هم از پیش رفت و من مطل علی ذی
حق حقه مطل تعویق و تعلل در ادای حقیست و تاخیر از وقتی بوقتی و حق
اینجا شامل است حق مالی را و غیر حق مالی را از حقوق الناس و حقوق الله
چنانچه داخل است در آن تاخیر در اخراج زکات و ادای حج بعد از وجوب
و تاخیر نماز از وقت خود و آنچه مانند آنها باشد خطیه عشار عشار بفتح
عین بی نقطه و شین مشدده نقطه دار بمعنی تمغاجی است که ماخوذ است
از لغت ترکی بمعنی گرفتن عشر است از مال مردم بحکم ظالم والله اعلم حدیث
بیست و پنجم روایت شده است بسندی که اتصال بشیخ بزرگوار محمد بن

یعقوب

٣٢٥

یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما که از آنجمله علی بن ابراهیم است که چنانچه بیش ذکر یافت
از ثقات معتمد است از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن مهران بن محمد
بن ابی نصر السکونی الکوفی که از اصحاب امام رضا علیه السلم است و اکثر علمای رجال
ثقه و معتمدش میدانند از ابی سعید القماط که از اصحاب امام موسی کاظم
علیه السلم است و در کتب رجال تصریح بثقه بودن او شده و اسم او خالد بن
سعید الکوفی است از ابان بن تغلب که بسعادت خدمت امام زین العابدین
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلم استسعاد یافته است و از هر سه
ایشان حدیثها روایت کرده است و در هر فن خصوصا فنون عربیت
و قرات و فقه مهارت تمام داشته چنانچه قرائت علیحده میان قراء ایام او
اشتهار یافته و چند جلد کتاب تصنیف دارد و علمای رجال ثقه و جلیل القدرش
میدانند و از امام محمد باقر علیه السلم روایت شده است که با او گفت
اجلس فی مسجد المدینة وافت الناس فانی احب ان یری
فی شیعتی مثلک یعنی بنشین در مسجد مدینه و فتوی ده مردم را که
من دوست میدارم که دیده شود در میان شیعه من مثل تو مردم چون
خبر فوت او بامام جعفر صادق علیه السلم رسید گفت اما والله لقد اوجع
قلبی موت ابان یعنی بخدای قسم که دل مرا بدرد آورد مردن ابان روح الله
روحه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم است که گفت لما اسری

بالنبي صلى الله عليه واله وسلم قال يارب ما حال المومن
عندك قال يا محمد من اهان لي وليا فقد بارزني بالمحاربة
وانا اسرع شئ الى نصرة اوليائي وما ترددت في شئ
انا فاعله كترددي في وفات المومن يكره الموت واكره مساءته
وان من عبادي من لا يصلحه الا الغنى لو صرفته الى
غير ذالك لهلك وان من عبادي من لا يصلحه الا الفقر
ولو صرفته الى غير ذالك لهلك وما يتقرب الى عبد لي
بشئ احب مما افترضت عليه وانه ليتقرب الي بالنوافل
حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به
وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش
بها ان دعاني اجبته وان سالني اعطيته شرح کلام معجز
نظام در ضمن آغاز و انجام مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام
امام علیه السلم آنکه شبی که پیغمبر صلوات الله علیه واله بجانب آسمان عروج
فرمود چون بموقف مکالمه پروردگار جل برهانه رسید گفت ای پروردگار من
چیست حال مومن نزد تو و قدر منزلت او پیش تو چه مرتبه است از جانب
حضرت عزت خطاب در رسید که ای محمد کسی که خواری رساند دوستی
از من بدرستیکه مثل آنست که بیرون آمده باشد بر من بقصد جنگ و ستیز

من در یاری دادن دوستان خود از همه کس بیشتر است و تردد نکرده ام
هرگز در چیزی که من فاعل آن باشم مثل ترددی که در وقت وفات مومن
مرا دست میدهد زیراکه او را ناخوش می آید مردن و مرا ناخوش می آید ناخوش
آمدن او بدرستیکه از بندگان من بنده ایست که صلاح حال او نیست مگر
توانگری اگر بگردانم او را ازان حال و درویش سازم هلاکت میشود و بدرستیکه از
بندگان من بنده ایست که صلاح حال او نیست مگر درویشی اگر بگردانم او را از آن
و توانگر سازم او را هر آینه حال او بهلاکت میرسد و نزدیک نمیشود بمن بنده
من بسبب چیزی که دوست تر دارم از آن از چیزهای که واجب کرده ام
براو اقدام بآن را یعنی اقدام بواجبات را از همه چیز دوست تر میدارم و از
همه چیز بیشتر باعث نزدیکی بمن میشود و خشم او خواهم بود و بدرستیکه
او باید نزدیکی جوید بمن باعمال سنتی بر دوام من دوست دارم او را پس
چون دوست داشتم او را هر آینه گوش او خواهم بود که باو میشنود
و چشم او خواهم بود که با آن می بیند و زبان او خواهم بود که بآن سخن
میکند و دست او خواهم بود که بآن میگیرد چیزها را اگر دعا کند بمن اجابت
میکنم دعای او را و اگر چیزی طلب از من باو میدهم بینش دوم لما اسري بالنبي
صلى الله عليه واله اسري بصیغه مجهول مشتق است از سری بضم
سین بروزن هدی بمعنی سیر در شب قال في الصحاح سريت سرى

ومیراد سر بیت معنی اذ اسرت لیلا ویقال اسراه واسری
به مثل واخذ به ونقشدان لیت که در آیه کریمه سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی واقع شده است بواسطه
آنست که نکره آوردن لیل دلالت کند بر کمی مدت آن شب روی انه منافی
که میان مسجد الحرام ومسجد الاقصی بود چهل شبه راه بود ما حال المومن
عندك مراد بحال مومن اینجا چنانچه از متن اول نیز فهم آن شده قدر ومنزلت
اوست من اهان لی ولیا مراد بولی اینجا دوست است ومراد بمبارزه
او بمحاربه ظاهر ساختن محاربه ومتصدی جنگ او شدن است ماتردد
فی شیء انا فاعله ذکر تردد اینجا بر سبیل استعاره است چنانچه بعد ازین
مذکور خواهد شد وجمله اسمیه انا فاعله صفت شیء است واسم فاعل دران یعنی
لفظ فاعل در انا فاعله میتواند بود که بمعنی حال باشد یعنی در شیء که الحال من انفعل
آورنده ام ومیتواند بود که بمعنی استقبال باشد یعنی در چیزی که من بعد ازین
فاعل آن خواهم بود یکره الموت واکره مساته جمله آنست مسالعه که بواسطه
بیان حال مومن میکرده باشد یعنی مثل تردد من در وفات بنده مومن
در حالتی که آن مومن مکروه میدارد که مرگ را ومن مکروه میدارم مکروه داشتن
او را نهایتش حمل بر استیناف اولیست ومناسبت آن بمقام چنانچه
مخفی نیست بیشتر است ومسارت بر وزن سلامت مصدر اسمیست

از نسایی یعنی فعل ما یکره وان من عبادی من لا قاعده نحوی تقاضای یصلحه الا الغنی
آن میکند که من موصول درین فقره اسم ان باشد وجار ومجرور خبر ان مقدم
بر اسم نهایتش بران تقدیر معنی کلام این چنین میشود که بدرستیکه بعضی صلاح
حال او نیست مگر در توانگری از بندگان منست وظاهر است که غرض اخبار از
بنده بودن او نیست بلکه بنده بودن او معلوم است ومقصد اخبار حال اوست
با آنکه صلاح حال او در غناست پس اولی آنست که جار ومجرور را اسم ان
بگیرم واسم موصول را خبر با معنی اینچنین شود که بدرستیکه از جمله بندگان
من بنده ایست که نیست صلاح حال او مگر در توانگری وغرض خبر دادن
از حالی باشد که صلاح او دران است نه خبر دادن از حال کسی که صلاح
او در توانگری است یا آنکه از بندگان منست واین معنی که موصول خبر باشد
وظرف اسم اگرچه مخالفت دارد با آنچه متعارف ارباب نحو است
اما مثل آن در معرض نحو بر بعض مفسرین در آمده چه میر سید شریف در حاشیه
کشاف جایی که در تفسیر آیه کریمه ومن الناس من یقول امنا بالله
وبالیوم الاخر میکند چون بنا بر آنچه متعارف علمای نحو است که در
مثل این ترکیب میباید ظرف خبر باشد وموصول اسم میباید غرض
اخبار حال گوینده کلام مذکور باشد با آنکه از جمله ناس است گفته است
اگر گویند که فایده نیست در خبر دادن از حال گوینده کلام مذکور با آنکه از جمله

٣٣٧

ناسست پس این کلام چون صحیح تواند بود جوابش آنست که فایده اخبار مذکور
تنبیه بران است که صفات مذکوره منافی ایمان نیست چنانچه کسی
که متصف باینها باشد سزاوار آنست که از ان تمیت او خبر دهند و تعجب
نمایند که با وجود ایمان نیست متصف باینست بعد ازان جواب مذکور را
رد کرده است بانکه مثل این ترکیب در بعض جاها واقعست که گنجایش این
توجیه نیست و قصد نشده است در آن مگر خبر دادن از انکه ازین جنس طایفه
هستند که باین صفت و این صفات اتصاف دارند مثل قوله تعالی
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی
نحبه ومنهم من ینتظر که در باب جمعی نازل است از صحابه کرام که نذر
کرده بودند که چون در حربگاه ملازم رکاب حضرت رسالت پناه صلوات الله
علیه واله باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقابله بربندند تا بمرتبه شهادت
فایز نشوند از پای ننشینند و معنی آن والله اعلم آنست که از مومنان مردانی
هستند که راست کردند آنچیز را که عهد بستند با خدای بران که ثبات
بر قتال است و کوشش نمودن در تحصیل رضای ایزد متعال پس از ایشان
کسی هست که وفا کرد نذر خود و کارزار کرد تا شهید شد مثل حمزه و مصعب
و انس رضی الله عنهم و از ایشان کسی هست که انتظار آن میبرد مثل عثمان
و طلحه و زبیر و بعض دیگر از ایشان چه ظاهرست که صفات مذکور در این آیه

منافات

۳۴۸

منافات بایمان ندارد تا بر آن معنی حمل توان کرد پس اولی آنست که مضمون
جار مجرور را مبتدا سازیم و بگوییم معنی کلام آنست که بعضی از [illegible]
از مومنین متصف باین صفات‌اند و مناط فایده ذکر [illegible] کور باشد
از برای ایشان استبعادی نیست در انکه ظرف بعد از تاویل بمعنی آن
مبتدا واقع شود انتهی ترجمه کلامه و چون این معنی در معرض کلام انکار و تردد
بود مناسب نمود که بان تاکید باید کرد اگر گویند مخاطب درین کلام
حضرت مقدسه نبوی بودند صلوات الله علیه واله و هیچ شک نیست
که ایشان ترددی نداشتند در انکه افعال الهی مبتنی بر حکمت و مصلحت حال
عباد است پس چه احتیاج بتاکید بود جوابش آنست که در امثال
این خطابها که در قران واقعست اگرچه مخاطب حضرت رسول است صلوات الله
علیه واله اما غرض اخبار امت است بان از قبیل ایا معنی جاره که گاهی ها میخواهند
معنی اینکه بشنوانند و خطاب با و میکنند تا ان مثل میزنند یعنی بشنوای
همسایه که چه میگوییم و غرض شنیدن اهلخانه است و اکثر خطابها
که از جانب حضرت عزت بجانب انبیا صلوات الله علیهم واقع شده
ازین قبیلست و هیچ شک نیست که اکثر مردم را در مثل این خبرها تردد خاطر
حاصلست بلکه بعضی از ایشان انکار نموده اند و قایل بان نیستند لو صبر
الی غیر ذالک فتله لهلک جدا کرده اند حضرت این جمله شرطیه را از

عملی که سابق برآنست و بواو عطف میان ایشان جمع کرده اند بواسطه آنکه
این جمله کاشف و مبین آنست زیرا که ملاک دین در درویشی بودن مبنی بر
این معنی است که صلاح دین در توانگر نیست پس میان ایشان نهایت
اتصال بوده باشد واما آنچه در حدیث بیست و ششم گذشت که عطف
شده بود مثل این جمله شرطیه بر جمله صله بواو عبارت برین وجه بود که
ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسده
ذلک الی الآخره باعتبار ملاحظه این معنی بود که حصول افساد امریست مغایر عدم
اصلاح و در تحت جنس آن مندرج نیست و علمای معانی و بیان تصریح کرده
اند بانکه دو جمله که میان ایشان از جهتی نهایت اتصال باشد که موجب
فصل و جدا کردن ایشان از یکدیگرست گاهست که میان ایشان از یکدیگر
ست گاهست که میان ایشان از جهتی دیگر انقطاع و مغایرت ملاحظه
میشود و عطف میکنند یکی را بر دیگری و حرف عطف در میان در می آورند
تا میانه باشد نسبت ایشان میان کمال اتصال و کمال انفصال نمی بینی
که مفسرین در تفسیر آیه کریمه یسومونکم سوء العذاب یذبحون
ابناءکم گفته اند که سبب آنکه در سوره بقره برین وجه واقعست
و در سوره ابراهیم برین وجه که یذبحون ابناءکم بعطف یذبحون
بر یسومونکم آنست که درین سوره ملاحظه آن شده که ذبح کردن فرزندان

۳۲۹

بیان عذاب کردن ایشانست و تفسیر عذاب میکند و در سوره ابراهیم ملاحظه
آن شده است که ذبح کردن فرزند مرتبه اش فوق مرتبه عذابست و شدت
آن زیاده است بران پس گویا جنس او مغایرست با جنس عذاب و در تحت
جنس او مندرج نیست وما یتقرب الی عبدی بشیء احب الی
مما افترضت علیه این کلام صریحست در آنکه افعال واجبه را ثواب زیاده است
بر افعال سنت چنانچه عنقریب به تفصیل بیان خواهد شد و عموم موصول
شاملست واجب بالاصاله را و واجبی که مکلف خود بنذر یا یمین و امثال
آن بر خود واجب کرده باشد اگر گویند مدلول این کلام اینست که غیر واجب
نزد خدای تعالی دوست تر نیست از واجب نه آنکه واجب دوست داشته
تر است از غیر واجب تا صریح در آن معنی باشد که مذکور شد چه شاید
که هر دو مساوی یکدیگر باشند جوابش آنست که آنچه ارباب لسان ازین
کلام میفهمند زیادتی مرتبه واجبست بر غیر واجب چنانچه اگر گفته شود که در شهر
کسی بهتر از زید نیست کسی از آن نخواهد فهمید مگر این معنی را که زید از جمیع اهل شهر
بهتر است نه آنکه بهتر از و کسی در شهر نیست و میتواند بود که مساوی او باشد
و اراده کردن این معنی از مثل این کلامی در اکثر زبانها شایعست وانه
لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه نوافل جمع نافله است و مراد بنافله
هر عمل غیر واجبی است که خالص از برای خدای تعالی بعمل آید خواه نماز باشد

ممزوج شود بمحبت و دوستی من رگ و پی و گوشت و خون او تا آنکه خود را
از غایت بیند و حواس و قوای خود را در میان نه بیند بلکه بجلب دوستی من
پرده مغایرت را درهم درد و باتش محبت و خرمن زندگی را درهم سوزد و بگوید
نظم بیش نظر و فکر دل ور در زبانم * یار است و همین یار و همین یار و دگر
هیچ * تا آنکه چنان شود که گوش او سوای ذکر من نشنود و چشم او غیر راز نبیند
بلکه گوش و چشم خود را من پندارد چنانچه شاعر گوید نظم جنونی فیک لا
تخفی * ونار بی منک لا تخبو * فانت السمع والابصار والارکان والقلب
ویده التی یبطش بها یبطش بکسر طا و ضم طا هر دو آمده بمعنی ماخذ و در
اصل از بطش بمعنی اخذ بعنف و تعدی ماخوذ است و بباید دانست که این
حدیث از احادیث صحیحه است و چنانچه بطریق شیعه نقل آن بصحت رسیده
در میان اهل سنت نیز اشتهار تمام دارد و ایشان نیز با اندک تغیری در صحاح
خود آورده اند و بر این وجه از پیغمبر صلوات الله علیه و اله روایت کرده است که

ان الله تعالی قال من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب
وما تقرب عندی بشیء احب الی مما افترضت علیه
وما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه
فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی
یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها ان

سالنی

سالنی لاعطیته وان استعاذنی لاعیذنه وما ترددت
فی شیء انا فاعله کترددی فی قبض نفس المؤمن یکره
الموت واکره مسائته ولا بد له منه یعنی کسیکه دشمنی کند با دوستی
من پس بتحقیق که اذن میدهم بحرب یعنی او را در معرض حرب خود در
آورم و نزدیک نمیشود بمن بنده من بچیزی که نزد من دوست تر باشد
از آنچه واجب ساخته ام از او و همیشه نزدیکی میکند بنده من بسوی من
باعمال سنتی تا آنکه دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را گوش
او میشوم که بآن میشنود و چشم او میشوم که بآن می بیند و دست او میشوم که بآن
میگیرد و پای او میشوم که بآن براه میرود و هر گاه از من چیزی طلبد باو عطا میکنم
آن را و هر گاه پناه ببرد بمن پناه میدهم او را بخود و تردد نکرده ام هرگز در چیزی
که من فاعل آن باشم مثل ترددی که مرا دست میدهد در وقت گرفتن
نفس مومن که ناخوش می آید مرگ او را و مرا ناخوش می آید ناخوش
آمدن او از مرگ و او را گریزی از آن نیست ما یتعلق بها نسبت تردد
خاطر بخدای تعالی که این حدیث متضمن آنست چنانچه مخفی نیست محتاج
بتوجیه و تاویلیست و هر چند وجه تاویل آن کرده اند اول آنکه در کلام چیزی
تقدیر شده باشد و تقدیر کلام این باشد که لو جاز علی التردد ما
ترددت فی شیء یعنی اگر بر من تردد آمد شد خاطر روا می بود تردد آمد شد خاطر نمیداشتم هرگز در چیزی مثل تردد و آمد شد خاطری که

خاطر را می که در وفات مومن میداشتم دویم آنکه چون عادت براین
جاری شده است که در بارهٔ کسی که احترام و عزت او را لازم دانسته خاطر
را تعلقی باو باشد مثل دوست نزدیک و یار موافق ترددی بهم رسد
و در بارهٔ کسی که او را نزد اینکس قدر و منزلتی نباشد مثل دشمن و مار
و عقرب و امثال آن تردد خاطر بهم رسد بلکه چون بخاطر بگذرد که بدی باو
رسیده در خاطر جا می یابد بی آنکه ترددی در آید و نشد خاطری است و
میتواند بود که تعبیر کند از توقیر و احترام او بحصول تردد در حال بارهٔ او
از خواری و مذلت او بعدم حصول تردد در آن حال پس بنابراین میتواند بود
که مراد حضرت عزت تعالی شانه ازین کلام والله اعلم این باشد که هیچکس
از مخلوقات مرا نزد من قدر و منزلتی و حرمتی نیست مثل قدر و منزلت بندهٔ
مومن و حرمت او و کلام از قبیل استعاره و تشبیه بوده باشد که معنی آن
در ضمن شرح بعض احادیث سابقه سبق ذکر یافت سیوم در حدیث
وارد است از طریق خاصه و عامه که خدای تعالی در وقت احتضار بندهٔ
مومن ظاهر میسازد براو از لطف و نوازش و بشارات بدخول بهشت
و امثال آن آنقدر که کراهت مرگ از طبیعت او زایل میشود و او را رغبت تمام
بانتقال ازین عالم فانی بعالم باقی بهم میرسد پس کم میشود بسبب آن ایذا
و تشویش او از الم مرگ و مصائب آن و چنان میشود که او را نهایت رضا

بمردن

بمردن بهم میرسد و رغبت تمام بآن حاصل میشود پس تشبیه کرده است
خدای تعالی این معامله را بمعامله کسیکه اراده کرده باشد که المی برساند
بدوست خود بقصد آنکه در عقب آن نفع عظیمی باو عاید شود پس تردد داشته
باشد در آنکه بچه نحو این الم را باو برساند که باو آزاری بسیاری نرسد و همیشه
مرغبات و محسنات میگفته باشد و نفعی که آن الم در عقب دارد ظاهر میکرده باشد
تا آنکه او را بآن رغبت تمام بهم رسد و الم مذکور بر خود راحت انگارد و در خصوص
نیز کلام از قبیل استعاره تمثیلیه خواهد بود فایدهٔ دویم آنکه باشد که توهم
منافات و تخالف شود میان این حدیث و امثال این احادیثی که دلالت
دارند برآنکه مومن خالص را مردن ناخوش می آید و رغبت تمام بحیات دارد
و میان آنچه از بعضی صلوات الله علیه روایت شده است که من احب
لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه
یعنی کسیکه دوست دارد لقای خدا را که بعد از مفارقت روح از بدن میسر خواهد بود
دوست میدارد خدای تعالی نیز لقای او را و کسیکه ناخوش آید او را لقای
او را او بیزار میشود از وجه حدیث مذکور بحسب ظاهر دلالت دارد برآنکه مومن خالص
کراهت از مردن نمیدارد بلکه همیشه نهایت رغبت و میل بآن میدارد بواسطه
رغبت و دوستی که بلقای الهی دارد و میداند که آن بدون مردن حاصل نمیشود
چنانچه از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که میفرموده اند ان ابن

ابي طالب آنس بالموت من الطفل بثدي امه يعني بدرستيكه پسر ابوطالب را
موانست والفت بمرگ بيشتر است از موانست والفت طفل به پستان
مادر خود نيز فرموده اند در وقتيكه ضربت ابن ملجم ملعون را متحمل شدند كه فزت
برب الكعبة يعني فوز يافتم به نعيم ابدي رسيدم به پروردگار كعبه قسم
و شيخ شهيد عليه الرحمه در كتاب ذكري از اين اشكال براين وجه جواب گفته
است كه دوستي لقاي الهي مقيد بوقتي دون وقتي نيست پس ميتواند بود
كه دوستي مذكور در حال احتضار و هنگام مشاهده آنچه مطلوب اوست باشد
چنانچه روايت شده است در طريق ما از امام جعفر صادق عليه السلام و روايت
كرده اند ايشان در صحاح خود از پيغمبر صلوات الله عليه و آله كه آنحضرت
فرموده اند من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره لقاء الله
كره الله لقاءه قيل يا رسول الله انا لنكره الموت فقال ليس
ذلك ولكن المؤمن ان احضر الموت بشر برضوان الله و
كرامته فليس شيء احب اليه مما امامه فاحب لقاء
الله واحب الله لقاءه وان الكافر اذا حضره الموت
بشر بعذاب الله فليس شيء اكره اليه مما امامه
كره لقاء الله فكره الله لقاءه يعني كسيكه دوست دارد لقاي الهي را
حضرت عزت نيز دوست ميدارد لقاي او را گفت شخصي كه اي رسول خداي

بدرستیکه

بدرستیکه ما همه ناخوش میداریم مرگ را و بآن رغبت نمیداریم پس حال ما چون خواهد
بود حضرت فرمودند مراد مرگ نیست ولیکن مومن را چون وقت احتضار
و حال نزع روح در رسد بشارت میدهند او را برضای الهی از و نوازش
خدای تعالی او را بدخول بهشت و آمرزش گناهان پس او را در آن حال
هیچ چیز دوست تر از آنچه در پیش اوست نخواهد بود پس دوست خواهد داشت
لقای خدای تعالی را و دوست خواهد داشت خدای تعالی او را و کافر را
چون وقت احتضار در رسد خبر میدهند او را بعذاب الهی که از برای او مهیا و آماده
شده است پس هیچ چیز نزد او دشمن تر نخواهد بود از آنچه در پیش
اوست پس مکروه خواهد بود بر او لقای خدای تعالی و مکروه خواهد داشت
خدای تعالی نیز لقای او را و بعضی گفته اند که مرگ نفس لقای الهی نیست
پس مکروه بودن آن بواسطه زیادتی آنچیز که لازم آنست مستلزم کراهت
لقای خدای تعالی نیست و این ظاهر است و نیز دوستی خدای تعالی موجب
تحصیل استعداد میشود مر لقای او را بمثل قیام باعمال صالحه و مبادرت
بکردار نیک که فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا
و این معنی لازم دارد کراهت مرگ را چه باعث انقطاع عمل صالح میشود
انجام این حدیث چنانچه از ترجمه اش ظاهر شد صریحست در آنکه واجب
افضل است از سنت و در اقدام بآن ثواب بیشتر است و شیخ شهید

علیه الرحمه و بعضی دیگر از علما چند موضع را ازان استثنا کرده اند که دران
مواضع سنت افضل است از واجب اول از برای ذمه مفلس از قرضی
که بر ذمه او باشد چه آن سنت است باتفاق و مهلت دادن او گاهی که
افلاس او ثابت باشد واجب و حال آنکه ابرا افضل است از امهال او
بیشتر دویم پیشی گرفتن در سلام چه آن افضل است از وجوب دادن
سلام و حال آنکه جواب سلام واجب است و سلام سنت سیوم اعاده کردن
نمازی که تنها گذارده شود گاهی که جماعت منعقد شود چه ثواب آن چنانچه
حدیث بان ناطق است بیست و هفت درجه از ثواب نماز تنها در بیش است
و حال آنکه اعاده سنت است و ادان واجب چهارم نماز کردن در اماکن شریفه
مثل مساجد حرم مدینه و روضات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین چه ثواب آن با آنکه نماز گذاردن دران اماکن سنت است
بیشتر است از نمازی که در غیر آن گذارند پنجم خشوع و تانی در نماز سنت است
تا آنکه تجویز کرده اند که بجهت آن ترک کنند سرعت مبادرت بنماز جمعه را که
واجب است اگرچه چنان شود که بعضی از نماز جمعه ازو فوت شود و نتواند آن را
بتمام اجزا دریافت و در استثنای بعضی ازین مواضع از کلیه مذکوره جای
مناقشه هست و وجه مناقشه در حاشیه برین وجه بیان شده که در موضع
اول میتوان گفت که واجب ترک مطالبه معسر است خواه در ضمن ابرا متحقق شود

۱۶۹۰ ۲۰

۳۴۳۴

۹ مواضع

و خواه در ضمن امهال پس ابرا فرد واجب باشد مثل امهال نه سنت و همچنین
در موضع چهارم گذاردن نماز واجبست خواه در مکان مذکور واقع باشد و خواه
در غیر اینها پس گذاردن دران موضع فرد واجب باشد که بر فرد دیگر رجحان
دارد و نه سنت تنها پس تخصیص المکان بنماز سنت باشد و آن لازم
که از واجبی افضل باشد و در وجه سیوم گفته اند جایز است که نماز اعاده را
بنیت وجوب کند پس میتواند بود که زیادتی ثواب مذکور گاهی باشد
که بنیت وجوب گذارده شود و هیچ شکی نیست که بعد از نیت وجوب واجب
خواهد بود نه سنت تنها پس قصد کردن وجوب امری را که استحباب آن معلوم است
باشد خالی از اشکال نیست والله اعلم حدیث بیست و ششم روایت شده است
بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه از پدر او
علی بن بابویه از محمد بن القاسم ماجیلویه از محمد بن علی الصیرفی از نصر بن مزاحم
قمی که از ممدوحین رجال است از عمرو بن سعد از فضیل بن خدیج از کمیل بن زیاد
النخعی که گفت کنت مع امیر المؤمنین علیه السلام فی مسجد
الکوفة وقد صلینا عشاء الآخرة فاخذ بیدی حتی خرجنا
من المسجد فمشی حتی خرج الی ظهر الکوفة لا یکلمنی بکلمة
فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال یا کمیل ان هذه القلوب
اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی ما اقول لک الناس

ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع
كل ناعق یمیلون مع كل ریح لم یستضیئوا بنور العلم
ولم یلجؤا الی ركن وثیق یا كمیل العلم خیر من المال العلم
یحرسك وانت تحرس المال والمال تنقصه النفقة والعلم
یزكوا علی الانفاق یا كمیل العلم دین یدان الله به یكسب الانسان
الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا كمیل
مات خزان الاموال والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم
مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة ها ان ههنا و
اشار علیه السلام بیده الی صدره لعلما جما لو اصبت
له حملة بلی اصبت له لقنا غیر مامون یستعمل آلة الدین
فی الدنیا ویستظهر بحجج الله علی خلقه وبنعمه علی عباده
او منقادا للحق لا بصیرة له فی احنائه ینقدح الشك فی
قلبه باول عارض من شبهة الا لا ذا ولا ذاك او منهوما باللذات
سلس القیاد للشهوات او مغرما بالجمع والادخار لیسا
من رعاة الدین فی شیء اقرب شبها بهما الانعام السائمة
كذلك یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی لا تخلو الارض
من قائم لله بحجة ظاهر مشهورا ومستتر مغمورا لئلا یبطل

حجج الله وبیناته واین اولئك اولئك والله الاقلون
عددا الاعظمون خطرا بهم یحفظ الله حججه وبیناته
حتی یودعوها نظراءهم ویزرعوها فی قلوب اشباههم
هجم بهم العلم علی حقائق الامور وباشروا روح الیقین
واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش
منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل
الاعلی اولئك خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه
آه آه شوقا الی رؤیتهم ثم نزع یده من یدی وقال انصرف
اذا شئت **شرح** كلام بلاغت نظام در ضمن آغاز ودو نمایش وانجام
آغاز مستتر دو بینش **بینش اول** خلاصه كلام كمیل بن زیاد رضی الله عنه
آنكه در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بودم در مسجد كوفه در حالتی
كه گذارده بودیم با هم نماز خفتن را پس حضرت امیر علیه السلم دست مرا گرفتند
وروان شدیم تا آنكه بیرون آمدیم از مسجد وحضرت امیر علیه السلم همچنان
میرفتند تا آنكه به پشت كوفه برآمدند در این مدت با من یك كلمه سخن نكردند
پس چون بصحرا درآمدند نفسی از روی حزن برآورده مرا در معرض خطاب درآوردند
و فرمودند ای كمیل بدرستیكه این دلها ظرف چندیست مر علوم ومعارف را
پس بهترین آنها دلیست كه فراگیرنده تر ونگاه دارنده تر باشد یاد گیر از من

آنچه میگویم تو بدرستیکه مردم بر سه قسم اند دانشمند خدای و آموزنده علوم بقصد
حصول نجات و رستکاری در آخرت و مگسی چند عوام که میروند از ضعف
عقیده خود و از هر شبانی راکه بواسطه راندن گوسفندان میکنند کنایه از آنکه
هر کس ایشان را براهی بخواند تابع او میشوند و حالت آن ندارند که محق را
از مبطل تمیز کنند مایل میشوند از سمت استقامت بهر بادی که بر ایشان میوزد
و روشنی نمیگیرند بنور علم و دانش و پناه نمی برند برکن استوار که علم [illegible]
ای کمیل علم بهتر از مال است زیرا که علم نگاهبانی تو میکند و تو نگاهبانی مال میباید کرد
و مال بنفقه کردن کم میشود و علم بنفقه کردن زیاده میشود ای کمیل علم طاعتیست
که اطاعت کرده میشود بآن خدای تعالی و حاصل میکند مرانسان را در ایام
حیات او یعنی باعث این میشود که او طاعت خدای تعالی کند تا مردم
اطاعت او نمایند و نیکنامی و مدح و ستایش را بعد از وفات او ای
کمیل ذخیره کنندگان مال مردند و علما بواسطه فضل خود همچنان باقی اند و باقی
خواهند بود مادام که دنیا باقیست بدنهای ایشان در میان نخواهد بود اما
مثالهای ایشان در دلها جا خواهد داشت آه آه بدرستیکه اینجا و اشارت
کردند حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک بسینه خود هر آینه علم بسیار
مخزونست اگر می یافتم جمعی را که حالت برداشت آن داشته باشند
یعنی اگر می یافتم هر آینه بذل میکردم بایشان و لیکن نمی یابم الحیان کسیکه

بواسطه

بواسطه آن میخواهم بلی یافت میشود بواسطه تحمل آن فهم و زیرکی که محل اعتماد نیست
بکار میبرد در دنیا آنچه در دین بکار می آید برد و تفوق و برتری میجوید بسبب دلایلی
که در معرفت خدا حاصل کرده است و بسبب نعمتی که از جانب خدای
باو رسیده بر بندگان او یا کسیکه مطیع و منقاد حق است و فریفته دنیا نیست
لیکن بصیرت آن ندارد که باطراف و جوانب سخن تواند رسید و غور و تعمق
بسیار در دقایق علوم تواند نمود باول شبهه که او را عارض شود شک بخاطر
او نیز راه می یابد هر آینه نه این و نه آن یا کسی حریص بلذتهای فانی است و بی ملاحظه
است در امور شهوانی یا کسیکه فریفته و جمع کردن و ذخیره گذاشتن
مال است نیستند ایشان یعنی حریص بلذات و فریفته جمع و ادخار از مکلفان
امر دین در هیچ چیزی یعنی ایشان از لیاقت و قابلیت و اولی بودن امر
از امور دین نیست و نزدیکتر کسی بشباهت ایشان حیوانات چرنده اند و همچنین
میمیرد علم بمردن بردارندگان آن یعنی همچنانکه معلوم میشوند جمعی که بمرتبه دانشمندی
رسیده اند و کسب علوم و معارف الهی نموده علم نیز معدوم میشود چه هر کس را
بهره ایست از آن که دیگری را نیست آری و لیکن خالی نمیماند روی زمین از
کسیکه اقامت دلایل و حجج الهی تواند نمود و علم باوامر و نواهی او تواند بود
یا ظاهر میباشد و مشهور و مخفی و مستور تا حجتهای خدای تعالی بر مردم مرتفع
نشود و بنیاد آن از هم نپاشد اما کجایند آن گروه ایشان بخدا قسم که کمترین

مردم‌اند از روی عدد و بزرگ‌تر ایشانند از روی قدر و منزلت یعنی قدر و منزلت ایشان از همه بیشتر است و عدد ایشان از هر صنفی کمتر باشد این نگاه میدارد خدای تعالی شواهد و حجتهای خود را در امر دین تا اینکه بسپارند آنرا بجمعی که مانند ایشان باشند و بکارند تخم آنرا در دلهای امثال خود که اطلاع داده است ایشان را علم لدنی بر حقایق اشیا چنانچه هر چیز بر امید آنند که در نفس امر چه چیز است و دریافته اند راحت یقین در امور دین را چنانچه ایشانرا شک در امری نمانده است و آسان کرده اند بر خود آنچه ارباب تنعم و اهل دنیا مشکل دانسته اند آنرا از ترک لذات دنیه و قطع تعلق از دنیا و در غار آن و ملازمت خاموشی و بیدار خوابی و امثال آن و انس گرفته اند بآنچه وحشت دارند از آن جاهلان صحبت میدارند با دنیا ببدنهایی که روحهای ایشان متعلق بعالم بالاست آنها خلیفه‌های خدایند در زمین او و خوانندگان مردمند بدین او آه آه زهی شوقی که مرا بدیدن ایشان هست بعد از آن دست مبارک از دست من جدا کردند و فرمودند برو اگر اراده رفتن داشته باشی **منتهی شد**

فلما اصحر اصحار در لغت بمعنی رفتن بصحراست قال فی الصحاح اصحر الرجل ای خرج الی الصحرا فتنفس الصعداء صعدا بضم صاد و فتح عین بی نقطه و مد الف نوعی از نفس است که از روی حزن برآید و نصبش بحسب ترکیب بر مفعول مطلق بودنست که از برای نوع

بباشد

بباشد مثل جلست القرفصاء چه قرفصا بضم قاف و فا نوعی از نشستن است یا کمیل کمیل مذکور از اعاظم اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و محرم راز او بود و در زمان حجاج بن یوسف در دست او کشته شد بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام خبر آن داده بود ان هذه القلوب اوعیة و عاء بکسر واو بمعنی ظرفست و وعی الشیء یعیه بمعنی حفظ و جمعه که اوعاها را در تفسیر ها ادعاها بمعنی احفظها و اجمعها باشد عالم ربانی یای ربانی یای نسبت است که ربانی بمعنی منسوب برب باشد در زیاده شدن الف و نون پیش از یا بر خلاف قیاس است مثل رقبانی و مراد بربانی کسیست که در شناخت پروردگار خود معرفت بسیاری حاصل کرده باشد قال فی الصحاح الربانی المتأله العارف بالله تعالی و صاحب قاموس نیز موافق او گفته و صاحب کشاف جائیکه تفسیر این آیت میکند که و لکن کونوا ربانیین ذکر کرده است که الربانی هو شدید التمسک بدین الله تعالی و طاعته یعنی ربانی کسیست که نهایت غلو در طاعت خدای تعالی داشته باشد و مستند قول خود ساخته است کلام محمد بن الحنفیه را بعد از فوت عبد الله عباس که گفت الیوم مات ربانی هذه الامة یعنی امروز مرد ربانی این امت و شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان آورده که الربانی هو الذی یرب امر الناس بتدبیره له و اصلاحه ایاه یعنی ربا

کسبیست که نظام باید امور مردم تدبیر و صلاح پذیرد حال ایشان باصلاح
او و متعلم علی سبیل النجاة یعنی اموزنده علم بقصد حصول نجات
یعنی مقصد او از اموختن علم نجات یافتن در آخرت باشد از مهالک
و افات آن نه تحصیل حظوظ دنیا و لذات آن همچنانکه شیوه اکثر
ابنای این زمانست و همج رعاع همج جمع همجه است و همجه مگس کوچک
میگویند که بر روی و چشم حیوانات می نشینند استعاره کرده اند حضرت ازا
بواسطه جهال عوام از روی حقیر داشتن و خواری ایشان مراد اراذل و دونان
اتباع کل ناعق نعیق اواز چوپانیست که در وقت راندن گوسفندان نکا
میبرد و اواز کلاغ را نیز میگویند و مراد اینست که ایشان بواسطه عدم ثبات
خود بر عقیده از عقاید و تزلزلی که در امر دین خود دارند تابع میشوند هر کس را
براهی بخواند و اعتقاد میدارند که هر کس دعوی میکند حقیت و پیروی او
باید شد و قول هر کس را میخورند و نمیدانند که حق کدام است و باطل کدام
و محق کیست و مبطل که و شاید این قسم از مردم را الصبغه جمع اوردن
و دو قسم اول را الصبغه مفرد ایمائی باشد باکه این صنف از مردم بسیارند
و ان دو صنف کم و الله اعلم و العلم یزکوا علی الانفاق زکات اینجا
بمعنی نمو کردن و زیاده شدن است و علی میتواند بود که بمعنی مع استعمال یافته
باشد چنانچه در ایه کریمه وان ربك لذو مغفرة للناس علی ظلمهم

گفته اند

۳۳۸

گفته اند ای بمعنی مع ظلمهم است و میتواند بود که از برای تشبیه و تعلیل باشد چنانچه
در ایه کریمه و لتکبروا الله علی ما هدیکم گفته اند که بان معنی استعمال
یافته است و معنی آیه اینست و لتکبروا الله بسبب هدایة ایاکم یعنی بزرگی یاد
آورید خدا را بسبب هدایتی که شما را کرده است العلم دین یدان الله به
دین اینجا بمعنی طاعت است و تنوین از برای تعظیم است یعنی علم طاعت بزرگ
ایست که اطاعت خدای تعالی در ضمن آن حاصل است یکسب
الانسان الطاعه یکسب بضم یا است از باب افعال و مراد اینست که در
اول [illegible] و جمیل الاحدوثه یعنی سخنان نیکو و مدح و ستایش
واحدوثه مفرد احادیثست [illegible] و امثالهم فی
القلوب موجوده امثال جمع مثلست بفتح میم و ثا و مثل در اصل بمعنی نظیر
و شبیه است بعد از ان شایع شده است استعمال ان در کلامی که بر زبانها
دایر شده باشد اشارت بامر مشهوری که مورد خاص داشته باشد بعد از ان
استعمال کرده اند در کلامی که شانی و غرابتی داشته باشد و اینجا باین معنی
مستعمل است یعنی حکم و مواعظ ایشان در دلهای مردم باقی و محفوظ
خواهد بود که بان عمل میکرده باشند و بر اثر آن میرفته باشند تا روز قیامت
لو اصبت له حمله حمله بفتح جمع حاملست یعنی کسانی که اهلیت
اهلیت و تحمل آن داشته باشند و جواب لو در کلام محذوفست

وکلام درین تقدیر ست که بو اصبت ذالک لبذلته لهم یعنی اگر می یافتم
انچنان کسانی را هر آینه بذل میکردم این اعلم بسیار را بایشان بلی اصبت
له لقنا لقن بفتح لام و کسر قاف بمعنی زیرک و فهم ست مشتق است
لقانه که بمعنی نیکویی فهمست یستعمل الة الدین فی الدنیا یعنی میکرداند علم را
که آلت و سبب فوز بسعادات ابدیه دینیه است وسیله حصول لذات بدنی و حظوظ
نفسانی دنیوی مثل زیاده کردن مال و حصول جاه و جلال و اقبال خلایق و میل
خاطرها بسوی او لا بصیرة له فی احنائه احنا بفتح همزه و حاء بی نقطه
و بعد از ان نون جمع حنو است بمعنی جانب قال فی الصحاح الحنو
واحد الاحناء وهی الجوانب یعنی نیست او را بصیرت اکه باطراف
و جوانب سخن وا تواند رسید و غور و تعمق دران تواند کرد و در بعض نسخها
فی احیائه واقع شده بکسر همزه و سکون حای بی نقطه و بعد از ان یای دو نقطه زیر
یعنی او را بصیرت آن نیست که از او راح دهد و در مقام تقویت و تائید این برآید
الا لا ذا و لا ذاک یعنی نه منقاد لی بصیرت را اهلیت آن هست که علم خود را
با و بیاموزم و نه زیرک فهیم را که محل اعتماد نیست و این کلام جمله معترضه
میان معطوف و معطوف علیه او منهوما باللذات یا حریص بلذتها
فانسیه و کوشش کننده در تحصیل الت قال فی
الصحاح نهم بکذا فهو منهوم ای مولع و منهوم در اصل لغت بمعنی کسی است

که از

که از طعام سیر نمیشود و مناسب بمن المفین ظاهر است سلس القیاد
للشهوات یعنی سهل الانقیادی که بی توقف و تامل در عاقبت امور
مباشر مشتهیات نفس میشود و بلذات بدنی میگراید او مغری
بالجمع والادخار یعنی حریص ساختن و برانگیختن است چنانچه
میگویند اغریت الکلب بالصید یعنی برانگیختم سگ را بجانب
شکاری و حاصل معنی آنکه آنچه فریفته جمع کردن مال است و مایل ذخیره کردن
آن چنانچه گویا شخصی او را برانگیخته و حریص بان ساخته لیسا من رعاة
الدین فی شیء رعات بضم را جمع راعیست بمعنی والی و حاکم یعنی هیچیکدام
از منهوم بلذات و مغری بجمع و ادخار از والیان دین نیستند یعنی این هر
دو قابلیت و اهلیت آن نیست که متوالی امور دین باشند و درین کلام
اشعاری بان ست که دانشمند حقیقی و والی دین ست معنی امور دین منوط
برای و رویت اوست که آنچه گوید بان عمل باید کرد و آنچه نهی کند
از ان احتراز باید جست مخفی نماند که حضرت امیرالمومنین علیه السلم درین
حدیث منقسم ساخته اند جمیعی را که احتمال تعلم و اموختن علم در ایشان
میرود بر چهار قسم اول جمیعی از ارباب فسق و فجور که با آنکه استعداد
فهم آن دارند و درک آن بسهولت میتوانند کرد اراده نمینمایند بان رضای
خدای تعالی را بقصد قربت متوجه تحصیل عالم نمیشوند بلکه عمل ایشان مبنی

برزبانها و شهرت میان خلقست و علم خود را دامی ساخته اند که بالقصد
مینمایند وصول بلذات بدنی و شهوات نفسانی دویم جماعتی که
کزاهل صلاح و سداد اند و بیرامون فسق و فجور نمیگردند نهایتش آن تیزی
بصیرت آن نیست که بته هر سخن را توانند رسید و برموز و اسرار
کلام اطلاع توانند یافت بلکه بهمین ظاهر آن میرسند و باول شبهتی که
بر ایشان وارد شود شک و تزلزل بخاطر ایشان راه می یابد و در حال
از راه میگردند سیوم گروهی که علم را وسیله رسیدن بمطالب دنیوی
و اعتبار میان خلق و شهرت خود میسازند و آنچنان نیست که بصیرت
فهم سخن نداشته باشند و باطراف و جوانب کلام نتوانند رسید و لیکن
گرفتار شهوات نفس اند و در دست قوای بهیمی و سبعی اسیر و ذلیل
و در میل بلذات موهومه دانیه فرو رفته اند چنانچه همگی اوقات ایشان
صرف آن میشود بکار دیگر نمیتوانند پرداخت چهارم جمعی که از صفات
ذمیمه مذکوره خلاصی یافته اند و سلوک براه راست و طریق حق را شعار
خود دانسته اند لیکن بصفت ناخوش دیگر گرفتار که آن حب مال و میل بدنیاست
و ذوق ذخیره گذاشتن و بسیار کردن مال را وجه همت خود ساخته علم را
وسیله آن میسازند پس ناچار است کسی را که طالب علم حقیقی است
که اول نفس خود را از لوث اخلاق ذمیمه و اوصاف ناپسند بشست و شوی

دهد زیرا که دانش و علم عبادت دلست و بجای نماز اوست و چنانچه
نماز که وظیفه جوارح ظاهرست درست نیست مگر بپاک ساختن اعضای از آلایش احداث
و ذمیمه خباثت اوصاف ناشایسته کذلک یموت العلم بموت
حامله یعنی چنانچه جمعی که اهلیت تحمل علوم حقیقی و نشر و گرفتن معارف
الهی دارند معدوم میشوند و زوال می پذیرد علوم و معارف مذکوره نیز در
معرض فنا و زوال است و بمردن علما و ارباب عرفان علم و معرفت بر طرف
میشوند زیرا که نمیماند آنچنان کسی را که در وقت رفتن توانند علم خود را
بایشان سپرد و چنان گردد که بعد از ایشان مانده دانش ایشان باقی ماند
و چون نمیباید که سلسله علم و معارف بالکلیه انقطاع یابد مادام که نوع انسان
باقیست میباید مآثر آن در میان خلق باشد بلکه ناچار است زمان را
از امامی که نگاهدارنده دین و حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه
مقتضی قواعد ارباب عدل و توحیدست رضوان الله علیهم باز یافت
کردند حضرت این کلام را بانکه اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم
لله بحجه اما ظاهر مشهور او خایف مغمور یعنی آری خالی
نمیماند روی زمین از امامی که برپای دارد دلایل دین حق و مآثر علوم
حقیقی و معارف الهی را تا بعنوان ظاهر و پیدا مثل امامت حضرت
امیرالمومنین علیه السلم در ایام خلافت ظاهری ایشان که جمیع اهل اسلام

از مخالف بر ان اتفاق دارند یا بعنوان اختفا و بر وجه پنهان نه بی آنکه مظاهر
بدعوت امامت و رعایت مراسم آن باشند مثل امامت آنحضرت
صلوات الله علیه وآله در زمان خلفای دیگر که پیش از امام مذکور بودند
و مثل حالت امامانی که از ذریت آنحضرت بر وجه مخفی یا ظاهر بامامت قیام
داشتند و نمیتوانستند اظهار نمود چنانچه درین زمانست از حال صاحب الامر
علیه السلم و اخفای آنحضرت از نظر خلایق الا معدودی تا وقتیکه اراده الهی تعلق
بظهور او بگیرد هجم بهم العلم علی حقایق الامور وباشروا روح الیقین بعد ازان
شروع کردند حضرت در ذکر اوصاف امامان مذکور فرمودند که ایشان
جمعی اند که اطلاع یافته اند بعلم لدنی که محتاج بتعلیم و تعلم نیست بر حقایق
اشیا آنچنانچه هست از محسوسات و معقولات و منکشف شده است
بر ایشان آنچه در پرده اختفا محجوب و مخفی بوده پس جمیع آن را دانسته اند
و چنانچه هست در نفس الامر بعین الیقین مشاهده کرده و ایشان را از
شک و تردد بی در آن باقی نمانده و دلهای ایشان را اطمینان تمام
بهم رسیده و ارواح ایشان از رکذران استراحت یافته و عبارت
ازین حال آنست حکمت حقیقی که در قران وارد است که من یؤتی الحکمه
فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هرکه را حکمت دادند بدرستیکه داده
شده است باو خیر بسیار را و روح بفتح را چنانچه گذشت بمعنی راحت

الن

ست و استلانوا ما استوعره المترفون وعر بفتح واو و سکون عین
در اصل لغت بمعنی زمین سخت و ناهموار است در مقابل سهل و از اینجا
اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال میکنند قال فی الصحاح یقول جبل
وعر و مطلب وعر و مترف بمعنی متنعم است ماخوذ از ترفه بضم
تا که بمعنی نعمت است یعنی آسان ساختند بر خود آنچه ارباب نعم بر خود مشکل
ساخته اند از او مثل ترک شهوتهای بدنی و قطع تعلقات دنیوی و مداومت
خاموشی و بیداری و تحمل گرسنگی و تشنگی و احتراز از آنکه ساعتی عمر عزیز ایشان
صرف شود در چیزی که موجب زیادتی قرب الهی و افزونی مرتبه ایشان در آن
نباشد و امثال آن از آنچه شعار و دثار ارباب ریاضت و اصحاب
عرفانست وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقه بالمحل
الاعلی یعنی نگاهداشته اند دامان دلهای خود از غبار تعلق باین خرابه وحشت
انگیز را در داد آورده است ارواح ایشان بمشاهده جمال الهی پس بدن
ایشان اگرچه در صحبت ارباب دنیا و ابنای زمان است ارواح ایشان
معلقست در عالم بالا یا ملاء اعلی که ملائکه مقربین و ارواح قدسی اند
وحسن اولئک رفیقا اولئک خلفاء الله فی ارضه معرفه ساختن
مسند الیه درین فقره باسم اشاره بواسطه آنست که دلالت کند بر آنکه
ایشان سزاوارند بآنکه این صفات بایشان اسناد یابد بواسطه اتصاف

بصفاتی که بیشتر گذشت چنانچه در تفسیر کریمه اولئك علی هدی من
ربهم واولئك هم المفلحون تعریف مذکور را مفسرین رحمهم
گفته اند آه آه شوقا الی رؤیتهم هیچ شک نیست در آنکه شوق آنحضرت
بدیدار ایشان در مرتبه اعلی بوده است زیرا که جنسیت علت ضم است و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله استاد ارباب عرفان
و مقتدای اصحاب هدایت و اهل ایقان بوده است چنانچه همه از مشکات
انوار معرفت او مقتبس و از انوار ارشاد و هدایت او مستنیر بوده اند پس بالضرورة
نفس شریفش همیشه مشتاق مشاهده جمال ابنای جنس خود بوده و خاطر
مبارکش دائم متعلق دریافت لقای اصحاب طریقه خود سلام الله علیهم
اجمعین بدلیل اول استقامت آنچه این حدیث اشعار بآن دارد که
روی زمین هرگز خالی نباشد از امامی که موصوف بصفات مذکوره باشد
و هم چنین آنچه مفاد حدیث مشهور من مات ولم یعرف امام
زمانه مات میتة جاهلیة است که متفق علیه سنی و شیعه است
یعنی کسیکه بمیرد و نشناسد امام زمان خود را میمیرد مردن اهل جاهلیت
و جمعی که از دین بیگانه اند بنا بر مذهب امامیه که قائلند بآنکه امام زمان
ایشان امام محمد مهدیست علیه السلام ظاهرست و مخالفان ایشان
از اهل سنت و جماعت در این امر تشنیع بسیار بر ایشان میکنند و میگویند

امامی که وصول باو بسی را ممکن نباشد و فرا گرفتن مسایل و احکام دین از او
هیچ کس را میسر نه بر مجرد شناختن او چه فایده مترتب خواهد بود که کسی که
بمیرد و شناخت او را حاصل نکرده باشد از دین بیگانه میمیرد امامیه
رضوان الله علیهم در جواب ایشان میگویند که فایده شناختن امام زمان
خود همین دیدن و فرا گرفتن مسایل و احکام نیست بلکه نفس تصدیق بوجود او
و اعتقاد آنکه او خلیفه خداست در زمین امریست که فی ذاته مطلوب است
و در کتب از ارکان اسلام محسوبست چنانکه جمعی که در عصر پیغمبر صلوات الله علیه و آله
[illegible] احوال بوده اند تصدیق بوجود آنحضرت و اعتقاد نبوت او ضروری دین
ایشان بود قطع نظر از دیدن او و فرا گرفتن مسایل و احکام دین از او
و روایت شده است از جابر بن عبد الله انصاری که پیغمبر صلی الله علیه
و آله ذکر احوال امام محمد مهدی علیه السلام کردند و فرمودند که ذالك
الذی یفتح الله عز و جل علی یدیه مشارق الارض
و مغاربها یغیب عن اولیائه غیبة لا یثبت فیها الا
من امتحن الله قلبه للایمان یعنی اوست آنکه فتح خواهد کرد
خدای عز و جل بر دست او تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب
غایب میشود از دوستان خود غایب شدنی که بر تصدیق بآن
ثابت نمیماند مگر کسی که خدای تعالی امتحان کرده باشد دل او را

از جهت ایمان جابر انصاری گوید گفتم ای رسول خدای صلی الله علیه و آله آیا شیعه
و دوستان او را انتفاع خواهد بود از وی در ایام غیبت او حضرت صلوات الله
علیه و آله فرمودند که ای والذی بعثنی بالحق انهم لیستضیئون
بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس
وان غلاها السحاب یعنی آری بخدای قسم مرا فرستاده است
بحق و راستی که ایشان یعنی شیعه و اولیای او روشنی میگیرند بنور او
و منتفع میشوند بدوستی او در ایام غیبت او همچنانکه منتفع میشوند مردم از
آفتاب و اگرچه در زیر ابر پنهان باشد و اما آنچه میگویند با ایشان تشنیعی
که شما در این باب بر ما میکنند بعینه بر شما وارد است زیرا که شما
بران رفته اید که مراد بامام زمان در حدیث مذکور صاحبان شوکت اند
از پادشاهان و سلاطین دنیا هر کس باشد خواه عالم باشد و خواه جاهل
خواه عادل باشد و خواه فاسق پس میگوئیم چه فایده مترتب تواند بود در شناختن
جاهل فاسقی تا آنکه کسی بمیرد او را نشناخته باشد کافر و بیگانه از دین مرده
باشد و بعضی از مخالفان برین معنی متفطن شده اند و بران رفته اند
که مراد بامام زمان در حدیث کتاب الهیست که قرآن مجید باشد و یا امام
میگویند بنا برین تخصیص امام باهل زمان آن شخص که از حدیث مذکور اشعار
بان فهم میشود وجهی نداشته خواهد بود که تخصیص مذکور اشعار بان دارد

کنایه از

که امام

که امام هر عصری غیر امام عصر دیگر باشد و قرآن در همه عصر یکیست و تغییر و تبدل
دران راه نمی یابد تا انقراض عالم و هر چه معنی اراده شده است از معرفت
قرآن که کسی که آنرا حاصل نکرده باشد کافر میمیرد و اگر مراد بان معرفت
الفاظ و عبارات و دانستن معانی آنست چنانچه مخفی نیست بر بسیاری
از مردم مشکل میشود و اگر مراد مجرد تصدیق بوجود آنست همان تشنیعی که بر ما
میکردند بر شما میگردد چه خواهیم گفت هرگاه معرفت بالفاظ آن کسی را
حاصل نباشد و علم بمعنی آن نداشته باشد و نتواند که استنباط مسایل
و احکام از آن نمود چه فایده مترتب خواهد بود بر تصدیق بوجود آن که کسی که جاهل
نکرده باشد آنرا چون شمرد کافر میمرده باشد پس تشنیع شما بر ما درین باب
وجهی نداشته باشد والله الهادی و علیه التکلان تالیف دوم حکایت
کرده است سید بزرگوار رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمه در بعضی
از کتب خود که روزی اجتماع دست داد مرا در بغداد با بعضی از فضلا
آنجا و کشانیدم سخن را با ایشان بامر امام محمد مهدی علیه السلام که امامیه
باب او میگویند که او تا غایت در حیات است و بواسطه مصلحتی از
نظر مردم غیبت اختیار کرده تا وقتیکه امر الهی بظهور او تعلق گیرد فاضلی از ایشان
که طرف بحث بود در مقام تشنیع و اعتراض شد بر کسیکه تصدیق بوجود
او کرده است و اعتقاد دارد که او درین مدت مدید زنده است و انکار

تمام نمود و درامین گفتم میدانی که اگر امروز مردی حاضر شود و دعوی کند
که من بر روی آب راه میروم جمیع مردم این شهر در مقام تعجب شده
بدیدن او برمی آیند پس چون بر طبق دعوی خود بعمل آوردن و رفتن او را
بر روی آب همه مشاهده کردند و تعجبات نمودند بعد از آن اگر باز روز
دیگر شخص آید و همان دعوی کند و جمعی بتماشای او برآیند و رفتن
بر روی آب مشاهده نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد بود و بعد از آن اگر
مرتبه سیوم کسی آید و همین دعوی نماید بسا باشد که کسی بتماشای او نیاید
و مرتبه دیگر رفتن او بر روی آب به بینند بالکلیه رفع تعجب همه خواهد شد
بعد از آن اگر باز کسی آید و این دعوی نماید و جمعی برو جمع شوند و از
رفتن او بر روی آب تعجب بسیار مینموده باشند بیشتر از تعجبی که مرتبه
اول و دوم و سیوم نموده اند جمیع عقلای آن شهر از تعجب ایشان متعجب
خواهند شد و برایشان مسخر خواهند کرد و سخنان سخیف بر روی ایشان
خواهند گفت پس تعجب حال مهدی علیه السلم و تعجب شما از درازی عمر او
و باقی ماندن او تا امروز ازین قبیل است چه شما روایت کرده اید که ادریس
علیه السلم موجودست در آسمان و زنده است از زمان خود تا حال و روایت
کرده اید که خضر علیه السلم نیز موجودست در زمین و زنده است تا حال
و روایت کرده اید که عیسی علیه السلم زنده است و موجودست در آسمان

بچهارم

چهارم و چون مهدی علیه السلم ظاهر شود بزمین خواهد آمد و در نماز باو اقتدا
خواهد کرد پس این نشئه بفرزند و از آدمی زاد که عمر ایشان دراز تر شده است
از عمری که ما از برای مهدی علیه السلم ثابت میکنیم و شما باین اذعان کرده اید
و از آن تعجب نمیکنید چرا تعجب میکنید از آنکه شخصی از ذریه پیغمبر آخر الزمان
صلوات الله علیه و آله مثل یکی از ایشان باشد و انکار دارید این را که این معجز
باشد از جمله معجزات پیغمبر صلوات الله علیه و آله که یکی از ذریت و عترت او
زیاده بر آنچه متعارف عمرهای زمان است عمر یابد انجام بدرستی که
خوش آینده است مرا در این مقام ذکر کلامی که شیخ العارفین شیخ
محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی در باب سیصد و شصت و ششم
از آن ایراد کرده است و ان اینست ان لله خلیفه من عترت
رسول الله صلی الله علیه و اله من ولد فاطمه علیهم
السلام یواطی اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه
و اله جده الحسین بن علی علیهما السلام یبایع بین الرکن
والمقام یشبه رسول الله صلی الله علیه و اله فی الخلق
بفتح الخا ینزل عنه فی الخلق بضم الخا اسعد الناس به اهل الکوفه یعیش
خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة و یدعوا الی الله بالسیف
و یرفع المذاهب عن الارض فلا یبقی الا الدین الخالص

اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما يرونه يحكم بخلاف
ما ذهب اليه ائمتهم فيدخلون كرها تحت حكمه خوفا
من سيفه يفرح به عامة المسلمين اكثر من خواصهم يبا
يعه العارفون من اهل الحقائق عن شهود وكشف تعريف
الهي له رجال الهيون يقيمون دعوته وينصرونه ولولا ان
السيف بيده لافتى الفقهاء بقتله ولكن الله يظهره بالسيف
والكرم فيطمعون ويخافون ويقبلون حكمه من غير ايمان
ويضمرون خلافه ويعتقدون فيه اذا حكم فيهم بغير
مذاهب ائمتهم انه على الضلال في ذلك لانهم يعتقدون
ان اهل الاجتهاد وزمانه قد انقطع وما بقي مجتهد في العالم
وان الله لا يوجد بعد ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد
واما من يدعي التعريف الالهي بالاحكام الشرعية فهو
عندهم مجنون فاسد الخيال يعني بدرستيكه مر خداي را خليفه ايست
که بيرون خواهد آمد از عترت رسول خداي صلى الله عليه واله از فرزندان
فاطمه عليها السلم که نام او موافقست با نام رسول خداي صلوات الله عليه واله
وجد او حسين بن علي عليهما السلم است بيعت خواهند کرد با او مردم
در حرم خداي تعالى ميان رکن يماني ومقام ابراهيم شباهت دارد در

الحقا

دارد در خلق بفتح خا يعني در نيکوئي خلقت وصورت برسول خداي صلى الله
عليه واله وفروتر است از وصلى الله عليه واله در خلق بضم خا يعني در حسن اخلاق
ونيکوئي سلوک سعادت يافته ترين مردم بصحبت او اهل کوفه خواهند بود
زندگاني خواهد کرد ميان مردم پنج سال يا هفت يا نه سال وجزيه خواهد نهاد
بر کافران کتابي از يهود ونصاري وامثال ايشان وخواهد خواند مردم
را بدين خداي تعالى بشمشير وبرطرف خواهند ساخت مذاهب مختلف
را از روي زمين وباقي نخواهد گذاشت مگر دين حق را بر دشمنان او
که مقلد علما وارباب اجتهاد باشند چون بينند او را که برخلاف آنچه
امامان ايشان بران رفته اند حکم ميکند در تحت حکم او خواهند آمد از روي
اکراه واطاعت او خواهند کرد امر ونواهي او را بجهت ترسي که از شمشير او
داشته باشند وشادان وفرحناک باشند بوجود او عامه مسلمانان
بيشتر از خاصان ايشان بيعت کنند با او عارفان ودانايان از اهل
حقايق وارباب عرفان از روي شهود وکشف تعريفهاي الهي يعني شناسائي
که از جانب خداي تعالى بدايت بان مي يافته باشند واو را مردان باشند
از جانب خداي تعالى که برپاي دارند دعوت را ويار مي ميداده باشند
او را ودعوت مردم بدين حق واگر نباشد که شمشير در دست او باشد
هر آينه فتوي دهند فقها بقتل او وليکن ظاهر سازد خداي تعالى او را بشمشير

۳۴۵

وکرم تا بالطبع نفعی که از مشاهده کرم او بهم رسد ایشان را و ترسی که از شمشیر او داشته
باشند قبول کنند احکام او را یا آنکه ایمان با او آورده باشند و در باطن بر
خلاف او باشند و اعتقاد او داشته باشند در باره او کاهی که در میان ایشان
حکمی کند غیر حکمی امامان ایشان کرده باشند که او بر ضلالتست و حکم او بر حق نیست
بواسطه آنکه ایشان را اعتقاد آنست که مجتهدین و زمان اجتهاد انقطاع
یافته است و مجتهدین در عالم باقی است و خدای تعالی بعد از امامان ایشان
کسی را موجود نخواهد ساخت که بدرجه اجتهاد برسد و اما کسیکه دعوی
تعریف الهی و شناخت خدای نماید مر احکام شرعی را از ذوات ایشان
به یوانکی وقف و خیال و رای منسوبست تا اینجا بود کلام مذکور پس تامل کن
در آن بدیده بصیرت در نکر دیدی کسیکه کوتاه نباشد از رسیدن بشناخت
فهم آن بچیدن میوه مقصود او از آن اقدام تمامی خصوصا در قول او که انی لله
خلیفة فی الارض مر خدا را خلیفه ایست در روی زمین و قول او که اسعد الناس
باهل الکوفة سعادتمندترین مردم بصحبت او اهل کوفه خواهند بود و قول او
که اعداء مقلدة العلماء اهل الاجتهاد دشمنان او که مقلد علما و ارباب اجتهاد
و قول او که لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع ایشان از اعتقاد
آنست که اهل اجتهاد و زمان مجتهد شدن انقطاع یافته و مجتهدی دیکر در عالم
نخواهد بود دلیل باشد که بیابی که مقصود او درین عبارات چیست و از این کلام

چهار امام داد یعنی می یابی که باعتقاد او صاحب الامر علیه السلم الان بر روی
زمین موجود است و سعادت یافتکان باو شیعه او بیند و زمان اجتهاد
انقطاع نیافته است و چنانچه در صدر سلف مردم سعی و بذل جهد بسعادت
اجتهاد و استنباط احکام و مسایل دینی از قرآن و حدیث فایز میشده اند
الحال نیز مانعی از آن نیست و در فیض نبسته است و هر کس سعی نماید
ممکنست که بان مرتبه برسد که الذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا و این معنی نیست مگر نفس تشیع و الله ولی التوفیق حدیث سی و ششم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او یعنی ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد از
منقری از سفیان بن عیینه از امام جعفر صادق علیه السلم فی قول الله
عز و جل لیبلوکم ایکم احسن عملا قال لیس یعنی اکثرکم عملا
و لکن اصوبکم عملا و انما الاصابة خشیة الله و النیة الصادقة ثم قال العمل الخالص
الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل و النیة افضل من العمل
شرح کلام امام علیه السلم در ضمن آغاز و پنج نمایش و انجام آغاز
مشتمل بر دو نمایش بینش اول خلاصه کلام امام علیه السلم در تفسیر آیه کریمه
الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی اوست
آن خدای که آفریده است مرگ را و زندگانی را بجهت آنکه امتحان کند

شمارا ای بنی ادم و به بیند که کدام یک از شما نیکو عمل تر اید بدانکه مراد نه نیکوی عمل
در این ایه بسیاری عمل نیست دار ایکم احسن علا این معنی خواسته نشده است
که کدام یک از شما صواب تر است در بسیاری عمل و بیشتر کوشیده اند
بلکه مراد آنست که عمل کدام یک از شما صواب ترست و مراد از صواب
بودن عمل آنست که مقرون باشد بترس خدای و نیت صادق بعد از ان
فرمودند که عمل خالص آنست که در بعمل آوردن آن اراده نکرده باشی مدح
وستایش کسی را بر ان عز از خدای که عزیز ست و بزرگ و نیت تیر است
از عمل **بخش دویم** لیبلوکم ایکم احسن عملا این جمله بجهت بیان علت
خلق موت و حیات است که در جمله سابق بر انکه مذکور است و معنی ایه مذکور را
و معنی ایه والله اعلم آنست که حضرت عزت تعالی شانه تقریر کرد و مردن را
در خوانده مردم است بحسن عمل و نکوی کردار و موجب آنست که مردم و نوع
بسیار روا اعتماد و تمام بر دنیا و رنگ کالی ان نداشته باشند و ملذات و نعمتها
ان که در معرض فنا و زوال است فریفته نشوند و عطا کرد حیات را که بسبب
ان قدرت می یابند بر قیام عمل صالحه و کردار نیکو تا بعمل آرد بالشان در
دار دنیا معامله کسیکه در مقام امتحان و خبر گرفتن ایشان باشد که کدام یک
از شما نیکو عمل ترید و مقدم داشت در این آیت موت را بر حیات
بواسطه انکه موت بیشتر داعیست بر حسن عمل و مردم را بیشتر بنیکوی کردار

۲۴۷

مفید از و بباید دانست که این تفسیر که مذکور شد کاهیست که محمول شود
موت که در ایه مذکور است بر معنی که بعد از حیات است اما اگر حمل کنیم
موت را بر عدم اصلی که پیش از ایام حیات و قبل از دخول بدنیا است
بنا بر انکه ان را نیز موت میگویند چنانچه حضرت عزت در کلام مجید
میفرماید وکنتم امواتا فاحیاکم یعنی شما مردگان بودید پس زنده
گردانید شمارا خدای تعالی معنی ایت والله اعلم این خواهد بود که تقدیر
کرد خدای تعالی عدم اصلی را پس نقل کرد شمارا از ان حال و خلعت حیات
در پوشانید بجهت انکه امتحان کند شمارا بمعنی که گذشت و تقدیم موت
بر این تقدیر بواسطه آنست که عدم اصلی مقدم است بر حیات لیس بمعنی لیس از
افعال ناقصه است که اسم و خبر میخواهد و اسم او اینجا ضمیر الیست مستتر و
راجع بخدای تعالی یا ضمیر شان است تمسه الله جمله اینده بالای خبر است علی
اختلاف المذهبین فیه وجمله یعنی خبر آنست خشیة الله و
النیة الصادقة یعنی خشیت و بیان فرق میان آن و خوف کلامی که از
خواجه نصیر طوسی رحمة الله منقول است در شرح حدیث بیست و دوم
ازین کتاب سبق ذکر یافت باینجا رجوع باید کرد و مراد به نیت صادق
مایل ساختن دل است بجانب طاعت خدای انکه ملاحظه شود در ان چیزی
سوای قرب و حصول رضای او نه مثل کسیکه ازاد کند بنده خود در امتلا

وملاحظه کند دران باقصد قربت خلاصی خود را از مشقت نفقه وکسوه او یا از
زشتی وزبونی اعمال او یا آنکه تصدق کند در حضور مردم مالی را بواسطه
غرض ثواب الهی وستایش مردم او را وران بر وجهی که اگر ستایش
مذکور ملحوظ او نباشد تصدق مذکور از و بفعل نیامده واگر چه داند که اگر رغبت
بثواب الهی نیستی مجرد رغبت بستایش مردم او را بران نمیداشت که تصدق
مذکور از و بفعل آید و نه مثل آنکسی که او را ادراکی در نمازهای سنتی مثلا و عادتی
در بعض تصدقات بوده باشد که همیشه بان قیام داشته است و اتفاق
افتد که در وقتیکه بان عمل قیام داشته باشد جمعی حاضر شوند و او دران
وقت عمل مذکور را بر خود سبکتر یابد از اوقات دیگر و بسبب حضور آن جماعت
دران وقت در خود زیادتی مسرت ونشاطی احساس نماید بسبب آنکه
ایشان بر عبادت او اطلاع یافتند واگر چه داند که اگر ایشان حاضر
نمیشدند نیز عمل مذکور از ترک نمیشد و فتوری دران بهم نمیرسید
زیرا که امثال این امور از اموریست که خللی دارد در صدق نیت و اخلاص
کامل ذا بالجمله هر عملی که تصدق کنی دران قربت وحصول رضای الهی او ضم کنی بان
حظی از حظوظ دنیا از آنچه که مجموع باید باعث بر قیام بان عمل از حز
دینی و غرض دنیوی و خواه ضعیف تر و خواه هر دو مساوی باشند
و دینی قوی تر باشد از غرض دنیوی العمل الخالص الذی لا ترید

ان یمدحک علیه الا الله عز وجل خالص در لغت چیزیست
که صاف و بیغش باشد و بچیز دیگر غیر جنس خود ممزوج نشده باشد خواه آن غیر
ازو در مرتبه فروتر باشد و خواه نه پس کسیکه تصدق کند بمحض ریای
آن غیر او ممزوج بقصد قربت باشد صدقه او بحسب لغت خالص
خواهد بود و هم چنان صدقه که بمحض ثواب باشد و بریا مخلوط نباشد
اما در عرف تخصیص یافته است عمل خالص بعملی که قصد قربت دران
مجرد باشد از جمیع آمیزشها و این معنی را اخلاص می نامند و اصحاب
قلوب و ارباب حقیقت عمل خالص را بعض تعریفات دیگر نیز کرده
بعضی گفته اند هو تنزیه العمل عن ان یکون لغیر الله فیه
نصیب یعنی بری ساختن عملست از آنکه غیر خدای را در و نصیبی بوده باشد
وبعضی گفته اند هو اخراج الخلق عن معامله الحق بیرون
کردن خلق است از معامله که با حق تعالی کنند و بعضی گفته اند هو الستر
العمل عن الخلایق و تصفیة عن العلایق پوشیده داشتن عملست
از نظر خلایق و صافی و پاک ساختن آن از جمیع تعلقات و گروهی گفته اند
ان لا یرید عامله علیه عوضا فی الدارین یعنی عمل خالص آنست
که اراده کرده باشد و نخواسته باشد بعمل آرنده آن بازای آن عمل عوضی
را از خدای نه در دنیا و نه در آخرت واین درجه ایست بلند و پایه ایست عالی

که کمتر بان میتوان رسید و اشارت بآنست کلام امیر المومنین و سید
الموحدین صلوات الله علیه و آله در حال مناجات با پروردگار خود ما عبدتك

خوفا من نارك ولا طمعا فی جنتك ولكن

وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك یعنی عبادت
نکردم ترا از ترس عذاب تو و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم ولیکن
یافتم ترا لایق اینکه عبادت تو کنم پس بعبادت تو قیام نمودم تنبیه
اول باید دانست که بسیاری از علما خاصه و عامه یعنی علمای شیعه
و سنی بران رفته اند که هرگاه در عبادت حصول ثواب یا خلاصی از عقاب
از مواهب عقاب الهی قصد شود آن عبادت صحیح نیست و گفته اند این قصد منافی
دارد با خلاصی که عبارت از اراده محض حصول رضای الهی و اطاعت امر
اوست و کسیکه قصد حصول ثواب یا خلاصی از عذاب نموده بواسطه نماز
هرآینه قصد کرده خواهد بود جلب نفع و دفع ضرر را از خود محض رضا و اطاعت
امر خدا را چنانچه کسیکه تعظیم شخصی نماید و ثنا و ستایش او کند بواسطه
طمعی که در مال او داشته باشد یا بجهت ترسی که او را از اهانت و آزار او باشد
هرآینه او را در آن فعل مخلص نخواهند گفت و از جمعی که درین باب مبالغه و غلو
بسیار کرده اند رضی الدین علی بن طاوس است که قدس الله روحه و از
کلام شیخ شهید رحمه الله در قواعد شهیدی نیز مستفاد میشود که مذهب

اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم اینست و امام فخر رازی در تفسیر
کبیر اتفاق متکلمین را بران نقل کرده است و گفته است که جمیع ایشان
متفق اند بر آنکه هر که عبادت خدای کند از جهت ترس عذاب او
یا بواسطه طمع ثواب او عبادت او صحیح نیست و نقل مذکور از رازی در
تفسیر قوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة واقع است و جزم کرده است
بر آن در اوایل سوره فاتحة الکتاب باینکه کسی که نماز بر نیت آن کند که نماز میکنم
بواسطه حصول ثواب خدای تعالی یا بجهت گریز از عقاب او نماز
او باطل است و کسیکه گفته است این قصد باعث فساد و بطلان
عبادت نیست قبول ندارد که قصد مذکور منافی اخلاص باشد و
میگوید اراده فوز بثواب الهی و سالم ماندن از غضب و عذاب
و عذاب او امری نیست که مخالفت داشته باشد بقربت و حصول رضای
او چنین باشد و حال آنکه خود در کلام مجید مدح اصفیای خود باین کرده است

که کانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا

یعنی بودند ایشان که مسارعت میکردند در امور خیر و میخواندند ما را
بواسطه رغبتی که در ثواب ما داشتند و بجهت ترسی که از عذاب ما ایشان
را بود و نیز در کلام مجید فرموده است وادعوه خوفا وطمعا
یعنی بخوانید خدای تعالی را و عبادت او کنید بنا بر ترسی که از عذاب او

شما راهست و بواسطه طمعی که بثواب او دارید وجای دیگر میفرماید که
یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا
الخیر لعلکم تفلحون یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید وگرویده اید بخدا و بوی
که رسول او شما را بان دعوت کرده است رکوع کنید و سجده نمائید
یعنی نماز گذارید و عبادت نمائید پروردگار خود را و بکوشید در بفعل آوردن
امور خیر در حالیکه بوده باشند شما امیدوار بفلاح یعنی از جانب او یا آنکه فلاح
یابند از جانب او علی الاحتمالین و فلاح عبارت از دریافتن ثواب است
چنانچه شیخ ابو علی طبرسی نص بران کرده است تا این غایت بود
وانچه از کلام جمعی که قصد مذکور را منافی اخلاص نمیدانند بنظر رسیده و بحث
و مناقشه را دراین دلائل مجال است وسیع و میدانیست فراخ اما آنکه
گفته اند که اراده مذکور مخالفت بقصد قربت واراده وجه الله ندارد و منافی اخلاص
نیست اگر این کلامیست بی مغز و سخنیست بی ثمر که بحسب ظاهر صورتی
یافته زیراکه فرق میان اطاعت محبوب حقیقی و پیروی اوامر و نواهی او
بنابر محض دوستی و محبت و حصول رضای او و میان اطاعات و پیروی
بواسطه غرضهای دیگر از افتاب ظاهرتر است و هیچ شک نیست که شق
دوم نزد ارباب بصیرت و عرفان از معرض اعتبار ساقط است و از درجه
اعتماد نازل واردوا اما استدلال بروایت قرانی که اول مذکور شد آنکه بسیاری

از مفسرین ذکر کرده اند که معنی رغبا و رهبا آنچه مذکور شد نیست
بلکه بمعنی رغبت در اجابت و قبول طاعتست و ترس از عدم قبول
آن واما روایت سیوم آنکه شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان
ذکر کرده است که معنی لعلکم تفلحون آنست که باشد که سعادتمند شوید
و فیروزی یابید و هیچ شک نیست که حصول رضای او تعالی وحده از اعاظم
سعادات است و فوز بسعادت قبول طاعت بهترین فیروزیهاست
و تفسیر کرده است شیخ مذکور فلاح را در قول خدای تعالی که اولئک
هم المفلحون بنجاح و فوز که عبارت از فیروزی یافتن و سعادتمند
شدن است و شیخ ابو علی جعفر طوسی رحمة الله نیز در تفسیر خود
که موسوم به تبیانست گفته است که مراد بمفلحون ارباب نجاح و فیروزی
اند یعنی آنانکه ادراک کرده اند و یافته اند آنچه میخواسته اند از خدای تعالی
بسبب اعمال خیری که از ایشان در وجود آمده است و بسبب ایمانی که
به پیغمبر و دین او آورده اند و آن نیست مگر فیروزی و سعادتمندی و در
تفسیر قاضی بیضاوی واقعست که المفلح هو الفائز بالمطلوب و همین
معنی در کشاف نیز واقعست آری تفسیر کرده است شیخ ابو علی طبرسی
فلاح را در کریمه قد افلح المؤمنون بفوز بثواب ها و نیز آمدن
فلاح در آیه مذکور باین معنی لازم ندارد که هر جا واقع شود بر آن معنی حمل باید کرد

و بر تقدیریکه بران معنی محمول شود استدلال بان بر مطلب [illegible] کاهی تمام است
کرچه لعلکم تفلحون جمله حالی باشد اما اگر بر تعلیلی محمول شود
همچنانچه شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نقل کرده است آیه مذکوره مطلق
دلالت بر مدعی نخواهد بود چه بران تقدیر معنی چنین خواهد بود که بران وجه
بعمل آرند تا بعمل آوردن مذکور سبب آن شود که شما بثواب فایز شوید
و از عذاب برهید و این معنی لازم ندارد که اگر باین قصد کنند عمل صحیح
باشد نمی بینی که وضو سبب سرد شدن و نظافت اعضا میشود و اگر وضو
از برای قصد کنند باتفاق وضو باطل است و اگر ضم کنند قصد از برای قصد
قربت در صحت آن خلاف کرده اند چنانچه خواهد آمد پس هر چه عملی سبب آن شود
لازم نیست که قصد آن صحیح باشد و اولی آنست که استدلال کنند
بر مطلب مذکور بحدیثی که روایت کرده است از استاد شیخ بزرگوار محمد بن
یعقوب کلینی در کتاب کافی بطریقی که حسنست از هارون بن خارجه
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت العباد ثلاثة
قوم عبدالله عز وجل خوفا فتلك عبادة العبيد و
قوم عبدالله عز وجل طلبا للثواب فتلك عبادة
الاجراء و قوم عبدالله عز وجل حبا له فتلك عبادة الاحرار
یعنی عبادت کنندگان بر سه صنف اند گروهی عبادت خدا میکنند و قصدشان

افضل العباده

انی

٣٥١

ترس از عذاب [illegible] و این عبادت بندگانست که بواسطه تادیب او قیام
مینمایند بواسطه خواهش ثواب او و این عبادت مزدورانست
که بواسطه بدست آوردن اجره ان بعمل قیام مینمایند و جمعی عبادت
خداوند ان و آزادگان و مقربان است و این عبادت بهترین عبادتها
بر این وجه که بگویند قول حضرت در این حدیث که هی افضل
العبادة یعنی این عبادة بهترین عبادتهاست اشعار بران دارد
که ان دو قسم اول نیز الضاف بهی دارد پس صحیح باشد چه عبادت
باطل بهیچ نحوی متصف نیست پس مطلوب که صحت عبادت است
کاهی که بقصد حصول ثواب و خلاص از عذاب بعمل آمده باشد ثابت
باشد ثانیا پس دویم جمعی که مانع اند از انکه در نیت قصد تحصیل ثواب و خلاص
از عذاب و [illegible] شود قصد مذکور را چنانچه از کلام ایشان فهم میشود
باعث فساد عبادت میدانند و اگر چه با قصد قربت جمع شود و خواه
مثل خلاص شدن از نفقه دادن بنده بسبب ازاد کردن او در کفاره
و پرهیز از طعام در روزه داشتن و سرد و خشک شدن اعضا در وضو
و اعلام بامومنین بدخول در نماز بتکبیر احرام و دفع الوقت کردن غریم باشتغال
بنماز و ملازمت طواف خانه کعبه و امثال ان از عبادات و محافظت
متاع خود در برخاستن بنماز شب و امثال انظاهر انست که قصد انها

٩ [illegible] او امر و نواهی ان [illegible] سد و بهشت و جهنم [illegible] بعبادت [illegible]

٧ او در اربابی میدارند لوا [illegible] محبتیکه باو دارند و این [illegible]

[illegible]

نیز پیش ایشان بطریق اولی باعث فساد عبادت باشد واما اگر قصد
تحصیل ثواب را باعث فساد عبادت نمیدانند خلاف کرده اند
در آنکه آیا این قصد با مطلب هست یا نه اکثر ازایشان بران رفته اند که مبطل
نیست چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب مبسوط
و شیخ ابو القاسم در معتبر شرح مختصر نافع و شیخ جمال الدین مطهر
علیه الرحمه در کتاب تحریر الاحکام و منتهی جزم باین کرده اند و گفته اند که امور
مذکور چون البته حاصل است قصد ان بعد از انکه قصد قربت متحقق باشد
نقصانی ندارد و بر ایشان وارد می آید که لزوم حصول ان چنانچه سبق
ذکر یافت ملازم ندارد و صحیت قصد انرا و متاخرین علمای رضوان الله
علیهم حکم کرده اند ببطلان عبادت گاهی که با قصد قربت یکی از قصدهای
مذکور جمع شود و شیخ فخر الدین ولد او در شرح قواعد و شیخ شهید
علیه الرحمه در کتاب بیان نیز تابع او شده اند و این قول را رجحان داده بنابر آنکه
اخلاصی که در عبادت مطلوبست با انضمام قصد امور مذکور فوت میشود
واین مذهب اصحیت و شیخ شهید در قواعد خود احتمال تفصیل نیز داده
داده است برین وجه که اگر مقصود بالذات قصد قربت باشد و قصدهای
دیگر تبعیت ان واقع شود عبادت صحیحست و اگر مراد برعکس باشد
یا هر دو مقصود بالذات باشد باطل و بنا بر این است که آنچه قصد آن

بانیت قربت [illegible] میشود اگر فی نفسه رجحان شرعی داشته باشد
یعنی واجب باشد یا سنت و قصد آن از روی وجوب یا سنت کند مثلا امساک
از طعام و روزه داشتن گاهی که بواسطه حفظ بدن امساک از طعام و روزه
داشتن امساک مذکوره واجب شده باشد و اعلام با مومنین بدخول
در نماز بقصد اینمونی بر حزر مناسب آنست که ضرور صحیت عبادت
نکند چه قصد ان منافی قصد قربت نیست بلکه موکد آنست بحث در امور است
که در ضم ان با نیت قربت ملاحظه رجحان نتواند نمود پس روزه کسیکه
با نیت قربت در ان قصد امساک از طعام کرده باشد بواسطه
حفظ بدن صحیح خواهد بود خواه روزه مذکوره واجب باشد و خواه
سنت و خواه واجب مذکور متعین باشد مثل روزه رمضان
و نذر معین و خواه غیر معین باشد مثل روزه قضا و نذر غیر معین
نهایتش در خاطر از صحیت روزه غیر معین شکی هست و عدم صحیت
نیز احتمال دارد و الله عالم **تانیس سیوم** تعریف کرده اند بعض
فقهای ما نیت را بارادة ایجاد الفعل علی الوجه المامور به شرعا
یعنی اراده موجود ساختن فعل بر وجهی که از جانب شارع امر بان شده
و مراد و باراده قابلیت و بالفعل آنچه اعم باشد از فعل و از داشتن
نفس بر ترک فعل تا بیرون رود از تعریف مذکور اراده خدای تعالی

مر افعال بندگان را زیرا که آن اراده فاعل نیست و داخل نمود نیت روزه
و نیت احرام حج و امثال آن با آنکه بحسب ظاهر اراده فعل نیست بلکه اراده
ترک فعل است علی الوجه المأمور متعلق است باراده نه بایجاد
و مراد اینست که اراده بران وجه باشد تا عزم از تعریف بیرون
رود چه در عزم لازم نیست که اراده بران وجه مامور به باشد بلکه عزم بر فعل
اراده ایجاد دالست بر سبیل نیت خواه بر وجه مامور به باشد و خواه نه
این تعریف را علامه در کتاب قواعد الاحکام ذکر کرده و شیخ علی
علیه الرحمه بران اعتراض کرده است که اگر مامور به واجب اراده کرده بنابر
آنکه امر در حقیقت از برای وجوبست و در غیر وجوب بطریق مجاز
استعمال میشود لازم می آید که شامل نیت سنت نباشد پس تعریف
جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده است بان مطلق آنچه فعل آن مطلوب
باشد و از جانب شارع رخصت آن حاصل و اگرچه بر وجه اباحت
بوده باشد مثل آنچه مطلوبست در قول خدای تعالی و اذا حللتم
فاصطادوا یعنی هرگاه محل شدید و احرام خود را باتمام رسانیدید
رخصتست شما را که صید کنید با آنکه حمل کلام است بر معنی مجازی صادق
خواهد بود بر اراده بوجود آوردن افعال مباحه و حکم بر نیت بودن آن نزد
فقها بقدر درست تمام شد ترجمه کلام شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد

دو کلام

۳۵۳

[illegible] زیرا که مامور به عبارت از امریست که بفعل آن
[illegible] رجحان داشته باشد بر ترک آن پس سنت داخل
باشد و مباح [illegible] نزد غیر کسی که قایلست بانکه آنچه رخصت آن نیز
از جانب شارع واقع شده باشد فعلش بر ترک رجحان دارد و اینکه
ملاحظه میشود که دخول سنت در مامور به منافات ندارد با آنچه مختار محققین
است که استعمال امر در وجوب بحسب حقیقت است و در غیر وجوب
بحسب مجاز و بر لفظی که در تعریف استعمال می یابد ظاهر آنست که بر معنی
حقیقی مستعمل باشد اصلی ندارد بواسطه آنکه مراد ایشان بامر که گفته اند بحسب
حقیقت از برای وجوب است صیغه فعل است و آنچه در معنی آن باشد
نه لفظ امر که مرکب از الف و میم و راست چه امر مذکور نزد ایشان از برای
معنی است که مشترکست میان واجب و سنت یعنی مطلق ترجیح و نیز
زیرا که حکم کرده اند تا آنکه سنت نیز حقیقتا مامور به است چنانچه قاضی عضد
در شرح مختصر اصول نقل آن کرده است و حکم مذکور چنانچه مخفی نیست
تقاضای اشتراک میکند و نهایت آنچه توان گفت درین باب النسبت
به اعتراض شیخ علی رحمه الله مبتنی بر اغماض عین باشد از آنکه مامور به
شامل سنت نیز هست و ایشان حکم بر شمول مذکور کرده اند و غرض
او ضایع ساختن تعریف در اصل نباشد بلکه بحث او با علامه قدس سره

بحث الزامی باشد زیرا که علامه اگرچه در کتاب نهایت تردد کرده است
در آنکه سنت مأموربه است بحسب حقیقت یا نه در تهذیب اصول
جزم کرده است بآنکه سنت مأموربه نیست و بحث مذکور با او بنا بر مذهب
اوست در نهایه پس بنا برین چندان نفعی بر بحث مذکور مترتب نخواهد بود
یا آنکه ظاهر از کلام او آنست که مراد او اعتراض بر تعریف باشد و اثبات آنکه
تعریف برین وجه خوب نیست نه بحث الزامی والله اعلم تمایش چهارم
اشتهار یافته است میان علمای ما رضوان الله علیهم که از جمله دلایل آنکه در
عبادت ناچار است از نیت و تا نیت نکنند عبادت صحیح نیست قول
خدای تعالی است در کلام مجید وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
له الدین و در دلالت این آیه بر مطلب مذکور نظر است زیرا که
دین در این آیت بحسب ترکیب مفعول مخلصین واقع است و ضمیر امروا راجع است
باهل توریت و انجیل و مراد اینست والله اعلم که مأمور نشده اند یهود و نصاری
مگر بآنکه بندگی کنند خدای را در حالتی که مخلصین باشند در بندگی خود کسی را
که مثل عزیر و عیسی شریک او نسازند در بندگی او چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی
در تفسیر خود که موسوم بجوامع الجامع است جایی که تفسیر این آیت میکند
گفته است که معنی آیت آنست که مأمور نشده اند ایشان در توریت و انجیل مگر
بدین برگزیده ولیکن تحریف کرده اند کتاب خود را و مبدل کرده اند احکام آن

بانکه

۲۵۶

بانچه میخواسته اند و صاحب کشاف نیز در کتاب خود معنی این آیه را
برین وجه ذکر کرده و نیز شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است
که مخلصین له الدین ایه کنایه از آنست که میباید مخلوط نسازند عبادت
او را بعبادت غیر او و قاضی بیضاوی در تفسیر خود گفته است که مخلصین
له الدین باین معنیست که در بندگی او کسی را شریک او نسازند و ملا نظام الدین
نیشابوری نیز در تفسیر خود میگوید استدلال کرده اند باین آیت برآنکه
ایمان عبارت است از مجموع اعتقاد بجنان و عمل بارکان است زیرا که خدای
تعالی یاد کرده است عبادت خود را بر وجهی که باخلاص باشد و اخلاص محض
عبارت است از توحید و یگانه دانستن خدا است و شریک نساختن کسی با او در
عبادت او و بعد از آن عطف کرده است بران قیام نماز و ایتای بادای
زکات را پس اشارت کرده است بمجموع و گفته است ذلک دین
القیمه و رد کرده اند بعضی این استدلال را بآنکه لا نسلم که ذلک
اشارت بمجموع توحید و قیام نماز و ادای زکات باشد چرا که تواند بود که
اشارت بتوحید تنها باشد و اعمال مذکور جزو دین قیم نباشد و بالجمله
از سخنان این جماعت بظهور رسید که آیت مذکور بر غیر این دلالت
ندارد که اهل کتاب مأمورند بآنکه عبادت ایشان مر خدای را در حالتی از ایشان
واقع شود که قایل باشند بوحدانیت و یکتایی او و کسی را در عبادت خود

شریک او نسازند واصلا دلالت ندارد بر آنکه ناچار است در عبادت
از نیت هیچ یک از دلالت مشهور بلکه نهایت آنچه از آیه استنباط
توان کرد آنست که عبادت مشرکین صحیح نیست و کجاست این مطلب
با آنچه مدعای ایشانست فتدبر برقرار کویند توجیه تدبر در حاشیه برین وجه مذکور است
که میتواند بود مراد از شریک نساختن کسی در عبادت این باشد که عابد قصد کند
در عبادت خود محض تقرب بخدای را و نیت عبارت از آنست و ممکنست
که سخنان مفسرین که مذکور شد نیز برین معنی محمول شود و بخاطر میرسد که
این احتمال رفع بحث مذکور را از دلیل نکند زیراکه با وجود این احتمال هیچ شک
نیست که احتمال اول نیز قابلیت دارد و اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال لکنه خصوصا
که اصل عدم وجوب نیت است فتدبر و باید دانست که آیت مذکور اگرچه
در باب یهود و نصاری نازل است و حکایت از تکلیف ایشان میکند
بان و از تکلیف ایشان برای تکلیف ما بان امر لازم نمی آید اما قول خدای تعالی
در آخر آن که ذلک دین القیمة یعنی و آن عبادت مقرون با خلاص
طریقه ملت مستقیم است اشعار بر آن دارد که امر مذکور در شریعت ما نیز
ثابت باشد و از این جهت است که علمای ما بر مطلب مذکور باین آیه استدلال
کرده اند والله اعلم تنبیه پنجم باید دانست که جاریست در نیت از قصد
بوجود آوردن فعل پس کسیکه متصور فعلی کند بی آنکه قصد کند بوجود آوردن آنرا

٣٥٥

حقیقت نیت نکرده خواهد بود و گاه هست که اطلاق میکنند نیت را بر نفس
تصور مذکور هرچند مقرون بقصد ایجاد نباشد چنانچه در عبارات فقها
واقع است که اگر متوضی نیت کند رفع حدثی را که در واقع آن حدث
از او واقع نشده باشد اگر نیت مذکور از روی غلط باشد و از راه آن
اشتباه شده باشد وضوی او صحیحست و اگر از روی عمد و دانستگی
باشد باطل زیراکه در صورت غلط هیچ شک نیست که قاصد رفع حدث
فی الجمله هست اما در صورت عمد قصد مذکور نمیتواند بود که از او واقع شده باشد
بلکه آنچه از او واقع شده باشد بلکه آنچه از او واقع شده مجرد تصور و حکایت
نفس است و از این جهت است که حکم ببطلان عبادت او کرده اند چه عبادت او
در آن صورت در حقیقت مقرون به نیت نیست و آنچه او صورت نیت داده
آن را از قبیل ملاعبه و بازی کردن بعبادت است قال العلامة فی
بحث نية الوضوء من نهاية الاحكام لا يجب
التعرض لنفي حدث معين فان نواه كان هو الثابت
صح اجماعا ولو كان غيره فان كان غالطا فالاقرب
الصحة لعدم اشتراط التعرض لها فلا يضر الغلط فيها
وان كان عابدا فالاقرب البطلان لملاعبة بالطهارة یعنی واجب نیست در وضو
قصد رفع حدث معین پس اگر نیت کند از او و در واقع محدث بان حدث

باشد وضوی او باجماع صحیح است واگر حدث دیگر موجب وضوی
او شده باشد واگر قصد او ارتفاع غلط و اشتباه باشد اقرب در فتوی
آنست که وضوی او صحیح است واگر از روی عمد و دانستگی باشد
اقرب بطلان آنست بواسطه تلاعب و بازی کردن او بطهارت پس قول او
که لتلاعبه بالطهارة وفعل او را بر بازی و ملاعبه بطهارت حمل کردن اشارت
بانکه در این صورت نیست در واقع حاصل نیست والا از قبیل ملاعبت و بازی
نمیبود و رافعی که از علما اهل سنت است در کتاب عزیز که از مصنفات اوست
میگوید اذا نوی دفع الحدث النوم ولم ینم وانما بال فنظر ان
کان غالطا صح وضوءه وان کان عامدا لم یصح لانه
ملاعب بالطهارة یعنی اگر نیت کند متوضی رفع حدث
خواب را مثلا و در واقع خواب نکرده باشد بلکه موجب وضوی او بول
باشد بخاطر او در آید اگر نیت مذکور بر سبیل غلط از و واقع شده باشد
وضوی او صحیح است واگر از روی عمد و دانستگی باشد داند که از و خواب واقع
نشده است وضوی او صحیح نیست زیرا که او در این صورت ملاعب و بازی
کننده خواهد بود بطهارت پس دانسته شد که فقها غلط کننده را نامی گفته
اند و عامد را لاعب و بازی کننده بواسطه آنکه در صورت غلط قصد رفع حدث
فی الجمله از و واقع است و در صورت عمد و نیت گفتن که در عبارت مذکور از ایشان

۳۵۶

… است لعلاقه بشبیه چه بسیار هست که فقها بر آنچه تصور
چیزی … اسم آن چیز اطلاق میکنند چنانچه گفته اند در کارگاه کشتگان مسلمانان
و کشتگان کفار بهم مخلوط شوند چنانچه تمیز ایشان از یکدیگر نتوان کرد واجبست
که بر همه نماز گذارند و قصد کنند در نیت نماز بر مسلمانان را با آنکه بعد از آنکه
نیت مخصوص مسلمانان شد در حقیقت بر کافران نماز نخواهد بود انما
الاعمال بالنیات واجبست غسل حیض بر زن ذمیه که شوهر او مسلمان
باشد گاهی که از حیض پاک شود بمذهب جمعی که قایل اند بانکه جواز وطی او موقوف
بر غسلیست پس با آنکه آنچه از و بصورت غسل واقع میشود و در واقع غسل نیست
بواسطه آنکه شرط غسل نیت است و نیت چون قصد قربت جزو اوست
از کافر نمیتواند واقع شد زیرا که قصد قربت که مراد از آن اینجا قصد امتثال امر شارع
است از کافر متصور نیست چه او خود را بهیچ یک از اوامر شرعی مامور نمیداند
اطلاق غسل بر آن کرده اند بنابر آنکه صورت غسل دارد و بالجمله ایشان بر آنچه
بصورت نیت است اطلاق نیت کرده اند از روی مجاز و اراده نکرده اند
بان آنرا که در صورت عمد در واقع نادی از غیر واقعست تا وارد آید بر ایشان آنچه
ملا جلال دوانی در رساله انموذج بر ایشان وارد دانسته است و گفته است
نیت عبارت از قصد است و قصد رفع آنچه اعتقاد حصول آن نداشته
باشد محال است از حیوان واقع شود چه جای انسان پس قصد رفع حدثی که میداند

که از وو اقع نشده است منصور نباشد مگر آنکه از روی غلط و [illegible] اعتیاد باشد
پس تقیید آن بغلط که در کلام ایشان واقع شده غلط باشد مترجم گوید
اگرچه دفع ایراد فاضل دوانی در این مقام که از مصنف دام ظله وقوع یافته
است در نهایت دقت و لطف است و تحقیق مذکور بحث او مندفع
نهایتش مسئله که عنوان مبحث ساخته اند بخاطر قاصر میرسد که
عبارتی که از فقها نقل کرده اند و ظاهر آنست که بر سبیل استشهاد باشد
بر سبیل منظر استشهاد آن نتواند شد با آنکه دعوی مذکور که اطلاق فقهاست
نیت را بر مجرد تصور فعل بی آنکه مقرون بقصد ایقاع باشد چنانچه مخفی
نیست محتاج باستشهادهاست پس اگر عبارتی که از فقها نقل میشد که
متضمن آن اطلاق میبود تا ذکر آن بی تکلف بر سبیل استشهاد وقوع یافت
مناسب میبود و بر آن وارد نمی آمد که چون غرض چنانچه ظاهر است دفع بحث
فاضل دوانیست از عبارات فقها بعین عباراتی را که بحث او با ایشان
بر آن عبارات است بر و حجت ساختن بقدر از طور مناظره دور است
فتدبر الحبار از این حدیث ظاهر شد که نیت از اصل عمل بهتر است
و فضل آن از فضل عمل بیشتر و نیز در طریق خاصه و عامه روایت شده
است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که نیة المؤمن خیر من عمله و علما در این
توجیه این معنی چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد به نیت مؤمن اعتقاد حق

۲۵۷

او نیست [illegible] از ایمان او باشد و هیچ شک نیست که ایمان او بهترین
اعمال اوست [illegible] را که اثری بر آن مترتب میشود جاوید بودن در دوزخ بخلاف
سایر اعمال حسنه که چنان نیست و باین توجیه رفع اشکال دیگر از آنچه در تتمه
این حدیث روایت شده است نیز میشود چه تتمه این حدیث بر این وجه
منقول است که نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت کافر بدتر است از عمل او و این
معنی بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه در حدیث وارد است ان ابن
آدم اذا هم بالمعصیة لم یکتب علیه حتی یعملها یعنی بدرستیکه فرزند
آدم هرگاه قصد کند اقدام بگناهی را بر او ننویسند از او عقابی بر آن مترتب
نسازند تا بعمل نیاورد و از آنجا که هرگاه بمقتضای مضمون این حدیث بر نیت
معصیت فی نفسها عقابی مترتب نباشد و عقاب بر مجرد عمل مترتب
باشد چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد پس چون بنا بر
توجیه مذکور نیت کافر عبارتست از اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود و معنی تتمه حدیث
مذکور آنکه اعتقاد باطل و کفر کافر از عمل او بدتر است و ظاهر است که این معنی
منافات ندارد با آنچه مفاد حدیث مذکور است اشکال مذکور مندفع باشد
فتدبر دوم آنکه مراد این است که نیت بی عمل بهتر است از عمل بی نیت
و این توجیه را رد کرده اند که بهتری از شیء تقاضای آن میکند که در آن نیز
فی الجمله خوبی باشد و عمل بی نیت مطلقا خوبی نیست سیوم

انکه مومن نیّت بسیاری میکند که زمانه یاری او نمیاید که منویها را بعمل آید
پس ثوابی که او را از رهگذر نیّتها بهم میرسد بیشتر باشد از ثوابی که از
ممر عمل صالح میشود و این توجیه را باین درید لغوی نسبت میدهند چهارم
آنکه طبیعت نیت بهتر است از طبیعت عمل زیراکه بر نیتها تنها عقابی مترتب
نمیشود بلکه اگر نیت خیر است بر آن ثواب مترتب است و اگر نیت شر است
وجودش مثل عدم است و عقابی بر آن مترتب نیست بخلاف عمل که فمن
یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة
شرا یره پس باین اعتبار نیّتها بهتر از عمل باشد و این توجیه از سوانح
طبع والد بزرگوار است قدس سره العزیز پنجم آنکه نیّت کار دل است
و عمل کار اعضا و دل اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد
از عمل اعضا نمی بینی که خدای تعالی در کلام مجید نماز را که عمل اعضاست وسیله
یاد خود ساخته است که عمل دل است جائی که میفرماید اقم الصلوة لذکری
برپای دار ای محمد نماز را بواسطه آنکه وسیله یاد من باشد و ظاهر است
که مقصود اشرف است از وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم مستور است و
احتمال ریا در آن نمیگنجد بخلاف عمل اعضا که اغلب مقرون بریاست پس
ازین رهگذر عمل دل بهتر باشد از عمل اعضا ششم آنکه مراد آنست که
نیت بعض اعمال خفیفه مثل تلاوت آیتی از قرآن و تصدق بیک درهم و امثال آن

بعض اعمال شاقه مثل حج و جهاد و امثال آن بهتر است از [illegible]

ان

ازین [illegible] هفتم آنکه لفظ خیر درین حدیث اسم تفضیل نیست
بلکه مدعی آنست که نیت مومن عمل خیریست از جملهٔ اعمال او و من من
تبعیض است و این توجیه از سید مرتضی علم الهدی منقول است و باین رفع میشود
منافاتی که میان حدیث مذکور است و میان حدیثی که از پیغمبر صلوات الله علیه
و آله مرویست که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که مشقت
در آن بیشتر باشد چه مدلول حدیث مذکور تقاضای آن میکند که عمل بهتر باشد
از نیّت زیراکه مشقت در آن بیشتر است و اشکال مشهوری که چنانچه سبق
ذکر یافت در آخر آن حدیث کرده اند که نیة الکافر شر من عمله چنانکه این
توجیه لفظ شر نیز در آن فقره اسم تفضیل نخواهد بود و حاصل معنی این خواهد بود
که نیت کافر شریست از جملهٔ اعمال او و نهایتش این توجیه چنانچه مخفی نیست
در این حدیث که با درصدد بیان آنیم جاری نمیتواند شد مترجم گوید در رفع
اشکال مذکور از آخر آن حدیث باین توجیه نظر است چه اشکال مذکور بنا بر آنچه
گذشت منافیست میان مفاد آن فقره و میان حدیث ان ابن آدم
اذا هم بالمعصیة و هیچ شک نیست که چنانچه گذشت حدیث
مذکور بحسب ظاهر تقاضای آن میکند که نیت کافر بدتر از عمل او نباشد
تقاضای آن میکند که نیت او شر نیز نباشد زیراکه شر در این مقام
سوای این معنی ندارد که موجب عقاب باشد و مفاد حدیث آنست که قبل از

اقدام بعمل عقابی بر نیت مترتب نیست پس منافات ... بود بحال خود باشد
اگر گویند مفاد حدیث ان ابن آدم الی آخره زیاده ازین نیست که قبل از اقدام بعمل شر
بر نیت آن عقابی مترتب نیست بهم ترتب و این معنی منافات ندارد با آنکه
بعد از اقدام بعمل عقاب بر نیت بهم ترتب باید برین وجه گذشت که بر نیت
جدا عقاب کنند و بر عمل جدا و شاید بودن نیت کافر میتواند بود که ازین جهت
باشد میگویم اگر این تقریر تمام شود بدون این توجیه نیز شافی میان حدیثین
نخواهد بود زیرا که چنانچه میتواند بود که بعد از اقدام بعمل بر نیت او بعد
از اتیان بعمل کافر جدا عقاب مترتب باشد و بر عمل جدا میتواند بود
که عقابی بر نیت او بعد از اتیان بعمل ترتب می یابد زیاده باشد از
عقابی که بر عمل مترتب است پس نسبت دفع این اشکال بتوجیه مذکور
یعنی با آنکه بعد از اقدام بعمل بلکه توجیه اول نیز وجهی نداشته باشد
فتدبر و رفع این منافی و اشکال بوجهی دیگر نیز کرده اند و آن آنست که مراد
بقول حضرت افضل الاعمال احمزها آن باشد که هر عمل را
ممکن باشد که بانحای مختلف بجای آورند بهترین آنها نحویست که تحمل
مشقت و تعب در آن بیشتر باشد مثل آنکه روزه که در ایام تابستان
و بلاد گرم سیر داشته شود ثوابش بیشتر است از روزه که در ایامها
زمستان و در بلاد سردسیر دارند و زکوتی که در وقت گرانی غلها

در حال ناداری [illegible] شود بهتر است از زکوتی که در وقت ارزانی و در حال توانگری
بدهند پس منافات نباشد میان آن و حدیث نیة المومن خیر من عمله بلکه نیت
بانحای مختلف میتواند بود که واقع شود و هیچ شک نیست که نیتی که مقرون
باخلاص صرف باشد نهایت مشقت خواهد داشت و ثواب آن بیشتر
خواهد بود از نیتها که بر آن وجه نباشد هشتم آنکه مراد به نیت متاثر شدن
دلست نزد عمل و انقیاد او بجانب طاعت پروردگار و روی آوردن او بآخرت
و برگشتن او از دنیا و لذات آن و هیچ شک نیست که این معنی شدت
پیدا میکند و زیاده میشود گاهی که جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات
و عبادات باشد و از مباشرت معاصی و منهیات باز آید زیرا که
میان دل و اعضا علاقه ایست تمام که منشاء تاثر ایشان از یکدیگر میشود نمی
بینی که اگر یکی از اعضا آفتی راه یابد سرایت میکند اثر آن بدل و دل نیز متاثر
میشود و اگر بدل المی راه یابد آفتی مثل ترس و دهشت و امثال آن اعضا
در لرزه و رعشه می افتد و برقرار نمی ماند و دل در حقیقت بجا حاکم و متبوع است و جوارح
و اعضا بمنزله رعایا و اتباع او و مقصود اصلی از عمل جوارح تاثر دلست پس نماز
مثلا که نهادن پیشانی بر زمین که در نماز واجب شده است غرض رسیدن پیشانی
بر زمین نیست بلکه غرض آنست که بحکم عادت باعث زیادتی تواضع دل
شود زیرا که کسیکه نفس خود را در مقام تواضع و انقیاد یافت اگر استعانت

۹ در صورت تواضع داورد

از اعضا بجوید و اعضای خود را نیز در تواضع قلبی او شریک سازد اما کسیکه
سجده کند و از معنی تواضع غافل باشد و دل خود را باشتغال
دنیوی و لذات آن مشغول دارد و هیچ شک نیست که اثری از سجده
او بدل نخواهد رسید بلکه وجود سجود او با عدم مساوی خواهد بود در نظر
تعریضی که از آن مطلوب است پس نیت در حقیقت روح عملست
و میوه دل و ماده حیات او پس افضل از و باشد و این وجه نزدیکست
بوجه پنجم که سبق ذکر یافت ششم آنکه نیت عبارت از مجرد این قول
که در وقت نماز و روزه و درس گفتن مثلا بگوید نماز میکنم یا روزه میدارم
یا درس گفتن قیام مینمایم تقرب بخدا و معانی این الفاظ را بخاطر گذرانید
هیهات کجاست این معنی را با نچه ارباب تحقیق نیت میدانند زیرا که این مجرد
حرکت دادن زبانی و حکایت نفس است و نیت در حقیقت برانگیزانیدن
نفس است و مایل ساختن او بانچه غرض و مطلوب اوست که عبارت از حصول رضا
و قرب حق است و این برانگیختن و میل هرگاه او را حاصل نباشد بمجرد تکلم
باین کلمات و تصور معانی آن بهم نمیتواند رسید و تکلم او باین کلمات در آنحال
از قبیل گفتن سیر خواهد بود که اشتهای طعام بهم میرسانم و مایل بان
میشوم بقصد آنکه او را باین کلام اشتها و میل مذکور بهم رسد و مثل گفتن کسیکه
دل او از محبت شخصی فارغ باشد عاشق میشوم فلان را و قدم در بادیه د

و اطلا... نم بلکه راهی از برای بدست آوردن میلان خاطر بچیزی
و اقبال دل بسوی آن نیست که تحصیل اسبابی باعث میلان و اقبال
مذکور باشد و اجتناب از اموری که منافی آنست و نفس برانگیخته نمیشود
بجانب فعلی و میل بان نمینماید مگر بسبب بدست آوردن اموری که مناسبتی
بان داشته باشد مربوط بان باشد بحسب صفاتی که غالب است بران
و احتراز جستن از اموری که ضد آنست پس هرگاه غالب شود بر دل مدرس
مثلا دوستی و میل شهوت نفس و اظهار فضیلت در وی آوردن طلبه علم
باو و انقیاد ایشان سخنان او را هر آینه او را ممکن نخواهد بود درس گفتن
بقصد قربت و غرض انتشار علم و ارشاد جاهلان و هدایت گمراهان
بلکه درس گفتن او نخواهد بود مگر بواسطه تحصیل مقاصد باطله و اغراض فاسده
و اگر چه بزبان آورد که درس میگویم تقرب بخدا و بخاطر گذرانید معنی این را و ما دام
که نفس صفات مذکور از لوح خاطر مرتفع نسازد و همچنین هرگاه دل تو نزد نیت
نماز فرو رفته باشد بفکر لذات دنیا و کلی همت خود را مصروف تحصیل
آن داشته باشی میسر نخواهد بود که کلی میل خود را متوجه اقبال نماز سازی
و بدست آوری میلان خاطر خود را بسوی آن بلکه دخول تو در نماز از روی تکلف خود را
بران داشتن خواهد بود و گفتن تو که نماز میکنم از قبیل گفتن سیر خواهد بود
که اشتها بهم رسانم و گفتن فارغ دل که عاشق میشوم حاصل آنکه نیت

کاملی که در عبادت بکار تواند آمد بر وجهی که مخلوط بمیل خاطر و افعال بدنیا نباشد و قلع و قمع آنچه منافی اخلاص و تقرب باشد از خاطر کرده باشد میسر نیست تا دل خود را بالکلیه از امور دنیا و مکر آن باز نگردانی و دامان خاطر خود را از آلایش بصفات ذمیمه دنیا پاک نسازی و قطع نظر از حظوظ عاجله دنیویه بکنی لیکن نیت مراتب اشق و احمز باشد از سایر اعمال و منافات نباشد و میان حدیث نیت المؤمن خیر من عمله و آنچه حدیث متضمن آنست و میان حدیث افضل الاعمال احمزها بلکه موکد و مقرر یکدیگر باشند والله ولی التوفیق

حدیث ~~~ روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد از ابن فضال از کسی که او نقل کرده است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت قال رسول الله صلی الله علیه واله من تاب قبل موته بسنة قبل توبة ثم قال ان السنة لکثیر من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبة ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبة ثم قال ان جمعه لکثیر من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبة ثم قال ان یوما لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبة شرح کلام بلاغت نظام در اضمن آغاز و چهار نمایش و انجام

آغاز مشتمل دو منش منش اول خلاصه کلام امام علیه السلم آنکه

فرمود ... رسول خدای صلوات الله علیه واله که هر کس توبه کند از گناه ... پیش از رسیدن اجل موعود بیک سال هر آینه قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستیکه سال هر آینه بسیار است هر کس توبه کند پیش از مردن خود بیکماه قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستیکه ماه هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بجمعه یعنی بیک هفته قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستیکه هفته هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بیک روز قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستیکه روز هر آینه بسیار است هر کس در مقام توبه شود قبل از آنکه معاینه بیند قبول میکند خدای تعالی توبه او را من مات قبل موته بسنة توبه در لغت بمعنی رجوع و برگشتن است از امری گاه آنرا به بنده نسبت میدهند و گاه بخدای تعالی چون به بنده نسبت میدهند معنی آن برگشتن است از معصیت و گناهکاریست بسوی طاعت و فرمانبرداری و چون بخدای اسناد کنند برگشتن از عقوبت و عذاب بجانب لطف و آمرزگاری و در اصطلاح پشیمانی از گناهست و قید آخر بواسطه آنست که بیرون رود از تعریف توبه پشیمانی از شراب خوردن مثلا بواسطه آنکه مضرست ببدن و بعضی زیاده کرده اند بران عزم بر ترک معاودت بگناه را ابد الاباد یعنی دل نهادن بر آنکه دیگر هرگز

لکثیر
بیوم قبل الله توبة

بر سر آن گناه نگردد و ظاهر است که عزم مذکور لازم آن پشیمانی است
و هرگز از آن منفک نمیشود و کلام تام در این مقام آنست که توبه دست
نمیدهد مگر بحصول سه امر اول دانستن آن که گناه حجابیست میان
بنده و خداوند که مانع می آید از سعادت لقای او و زهریست قاتل
نسبت بکسی که مباشر آن میشود پس چون این معنی را دانست و یقین
کرد در آئینه او را حالت دیگر دست میدهد که آن امر دوم است از امور
ثلثه مذکوره و آن اندوهگین شدن نفس است بواسطه از دست
رفتن سعادت لقای محبوب حقیقی و تاسف داشتن است بر ارتکاب
اموری که باعث آن شده و این تالم و تاسف است که تعبیر از آن بندامت
و پشیمانی میکنند و هرگاه تالم و تاسف زیادتی کرد و بسیار شد حالت
دیگر دست میدهد که امر سیوم است از امور مذکوره و آن قصد بچیزیست
که یکی تعلق بزمان حال دارد و ترک گناهیست که مباشر آن بوده و آنکه
بزمان آینده متعلق است دل نهادن بر عدم ارتکاب آنست و قرار دادن
با خود که دیگر بر سر آن نگردد تا آخر عمر و آنچه بزمان گذشته نسبت دارد
تدارک و تلافی طاعات و عباداتیست که از و فوت شده مثل قضا کردن
نمازهایی که ادای آن نکرده بوده و بیرون آمدن از مظالم و حقوق مردم
که در ذمه او قرار گرفته و امثال آن و این سه حالت یعنی دانستن ضرر گناهها

و یکی تعلق بزمان حال دارد و ... بزمان آینده

ابتهاله

... آن و قصد امور مذکوره که تعلق بازمنه ثلاثه دارد از امور
چندانند بر ترتیب مذکور مترتب که حصول هر یک از آن لازم دارد حاصل بودن
دو تای دیگر را گاه هست که بر مجموع این سه حالت اسم توبه اطلاق میکنند
و حالت اول را مقدمه آن می نامند و حالت سیوم را ثمره و نتیجه آن
و گاه هست که مجموع پشیمانی و عزم مذکور را توبه میگویند و برخی از اصحاب
قلوب و ارباب عرفان توبه را بوجوه دیگر نیز تعریف کرده اند بعضی گفته اند
التوبة رجوع الآئب عن الجرم السابق توبه بازگشتن غلام گریخته
است از گناهی که پیشتر مرتکب آن شده و بعضی گفته اند اذابة الاحشاء
لما سلف من الفحشاء گدازانیدن دل و اعضای درونیست با آتش ندامت
آنچه از پیش رفته است از گناهان و بعضی گفته اند خلع لباس الجفاء و بسط
بساط الوفاء کندن لباس جفا کاریست و گسترانیدن بساط
وفا و نیکوکاری قبل الله توبه مراد بقول خدای تعالی توبه بندگان را ساقط
ساختن عقابیست که مترتب بر گناهی که از آن توبه میکنند و آنکه توبه باعث
سقوط عذابست مجمع علیه اهل اسلام است و هیچکس از علماء خاصه و عامه
در این معنی خلاف نکرده است خلاف در این است که قبول توبه و اسقاط
عذاب مذکور از تایب آیا بر خدای تعالی واجب است که اگر نکند ظلم او لازم
می آید عن ذالک یا بر سبیل تفضل و موهبت که از روی کرم و احسان

بر بندگان خود بعمل می آورد معتزله بر قول اول رفته اند و قبول توبه را بر
خدای تعالی واجب میدانند و اشاعره قول ثانی را اختیار کرده اند و میگویند
از روی محض تفضل و احسان است و بر وی واجب نیست و از علمای شیعه
شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز با ایشان درین مسئله موافقت
نموده است و در کتاب اقتصاد حکم بعدم وجوب آن بر خدا کرده و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در بعض کتب کلامی خود این قول را اختیار
کرده و خواجه نصیر علیه الرحمه در متن تجرید درین مسئله توقف نموده است
و شیخ یک از مذهبین را رجحان نداده و ظاهر درین مسئله با شیخ و علامه
است و دلایل وجوب مدخول است من تاب قبل ان یعاین
مراد بمعاینه اینجا دیدن ملک الموت است چنانچه از ابن عباس رضی
الله عنه انچنان روایت شده است و میتواند بود که مراد بمعاینه یقین
کردن موت و نا امید شدن از حیات باشد چنانچه گویا مرگ را بالمعاینه
می بیند و میتواند بود که مراد دیدن پیغمبر صلوات الله علیه و آله یا امیر المومنین
علیه السلام باشد زیرا که روایت شده است در کتاب کافی از ابی
بصیر که گفت قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام اذا حیل بینه وبین الکلام اتاه
رسول الله صلی الله علیه واله ومن شاء الله فجلس

رسول الله صلی الله علیه واله عن یمینه والاخر عن
شماله فیقول له رسول الله صلی الله علیه واله اما ما کنت
ترجوه فهو ذا امامك واما ما کنت تخاف فقد امنت منه
ثم یفتح له بابا الی الجنة فیقول هذا منزلك من الجنة
فان شئت رددناك الی الدنیا ولك فیها ذهب وفضة
فیقول لا حاجة لی فی الدنیا الحدیث یعنی فرموده است
امام جعفر صادق علیه السلم که هرگاه حایل شود مرگ میان مومن و سخن
کردن او یعنی چنان شود که از سخن کردن بیفتد می آید نزد او رسول خدای
صلوات الله علیه واله و کسیکه خدای تعالی خواسته باشد یعنی امیر المومنین
علیه السلم و می نشیند رسول خدای صلی الله علیه واله از جانب راست او و آن دیگر
یعنی حضرت امیر المومنین علیه السلم از جانب چپ پس میگوید باو رسول
خدای صلی الله علیه واله اما آنچه ازو امید داشتی اینک در پیش تست
و آنچه از آن می ترسیدی بدرستیکه از آن ایمن شدی پس میگشاید از
برای او دری بسوی بهشت و میگوید باو که این است جا و مقام تو
از بهشت اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدنیا و ترا در آن طلا و نقره بسیار
بوده باشد پس آن شخص چون مشاهده و استماع آن بشارت نماید
بگوید مرا در دنیا حاجتی نیست و باز گشت بدنیا را نمیخواهم و مراد بمن شاء الله

و راین حدیث چنانچه درضمن ترجمه آن نگارش شد امیر المومنین علیه السلام آ
بنا بر آنکه در بسیاری احادیث که در این باب وارد است بتصریح باسم
مبارک آنحضرت شده و گویا مبهم آوردن اسم آنحضرت از تحدیث
والله اعلم از روی تقیه و خوف از مخالفین است *ما لیس انها* هیچ شک
نیست که وجوب توبه بر عاصیان امت را فوریست و تاخیر و تعویق در آن
جایز نی زیرا که گناه بمنزله زهر قاتل است و توبه بمنزله بدن پس چنانچه هرگاه
زهر بر بدن وارد شود در حال مبادرت باستفراغ آن می باید نمود تا بدن
کرا شراف بر هلاک یافته باقی ماند و باندک تعویق و تاخیری انجان نشود
که از قبول دوا باز ماند واجب است بر صاحب گناه که در حال مبادرت
بتوبه نماید و دین خود را که مشرف شده است بر هلاک دارنیم باشیدن
نگاهدارد و کسیکه در توبه اهمال جایز دارد و از وقتی بوقت دیگر اندازد
دو خطر عظیم او را در پیش است که اگر یکی سالم ماند کان اینست که از دیگر
رخت سلامت نتواند بر کنار کشید یکی در رسیدن اجل موعود که وقتی خبردار
میشود که میباید مرد و فرصت هیچکار نمانده است و تدارک و تلافی ممکن
نیست و وقت آن رسیده است که حضرت عزت در کلام مجید در ضمن
این آیه اشارت بان کرده است که وحیل بینهم وبین ما یشتهون یعنی جدائی
افتاد میان ایشان آنچه ما یشتهند بان و هرچند الحاج نماید که تاخیر کند یکساعت مرا از

... میشود که وقت فرصت گذشته است و ترا مهلت آن نیست
چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که من قبل ان یاتی احدکم
الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب
وبعضی مفسرین گفته اند معنی این آیت والله اعلم آنست که در وقت جان
کندن بعد از آنکه پرده از روی کار برداشته شود و این کس بر زشتی کردار
خود اطلاع یابد میگوید ای ملک الموت چه شود اگر یکروز دیگر مرا مهلت دهی
که در آن عذر گناهان خود را از پروردگار خود بخواهم و در مقام توبه و انابت
درآمده بواسطه خود توشه از عمل صالح بردارم جواب میشنود که قد فنیت
الایام ایام توبه منقضی شده است در روزی بواسطه تو نمانده است
که ترا فرصت آن توانیم داد پس بگوید یکساعت مهلت ده مرا جواب
میشنود که فنیت الساعات ساعتهای تو نیز در معرض فنا و زوال درآمده است
و مهلت آن نیز نیست پس در توبه بر روی او بسته شود در وحی او را
بدوزخ کشانند و ساقی یاس و ناامیدی شراب حسرت و ندامت بر تضییع
عمر و تلف کردن اوقات بروی بیهوده باشد و بسا باشد که از هول صدمات
آنحال تزلزل در بنیان ایمان او راه یابد و اصل دین او نیز بر جای نماند نعوذ
بالله من ذالک و خطر دوم آنکه از تراکم ظلمت معاصی و برهم نشستن
غبار مناهی آینه دل او زنگ گیرد بمثابه که بصیقل توبه و انابت نتوان در

در مقام جلای آن شده چراکه هر معصیتی که انسان مرتکب آن میشود در دل او تاریکی
از آن بهم میرسد همچنانچه از نفس آدمی بر روی آئینه کناهان او بسیار شد آن
تاریکی مرتبه مرتبه زیاده میشود تا آنکه دل را فرا میکیرد و سیاه میسازد و چون بر آن
ثبات ورزیده و در مقام رفع آن بتوبه و انابت نشد آن سیاهی مرتبه
مرتبه در سرشت او جا میکند و طبعی او میشود چنانچه بخار نفسی که بر روی آینه نشست
و بسیار شد آن آینه زنک میکیرد و چون در مقام رفع آن نشدند بسیار
ماند آن زنک در جرم آن جا میکند و جوهر آن را بالکلیه فاسد میسازد و چنان
میکند که دیگر هرگز صیقل نگیرد چنانچه سابق گوید قطعه آهنی را که موریانه بخورد
نتوان برد از و بصیقل زنک و از ین دل آگاه بقلب منکوس تعبیر میکند
و کاه بقلب اسود و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت کان ابی
یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب
لتواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر
اعلاه اسفله یعنی پدر من که میکفت هیچ چیز بیشتر از کناه باعث
فساد دل نمیشود بدرستیکه دل با آینه کناه در می افتد و همیشه با کناه
زد و خورد مینماید تا مغلوب او شود پس چون مغلوب او شد و کناه بر او غالب
آمد بالای او زیر میکردد یعنی سر از زیر میشود و بر او در می آید چنانچه هرکز

نوائد

نوائد بر عاقبت و روایت شده است در کتاب مذکور از امام محمد باقر
علیه السلم که ما من عبد الا فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب
ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلك
السواد وان تمادی فی الذنوب زاد ذلك حتی یغطی
البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله
عز و جل کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون
یعنی نیست بنده از بندکان مکر آنکه در دل او نقطه ایست سفید پس چون مرتکب
کناهی شد در آن نقطه سفید نقطه سیاهی بهم میرسد پس اکر در مقام
استغفار شد و از آن کناه توبه کرد آن سیاهی بر طرف میکردد و اکر در کناه
باقی ماند و باز کناه دیکر و آن سیاهی زیاده میشود همچنین تا آنکه جمیع سفیدی
را بپوشد پس چون سفیدی تمام پوشیده شود دیکر هرکز صاحب آن
مردی چیزی نمی بیند و اشارت باین معنیست قول خدای تعالی در کلام مجید
کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون نه چنان است
که کافران میکویند بلکه غشاوه غرور و غفلت بر دلهای ایشان پوشانیده
باز نکار انکار بر دلهای ایشان نهاده و آنچه بودند ایشان پوشانیده
که کسب آن میکردند از آثام و معاصی یعنی بشئامت سیئات و معاصی دلهای
ایشان زنک خورده و بیحاصل شده است پس قول امام علیه السلم

نیست و توبه ... نیز صحیح است اکثر علما قول دوم را اختیار کرده اند
و توبه را مطلقا صحیح میدانند خواه در حال قدرت بر گناه باشد و خواه
بعد از زوال قدرت بلکه بعض متکلمین اجماع علمای سلف را برین قول
دعوی کرده اند و این اولی ست صحیح بودن توبه که در مرضی واقع شود که غالب
ظن آن مردن باشد اما توبه که بعد از حصول مردن و یقین شدن مرگ
بفعل آید که حال معاینه عبارت از انست همه اتفاق دارند برانکه قبول نیست
و اجماع بر عدم صحت آن منعقد ست و کلام الهی نیز ناطق که و لیست

التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم

الموت قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار اولئك

اعتدنا لهم عذابا الیما

یعنی قبول نیست توبه مر آنان را که بعمل می آورند گناهان را و از آن باز نمی ایستند
تا انکه چون حاضر میشود یکی از ایشان را مرگ میگوید بدرستی که اکنون توبه
میکنم و توبه همچنین مقبول نیست مر آنان را که میمیرند و ایشان کافرانند بعضی
کافرانی را که بعد از تعین شدن موت در مقام توبه از کفر در می آیند
آن گروه که بر گناهکاری ثابت ورزند تا رسیدن وقت رحلت و آن
گروه که بر کفر بمیرند آماده ساخته ایم ما بجهت ایشان عذاب دردناک را
و در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه واله روایت شده است

درین حدیث که لم یرجع الی اخره یعنی بر نگردید ... کشتی
صاحب آن دل را بسوی خیر دلالت دارد برانکه هر کس دل او اینچنان شد دیگر بر او
از گناه باز گشت نمیتواند کرد و در مقام توبه ازان نمیتواند شد اگر بزبان
گوید تبت الی الله رجعت کردم و باز گشت نمودم بسوی خدای تعالی قول مذکور
از وی زیاده از حرکت دادن زبانی نخواهد بود و دل او ازان آگاهی نخواهد داشت
پس هیچ اثری بران مترتب نخواهد بود و قول مذکور دارد مثل قول گازر
خواهد بود که شستم و پاک ساختم جامه را که اگر هزار بار این سخن را بر زبان
آورد جامه از چرک پاک نمیشود و سفید نمیگردد و بسیار باشد که اهل شود و حال صاحب
این دل بمساهله و عدم بهوا در اوامر و نواهی شرعی و چنان شود که ضروریات
دین در نظر او سهل نماید و دفع و اعتبار احکام الهی از نظر او زایل گردد
و طبع او نعوذ بالله از قبول آن نفرت کرد تا انکه متحیر شود و حال او بضعف عقیده
و زوال ایمان و بی ایمان از دنیا برود و این حالت ست که تعبیر ازان
بسوی خاتمه میکنند اجارنا الله وایاکم عن ذالك خلافست
میان علما در انکه آیا جارست در توبه از عزم بر عدم عود بگناه یعنی دل نهادن
برانکه دیگر بر سر گناه نرود و اما آیا امکان صدور گناه از تائب شرطست
چنانچه کسی که مباشر زنا شده باشد اگر بعد از انکه عنین شود توبه کند بعزم
انکه اگر قدرت بر زنا یابد بیرامون آن نگردد توبه آن شخص صحیح نیست بالفرض

نیز

که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر یعنی بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که او را بغرغره نرسد و غرغره عبارت از تردد روح است در حلق و امثال آن از اجسام مایعه در حلق مراد تردد روح است در وقت جان کندن و محدثین امامیه رضوان الله علیهم حدیث بسیاری روایت کرده اند از ائمه اهلبیت علیهم السلم در باب آنکه در وقت حضور موت و ظهور علامات مردن و مشاهده احوال آن توبه قبول نیست و بعضی استدلال کرده اند بر این وجه که ایمان برهانیست یعنی انسان مکلف است بآنکه بدلیل و برهان تحصیل آن نماید و چون مشاهده علامات موت حقیقت امر را عیان میکند و عاقبت کار بالمعاینه بانکس مینماید پس در آن حال تکلیف ساقط باشد چنانچه در آخرت که جمیع معارف و اعتقادیات بدیهی میشود جمیع تکالیف ساقط است و بعضی مفسرین گفته اند که از جمله الطاف الهی آنست که امر کرده است قابض ارواح را که از جانب انگشتان پا بیرون آورد و در مرتبه بالاتر برده باشد تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق آورد تا او را مهلتی باشد از برای رو آوردن بخدای تعالی و مبادرت بوصیت و توبه و امثال آن پیش از آنکه مرگ برا و معاینه شود و وقت توبه بگذرد و چه بار از سینه بگذرد و بحلق برسد امر مردن بر و متیقن میشود چنانکه گفته اند

بیت: نه همین آنکه میرد تا بمیرد ❀ امید از زندگانی بر گیرد ❀ بس چنان میشود

که در وقتی که روح از بدن بیرون میرود ذکر خدای بر زبان باشد و امید بلطف و غفران خدا حاصل بکنان در یافت آن حالی روزی ما و همه و کرمه اللهم صل علی محمد و آل محمد بسیده نماند که در قرآن مجید امر بتوبه نصوح واقع شده است قال الله تعالی فی سورة التحریم یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا و مفسرین در معنی توبه نصوح چند وجه ذکر کرده اند

اول: آنکه مراد بتوبه نصوح توبه ایست که نصیحت میکرده باشد مردم را که بآن گرایند یعنی میخوانده باشد ایشان را بسوی خود و مرا میداشته باشد که بمثل آن قیام نمایند از غایت حسن آثار و نیکوئی که دارد که در صاحب آن ظاهر باشد یا توبه که صاحب خود را نصیحت میکرده باشد که دیگر تا آخر عمر پیرامون گناه نگردد روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از ابی الصباح کنانی که سوال کرد از امام جعفر صادق علیه السلم از تفسیر قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا حضرت فرمودند یتوب العبد عن الذنب ثم لا یعود فیه یعنی توبه میکند بنده از گناه و دیگر هرگز بسر آن نمیرود کنایه از آنکه توبه نصوح این چنین توبه ایست

دوم: آنکه نصوح در لغت بمعنی خالص است چنانکه غسل هرگاه از منیدم جنب پاک شده باشد آنرا غسل نصوح میگویند پس مراد بتوبه نصوح توبه ایست که خالصا لوجه الله باشد یعنی به پشیمانی

وندامت او از گناه محض این باشد که از ارتکاب آن قبیح [illegible]
خوشنودی خداست نه بواسطه ترس آتش دوزخ و بیم گرفتاری بعذاب
چنانچه خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در کتاب تجرید حکم کرده است باینکه
پشیمانی از گناه بواسطه ترس آتش دوزخ توبه نیست و در شرح حدیث
سی و هفتم نیز در این باب بعضی سخنان گذشت که تذکر آن در این مقام
نفع تمام دارد [illegible] آنکه نصوح یا خود از نصاحت است بمعنی خیاطت
و دوختن جامه و مراد بتوبه نصوح توبه ایست که پارهای که بناخن معصیت
در جامه دین و شریعت بهم رسیده بدوزد و با صلاح آورد یا آنکه جمع کند
میان تایب و اولیاء الله چنانچه خیاط بهم می آورد پارچهای جامه را
[illegible] آنکه نصوح در واقع صفت تایب باشد نه صفت توبه و اسناد
آن بتوبه اسناد مجازی باشد و حاصل معنی آیه والله اعلم آنکه ای آن
گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید از گناهان خود بسوی خدای تعالی
توبه که بسبب آن ناصح باشند مر نفسهای خود را بآنکه آیتان کنید بان بر وجهی
وجهی چنانچه بسبب آن بنیان گناه شما از بیخ برکنده شود و اثر آن بالکلیه
از نامه اعمال شما مرتفع گردد و آن نمیشود مگر بگذرانیدن نفس خود با آتش
حسرت وندامت و دور کردن ظلمت مناهی و سیئات از آئینه خاطر خود بنور
اعمال صالحه و حسنات چنانچه روایت کرده است شیخ ابو علی طبرسی [illegible]

تفسیر آیه مذکوره از امیر المؤمنین علی علیه السلام که ان التوبة یجمعها ستة
اشیاء على الماضي من الذنوب الندامة وللفرائض الاعادة
ورد المظالم والاستحلال الخصوم وان تعزم الا تعود
وان تذیب نفسك فی طاعة الله کما ربیتها
فی المعاصی وان تذیقها مرارة الطاعات
کما اذقتها حلاوة المعاصی یعنی بدرستیکه توبه می باید فراهم آورده باشد
شش چیز پشیمانی از گناهان گذشته و اعاده فرایض و واجباتی که از تایب
فوت شده باشد و رد مظالم و حلالی خواستن از دشمنان و دل نهادن بر آنکه دیگر
بسوی گناه نرود و آنکه بگدازانی نفس خود را در طاعات خدای تعالی همچنانکه
تربیت داده او را در معصیت و بچشانی او را تلخی عبادت در کتاب نهج
البلاغة ذکر کرده است که شخصی در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام گفت
استغفر الله حضرت فرمودند ثکلتك امك الا تدري
ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العلیین
وهو اسم واقع على ستة معان اولها الندم على ما مضى
الثاني العزم على ترك العود الیه ابدا الثالث ان تؤدی
الى المخلوقین حقوقهم حتى تلقى الله سبحانه املس
لیس علیك تبعة الرابع ان تعمد الى کل فریضة علیك

ضیّعتها فتؤدّی حقّها الخامس ان تعمد الی اللحم الذی ینبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم وینشأ بینهما لحم جدید السادس

ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة

یعنی مادر برای تو گریه کناد ایا میدانی که استغفار چه معنی دارد که بان قیام نمائی بدرستیکه استغفار درجهٔ بلند اعلی ومرتبهٔ بزرگان عالم بالا است وان اسمیست واقع بر شش معنی اوّل ۱ پشیمانی بر گناهای گذشته دوم ۲ عزم براینکه دیگر بر ان نزدیک نشوی سیوم ۳ ادا کردن حقوق مردم بایشان تا انکه چون در معرض لقای الهی در ائی بوجه کردار تو از لوث گناه ساده باشد ودامان اعمال تو از لوث مناهی پاک چنانچه بسبب ان عقوبتی نبوده باشد تر اچهارم ۴ انکه توجه تامی بهر فریضه که از تو فوت شده باشد وچنانچه باید از عهدهٔ حق ان برائی پنجم ۵ انکه توجه نمائی بسوی گوشت بدن خود که از حرام روئیده باشد وچنانچه باید از عهدهٔ پس گداز در اوردن آن را باتش حزن واندوه تا اتصال یابد پوست بدن تو باستخوان بعد از ان گوشت تازه بروید ششم ۶ انکه بچشانی جسم خود را تلخی طاعت وفرمان برداری همچنانچه چشانیده بودی اورا حلاوت معصیت وگناهکاری ودر کلام بعضی اکابر واقع است که چنانچه کافی نیست در جلای ائینه که اندک زمانی نفسی کشیدن بر ان ومیوه شده باشد از کثرت بخارهای سیاهی که بر روی ان نشسته رنگی که عمیق باشد محو وباز داشتن نفس از ان ومانع

از ان ... بر ان نشیند بلکه انچه اول نشسته است وباعث زنگ شده از ان بصیقل سعی زایل نسازی وجرم ان را از زنگ پاک نسازی جلای یابد همچنین کافی نیست در جلا دادن ائینهٔ دل از ظلمتهای معاصی وکدورات مناهی وباز داشتن نفس از اقدام بمعاصی بلکه ناچار است که تاریکی آن را بنور طاعات وعبادات برطرف سازی وزنگی که از گناه بران بران نشسته است بصیقل اعمال صالحه وکردار نیک زایل کنی زیرا که چنانچه از هر گناه ظلمتی در دل می نشیند از هر تقصیری که در واجبات واقع شود کدورتی در ان بهم میرسد واولی انست که هر ظلمتی را که از گناهی در ان بهم رسیده باشد بنور عملی زایل سازی که در مقابل ان گناه باشد باین وجه که گناهان خود را بذکری وهمه را بتفصیل ملاحظه نمائی وطلب کنی حسنه را که در مقابل انست وبر هیچ گناه قیام نموده بان حسنه که در مقابل انست قیام نمائی مثلا رفع کنی گناه شنیدن ساز وغنا را بشنیدن قران وحدیث ومسایل دینی وبرطرف سازی گناه مس کردن مصحف را بی طهارت از تو واقع شده باشد بتعظیم مصحف وبوسیدن وبر چشم نهادن آن وکثرت تلاوت ان وگناه جنب رفتن بمساجد را باعتکاف در ان مساجد وزیادتی نماز وعبادت در کنجهای آن ومباشر جاروب کردن ان مساجد وانچه از این قبیل باشد والمادر

حقوق الناس و آنچه تعلق بحق مردم داشته باشند باید که اولا در مقام
ادای آن باشان در آیی و حلالی طلبی از ایشان بعد از آن رفع کنی
گناه ایذا رسانی را که از تو بایشان رسیده است باحسان و تواضع
بسیار بایشان و گناه غصب مال ایشان را که از تو واقع شده
باشد بثنا و مدح ایشان در مجالس و محافل و منتشر ساختن اوصاف
نیکوی ایشان و بر این قیاس رفع کنی هر گناه از گناهان خود را از
حقوق الله و حقوق الناس بچیزی از جنس او که در مقابل آن باشد
همچنانچه طبیب علاج هر مرض را بضد آن مرض مینماید حضرت عزت همگنان را
توفیق بان روزی کناد بمنه وجوده مطلب چهارم مشهور است میان علمای
رضوان الله علیهم که سنت است بعد از فراغ از توبه غسل کردن خواه
توبه از کفر باشد که عبارت از اسلام آوردن کافر است خواه از
فسق و مناهی و مستند ایشان در توبه از کفر آن است که روایت
شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که امر کرد آنحضرت ثمامه حنفی
و قیس بن عاصم را بعد از آنکه اسلام آوردند بغسل و در توبه از فسق حدیث است
که روایت کرده است آن شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب
تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلم که مردی نزد آنحضرت
آمد و گفت بدرستیکه مرا همسایه ایست که مر او را کنیزکی چند هستند خنیاگر

کرا نزوای

۳۶۰

... ر لوندگی میکنند و عود مینوازند گاهست که چون داخل
... خانه میشوم بواسطه شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم
و زیاده از قدر احتیاج در آن می نشینم امام علیه السلم فرمودند لا تفعل
این چنین مکن آن مرد گفت بخدا قسم که این کاری نیست که من بپای خود
بسر آن رفته باشم بلکه بقصد کار دیگر میروم و گوش من از آن میشنود
حضرت فرمودند ویل لک اما سمعت الله یقول یعنی وای بر تو مگر نشنیده
قول خدای تعالی را که در کلام مجید که ان السمع والبصر والفؤاد کل
اولئک کان عنه مسئولا یعنی بدرستیکه گوش و چشم و دل هر یک از آنها
بعمل آمده پرسش خواهند نمود آن مرد گفت گویا من هرگز این آیت را
از کتاب خدای نشنیده ام نه از عربی و نه از عجمی لاجرم ترک کردم این
عمل را و از آنچه بعمل آمده توبه و استغفار میکنم بخدای پس امام علیه السلم
فرمودند قم فاغتسل و صل ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی
امر عظیم ما کان اسوأ حالک لو مت علی ذلک استغفر الله و اسئله
التوبة من کل ما یکره فانه لا یکره الا القبیح والقبیح دعه لاهله فان لکل اهلا
یعنی برخیز و غسل کن و نماز کن آنچه توانی گذار و بدرستیکه مقیم بوده بر کار زشتی
چه بد میبود حال تو اگر بر آن حال میمردی استغفار کن و طلب آمرزش نمای از خدای
تعالی و سوال کن از او توفیق توبه را از آنچه نزد او ناخوش باشد زیرا که نزد

او ناخوش نیست مگر آنچه نزد عقل قبیح باشد و قبیح را تأمل آن لذار که بر
کاری بجمعی نسبت دارد و این حدیث را شیخ اگر چه در کتاب مذکور
مرسل نقل کرده است و سند از او درست ذکر نکرده و در بسیح یکی از کتب
حدیث که بنظر بنده رسیده دیده نشده است که از اسند نقل کرده باشند
یعنی بر حال سند از امام معصوم همه ذکر کرده باشند سوال کلینی بنهایتش
مرسل بودن آن ضرر بمقصود نمیرساند زیرا که بنابر آنچه در حدیث سنی
دیگر گذشت در بین الوآب حدیث ضعیف نیز کافیست العزیز تکلو ذکر
که هرگاه زیاده نشستن در طهارت خانه را بواسطه شنیدن آواز تغنی
که در خانه همسایه بود از نهایت مشابه بد داند و آنرا گناه عظیم شمرده
مرتکب آنرا باین نهایت تخویف نماید و در باب او گوید ما اسوأ
حالك لو مت علی ذلك و تاکید تمام از آن توبه و استغفار فرماید
اما چون جواد بود و حال ابنای این زمان با آنچه مشاهده میشود از ایشان
هرگاه بی توبه و انابت از دنیا بروند نسئل الله العصمة والتوفیق مخفی نماند
که همچنانچه این حدیث دلالت بر استحباب غسل بعد از توبه میکند متضمن امر
بنماز نیز هست چنانچه غسل در توبه سنت است میباید نماز نیز در توبه سنت
باشد و اکثر فقهای ما رضوان الله علیهم سخن ما یا باستحباب غسل اکتفا
نموده اند و سنت بودن نماز را ذکر نکرده اند و باید دانست که اکثر علمای

غسل توبه را مطلقا سنت دانسته اند خواه توبه از صغایر باشد و
خواه از کبایر و از کلام شیخ مفید علیه الرحمه فهم میشود که استحباب غسل مذکور
مخصوص است بتوبه که از کبایر باشد و توبه از صغایر را غسل در کار نیست
و شیخ علی اعلی الله شانه متمسک باین حدیث شده و اعتراض
کرده است زیرا که این حدیث صریحست در آنکه توبه آنمرد از شنیدن
سازی بوده که کنیزان همسایه او می نواخته اند و شنیدن ساز از گناهی از
کبایر نشمرده بخاطر میرسد که بحث مذکور بر شیخ مفید علیه الرحمه وارد نیست
چه حدیث مذکور دلالت دارد بر آنکه از آنمرد اصرار بر آن فعل واقع شده بود
است چنانچه از قول او که گاه هست که چون داخل طهارت خانه میشوم بواسطه
شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم ظاهر میشود چه تعبیر ازین معنی
باین عبارت کرده است که ربما دخلت المخرج فاطیل
الجلوس استماعا لهن و رب در اغلب از برای تکثیر و بسیار و انمودن
امری استعمال میباید چنانچه در کتاب مغنی اللبیب تصریح باین معنی
کرده بلکه شیخ رضی رحمه الله ذکر کرده است که شیوع استعمال رب در
تکثیر بحدیست که گویا بمنزله معنی حقیقی او شده است و گاهی که در تقلیل
استعمال مینمایند از قبیل مجاز است که تا قرینه بر آن نباشد فهم آن
نمیتوان کرد و شیخ شهید قدس سره تصریح کرده است بر آنکه اصرار بر صغیره

بمجرد بسیاری آن حاصل میشود و هیچ شک نیست که اصرار بر صغیره کبیره است
و قول امام علیه السلام که لقد کنت مقیما علی امر عظیم یعنی هر آینه به تحقیق
که قیام داشته بر امری بزرگی وما اسوء حالک لو مت
علی ذالک یعنی چه بد حالی میبود حال تو اگر بران حال میمردی نیز اشعار
براین معنی دارد خصوصا که از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده است که او
مطلق گناه را کبیره میداند بواسطه مشارکتی که در مخالفت امر الهی و خروج
از اطاعت او دارند چنانچه در حدیث وارد است که لا تنظر الی
ما فعلت وانظر الی من عصیت یعنی منگر در انچه کرده بنگر بسوی کسیکه
بعصیان و فرمان نابرداری او قیام نموده و گفته است گاه است
که اطلاق صغیره و کبیره بر گناه میکنند باضافه بما تحت و ما فوق مثل بوسیدن
زنان بیگانه که نسبت بدیدن او کبیره است و نسبت بوطی صغیره چنانچه
تفصیل و بیان در حدیث سیوم سبق ذکر یافت و هیچ شک نیست که
انچه از ان مرد صادر شده بود متضمن سه نوع گناه بود شنیدن آواز زن
نامحرم که مطلقا حرام است خواه غنا باشد و خواه غیر غنا و شنیدن غنا و
گوینده گی ایشان و شنیدن ساز عود پس مجموع امور ثلثه با هم نسبت بهر یک
تنها کبیره باشد بلکه میتوان گفت که شنیدن غنای تنها نیز نظر بشنیدن
او از کبیره است و نیز بانچه ذکر کردیم مندفع میشود انچه وارد دانسته اند

شیخ علیه الرحمه برگشته که استحباب غسل توبه را مخصوص میداند
بتوبه از کفر بتوبه از فسق و گفته است از قول او لازم می آید که در توبه از
صغایر که بی اصرار باشد غسل سنت نباشد بواسطه انکه صغایر نه
کفر است و نه فسق زیرا که ارتکاب آن خلل در عدالت نمیکند و هرچه
خلل در عدالت نکند فسق نیست و حال آنکه حدیث دلالت دارد برانکه در
توبه از ان نیز غسل سنت است **انجام** باید دانست که اگر گناه تابع
نداشته باشد امر دیگر را بحسب شرع قیام بان لازم باشد مثل پوشیدن
حریر و شنیدن غنا و امثال آن همین پشیمانی از ان بروجهی که لازم آمد باشد
مثل داشته باشد عزم بر ترک ان را بقصد قربت کافیست و چیزی
دیگر سوای آن واجب نیست و اگر امر دیگر را تابع داشته باشد از حقوق الله یا حقوق
الناس خواه مالی باشد و خواه غیر مالی واجب است با پشیمانی مذکور اتیان
بان امور کاه باشد که مکلف مخیر باشد میان اکتفا و بتوبه تنها و میان توبه
و اتیان بان پس اما حقوق الله مالی مثل ادا کردن بنده در کفاره صوم مثلا
واجب است با توبه اتیان بان نیز کاهی که قدرت بران داشته باشد و اما حقوق
الله غیر مالی اگر غیر حدی باشد که حاکم شرع از برای بعض گناهان تعیین شده
مثل قضای نماز و روزه و کفاره و امثال آن نیز واجب است بجای آوردن آن
با توبه کاهی که قدرت بران داشته باشد و اگر محل حد شرعی باشد مکلف

مخیر است میان آنکه اعتراف کند بان نزد حاکم شرع تا حاکم اقامت
حد نماید یا آنکه پنهان دارد آن را و بتوبه و انابتی که میان او و خدای تعالی واقع شود
اکتفا نماید درین وقت حد از او ساقط خواهد بود کاهی که توبه مذکور
قبل از ادای شهادت جمعی باشد بران نزد حاکم شرع و اما حقوق
الناس مالی هیچ شک نیست که واجبست بری ساختن ذمت
خود را از آن و در مقام ادای آن بصاحبان حق در آمدن تا ممکن باشد
و اگر صاحب حق مرده باشد بوارثان او و وارثان او در هر طبقه قایم
مقام او خواهند بود چون بایشان برساند در ایام حیات خود یا بعد
از فوت او و هم وارثان او ازو که برسانند یا بیگانه در ایام حیات یا بعد از
موت کرده و می تبرع از جانب او بایشان برساند ذمت او بری خواهد شد
و اگر کسی در مقام ادای آن نشود نه بصاحب اصلی و نه بوارث او و در
ذمت او بماند تا روز قیامت فقهای ما را در مستحق آن روز قیامت چند
قول است اول آنکه مستحق الصاحب اول است که در دنیا حق او غصب شده
و دوم آنکه حق وارث آخر است و اگر چه امام باشد سیوم آنکه منتقل بخدا میشود
و بحقوق الله باز میگردد و ایشان را در آن حقی نمیماند و قول اول اصح است
چنانچه از حدیث صحیحی که درین باب از امام جعفر صادق علیه السلم روایت
شده است استنباط آن میشود و اما حقوق الناس غیر مالی باید دید اگر

اضلال

اضلال
و از راه بردن جمعی باشد واجب خواهد بود هدایت و براه در آوردن
ایشان و اگر قصاصی باشد مثل آنکه کسی را [illegible] کشته باشد و او را
بازای آن باید کشت واجب است که بمستحق آن قصاص اعلام نماید و تمکین
دهد او را از احقاق آن مثل آنکه در ماده مذکور بگوید به پسر او مثلا من
که پدر ترا کشته ام میخواهی بکش و اگر حد باشد مثل آنکه دشنام بزنا
داده باشد مومنی را اگر آن شخص عالم باشد بان واجب است تمکین
آن در اقامت حد و گذاشتن که او را حد بزند و اگر عالم نباشد آیا واجب
است اعلام او بان یا نه هر دو وجه محتمل است اما وجوب اعلام
بواسطه آنکه حق آدمیست و ساقط نمیشود تا او ساقط نسازد و اما
عدم وجوب بواسطه آنکه اعلام امر مذکور ربا و باعث تجدید ایذاء و آزار او است
بامری که باعث دشمنی و عداوت میشود و این تفصیل در غیبت نیز
میرود و کلام خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه و عبارت ملا قطب الدین
محمد شاگرد او اشعاری بر عدم وجوب اعلام دارد بنابر وجهی که مذکور شد
و باید دانست که آیا آن با آنچه اقدام بگناه لازم داشته باشد از مثل
قضای عبادتی که ادا نشده باشد و ادای حقوق و تمکین وارث از
قصاص و اقامت حد و امثال آنکه مذکور شد در صحت توبه شرط است
بلکه انتها واجب است سر خود و توبه بدون آن صحیح است نهایتش بالکلام

اکر میخواهی بکش مراد اکر

باکمال بر و تمام تر میشود و باید دانست که توبه بر چند قسم است توبه از جمیع
گناهان که متضمن عزم بر عدم آن باشد تا آخر عمر و توبهٔ مبعضه و آن توبه از بعض
گناهاست دون بعض او توبهٔ موقته و آن تا وقت معین است مثل آنکه توبه
کند از گناهان تا آخر سال یا تا آمدن شخصی از سفر و امثال آن و توبه
مجمل و آن توبه از گناهست بلی آنکه ملاحظه کل یا بعض یا تا آخر عمر یا تا وقت معین
در آن شده باشد و علما را در صحت سه قسم آخر خلافست و اصح آنست
که توبهٔ مبعضه صحیح است و الا لازم آید که توبه از کفر صحیح نباشد هرگاه اصرار
بر صغیره داشته باشد و اما توبهٔ موقته بمعنی که گذشت چون شرط کرده اند
در توبه عزم بر ترک گناه را تا آخر عمر ظاهر آنست که صحیح نباشد
و اما توبهٔ مجمل خواجه نصیر الدین علیه الرحمه در آن توقف کرده است
و حکم بصحت و عدم صحت آن نکرده و اگر قایل صحت شویم چندان دور
نخواهد بود چه دلیلی نیست بر آنکه ملاحظهٔ تفصیل در توبه شرط باشد و الله
اعلم حدیث بیست و نهم روایت شده است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او
ابراهیم از عمرو بن عثمان و بعضی از اصحاب ما از سهل بن زیاد و از احمد
بن محمد بن ابی نصر از حسن بن علی از ابی جمیله مفضل بن صالح از جابر
از عبد الاعلی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابراهیم عبد الاعلی

از سوید عقله که گفت فرموده است امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
علیه السلام ان ابن ادم اذا کان فی اخر یوم من ایام
الدنیا و اول یوم الاخره مُثّل له ماله و ولده و عمله
فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت علیک حریصا
شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک قال فیلتفت
الی ولده فیقول والله انی کنت لکم محبا و انی کنت علیکم
محامیا فما لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک
نواریک فیها قال فیلتفت الی عمله فیقول والله انی
کنت فیک لزاهدا و ان کنت علیّ لثقیلا فما عندک
فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم نشرک حتی اعرض انا
و انت علی ربک قال فان کان لله ولیا اتاه اطیب الناس
ریحا و احسنهم منظرا و احسنهم ریاشا فقال ابشر بروح
و ریحان و جنة نعیم و مقدمک خیر مقدم فیقول له
من انت فیقول له انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا
الی الجنة و انه لیعرف غاسله و یناشد حامله ان یعجله فاذا
دخله قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما و یخدان
الارض باقدامهما اصواتهما کالرعد العاصف

وايضاهما كالبرق الخاطف فيقولان له من ربك
وما دينك ومن نبيك فيقول الله ربي وديني الا
سلام ونبيي محمد صلى الله عليه واله فيقولان
له ثبتك الله فيما تحب وترضى وهو قول الله عز وجل
يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا
وفي الاخرة ثم يفسحان له في قبره مد بصره ثم
يفتحان له بابا الى الجنة ثم يقولان له نم قرير
العين نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل يقول
اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا
قال واذا كان لربه عدوا فانه ياتيه اقبح من خلق
الله زيا وانتنه ريحا فيقول ابشر بنزل من حميم وتصلية
جحيم وانه ليعرف غاسله ويناشد حملته ان
يحبسوه فاذا دخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا
اكفانه ثم يقولان له من ربك وما دينك ومن
نبيك فيقول لا ادري فيقولان لا دريت ولا هديت
فيضربان يافوخه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله عز
وجل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلين ثم يفتحان

له بابا الى النار ثم يقولان له نم بشر حال ويسلط الله عليه
حيات الارض وعقاربها وهوامها فتنهشه حتى يبعثه
الله من قبره شرح كلام معجز نظام در ضمن اغاز وچهار تأسيس وانجام
مشتمل بر دو بينش بينش اول خلاصه كلام حضرت امير عليه السلام انكه بدرستيكه
فرزند ادم را چون برسد روزي كه اخر ايام دنياست و اول ايام اخرت
متمثل ميشود يعني بصورت مثالي در اورده ميشود در نظر او مال و فرزندان او
و عملي كه در ايام زندگاني از و اقدام بان واقع شده پس باز مي گردد بسوي مال
خود و ميگويد بخداي قسم اي مال كه من بتو رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول تو
حرص و بخل بسيار مي ورزيدم اكنون مرا بر تو چيست چه مدد بمن ميتواني رساند
پس او بگويد بگير از من كفن خود را كه ترا زياده ازين بر من چيزي نيست
حضرت امير فرمودند بعد از ان باز بگردد بجانب فرزندان خود و بگويد بخداي قسم
كه من شما را دوست ميداشتم و هميشه حامي شما بودم و در دفع ايذا و ازار
شما مينمودم درين وقت مرا بر شما چه چيز است و چه مدد از شما
بمن ميتواند رسيد ايشان بگويند در جواب او كه ميرسانيم ترا تا بقبر تو
و پنهان ميكنيم ترا در ان كه انچه از ما مي ايد در باره تو همين است حضرت
امير فرمودند پس باز گردد بجانب عمل خود و بگويد بخداي قسم كه من بتو بي رغبت
بودم و بانكه بر من گران بود ميتو قيام مينمودم اكنون مرا بر تو چيست و از تو

من چه میخواند رسید عمل بگوید در جواب که من قرین و مصاحب توام
در قبر تو و در روز برآمدن تو از قبر با تو خواهم بود تا من و تو موقف پروردگار تو
دراییم حضرت امیر فرمودند پس اگر مرد خدای را دوست باشد در برابر
او می آید آن صورت بروجهی که بهترین مردم باشد نکهتی خوشبوی خوش آینده
ترین ایشان بحسب لباس فاخر درخت خوب و میگوید بشارت باد
ترا براحتی ابدی نیکو و بهشت پر نعمت و آراینده مقدم تو بهترین مقدمها است
و آمدن تو نیکوترین آمدنها است پس گوید با آن صورت که تو کیستی که این بشارت
میدهی و باین عنایت در مقام خیر خاطر ما حیرت زدگان در میآیی و او در
مقابل گوید من عمل صالح توام که باین صورت درآمده ام بار رحلت کن
از دار دنیا بسوی بهشت عنبر سرشت پس او از دار دنیا رحلت نماید و قبض
روح او بنود در حالی که او میشناخته باشد غاسل خود را و سوگند
میداده باشد حاملان خود را که او را بشتاب میبرده باشند پس چون
بقبر درآید درآیند نیز و او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی که میکشیده
باشند از دنبال خود را از نهایت درازی و میشکافته باشند
زمین را از شدت زدن پاهای خود بران او از ایشان مثل رعد
غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده پس بگویند باو که
کیست پروردگار تو و چیست دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که باو

۳۷۶

ایمان آورده او بگوید در جواب که خدای سزای پرستش پروردگار منست
و دین من اسلامست و پیغمبر من محمد صلوات الله علیه و آله پس دعا کنند
فرشتگان مر او را و گویند یثبتک الله فیما تحب و ترضی
یعنی برقرار دارد خدای تعالی ترا در آنچه دوست میداری ازو و رضای او بآن
مقرون است و این قول ایشان ماخوذ است از قول الهی در کلام مجید
یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی
الاخرة یعنی ثابت و برقرار میدارد حضرت عزت آنانی را که ایمان
آورده اند بقول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت بعد از آن وسیع
میسازند از برای او قبر او را آنقدر که نظر او کار کند پس میکشایند بواسطه
راحت او دری از قبر او بسوی بهشت و میگویند بخواب آسایش در
با دیده خنک و خواب کن خواب جوانان پر نعمت پرورده شده که
حضرت عزت فرموده است که ان اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا
امیر فرمودند و اگر بوده باشد مر خدا را او دشمن بدرستی که خواهد آمد
عمل او بصورتی که بدترین صورتها باشد که خدای تعالی آفریده است
از بحسب هیأت زشت ترین ایشان باشد بحسب تن و بوی ناخوش
پس بگوید باو از روی سخریت و استهزا که بشارت باد ترا بطعام و
شرابی که از حمیم است و زندگی آتش که عبارت از نار جحیم است و او

می شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را
نگاه دارند و شتاب نمی کرده باشند و چون بقبر در آید بیایند نزد او آزمایش
کنندگان قبر یعنی منکر و نکیر و بیفکنند از و کفن او را و بگویند که کیست پروردگار
تو و چیست دین تو و چه کس است پیغمبر تو پس او اعتراف بجهل خود نموده در جواب
ایشان بگوید نمیدانم پس ایشان در مقام نفرین او در آمده بگویند لا
دریت و لا هدیت یعنی برگزندانی و برگز راه دانستن نیابی بعد از آن
بزنند بر سر او بعصای آهنی که با ایشان باشد ضربتی که بیازرده باشد
حضرت عزت حیوانی را مگر آنکه بفزع و اضطراب آید از شنیدن او از آن
سوای جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست بعد از آن
بگشایند از برای او دری عذاب او در قبر او بسوی دوزخ بگشایند و بگویند
بخواب بدترین حالتی و تسلط دهد خدای تعالی بر و مارها و عقربها
و سایر گزندگان زمین را که منکر نیره باشند او را تا وقتیکه برانگیزاند
خدای تعالی او را از قبر او بیت دوم مثل له ماله و ولده و عمله مثل بصیغه
مجهول و تشدید ثای مثلثه است بمعنی صورت یعنی مصور میشوند بصورت
مثالی در می آیند هر یک از اشیاء ثلثه که تمثل میکنند با او و با او سخن میکنند
با ایشان و میتواند بود که مراد از تمثیل و بصورت مثالی در آمدن آنها نزد او
خطور ایشان باشد در خاطر و حضور صورت ایشان باشد در خیال و بر این تقدیر سخن از دن

ان ان

ایشان تاکید بر چنانچه مخفی نیست زبان حال خواهد بود که مراتب فصیح تر و خوش
بیان تر از زبان قال است حریصاً حریصاً شحیحاً شحیح فعیل است بمعنی فاعل
از شح که بفتح شین و کسر و ضم شین هر سه آمده است بمعنی بخل با حرص
قال فی القاموس الشح مثلثة البخل والحرص نودیك الی حضرتك
بهمزه است بمعنی برسانیم ترا و مراد از حضرت قربت است یعنی برسانیم ترا بقرب
الی کنت فیک زاهداً زهد در شتی بمعنی رغبتی و عدم میل بان شیء است
قال فی الصحاح الزهد ضد الرغبة تقول زهد فی الشیء وعن الشیء
ضد الترغیب فیه و ماضی آن بفتح عین و کسر و ضم آن هر سه
آمده است و جسمهم ریاشنا ریاش بکسر رای بی نقطه و بعد از یای دو نقطه
زیرین الف و شین نقطه دار بمعنی لباس فاخر است البشر روح و ریحان
و جنة نعیم روح بفتح را چنانچه از منش بمعنی راحت است و بضم را بمعنی رحمت
یا حیات ابدی و بهر دو وجه آمده شده است در آیه کریمه فاما ان کان
من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم چنانچه در کشاف قراءة بضم را در آیه
مذکوره از پیغمبر صلوات الله علیه وآله روایت کرده است و در مجمع البیان
از امام محمد باقر علیه السلام و تعبیر کرده اند ریحان را در آیه مذکوره برزق طیب
در وزی نیکو و شیخ ابو علی طبرسی از بعض مفسرین نقل کرده است که
مراد بریحان همین گیاه خوشبوست که باین اسم موسوم است در وقت

مردن مومن از بهشت بواسطه آدمی او زند تا بوی کردن ان راحت یابد
فیقول انا عملک الصالح در کتاب کافی در ضمن حدیث دیگر از امام
جعفر صادق علیه السلم براین وجه روایت شده است که فیقول انا
رایک الحسن الذی کنت علیه و عملک الصالح کنت تعمله
یعنی من رای نیکو و اعتقاد حق توام که در دنیا بر آن بودی و عمل صالح تو
که بعمل می آوردی انرا و این کلام محتمل است درانکه چنانچه در شان ایشان
بصورت جسم در می آید اعتقاد نیز در ان نشاه مجسم میشود ارتحل
من الدنیا ارتحل بصیغه امر حاضر است نه فعل ماضی وانه لیعرف غاسله
و درین کلام فعلی مقدر است بقرینه دلالت سوق کلام بران و واو انه
واو حالیست و تقدیر کلام آنست که فیرتحل والحال انه لیعرف غاسله
یعنی پس رحلت میکند بسوی آخرت و حال آنکه میشناسد شوینده
خود را و هوش آن دارد که بداند که غاسل او کیست و میتواند بود که واو انه
واو عطف باشد و جمله وانه لیعرف غاسله معطوف باشد
بر جمله طیب النفس و براین تقدیر احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد بود
و نباشد خامه قال فی الصحاح نشدت فلانا انشده نشدا اذا
قلت له نشدتک الله ای سالتک بالله یعنی عرب گاهی که گوید نشدت
فلانا انشده باین معنی است که گفتم باو انشدک الله یعنی از تو درخواست

دنیا

دنیا یم بحذای یحذان الارض تحذ اذا بضم خای نقطه دار و تشدید
دال بی نقطه بمعنی شکافتن است قال فی الصحاح الارض یخدها و الخد
الشق قاصف رعد آواز کردن و غریدن ابر است و قاصف
ماخوذ است از قصف بفتح قاف بمعنی شدت و صلابت آواز رعد
قال فی الصحاح و ارعد القاصف ای شدید الصوت و من میبینیک
و سعی بسیاری از احادیث وارد است که از امام او نیز سوال میکنند
و آنکه حضرت امیرالمومنین علیه السلم ذکر ان نکرده اند بنابر شهرت آنست
اشارت با آنکه نسبت ان بمرتبه آنست بلکه احتیاج بذکر ان نبوده
نیست و بواسطه رعایت کسر نفس اقدس خود سلام الله علیه
و روایت کرده اند اصحاب ما رضوان الله علیهم که در وقت
دفن فاطمه بنت اسد والده حضرت امیرالمومنین علیه السلم رسول خدای
صلوات الله علیه و آله بنفس اقدس مباشر تلقین او بودند بعد از ان فرمودند
اینک اینک چون اصحاب از ایشان پرسیدند فرمودند که از امام او سوال
سوال میکردند و او نمیدانست که در جواب آن چه گوید من بیاد او دادم
گفتم پسر تو پسر تو یعنی بگوی که امام من پسر من علی ابن ابیطالب است
علیه السلم فبنا ثبت در بعضی نسخ میتواند بود که هر دو بنا خوانده شود
بصیغه غایب یعنی ثابت دارد خدای تعالی ترا بر چیزی که دوست میدارد ازا

ورضای او بان مقرون است ومیتوانند بود که تا باشد بصیغهٔ مخاطب
یعنی هر چیزی که دوست داری تو آنچیز را و از آن راضی باشی وهو
الله عزوجل احتمال دارد که ضمیر هو راجع باشد بقول ملکین که من ربک الله فیما تحب
وترضی بحذف مضاف وتقدیر کلام این باشد که هو مدلول قول الله عزوجل
وبهتر آنست که عاید باشد به تثبیت وبرجای داشتن خدای تعالی مومن را
بدانچه جواب ملکین بان داده است وگفته است الله ربی
الخ یعنی تثبیت وبرجای داشتن مومن بدان جواب مصداق قول خدای
تعالی است در قرآن مجید چنانچه دلالت بر آن دارد آنچه روایت شده است
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که آنحضرت ذکر قبض روح بندهٔ مومن میکردند
پس فرمودند ثم یعاد روحه فی جسده ویاتیه ملکان فیجلسانه فی قبره ویقولان له
من ربک وما دینک ومن نبیک فیقول ربی الله ودینی الاسلام ونبیی
محمد فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی فذلک قول الله تعالی یثبت
الله الذین امنوا بالقول الثابت یعنی بعد از آنکه قبض روح بندهٔ مومن شد
باز عود میکند روح او بجسد ومی آیند نزد او دو فرشته پس می نشانند او را
در قبر او ومیگویند مر او را که کیست پروردگار تو که پرستش او قیام نموده و
چیست دین تو که بران از دنیا رفته وکیست پیغمبر تو که باو ایمان آورده پس
میگوید او در جواب که پروردگار من حضرت عزت است تعالی وحده العزیز

و دین اسلام است پیغمبر من محمد صلوات الله علیه و آله پس ندا میکند منادی
از آسمان که راست گفت بندهٔ من واین مصداق قول خدای تعالی
است یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت یعنی ثابت ودر جای
میدارد خدای تعالی آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت وسخن پایدار
وآنچه روایت شده از پیغمبر صلوات الله علیه و آله ان المسلم اذا سئل
فی القبر یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله فذلک قوله تعالی یثبت الله الذین امنوا الخ یعنی بدرستیکه
مسلم چون سوال کرده شود در قبر گواهی میدهد باینکه نیست خدای سزای
پرستش سوای معبود بی همتا وباینکه محمد رسول وفرستادهٔ اوست پس این
تثبیت وبرقرار داشتن بر این شهادت مصداق قول خدای تعالی
است در قرآن مجید یثبت الله الذین امنوا الایه ثم یفسح
له فی قبره مد بصره وفسح له یفسح بفتح سین در هردو بمعنی وسیع است
از فسحت بضم فا که بمعنی وسعت وفراخیست ومراد بمد بصر او نهایت دوری است
که نظر بان تواند رسید یعنی وسیع وفراخ میسازند قبر او را بالقدر که چشم
او کار تواند کرد وگمان نشود که از منافات وتخالف است میان
مضمون این حدیث ومیان آنچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله در ضمن
حدیث دیگر روایت شده است که یفسح له فی قبره سبعون ذراعا فی سبعین

یعنی فراخ میسازند براو قبر او را بقدار هفتاد گز در هفتاد گز و آنچه در کتاب کافی
روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام یفسح له فی قبره سبعة اذرع
یعنی وسیع میسازند براو قبر او را هفت گز زیرا که وسعت و فراخی قبر باختلاف
درجات و مراتب هرکسی مختلف میشود پس میتواند بود که مرتبه ادنی وسعت
هفت گز باشد و مرتبه وسطی هفتاد در هفتاد و مرتبه اعلی مد بصر والله اعلم

ثم یفتحان له بابا الی الجنة در بعض روایات
بعد ازین فقره این عبارت واقعست فلا یزال یاتیه من روحها
طیبها الی یوم القیمة یعنی بعد از ان میکشایند بواسطه آسایش او در
از قبر او به بهشت که همیشه میرسیده باشد باو راحت و نکهت بهشت

تا روز قیامت ثم یقولان له نم قریر العین قره عین
خنک شدن چشم و برطرف شدن گریه اوست و دیدن او آنچه اشتیاق
دیدن ان داشته باشد و قر بضم قاف چند گرمیست چون عرب گمان
برده است که اشک گریننده از بسیاری فرح و خوشحالی سرد است
و اشک گریننده از بسیاری اندوه و حزن گرم تعبیر میکنند از فرح و خوشحالی
بسیار و ظفر بردشمن بقره عین و خنک شدن چشم و میگویند قرت عینه
بفتح بکسر و فتح و ضم قاف نوم الشاب الناعم ناعم از نعمت بکسر نون
با خودست یعنی با تنعم به یعنی آنچه تنعم بادمی باشد از مال و امثال آن باز

نعمه

از نعمت بفتح نون که بمعنی نفس نعم است و گویا احتمال دویم درین مقام
اقرب است چه گفته اند کم ذی نعمة لا نعمة له یعنی بسیار
صاحب نعمتی هست که مرا در اتنعمی نیست فان الله عز و جل یقول
میتواند بود که این کلام از جمله کلام امام علیه السلام بوده باشد مویدانچه
از کلام سابق بران فهم شد یعنی وسعت قبر و گشودن دری از بهشت
و بران و خوابیدن با خنکی چشم و میتواند بود که تتمه کلام ملکین باشد اصحاب
الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا جای استراحت که مستقر و مقیل هر دو اسم مکان
باشند و میتواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان کنایه از آنکه
زمان و مکان ایشان بهترین زمانها و مکانهاست که در خیال تواند بود
آید و میتواند بود که هر دو یا یکی از ایشان مصدری از ان اراده شده باشد
یعنی بهتر اند از روی قرار گرفتن و نیکوترند بحسب استراحت و مقیل بر تقدیر
ماخوذ از محل خواب نیکوکه چون در بهشت خواب نمیباشد بر معنی لازم
محمول شده و مراد بان روز که در آیت واقعست روزیست که در آیه سابق
بران مذکور است یعنی قوله تعالی یوم یرون الملئکة لا بشری یومئذ
للمجرمین و یقولون حجرا محجورا که بعد از انکه کفار که اقتراح دیدن
ملایکه و لقای خدای کردند و گفتند لولا انزل علینا الملائکة او نری
ربنا یعنی چرا فرستاده نمیشود برما فرشتگان بر سالت

ما با خبار صدق محمد یا جرامی بینم با آنکار ا برور کار خود را تا با ما سخن گوید و
تصدیق و بیعت محمد قربان و بعلی با اختلاف التفاسیر با نازل شده بود
حاصل معنی آن والله اعلم آنست که روزی که ببینند کافران فرشتگان را
هیچ مژده نیست از روز مر کافرانرا یعنی از دو چیز که طلب کرده اند که ملایکه را ببینند
و در دیدن خدای تعالی حدیث لا بشری شنوند و بگویند فرشتگان مر ایشان را
راکه لقای الهی بر شما حرام است و باز داشته شده است و گویند کافران
که چون ملایکه بر ایشان ظاهر میشوند بدین کلمه پناه جویند بخدای تعالی از لقای
ایشان چه شایع بوده است میان اهل جاهلیت که چون در شهری کسی را
دیدندی و از و ترسیدندی گفتندی حجرا محجورا و از شر او ایمن شدندی
از اینجا نیز خیال بستند که مگر گفتن این کلمه از شدت مرگ و صدمات آن خلاصی
خواهند یافت و این حدیث دلالت میکند بر آن که از روز مرگ و وقت حلول
از دار دنیا است و مراد بملایکه ملایکه امر اند و این معنی موافق است بقول اکثر مفسرین
و بعض مفسرین آن روز را بروز قیامت تفسیر کرده اند و ملایکه را بملایکه
که موکل دوزخ اند والله اعلم و آن کافران که بعد از اظهار آنست که مراد بعد در اینجا
اعم باشد از کافر و فاسق که در فسق دوام ورزد و روایت شده است در
کافی بطرق متعدده که بعضی از آن خالی از قوتی و اعتباری نیست از امام
جعفر صادق علیه السلم لا یسئل فی القبر الا من محض الایمان محضا

او محض الکفر محضا یعنی سوال نمیکنند در قبر مگر از کسی که خالص کرده باشد
ایمان را یا خالص کرده باشد کفر را یعنی دین خود را خواه ایمان باشد
خواه کفر درست اخذ کرده باشد و تزلزل در آن نداشته باشد
کسی که ایمان او مشوب بکفر باشد یا کفر او مخلوط بایمان قابل
نخواهند دانست که در قبر از و سوال کنند ولی سوال قبر مخصوص خواهد بود
... گوید یا عامی عام باشی یا عارف خاص یعنی به مسند
بین ذالک خود را و این مذهب اگر چه غیر مشهور است اما بعضی با
حدیث متمسک شده باین قایل شده اند والله اعلم اقبح من خلق الله زیبا
در کلینی ضمن حدیث دیگر که از امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده است
این کلام را بدین وجه واقعست که فیقول له یا عبد الله من انت فما
رایت شیئا اقبح منك فیقول انا عملك السیئ الذی کنت
تعمله ورایك الخبیث یعنی میگوید بآن صورت که ای بنده خدا
تو کیستی من ناخوش تر از تو کسی ندیده ام و او در جواب میگوید من
عمل بد توام که بآن اقدام نموده و عقیده زشت توام که بر آن بوده نزل
بکسر زای نقطه دار و تشدید یا بمعنی هیئت و صورت است ابشر بنزل
من جحیم استعمال بشارت اینجا بر سبیل سخریت و استهزا است
همچنانچه در کریمه فبشرهم بعذاب الیم بر آن وجه واقعست و نزل

بضم نون و زای نقطه دار چیزیست که بواسطه مهمان مهیا میکنند از طعام
و شراب و امثال آن و این نیز چنانچه مخفی نیست از قبیل تهکم
و استهزا است و حمیم آب گرم بسیار گرمست که اهل دوزخ وقتی که تشنه
میشوند بایشان میدهند که رفع تشنگی از خود بان نمایند یا آلی که از
بدن خود را بدان میشوند نهایتش منزل نیاز معنی که سابق ذکر یافت معنی
اول انسب است و تصلیة بمعنی در انداختن در آتش است چنانچه
گویا بقصد سوزانیدن دار و قال فی الصحاح صلیت الرجل نارا
اذا ادخلته النار واذا القیته فیها القاء کانه یرید الاحراق
قلت اصلیه وصلیه تصلیة اتاه ممتحنا القبر
اضافه شده است فقره اسم فاعل بمفعول خود در حذف مضاف
و کلام درین تقدیر است که اتاه ممتحناه صاحب القبر و میتواند بود
که اضافه مذکور از قبیل اضافه صفت باشد بغیر معمول مثل مضارع
و مصرو کریم البلد و چون این توجیه متضمن تقدیری در کلام نیست
اولی است از توجیه اول و باید دانست که احادیث بسیار وارد است
در باب انکه ملکین مذکور مسمی بمنکر و نکیر ند و بعض از اهل اسلام انکار
این معنی کرده اند و گفته اند منکر عبارت از چیزیست که در قبر از کافر
صادر میشود مثل لرزیدن زبان در وقت سوال ملکین و طپش و او امثال

آن

آن و نکیر عبارت از چیزیست که از ملکین بعمل می آید مثل زدن بگرز
آتشین و توبیخ و ملامت میت و امثال آن پس مومنان را باعتقاد
ایشان منکر و نکیری نخواهد بود نهایتش احادیث بسیار درین باب
روایست که صریحست در خلاف آن والله اعلم فالقیا اکفانه
جهه تخصیص القا و دور افکندن کفن بعد وا لله ظاهر است زیرا که در آن
شناعت و ناخوشی هست که مناسب است بحال او فیضربا
یا فوخه بمرزبة معهما ضربة یا خلق الله عز و جل من دابة الا
یافوخ بیای دو نقطه تحتانی و بعد از آن الف و فا و آخرش خای نقطه
دار موضعیست از سر که اطفال را وقتیکه نزدیکند بوقت ولادت آن
موضع حرکت میکند و جمع آن یا فیخ می آید بروزن مصابیح و مرزبه بکسر میم
و سکون رای نقطه و زای نقطه دار و بای یک نکته است بمعنی عصای
آهنین و مشهور تخفیف باست قال فی الصحاح الارزبة التی یکسر
بها المدر فان قلبتها بالمیم خففت فقلت المرزبة یعنی ارزبه بتشدید
با چیزیست که کلوخ را بان میشکنند و هرگاه قلب کنی همزه را بمیم تخفیف
با خواهی خواند و قاضی بیضاوی در کتاب شرح مصابیح که از مصنفات
اوست میگوید ارباب حدیث مرزبه را به تشدید با خوانده اند و صواب تخفیف
باست و با را گاهی بتشدید باید خواند که بدل کنی میم را بهمزه و لیکن صاحب

قاموس تصریح کرده است باینکه قرزبه به تشدید با نیز آمده است و باینکه صاحب
صحاح نقل کرده است اصلا متعرض نشده و تذعر بدال نقطه دار و عین بی نقطه از
ذعر بضم ذال با خود است و مرادف فزع است و مراد بثقلین جن و انس
و سبب آنکه جن و انس است و سبب آنکه جن و انس را ثقلین
زیادتی غفلت ایشان نسبت بسایر آنچه بر روی زمین است از حیوانات
زیرا که عرب گاهی که میخواهد نفاست و شان چیزی را وانماید اسم ثقیل
بر آن اطلاق میکند چنانچه در حدیث انی تارك فیكم الثقلین كتاب
الله و عترتی بنا بر آنچه صاحب قاموس میگوید بر این وجه تعلیل آمده
و معنی حدیث آنست که بدرستیکه گذاشته ام در میان شما بعد از خود
ثقلین را که کتاب خدا و ذریه من اند بعد از من با ایشان اقتدا کنید
و ایشان را وسیله نجات هدایت خود سازید و بعضی گفته اند ثقلین
نامیدن جن و انس بواسطه رزانت و گرانی رای ایشان اقتدا کنید
و ایشان را وسیله نجات و هدایت خود سازید و بعضی گفته اند ثقلین
نامیدن جن و انس بواسطه رزانت و گرانی رای ایشان است نظر
بسایر حیوانات و بعض گفته اند بواسطه ثقیل بودن ایشان است بتکالیف
شرعی و گویا حکمت در اینکه ایشان آواز عذاب قبر را نشنوند آنست که اگر
بشنوند احوال آن نشاء بر ایشان بدیهی خواهد شد و فایده تکلیف که امتحان

وایشان

و از نا جنس ایشان است و رهیدگی بر تکلیف ایشان مترتب نخواهد بود
و احادیث بسیار بطریق شیعه و اهل سنت وارد است که اشعار
بر آن دارد که حیوانات عجم آواز عذاب قبر را میشنوند و احساس آن مینمایند
از آنجمله روایت شده است از امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمود
قال النبی صلی الله علیه واله وسلم انی کنت لا نظر الی
الابل والغنم وانا ارعاها ولیس من نبی الا وقد رعی الغنم
فکنت انظر الیها وهی ممتلئة فی المکینة ما حولها شیء
یهیجها حتی تذعر فینظر فاقول ما هذا واعجب حتی
جاءنی جبرئیل علیه السلم فقال ان الكافر یضرب ضربة
ما خلق الله شیئا الا سمعها ویذعر لها الا الثقلین
یعنی پیغمبر صلوات الله علیه واله فرموده اند بدرستیکه بودم من که میدیدم بسوی
بعض شتران و گوسفندان و حال آنکه من شبانی ایشان میکردم
و نبوده است هیچ پیغمبری که شبانی گوسفند نکرده باشد پس بودم من
که نظر میکردم بسوی ایشان و ایشان ممتلی و مجتمع بودند در مکانی که داشتند
و در حوالی ایشان چیزی نبود که باعث تفرقه و رم کردن ایشان شود
پس دیدم که ناگاه رم کردند و متفرق شدند نخود گفتم آیا چه چیز است
این و تعجب میکردم تا آنکه جبرئیل امین علیه السلم بر من نازل شد

و گفت بدرستیکه کافری را در قبر ضربتی زده اند که نیافریده است خدای
تعالی چیزی را مگر آنکه آواز آن میشنود سوای ثقلین یعنی جن و انس که
حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست و روایت شده است
در کتاب کافی از زید بن ثابت که گفت بینما رسول الله صلی الله
صلی الله علیه و اله فی حائط البنی النجار علی بغلة له
و نحن معه اوجاءت به فکادت ان یلقیه واذا اقبر ستة
و خمسة فقال صلی الله علیه و اله من یعرف اصحاب
هذه الاقبر قال رجل انا قال فمتی ماتوا قال فی الشرک فقال
ان هذه الامة یبتلی فی قبورها فلولا ان لا تدافنوا لدعوت
الله ان یسمعکم من عذاب القبر الذی اسمع منه
یعنی وقتی رسول خدای صلوات الله علیه واله در محوطه بنی نجار بر استر خود
سوار بودند و ما با آن حضرت بودیم که ناگاه استر مذکور رم کرده در رسم کرد
چنانچه نزدیک بود که حضرت را بیندازد که در این اثنا نظر ما بر قبر چند
افتاد که عدد آن شش بود یا پنج پس حضرت صلوه الله علیه و آله
از صاحبان قبور مذکور استفسار کردند فرمودند که میشناسید ایشان را
مردی گفت من میشناسم حضرت از او پرسیدند که در چه زمان مرده اند
آن جماعت گفت در زمان شرک و کفر حضرت فرمودند بدرستیکه این

گروه مبتلی اند در قبرهای خود بعذاب اگر نمیبود خوف اینکه شما از دفن
یکدیگر باز ایستاده در مقام سوختن و بدریا انداختن یا بسباع و هوام
دادن موتی خود در آیید از ترس آنکه مبادا توبیخ و سرزنش هم کرده شما
را کسی ننموده باشند که پدر فلان فلان عذاب گرفتار است یا خویش فلان را
در یا عمل این بوده که در قبر بر این وجه عذاب میکنند و امثال این امور
هر آینه دعا میکردم بدرگاه احدیت که بشنواند شما را از عذاب قبری که
من میشنوم از آن و یسلط الله علیه حیات الارض و عقا
ربها روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام
کان الله یسلط علیه تسعة و تسعین تنینا لو ان تنینا
واحد منها نفخ علی الارض ما انبت شجرا ابدا بدرستیکه
خدای تعالی مسلط میسازد بر کافر نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن ماران
نفس بر زمین دمد دیگر هرگز زمین گیاه نرویاند و اهل سنت نیز روایت کرده اند
همین عدد خاص را از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و بعضی از اصحاب حال
گفته اند که نمیباید تعجب نکنید در تخصیص ماران باین عدد خاص چه سبب باشد
که عدد ماران مذکور بقدر عدد صفات ذمیمه او باشند مثل کبر و ریا و حسد
و حقد و سایر اخلاق زشت و صفات ناپسندیده زیرا که آن انواع بسیار
میگردد پس میتواند بود که عدد انواع آن در واقع نود و نه باشد در یک از آن

بعینه در ان نشا مبدل بماری نشود و بعضی از ارباب حدیث در تخصیص عدد

اسماء مذکور میشود ۹۹ وجه ظاهری اقناعی ایراد کرده اند که حاصل آن آنست

که در حدیث وارد شده اِنَّ لِلّٰهِ تعالی تسعة وتسعین اسماً من

احصاها دخل الجنة یعنی مر حضرت عزت را تعالی وحده العزیز نود و نه نام است که

هر کس احصا کند و ضبط نماید ازرا داخل میشود بهشت را و معنی احصای

آنست که تصدیق نماید و اذعان کند باتصاف خدای تعالی بجمیع انها

و نیز روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و اله که ان لله مایة

رحمة انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس والبهایم

واخر تسعة وتسعین رحمة انزل منها رحمة یرحم بها

عبادة یعنی حضرت عزت را صد رحمت است که یکی را از ان نازل ساخته

است در میان جن و انس و بهایم و نود و نه رحمت دیگر گذاشته است

که در آخرت شامل بندگان خود سازد و ازین تا آنها بیا مرزد پس از

حدیث اول معلوم شد که حضرت عزت بیان کرده است از برای بندگان

خود مراتب معرفت خود را به نود و نه نام مبارک خود و از حدیث دوم ظاهر

شد که مر بندگان را نزد خدای تعالی نود و نه رحمت باقیست پس چون کار از ا

بر هیچ یک از اسما نود و نه گانه معرفت حاصل نیست بازای هر اسمی برای

و در مقابل هر رحمتی که بمقتضای حدیث دوم از برای مومن در ان نشا

جواها بود بجهت کار ها ری مخلوق شده است که از زر و اندیشهای او میکند باشد

... اسماعیل وجه مذکور رد هو کاتری نمانیم اول بسا باشد که بخاطر خطور کند

که بسیار است که بر سر قبر می ایستیم بعد از دفن و گوش می اندازیم اصلا

از سوال و جواب مذکوره و خطاب و عتاب ملکین نمیشنویم و بسیار

بر اهیم نکافیم و می بینیم میت را در قبر همچنانچه گذاشته ایم بی انکه ظاهر شود

... نشانیده اند و از ان حال تغیر داده و اصلا ماری و عقربی نمی بینیم

که در گرد بیش او جمع باشند چون تصدیق توانیم کرد امری را که مشاهده

و عیان دلالت بر خلاف ان داشته باشد پس باید دانست که شنیدن

سوال و جواب قبر و دیدن ما حیات و عقارب مذکوره را در عالم

ملک یعنی عالم مشاهده و عیان معنی نمی آید از تصدیق بان چه تحقیق

امور مذکوره در عالم در عالم ملکوتست یعنی عالم غیب اند و این گوش و چشم

را قابلیت آن نیست که استماع و مشاهده امور ملکوتی نماید بلکه ادراک

مذکور بحس دیگر است غیر این حواس نمی بینی که صحابه رضوان الله علیهم که

بسعادت خدمت پیغمبر صلوات الله علیه و اله استسعاد داشتند

ایمان آورده بودند بانکه جبرئیل بر ان حضرت نازل میشود و اذعان

کرده بودند با انکه حضرت مشاهده او میکند و ... هم

انکه ایشان با انکه حاضر بودند او را نمی دیدند و آواز مکالمه ایشان را نمی شنیدند

بس اگر ایمان باین معنی نیاورده تصحیح اصل ایمان و تصدیق بملایکه و وحی و نزول
و نزول جبرئیل علیه السلام اهم و واجب است از تصحیح ایمان بعذاب قبر و کوشش
کن که از ابدست آوری و اگر ایمان آورده و تجویز آن کرده که انبیا
علیهم السلام مشاهده چیزی نمایند که دیده سایر امت را قابلیت مشاهده
آن نباشد و چیزی را بشنوند که امت از آن نتوانند شنید ایمان بعذاب
قبر بیارد و تجویز این بکن که میت چیزی را ببیند و بشنود که ما نه بینیم و نشنویم
که از جمله اموری که مورث استبعاد تو ادر آن میکند آنست که فکر کنی
بحال کسی که در عالم خواب در مجلسی که جماعتی نشسته اند می بینند که مار
و عقرب بسیار بر کرد و پیش او در آمده او را میگزند یا جمعی از اهل عذاب او را
بعذاب و عقاب بسیار مبتلی داشته اند و می آزارند و فریادهای مهیب بر روی
او میکشند و آواز آنها بنهایت الم و آزاری باید چنانچه گاه هست که در
اثنای خواب از شدت آن الم و آن ندا فریادهای مهیب از و بظهور میرسد
و بدن و بلرزش در آمده عرق بر او می نشیند و حال آنکه مردمی که نزد او حاضر
نه آوازی میشنوند و نه چیزی را از مار و عقرب مذکور و کسانی که او را می آزارند
می بینند پس قیاس کن بر این حالت عذاب قبر و مار و عقرب آن را
و بان ایمان بیار و غرض ازین تمثیل مجرد تشبیه این حالتست بان خواب
وجود آن در عالم خیال است در خارج تحقیق ندارد و هیهات هیهات چه جای

از برای آنکه تحقیق و وجود آن در خارج بمراتب اشد واتم از وجود مار و عقرب بیداری است
ما که نسبت حیات و عقارب بیداری بان از قبیل نسبت حیات
عقارب عالم خواب است بحیات و عقارب بیداری فان الناس
نیام فاذا ماتوا انتبهوا **نظم** مردمان غافلند از عقبی ۞ همه گوئی که خفتگان
اند ۞ ضرر و غفلتی که می ورزند ۞ چون بمیرند و آگهی دانند ۞ **تنبیه دوم**
بباید دانست که عذاب قبر که عبارت از عذابیست در برزخ ما بین موت
و قیامت متفق علیه جمهور امت است و اکثر ملتها بان قایلند و از اهل اسلام
کسی انکار آن نکرده مگر گروهی اندک که در معرض اعتنا و اعتبار نیستند
و اجماع امت بر خلاف ایشان منعقد است و احادیث نبوی بطریق مخالف
و موالف دران باب متواتر این معنی چنانچه از حد ضبط و شمار متجاوز است
و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بسیاری را از آن از طرق
اهلبیت علیهم السلام روایت کرده و همچنین شیخ صدوق محمد بن بابویه
در کتاب امالی و غیر آن از مصنفات خود و کتاب مشکات و مصابیح
از طریق اهل سنت نیز بر بسیاری از آن اشتمال دارد و آیات قرآنی
نیز معاضد آنست مثل قوله تعالی کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا
فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون یعنی چگونه
کافر میشوند بخدای تعالی و ایمان نمی آورید بوحدانیت او و حال آنکه شما بودید

مردگان یعنی اجسامی که از آن حیات نبود پس زنده گردانید شما را نفخ روح
در بدنهای شما و پس از این بمیراند شما را چون اجلهای شما در رسد
بعد از آن باز زنده گرداند شما را پس بسوی او باز گردانیده شوید
برای مجازات زیرا که خدای تعالی در این آیت رجوع و بازگشت بسوی
او را که عبارت از انگیخته شدن روز قیامت است عطف کرده است
به ثم بر زنده گردانیدن پس یکی البته در قبر خواهد بود چنانچه جمعی از مفسرین
بر این رفته اند که از آن جمله فخر رازیست در تفسیر کبیر و هر کس قایل شده
بزنده شدن در قبر قایلست بعذاب قبر پس مدلول آیت تحقق عذاب
قبر باشد و قوله تعالی حکایة عن آل فرعون النار یعرضون علیها
غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون
اشد العذاب یعنی فرو گرفت آل فرعون را آتش عرض کرده میشوند
بر آن بامداد و شبانگاه و روزی که قیامت قایم شود گویند فرشتگان
ایشان را که در آئید ای کسان فرعون در سخت ترین عذابی که عذاب
جهنم است زیرا که عطف در آمدن ایشان باشد عذاب در روز قیامت
بر عرض ایشان بر آتش بامداد و شبانگاه تقاضای آن میکند که عرض بر آتش
مذکور غیر عذابی باشد که در قیامت است و آن نخواهد بود مگر در قبر و از امام
جعفر صادق علیه السلم روایت شده است که ان هذا فی نار البرزخ

قبل القیمة اذ لا غدو و لا عشی فی القیمة یعنی این عرض بامداد و شبانگاه بر آتش
در برزخ خواهد بود پیش از قیامت زیرا که بامدادی و شبانگاهی در قیامت
نیست بعد از آن امام علیه السلم فرمودند که مگر نشنیده قول خدای تعالی را
...ل و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب
...ز آنکه عطف نیز تقاضای آن میکند که عرض مذکور در برزخ باشد
نه در قیامت و قوله تعالی و من اعرض عن ذکری فان له معیشة
ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی یعنی کسی
اعراض کند و روی بگرداند از یاد من پس بدرستیکه مراورا است زیستن
تنگ و زندگانی ناخوش و حشر میکنیم او را روز قیامت نابینا که هیچ
چیز را نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای الیم آن را چه اکثر مفسرین گفته
اند که مراد از زیستن تنگ و زندگانی ناخوش عذاب قبر است بقرینه ذکر
قیامت بعد از آن و میتواند بود که مراد بآن زندگانی دنیا باشد بواسطه آنکه
بسیاری از کفار را زندگانی دنیا خوشگوار است و ناخوشی و تنگی مر
و مومنان را بر خلاف آن زندگانیست در کمال ناخوشی و تنگی چنانچه حدیث
مشهور الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر ظاهر است و قوله تعالی
فی حق قوم نوح اغرقوا فادخلوا نارا یعنی غرق ... ب و داخل شدند
آتش را زیرا که فا چنانچه گذشت از برای تعقیب بی تراخیست و ظاهر است

که در آمدن ایشان بآتش قیامت متصل نیست بغرق شدن ایشان
پس مراد از آتش برزخ باشد و اگر مراد حضرت عزت تعالی
در آمدن ایشان بآتش روز قیامت میبود مناسب این بود
که عطف آن غرق شدن به ثم واقع شود نه بفا چنانچه مخفی نیست
سیوم اشتهار یافته است در کتب کلامی اهل سنت لان تر وقوع عذ
قبر بآیه کریمه ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا
بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل یعنی میگویند کافران روز قیا
ای پروردگار ما میرانیدی ما را دوبار و دوبار زنده گردانیدی ما را دوبار
پس اعتراف کردیم ما بگناهان خود که انکار بعث بود و تکذیب پیغمبر تو
در آن ایا هست مر ما را بسوی بیرون شدن از آن یا بسوی بیرون
آمدن از آتش دوزخ که بسبب آن استحقاق یافته ایم هیچ راهی
یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ رهائی یابیم و تقریر استدلال
مذکور باین وجه است که حضرت عزت حکایت کرده است در این آیه
از کلام ایشان بر وجهی که مشعر است بر تصدیق و اعتراف ایشان بدو
میرانیدن و دو زنده گردانیدن پس یکی میرانیدن در دنیا خواهد بود بعد از
حیات و یکی در قبر بعد از سوال منکر و نکیر و یکی زنده گردانیدن در قبر خواهد
بود بواسطه سوال مذکور و یکی در قیامت بواسطه جزا دادن اعمال و سکوت

از زندگی دنیا که از ایشان واقع شده و نام آن نبرده اند بجهت آنست که غرض
ایشان ذکر زنده گردانیدن نیست که ایشان را بسبب آن زیادتی قدرت
الهی معلوم شد بر بعث و بر انگیختن ایشان و از این جهت است که بعد از آن
گفته اند فاعترفنا بذنوبنا اعتراف کردیم بگناهان که بسبب انکار
البعث ما را حاصل است و زنده گردانیدن در دنیا طاری است که بر وجهی
نیست که ایشان را سبب معرفت مذکور بوده باشد تا اعتراف بگناهان
ایشان از سبب مذکور بر آن متفرع تواند شد و میر سید شریف در شرح
مواقف گفته است تفسیر این آیت بر این وجه میان مفسرین شیوع
تمام دارد و این چنین از ایشان اشتهار یافته است بعد از آن گفته است
و اما حمل میرانیدن اول بر مخلوق شدن اجسام بی حیات در وقت
نطفه و علقه بودن و میرانیدن دوم بر میرانیدنی که بعد از حیات دنیا است
و حمل زنده گردانیدن اول بر حیات دنیا که بعد از آن ممات است و زنده گردانیدن
دوم بر حیات قیامت و پیش از حالت نطفه و علقه حیاتی نبوده است
و با آنکه باین حمل قایل شده اند مگر گروهی اندک از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است
تا این جا بود ترجمه کلام او در شرح مواقف و از آن معلوم شد که تفسیر بر وجه
اول مشهور و قول اکثر دانسته و تفسیر بر وجه [illegible] ذو قول اقل
و بخاطر میرسد که قضیه بر عکس این است چه بعد از تتبع کلام اعاظم مفسرین

[illegible]

ظاهر میشود که آنچه او شاذ و قول اقل دانسته میان ایشان مشهور ترست
و شیوع آن بیشتر و آنچه او شایع و مشهور گفته شاذ است و قول اقل
و گویا این حکم از وسهویست که بر قلم او رفته است زیرا که در تفاسیر مشهوره
که در میان است و مدار علمای عصر بر آنست کشاف علامه زمخشری است
و مفاتیح الغیب امام فخر رازی که بتفسیر کبیر اشتهار دارد و معالم التنزیل
بغوی که در میان اهل عربیت بقرا مشهورست و مجمع البیان و جوامع الجامع
شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمة و تفسیر نیشابوری و تفسیر انوار التنزیل
قاضی بیضاوی و هیچ یک از مفسرین مذکور تفسیر این آیت را بوجه
اول مرضی ندانسته اند بلکه اکثر ایشان وجه دوم را اختیار کرده اند و تفسیر بوجه
اول را بعضی نقل کرده اند و ضعف کرده و بعضی بر مجرد نقل آن اقتصار نموده
اند بی آنکه ترجیح داده باشند و اگر آن شایع و مشهور میبود میان ایشان
چنانچه میر سید شریف دعوی کرده بر این وجه مسلوک نمیشد و ما بواسطهٔ توضیح
مقام در صدد ایراد کلام بعضی از ایشان در آمده میگوییم صاحب کشاف نزد
تفسیر آیت مذکوره گفته است اراد بالاماتتین خلقهم امواتا
و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائین الاحیاء
الاولی و احیاء البعث یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو
میرانیدن آفریدن ایشان را اجسام بی روح در اول فطرت و میرانیدن

نیست ایشان را هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن در
دنیا بافاضهٔ روح بر اجسام مذکوره و زنده گردانیدن در قیامت
بنفخ اسرافیل و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست
اگر گویند چگونه صحیح باشد که آفریدن ایشان را اجسام بی روح در حال
نطفه و علقه و اماتت و میرانیدن گویند و حال آنکه امانت و میرانیدن تحقق
ندارد مگر بعد از حیات جوابش اینست که چنانچه صحیح است که بگویی

سبحان من صغر جسم البعوضة و کبر جسم الفیل
یعنی پاکی یاد میکنیم کسی را که خرد گردانید جسم پشه را و بزرگ گردانید جسم
پیل را و چنانچه میگویی بکسی که بیاشر چاه کندن میشود تنگ ساز
دهن چاه را و فراخ گردان پایانش را و حال آنکه در مثال اول نقل از بزرگی
و خوردی و از خوردی ببزرگی نیست و در مثال ثانی نقل از تنگی بفراخی
و از فراخی بتنگی نه بلکه مراد تو آفریدن و ساختن بر آن وجه است و وجه
صحت این قول آنست که خوردی و بزرگی جایز است که بر دو بر یک چیز
وارد شوند یعنی جایز است که یک چیز خورد ساخته شود و جایز است
که بزرگ بعمل آید بی آنکه یکی را رجحان و اولویتی باشد بر دیگری و برین
قیاس تنگی و فراخی پس هرگاه صانع در وقت ایجاد آن یکی را از آن
دو امر جایز اختیار کند بر آنکه قدرت بر ایجاد بر وجه دیگر نیز داشته

باشد صادق نیست بر وی که گردانیده است از از وجهی که روا بود که بر آن
وجه ساخته شود بوجهی که اختیار کرده است پس بر گردانیدن آن را
از آن وجه که جایز بود که بر آن وجه باشد و اختیار این وجه را بمنزلهٔ نقل
از آن حال باین حال ساخته باین عبارت ادا میکند و کسی که دو میرانیدن
را بر میرانیدن بعد از حیات دنیا و میرانیدن بعد از حیات قبر حمل کرده
بر و لازمست که قایل شود به حیات حیات دنیا و حیات قبر و حیات
قیامت و این خلاف منطوق قرآنست ربنا امتنا اثنتین و
احییتنا اثنتین مگر آنکه متحمل تکلف شود و بگوید چون حیات قبر حیات
مستقلی نیست و جمیع آثاری که بر حیات مترتب میشود بر آن ترتیب ندارد
و از معرض اعتبار ساقط است تا آنکه گمان برده باشد که بعد از زنده شدن
در قبر دیگری مردنی نخواهد بود و تمام زندگی باقی خواهد بود تا روز قیامت
و شمرده باشند ایشان را در سلک جمعی که استثنا شده اند از صعقه
یعنی از هوش رفتگان در قول الهی که الا من شاء الله و آن
وجاییست که میفرمایند فاذا نفخ فی الصور فصعق من فی
السموات والارض الا من شاء الله یعنی پس چون دردمند
در صور یعنی در بوق اسرافیل یا صور اموات علی اختلاف التفسیرین
پس بیهوشی میشود و میمیرد هر کسی که در آسمان و زمین هاست

بلکه کسی که مشیت الهی تعلق بزنده بودن او گرفته باشد پس اگر گویند بنابراین
چگونه معنی سبب آن میشود که ایشان بگناهان خود اعتراف نمایند
و گویند فاعترفنا بذنوبنا میگوییم بدرستیکه ایشان منکر بودند
بعث و زنده شدن در قیامت را و ما ایمان نداشتند و سبب آن
گناه بسیار ایشان را حاصل شده بود زیرا که هر که عاقبت اندیش نباشد
و ملاحظه آخر کار خود نداشته باشد لاجرم در فراخی میدان معاصی خواهد کوشید
پس چون دیدند که مردن و زنده شدن بر ایشان تکرار یافته است
دانستند که خدای تعالی قادر است بر اعاده حیات بر ایشان روز قیامت
مثل قدرتی که بر آفریدن ایشان از اول فطرت داشت و اعتراف کردند
بگناهان خود که بسبب آن کرده بودند از انکار قیامت و معاد جسمانی
و گناهانیکه بسبب انکار مذکور از ایشان بعمل آمده بود و تا اینجا بود ترجمه کلام
صاحب کشاف و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی رحمة الله در
تفسیر جوامع الجامع میگوید اراد بالاماتتین خلقهم امواتا او
اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائین احیاء الاولی
واحیاء البعث وقیل الاماتتان هما التی فی الدنیا بعد
الحیوة والتی فی القبر قبل البعث والاحیاءان هما التی فی
القبر للمسائلة والتی فی البعث یعنی اراده کرده است خدای تعالی

بعد میرانیدن و آفریدن ایشان را در اول فطرت اجسام بی حیات و
میرانیدن ایشان را بعد از منقضی شدن اجلهای ایشان و بدو زنده
گردانیدن زنده گردانیدن اول را در دنیا و زنده گردانیدن اموات
را و بعضی گفته اند دو میرانیدن نیز عبارت از میرانیدن در دنیاست بعد از
حیات و میرانیدنی که در قبر میباشد پیش از قیام قیامت و بعث اموات
و دو زنده گردانیدن عبارت از زنده گردانیدن در قبر است بواسطه سؤال
منکر و نکیر و زنده گردانیدن در وقت بعث بواسطه مجازات و کفافست
در افاده مقصود کلام این دو فاضل بزرگوار و الله الهادی ***(از)*** لیاقت نباشد
که بخاطر خطور کند که تفسیر آیت مذکوره بر وجهی که شایع و مشهور است چنانچه
مذکور شد تقاضای سکوت از ذکر زنده گردانیدن و میرانیدن در قبر میکند
یا کدام یک باتفاق واقعست اما سبب سکوت از آن و عدم ذکر آن چه باشد
و چرا آیت بر این وجه نازل شد ربنا احییتنا اثنتین و امتنا اثنتین نازل
آن نیز باشد پس باید دانست که حیاتی که در قبر است حیاتیست برزخی
یعنی امریست میانه موت و حیات و حیات کامل نیست زیرا که جمیع
از آثار حیات بر آن ترتب ندارد سوی احساس بالم و لذت چنانچه
بعضی از ایشان توقف کرده اند در آنکه حکم کنند بآنکه در قبر اعاده روح ببدن
میت متحقق است و گفته اند که امیت را در قبر حالتی بهم میرسد که ادراک

الم عذاب و لذت حمت مینماید بی آنکه روح ببدن او عود کند پس از این
جهت حیات مذکور را در معرض اعتبار نیاورده اند و در جنب این دو حیات
دیگر حیات ندانسته چنانچه شارح مقاصد در کتاب خود میگوید اتفاق
کرده اند اهل حق بر آنکه خدای تعالی باز میگرداند بمیت نوع حیاتی که توانَد
بآن ادراک الم و لذت نمود و لیکن توقف کرده اند در آنکه آیا روح
در آن حال ببدن میت تعلق میگیرد یا نه و آنچه بوهم در می آید که نمیتواند
بود که حیات بهم رسد بی آنکه روح ببدن تعلق گیرد و در معرض منعست
زیرا که در حیات کامل مسلمست که بآن قدرت بر جمیع افعال اختیاری
بهم میرسد نه در مطلق حیات انتهی ترجمه کلامه و حق آنست که روح
نیز ببدن میت تعلق میگیرد و تعلقیست ضعیف چنانچه اشعاری بآن
دارد آنچه روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق
علیه السلام در ضمن حدیث بزرگی که فید خل علیه فی قبره
ملکا القبر منکر و نکیر فیلقیان فیه الروح الی حقویه
یعنی در می آیند بر او در قبر او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر پس میافکنند
در بدن او روح را تا بهیگاه و چون این حکم نسبت بجمیع اموات
عموم دارد بعضی استبعاد کرده اند و در دانسته اند تعلق روح را ببدن
که طعمه حیوانات درنده شده باشد یا سوخته باشد و خاکستر او بباد

رفته و حق آنست که هیچ استبعادی دران نیست نظر بقدرت الهی
برانکه بگذارد که اجزاء اصلیه منویه بدن از هم نپاشد و متفرق نشود یا آنکه بعد از هم
پاشیدن و متفرق شدن تقدیر کند که فراهم آید و روح بان تعلق گیرد
و از امامان ما علیهم السلام احادیث بسیار روایت شده است
که دلالت دارد بر آنکه اجزای اصلیه منویه برقرار میماند از انجمله حدیثی است
که روایت کرده است از محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کافی
از امام جعفر صادق علیه السلام که از آنحضرت سوال کردند از حال میت
در قبر که آیا جسد او بعد از مردن از هم میپاشد حضرت فرمودند نعم
حَتّی لا یَبقی لَهُ لَحمٌ وَلا عَظمٌ اِلّا طینَتُهُ الَّتی خُلِقَ
مِنها فَاِنَّها لا تَبلی بَل یَبقی فِی القَبرِ مُستَدیرَةً حَتّی یُخلَقَ
مِنها کَما خُلِقَ اَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی بلی از هم میپاشد و چنان
میشود که نه گوشتی باقی میماند و نه استخوانی مگر طینت و سرشت او یعنی اجزای
اصلیه که از آن مخلوق شده که از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند
در قبر او گرد شده تا وقتی که خدای تعالی آن جسد را باز از آن
بیافریند چنانچه اول بقدرت او آفریده شده بود انجام باید دانست
که آنچه این حدیث دلالت بران دارد که علما دران نشاء بصورت
جسم در می آیند و در قبر و حشر قرین و جلیس صاحبان خود می باشند

و بسیاری از احادیث وارد است از طریق مخالف و موالف از آن جمله
حدیثی است که اصحاب ما رضوان الله علیهم روایت کرده اند از قیس بن عاصم
که گفته است وارد شدم با جماعتی از طایفه بنی تمیم بر پیغمبر صلوات الله
علیه و آله پس درآمدم بخدمت آنحضرت و صلصال بن دلهمس در خدمت
آنحضرت بود پس گفتم ای پیغمبر خدا ما را موعظه کن که از آن نفع
یابیم چه ما جماعتی هستیم بادیه نشین که در بیابانها بسر میبریم و بخدمت نمیتوانیم
تو استسعاد یافت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا قیس
اِنَّ مَعَ العِزِّ ذُلّاً وَاِنَّ مَعَ الحَیوةِ مَوتاً وَاِنَّ مَعَ الدُّنیا آخِرَةً وَ
اِنَّ لِکُلِّ شَیءٍ رَقیباً وَعَلی کُلِّ شَیءٍ حَسیباً وَاِنَّ لِکُلِّ اَجَلٍ کِتاباً وَاِنَّهُ
لابُدَّ لَکَ یا قَیسُ مِن قَرینٍ یُدفَنُ مَعَکَ وَهُوَ حَیٌّ وَتُدفَنُ
مَعَهُ وَاَنتَ مَیِّتٌ فَاِن کانَ کَریماً اَکرَمَکَ وَاِن کانَ لَئیماً اَسلَمَکَ
ثُمَّ لا یُحشَرُ اِلّا مَعَکَ وَلا تُحشَرُ اِلّا مَعَهُ وَلا تُسأَلُ اِلّا عَنهُ
فَلا تَجعَلهُ اِلّا صالِحاً فَاِنَّهُ اِن صَلَحَ اَنِستَ بِهِ وَاِن فَسَدَ لا تَستَوحِشُ
اِلّا مِنهُ وَهُوَ فِعلُکَ یعنی ای قیس بدرستیکه با هر عزتی خواریست
و با هر زیستی مردنی و بدرستیکه دنیا را آخرتی در پی است و بدرستیکه بر هر چیز
را که خدای تعالی آفریده است نگاهبانی مقررست و بر هر چیزی بزرگواری
موکل و بدرستیکه هر اجلی را که از برای امری مقرر شده نوشته هست

برطبق آن در لوح محفوظ که تغییری بآن راه نمی یابد و بدرستیکه ناچار است
مر ترا ای قیس از مصاحبی که با تو بزیر خاک درآید و حال آنکه او زنده باشد
و تو با او بزیر خاک درآیی و حال آنکه تو مرده باشی پس اگر آن مصاحب بزرگوار باشد
بزرگوار میکند ترا و اگر ناکس باشد میکند ترا ناکس و او محشور نمیشود در روز
قیامت مگر با تو و تو نیز محشور نمیشوی مگر با او و از تو سوال نمیکنند مگر از
نیکی و زشتی او پس مگردان او را مگر صالح و برگزیده زیرا که اگر پسندیده
باشد با او موانست خواهی گرفت و از صحبت او محظوظ خواهی بود
و اگر فاسد و ناپسند باشد وحشت زده درمانده کی تو نخواهد بود مگر از او و
کردار نیست در دنیا راوی گوید پس گفتم ای پیغمبر خدا می دوست میدارم
که این کلام در ضمن بعضی ابیات بنظم درآید که فخر میکرده باشیم بخواندن
آن بر جمعی از عرب که نزدیک ما میباشند و ذخیره گذارم آن را در
خاطرهای خود پس حضرت باحضار حسان بن ثابت که از شعرای آن
زمان بود فرمان دادند و هنوز نیامده بود که مرا توفیق این نظم روزی شد
و مضمون کلام حضرت را در ضمن بعضی ابیات بنظم درآوردم پس
گفتم ای رسول خدای بتحقیق که مرا ابیاتی چند در این معنی روی داده است که گمان
من اینست که موافق باشد با آنچه اراده شماست و این ابیات را
که گفته بودم برای آنحضرت خواندم **نظم** تخیر خلیطا من فعالک انما قرین

الفتی فی القبر ما کان یفعل ولا بد بعد الموت من ان تعده لیوم ینادی
المرء فیه فیقبل فان کنت مشغولا بشیء فلا تکن بغیر الذی یرضی به الله تشغل
فلن یصحب الانسان من بعد موته ومن قبله الا الذی کان یعمل و چون ترجمه
ابیات مذکور در لباس نظم خوشتر نمود در ضمن این ابیات ادا
یافت **مثنوی** ز فعل خویشتن بگزین انیسی که باشد در قبر انگو
جلیسی جلیس قبر نبود جز فعالت کزان ظاهر شود حال مالت
بود ناچار بعد از مرگ یاری که باشد روز حشرت غمگساری پس ای
کاری کنی باید چنان کز وی که راضی باشد از تو ایزد فرد مکن خود را
بشغل در جهان بند بجز آن کش رضا داده خداوند که بعد از مرگ
و پیش از مرگ یارش نباشد مرورا جز فعل و کارش و در ضمن
شرح بعضی احادیث سابقه نیز در باب مجسم شدن اعمال در آن
نشأه سخنان مذکور شد که تذکر آن در این مقام نافع است و بعضی
از اصحاب قلوب و ارباب حال گفته اند که مار و عقربهائی که در قبر
و قیامت ظاهر میشود بعینه اعمال قبیحه و اخلاق ناشایسته و اعتقادات
باطله و آرای فاسده که در آن نشأه بآن صورت در می آید و بآن لباس
متلبس میشود چنانچه روح و ریحان و حور عین و میوه های بهشتی
که مر نیکوکاران را خواهد بود نفس اعمال صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات

حقه و ارای پسندیده ایشان است که دران نشاء زمان مهیات مرئی اند
و مسماها بنام اسما میگردند زیرا که حقیقت واحد گاه هست که بسبب
اختلاف مواطن و تغیر مکان بصور مختلفه و هیات متغیره میگردد
چنانچه در حدیث نیز بتفصیل و بیان سبق ذکر یافت و گفته اند
که اسم فاعل در کریمه وان جهنم لمحیطة بالکافرین بمعنی مستقبل
نیست که مراد این باشد بدرستیکه جهنم محیط خواهد شد در نشاء
اخروی مر کافران را چنانچه ارباب ظاهر از مفسرین ذکر کرده اند
بلکه بر حقیقت خود در نعت است یعنی حال زیرا که قبایح اعمال و ذمایم
اخلاق و اعتقادات باطله که درین نشاء زمان ایشان محیط است
اند و بدور ایشان در آمده بعینه جهنمی است که ظاهر خواهد شد
بر ایشان در ان نشاء بصورت آتش و حیات و عقارب
ان و برین قیاس کن کلام حضرت عزت را جایی که میفرماید که
الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم
نارا که بترجمه آتش در حدیث سبق ذکر یافت و جایی که میفرماید
یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا یعنی روزی که میابد هر نفسی
آنچه بعمل آورده است از خیر حاضر کرده شده چه مراد ازین آن است
که جزای عمل خود را نزد خود حاضر می یابد زیرا که مراد این است که جزای

عمل خود را

عمل خود را نزد خود حاضر نمی یابد بلکه مراد این است که بعینه عمل خود را نزد خود حاضر
می یابد در لباس دیگر و همچنین کریمه فالیوم تجد کل نفس ما عملت
من خیر محضرا لا یظلم نفس شیئا ولا تجزون الا
ما کنتم تعملون نیز صریحست درین معنی چه معنی آن والله
اعلم آنست که پس امروز یعنی روز بعث ستم یافته نمیشود هیچ نفس
چیزی را یعنی در هیچ چیز بر وستم نمیکنند و جزا داده نمیشوید الا بچیزی
که بعمل می آوردید یعنی جزای عمل شما همان عمل شما خواهد بود در لباس
دیگر و صورتی غیر ان صورت و مانند این آیات کریمه در کلام مجید بسیار
واقعست و در احادیث نبوی نیز این معنی بسیار وارد شده است
مثل قول پیغمبر صلوات الله علیه واله الذی یشرب فی انیته
الذهب والفضة انما یجرجر فی جوفه نار جهنم یعنی کسی که میاشامد
چیزی را در ظرف طلا و نقره و جز این نیست که حرکت میکند و جنبش در
می آید و در درون او آتش دوزخ و قول او صلوات الله علیه واله که
الظلم ظلمات یوم القیمة یعنی ظلمات و تاریکی روز قیامت همان
ظالمیست که در دار دنیا بر و واقع میشود و قول او صلی الله علیه واله که الجنة
قیعان وان غراسها سبحان الله والحمد لله یعنی بهشت زمینیست
هموار و درختان آن سبحان الله و بحمده است کنایه از انکه گفتن این

کلمه در زبان نشر درخت بهشت خواهد شد و امثال این احادیث بسیارست از
واله الطاهرین حدیث چهلم روایت شده است بسندی که
اتصال یافته است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله روحه
از شیخ قدسی اطوار شیخ مفید علیه الرحمه از ابو القاسم جعفر بن محمد
بن قولویه از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش
ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از حماد از ابی بصیر که گفت

سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه
السلام عن ارواح المؤمنین فقال فی الجنة علی

صور ابدانهم لو رأیته لقلت فلان شرح کلام راوی امام علیه السلام
در ضمن آغاز و رسته نمایش و انجام آغاز مشتمل دو بینش بینش اول
خلاصه کلام راوی آنکه سوال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام از ارواح مومنان حضرت فرمودند ارواح مومنان در بهشت
اند بصورتهای بدنهای ایشان که اگر ببینی از راه آینه خواهی شناخت
و خواهی گفت این فلان است یا بنامی که داشته است خوانده خواهی
گفت ای فلان علی الاختلاف الاحتمالین بینش دوم عن ارواح
المومنین یعنی از آنچه حال ارواح ایشان بان آیل میشود بعد از گذاشتن
بدنها و بسیار است که اطلاق میکنند روح را بر جسم بخاری که بوجود می آید

از خون لطیف بخار آمده و کشیده میشود بسوی تجویفی که در جانب چپ
دل واقعست و مراد اینجا آن چیزیست که انسان که میگوید من از آن عبارت
بان میکند یعنی نفس ناطقه و این معنی از روح اراده شده است در جای
قران مجید و حدیث وارد است و عقلا را در حقیقت این حیرت
تام واقعست چنانچه بسیاری از ایشان اعتراف کرده اند بعجز از معرفت
آن تا آنکه بعضی گفته اند قول حضرت امیر المومنین علیه السلام که من
عرف نفسه فقد عرف ربه باین معنیست که آنچنانچه ممکن نیست
راه بردن بشناخت نفس ناطقه ممکن نیست پی بردن بمعرفت کنه

پروردگار و قول الهی در قرآن مجید و یسئلونک عن الروح قل

الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا نیز معاضد این
معنیست چه معنی آیت والله اعلم اینست که سوال میکنند از تو ای محمد
از روح و حقیقت آن بگوی با ایشان که روح از امر پروردگار من مخلوق
شده است و بشما داده نشده است از علم مگر اندک یعنی علمی که بشما
عنایت شده و فاید دانستن حقیقت روح و امثال آن نمیکند مترجم گوید
ترا از بهر دانش چون نزادند از آن بس ظرف دانش تنگ دادند
نشان داد تا غرورت بر زند بیخ نداده بهرت ز علم الا قلیلی بایت علم قلیل
این بر دلی چیست ولی از لاف دانش ممتلی چیست خداوند الحرم

راه برکن غرور دانشم را یی سبر کن دلی ده محرم راز الهی زبان شکر
باشش یکتاهی کزان جز ترک خودبینی نیاید وزین جز عجز و مسکینی نیاید
دریا لجمله اقوال علما در حقیقت روح بسیارست و انچه از ان جمله مشهور شده
است چهارده قول است که در مجلد چهارم از مجموعه که مسما بکشکول است
ذکر آن کرده ایم و انچه از ان جمله رای ارباب تحقیق بران قرار گرفته است
آنست که روح نه در داخل بدن نیست بر این وجه که جزو بدن باشد یا در
بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهریست مجرد از صفاتی که لازم جسمیت است
و از عوارض مادیه عارضی و تعلقی که به بدن دارد و همین تعلق تدبیر و تصرفست
و بس این قول مختار و اعاظم حکمای الهی و پسندیده اکابر صوفیه و اشراقیین
است و رای اکثر متکلمین امامیه نیز بران قرار گرفته مثل شیخ مفید و بنی
نوبخت و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جمال الدین مطهر حلی و از
اشاعره نیز جمعی با ایشان در اختیار این قول موافقت کرده اند مثل
راغب اصفهانی و محمد غزالی و امام فخر رازی و این مذهبیست پسندیده و آیات
شایسته که کتب آسمانی بان نازل است و احادیث مصطفوی
بان ناظر و دلایل عقلیه و علامات حدسیه و مکاشفات ذوقیه معاضد
فقال فی الجنة ظرفیه این جا بطریق مجاز است باعتبار شیئی که روح
بان تعلق گرفته و الا چنانچه مذکور شد روح مجرد است و احتیاج بمکان

ندارد علی صور ابدانهم خبر ثانی مبتدای محذوفست که خبر اولش
فی الجنة است و کلام درین تقدیر است که ارواح المؤمنین فی الجنة
علی صور ابدانهم یا حال است از ضمیر مستتر در ظرف که فاعل ظرف است
و کلام باین آیل که هم فی الجنة حال کونهم علی صور ابدانهم و مراد اینست که قرار
گرفته اند و قیام دارند بران صور و محتملست که علی بمعنی فی استعمال یافته
باشد چنانچه در کریمه ودخل المدینة علی حین غفلة من اهلها
ومصدوقه واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان
بران وجه واقعست بنا بر انچه مفسرین ذکر کرده اند و گفته اند که تشبیه شده است
درین آیه ملابست تعلقی که میان ایشان هست بملابست ظرفی و استعمال
شده است که از برای ملابست تعلقی موضوعست در ملابست ظرفی بطریق
استعاره تبعیه لو رایته لقلت فلان ضمیر مذکور غایب در رایته راجعست
بصورت که در ضمن صور مذکورست و چون صورت اینجا بمعنی شبح
و مثال است صحیح است که راجعست باو بتذکیر واقع شود و الا لفظ صورت
مونث است و ضمیری که راجع باشد باو می باید ضمیر مونث باشد
یعنی اگر به بینی ان شبح و مثال را هر آینه میگوئی این فلان است یا باو
ندا میکنی و میگوئی ای فلان چنانچه در متن اول مذکور شد و بر تقدیر اول
نام است از تقدیر مبتدا و بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف ندا که کلام در این

تقدیر باشد که نقلت هذا فلان زیرا که تقدیر بکنیم لفظ فلان مفرد خواهد ماند و مفرد
نزد اهل عربیه صلاحیت آن ندارد که محکی قول واقع شود نمایش اول ظاهر
قول امام علیه السلام در این حدیث که فی الجنة علی صور ابدانهم
دلالت دارد بران که بهشت الان مخلوق و موجود است و هر کس که بموجود بودن
دوزخ نیز قایل است پس ظاهر این حدیث بر موجود بودن آن نیز استدلال
توان کرد و این معنی یعنی موجود بودن بهشت و دوزخ الان مذهب
اکثر اهل اسلام است و خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره در تجرید نیز این
مذهب را اختیار کرده است و بعض آیات قرانی را شاهد آن ساخته
مثل قوله تعالی اعدت للمتقین که در باب بهشت نازل است و قوله
تعالی اعدت للکافرین در باره دوزخ یعنی بهشت اماده و مهیا شده
از برای پرهیزکاران و خداترسان و دوزخ مهیا و اماده شده است
از برای کافران و مشرکان پس خبر داده است حضرت عزت از اماده
شدن هر دو بصیغه ماضی و این دلالت میکند برانکه پیشتر از ان مخلوق
و اماده بوده اند و الا لازم آید که کلام الهی بر دروغ و کذب محمول شود
تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا و حمل کردن آن برانکه تعبیر شده است
از معنی مستقبل بصیغه ماضی بواسطه اشعار بر تحقق وقوع آن برگردانیدن
کلام است از ظاهر خود ولی اگه ضرورتی بان قاضی باشد بر این وجه استدلال

ازاده اند

۳۹۷

کرده اند جمهور اشاعره بر مطلوب مذکور و والد بزرگوار قدس سره را
در این مقام کلامیست که حاصل آن اینست انطباق این دلیل بر مذ
هب معتزله که قایل شده اند بانکه قران حادث است یعنی نبود
و پیداست بحسب ظاهر بر جمهور ردی وارد و اما بر مذهب اشاعره که کلام
نفسی را قدیم میدانند و میگویند کلام نفسی را مدلول لفظی است متخیل است
زیرا که بهشت و دوزخ باعتقاد ایشان حادث است پس ناچار است
ایشان را که هر صیغه ماضی که در باب بهشت و دوزخ در قران واقع است
بر معنی مستقبل حمل کنند تا بر خدای تعالی دروغ لازم نیاید پس استدلال
مذکور بمذهب ایشان تمام نباشد و بخاطر میرسد که کلام اشاعره را برین
وجه توان کرد که مراد ایشان ازین کلام بحث الزامیست با اکثر معتزله مثل عباد
و ابی هاشم و قاضی عبد الجبار و امثال ایشان که بهشت و دوزخ را الان
مخلوق نمیدانند و میگویند روز قیامت مخلوق خواهند شد بانکه قران نیز
نزد ایشان حادث است و لب باشد که استدلال کرده باشند بر مطلب مذکور
باخبار الهی از قصه ادم و حوا علی نبینا و علیهما السلام و بانکه ایشان ساکن
بهشت بودند و باغوای شیطان ایشان را در خوردن گندم مستحق خروج
از ان شدند و بامر الهی بیرون آمدند برین وجه که اگر بهشت مخلوق نباشد
لازم می اید که اخبار مذکور از جانب خدای تعالی مقرون بصدق نباشد

تعالی عن ذالک علوا کبیرا و این استدلال نیز ضعیف است با آنکه بعض
مفسرین ذکر کرده اند که یعنی که خدای تعالی از خروج آدم و حوا از آن خبر داده است
باغیست از باغهای دنیا که با ایشان ارزانی داشته بود و ایشان قدر نعمت آن ندانسته
خود را مستحق خروج از آن ساختند و موید حرف ایشان است حدیثی که روایت
کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از حسن بن ابنه که گفت سوال
کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از حقیقت بهشت آدم علی نبینا و علیه السلم
حضرت فرمودند که جنة من جنان الدنيا تطلع فيه الشمس و
القمر و لو کانت من جنان الاخرة لما خرج منها ابدا یعنی بهشت آدم باغی بود از
باغهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت میبود هرگز
از آن بیرون نمی آمد و اما آنچه در شرح مقاصد و شرح جدید تجرید مذکور است
که قایل شدن با آنکه بهشت مذکور باغی بود از باغهای دنیا متضمن تلاعب
و بازی کردن در امور دینست و مخالف اجماع مسلمین از حلیه استقامت
عاریست زیرا که تلاعب و بازی با مورد دین گاهی لازم آید که اعاظم مفسرین
نقل آن نکرده باشند و از ائمه اطهار روایت آن بصحت رسیده باشد
ظاهر است که از قبیل عدم تلاعب و بازی نخواهد بود و اما اجماع مسلمین که
ایشان دعوی آن کرده اند ثابت بودن آن در معرض منعست و قول
الهی که قلنا اهبطوا منها جميعا یعنی گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار

الیس

والبلیس را که فرود روید از بهشت همه شما اصلا دلالتی بر آن نیست که بهشت
مذکور در روی زمین نبوده است زیرا که نقل کردن از زمینی بزمینی دیگر را نیز
هبوط می نامند چنانچه بعد از آنکه قوم موسی علی نبینا علیه السلم اور التکلیف
کردند که از پروردگار خود برای ما درخواه که بدل من و سلوی که از عطایای آسمانی
بود سیر و پیاز و عدس و خیار از زمین برویاند با ایشان خطاب رسید که اتستبدلون
الذين هو ادنى بالذى هو خير اهبطوا مصرا فان لكم
ما سالتم یعنی آیا بدل میکنند آن چیزی را که بحسب واقع زبون تر و خوار تر است
بآن چیزی که در نفس امر بهتر و نیکوتر است فرود آید بشهری از شهرهای ارض
مقدسه که بدرستیکه مر شما راست در آن شهر آنچه خواستند از اینجا ظاهر است
که مراد بهبوط در این آیت انتقال از آن زمینست بشهری از شهرها
نه فرود آمدن از عرش زمین بزمین نهایتش ظاهر قول خدای تعالی جایی که میفرماید
قلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو و لكم فى الارض مستقر و متاع
الى حين لبا باشد که دلالت کند بر آنکه هبوط ایشان از غیر زمین بوده
بزمین زیرا که معنی آیت و الله اعلم آنست که گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار
والبلیس را که فرود روید از بهشت بدنیا بعض از شما مر بعضی را دشمن
و مر شما راست در زمین قرارگاه و متاع زندگانی و برخورداری تا هنگام
رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فتامل مترجم گوید وجه تامل در حاشیه

براین وجه مذکور است که میتواند بود که الف ولام الارض الف ولام عهد باشد
نه الف لام جنس ومراد بهود باشد چنانچه در ترجمه آیات سابقه سبق ذکر یافت
ومعنی آیه والله اعلم این باشد که انتقال نمایند ازین بلاد بزمین دیگر که شمارا
در آن زمین قرارگاه ومتاع زندگانی تا وقت رسیدن اجلهای شما
پس این آیه را نیز دلالت بر مدعای مذکور نباشد والله اعلم تمام المبحث دوم
بباید دانست که ازین حدیث دوام مستفاد میشود اول باقی ماندن نفس ناطقه انسانی
بعد از خرابی وهم پاشیدن بدن واین امریست که اکثر عقلای ملل وحکمای
فلاسفه بران رفته اند وانکار آن نکرده اند مگر گروهی اندک مثل جمعی از اطبا که قایل شده اند
بانکه نفس مزاج است وامثال ایشان از جماعتی که چندان اعتباری
بایشان وسخنان ایشان نیست وشواهد عقلی ونقلی بر بقای نفس بعد از
مفارقت بدن بسیار است وکتاب مطالب العالیه که از مصنفات امام
فخر رازیست بر بسیاری ازان اشتمال دارد وکفایتست درین باب
مدلول آیت کریمه ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله
من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم
الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی مپندار ای محمد آنان را
که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای که ایشان مردگانند

بلکه

بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند از میوه‌های
بهشت در حالتی که شادمان وفرحناک اند بانچه عطا کرده است خدای
بایشان از فضل خویش وشادمان میشوند به بشارت بانکه هنوز
در نرسیده اند بایشان از پس ایشان را وامیدوار اند که بدیشان رسند
ودر کرامت بایشان شریک شوند یا شادمان میشوند بانکه بر احوال آخرت به
اخلاف اطلاع یافته یقین میدانند که هیچ ترسی نیست بر ایشان
از آنچه از پیش خواهد آمد ونخواهد بود که اندوهناک شوند بر مفارقت دنیا وآنچه
در آن گذارند نقلست از ابن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
صحابه را گفت چون برادران شما روز احد شهید شدند حضرت عزت
جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت
طیران کنند وبر شاخهای طوبی آشیانه سازند واز جویبار فردوس
آب خورند وبوقت استراحت بر حاشیه خوابگاه ایشان قنادیل
زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته وایشان میگویند خداوندا
که خبر دهد برادران ویاران ما را ازین سعادت که یافته‌ایم تا رغبت ایشان
بجهاد واجتهاد زیادت گردد حق سبحانه تعالی برای تعریض حال ایشان
تشریف این آیت ارزانی فرمود وبعضی گفته اند بدر جابر انصاری که
از شهدا بود از حق سبحانه درخواست که مرا بدنیا فرست تا دیگر

باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم لم یزلی براین وجه رفت
کرایند کان از رجوع ممنوع باشند گفت بار خدایا از سعادت حال ونعمت
بی زوال که مرا داده یاران مرا خبر کن این آیه نازل شد والله اعلم دوم آنکه
بعد از مفارقت بدن تعلق میگیرند به شبحهای مثالی که در هیئت وصورت
مشابه بدنهای اصلی باشند چنانکه صوفیه و حکمای اشراق بران رفته اند
ودر حدیث سابق نیز اشعاری بران بود وآنچه در احادیثی که از ائمه اهل
البیت علیهم السلام منقولست مستفاد میشود آنست که تعلق نفوس
باشباح مذکور در عالم برزخ که مابین موت وقیامت است خواهد بود
ودر صورت اشباح مذکور تنعم خواهند داشت واحساس الم ولذت
خواهند نمود تا قیام قیامت بعد از ان از اشباح مذکور ببدنهای اصلی عود
خواهند کرد وهمچنانچه در دنیا بودند جلوه گر خواهند شد ودر روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در آخر کتاب جنایز از کتاب کافی
از امام جعفر صادق علیه السلم که ان الارواح فی صفة الاجساد
فی شجر فی الجنة تتعارف وتتسائل فاذا قدمت الروح
علی الارواح یقول دعوها فانها قد اقبلت من هول
عظیم ثم یسالونها ما فعل فلان وما فعل فلان فان
قالت لهم ترکته حیا ارتجوه وان قالت لهم قد هلک قالوا

قد هوی هوی یعنی بدرستیکه روحهای انسانی بصفت جسدهای انسان
در درختی اندر بهشت یکدیگر را می شناسند واز یکدیگر خبرهای پرسند پس چون
روحی از بدن مفارقت کرده بر ایشان وارد شد بگویند بگذارید
که اورا اول با خود آید چرا که از هول عظیمی خلاص شده روی بما آورده است
بعد از ان میپرسند که فلان چه کرد وبچه عمل اقدام نمود پس اگر در جواب
ایشان گوید اورا زنده گذاشتم امید آمدن او می بندند واگر گوید هلاک شد
میگویند هوی هوی یعنی فرو رفت فرو رفت کنایه از آنکه بجهنم رفت ودر کافی از امام
جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ان ارواح المومنین
فی حجرات فی الجنة یاکلون من طعامها ویشربون من
شرابها ویقولون ربنا اقم لنا الساعة وانجز
لنا ما وعدتنا والحق آخرنا باولنا یعنی بدرستیکه روحهای مومنان
در حجرهای بهشت اندو از طعامهای بهشت تناول مینمایند وشربتهای
بهشت را می آشامند ومیگویند پروردگارا قایم ساز بواسطه ما قیامت
را ووفا کن بوعده که بما کرده وملحق ساز آخر مارا باول ما ودر باب ارواح
کافران برخلاف این روایت شده است یعنی روایت شده است
که آنها در حجرهای دوزخ خواهند بود وروایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ
ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق

[illegible]

علیه السلام که حضرت فرمودند بیونس بن ظبیان کما یقول الناس
فی روح المؤمنین یعنی مردم چه میگویند درباب روح مؤمنان و حقیقت
حال آن بعد از مفارقت بدن یونس گفت میگویند در حواصل مرغان سبز خواهند بود
در میان قندیلهایی که زیر عرش آویخته است پس حضرت علیه السلام فرمود
سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ذلک یجعل
روحه فی حوصلة طایر اخضر یا یونس المؤمن اذا قبضه الله
صیّر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا یعنی یاد میکنیم بپاکی از جمیع نقایص
خدا را باید رسیکه مؤمن بزرگوارتر است نزد خدای تعالی از آنکه روح او را
در حوصله آن مرغ سبزی جای دهد ای یونس مؤمن را چون قبض روح شود میگرداند
حضرت عزت روح او را در قالبی که مانند قالبی که در دنیا در آن جای داشته
پس در آن قالبها میخورند و می آشامند و چون روحی از بدنی مفارقت کرده
بر ایشان وارد شد او را میشناسند بهمان صورتی که در دنیا بر آن صورت بوده
و امثال این احادیث در طرق شیعه اهل بیت بسیار وارد است و در طرق
اهل سنت نیز بعض احادیث که در معنی باین احادیث نزدیکست نقل
شده است والله اعلم بحقیقة الامر **فصل سیوم** بعضی از قوم شده
که قایل شدن باآنکه ارواح انسانی بعد از مفارقت بدنهای اصلی باشباح
مثالی تعلق میگیرند چنانچه از احادیث مذکوره فهم آن شده قایل شدن

بر تناسخ است و این توهمیست فی حد ذاته خیالیست باطل چه ساحتی که جمیع فرق
اسلام بر باطل بودن آن اتفاق دارند تعلق ارواحست بعد از مفارقت
بدنهای اصلی باجسام دیگر در همین عالم کون و فساد یا باجسام عنصری که
ترکیب یافته باشد از عناصر اربعه که عبارت از خاک و آب و هوا
و آتش است چنانچه بعض حکما گمان برده اند و قسمت کرده اند آنرا بنسخ و مسخ
و فسخ و رسخ باین وجه که اگر انتقال مذکور باز ببدن انسانیست نسخست
اگر ببدن حیوان دیگرست از بهایم و سباع مسخ و اگر بقالب نباتات است
مثل ریاحین و اشجار فسخ و اگر بصورت جمادات است مثل خزف
و احجار رسخ بتفصیل و بیانی که در شرح تجرید و بعض کتب کلامی مذکور است
یا باجرام فلکی که عبارت از افلاک است یا بآنچه وارد است از کواکب و امثال
آن ابتدا یا بعد از آنکه ببعضی اجسام عنصری تعلق گرفته باشند با اختلاف
مذاهب و آرای باطله ایشان که در محل خود تفصیل یافته اما قایل شدن
بآنکه در عالم دیگر و در غیر این نشاء تعلق ببدنهای مثالی میگیرند و در مدت برزخ
که از وقت مردنست تا قیام قیامت در آن بدنها بعبادت پروردگار
قیام مینمایند و بعد از قایم شدن قیامت باز به بدنهای اول بقدرت
الهی عود میکنند براین وجه که اجزای بدن اصلی را که متفرق شده اند و از هم
پاشیده جمع مینمایند و بهم ترکیب میدهند یا بر این وجه که از کتم عدم

باز نفس بدن اول بدنی خلق میکنند علی اختلاف المذاهب این مذهب هیچکس قول بتناسخ نیست واگر اصطلاح تازه وضع کنند واین تعلق را نیز تناسخ نامند فلا مشاحة معهم فی الاصطلاح و باید دانست که اینکه ارباب تناسخ در معرض انکار اصحاب حق اند و محققین ملت همه حکم بکفر ایشان کرده اند نه بواسطه آنست که ایشان قایل شده اند باینکه روح از بدن اصلی به بدن دیگر انتقال می یابد والا لازم آید که معاد جسمانی که متفق علیه اهل اسلام است تناسخ باشد چه آن نزد بسیاری از اهل اسلام بر این وجه است بلکه بواسطه آنست که ایشان نفوس ناطقه انسانی را قدیم میدانند و میگویند روح در همین عالم کون و فساد از بدن اول به بدنهای دیگر عنصری یا فلکی انتقال می یابد و معاد جسمانی آخرت که ضروریات دین است و مخبر صادق بآن خبر داده قایل نیستند چنانچه امام فخر رازی در کتاب نهایت العقول تصریح باین معنی کرده است و هذه عبارته ان المسلمین یقولون بحدوث الارواح وردها الی الابدان لا فی هذا العالم والتناسخیة یقولون بقدمها وردها الیها فی هذا العالم وینکرون الاخرة والجنة والنار وانما کفروا من اجل هذا الانکار انتهی یعنی اهل اسلام میگویند ارواح همه حادث اند و بعد از مفارقت بدنها باز تعلق ببدنی خواهند گرفت اما در آن

عالم و ارباب تناسخ ارواح را قدیم میدانند و میگویند باز در همین عالم نقل به بدنهای دیگر خواهند نمود و منکر اند آخرت را و بهشت و دوزخ را و اینکه اهل اسلام حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه همینست پس ظاهر شد که فرق بسیار است میان تناسخی که سبب کفر ایشان است و میان آنچه اهل اسلام بآن قایل شده اند والله الهادی

انجام باید دانست که آنچه در بعض احادیث اصحاب ما رضوان الله علیهم وارد شده است که شبحهای که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان ما دارند که در عالم برزخ بآنها تعلق میگیرند اجسام نیستند و بر صورت بدنهای عنصری که گذاشته اند حلقه حلقه می نشینند و با یکدیگر سخن میکنند و از اکل و شرب لذت می یابند و بسیار است که در هوا می باشند میان آسمان و زمین و در رو هوا با یکدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را می شناسند و امثال این امور که دلالت دارد بر نفی جسمیت از ایشان و اثبات لوازم جسمیت از برای ایشان بنا بر آنچه در کلینی و غیر آن از امیر المومنین علیه السلم و اولاد اطهار آن حضرت که بمرتبه عصمت فائز اند روایت آن ثبوت پیوسته اعطاء آن میکند که اشباح مذکور از کثافت جسمانیات در گذشته اند و بلطافت مجردات نرسیده بلکه ایشان در چنین اند و واسطه اند میان جسمانیات و مجردات و مؤید این معنی است آنچه طایفه از اکابر حکما گفته اند که در وجود عالم

مقداری هست غیر عالم حسی که واسطه است میان عالم مجردات و عالم
مادیات نه بآن لطافت است و نه بآن کثافت و در آن عالم مر اجسام
و انواع اعراض را از حرکات و سکنات و آوازها و طعمها و بویها و غیر آن
شبحهای مثالی هستند که بذات خود قایمند و تعلقی دارند اما نه بماده و آن
عالم ایست وسیع و جهانیست فراخ که ساکنان آن بر طبقات
مختلف و مراتب متفاوت اند در لطافت و کثافت و خوش رویی و زشت
صورتی و مر ایشان را هر آن بدنهای مثالی جمیع حواس ظاهر و باطن
موجودست که بآنها ادراک لذت و الم مینمایند و از نعم جسمانی و روحانی
انتفاع می یابند و مولانا قطب الدین محمد علامه در شرح حکمت اشراق
قول بوجود این عالم را بانبیا و اولیا و بزرگان حکما نسبت داده است
و بالجمله اگرچه برهانی از براهین عقلی بر وجود آن قایم نیست و لیکن بعضی
ظواهر نقلی تایید یافته است و ارباب عرفان و اصحاب حال دعوی
یافت آن بمجاهدات ذوقیه نموده اند و مشاهدات کشفیه اثبات آن کرده
و ظاهرست که ارباب ارصاد روحانی در درک مطالب و دریافت حقیقت
اشیا بلند پایه تر اند از اصحاب ارصاد جسمانی پس چنانچه تصدیق مبانی
این جماعت را نیز در آنچه دعوی یافت آن مینمایند از مخفیات
عالم فلکی سزاوار آنست که تصدیق نمایی آن جماعت را نیز در آنچه خبر میدهند
ازان

از اسرار عالم قدسی و ملکوتی و الله وکیل علی ما نقول عالم بحقایق الامور
من المنقول و المعقول انه ولی التحقیق و ملهم الصواب و بیده مفاتیح الابواب
و لما انا ختم الکلام حامدا لله علی التوفیق الاتمام و مصلیا علی رسوله سید الانام
و آله البررة الکرام و مسلما و مستغفرا ۵ در ایام قید بعلت باقی نطاست بیواره
نوزدهم شهر محرم سنه ۱۲۰۲ الهجری المقدسه از نقل نسخه هذا موسوم به ترجمه قطب شاهی
یعنی اربعین حدیث شیخ بهاء الدین املی که ابن خاتون رحمة الله علیهما ترجمه نموده فراغ

دست داد در دار السلطنت لکهنؤ ۵

[illegible]

[illegible]